# اَلْقَوْلُ الْجَلِی

فِیْ ذِکْرِ

# آثَارِ الْوَلِی

در بیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

در

شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

# اَلْقَوْلُ الْجَلِی
فِی ذِکْرِ
# آثَارِ الْوَلِی

در بیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

در

شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

# اَلْقَوْلُ الْجَلِی

## فِی ذِکْرِ آثَارِ الْوَلِی

ناشر
حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی۶

# القول الجلي

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله الذي اصطفى نوع الانسان على سائر الخلائق وفضلهم تفضيلا وخص الكمل منهم
بمعرفة اسمائه وصفاته وبمحبة كنه ذاته اجمالا وتفصيلا فاولئك من الانسان كانسان
العين تشريفا وتنويلا وافاض علوما جمة في سويداء قلوبهم من آيات قدرته واسرار حكمته
ونزلها هنالك تنزيلا واثر على ظواهرهم وبواطنهم آثارات يعرفون بها وعلامات يميزون
انه كلهم تكميلا وجعلهم وسائط جوده وسحائب نوده ومنهم تنزل البركات وعلى ايديهم تظهر
الكرامات وتلك سنة الله ولن تجد لسنة الله تحويلا وصلى الله على افضل الرسل مكمل
الكمل هادي الخليقة من غوايات الطبيعة ترغيبا وترهيبا الذي جاء بالملة الحنيفية السمحة
السهلة والشرائع الحقة الجليلة الصافية تسهيلا وعلى آله واصحابه الذين اتخذوا سنته
السنية في جميع امورهم مسلكا وسبيلا وفازوا بالحظ الاوفى والسهم الاسنى من
علومه ومعارفه وحصلوا تحصيلا چون پیش ارباب علم و ایقان واصحاب معرفت ووجدان

ثابت و محقق گشته که هرگاه حق سبحانه و تعالی اراده ظهور ولی خود در باب هدایت ناس
بوجود ولی باز کمل ورثهٔ انبیا متعلق نماید او را بمنزلهٔ جارحه از جوارح خود ساخته مصدر آثار و
افعالی که مبنی و معرف کمالات خود شان باشد میگرداند تا مردمان او را شناخته
بدو گرایند و بدلالت وی پی بمقصود خود برند و وی مر این فیض را که نازل میشود بی باعث
هیچ چیز از جهات راجع بنسبت و حکمت در این باب آنست که هرچند نسبت وی با
ناس بنسبت شمس بثمار ثابت است که اگرچه ثمر شعور بشمس ندارد اما بتاب او پخته
می شود لیکن چون کسی را وقوف بوجود وی حاصل شود بر کمالات او اطلاع دست دهد
لابد تربیتش بفیض وی زیاده تر صورت بندد که علی حسب سنة الله از جانب قابل
هرچند اقبال بفیاض بیشتر قبول او مر فیض را بلند تر این فقیر الی رحمت الله الولی
محمد عاشق المخاطب بالعاشق بن الشیخ عبید الله البارهوی البهلتی کان الله لهما واصلح لهما
الخفی والجلی عفی عنهما در ایام گذشت یازدهم شهر شعبان سنه اربع واربعین بعد الالف
والمائة بمنزلهٔ بالغ که مرحله چار از مکهٔ معظمه جانب مدینه مطهره زیست در وقت مراجعت
از مدینه طیبه زادها الله تکریما از حضرت مرشدی و مولائی اوحد زمانه و مدار اوانه جامع کمالات
الانسان الالهی فخر ذوی امهات حقائق الوجوبی والامکانی الذی فی الملکوت ابی
الفیاض والمسمی من عبد الله النبی صلی الله علیه وسلم بالزکی و بحکم الامة الوارث من
جده الفاروق الاکبر سراج الله ملقب علی لسان عمر الفرد با بدالشیخ ولی الله عظما و قطب الدین
احمد باستسعار محمل ملتمه که مرکب خاص الخطاب بود بخشیده بودند و یکدیگر تعیم ابنا ز لسان
اعجاز بیان سخن در اظهار بعض اسرار عالیه و معارف دقیقه خاصه ایشان میرفت
در این اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری باشد که اگر بعضی بعض آثار که قرب

ادراک اکثر الناس هستند بیرون از دایره در ضمن آن سری مندرج باید و فواید عظیم
مشاهده رو نماید زیرا که اکثر کتب مصنفه مرتبهٔ اظهار آن بلندتر است که ادراک عامه
الناس بآن نتواند رسید که آنها نصیب خواص اند بل بعضی از آنها حظ اخص الخواص
پس این خاکسار بمقتضای اِنَّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات اَلا فتعرضوا لها تعرض بآن
نفحهٔ الٰهیه واجب دید و این نفس رحمانی را فوز معظم دانست که در ضمن این نفحه مطالب
مقام علمی بر این خاکسار مفتوح ساخت که برخی از آن مقدمه نسبت که اولاً تمهید
و تصمیم عزم بدان وقت باین امر جلیل القدر کرد و خامس عشر شهر مذکور در مکه معظمه
شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الٰهی از احاطهٔ تحریر
و تقریر بیرون است که توفیق تحصیل این سعادت هم کرامت فرمود چنانچه شرف جمع
و تبیین اکثر کتب اسراریه آنجناب نصیب این خاکسار نمود الحمد لله علی ذلک
حمداً کثیراً ابد الابد و صلوات الله دائماً بدوام الله و این رساله را بذکر آثار و کرامتی که از امام
ولایت با سعادت بظهور آمده بودند انتها نمود و آنرا سه قسم مقرر ساخت قسم اول
در کرامات از کشوف و اشراقات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی درباره از
کلمات ارشادسمات معارف آیات و قسم ثالث که بمنزلهٔ ذیل قسم
اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص که بآنجناب نسبتی دارند بعضی بآن
مع القرابت و بعضی بارادت و قربت معنوی و هیچ خبر درین رساله بقید قلم نیامده
مگر که بر آنجناب مکرر عرض شده و بشرف اصلاح تشریف یافته و همچنین در قسم
ثالث احوال کسی که تحریر نمود یا بروی گذر کرده یا بروایت ثقه اعتماد کرده محرر کرده
و چون مقصود ازین تحریر و تقریر افادهٔ فوائد کبری طریقت و عوائد عظمی حقیقت است

امر طالبان را بنابر آن ہر قصہ را مضمون بلفظ افادہ کردہ آید و مسمیٰ بالقول الجلی فی ذکر آثار الولی و ہو حسبی و نعم الوکیل قسم اول در کرامات از کشوف وغیرہ افادہ پوشیدہ نماند کہ قبل از ولادت حضرت ایشان بعضے از آثار کمالات شان مثل بشارت بوجود شریف ایشان از طرف ارواح بعضے اولیاء کبار ظاہر میشدند چنانچہ روزی امام الطریقۃ وقطب الحقیقۃ اعنی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبد الرحیم قدس الله اسرارہم بتقریب زیارت مرقد منور حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ تشریف بردہ بودند چون بمزار پر اسرار خواجہ متوجہ شدند روح شان ظاہر شد وگفت شما را فرزندی پیدا خواہد شد او را قطب الدین نام کنید ایشان بملاحظہ آنکہ سن اہلیہ مقتضی این امر نبود این معنی را بسبب امور عادی وطبعی استبعاد نمودہ ظن فرمودند کہ شاید مراد از ان ابن الابن باشد یعنی شیخ صلاح الدین را کہ فرزند مہین ایشان بودند پسری متولد گردد حضرت خواجہ برین خطرہ مشرف شدہ فرمودند کہ این مراد من نیست بلکہ از صلب شما پیدا خواہد شد چون مدتی برین بر آمد باوجود آنکہ بکمال تجرد متصف بودند واعراض از لذات دنیہ بالکل میداشتند و سن شریف ہم بہ پیری رسیدہ بود لیکن سر این معنی کہ نظم

موسی اندر درخت آتش دید ٭ سبز تر میشد آن درخت از نار
شہوت و حرص مرد صاحبدل :: ہم چنان دان و ہم چنین انگار

بظہور پیوست و داعیہ تزوج دیگر پیدا شد درج عصمت واختر برج عفت دختر کلان قدوۃ ارباب ذوق و وجود عمدۃ اصحاب کشف وشہود میان شیخ محمد قدس سرہ کہ خلیفہ بزرگ ایشان بودند این عقد صورت بست پس حضرت ایشان متولد شدند و بعد ازان برادر خورد حضرت ایشان شاہ اہل اللہ کہ بکمالات ظاہری و باطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولا انوار

نام کتاب

استبعاد

فراموش کردند و حضرت ایشان را بشاه ولی الله موسوم ساختند و بعد از ان
بشارت مذکوره را باد آوردند و بقطب الدین احمد نیز مسمی نمودند الحمدلله که ذات
مبارک ایشان مصداق هر دو اسم آمد پیش از ولادت حضرت ایشان
حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده شریفه ایشان
که بعلم شریعت از تفسیر و حدیث عالمه و بآداب طریقت متادبه و بایم قلب حقیقت
عارفه و مصداق اسم خود فخر النسا بودند در این منع از بس رجال سبقت نموده
شبی بنماز تهجد برخاسته بودند و قریب یکدیگر نماز ادا می نمودند چون از صلوٰة فارغ
شده دست بدعا برداشتند ما بین هر دو مصلی قدری فاصله بود در انوقت
آنجا دو دست دیگر از غیب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند والده ماجده از مشاهده
این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره متوجه شده فرموده اند
که این هر دو دست فرزندیست که متولد خواهد شد وی با ما در این صلوٰة حاضر است
و شریک در دعا ما من بعد ان حضرت ایشان متولد شدند و در هفت سالگی
در نماز تهجد شریک والدین گردیدند و بعد فراغ ما بین هر دو دست بدعا برداشته
به هر وضعی که پیش از ان بسنین مشاهده افتاده بود دانستی بی تفاوت صورت بست
پس والدین ماجدین از رویت این صورت ان واقعه یاد کردند و شکر حضرت
حق سبحانه بجا آوردند حضرت ایشان در بطن ام جنین بودند که روزی والده
ماجده ایشان بقسمت طعام بر اهل بیت مشغول بودند و در انوقت حضرت
بزرگ قدس سره قریب انتقام طعام تناول میفرمودند در اثناء آن مسکینه سائله
آواز داد و بنام خدا گرده نان طلبید حضرت بزرگ قدس سره بدست خادمه اولا

دو ام نان را

و یرا ہم نان فرستادند باز از میانہ راہ خادمہ را باز طلبیدہ ثانیا نیمہ باقیہ نیز عطا کردند و فرمودند کہ این طفل چنین می گوید کہ در رآد تمام نان باید داد نہ اقتصار بر نیمہ باید کرد　خدا

**فصل** ولادت باسعادت حضرت ایشان در قریہ پہلت نزد نہ جید یعنی آم الام روز چہارشنبہ مقابل چہارم شوال طلوع شمس سنہ اربع عشر از قرن دوازدہم صورت بست منجم اختر شناسان بضاعت نمودار ات حکم کردند کہ طالع ولادت با کرامت دوم درجہ از حوت بود و شمس در درجہ طالع و زہرہ در ہشتم ان و عطارد در بست و نہم آن و زحل در دوم درجہ حمل و مشتری در پانزدہم ان و ان سال سال قران علویین بودہ است وان در اول درجہ ثور بود مریخ در دوم درجہ ان و راس در سرطان و از جملہ اعظم کرامات ایشان انست کہ طالع شان با طالع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ اہل تنجیم باستخراج ان موفق شدند درین معنی کہ شمس و عطارد در برج حوت بودند موافق افتاد و گویا ہمین جہت وراثت کمال نبوۃ علی الوجہ الاکمل ایشان را حاصل گشت بعضے از اہل سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافتہ و مولوی محمد اعظم کشمیری کہ از مریدان با اختصاص حضرت ایشان بودند قصیدہ مدحیہ ایشان نمودند بنہجی کہ اگر از سر ہر مصراع ان حرفی گیرند مصرعہ مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد کہ　ابر کرم بحر حکم عالی نسب والامکان　پیدا اید و ہمین را مصرعہ اخر قصیدہ گردانیدند　سید یحیے کہ از یاران خاص الوام حضرت ایشان بودند نقل کردند کہ چون حضرت ایشان متولد شدند و بروز سیوم برای تہنیت و مبارکباد از مقام خود بخدمت حضرت مرشدی آمدم چون شرف ملازمت حاصل و مراسم تہنیت ادا نمودم حضرت مولای و مرشدی بنہایت فرح و انبساط تلقی فرمودہ بزبان کرامت بیان راندند کہ فلانی این مولود عجب طفلی پیدا شدہ کہ چون

متولد گشت در قماط پیچیده پیش ما آوردند هرگاه بجوار ما نهادند و بر روی وی چشم
خود گشادم به نسبت خود متوجه گردیدیم دران لحظه خویش را در ترقی یافتم و در نسبتی
که داشتم زیادتی احساس کردم و آن معنی ببرکت این مولود بود. از ابتداء
فطرت طبیعت حضرت ایشان نهایت صفای دوست و لطافت پسند افتاده بود
چنانچه در ایام طفولیت که هنوز لسان غیب ترجمان شان بنطق آشنا نشده بود
از ادناس و ارجاس تنفر میفرمودند و ثیاب ناشسته چه بر خود و چه بر کسانی
که با ایشان اختلاط قوی میداشتند نمی پسندیدند و به تساهل در امتثال این امور راضی
نمی بودند پس در آن ایام وقتی حسب الاتفاق بر حضرت بزرگ قدس سره
پوشاک ملوث شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشستند
از بس که بزبان تکلم نمی کردند دامن را بدست گرفته بخلع آن اشارت میفرمودند
و کسی این معنی را فهم نمیکرد چون این قضیه مکرر شد ازین صورت قوی دل تنگ شدند
و گریه آغاز نهادند و ناله می نمودند و کسی پی بآن سر نمی برد لاچار هر کس باداء حیل تسلی
میداد اما سود نمیداشت از انجا تا روز دیگر هم چنان منغص خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
حسب الاتفاق حضرت بزرگ قدس سره پوشاک پاکیزه و لباس خوب پوشیدند
حضرت ایشان هرگاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت منبسط خاطر گشتند
و همه کلال و ملال که میداشتند بالکلیه زایل شد و فرح و سرور هرچه تمامتر روی آورد
پس حاضران بملاحظه این حال غرابت اشتمال آن نکته را دریافتند و تعجبها کردند

خواب والده شاه ولی الله مخبر از نیابت نبوت

در شب فطام حضرت ایشان والده ماجده شان را مبشره رؤیا نمود
که گویا سریری تکیه دار گسترده است و بر آن سریر حضرت بزرگ قدس سره

نماز مشغول اند چون از آن شغل فارغ شدند طایری فاخته رنگ که منقار سرخ دارد آمده
بر گوشه تکیه آن سرور بنشست و از منقار خود پاره کاغذ پیش ایشان انداخت پس
آنحضرت کاغذ مذکور را برداشته چون ملاحظه فرمودند دیدند که بران اسم الله بآب زر
نوشته پس از آن آن طایر در هوا پرید آن مرد متوقف آن جانوری طوطی رنگی که بالش
سبز و منقارش سرخ بود آمده هم در آنجا نشست و بر طریق طایر اول پارچه قرطاس
در منقار خویش پیش ایشان انداخت آن را نیز برداشته تامل فرمودند در وی هم بآب زر
مرقوم بود در سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون که اگر نبود ختم نبوت
ما این را نبی میکردیم والده ماجده حضرت ایشان میفرمودند که ما را در آن وقت گمان
آن شد که این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سره هست لیکن بعد از آن
ساعت ایشان آن پارچه قرطاس را ملاحظه نموده بطرف ما متوجه گشته فرمودند که
ما نمی گفتیم که فرزند تو در کمال و بزرگی چنین و چنان خواهد بود این بشارت هم موید آنست
پس از کلام صدق نظام شان در همان منام معلوم شد که این بشارت در حق
حضرت ایشان بوده و بعد از آن بوضوح پیوست که طایر اول مبشر حضرت بزرگ
قدس سره بوده که اسم الله دلالت بر شهود ذات صرف دارد و فاخته رنگی طایر خوش
الحکی و صدق لحن در بیان معارف و تاثیر در نفوس و این صفت در ذات با برکات
ایشان اظهر من الشمس بوده و طایر دیگر مبشر کمال حضرت ایشان بود زیرا که بعد وصول
بذات صرف وجدان کشف مراتب حضرات و احکام ثابت از کمال نبوت است
منجر و طوطی که در سایر طیور بفصاحت و بیان امتیاز دارد تعبیر از آن حقایق مشعر
و این معنی از اذواق و مواجید و حقایق و دقایق که در مصنفات حضرت ایشان

ذکر قوت کاشفه ولی الله در عالم صبا متمایل بخفیات

مبین شده اند کالشمس فی ظهیرة الصیف روشن است نظم دلیل این سخن گفتار اویس
دلیل آفتاب انوار اویس بلی خلف الصدق فاروق اعظم که بمنقبت لو کان بعدی
نبی لکان عمر مخصوص بودند الیق است که باین بشارت مبشر باشند والحمد لله علی ذلک
در ایام طفولیت حضرت ایشان شیخ آدم از مریدان حضرت بزرگ قدس سره
که ظرفی از انواع دیبا از جانب سلطان خدمتی است برای حضرت ایشان ثیاب
طلاکاری هدیه فرستاد مردمان خانه بملاحظه آنکه یوم عید قریب بود پوشیدن آنها در آن روز
مستحسن شناخته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را باین معنی
اطلاع ندادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرموده تجسس آنها نمودند
مردمان در اخفای آنها مبالغه کرده انکار آوردند حضرت ایشان بانکار ایشان التفات
نمیکردند و باخراج آن مبالغه می نمودند و میفرمودند که آن پارچه ها زری بنظر می آیند و بمقتضای
صبا گریه میکردند آخرها لاچار شده آن ثیاب را بر آورده بایشان در پوشانیدند

ظهور خرق عادت بایام صبا

شیخ عبدالکریم سنتوری نقل کردند که روزی بخدمت حضرت بزرگ قدس سره
شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شیخ ذیب نامی بیامد و بعد ادای مراسم
نیاز بتواضع در صف النعال نشست و عرض نمود که مزاجی عارض شده توجهی در ازاله
آن مبذول شود در آنوقت حضرت ایشان که صغیر السن بودند در آنجا ببازی اطفال
مشغول داشتند بآن عزیز متوجه شده فرمودند که یک چیره سرخ رنگ و یک جامه از تو
اسادری برای ما بیار بدهیت دفع خواهد شد آن عزیز همانوقت بر خاست و چیره
و جامه موافق فرمایش حاضر ساخت همان ساعت شفا یافت
در ایام
صبای حضرت ایشان در قریه بهلت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره که

بسوی بیصا تشریف فرمودند و حضرت ایشان را بر پیکی شیخ ارسادات بارهه
نیاز کرده بود سوار ساخته روانه کرده بودند و خادمان از هر طرف مضبوط گرفته میرفتند
در اثنای راه مبارک نام صوفی که از مریدان جد حضرت ایشان بود و بر بعضی از اسرار
تصوف اطلاعی میداشت استکشاف پاره از ان اسرار نمود حضرت ایشان
اب ان لب حقایق و دقایق بیان نمودند بوجهی که سامعان بحیرت افتادند و خیالات
نازک و غامضه بزبان کرامت ترجمان در سلک بیان آوردند که از حوصله سایل خارج شدند
چنانکه بقوت حافظه هم ضبط ان نتوانست کرد اما هر وقت این معنی یادش آورد او را
حیرت میگرفت و تعجبها میکرد      اخوند محمد دلیل که مردی فاضل و عارف از یاران حضرت
والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چهار ساله
بودند در روز جمعه بود سواری پالکی برای حضرت بزرگ قدس سره تیار کردند و در تهیه
وضو شدند حضرت قبل از همه وضو ساخته آمده بپالکی نشستند و قدری نشسته بودند تا
پرسیدم که بابا کی میروید جواب دادند که وضو منتقض گشته برای ساختن وضو میروم
بسبب استغراب این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منتقض میشود ایشان نواقض که
در حدیث وارد شده اند و امام شافعی در مذهب خویش از راه احتیاط فرموده بی سبق
تلمذ همه را یک یک بیان نمودند بتفصیلی که ما را هم در انوقت یاد نبود این صورت موجب
مزید تعجب و حیرت گشت      در ایام صبا حضرت ایشان روزی در پهلوی
حضرت بزرگ قدس سره بمراقبه نشستند در اثنای غیبت قویه بحضرت ایشان رو داد
و در ان غیبت جنت و دیگر اشیا از غیبیات مشاهده نمودند و بعد از انوقت
بعضی اسرار از انها بقدر اقتضای انوقت تقریر فرمودند      در ایام صغر حضرت ایشان

ازینجا مستفاد است که ایشان ابتدا شافعی بوده اند

مشاهده جنت بایام صبا

شیخ فیروز شاه که از مشاهیر صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بجهت ملاقات حضرت بزرگ قدس سره آمدند و مشرب شان تجویز رویه بصری در دار دنیا بود درین مسئله با حضرت بزرگ بحثی بمیان آمد حضرت ایشان با وجود صباء ایام لعب طفلانه بود قطع بحث نمود بشیخ فیروز شاه متوجه شده فرمودند که بصر ما این در غایت ضعف و ناتوانی است چیزی که ملتف ما باشد نتواند دید بلکه اگرچه متّصل ما باشد بسبب بعد مسافت نتواند نظر کرد بل آنچه بالای سر باشد نتواند نگاه کرد بل اقرب بصر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این ناتوانیها چه امکان باشد که لطیف اللطف را معاینه نماید ازین ترقیات از ادنی باعلی که در تقریر ایراد فرمودند شیخ در نهایت ابتهاج و انتعاش آمده ترک آن مباحثه نمودند بعد ازان همگی کلام شان ستایش حضرت ایشان بود و اکثر میفرمودند که ما در از او ولی که دیدیم این طفل است

محتسب بلده شاه جهان آباد که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت بجناب حضرت بزرگ قدس سره اکثر می آمد و از اشکالات تصوف استفساری نمود روزی چند از اشکالات قویه و سوالات مشکله چیده آورده بخدمت حضرت بزرگ قدس سره شروع در تقریر آنها نمود حضرت ایشان آنوقت در انجا ببازی طفلانه مشغول بودند چون وی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان شغل خود گذاشته بسوی او متوجه شده قبل ازانکه حضرت بزرگ قدس سره جواب فرمایند خود متصدی جوابش گشتند و جوابی وافی کافی تقریر فرمودند چون سایل ازان اشکال جواب شافی یافت اشکال دیگر پیش آورد

جواب ان هم مفصل شنیده هم چنین یک یک اشکال تقریر میکرد و جواب ان می یافت
پس چون ان اشکالات پیش الوزیر قوی صعب بودند از اجوبه شافیه حضرت
ایشان بان مدلشت سخن حیران بماند و تعجب تمام پرسید که صاحب سخن
شما مقتضی ان نیست که این اجوبه از کتابی معلوم کرده باشند زیرا که این سخنها آن شباهه
نیستند که کسی باین سن و سال از کتابی ادراک تواند کرد یا از کسی استماع نمود
حضرت حافظ انها نواندکاه داشت پس این جوابها از کجا فرمودند حضرت ایشان
در جواب وی فرمودند که پیش ازین مجلس از معانی مذکوره هیچ معلوم ما نبود که شما
می پرسیدند جوابش بدل ما می افتاد می گفتیم وی ازین حال تعجبها کرد و بکمال حضرت
ایشان اعتراف نمود     در ایام صبا چون حضرت ایشان سبق می خواندند دران مجلس
فضلا و علما و صوفیه عظما حاضر میشدند حضرت ایشان در اثنای سبق مباحثه میکردند
و کلالات دقیقه پیش می آوردند که حل انها مشکل می افتاد روزی طالب علم در
ملبه دنکیه در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنهای حضرت ایشان
استماع نمود بخاطرش افتاد که درین محفل همه علما و فضلا هستند و معتقد ایشان شده
پس هر سخن که ایشان می گویند ازراه از هر طرف تایید و تقویت نموده درست میدارند
ازین خیال در کمین فرصت و بقصد نخس آمد چون جای تنها یابد امتحان این معنی نماید
از مقتضای خوردسالی چون بازی برخاستند در جای تنها یافته چند سوال دقیق بطریق
امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی هر یک بتحقیق تمام بالبداهه تقریر
فرمودند ان شخص از خیال باطل و ظن فاسد که داشت خجالت کشید و ندامت
ورزید و توبه نمود     روزی در بلده تکیه در مجلس حضرت بزرگ حضرت قدس سره

بهمن

یک

التماس نمودند که درین معنی چه سِرّ توان خواهد بود زیرا که شیخ بایزید از اولیا بودند پس
چرا بموجب شرعی آن علیوار را کشتند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شدند
و در فکر جواب بودند که محمد مادا نامی قاضی آن بلده که دران مجلس حاضر بود و در علم و مناظره
و مباحثه کمی رابطه خود نمیداشت گفت که صاحبزاده جواب این اشکال من میدهم
از من بشنوید که فیض الهی از عرش بسوی شیخ بایزید می آمد علیوار آنرا حایل گردید
ازین معنی ایشان غضب بوی نظر انداختند پس هلاک شد حضرت ایشان
فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آمد در عرش و همه افلاک مع کبر اجرامها
و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشت پر چگونه حجاب او توانند شد این امر را
هیچ عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند و برا بار دیگر مجال سخن
نماند و خجل شده ساکت ماند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود حداثت
سن ذکر تعجبها کردند   در ایام صاحب حضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
قدس سره ذکر رباعی مشهور که   عاشقی چیست بگو بندهٔ جانان بودن   دل
بدست دگران دادن و حیران بودن   سوی زلفش نگهی کردن و در رویش دیدن   گاه
کافر شدن و گاه مسلمان بودن   افتاده بود و در معنی آن تامل میکردند حضرت
ایشان فرمودند که مصراع اول مبنیٔ اسلام و جه عبادت حقیقی است که خود را تمام
صرف کردن است برای تعالی شانه بی مخالفت هیچ لطیفه و هیچ جهت و ثانی
اشاره بدوام توجه بحضرت حق است که متوازاً بطرفیت است و ثالث بعزا
مشاهده تجلیات جلال و جمال در انواع از درآیدانها و تاثیرات آن اصل در لطیفهٔ انسیه
چون این را بیان فرمودند سامعان را این معنی مورث حیرت گردید   حضرت

ایشان در سن هفت سالگی کتاب زنجانی در صرف می خواندند در اثنای سبق
حضرت بزرگ قدس سره اشکال تقریر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین تفتازانی
جواب این اشکال داده و تفرد بان مفاخرت کرده حضرت ایشان فرمودند که جوابش
سهل است و بالبداهة ازان تقریر نمودند چون مردمان انمجلس جواب ملا سعد الدین را
تجسس نموده برآورده تامل کردند معبر همان بود که حضرت ایشان بلاتامل بیان فرمودند
پس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و صفاء ذهن حضرت ایشان
تعجبها کردند زنی بود که زوجش ویرا نمی خواست و نزد خود نمی طلبید و حضرت ایشان
دران ایام صغیر السن بودند آن زن هر وقت در خدمت ایشان التماس میکرد که دعا

ظهور خرق عادت بایام صبا

در حق ما دعا کنید طلب دعاء مطلق میکرد و اظهار مدعا نمی نمود پس حضرت ایشان
مقتضی تتبع قرائن هم نمود و در حقیقت جمع قرائن چه قالیه و چه حالیه منتفی بودند پس ویرا
حضرت ایشان فرمودند که مارا تنگ دلی نمی دهد تو پس نمی باید دعا نیست
که زوج تو ترا هرگز نخواهد طلبید و در حقیقت غرض از التماس دعا همان حضرت بود پس

مطلب

همه کس از حاضران از کشف این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
که زوجش طول العمر بوی التفات نمود    در ایام صغر حضرت ایشان حالا کبر
ایشان در منشره دیدند که گویا مردمان از جانب بادشاه حقیقی یعنی حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه وسلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمده گفتند که شمارا

خواب عجیب

بادشاه می طلبد پس حضرت بزرگ قدس سره امتثال امر فرموده به تعجیل
در دیوان بادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز همراه اند و چون از انجا رخصت
یافتند دو خلعت از جناب رسالت مآب عنایت شدند یکی برای حضرت

بزرگ قدس سره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس آن حضرت متهای پس
ان شدند و هنوز نه پوشیده بودند که حضرت ایشان بسرعت هرچه تمامتر ثیاب
اولی خود خلع نموده آن خلعت را پوشیدند پس شریف حضرت ایشان قریب — خرق عادت
دوازده رسیده باشد با عزیزی بتقریبی فرمودند که آنچه ارباب ریاضات را
از کشف واشراقات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی تحمل ریاضت است
میدهد آن عزیز گفت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که ان
انشاء — الله تعالی چیزی بظهور خواهد آمد پس همان روز نماز ظهر یا عصر میخواندند صورت عملی که پیش
از ولادت باسعادت حضرت ایشان به نسبت سال یا زیاده از آن عزیز بمقتضای
جوانی بوجود آمده بود و در ستر و اخفای آن می کوشید پیش حضرت ایشان حاضر
که الصورت را معاینه فرمودند که وقت دوپهر است و آفتاب گرم شده و آن
بگوشه آرام گرفته در خانه که شبیه دالان است از زنی دراز قد میانه عمر نه بغایت
جوان و نه پیر آن عزیز در خور است تقاضائی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
شدند صورت حال بان عزیز ظاهر ساختند وی اولا از ممر انکار در زید حضرت
ایشان فرمودند که آنچه بر من ظاهر ساختند گفته ام والعلم عند الله پس آن عزیز معترف شد
و اقرار نمود که واقعه مذکوره هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز از پیدا واقعه آن عزیز — خرق عادت
نیز یکی از اغیار رفت و باوی در خلوتی صحبت ناملایم اتفاق افتاد چون از انجا باز
بخدمت ایشان آمد از آن ماجرا هم ویرا تنبیه نموده فرمودند که این شاهد ثانی است
پس عزیز مذکور از آنوقت معتقد قول حضرت ایشان شد و وی پیش
این فقیر هم این قصه نقل میکرد که قصه که بجز من بران اطلاع نداشت و بران

مدت گدا گدا بر آید و بود بی کم و کاست بیان فرمودند و از قصه دیگر که بخانه آن امیر
اتفاق افتاد نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان
استماع افتاد حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه فراغ
حاصل نمودند با حضرت بزرگ والد ماجد بیعت نمودند و باشغال صوفیه خصوصا طریقه
علیه نقشبندیه مشغول شدند و از جهت توجه و تلقین و تعلیم آداب طریقه و لبس خرقه
صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی حضرت بزرگ قدس سره طعام وافر مهیا ساخته
عام و خاص را دعوت فرموده در حق حضرت ایشان فاتحه اجازت درس خواندند
و سال هفدهم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره ازین عالم
بدار البقا انتقال نمودند و در مرض موت بحضرت ایشان اجازت بیعت و ارشاد
دادند و کلمه یده کیدی مکرر فرمودند . حضرت ایشان فرمودند که در ابتدای سلوک
بخواب دیدم که حق سبحانه مفتوح ساخت بر من مقامی پس رفیع که عبارت از
حضور مجرد از زمان و مکان باشد پس بالکلیه مایل بوی گردیدم و همه چیز را در آن گم
دادم و یقین شد که فوز بمطلب اقصی میسر آمد و باز روشن نمود بر من چیزی دیگر و آن
حقیقت جامعه اسماء حسنیٰ بود و این مقام گمان کردم که حق سبحانه همین امر است
بعد از آن منکشف گردانید امری از آن هم لطیف تر که گویا این اضافات بود بستر
واضح نمود گویا امری شبیه است متحد به تنزیه بلکه عین حقیقت سلوب کانهاست
و بعد از زمانی گویا استعدادی است که انتهای همه سلبیات از وست پس از آن
ظاهر نمود امری بسیط حق البساطه که در وی اعتبار تعدد و تکثر الوجه من الوجوه از محالات
است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب زمزمه هذا ربی میبردم و زبان ترقی از آن

لمنطقه لا احب الافلین بلند میشد بود از بن حق سبحانه وتعالی تعلیم فرمود که این سلوک
فنای لطائف بود      حضرت ایشان فرمودند که هم در مبادی سلوک
روزی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ والد ماجد قدس سره بمراقبه نشسته
بودم که الهام کرده شد مرا نظر کن که بچه چیز ادراک میکنی رب خود را گفتم که نه
بحس ظاهر و نه بباطن و نه بنفس ناطقه گفتند پس بچه چیز ادراک می نمائی
گفتم متفکر رو در وجود خود امر شد که تامل کن در حقیقت تفکر خود که آن چیست که
آن امر لابد ورای بدن و حواس و سوای نفس ناطقه است پس تامل نمودم
دران دریافتم اثر اعین الله سبحانه گفتم که مدرک و مدرک هر دو یکی است پس      وحدت وجود
مامور شدم بافنای این مقابله و ما منه علمیه وانیها، همان ذات سبحانه با وحدة
صرفه و علم حضوری بسیط فحصل الفناء التام و جرت بحار المعارف و منکشف شد
مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مقامات اولیا و علم آخرة و علم شرائع
و علم تکوین و علم الهیات و غیرها از علوم عجیبه و مکشوف گردید حکمة ربانیه و اداب
آن و متحقق شدم بآنها والحمد لله رب العالمین      حضرت ایشان فرمودند
که در واقعه دیدم که گویا داخل شدم بمقامی رفیع که صدم و نزد آن از حد زیاده اند
ظاهرا مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم است و در آنجا یک قبه عالیه است
که در حوالی آن مردمان بسیار نشسته اند از آن جمله شیخی است که در دست خود
تصویری گرفته مردمان را می نماید و بدین حیله همه را بسوی خود متوجه میسازد مارا از و
بسیار ناخوش شد از آنجا برخاسته داخل آن قبه گشتم دیدم آنجا مسجد
و بر صدر نشست پس دران وقت حالتی عجیب در من ظاهر شد یعنی لسان

حق گردیدم که او سبحانه بمن نطق میفرماید و بمن غضب می نماید پس بسوی الشخص
برخاستم و گفتم انت من علماء زهرة الحیوة الدنیا و این کلام الهی است که الله تعالی
بآن ناطق شده بزبان من پس الشخص سر خود بزیر انداخت و عظیم خجل و منفعل
گردید من ازان قبه بیرون آمدم و دران حال خود را دیدم که زبان من عربی است
ولباس هم عربی و مردمان کثیر مرا هنیة این حال که حق سبحانه بزبان من نطق فرمود
می گویند و تعجب می نمایند و تبرکا بما مصافحه میکنند و دران حال بمن الهام فرمودند که
این کلام همان است که حق سبحانه ناطق شد بآن بر لسان رسول الله صلی الله علیه وسلم
در حق اخی ابن عباس رامعاند بود و ایذا میداد و تعبیر این رویا ظاهر گشت که صحابت
من بودم من حیث حقانیتی و صحابت هم من بودم حیث لطلابیتی اما هیئت عربیه وحدت وجود
مناسبت بود برسول علیه الصلوة والسلام که برمن قرب فرائض افاضه فرمود
اما منع الهام نیابته من بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین صحابته و ابن عباس
هم من بودم من حیث فقاهتی فی الدین و برادر ادیم من بودم من حیث جسمانیتی
و تعلیم فرمود مرا حق سبحانه و تعالی که این بشارت وصول بمقام قرب فرائض است
والحمد لله علی ذلک       حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه بعظیم فضل
و وسیع امتنان خود اطلاع بخشید بمن بمقامات مقربین مجملا و مفصلا و عطا فرمود
طریقه که دران اقتفال رسل است صلوات الله وسلامه علیهم در احوال و مقامات
ایشان و فنون و قوانین ان بیان نمود و تشریح طریقه مذکوره مدد راست سبحه است
که تمامی یکی بشروع دیگری دانسته است دوره اولی ایمان حقیقی است و آن عبارت
از طهارت و خلوص نسمه است از شرور و نسمه که بسبب طغیان قوة عاقله

وعاملہ وبرالافق میگردد وعمودان کف است ازمس باللہ عبادہ واستعانت وکف است ازملکات سو رکہ بعطم انغاس شیخ مطاع وہواي متبع واعجاب مرابہ درخصومۃ وغدر درعہد وکذب درحدیث است واقدام برعبادات است نشاط وحسن راعبۃ وسعتہ اطمینا باوسکینۃ وہوالذي اداد خل بشاشتہ القلب لم یخرج وہوالذي کانت لہ تصع وسبول وہو بزید ستنقص دورہ ثانیہ شرح صدر است وحقیقت آن انکسار نسمہ است درجوہر خود از مصادمۃ جذب الہي واماراۃ وي تجافي از دار الغرور واثابۃ بسوي دار الخلود است ودر اثنا آن بعضے توحید محبت وبعضے دوام حضور میسر میشود ودر اتمام این دورہ بعضے اذکار افنا لطائف ستہ روي مي نماید دورہ ثالثہ قرب نوافل است قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال اللہ لایزال عبدي یتقرب الي بالنوافل حتي احبہ فاذا احبتہ کنت سمعہ الحدیث وکنہ وي انکسار جوہر نفس ناطقہ است واین چند نوع مي باشد یکي انکہ حق سبحانہ تجلي فرماید در صورۃ نفس ناطقہ وي کلیا متحققا خارجیا واین مقام خضر وشیخ عبدالقادر جیلي است دیگر چوب جذب مصادمہ نماید صلابت نفس او را تا انکہ او را کجراقۃ الحشیش گرداند کہ حقیقہ وي بالکلیہ بردود ونماند مگر صورۃ آن واین مقام خواجہ نقشبند است دیگر آنست کہ باعطائش کہ مضمحل گردید نورمن درذات الہي بس لامع گشت کہ این نور از شروح وتماثیل ذات سارح است واین مقام منشہ نطوع سنشنہ حسین ابن منصور است وحقیقۃ عبادہ درین مقام حضور ذاتہ بذاتہ لذاتہ است وہو المسمي بالتجلي الذاتي ودورہ رابعہ حکمت است قال اللہ تعالی ومن یوتي الحکمۃ فقد اوتي خیرا کثیرا وہمان است قرب وجود وکنہ آن کش تقار عبادت

بر میں

برنگی کہ عین ثابتہ وی بران بود در ازل مقترنا بالبدو نزاعین السور والبحث رو در این
مقام حصول علوم سابقہ وعصمۂ کاملہ دو جاذبہ سابقہ است وچون اقابت
بخشیدند مراد درین مقام منکشف گشت مرین علم اسما و علم تکوین و علم قرب بالید
و علم شرع و علم معاد و علم عجایب الانسان وارثنیا کاسادنا فامن لدنہ ماکنا علیہ
ازلا وجعلنا قالونا یونس نبافی التشریع ولما انتہت نوبۃ الدورۃ امرنا ان
ان ندعو الخلق الی اللہ سبحانہ وننصح لہم وادنی مایجب ای تحقق بہ العبد فی ہذہ الدورۃ
سکون القلب عن سرالقدر دورۂ خامسہ قرب فرائض است در حدیث قد
ماتقرب الی عبدی بشیٔ احب الی من اداء ماافترضت علیہ اشارہ بدان است
وکنہ ان تجلی فرمودن حق است در عین ثابتہ عبد تجلیا وجوبیا متحقق خارجی فشبح انا
اول ماشبح اسم المتشعشع لاکاد تمیز من الممکنات القید ثم ربانی جل جلالہ تجلیات
جمالیہ وجلالیہ اما الجلال وکاد ان یذہب نفسی وتقطعت النسمۃ والکثرت
واما الجمال فیفیح فیہا کما ینفخ فی الزق فکانت اوسع ماتکون فیہا نمت وانعدمت
النسمۃ وعم الاسم وصار مطلقا لاندلہ ولاند ولما انتہت نوبۃ الدورۃ اخذمنہا
المیثاق علی الفور یکی تفریغ قلب وقالب دایم برای طاعت دیگر مداومت پاس
بسوی مقامات قرب وحضور شان از عبادۃ بجز واستعانۃ بغیر دیگر باہیچکس رابطہ
محبت نماند بصنع اللہ دیگر بسیرۂ انبیا علیہم السلام برآمدن ومتبعۂ سنن الشان
دیگر از علماء ہرۂ الحیوۃ نباشم کہ میل بدنیا دارند دورۂ ثالثہ قرب ملکوت است
کہ در حدیث اذا احب اللہ عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبہ الحدیث
اشارہ بدان است وکنہ وی الصادق اسم وی است کہ طالع از صدروی گشتہ

بعین تجلی الٰہی کہ در عین ثابتہ اش متحقق گردیدہ باسمای کہ از صدور ملائکہ مقربین و انبیا
مرسلین طلوع نمودند و انعکاس انوار شان و تحقق کمال شان دران ولا و تستشف
ہذہ الدورۃ وضع فی کفا العالم کلہ بسیرا وتسخیر الملئا علی منبع الشریعۃ و شروح
الانبیاء لہا تفصیلا و تقسیما اولا انبہت انعکس فی اسمی کل کمال کان و سیکون من
لدن آدم الی آخر رجل یوجد عند قرب القیامۃ فابتہجت انہا جابکل کمال و تحلت
علومہم واحوالہم و مقاماتہم جملۃ وحدۃ و حقیقت بالمحبوبیۃ کنبیہ جمیل لبس جمیلا و حلی
جمیلا ثم راہ من رأی فذہبت من نفسہ ولم یبر لومۃ من امر وقیل لی انا ولیک
فی کل امور کلیاتہا و جزئیاتہا ظاہرا و باطنا وارحم لک من کل حمیم رحیم فایاک ان
تتکل علی من سواک و دور سابعہ دورۂ کمال است و در حدیث کان من الرجال
کثیر الحدیث اشارۃ بدان است وکنہ اش یوجد عبد است بکمالات مقتبسہ متوجہ
الی اللہ و سوال وی بلسان استعداد پس عطار نوعی اخر از کمال است کہ گویا از امتزاج
دورات سنہ حاصل شدہ و افاضہ صورۃ مقدسہ است بران و از ہمین و در دوات
ابتدا ار انتشا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خاصیت وقوع بدین دورہ لباس
حقانیہ است یعنی قدح نظام ہر ملکہ از ملکات است و ظہور حق در جمیع صفات
و قدح ہر نسبتی از نسب وی حتی یکون کل من احبہ فقد احب اللہ و کل من ابغضہ
فقد ابغض اللہ ولا انذرت بہا ہذہ الدورۃ رأیت وانا جالس بعد العصر کانہ
سلب عنی لباسی حتی صرت مجردا عریانا ثم حضر تجلی من تجلیات رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فقام علی ربی والبست لباس الحقانیۃ فصاقت
النسمۃ و قالت حق حق حق ثم اطمانت وکان ہذا افاضۃ الحقانیۃ مجملا ثم فیقت

اوایل

الوابل المسند من فوقی وتحتی ومن عن یمینی ومن عن یساری بما قد کلت الالسن عن
عن لغته وضاقت الصدور عن وصفه والحمد لله رب العالمین حضرت الشان
از ترقیات سلوک خویش ارشاد میفرمودند که کتب اکبر تجلیات بود تجلیات وسرالوجود
ومبدانا بعد مبدانا تا که حصول باسم رحمن که اصل تجلیات است متحقق گردید فلله
فیه رأیت کل مقام وکل علم حصل الاول الافراد الانسانیة لست اقول هذا الادم
بل اول الاوادم الی اخر رجل یوجد من انقضاء الزمان ومن فکاک الافلاک حصل له
فی هذه الدار او فی القبر او فی الحساب او فی الجنة احطت بها کلها بحیث لا انازع
امرا راد وذلک لان هذا التجلی احاط بکل تجلی وکل مقام وکل علم وانا ما ذقت
هذا التجلی بحیث سری فی سریان الجاری فی الورد او اقول صرت انا هو وصار هو انا
بل لا احد فقط لیظهر ما اردت اظهاره پس دریافتم که کدام تجلی پیش آید در قبر
وکدام تجلی ظهور یابد در حساب وکدام تجلی روی نماید در جنة وجمیع این تجلیات
حاضرند نزدیک من وقد احطت بها احاطة الکلی للجزئی واحطت لکمال الافلاک
والمعادن والاشجار والبهایم والجن والملائکة واللوح والقلم واسرافیل وکل ما دخل تحت
الوجود احاطة تامة وشاملة وچون تجلی مذکور حصول بود مذکور حصول پیوست حضرت
تعالی شانه ظهور فرمود بجزه وشانه وقد احاط بالوقت الوقت تجلی شمل الرحمن
بل بالنسبة للمتناهی الی غیر المتناهی فحصل هنالک معاملة اطیب من کل معاملة در رحمة الله من کل رحمة ص
وعلم اشمل من کل علم فغرقت فیه بحیث کمالی عرفا لا عود بعده فمن فتشنی لم یجد
کمالا بل انا الکمال وفی الکمال واهل الکمال الایدی ورجلی ووجهی وصدری وقلت
وعندی علوم لا الکاد کتبها سماء ولا بر ولا بحر وساحل ولکن ابناء الزمان وجدتهم ناسا

بدیهم غافلم غافل   حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم حضرت لقمان حکیم را
پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان
ازین لفظ آن بوده که حق سبحانه مدرک باشد و مدرک نیز بعلم حضوری مقدس
گفتم که شان حکمت اعظم و برهان آن افخم است از آنچه که تا آن اشارت فرمودند گفتند
آری ما هم سپردیم اسرار و تو خواهیم گفت   حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه را دیدم که مرا مخاطب ساخته فرمودند انت اخونا و منا مفتقدنا و اشاره
فرمودند بسوی معانی که در کتاب خیر کثیر و غیره بقید کتابت در آمدند   عالم عامل عارف
کامل شاه نور الله که از معین خلفاء حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت
ایشان مسئله از مسایل خیر کثیر بیان میفرمودند در سینه ما از آن اختلاجی راه یافت و در قلب
ما بدان ایمان نیاورد چون مجلس منقضی شد برخاستم که خواب کنم لکن چون بالین
مایل شدم سر ما بران هنوز قرار نگرفته بود که غنودگی آمد و مرا خواب در ربود و در آن حال
دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که ایستاده اند و بدان اشارت کرده میفرمایند
که انا اقول و قولی الحق همان ساعت آگاه شدم و تامل کردم خلجان از دل دور شده
بود   شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روز دیگر مسئله از
مسایل تصوف بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان نگرفت پس بخواب دیدم
که گویا مقبره ایست کلان که در آن حال قبر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر انبیا
است علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و یک نبی دیگر در آن نشسته است
بروی سلام کردم جواب داده فرمود که این مسئله حق است و اعتقاد این همین اهل قبور
بود   ایشان نیز نقل کردند که در مسایل خیر کثیر در دل ما خلجانی پیدا شد و در دل ما

بجواب دیدن امیر کبیر

خطور کرد که اولیاء کبار مثل شیخ عبد القادر جیلانی و خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله
اسرارهم بانبیا الظلم نکرده اند اعتقاد در عصمت ایشان چگونه باشد شبی بخواب دیدم
که گویا شیخی مرتاض نورانی ایستاده است از حال وی استفسار کردم گفتند که خلف اصدق
حضرت غوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبد الرزاق است پس بشوق تمام
پیشش رفتم و سلام کردم و مصافحه نمودم و گویا در آن حال در بغل ما کتاب خیر کثیرا
پرسیدند که این کدام کتاب است عرض کردم که فلان کتاب است پس از آنجا
گرفته قدری مطالعه نموده فرمودند که همین بود عقیده پدر ما و عقیده دیگر اکابر که
بیان نمودند در ایامی که سن شریف حضرت ایشان بعشرین رسیده بود
و قدری بی سابقه تقریب بدل اسرار منزل ایشان دغدغه سفر افتاد و عزم
هجرت از دیار هند مصمم گشت و چون در نشأ ناسوتی سیر الی الله سفر الی
الله است عزم راجهت حجاز متعین گشت اما چون دیدند که خویش و اقربا لاسیما
والده ماجده دست از دامن ایشان نخواهند داشت و بسر و سفر نخواهند گذاشت
در خفای این عزیمت کوشیدند و از همگنان این امر را پوشیدند و بسر جهتی دیگر
توریه نمودند و در باطن توجه بقبله مقصود فرمودند و بموجب اذا جاء نصر الله بطل
ترتیب رعایت حقوق جمیع ذوی الحقوق از نظر بر انداخته راه دیار محبوب
پیش گرفتند وقت رحیل با اصحاب که کمر متابعت بر میان بسته بودند رمزی
از عزیمت مبارک خویش بمیان آوردند چون همگنان پرورش یافته جذبه ایشان
بودند با وجود آنکه هیچ یک از آنجمله طاقت پیاده روی نکرده هم نداشت
سعادت هم رکابی عزیمت دانسته بی زاد و راحله راه متابعت بالشوق تمام

پیش گرفتند و در این سفر پر ظفر از حضرت ایشان کرامات متعدده بظهور پیوستند
یکی آنکه وقت رحیل بزبان غیب بیان فرمودند که حق سبحانه وتعالی متکفل جمیع
امور ما شده در این سفر گرسنه نخواهد داشت و صحیح و سالم باز خواهد آورد و این
معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بجز سه چهار روزه
پیش نبودند در تمام سفر گاهی فاقه نیفتاد بلکه همیشه طعام مرغن همه اصحاب میخوردند
و در بعض ایام چون بعض یاران نظر بر قلت خرج راه کرده جنس ارزان
از غله خرید نمودند دران روز به بعض تقریبات خرج بجا بده زیاده از روز مره
اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعتماد
کرده ایم رایج نیست که در طعام جنس ردی اختیار کنیم تا کفایت خرج باشد
بلکه برای هر کس از یاران هر چه رغبت دارد از طعام باید پخت دویم آنکه وقت
نهضت با اصحاب فرمودند که مرا عزیمت سفر دور و دراز مصمم گشته هر که برضا و رغبت
مشقت اختیار نماید فبها والا نه الزام نیست تکلیف نکشد پس جمیع اصحاب
با وجود آنکه هر یک نازپرورد زمانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده یا از طاقت
او بیرون می نمود این سفر طویل بر خود گوارا کرد و چندان مشغوف محبت تمشی گردید
و دل از یار و دیار برداشت که اگر وطن خود در التصور هم میکرد نفرت میگرفت
و وحشت می نمود سیوم آنکه حضرت ایشان با وجود آنهمه تنعم و رفاه که در احتمال
خرد و کلان مشاق و متاعب بود در طی منازل بیشتر از همه رفقا سبقت می نمودند
و در شدت در جاهم جای بیان معارف و اظهار اذواق و مواجید که بدولتی
میسر بود ندید تفاوت تقریر و تحریر می نمودند و همگنان را این معنی موجب استغراب

استعجاب می نمود که با وجود همه نازکی در چنین محن و مشاق سفر مزاج تا امید امتزاج
بر همان نضارت و طراوت باقی است و در میان اذواق و معارف هیچگونه
فتوری نه و این امر از حوصله بشر خارج می نمود چهارم آنکه چون به ساحل بحر رسیدند
لیس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود و مرکبی که بجانب حجاز روانه
شود نمانده بالضرور در شهر کنبایت که یکی از بنادر است چند روز اقامت
نمودند و دران ایام روزی بعد نماز عصر بمراقبه نشستند در اثنای حال استغراق
ام روی نمود و بعد دیری افاقت حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
یت ارشاد فرمودند که واقعه عجیبه رو بداد دیدم که گویا چیزی از من برکشیدند و نفس
ناطقه من خالی محض حیران دشتش بماند ناگاه روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه
وسلم حاضر شد و خلعت خفائیه بمن درپوشانید و نفس ناطقه من بلفظ
نا حق حق ذاکر شد و نهج و اطمینان دست داد پس معلوم چنان میشود
غرض ازین سفر تحصیل همین مقام بود که حق سبحانه حصول هر چیز را موقوف
اسباب آن گردانیده و اکنون دل ازین سفر سرد گشته پس همان لحظه دل
اصحاب نیز از سفر برگردید و داعیه آن مطلق مفقود شد پس با وجود آنکه
ساحل بحر رسیده بودند بی تحصیل حج عزیمت وطن فرمودند پس چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وعده فتح مکه اسباب مهیا ساخته بطرف
معظمه نهضت فرمودند پس دران سال صلح حدیبیه واقع شد و فتح
ظهور دست نداد اما آن صلح مفتاح چندین فتوح گردید و بعد مدتی المقصود
حصول انجا مبد همچنین درین سفر اگرچه حج میسر نیامد اما آن سیر و سلوک

چه

مورث فتوحات عالیات باطنہ گردید و بعد ازان سال مفہم دولت حج ہم میسر گشت از انکہ کمال متابعت سنت سرور جہان علیہ افضل الصلواۃ والتسلیمات ظاہرا و باطنا از طفولیت پیش نہاد ہمت عالیہ حضرت ایشان بوده و گویا بر این امر مجبول و مفطور شده بودند حق سبحانہ این سنت را ہم بی اختیار از ایشان بوجود آورد نیز انکہ وقت مراجعت ازین سفر بہ ظفر بمقام مفہمت ظلوٰ
و محدثیۃ کہ حدیث نبوی کانوا فی الامم السابقہ مفہمون و محدثون ان کان فی امتی احد یکون عمر و کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ازان مبغ خبر میدہد مشرف شدند چنانچہ اسرار و علوم ان مقام در تفہیمات الہیہ کہ از تصانیف حضرت ایشان است و ہر کلمہ ازان گنجینہ جواہر اسرار و معارف ہست بہ نرقم کلک کرامت سلک درآمده و ہر یک تفہیم ازان معنون بلفظ فہمنی ربی گشتہ ششیم انکہ بعد از سفر حق سبحانہ و تعالی بحضرت ایشان الہام فرمود کہ دل فلانکس از اصحاب شما بسبب تفریط در تعظیم امر الہی بآفتی عظیم برشده دیر ا امر باید کہ در باید نفس خود را دالا فاسد شده دین وی پس حضرت ایشان بی تقریب ظاہری بر وی غضبناک شده باین امر خبر دادند پس انعزیز معترف شده بہ بعضی خطرات کہ ازین قبل او را عارض شده بودند و ازان توبہ کرد فتاب اللہ علیہ ہفتم انکہ وقت ایاب یکی از اصحاب از غایت ضعف بنیہ طاقت پیاده روی نداشت در انحالت مرض شدید او را دریافت حتی تاب و طاقت نشستن ہم نماند و سواری موجود نبود ازین جہت خاطر رفقا منتشر گشت حضرت ایشان بعضی یاران ازانرا لطلب سواری بجہت المریض بطرف بعضی قری فرستادند چون شب ہنگام شد این

خاکسار که کاتب حروف است بجناب حضرت ایشان معروض داشت که وعده
الهیه این است که جمیع رفقا ازین سفر سالم و غانم بوطن باز رسند و اکنون عجب کیفیت
رو داده که نه پای رفتن و نی رای ماندن این عزیز مریض از نهایت ضعف
تاب قیام نمیدارد تا بمشی چه رسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانند و درین ملک
راجپوتانه که تمام کوهستان است کسی آشنایی نیست که از وی توقع تدبیر سواری با
مگر آنکه دعایی فرمایند و توجهی و همتی مبذول دارند تا بود که همین این عقده منحل گردد
فرمودند حاضر باشی وقتی که فارغ بخوانیم این مقدمه را یادی تا درین باب
دعا کرده شود این خاکسار وقت موعود امر معهود بعرض اقدس رسانید همان
وقت دستهای کرامت نمای برداشتند و دعای فرمودند ما دعا دمان آمین میکردم
چون از دعا فارغ شدند حق سبحانه بحضرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
شرف اجابت یافت و در بسته گشاده شد پس باین خبر اصحاب اعلام
فرمودند همه را ازین مژده سروری عظیم حاصل گردید و از همان وقت بران مریض
آثار شفا ظاهر شدند و روز دوم یارانی که بجهت سواری رفته بودند یک ترکاو
از جایی که حصول آن متصور نبود بیاوردند پس از آن روز اثر مردم باهم رو بهی
میداشت و هر روز فرق بدیهی ظاهر میشد تا آنکه در پنج شش روز قوی با
کرده چهار کروه پیاده پا قطع راه میکرد و درین سرعت معاودت قوت خرق
عادت حضرت ایشان معاینه میشد و حضرت ایشان باز ملهم شدند که این
آفت مقتضی گشته بود شفای این مریض محض بهمت شما حاصل گردیده و دعا
این قضا را رد کرده اما ظهور این قضا فی الجمله از ضروریات است بالصورت رد قضا از دعا

موت شخصی باشد یا ضیاع شیٔ و دریقین آن شمارا اختیار است حضرت
ایشان با اصحاب این معنی بیان فرمودند این بنده عرض کرد که ما عاجزان طاقت
این بار نداریم زیرا که اگر موت باشد هریک از رفقا از دیگر عزیزتر است و
نیست که ضیاع آن اختیار کرده شود مگر دعای فرمایند و همتی مبذول دارند تا
که روی آورده بود در ظهور آن معنی منقضی کافی بود حضرت ایشان بلند دیگر متوجه
شدند و دعا کردند پس بشارت قبول یافتند و ما خادمان شکر باری
جل و علا بجا آوردیم و با وجود آنکه راه بس پرخطر بود و غنیم طریق را بر مردمان
ساخته اما بمین توجه حضرت ایشان بوطن سالم و غانم بازآمدیم فالحمدلله
ذلک حمدا یوافی نعمه و یکافی کرمه در اثنای سفر مذکور چون عبور حضرت ایشان
با حمدآباد افتاد در آنجا دو نفر از طلبه علم بملازمت کیمیا خاصیت حضرت
مشرف شدند و با اول ملاقات لوث ایشانرا جذب صحبت فیض موهبت
درربود خواست که بمه چیزیرا گذاشته شرف مرافقت اختیار نمایند حضرت
ایشان بنابر مصلحت وقت ازین معنی امتناع نموده بوطن مبارک تشریف
آوردند آخر از الهام همه ترک داده شاه جهان آباد رسیده بسعادت
بوسی مستسعد گشتند والتماس شغلی از اشغال طریقت نمودند حضرت
التماس شان اجابت فرموده و هریک را مقدار ترقی کمال وی بیان
کرد اگر چند بتقدیم خواهید رسانید باین مرتبه خواهید رسید در یاد داران
استعداد شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هریک را بران معنی مقید
بیکی را از ایشان بعضی احوال حسب الارشاد روی دادند پس و الارشاد

رهان

مهلت نمود و آن دیگر اولاً بطلب ترقی از موعود سرگردانی بسیار کشید و بدیگر در ایشان
رجوع نمود و هیچ فایده نکرد آخر مایوس شد و کوشش کرد و بر همان مبلغ موعود استقامت
ورزید پس ثمرات آن ظاهر شدند و از روی در ملک سنده در نواحی ٹھٹہ مردمان
استفاده کردند و بقدر استعدادات بهره گرفتند    دو شخص از سادات
بارهه بنابر طلب دو کس از امرا که از قبیله ایشان بودند بقصد نوکری در شاه جهان
آباد رسیدند پس اولاً بجناب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بنابر
استدعاء این هر دو امیر آمده ایم که هر یک بجد و تاکید تمام ما را طلبیده و یکی از آن هر دو
درین شهر است و دیگری بجای دیگر برای که جمعیت ما مقدر باشد ارشاد
فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما فردا گفته خواهد شد پس
علی الصباح باز معروض داشتند که موافق وعده منتظر جواب هستیم حضرت ایشان
فرمودند امیری که در شهر است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
و آنجا بیدرنگ جمعیت معلوم نمیشود پس آن هر دو عرض نمودند که ما را بخواهش تمام
طلب داشته اند مع هذا توقع مروت قرابت هم منظور هست باز فرمودند که
سخن همان است که گفته شد القصه بعد از روز رفته بامیری که در شهر بود در خورد
وی بمجرد ملاقات گفت که اکنون گنجایش نیست پس در اول صحبت از آنجا
مایوس گردیده باز آمدند و قصد جای دیگر نمودند در انجام آن امیر هر چند سعیها کرد
و در باب نوکری ایشان تلاشها نمود سعی وی بجای نرسید و جمعیت روی
نمود بعد شدت محنت بأس حاصل کرده بخانه خویش باز آمدند و این قصه را
یکی از آن هر دو عزیز پیش این فقیر نقل کردند    روزی حضرت ایشان خرق عادت

در مجلس نشسته بودند که بتقریبی شیرینی در آنجا آورده بودند پس آنرا بیاران قسمت
فرمودند و قدری از آن حصه خود گرفتند ناگاه مردی آمد و در مجلس نشست
قاسم ویرا هم نصیبی نداد در آن وقت بخاطر آن شخص افتاد که اگر حضرت ایشان
شیرینی که پیش ایشان نشست مرا عنایت کنند یقین کنم که ایشان از اولیاء ستند
و از ایشان راه خدا استفاده نمایم حضرت ایشان بر خطره وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند که اگر حسب خاطر وی عمل آورده شود این فعل خالی
از خودنمایی نخواهد بود پس از وی اعراض فرموده آن حلاوه را بر خلاف عادة
یکباره بدهن مبارک انداخته خوردند و بعد از آنکه آن شخص از آن مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصه را بیان نمودند پس از آن ظاهر شد
که آن مقدمه هم چنان بود که بزبان غیب ترجمان اظهار فرمودند افاده روزی کتابی خرق عادت
بس نادر بیع پیش حضرت ایشان آورد چون نسخه عجیبه بود و ثمن حقیقی رخیص
بدست می آمد میل باشتراء آن فرمودند اما چیزی از نقود موجود نبود که بقیمت
آن داده شود پس باندرون محل تشریف برده فرمودند که کسی که اینقدر
مبلغ بدهد ویرا وعده می کنم که حق سبحانه او را بعوض آن چیزی عنایت فرماید
خادمان حرم مبلغ مطلوب از جای ملاشیده پیش آوردند پس آن کتاب را
اشتراء فرمودند بعد از دو سه روز شخصی از اهل دول یک جفت پارچه پوشاک
زنانه قیمتی پیش حضرت ایشان بنذر آورد آنرا اندرون محل برده فرمودند که
این پارچه همان بدل موجود است افاده روزی در ماه شعبان بخانه فیض آشیانه
حضرت ایشان چیزی میسر نیامد که برای خرج فقرا و طلبه علم بکار آید خدمه محل خرق عادت

از مح

این معنی بحضور کرامت ظهور معروض داشت حضرت ایشان قدری تامل نمودد
فرمودند که حق سبحانه مقداری از مبلغ عطا فرمود ان شاء الله تعالی عنقریب میرسد
خادمان آستان انتظار امر موعود میکشیدند که شخصی قدری مبلغ که موعود
بود پیش حضرت ایشان نیاز آورد که بر خدام حضور صرف نموده آید حضرت
ایشان بوی فرمودند که ای عزیز ترا چه بخاطر افتاد که این نیاز آوردی وی التماس
نمود که بخاطر ما بود که در ماه مبارک رمضان برای فقرا طعامی خواهم پخت امروز
خطور کرد که غرض طعام فقرا است تخصیص رمضان چیزی نیست باز بدلم افتاد
که حاجت طعام پختن نیست این مبلغ را بجناب حضرت باید برد تا بهر وجهی
که باشد خرچ فقرا خانقاه شود که ازین امر چیزی احسن نیست پس این را بحضور
آوردم حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو قبول افتاد زیرا که حق سبحانه
قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ کذا و کذا فرستاده ام خواهد رسید پس
ما انتظار ان میداشتیم اکنون از دست تو فرستاد الحمد لله تو نیز شکر این نعمت
و رحمت الهی بجا آورد افاده بر قریه بهلت که وطن کاتب حروف است قطاع
طریق اکثر تاخت می آوردند و بنهب اموال و قتل نفوس اهل ان قریه را اذیت
میرسانیدند ازین معامله همگنان به تنگ آمده با نواع تدابیر و حیل التشبث می
نمودند و سود نمیکرد پس خلایق اگاه شاه نور امد که وطن شریف ایشان نیز
همین قریه است بحضور کرامت صدور حضرت ایشان این قصه را معروض داشتند
التماس دعا و در یوزه همت در باره رفع ان بلیه کردند حضرت ایشان
التماس شان مبذول داشته دران باب دعا فرمودند دگوشه خاطر کرامت

ذخایر النوی داشتند پس از جناب الہی الہام یافتند کہ مواشی ان قریہ را
محفوظ داشتیم پس از انوقت تا این زمان کہ مدت قریب یک قرن برآمدہ
نقصان یک نرکاو ہم از اموال نشدہ و باوجود انکہ باطراف وجوانب قریہ
مذکورہ برقری و دیہات قطاع طریق و مفسدین فی الارض ربزرشہا می نمایند
خرق عادت و غارتہا می کنند بہمین ہمت خادمان حضرت ایشان مردمان قریہ ہمہ وجوہ مامون
می مانند والحمد للہ علی ذلک افادہ محمد قطب رنگی را کہ از عقیدتمندان جناب
حضرت ایشانست دو پسر توامان متولد شدند یکی ازان ہردو بہیکہا ملقب
و دومی را کہیا می گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند کہیا
دلالت بر محمودیتی میکند باوجود انکہ این سخن از داب محاورہ دور بود و نیز
این کلمہ مورث حزن مخاطب گشت اما نوعی از بی اختیاری بر زبان غیب
ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب الحرف را استماع نمودہ بسیار
محزون خاطر گردید پس عنقریب این ماجرا آن فرزند دوی وفات یافت و بعدازہ
مدت بار حضرت ایشان بقصبہ رنگ تشریف بردند و برای اطفال مخلصان
انجا تعویذ نا نوشتند دران اثنا طرف محمد قطب متوجہ شدند دیدند کہ وی طلب
تعویذ نمیکند وی می ترسد کہ مبادا از زبان ایشان کلمہ جاری شود کہ موجب
اندوہ گردد پس درانوقت نیز نوعی از بی اختیاری زبان غیب ترجمان
باین کلمہ گویا شد کہ فلانی تو چرا از ما تعویذ درخواست نمی کنی چون محمد قطب این
کلمہ را شنید اثر اندوہ و حزن دروی پیدا شد کہ تعویذ مشتوست نوعی از سل
خرق عادت دمعروض داشت کہ ہمت خاطر عالی کہ در حق این بندگان مصروفست تعویذ دین

ودنیا ایشان است بتعویذ دیگر حاجت ندارند پس چندی بر نیامد که طفل وی
بیمار شد و محتاج بتعویذ گشت ومن بود شفا یافت افاده حضرت ایشان

خواب شاه ولی الله

فرمودند بخواب دیدم خواجه محمد سلطان را که امیری بود از مریدان حضرت بزرگ
قدس سره وازین جهان انتقال نموده که با ثیاب رثه و هیئت نا ملایم آمده
واستدعای مکانی قریب مزار پرانوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
خود می طلبید واهل ان موضع مضایقه با وی می کنند چون بیدار شدم دلم
بسیار کوشید پس سوره یسین برای ثواب ان خواندم و در حق وی دعا کردم
شب دیگر باز وی را بخواب دیدم با ثیاب فاخره و هیئت جمیله گویا دو چیز
کره شکل از بلور صاف بدست دارد و می گوید یکی ازین هر دو بمجرد انتقال
از دنیا مرا از جناب حضرت بزرگ قدس سره عنایت شده و دیگر این

تصرف بعالم دیگر

نوبت ازین جناب رسیده افاده عبد الرحیم نام کشمیری بسبب ناخوشی
از بعضی اقارب خویش زهر خورده هلاک شد و بموت منکر جان داد
واز بعض اشارات معلوم شد که بسوء حال مبتلا گردید پس خویش واقربای
وی بجناب حضرت ایشان الحاح وزاری نموده التماس دعا و شفاعت
کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و همت علیا بکار او مصروف
داشتند پس یک شب همگام در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
باین کلمه هندی تکلم میفرمایند که بنائی کی بات و باین لفظ مراد خلاص وی
میدارند و بشارت نجاتش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
که برمن حالتی بس عجیبه ظاهر شد که بمردم ازین عالم شمار و باقی ماندم بغیر این

اظهار مقامات غریبه
اند موت چند مرتبه
بعالم خواب که موت
بعد موت وا شده

و دران تا دم بسوی هیچ چیز التفات نبود الا تجلیاتی که کسب کرده بودم و غربت
از من قوة اکل و شرب و هر شی که متعلق بجثه بود و در آن وقت یافتم مردمان را
که بعضی نایم اند نوم غریق لا یقظه بعده و بعضی بیدارند با تاسف و بعضی گذاشته اند سوی
عالمی که از وی رحلت کرده اند پس باز بردم از عالم روح و باقی ماند انانیت
در ادراک عرش و کرسی نیست که باقی ماند آنجا بلکه مکان تقاضای بعضی حس مشترک
عرش است و فوق آن تخیلات و برفی در واهمه اش و در عالم آخر از نفس و انانیت
هم بردم پس گشتم چنانکه بودم در ازل حضرت جنید لا انا و لا هو بل انا انا و هو انا
و تفصیلا بیشتر باز بردم فذهبت فی الذاهبین الی الله انا ده فقضت عیون میاه الرسل
فی جسدی ان لیس بقی له عین و لا اثر بعد از آن زنده ساخت مرا الله تعالی
یعنی ایجاد فرمود مرتبه دوم و صرت رجلا انسانا سویا جامعا للوصفین پس اگر مشغول
شوم بناسوت ضرر رساند مرا و اگر مشغول گردم بالالهیه غافل نگرداند مرا از ناسوت
و این واقعه خوابی نبود بلکه موتی بود حقیقی الا آن است که آن هر دو نوع می باشد
نوعی است که عام است مر واطبه ممکنات را و آن بانفکاک نسمه باشد از بدن
که از وی بنیاد بنیه منتشر شود و قسم دیگر خاص با فراد کمل است از ادنیا و آن
انفکاک روح است از بدن بحیثیتی که از وی انتشار بدن لازم نیاید و اینجا همین
قسم اخیر مراد است افاده روزی مجلس شیخ حضرت بزرگ بود قدس سره
حضرت ایشان بر مزار اسرار نشسته بودند که ناگاه حق سبحانه بحضرت ایشان
الهام فرمود که این تقریر را بمردم برسانید و هویدا این فقیر انسته شیخ دارد یکی
سان ولی الله من عبدالرحیم است و بدیگری انسان است و بدیگری حیوان و دیگر

بالجمع انا

دعوی غریب دور از شریعت

نامی

نامی و بدیگر جسم و بدیگر جوهر و ملبان اخر هست است و باعتبار ان لسان
هم جسم هم شجر هم فرس هم فیل و هم بعیر و هم غنم تعلیم اسما مر آدم را من بودم کشتی
و انچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم انچه بر ابراهیم گلزار
من بودم توریت موسی من بودم احیاء عیسی میت را من بودم قران مصطفی
صلی الله علیه وسلم من بودم والحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
این کلام برگران آمد که عادت شریف اخفای امثال این امور بود اما معلوم فرمودند
که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چیزی خواهد بود مضطر شده اظهار فرمودند
و دران حال اثار شدت و کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهده
می افتاد چنانچه بعض اوقات در حال وحی بر انحضرت صلی الله علیه وسلم شدتی
طاری میشد سر من اسرار الله تعالی هم چنین کمل ورثه در بعض احیان ازانمعنی حا
بی باشند افاده حضرت ایشان را الهام شد که تو از کسانی هستی که سوال کرده
نشود از وی روز حساب و داخل شوی جنت را بلا حساب و لا کتاب و چون داخل
شوی قرار بگذاری مر علم و هر تجلی را سوی تجلی ذاتی که ان فوق اسم رحمن است
پس مضمحل شوی اضمحلال تمام و این مقامیست کبری که دست امید از فوق ان کوتاه
است و وقتی که داخل شوی جنت را انجا مردمان دو صفت خواهند بود یکی ارباب
علم و تجلی و دیگری اصحاب عمل و احوال و تو از اهل تجلیات هستی و فرق درمیان
حال و تجلی انست که تجلی امر الهی است و حال امر نیست نا گفتنی والحمد لله علی ما نعم
افاده حضرت ایشان در بعض مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
علمی است از نور و لیوی بیت الله میروند اثنا ان علم بلندی میگرفت

دعوی غریب مستلزم عصمت و بالامراد

وشعشعان انوار او زیاده میشد تا که بآسمان رسید وار آفتاب روشن تر گردید
ونورش بمرتبه شد که زبانها از بیانش عاجز آمد پس مردمان نقا ذکر دیدند و صلحا
وعلما استفاده نمودند ونعم الهی ظاهرا وباطنا زیر پیش فرمودند واین واقعه مبداء همت

عزیمت دوباره بسفر حجاز

سفر حرمین شریفین دیگر بار گردید وآنچه مشاهده فرموده بودند همه بوقوع انجامید والحمد
علی ذلک آماده چون داعیه سفر مبارک حرمین شریفین زادهما الله شرفا وتعظیما استقلال
یافت وعزیمت این امر مصمم گردید تا من ربیع الثانی سنه ثلث واربعین ومائة
والف باتفاق حال کبیر قدوة اصحاب المعرفة ولاشباه عمده ارباب حقیقت
من اهل الله شیخ عبدالله سلمه الله تعالی از راه بلده لاهور نهضت فرمودند ودر اثنای
این سفر بهر طرف بر کجا مزار صاحب ولی بود بروی میگذشتند وساعتی آنجا می نشستند
پس آنچه ویرا با حق سبحانه نسبتی می بود منکشف میشد از آن مفصل بیان فرمودند
اولا چون در شهر پانی پت رسیدند بر قبر شاه شرف بو علی قلندر و شاه
شمس ترک وشاه جلال قدس الله اسرارهم گذر نمودند باز در سهرند مزار
حضرت مجدد شیخ احمد سهرندی قدس سره زیارت فرمودند پس تر در لاهور
مرقد پیر علی هجویری را قدس سره دیدند بعده در ملتان بر تربتهای مخدوم بهاء الدین
وشاه رکن العالم قدس الله اسرارهما رفته نشستند واحوال هر یک از ارباب
مزارات بیان فرمودند ودر بلده ملتان اکثری از طلبه علم بجناب حضرت ایشان
شرف بیعت حاصل نموده شغل طریقت استفاده نمودند بعضی از آنان در یک
توجه بمرتبه بیخودی رسیدند وبعد مدتی بافاقت آمدند وبعضی فی اختیار نعرا میزدند
ووقت رحیل از انعام اکثری از آنها از اشک گمند شده صحبت در گردن شان

افاده خواستند که همه یار و دیار گذاشته در رکاب سعادت این سفر اختیار نمایند اما حضرت ایشان بحسب مصلحت وقت نبی شان فرموده ازان منع موقوف داشتند وچون در ملک سند عبور فرمودند از همه جا علما وطلبا خبر قدوم فیض لزوم ایشان شنیده می دویدند و بسیاری نمودند بعضی بحسب قسمت بدولت دیدار فیض بار فایز میشدند و بعضی محروم می ماندند وچون در نواحی نصرپور که از مضافات بلده ٹھٹھ است گذر فرمودند جیدی از علما باستماع این خبر بهجت اثر از اوطان خود برآمده دویدند و بر مسافت پنج شش کروه بوقت شب رسیده شرف ملازمت حاصل نمودند وهمان ساعت خود را منتظم سلک بیعت ساختند و شیوخ کرفته بقدر استعداد بهره بر داشتند ووقتی که در بلده ٹھٹھ شرف نزول فرمودند جمیع علما و صوفیه الشهر بملازمت حضرت ایشان مشرف شدند و جماعه سعادت بیعت مستسعد گردیده اشتغال و اکتساب طریق تصوف استفاده نمودند مخدوم محمد معین که از اعاظم علمای آنجا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سنة و معقول و منقول تبحری تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم حقایق ذهنی ثاقب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت کبری شمرده شیفته جمال با کمال ایشان گردیده لب فیضها اخذ نمود و شرف اجازت یافت و درین میان بسبب رفاقت قافله چون در سیر و قفها واقع میشدند و موسم رحیل مراکب بر نزدیک رسیده بود ما خادمان را اکثر اوقات اضطراب گلوگیر میشد که مبادا قبل از وصول ما بساحل بحر مراکب روانه شوند و دولت حج امسال روی نماید حضرت ایشان بزبان کرامت بیان میفرمودند که انشاء الله تعالی امسال حج خواهیم کرد

پس چون در بندر سورت داخل شدند از بسکه در اثنای راه درنگ واقع شده
بود همه مراکب حجاز روانه شده بودند و موسم رحیل آخر گشته مگر یک مرکب که
آنهم از حجاج و تجار پر گردیده و در روی چندان گنجایش دیگران نمانده و اکثر اهل
آن قافله از جهت عدم وجدان مکان آن سال در شهر سورت رخت اقامت
انداختند اما چون فضل الهی شامل حال بود مدعا حضرت ایشان را دران
مرکب جا بدست آمد پس چون قصد رکوب آن فرمودند اکثر دوستداران
بعرض رسانیدند که موسم رحیل آخر شده بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این مرکب
تباهی شود بل یقین این امر توان کرد زیرا که اولا این مرکب بس کم راه است
دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مراکب منقضی شده مصلحت در
توقف است و اهل حجاز هم اگرچه از فرط حرص سفر اختیار کرده بودند اما باهم
می گفتند که اگرچه شهر جده که بندر حجاز است میداریم اما باید دید که چگونه خواهیم
رسید اگر بیقین عدم وصول آنجا خواهد شد به بندر دیگر خواهیم برد حضرت ایشان
بکلام هیچکس التفات ننموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که انشاء الله تعالی
امسال حج خواهیم کرد القصه چون لنگر برداشتند مرکب روانه شد و باد موافقت
نمود تا که در مدت چهل و پنج روز بجده رسیده لنگر انداختند پس ازین معنی
همه تعجب میکردند که این مرکب گاهی در اول موسم هم باین سرعت سیر نکرده
و خامس عشر ذی قعده داخل مکه معظمه شده عمره تمتع بجا آوردند پس در ذی حجه
حج ادا نمودند و چون در مکه اقامت فرمودند همه علماء آن مقام فیض التیام بحضرت
ایشان ملاقی شده اول بطریق امتحان از هر علم سوالها کردند چون بر مسئله جواب

ت می یافتند و در جمیع علوم معقول و منقول ایشان را از همه فایق دانستند
بخدمت شریف شان التماس درس نمودند و تلمذ اختیار کردند پس حضرت
ایشان و مردمان بسبب اقتراح شان در مسجد الحرام قریب مصلای حنفی درس
شروع علوم نمودند خیال هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در حل دقایق و کشف
تعلقات خیال شهرت گرفتند که علمای رئیس الحجیری که مشکل میشد پیش
حضرت ایشان می آوردند و حل آن درخواست میکردند و مفتی حنفیه و شافعیه
عمده مشکله بایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان مفخم و معظم ان دیار
شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشان را غنیمت دانسته بانواع تعظیم و تکریم پیش
می آمدند و باهم می گفتند که والله بالله از همه اهل مکه اعلم و افخم حضرت ایشانند
اکثر التماس میکردند که همین جا توطن اختیار نمائید و باشنده یعنی صوبه آنجا موطن
شی بر خود میگرفت و حضرت ایشان قبول این معنی نمی فرمودند پس اکابر آنجا
گفتند که اگر حق سبحانه باهل مکه خیر اراده کرده ملکه شما را اینجا خواهد داشت
روزی یکی از علمای اهل سودان که از مدت مجاور مکه معظمه بود بخواب دید که عزیزی
برامی گوید اگر خواهی که عقیده اقطاب بیاموزی از شیخ ولی الله استفاده نما
پس عالم مذکور بعد ازین رویا بشرف بیعت مشرف شد و اخذ طریق نمود و بعضی
اسرار استفاضه کرد و مردمان کثیر از حرمین سعادت بیعت حاصل نمودند و اشغال
طریق اخذ کردند و چون بعد از حج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه منوره برای زیارت
رسول صلی الله علیه وسلم عزیمت نمودند در اثنای راه بسی اسرار بر حضرت ایشان
منکشف شدند و هرگاه بشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحبه افضل الصلوات

والتسليمات مشرف شدند عنايات وكرامات بي غايات آنجناب خاتمه
برايشان مبذول گشتند و هر روز كه در مواجهه شريفه جلوس ميفرمودند آثار
جديده استفاضه مي نمودند چنانچه هيچ مجلس از آنمعني خالي نميرفت وقبل از وصول
بمدينه منوره شيخ عبدالكريم انصاري از اولاد حضرت انس رضي الله عنه كه از اكابر اهل
مدينه بود حضرت ايشانرا در خواب ديده ودر مواجهه نبويه علي صاحبها الصلوات
انماها ومن التسليمات اكملها عظمت ونعمت ايشان معلوم نموده بود منتظر قد[وم]
ميمنت لزوم ايشان مي بود پس چون داخل طيبه طيبه گشتند از مردمان قافله
تجسس كرده بحضرت ايشان ملاقات نموده وقصه روياي خود بازگفت و حديث
مسلسل بالاوليه قريب روضه منوره در مقام اصحاب صفه رضي الله عنهم بسندي
كه اورا رسيده بود روايت نمود واجازت روايتش داد واز مدرسين حضرت
نبوي شيخ طيب نام كه از مشاهير فضلا واستاد شهر بود حضرت ايشانرا دعوت
كرد چون بخانه وي تشريف بردند ودر مجلس نشستند در آنجا علما وفضلا جمع
بودند بحضرت ايشان گفت كه شمارا التكلم بلسان عربي بهم مي آيد حضرت ايشان
تواضع را كار بسته فرمودند آري چيزي مي آيد بعد از ان وي گفت كه اكثر مردمان
دعواي تبحر بعلوم وحل دقايق مي كنند اما بعضي مسايل هستند از معقول كه آنرا
كسي نيك بيان نمي كند وجاي دخل بجاي مي ماند چنانچه مسئله تجدد امثال كه اشاعره
در اعراض بدان قايل شده اند ودر جواهر لعراقي نيز مي نمايند تحقيق اين چيست
وموجب توقف منتها چه پس حضرت ايشان بزبان عربي چنان بفصاحت وبلاغت
ازان تقرير فرمودند كه هركه فضلا عرب از آنجا حاضر بود از ان فصاحت تعجبها نمود

در تحقیق ان مسئله ایمان نکات دقیق و تدقیقات عمیق بمیان آوردند که ان عزیز را
هم امع را غنیمت کبری دانست چه جای دخل و اعتراض پس از انوقت کای
ذکر علمی پیش حضرت ایشان بیاورده در ان ایام شیخ از قول حضرت غوث
الاعظم رضی الله عنه در غنیة الطالبین که در باب فرقه حنفیه فرموده اند بخدمت حضرت
ایشان سوال کرد و تحقیق ان التماس نمود پس حضرت ایشان ان مقام را برازا
تحریر فرمودند که همه علما انرا پسند نمودند و هو هذا سوال کرد سایلی از قول امام الطریقه
قطب الحقیقه شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه جای که ذکر فرموده فرق ناجیه را در غنیة
الطالبین که تقسیم نموده مرجیه را بدوازده فرقه و حنفیه را از انها معدود ساخته و در تفصیل
فرق مذکور فرموده و اما حنفیه و اصحاب ابی حنیفه نعمان اند که زعم کرده که ایمان همان اقرار
و تصدیق است و اقرار بالله و رسله و بما جاء من عنده چنانچه ذکر کرده است برهوتی
در کتاب الشجره و بر این قول بدو وجه اعتراض وارد می شود یکی انکه حنیفه از اهل سنت اند
بالاتفاق کسانی که بر قول شان اعتماد است پس چه طور صحیح باشد شمار انها از فرق
و تفصیل ایشان و حکم بعدم نجات شان دیگر انکه فرموده عقاید را که موجب تسمیه
مرجیه شد و حنفیه را در ایشان داخل نموده پس مقتضی کلام ان شد که حنفیه بان
عقاید قایلند و اعتقاد ان میدارند و حال انکه این چنین نیست زیرا که بیان فرموده
وجه تسمیه مرجیه است که زعم می کنند که اگر یکی از مکلفین گفت لا اله الا الله محمد رسول
الله بعد از ان مرتکب همه معاصی شد داخل نشود بدوزخ و شک نیست که حنفیه پاک
و بری هستند از این اعتقاد پس در جواب ان بگفتم که رجا دو قسم است قسم اول
قایل بدان خارج می شود از سنت و قسم دیگر قایل ان از سنت خروج نمی نماید

ذکر فی الغنیة عبد الله در
جملهٔ با ابو حنیفهٔ کوفی

اما قسم اول السنت که اعتقاد نماید که هر که اقرار بلسان کرد و تصدیق بدل نمود
او را هیچ معصیت ضرر نمیرساند هرگز و قسم ثانی آنکه معتقد باشد باینکه عمل داخل
ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مترتب میشوند و بر تخطیه و تفضیل اہل
رجاء اول اجماع کردند صحابه و تابعین و اما رجاء ثانی پس ظاہر نشده است ورود
اجماع از سلف بلکه دلایل متعارضه اند بسیاری از آیات و احادیث و آثار دلالت
می کنند بر آنکه ایمان غیر عمل است و بعض از دلایل دال بر اطلاق ایمان است
بر مجموع قول و عمل و در حقیقه این نزاع لفظی است زیرا که اتفاق است بر عدم خروج
عاصی از ایمان و بر استحقاق آن عقوبت و عذاب را و دلایلی که دال بر حقیقت اطلاق
ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف اینها از ظاہر بادنی توجه و امام ابوحنیفه رضی الله عنه
از قایلان باین قسم است و از کبار اہل سنت است و لهام ایشان اماميه اشدند
و در اہل مذہب وی رضی الله عنه و تابعان او رأیها مختلف پس بعض از ایشان معتزله
شدند مثل جبائی و ابوہاشم و زمخشری و بعض مرجیه گشتند و بعض نجاران و همه اینها تابع
بودند امام ابی حنیفه را رضی الله عنه در فروع فقیه نه در اصول اعتقادیه و لیکن عقاید باطله
خود را نسبت میکردند بامام بجهت ترویج مذاہب کاسده خود و تعلق می گرفتند
به بعض اقوال امام و چون اہل حق از حنفیه مثل طحاوی وغیره این فتنه را ادراک
نمودند بیان کردند مذہب امام را در اصول و دفع ساختند آنچه نسبت کردند مبتدعه
بوی رضی الله عنه چنانچه نقول کثیره شاہد این منع اند و این امر ظاہر است بر متتبع
کتب جمیع مذاہب پس بعد تمهید این مقدمات باید دانست که شیخ رضی الله
عنه ذکر فرمود در فرق ضاله مرجیه را که اہل ارجاء خارج اند از سنت و لهذا وجه تسمیه

شان ذکر فرموده بیان عقاید انبیا و داخل فرموده در انها حنفیه را یعنی قومی که تابع امام
ابی حنیفه اند در فروع و دعوی می کنند که امام موافق ایشانست در این نیز آنچه
بیشتر ذکر نموده آنچه بدان تعلق میگیرند از اقوال وی رضی الله عنه و فرموده که زعم کرده اینکه
ایمان همان اقرار است و بدین تقریر برد اعتراض مضمحل گشتند و ظاهر شد که
حضرت شیخ رضی الله عنه متهم نکرده است امام را و آنچه نسبت فرموده بان قوم مرجئه
و خود را منسوب می کنند بامام در فروع و تعلق میگیرند بظاهر اقوال وی رضی الله عنه
و حمل می نمایند کلام او را بر غیر محملش و الحمد لله علی ما انعم باظهار الحق و چون از طفولیت
پیش نهاد همت علیا حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود و مدینه مطهره
منبع این علوم آمده خواستند که از شیخی که عالی السند باشد کتب حدیث روایت
نمایند و سند آن اخذ فرمایند پس شیخ ابوطاهر کردی مدنی که مردی معمر جامع علوم

بخاری را بتمامه

ظاهری و باطنی متصوف ثقه محدث بودند که در حرمین کسی از ایشان بجهت
اسناد عالی تر نبود رجوع این طلب نمودند و بخاری را بتمامه در پنجاه مجلس سردا
گذرانیدند بعضی از ان سماعا و برخی از ان قراءةً و مسند دارمی تمام در مسجد نبوی
قریب محراب عثمانی در هشت مجلس سماع فرمودند و باقی کتب را از اوایل خوانده
اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم بخاری مجلس ترتیب کردند و طعامی مهیا
ساختند و تعظیم و توقیر زاید الوصف بجا آوردند بسا می بود که در اثنای قرارت
شیخ تحقیق غوامض معانی از حضرت ایشان میکردند و بالبداهه جوابهای بلند
شافی می یافتند و تعجبها می نمودند که با این حداثت سن این علوم از کجا حاصل
کردند اخرها چون بر بعضی اسرار باطنیه حضرت ایشان اطلاع یافتند معتقد گشتند

وبا وجود استادی طریقۂ شاذی پیش سید رفتند و بعض اشکالات تصوف وغیرہ کہ از حضور والد ایشان کہ یکی از علماء محققین بود لاحل ماندہ بودند از حضرت ایشان کشف آنہا درخواست نمودند پس جوابہای شافی یافتند و حل آنہا حاصل کردند و چون حضرت ایشان پیش شیخ می رفتند بمجرد آنکہ نظر نگاہ بر ایشان افتاد سروقد تعظیم بر می خاستند و بدست خود مسند گسترده و تکیہ نہادہ بتوقیر و تکریم تمام می نشاندند و خود تلمیذوار در مقابلہ می نشستند و چون حضرت ایشان اجازت نامہ درخواست کردند گفتند کہ ما قابل آن نیم کہ برای شما اجازت نامہ نویسیم کہ ما از خدمت شما استفادہ نمودہ ایم اما چون از حضرت ایشان جد درین امر معلوم کردند بالضرور آنرا نوشتند و در آنجا اظہار لمنع نمودند چنانچہ بعض اشعار از آن اجازت نامہ کہ در اینجا مرقوم می شوند مشعر بدان هستند ۔ اجزتک لکنی متکلم من حزانی ولم استعد منی ولکن تقید لی ۔ واکثرما ادیتنی فی انت فی وغنی عنہ بل فی ضمنہ انت فقتنی ۔ فکم حکمۃ منکم تلقتھا ولم ۔ تستفید منا ر ما قد اقدتنی ۔ وما کنت اھلا ان اجیب انما ۔ دعوت فلبیت النداء دعوتنی ۔ وکم لو دوالا مانات الی اھلھا لاجازات طریق کثیرۃ مثل شطاریہ و سہروردیہ و کبرویہ و شاذلیہ و رفاعیہ و حدادیہ و مدنیہ و غیرہا کہ از والد ایشان شیخ ابراہیم کردی قدس سرہ کہ از مشاہیر صوفیہ و محدثین زمان خود بودند بشیخ موصوف رسیدہ بود بحضرت ایشان دادند و خرقہ کلاہ قریب منبر نبوی بسر ایشان پوشانیدند و بنا بر درخواست شیخ حضرت ایشان یک رسالہ در دو ورقہ متدعیہ بنام شیخ تصنیف فرمودند و آنرا بالمقدمۃ السنیۃ فی الانتصار للفرقۃ السنیۃ موسوم ساختند از فصاحت و بلاغت عبارت آن از اہل عرب

نگاہ

سعید بد تعجبها میکرد و شیخ آن رساله را بخط این فقیر که کاتب حروف است نویسانده
پیش خود داشتند و رساله دیگر مسمی بالقول الجلیل فی بیان سواء السبیل که
در بیان اشغال و دیگر فواید طریقه ثلثه جیلانیه و نقشبندیه و چشتیه تصنیف حضرت
ایشان است و دیگر مشاهده و اسرار که از جناب رسالتمآب استفاضه
نموده بقید کتابت آورده بودند شیخ آنها را بدست خود تحریر نموده پیش حضرت
خواندند و چون حضرت ایشان رخصت شده بطرف مکه معظمه متوجه شدند شیخ
از خانه خود بر آمده تا مسافت بعیده متابعت نمودند و فرزند شیخ و دیگر اعزه
طالبه گروه بر رکاب سعادت راهی شدند و در آن اثنا هر جا که جلوس میفرمودند نعلها
خویش بقدم مبارک حضرت ایشان می انداختند و بدان تبرک می جستند
و وقت رخصت بر فوت فیض صحبت تاسفها میکردند پس خامس عشر سنه سنه شعبان
اربع و اربعین بعد الالف والمائة بمکه رسیده عمره بجا آوردند و در شهر رمضان عمرها
متعدد ادا نمودند و در عشره اخیره در مسجد الحرام بمواجهه کعبه شریفه باعتکاف نشستند
و تا که بمکه معظمه بودند مردمان انواع کرامت تمام از جناب ایشان فیوض ظاهریه
و باطنیه اخذ می نمودند و هم آنجا یک رساله مسمی بفیوض الحرمین تصنیف نمودند
و در وی آنچه از حقایق و دقایق و غوامض اسرار در حرمین شریفین ظاهر شده بودند
بیان فرمودند اگرچه اکثر مطالب رساله مذکوره از آن عالی تر اند که ادراک
هرکس بلکه وجدان مراحل معرفت پیرامون آن بگردد اما نقلی چند از بعض مسائل
این فقیر موافق فهم قاصر خود مجرد از تحقیقات اسرار سهل الادراک انتخاب
نموده بعد از اتمام این قصه تبرکاً خواهد نوشت تا خوانندگان این رساله هم بهره

از اسراران شرف اطلاع یابند دیگر آنکه رساله القول الجلی فی بیان سوار السبیل در رساله
المقدمة السنیة فی انتصار الفرقة السنیة در حرمین اشتهار تمام یافتند و رساله
ایشان را از بین هردو بدیار مغرب و بصره و مصر و فلان وغیرها مردمان نقل کرده بردند
و اجازتها گرفتند و رساله ثانیه تا ملک تاتار که اطراف روم است رسیده
و نسخه فیوض الحرمین نیز بعض اهل خصوصیت عنایت شد پس حج ثانی ادا نموده
عزیمت وطن کرامت موطن فرمودند و در ایام مجاورت بیت الله گاه گاه این
فقیر منظور نمودند که چون هرگاه بسوی خانه خود توجه کرده میشود یک کوته تیرگی غم دارند و
و تشتیت نظام منزلی نظر می آید پس بعد ایام معدود خبر وفات والده ماجده حضرت
ایشان رسید عطای مکه همراه آمده مراسم تعزیت تقدیم رسانیدند پس حضرت
ایشان بالهام بیان فرمودند که ان تیرگی که معلوم میشد سببش همین بوده و چون
وقت ایاب بمرکب بحر سوار شدند شرط نمودند تا آنکه مرکب سابق از جمیع
مراکب در عرصه بیست و سه روز به بندر مبارک سورت رسید پس همین و برکت
در آنجا فرود آمده چندگاه توقف فرموده از راه دکهن بسوی وطن نهضت فرمودند
در اثنای راه هر شهری که عبور نمودند هر کس که از بین علما و مشایخ ازین معنی آگاهی
یافت بانواع تعظیم و تکریم پیش آمد چون بشهر گوالیار رسیدند مزار خواجه خانو
و شیخ محمد غوث را قدس الله سرهما زیارت کردند و نسبت هر یک معلوم
کرده زبان نمودند و در مستقر الخلافه اکبرآباد بر مزار سراسرار میرابو العلی رسیده در زیارت
حاصل کرده احوال فیض اشتمال آن دریافت نموده بزبان غیب بیان اظهار فرمودند
و رابع عشر شهر رجب سنه خمس و اربعین ومایة و الف با خیر و خوبی در دار الخلافه

شاهجهان آباد

شاه جهان آباد تشریف نزول نموده مردمان این دیار را مشرف ساختند تاریخ برآمدن
از وطن بقصد ادای حج و تاریخ مراجعت که حضرت ایشان خود نظم فرموده‌اند ع زدهلی
برآمدیم بهر حج در هشتم صباح از ربیع دوم ۞ هزار و صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه گشت
بافعل ضم ع ولی چون پس از حج بدهلی رسید و سر آمد سفر منقطع گشت بیج: بتاریخ
رابع عشر از رجب ۞ ز سال و هزار و صد و چهل و پنج ۞ و تاریخ اول که خود بوجدان الهام
توامان یافته اند و شاه اهل السیر بر در خورد ایشان از انتظم بسته اند این است ع ما
بدل عبید اشتم عمری که در احرام حج کوشم ۞ بحمد الله والمنة بدان مقصد هم اغوشم ۞ تف نزا
سال تاریخ نخستین طوف می جستم ۞ قبلت منک طاعاتک رسید از غیب در گوشم
اکنون فقرات موعوده مرقوم می شوند افاده از اجل السنة که حضرت ایشان ارقام
فرموده اند که بخواب دیدم جمعی را از اولیا که دو فرقه اند یکی از انها اصحاب اذکار و یادداشت
بودند و توحید وجودی اعتقاد نداشتند بر دلهای ایشان نوری و بر روی ایشان
سروری و گروه دیگر معتقد توحید وجودی و مشغول نوعی از فکر باین معنی بر قلوب ایشان
تجلیاتی فی جنب الحق القائم بتدبیر العالم و برچهره شان عبرتی پس هر دو فریق باهم
محاجات کردند قول فریق اول آنکه آیا نمی بینید این انوار برما فتح ابدی طریقه منکم
که این انوار از ثمرات اهتدا بصراط مستقیم است و فریق ثانی می گفتند که اضمحلال
جمیع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را علم لسری حاصل شد
که شما بدان جاهل هستند بدین معنی فضل ما بر شما است نه شما را و این مشاجرت
بامتداد کشید آخرها هر دو فریق ما را حکم گرفتند و رضا بر قول ما مقرر کردند پس نزد حاکم
در میان ایشان و گفتم که بعض علوم صادقه چنان هستند که ثمره آن تهذیب نفس است

وبرخی از علوم اگرچه نفس الامری وواقعی هستند اما از انها این معنی حاصل نمی شود
زیراکه حق سبحانه نفوس خلائق را بر استعدادات شتی مخلوق ساخته وهر نفس را
مشربی خاص از علوم داده اگر در همان عالم مستغرق گردد نفس وی تهذیب یابد
واصلاح پذیرد واگر در وی خود را مستغرق نسازد ازین معنی محروم ماند و مدار تهذیب
نفس است واین مسئله توحید وجودی اگرچه نفس الامری است ومطابق واقع اما این
علم مشرب هیچ یک ازین هردو فریق نیست بلکه مشرب هریکی از شما ان است که
سوی حقیقت جامعه متوجه شوید موافق ومناسب توجه ملائکه ملاء اعلی یعنی توجه منصبغ
وملون بتعظیم ربوبیت واین گروه که اهل یادداشت هستند اگرچه ازان مسئله جهل
کردند اما مشرب خود را خطا نمودند لهذا نفوس شان مهذب شده اند وشعشعان
انوار ثمره همان است اما اهل وحدة وجود اگرچه بمسئله حقه قابل شدند اما مشرب
خود را خطا کرده اند که چون بفکر ناقص خود در سریان وجود تامل کردند تعظیم ومحبت
وتنزیه که ملاء اعلی بدان حق سبحانه را شناخته از دست شان رفته واین معرفت
ملاء اعلی سری است که عالم ازان مالامال گردیده واین علم وحدة وجود مشرب انکس است
که در وی وجه حق که آن سری است مودوع در هر انسان تر وتازه باشد یعنی در احکام
نشات مغلوب نگشته وسر وجود اورا کدورت تنزلات تراکمه کهنه نکرده باشد
ودر شما ان چیز بر نضارت وطراوت خود نمانده بلکه ممنوع گردیده پس فهمیدند
این امر را واذعان باین معنی نمودند وگفتم که این از اسرار الهی است باین مخصوص فرمود
مرا الله تعالی که حکم کنم باین در میان شما والحمد لله رب العالمین افاده واز انجمله است
که حضرت ایشان ارقام فرمودند بخواب دیدم لیله عاشره از صفر سنه اربع واربعین

وبایة والف گرگوبا حضرت امام حسن وحضرت امام حسین رضی الله عنهما کانه من شرف
نزول کرامت شمول فرمودند ودر دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
مکسور اللسان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا ان قلم من عنایت فرمایند
وبزبان فیض ترجمان فرمودند که هذا قلم جدی رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند که باشید
تا که امام حسین درست کنند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه انرا اصلاح
فرموده بمن عنایت نمودند پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
از وصف آن قاصر است باز یک ردا مخطط آوردند که در وی یک خط سفید است
دیگر سبز وآنرا پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
ان چادر را برداشته بر لسان غیب بیان راندند که هذا ردا جدی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ودر پوشانیدند انرا بمن پس نهادم انرا بر سر بہ تعظیم وتکریم وشکر این
نعمت عظمی بجناب الهی بجا آوردم باز بیدار شدم افاده آز انجمله انست که ارقام فرمودند
که رسیدم روزی بروح شمس وديدم اورا وباہم مکالمه کردم وادرا دیدم فیاض با لطبع
وهم چنین دیدم ارواح افلاک باہم جیده وموافق در علوم وتمم وتفصیل کلام شمس
در فیوض الحرمین مرقوم است افاده آز انجمله انست که ارقام فرمودند که دیدم یک را
از شعایر الله نوری که بالای او ظاهر است وحقیقت ان نیک دریافتم ومردمان
چون بان شعایر متوجه میشوند انتفاع بعضی به نسبت است فقط یعنی باعتقاد انکه این از
شعایر الله است وطایفه را صدقی روحی مفتح شده پس ان نور وادراک می
نمایند وسبب ان قوه ملکیه ایشان غالب می شود بر قوه بهیمیه شان وفرقه چون در ان
نور امعان نظر کردند واصل شدند بتجلی الهی که اصل ان نور است داین فرقی ارجلها

بجواب دیدم انجمن

واکمل اند افاده آرا اجملہ السنت کہ ترقیم فرمودند مطلع کردانید مرا اللہ تعالی بر حقیقت تدلی عظیم طبل خود کہ متوجہ است بنوع بشر تا ممکن شود ایشانرا وصول وقرب باو سبحانہ وان تدلی متمثل است در عالم مثال وگاہی ظہور میفرماید بصور انبیا وصور کتب وشعائر واطلاع یافتم بر حقیقت نبوۃ وحقایق انبیا علیہم السلام عموما وحقیقت خاتمیہ علی صاحبہا افضل الصلوات والتسلیمات خصوصا وحقایق کتب الہیہ عموما وحقیقۃ قرآن عظیم خصوصا وحقیقۃ کعبہ وحقیقۃ صلوۃ ومطلع ساخت مرا اللہ سبحانہ بر حکمت ظہور ان تدلی بصور این اشیاء مفصل والتفصیل لیطلب من فیوض الحرمین افادہ وآرا اجملہ السنت کہ تحریر فرمودند کہ نفث فرمود اللہ سبحانہ در روع من اسرار عظیمہ کہ متمیز گشت از انہا اسرار من بعض از انہا کیفیت وطریق تحصیل کمال ملاء اعلی وطریقہ کسب کمال ملاء سافل ا ومن اراد الاطلاع علیہ فلیرجع الی فیوض الحرمین افادہ وآرا اجملہ السنت کہ بقید کتابت آوردند کہ چون زیارت کردم شہدا بدر رضی اللہ عنہم در اثنای ذہاب بطرف مدینہ منورہ وایستادہ شدم مقابل قبور کرامت ظہور ایشان ساطع شدند انوار از مراقد شان بسوی من ذفوۃ واحدۃ مثل انوار محسوسہ حتی کہ متردد شدم در اینکہ این انوار را بحس ظاہر ادراک کردہ می شود یا ببصر روح وچون تامل در حقیقت ان انوار واقع شد منکشف شد کہ انوار رحمت بودند افادہ وآرا اجملہ السنت کہ بترقیم آوردند کہ چون زیارت کردہ شد قبری را کہ منسوب بابی ذر غفاری است رضی اللہ عنہ ورضاہ کہ نزدیک است در راہ مدینہ مطہرہ ونشستم بمواجہہ آن وتوجہ نمودم ظاہر شد روح شان مثل ہلال لیل ثالث وچون تامل واقع شد دران دیدم انوار مختلط انوار اعمال وانوار رحمت اما انوار رحمت اغلب واظہر بودند افادہ وآرا اجملہ السنت

فضیلت ابا ذر غفاری

که مرقوم فرمودند که در مکه معظمه روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مولد شریف
مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و ارهاصات آنجناب مشغول بوده ناگهان در آن
بقعه کریمه انوار ساطعه دیدم و تردد شد در ادراک آنها که ببصر است یا به بصیرت
و چون تامل کردم یافتم آنها را انوار ملایکه که موکل بدان مکان متبرک بودند و نیز ممزوج
بودند بانها انوار رحمت و تفصیل فتلک الانوار فی فیوض الحرمین افاده وار انجمله آنست
که ارقام فرمودند که چون بمدینه منوره داخل شده بشرف زیارت روضه مقدسه علی
صاحبها الصلوات والتحیات مشرف گشتم دیدم روح پرفتوح آنسرور را ظاهر و بارز
اما نه در عالم اجساد و نه در عالم ارواح فقط بلکه در مثال که قریب بحس باشد پس معلوم شد
سر آنچه عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوات وغیرها شان میدهند
که از همین جهت است پس متوجه گشتم بمرقد مقدس مرة بعد اخری و ظهور مینمود
اندات قدسیه صفات در صور مختلفه گاهی در لباس هیبت و مجد و عظموت و وقتی
بهیئه جذب و محبت و انس و زمانی در صورت سریان و جریان متخیل میشد گویا فضای
امکان ممتلی است بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موج میزند بموج ریح عاصف
حتی که ناظر در وی نفس خود را گم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه او صلی الله علیه وسلم
که در عالم ناسوت بود باوجود آنکه همت من بسوی روحانیت متعلق می بود پس تفطن
کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و باین معنی اشاره است
ان الانبیاء لا یموتون وانهم یصلون ویحجون فی قبورهم و گاهی سلام کردم بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مکرر که انبساط فرمودند و ظاهر شدند برای من و ذلک لانه رحمة للعالمین
افاده وار انجمله آنست که مرقوم ساختند که چون یوم ثالث از دخول بمدینه منوره

زیارت جناب رسالتمآب بچشم ظاهر

سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر صاحبیه رضی الله عنهما عرض کردم یا رسول الله
افاضه فرما بر ما آنچه حق سبحانه بر تو افاضه فرموده که بجناب تو محتاج ایم و انت رحمة للعالمین
دیدم که انبساط فرمود نبوی من انبساطی عظیم و پوشید مرا بگوشه چادر مبارک خود و آگاه
ساخت بمن اسرار عظیمه را مدد فرمود مرا و شناسا کرد مرا بکیفیت استمداد بذات مبارک
خود صلی الله علیه وسلم در حوایج و بکیفیت جواب خویش مر مصلین را و بکیفیت انبساط
خود نبوی که مبالغه می کند در مدح نفس نفیس وی صلی الله علیه وسلم و دیدم مظهریت
آنحضرت علیه افضل الصلوات والتسلیمات مرتدلی الی را که انرا صوفیه حقیقت محمدیه و
الانبیاء می گویند و دیدم همه مذاهب ائمه شریفه و طرق صوفیه پیش وی صلی الله علیه وسلم
علی السوابی بی ترجیح یکی بر دیگری و مشاهده نمودم بر آنحضرت لباس نعوت وظهور و
تصور شتی بحسب تعدد کمالات خویش و بحسب توجه ناس بدان جناب باستعداد
مختلفه و عطا فرمود مرا دران مجلس مقام مجددیه و وصایه و قطبیه و ارشادیه و ذکر دیده
مرا امام و تصویب فرمود طریقه و مذهب مارا و دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
محض مفیض فیض مانند مشایخ بر مریدین خود و این همه مقدمات در یک مشهد بود
و اسرار غامضه این مشهد در فیوض الحرمین مفصل مبین مرقوم انداخته و از انجملات
که تحریر فرموده اند که سوال کردم بجناب خاتمیت علی صاحبها افضل الصلوات والتسلیمات
از معنی حدیث شریف که کنت نبیا وآدم منجدل بین الماء والطین پس نمود مرا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صورة کریمه مثالیه خود و کیفیت انتقال ان از عالم مثال بعالم اجساد
و نمود صور واشباح انبیا علیهم الصلوة والسلام و کیفیت افاضه نمودن بر ایشان از
حضرت تدبیریه الهیه و آنچه مفاض شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم مثال

مشاهده دوباره بچشم سر

برابر بودن مذاهب اربعه ائمه اهل سنت نزد جناب آنحضرت

دعوی حصول آن

از حضرت تدبیریه الهیه و نمود ار فرمود صور اولیایر و کیفیت افاضه علوم و معارف برایشان
بوجود وی علیه الصلوة و السلام پس واضح شد بر من حقیقة الامر و معلوم شد مراد وی صلی
الله علیه وسلم از ین مثال شبها و تحقیق الاسرار فی فیوض الحرمین افاده و از انجمله انست
که ارقام فرمودند که بروقت که متوجه شدم بمرقد مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میدیدم آنذات مطهر اسرار ردایات را ظاهر و بارز و متوجه گشتم روزی و سوال نمودم
از حقیقة انچه بر من ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر فرمود حقیقت انها در روز
نمودار شد مرا نوری مثل انوار ملایکه سافله و دیدم که ان نور از مرقد منور بیرون شد افاده
و از انجمله انست که ترقیم فرمودند که روزی نماز میگذاردم صلوة ضحی در محراب نبوی بین
منبر و روضه مقدسه وی صلی الله علیه وسلم دران اثنا ظاهر شدند اسرار قرب ملا اعلی
و سر قول وی صلی الله علیه وسلم اما السجود فاجتهدوا فی الدعاء و ظاهر گشت حقیقت
حدیث شریف هل تضارون فی القمر لیلة البدر فالوا لا قال فکذلک ترون ربکم ولا تغلبن
علی الصلوة قبل طلوع الشمس و صلوة قبل غروبها و دیدم در ان وقت مرائیه را و هر قدیشه را
بجز مواخ که اگر تحریر غوامض یکی از انها کرده شود مجلدات ضخیمه حاصل شوند و بعد از ان ظهور
فرمود تدلی اعظم غیر متناهیه الا رجا و دیافتم نفس ناطقه خود را نیز غیر متناهی که مقابله نمود
ان تدلی را و فرو گرفت انرا پس صریح تر روی نمود از عظمة نفس ناطقه خود و چون از ان
حالت افاقت دست داد دیدم خود را ملان از نور که میریز داز فوق و تحت و یمین
و شمال من نور و جوشش میزند از دل و چشم و دست و پای من افاده و از انجمله انست
که تحریر فرمودند که روزی تجلی فرمود بر من روح مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد از مایه
البدنیه پس با هم تراشیدم از روح خود صورت روحیه مجرده علی شاکلتها و مشاهده

زیارت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بچشم سر

تقابل روح شاه صاحب با روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در

نمودم از انجذاب و شمول که زبان از بیان ان قاصر ست افاده وار انجمله الست که شب فرمودند که افاضه فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم برمن تا که وسیع کردید نفس بالقدر ولاحق کشتم بوراثت انجناب علیه الصلوة والسلام بصورة مثالیه تدلیا اعظم که منتقل شده است بانتقال وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات لسوی ناسوت ومتصل شدم بآن ومختلط کردید نفس من بوی تا که خود را یک شیخ دبی دیدم وسیع فرمودم را انوقت باسم وباسم آخر نقاط العلم والحمد لله علی ذلک افاده وار انجمله الست که ترقیم فرمودند که استاده شدم روزی در مواجهه مقدسه وسلام کردم بر انحضرت صلعم وتضرع نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از آنجناب سری از اسرار مثل برق ودر گرفت اجزا روح من تمام در لمحه واحدة تا که تعجب آمد از سرعت تلقی وی واحاطه با جدل وفرع ان در آن واحد وان بارقه تجلی حقیقة ان جدل ممدود بود که تمام عالم لبنه اوست واصل وسنخ ان حقیقت تدبیر الهی است وان تدبیر الست که تمام عالم تفصیل اوست ودائم که هیچ قطب محدث ونبی متعلم نیست مگر که او را حظی ونصیبی است از وی که ناید دات این خاکسار که کاتب حروف است در وقت ظهور این شهید بجنب حضرت ایشان استاده بود وبعض آثار بر ایشان مشاهده میکرد والحمد لله علی ذلک افاده وار انجمله الست که مثبت فرمودند که سلوک کنانید مرا انحضرت صلی الله علیه وسلم نفس نفیس خود وتربیت فرمود مرا بذات مبارک خویش پس ما ادبنی الخصم ونعلمه وی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه بینی وبینه وتفصیل سلوک مذکور الست که اولا بنمود بمن مدح مکرم خود وشناسا ساخت بان بشر افاضه فرمود برمن تجلی از تجلیات حق که در عالم مثال ظهور نموده بود بوجود وی صلی الله علیه وسلم ومستغرق

اتحاد نفس ساعت حب نفس آن حضرت اعنی اتحاد در روح

ایضا ایضا

اسم ما نا بدان

گردیدم دران تجلی تاکه فنا رکلی دروی دست داد وبقاء قوی حاصل شد باز افاضه فی
نمود آن اصل تجلی که آن نقطه فردست منشأ افعال وتدبیرات الهیه است درعالم وفا
گردیدم دران وباقی گشتم بدان بعد ازان مفاض گردید نقطه ذاتیه الهیه مع لون من
الجبروت ودروی فنا تام روی نمود وبقای اکمل میسر شد پس ازان القا نمود
نقط متعدده در روحانیات که انها تکون اندراج البدایة فی النهایة دران هم فنا وبقا
بحصول پیوست بعده عطا نمود نقط متعدده دراحوال شمه مأخذی آن نقطه روحیه که
گویا همان است ودانستم که آن حقیقت اصل قوة ناشرات پس تمام شد صعود
وهبوط والحمد لله رب العالمین افاده وآرا انجمله است که ثبت نمودند که عطا نمود
مرا حق سبحانه تعالی طریقه درسلوک بواسطه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وروح کریمه
آنجناب مباشر این عطا گردید واطلاع بخشید بر حقیقت آن ودراین طریقه علیه اول
کسی که بشرف بیعت آنجناب ولایت مآب مشرف گردید این عاجز بود که کاتب
حروف است وکانت تلک البیعة فی النصف الاخیر من لیلة القدر بالحطیم تحت
میزاب الرحمة والحمد لله علی ذلک افاده وآرا انجمله است که درسلک تحریر کشیدند
قال النبی صلی الله علیه وسلم مشاهده نمودم دراینجا انوار غالب تر از همه انوار مشهود
گردید که هرکه درآن مکان نماز میگذارد مستغرق می شود در بحر انوار افاده وآرا انجمله است
که مرقوم کلک فیض سلک گردیده که دیدم حق سبحانه وتعالی را نظری خاص بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که لولاک لما خلقت الافلاک گویا تعبیر از همان نظره است ومشتاق
گردیدم بآن نظر پس طفیلی شدم آنجناب را وملاصق گردانیدم خود را ومنزله عرض
گشتم آنجوهر ومسامت آن نظر شدم ومنتظران گردیدم وکنه آن ادراک نمودم

والحمد لله علی ذلک افاده وازانجمله آنست که ارقام فرمودند که دیدم تشفع بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعلماء حدیث وتوسل بدخول در عداد ایشان وتوسل بعلم حدیث وحفظ آن عروهٔ وثقی وحبل ممدود که انقطاع نپذیرفته است پس لازم است بر مومن که یا محدث شود و یا طفیلی ایشان افاده وازانجمله آنست که ارقام فرمودند که بنظر بودم معنی حدیث را که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق الخلق قال کان فی عمی الحدیث پس افاضه فرمودند بر من این سر را ومتمثل شد نوری عظیم بر اعالی نعم هیولانی که آن نور محیط است اورا احاطه نموده بخطوط شعاعیه ممتده بجمیع نواحی وی گفته شد که همین حقیقت است مشار بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لکان فی عماء که این نعم هیولانی عماست واین خطوط شعاعیه آن قهر است که از آیهٔ کریمه وهو القاهر فوق عباده مفهوم می شود پس ثلج والحیاة حاصل شد وشبهه باقی نماند افاده وازانجمله آنست که تحریر فرمودند که افاضه فرمود بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیفیت ترقی از حیز طبیعت بحیز قدس که قدم صدق عبارت از آنست و افاضه فرمود کیفیت اخذ آثار از آن قدم صدق بحیز طبیعت ومشاهده نمودم در میان این ترقی وهبوط تولد لطف وخاطر و رو بار صادقه و فراست وادراک کردم میزان ومقدار هریک افاده وازانجمله آنست که مرقوم فرمودند متوجه بودم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ناگاه ظاهر شد نوری پس عالی که پر کرد دیده را مالامال گشت از خیال من ومتحیر ساخت مرا شعشعان او و گفته شد مرا از باطن من که این نور عرش است وانرا مدخلی عظیم است در نبوهٔ آن جناب ومعرفت حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم موقوفست بر معرفت این افاده وازانجمله آنست که تحریر فرمودند که متوجه گردیدم

مشاهده نور عرش

توجه بمراقد اهل سلوک

بقوت مبالغ النور اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین پس یافتم ایشان را طریقه موقنه
بران اصل و فرع و طرق اولیاء الله است افاده و از انجمله آنست که مکتوب فرمودند
که طواف بیت الله میکردم که از نفس ناطقه من نوری عظیم پیدا شد که همه عالم را فرو گرفت
و ادراک نمودم که صحیفه قلبیه ارشادیه باین نوری باشد و دیدم بیت الله را که
هم ملاء اعلی و ملاء اسفل متعلق اند بوی بر مثال تعلق نفس ناطقه ببدن و دیدم آن
بیت را مالامال از همم ایشان چنانچه برگ گل از گلاب افاده و از انجمله آنست
که ترقیم فرمودند که مطلع ساخت مرا حق سبحانه بر آنچه معامله خواهد فرمود و عطا خواهد نمود
از نعم ظاهره و باطنه و عطا فرمود مرا عصمت از مواخذه در دنیا و آخرت و منت
داشت بر من ازین نعمت که کم کسی باین دولت فایز شده و عطا نمود مرا بردا نعیش
و گردانید برای من از سعادت نصیبی و حظی معتد بها و در پوشانید بمن خلعت
خلافت باطنیه افاده و از انجمله آنست که ثبت فرمودند که یافتم روح خود را گویا دو چند شده
و عظمتی بی اندازه یافت و سعتی بی پایان گرفت و ادراک نمودم سر آن که ثمر این
عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الهیه اند که منعقد شدند در ملاء اعلی و
نزول برکات اسماء الهیه که منعقد گردیدند در مدارک کلیه افاده و از انجمله آنست
که تحریر آوردند که منکشف شدند بر من اسرار مبدا و معاد و سر الباس اهل جهنم سرابیل
از قطران و سر الباس اهل جنت سندس و حریر و سر سواد وجوه اهل نار و سر نضارت
اهل بهشت افاده و از انجمله آنست که ارقام فرمودند که افاضه نمودند بر من اسرار
ظهور طرق کرامات و فرق در میان کرامات اهل هر دیار و سر قول علیه الصلوة
والسلام لابی رافع لما طلب منه الذراع فی المرة الثالثة فقال یا رسول الله انما

معامله با جناب ایزدی بلا توسط با دعوی عصمت

مشاهده صراط

للشاه ذراعان اما انک لو سکت لنا ولقیتنی ذراعا بعد ذراع افاده وازانجمله است
که ترقیم فرمودند که داخل شدم اندرون بیت الله و متوجه شدم الی سوی باطن خویش
پس تجلی کرد بر من حقیقت صراط مستقیم و یافتم صراط را که منصوب است بر ظهر جهنم
تمثالی از تماثیل همین حقیقت و دیدم که جوف بیت الله را خصوصیتی است بآن
حقیقت تمام شدند مشاهده موعوده و اسرار و غوامض هر مشهد بتفصیل در فیوض
الحرمین مرقوم کلک کرامت سلک گشته من سره ان یطلع علیها فلیرجع الیه افاده
چون حضرت ایشان از سفر مبارک حرمین بخانه فیض کاشانه تشریف آوردند
حقائق و معارف آگاه فضائل و کمالات دستگاه شاه صدر العالم که نبیره عم بزرگ
حضرت ایشانند نقل کردند که چون مطالعه کردم اول مشهد از فیوض الحرمین بخاطر

نزول امر الهی بلا توسط

افتاد که کاشکی اطلاع یابم بر مقام صاحب رساله پس متوجه شدم بسوی حق سبحانه
در این باب بعد الصلوة الصبح توجه تام و فراغ اکمل پس نازل فرمود الله سبحانه بر من این
عبارت که اقمناه فی مقام الصدیقیة الکبری پس تنبه ادراک شد در سر من که واسطه
اقامت در این مقام روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود چنانچه جبرئیل علیه
السلام واسطه وحی فهنیئا له ثم طوبی ثم طوبی بعده مطالعه کردم بقیه رساله پس یافتم
جمیع مشاهد مقدسه آن مطابق واقع آن والحمد لله رب العالمین افاده حقائق و معارف
آگاه شاه نور الله نقل کردند که دران ایام که حضرت ایشان بطرف حرمین شریفین
تشریف برده بودند درین دیار وبا شد و قحط افتاد و امساک باران روی نمود
چنانچه مردمان عاجز شدند دعا و ناله میکردند سود نمیداد دران ایام روزی بمراقبه
نشسته بودم معامله دیدم که مردی آمد و گفت که حضرت ایشان از حجاز این طرف

نموده فرمودند اکنون باران خواهد بارید پس همدران ایام باران خاطر خواه ریزش نمود
و زراعت بسیار پیدا شد و قحط برطرف گردید و چون حضرت ایشان باین ملک
شرف نزول فرمودند تحقیق واضح گشت که در همان ایام که این واقع روی نموده
بود حضرت ایشان از همین توجه این طرف فرموده بهار سوار شده بودند افاده

نقل عجیب و غریب

عزیزی محمد یوسف نام که مردی عالم و درویش و متدین بود نقل میکرد از شخصی دوست محمد
نام که آن نیز فاضل و صالح است که وی گفت ما اکثر اوقات پیش عزیزی که
مشهور بتصوف بود میرفتم و معلوم است که آن عزیز بعقاید سیئه داشت و نزد شخص
دیگر که تاثیر صحبت میداشت و بظاهر پابند شرع متین نبود نیز آمد و رفتی میکردم و بهر دو
عزیز مرا اعتقاد تمام بود روزی برای نماز صبح برخاستم و همه مردمان منتظر صلوة بودند
و قریب بود که اقامت گفته شود خواستم که دو رکعت سنت ادا نموده داخل جماعت
شوم پس قصد تحریمه سنت کردم آن هر دو متمثل شدند و حاضر آمدند و مرا از نماز منع نمودند
هرچند می خواستم که از انها اعراض نموده نماز بگذارم اما این منع میسر نیامد که یک شخص
از ان هر دو بجای سجده نشست نمی گذاشت که سجده بیارم و دیگری بجهت ایستاده
مرا منع میکرد و چون عقیده حقیقت ارکان شرعیه در دل راسخ میداشتم ازین
معامله بر شک آمدم و چاره نبود مضطرب شده لاحول می خواندم سود نمیکرد و اضطراب
بر اضطراب می افزود که میدانستم که نماز از دست میرود بزرگان سابق را از انبیا و
اولیا نام می بردم و از انها استمداد می نمودم هیچ نفع نمی بخشید ناگاه مرا یاد آمد که روزی
حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صعوبت مرا یاد میکرده باشند پس دران
حال نام حضرت ایشان بردم و استمداد نمودم بمجرد این معنی دیدم که حضرت ایشان

حاضر شدند و بیک دست خود گوشش و بدیگر گوشش دیگری گرفته ان هردو را از پیش بای
ماراندند و مارا از ان بلیه نجات بخشیدند پس شکر سبحانه بجا آوردم و نماز گذاردم
و مشاهده این حال موجب ازدیاد عقیدت بجناب حضرت ایشان گشت افاده
حافظ عبد النبی که از خواص مریدان حضرت ایشان شد نقل کردند که شبی بدولت
انحضرت صلی الله علیه وسلم در منام مشرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدمهای
مبارک انجناب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند افاده حضرت ایشان
در قریه پهلت که وطن فقیر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عصر
در مسجد نشسته بودند فرمودند که درین مکان انوار مشهود می شوند شبیه بانوار ملایکه
یقینا که محیط اند باهل این بقعه وارشاد نمودند که چنان معلوم می شود که درین نور
حضور راحت نیست بلکه انتشار این قسم انوار از محض اعمال حسنه است که گویا ان
اعمال بالخاصیه منشار این انوار گشتند بعد از ان بر مزار کرامت آثار جد والام خود
تشریف برده جلسه نموده فرمودند که درینجا انوار مشهود مشاهده می افتند لطیف
تر از قسم اول و فرق میان هردو نوع انوار آن است که نوع اول گویا از اشیاء
این عالم است و ثانی گویا از اشیا عالم اخر است افاده حقایق و معارف آگاه
شاه نور الله نقل کردند که خواب دیدم که جایی است مرتفع مردمان می گویند که درینجا
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم رفتم و از دور استاده شدم دیدم که کودکی که
طاقت نشست برخاست ندارد گفتم چنین است پیغمبر علیه الصلوة والسلام
درین اثنا از اسمان مردی با هیبت نزول کرد گفتند که این خداست شکر
کردم که خدا را نیز دیدم پس انمرد رفته ان کودک را بگرفت و لطایف خاصات

انجذاب دانی با آن حضرت

دیدن خدا و رسول بوضع غریب

با طفال معامله کرد یعنی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاده کرد بعده از مرد
برفتن خواستم که نزدیک رفته زیارت بکنم چون قریب تر شدم که دیدم که مرشد
و مولای ماست یعنی حضرت ایشان‌اند دام الله ظلال ارشاده افاده حضرت ایشان
یکمرتبه در رمضان در پهلت تشریف میداشتند چون لیل سابع و عشرین
رسید در اثنای نماز تراویح بطرف این فقیر که کاتب حروفست متوجه شده بگوش
این مدهوش القا نمودند که این وقت انتشار روحانیات است و باین کلمه
کنایت از ظهور لیلة القدر فرمودند بمجرد این اخبار کرامت آثار تصرف جناب
ازین فقیر لباس غفلت برداشته خلعت حضور در پوشانیدند و از همان وقت
آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد نماز حلقه ذکر شد اصحاب حلقه را انشراح تمام حاصل گشت
و بر بعضی وجد و بکا غالب آمد علی الصباح از معنی آن کلمه که فرموده بودند این فقیر
استفسار کرد از زبان غیب ترجمان ارشاد نمودند که معنی آن ظهور حقیقی است که از آن
در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوات والتسلیمات بفتح ابواب سما تعبیر رفته است
که از خواص آن ظهور اختلاط ملائکه و روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودیم ظهور کرده بود تا آنکه چهار دوگانه
ادا کردیم باقی بود بعد از آن این معنی مختفی گشت و انوار آن باقی ماندند افاده حضرت
ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از حظیره قدس نزول می‌فرماید
و از عالم مثال بسوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض منبسط می‌شوند
و این معنی وقتی مشاهده افتاد که قومی باهم مشاجرت کردند چنانچه عداوت و کینه
یکدیگر بسر حد غایت رسید بمرتبه که مصالحه شان بحسب جری عادت محال می‌نمود

مکر بعد مدد متطاوله از منه متباعده پس درباب رفع معاداة ایشان بجناب حضرت حق سبحانه التجا نموده شد دیدم که یک نقطه نورانیه مشابه از حظیرة القدس بسوی ارض نزول فرموده شیئاً فشیئاً انبساط می نمودند و حبِّ او موجب زوال حقد ایشان میشد تا آنکه از ان مجلس برنخاستیم که باهم ملاطفت کردند و الفت ورزیدند و مضمون آیه کریمه و هو الذی الف بین قلوبهم لو انفقت فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم انه عزیز حکیم متحقق گردید الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند که بعض الحفال مرا مرضی عارض شد خاطر ما بطرف مشغول گردید پس نماز ظهر میگذاردم دران اثنا مشاهده افتاد که موت وی از عالم مثال نازل شد بعد از ان چون شب رسید وفات یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار مرا به نسبت شخصی انقباض خاطر ظاهر شد و این حال قریب یکدو ساعت ممتد گردید و در ظهور این معنی خود را کالمجبور می یافتم پس دران وقت معلوم شد که این انقباض موجب هلاک کسی شده تا گاه شخصی دیگر بمیل او بمرد و او بسلامت ماند و کان ذلک بسر دقیق لا یمکن اظهاره تا فی هذا المقام افاده حضرت ایشان فرمودند که شرور بنی آدم مجتمع می شوند و در عالم مثال نزدیک حقیقه انسانیه که دران عالم تمثیل دارد پس اولا شرور مذکوره متمثل می شوند بصورة حیوانی ضعیف پس همیشه بادی لاحق می شده باشند عصاة زمانا بعد زمان و حسب ان صور وی متبدل میگردند تا که آخر الصورة انسان ظهور می یابد و همان است حقیقه و حالیه که بصورة ناسوتیه وی متحد خواهد شد شبی بخواب دیدم که قومی در شر در افتادند و با فعال ارتکاب ورزیدند تا آنکه الشرور متمثل شدند بصورة حیوانی از حشرات ارض خبیث و بالنسبة

من الله الف مبینهم ص

بر و فہ

کره بنظر پس عزم قتل ان نمودم مردمان گفتند که کشتن ان فایده ندارد زیرا که اگر این
مقتول خواهد شد اشد از وی ظاهر خواهد گشت دیده بجهت آنکه هرگاه این امر بوجود می آید
زوال ان ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود و از انجا لطفی متوجه شدم
دیدم که حضرت لوط علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در انجا نشسته اند بخدمت ایشان
اظهار این معنی نمودم فرمودند که ما همین انذار میکردیم ایشانرا یعنی قوم خود را پس از برکت
صحبت شریف ایشان آن خوف زایل گشت و اطمینان حاصل آمد و در آنوقت واضح شد
که سر قیامت نیز همین است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار دنیا را در قیام
بصورت زنی دیدم که مردمان فوج فوج شیفته و مفتون او شدند بعضی از ایشان در عشق
او لباس جوگیه بر آمده اند و بعضی زار و نزار گشته و او بسوی شان التفاتی نه دارد و گویا او با من مشغوف
شده و مرا بسوی خود می خواند و طلاب او پیش ما رقت و شغف وی بیان می کنند
و مرا از وی اعراض و نفرت تمام است و حیا و خجالت ازین معنی زیاده از بیان و چون طلب
از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از انجا گریزان گشتم و تا منقطع ارض رسیدم
و چون حضرت جبرئیل علیه السلام مرا از انجا برداشته بمقام ما رسانیدند و ان زن را قتل
نموده قره اخری زنده ساختند و بعده مادرا آوردند و گفتند که اکنون بتو ضرر نخواهد کرد نزول جبرئیل
پس ان نفرت و وحشت از من زایل گشت افاده در ایامی که سید عبد الله خان و مکالمه
قطب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سریر سلطنت نشاندند چند گاه دیرا خرق عادت
مرض صعب روی نمود بیماری او اشتداد یافت حتی که امید حیات از وی منقطع
گشت پس خان مذکور فکر کرد که کسی دیگر را از سلاطین پادشاه سازد خواجه
محمد سلطان بجناب کرامات مآب حضرت ایشان معروض داشتند که پادشاه

راد بالسیارند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام کس خواهد شد امیدوارم
که توجه وجیه بطرف کشف این معنی مبذول داشته بشرف اخبار از حقیقة الامر مشرف
سازند حضرت ایشان بزبان غیب بیان فرمودند که تخت سلطنت سلطان
روشن اختر است و پادشاه مستقل وی خواهد شد چون خواجه محمد سلطان
از نوکران قدیم پدر او خجسته اختر بوده ازین خبر بشارت اثر نهایت فرحان و بغایت مبتهج گشت
این معنی را بخدمت پادشاهزاده مذکور التماس داشت و وی از انوقت امیدوار
این امر جلیل القدر شد پس چون بعد رفیع الدرجات حسب اتفاق اولا رفیع الدوله را
که برادر او بود بر تخت نشاندند این معنی موجب اضطراب خواطر ایشان گردید اما منتظر
ظهور ان بشارت می بودند اخر بعد ایام معدودی بمرد و برکت نفس نفیس حضرت ایشان
جلوه گری نمود و روشن اختر که اکنون ملقب بمحمد شاه است بر سریر سلطنت
مستقر و مستقل گردید افاده در ان ایام که سید حسین علیخان را خلیفه کشتند و پادشاه را خرق عادت
با خود گرفته اجتماعی نمودند و سید عبد الله خان برای مقابله پادشاه و مقابله فوجی
عظیم بهم آورده و سلطان ابراهیم را بر تخت نشانده مستعد حرب گردید خواجه
محمد سلطان بجناب ولایت ماب حضرت ایشان بعرض رسانید که درین معرکه
فتح و نصرت کرا خواهد شد حضرت ایشان متوجه شده فرمودند که مرا نمودند که همه
فوج عبد الله خان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم میشود
که فوج وی هزیمت خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد اخر چون
فیمابین محاربه واقع گردید همان صورت که بلسان غیب بیان اظهار فرموده بودند
بر منصه ظهور آمد افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در مقام حانی الهیه وارد

دکفر

وکیفیتی عجیبه روی نمود دران وقت این شعر بر زبان بی اختیار جاری گشت ؎ رأیتک
ربی فی المواطن کلها ۔ فبالقلب ادراکا و بالعین ابصارا ۔ و باین عبارت نیز از آن
حالت رفت چون از آن خواب بیدار شدم بیت مذکور بیاد بود و این فقیر بجناب
ولایت مآب معروض داشت که آن حالت ببیان واضح تر ارشاد شود فرمودند که آنحضرت
حقیقة الحقایق بود با جمیع تجلیات او دران واحد بحیثیتی که اگر آن ادراک را حالا توان
گفت دور نباشد افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بچند وجه است یکی از آنها
شرک عبادت است و آن عبارت از غایت تذلل است که با شیئی می شود با اعتقاد
کمال قدرت و تدبیر غیبی کلی من السموات الی الارض در معبود و خضوعی و تذللی که نشأ
آن این چنین اعتقاد نباشد داخل شرک نبود شبی بخواب دیدم که قومی پیش زنبور
زهرناک سجده می کنند و وی دم خود می جنباند و بازوها میزند پس حق سبحانه و تعالی
نفث فرمود در قلب من که آیا می یابی تو درین قوم ظلمت شرک را دریافت و گفته است
ایشان را حظیات چنانچه می یابی ظلمت از اد بت پرستان گفتم نمی یابم در ایشان این
آن ظلمت را زیرا که ایشان اگرچه این زنبور را قبله خود ساخته اند اما خلط نکردند
اندرجه تذلل را که آن عبادت است بتذللی که آن عبادت نیست پس فرمودند مرا که
متنبه شدی بسوی سر عظیم و دران روز منکشف شد دل ما بلباس این علم و گردیدم
علی بصیرة من الامر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون سختی از حاجات
صعب پیش می آید و در باب انجاح آن بجناب الهی تضرع می نماید جود الهی جوش میزند
پس گاهی باشد که بدل مردی که صاحب استعداد باشد الهام فرموده می شود
تا سد خله وی کند و بروفق آن رضای الهی منعقد میگردد و برکات از همت

فائض می گوند و روزی مسکینی از من سوال کرد پس یافتم در دل خود الهام الهی که
با عطار حاجت وی مرا امر میفرماید و باجر جزیل در دنیا و آخرت بشارت میدهند
پس روا کردم حاجت وی و مشاهده نمودم آنچه موعود بود از پروردگار تعالی و
دیدم کرمه باب جوده تعالی و انبعاث الالهام ونزوله فی قلبی وظهور الاجر پس همه
امور بنظر بصیرت مشهود ما شدند والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی ظاهر شد گروهی از ملائکه سفلیه متشکل باشکال مختلفه بعضی مدور
و بعضی مربع و بعضی مثلث و بعضی مسدس و بعضی متشکل بشکلی خارج از اشکال متعارفه
و مزاج ایشان شبیه مزاج معدن یافتم افاده شیخ طالب علی و صالحی از مریدان
حضرت ایشان در عنفوان شباب داعی اجل را لبیک گفت حضرت ایشان
بعد از مدتی بر قبر وی تشریف برده ساعتی متوجه شده فرمودند که قبر این مرد
نورانی است و این عزیز مصداق عصفور من عصافیر الجنة گشته است افاده
حضرت ایشان یکبار شاه نور الله را برای کاری بقصبه صون پت فرستادند
در آنجا علی حسب الاتفاق اقامت شان ممتد شد دران ایام حضرت ایشان
باین فقیر فرمودند که حق سبحانه مرا تعلیم نموده که میان نور الله مبشر شده به بشارت
کامله تامه در حق من پس بعد چندگاه چون شاه نور الله از سون پت مراجعت کردند
حضرت ایشان استفسار این بشارت از وشان نمودند ایشان بیان کردند
که شبی امام ناصرالدین محمد را که مزار پرانوار شان در آنجا واقع است بخواب دیدم
که گویا استاده اند و حضرت ایشان و ما و این فقیر اشارت کردند بر سر شخص
طعامی میخوریم پس امام فرمودند که این طعام از اطعمه دنیا نیست بلکه از اطعمه جنت ا

ظهور ملائکه

ملا و ن

بلکه چیزی که حق سبحانه شما را باین خبر خاص گردانیده است و همدران شب همین رویا بعضها
نوجوانی از اهل صوت بیت نیز دیده الحمد لله علی ذلک افاده نوری حضرت ایشان
فرمودند که امشب بعضی از سور قرآنیه میخواندم دران اثنا انوار ملکیه ظهور نمودند و شعاعات
ان قوت گرفت که محسوس می گشتند معلوم شد که انچه در حدیث لفظ حفته الملائکه واقع
شده تعبیر ازین چنین انوار هم میتواند شد اگرچه معنی ان دیگر هم بوده باشد و نیز دران وقت
توجه ارواح طیبه لاسیما روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر گشتند و واضح شد
که ظهور این معنی علامت قبول این عمل است و فرمودند که بعضی اوقات قبولیت و علین
اصدار فعل ظاهر میشود افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی در واقعه جماعه را از
مسلمانان که بعد نزول حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام بآنجناب نسبت صحبت کنند
و صحبت دارند و کسب فیض نمایند نظر در آوردند الهاه در دل انداختند که این قوم
نصاری ملت اسلام اند و منکشف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند
و منکشف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما برایشان در فیض
طریقت از جانب حضرت عیسی علیه السلام واشده است و نسبت ایشان
از انجناب ماخوذ است و استدلال ایشان در ظاهر مقبول عیش حضرت عیسی است
و قلوب شان بر اتباع علیه السلام وی مجمع است و دنیا فی الشیخ به نسبت الجناب
دارند اگرچه حضرت عیسی علیه السلام انچه فرمایند موافق شرع محمدی است و نیز واضح شد
که چیزها است که در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات حلات انها
مخصوص بود بجماعه از اهل العصر و علما مجتهدین این زمانه در یافتند و اثر از رحله بعثت
نبدانستند یا چون برایشان مشتبه شد براه احتیاط رفتند و معامله که بشرایع

میگردند نسبة انها را آوردند حضرت عیسی علیه السلام آمده تمیز بر دو قسم نمایند
بعضی از عامه این نکته را نفهمند و گمان کنند که این مخالف شریعت محمدیه است
راسخین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال بر اندازند افاده حضرت ایشان فرمودند
که باری در ایام طفولیت امام ابی حنیفه رضی الله عنه را در واقعه دیدم دراز قامت گندم
گون سیاه ریش گویا ایستاده اند و این آیت می خوانند حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و با خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
و مراد از محافظت آن است که بعد ادای نماز عصر تا غروب شمس بذکر و تسبیح مشغول
باید شد و بعد ازان واقعه شیخ بدست ما کتابی داد که درین نسخه احادیث مذهب
امام ابی حنیفه جمع کرده شده است و نام این شفا است افاده حافظ عبد الغنی نقل
کردند که عادت شریف حضرت ایشان آن بود که بعد نماز عشاء بحال مستفیضین توجه
میفرمودند شبی تقریبی پیش آمد که تعجیل می بایست که برخیزند و فرصت توجه
قلیل بود در آن وقت بر این فقیر بکلی متوجه شدند دیدم که گویا در من گرمی بود که توجه
حضرت ایشان آنرا مشتعل ساخت و از من روح من بر آمد که گویا نوری است متعین
در آنحال بدن خود را دیدم که محض خالی است و ظلماتی یا گویا پاره ثوبی است کهنه
و خلق دران حال ذوق هر چه تمامتر میداشتم و آرزوی می بردم که کاشکی باین بدن
باز معاودت ننمایم و این حال قریب ربع ساعت بدین منوال بود بعد ازان دیدم
که روح به بدن باز مختلط گشت و چون آب مکدر شد افاده حضرت ایشان فرمودند
که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده خواه بطریق بیعت یا وصول خرقه
یا بطریق اجازت بی واسطه یا بواسطه قوه روح هر یک ازان اکابر در خود مشاهده

نمودم وثمره انها جدا جدا دریافتم و مفصلا هریک را ادراک نمودم افاده حضرت ایشان فرمودند که ایام کدخدائی دختر خواجه محمد سلطان قریب رسیده بودند وجهت تجهیز اسباب شادی مبلغی خطیر مطلوب بود و بیشتر ان دران روزها متفرد بود دراین باب چندبار دعا وتوجه خواست شبی بتقریبی خلاف عادت بسیار بیدار ماندم ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری بودم که قرب حصول نمایش دردم شیئی عجب روی نمود پس بعض ان مهم بیسر انجام یافت افاده حقایق اگاه شاه نورالله نقل کردند که روزی کتاب انفاس العارفین که تصنیف حضرت ایشان است و دران احوال حضرت بزرگ قدس سره و شیخ ابوالرضا محمد قدس سره ذکر فرمودند مطالعه میکردم چون بحال حضرت حافظ عبدالله قدس سره رسیدم دران حال مرا خواب برد و کتاب مذکور برسینه ما ماند درواقعه دیدم که گویا زیر نام هر بزرگ که دران کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است وزیر هر لفظ ازان رساله نوری است عظیم والفاظ بنسبت ان ارواح و انوار مثل عنکبوت هستند وقریب دوساعت دراین مشاهده محظوظ ماندم بعد ازان بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از حظیرة القدس بلفظی ندا کردند که مشعر جمعیت ظاهر باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که درواقعه دیدم که برکناره دریای شور ایستاده ام وانجا شیخی هست دیوانه طور و برهنه که در مزاج وی لعب طفلانه مرکب است وبحرکت انگشت یا پالنگ هزار منی وصخره کبیره می پراند و با جماعه از حرکات عجیبه وی متعجبیم دراین اثنا ناگاه مردی از غیب که بشکل صالحین متصف است از وسط بحر ندا میکند که خانوادها دانسته که بهزار ارای میفرماید

ازانجا بگذشتیم و دو ار فرضه ان بحر رفته دروازه دائرا مسدود ساختیم تا درمیان ما و ان
شخص دیوانه حایلی واقع شد ان دیوانه از تفرق ما متوحش شده و شبه گرد و در
بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که برخاسته است الحال هست متصور بصورت
فیل مهیب بعد ازان فرو نشست و نابود شد دران حالت متحیر شدم و از مبدا فیاض
کشف حال ان طلب کردم الهامی فائض شد که این شخص از عفاریت جن است
که او را بزبان هند بیر گویند و قوی دو فرقه مشابه نیستند یکی این فرقه که صلابت نفوس
ایشان مقتضی هست که بهرچه متوجه شوند اشد توجه ازمی توانند کرد بخلاف انسان
که شیخی مثلا میتواند برداشت ضعف ان نمی تواند دیگری فرقه کل که همت ایشان نیز
حدی ندارد که بیش ازان مقدور ایشان نباشد و فرق عظیم است میان این دو
فرقه ازانجهت که فی نفس الامر در کل قوی نسبت بهمه قوه شخص اکبر است که نزدیک
اجتماع اسباب وانحصار مصلحت کلیه الوقت درین صورت در وارد این کامل
ظهور میسر باید وقوه این عفاریت ودیعت است در نفوس ایشان و نیز الهام فرمودند
که چون عبدی را از عبادی خواهند که از دست تعدی این قوم خلاص دهند نظر این قوم
ازانجانب مصروف سازند و همچنین خواندن قران و اسما عظام نیز ازین جهت
تاثیر میکند نه از جهت مصادمه و مقابله و معلوم شد که حقیقه تسخیر توجه این قوی است
بسوی ایذا شخص بوجهی از وجوه بلا دست الفاظ باشد یا بکلیم یا بهمت یا بوضعی
دیگر و این فقیر از لفظ تسخیر توجه این قسم قوی اراده می کند افاده روزی حضرت
ایشان باین فقیر بزبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم میشود که در نظام منزل
ما فی الجمله خللی پیدا خواهد شد پس ازین واقعه بعد مدت یک سال کسری زیاده

اینجا صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بطریق وجدان
بر ما محقق گشت که کسی سحر کرده است و آن شخص نشسته بد است و آنکه علاج آن شیر است
پس زود و آن را اختیار کرده شد چون بقصبه بریلی رسیده آمد روز جمعه ساعت مرجوه
حالتی عجیب روی آورد و حواس همه یک جهت و یکرو شدند و خطابی صریح
نزول فرمود که باز گردانچه از جهت شیر مقصود بود بحصول پیوست صبح آن از آن طرف معاوده
واقع شد و از آن وقت که خطاب نزول نمود اثر نفسانی که فیض و حزن بود چون
بحجاب تدلیات الهیه بانوار منصوبه در عالم مثال یا ارواح سلف توجه نموده میشد
فی الجمله مضمحل میگشت و باز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد و رفته رفته بالکلیه
مرتفع گردید و اثر خارجیش هم زایل گردید والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بتقریبی چیزی اندک خورده بودم شب هنگام بخاطر حافظ عبد النبی
ناگهان افتاد که برای من شیر بیارد پس آورد قدری از آن خوردم و قدری بشخصی
دیگر را دادم وی از آن نخورد و برکت همان ساعت بر وضو و خواب رفتم پس
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت روحیه در واقعه دیدم که بر دستش کلام
روحانی میفرمایند که آن لبن را ما فرستاده بودیم پس شخصی که آن عطیه عظمی را قبول نکرد
از آن سعادت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
حقیقت محبت را از من منکشف ساخت در صورت نقطه نورانیه در نفس
ناطقه که شعشعان او احاطه می کند بهر که با هل آن متوجه میشود و بهمین همت او را مفخم
و معظم میدارند و بوی احسانها می نمایند و خدمت و عظمت وی در منامات
و واقعات می بینند افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بتقریبی از خانه

خود بزرگ دانستم و بجای قصد کردم پس در اثنای راه یکی از ذکور و اناث مواجه واقع شد
که ظلمت عصیان در روی مشاهده نمی افتاد الا ما شاء الله افاده تشخیص ازجاد ما
حضرت ایشان در وطن خود که بمسافت سفر بعید از آستانه فیض آشیانه آنحضرت بود
بار بعین نشست دران ایام کسانی بود که از هرچه سوال کردی قبل از طلوع عرض بیضه وی جواب
آن از آنجناب رتبه صدور می یافت و آنچه که بتحصیل آن از احوال امر میفرمودند در ضمن
آن کلمات افاضه القاء می نمودند که در عین مشاهده سرافراز نامه آن حال ظهور میکرد
حضرت ایشان فرمودند که در دوازدهم ربیع الاول بحسب دستور قدیم قرآن خواندم و چیزی
نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کردم و زیارت موی شریف نمودم در اثنای
تلاوت ملاء اعلی حاضر شدند و روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب این
فقیر و دوستداران این فقیر التفات فرمود و دران ساعت دیدم که ملاء اعلی
و جماعه مسلمین دوری است که نیاز و نیایش ایشان صعود می کنند و برکات
و نفحات از آنجا نزول میفرمایند و تم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
در بار آتش منظر می آید که در عالم ناسوت مداخلت کرده است و حوادث عظام
ظاهر خواهند شد اگرچه در غیب داعیه نصرت ملت محمدیه هست که ساعت فساعت قتل
فوار و جوش میزنند و الحق هم چنین فتن در امور ملت و دولت پیدا شدند که علاج
آنها بجز از تائید غیبی منظر نمی آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
حضرت قبله گاهی قدس سره بخانه این فقیر نشسته اند و مجلس توجه است و مقابل
ایشان میان نور اند نشسته اند چشمان خود را گشاده گذاشته است و درادنی تاثیری
که بروی ظاهر میشود حرکت می کند و سر می جنباند چون مجلس توجه بروی قریب فراغ رسید

مشاهده آن حضرت بدون خواب

این فقیر درآمد و بعد از فراغ ازان سوال کرد که چشم بستن و سر جنبانیدن با مر حضرت
بود فرمودند این را من نگفته بودم آنگاه ناخوشی و ملال کردن گرفتند این فقیر گفت
که منتسب بحضرت است توجه بحال وی لازم است و توجه حضرت بحال این فقیر معلوم است
که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد ساعتی مبدل برحمت خواهد شد آنگاه
التماس فاتحه کردم فاتحه خواندند اثنای فاتحه گفتم درحق عبد النبی نیز آنگاه گفتم بلکه عبد
النبوی گویا همراه وی دیگری نیز نشسته آنگاه عتاب بحید فرمودند هر شخص که در مجلس
توجه مذکر ربانی مشغول است و این فقیر هرچند او را منع نمود ممتنع نشد آنگاه گویا در خانه
رفتند و چون باز برآمدند جای که مبارک ایشان آنجا بست نشستند بر نور الدین باز
توجه فرمودند این بار چشم گوا بابند و سر فرو افکند و مطمئن نشست گویا در عین مجلس
توجه این فقیر درآمد خواست که بتواضع برخیزد با ادبی حرکتی کند بدست و سر اشارت
کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی آگاه است و صوفی با معنی در اصل خواب متضمن کمال عظمت
از مریدان الوالد حضرت ایشان است بعد از رحلت ایشان در خدمت حضرت
ایشان مدتی فیض صحبتها اندوختند تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
یافته وی نقل کرد که شبی در منام بشرف رؤیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف
گشتم و دیدم که مجلسی است بس عالی و دران مقام لب از صحابه کرام و اولیاء عظام
مجتمع اند و دران میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بالکلیه بایشان متوجه اند گویا بدیگری التفات نمیفرمایند دران وقت گویا حضرت
ایشان برای کاری برخاسته اند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را بقیام
برای تعظیم ایشان امر میفرمایند و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دران مجلس

خواب عظمت من برادر شاه حب

سوای ترغیب مردمان بر تعظیم و توقیر حضرت ایشان کاری دیگر نیست افاده
حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را بخواب دیدم که اشارت می‌کنند
بچشمهٔ آب که نزدیک منبع است و گویا از عیون بهشت است که اگر فلان کس تشخیص
اشارت کردند میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشان هستند راضی کنند
این چشمه ویران شد و الا اندیشه افاده حضرت ایشان فرمودند که از مبدأ فیاض رسیده
که نفس ناطقه این فقیر را صورتی داده‌اند و علوم آن صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
ابداع و علم تدلی است که کمالات ارتجالیه‌اند و علم تهذیب نفس است و این علوم
آنچنان هستند که یک دو صفحه نوشتن راست آید بلکه هریک علمی است برأسه افاده
شیخ ابو الرضا محمد بار جانام بیمار شد تب رشد و مرض وی ممتد گشت وی شبی
بخواب دید که گویا بزیارت سید عبد الرحمن سقاف که یکی از کبار سادهٔ آل باعلوی است
در حضرت موت مدفون است رفته و حضرت ایشان نیز در آنجا حاضر اند و سوره
یسین بثواب آن بزرگ خواندند و انکس سوره ملک خوانده پس هر دو فاتحه خواندند
و حضرت ایشان قدری حلوا بوی عنایت نموده فرمودند بخور که زوال مرض تو در
خوردن این حلواست بعد از آن بیدار شد پس بخدمت منبع برکت حضرت
ایشان آمده واقعه را بتمامها بیان کرد پس حضرت ایشان تصدیقا لتلک الواقعه
سوره یسین تلاوت فرمودند و وی مذکور سوره ملک خوانده بنیهٔ آن بزرگ
فاتحه خواندند و حلوا حاضر نموده بوی فرمودند بخور زوال مرض تو در این است پس
وی اندکی خورده بخانه خود رفت بعد چند روز باز بملازمت ایشان رسیده التماس
نمود که اکلت الحلوا فزالت الحمی افاده شیخ ابو الرضا محمد قاسم در سرایا

عرب که در شاهجهان آباد سکونت میداشت ذکر کرد که بعضی عرب از
ساکنان سرای مذکوره درباب ازاله ضعف سلطنت متفکر بودند همان شب بخواب
دید گویا در درگاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره حاضر است و گویا جماعه کثیر
از حاضران در همان قضیه مذکوره متفکر اند و حضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
و امثال این امور بحضرت ایشان تعلق دارند پس آن جماعه بحضرت ایشان رجوع
کردند و سوال نمودند حضرت در قبه مزار حضرت شیخ قدس سره درآمده و با ایشان
درین باب مشوره کرده قدری تبرک قبر گرفته بیرون آمدند و تبسم کنان گفتند
کم یوم یکذا یجی انقضائهم بحصل اللطیف انشاء الله تعالی افاده حضرت ایشان
فرمودند که در واقعه دیدم که بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیدم و مقابل
آنجناب علیه الصلوة والسلام نشستم تحت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سه صورت مشابه افاضه فرمودند یکی جسمی که جانب اعلی و اسفل او هر دو پهن دارد
و اعلا از آن عریض است از اسفل و در میان اعلی تا اسفل تدریج است چنانکه
در جسم مخروطی می باشد و آن تمثال نسبت خاصه آنحضرت است صلی الله علیه
و سلم دیگر جسمی مدور مثل طبق مستقر در زمین و در وسط آن عودی مرکوز است
و آن تمثال نسبت سالکان است که از جذب چندان بهره نیافته اند سیم جسمی شبیه
الا آنکه آن عود بر زمین قائم است و آن طبق بر وی منعقد و آن تمثال نسبت مجذوبان
است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتها
سه گانه القا فرمودند که نسبت خاصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که
لطیفات مجرده روحانیه و مراتب سفلیه جسمانیه همه بکمالات مناسبه خود

دیدن آنحضرت عالم
رویا و بیعت بطرز خوا

متصف باشند و مراتب روحانیه قوی تر بود و هیچ چیز از مراتب روحانیه نباشد
الا که او را در عالم نسمه خلیفه و نموذجی هست مانند آنکه محبة ذاتیه را نمونه باشد
وان محبت افعال است و انضیا در روح را خلیفه باشد وان سجده ظاهره
وانانکه اینجا معیت را یافتند دو قسم اند قسمی مجذوبانند که تکمیل مراتب
روحانیه کرده اند دون المراتب النسمیة و وسعت ایشان در جانب فوق است
فقط و قسمی سالکانند که تکمیل مراتب سافله کرده اند دون المراتب الروحانیه
و وسعت کمال ایشان در جانب تحت است و پس چون این موقته جلیله کما تم
واگرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم کنان سر از جیب مراقبه بیرون آوردند
و دو دست مبارک خویش برداشتند و اشارت فرمودند به بیعت
و مصافحه و این فقیر برخاست و زانو بزانو متصل ساخته دو دست خود در میان
دو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد و بیعت کرد بعد فراغ از بیعت
چشم فرو بستند و این فقیر در حضور مبارک چشم بسته متوجه شد الحال همان نسبت
خاصه که بنفسها علم آن داده بودند عطا فرمودند فاختصصت بها علما وحالا والحمد لله فاختصصت
و درین واقعه هیچ کلمه و کلام در میان نبود افاضه روحانیه بود باشارت و فعل باید
دانست که اول کسی که بعد این واقعه شرف بیعت بآن جناب حاصل نمود این
فقیر بود و این بیعت ثالثه بود فالحمد لله علی ذلک و ابا بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
ابن شیخ فخر العالم ابن الشیخ الکبیر العارف بالله الشیخ ابی الرضا محمد قدس الله سره
الانور در واقعه دیدند که گویا مجلسی است متبرک دران حالت بدل ایشان از جانب
حق سبحانه امری القا شده که شیخ ولی الله مصافحه کن و حدیث مصافحه بشنوانیدن

نمودند

میفرمودند که مرا پیشتر ازین واقعه علم بود که حدیث مصافحه بالتسلسل مصافحه از
مرویات حضرت ایشان است پس دران واقعه ان حدیث از حضرت
ایشان شنیدند و مصافحه کردند و صباح ان شب بخدمت حضرت ایشان
آمدند و واقعه را ذکر کردند و حسب الامر در شهادة نیز آن حدیث شنیدند و مصافحه
نمودند افاده شیخ کمال الدین نام از اهل سنده بحضرت ایشان اعتقاد میداشت
روزی بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان رسید دران وقت احتجاب بر دل
وی رنگی غیر ملایم که از جنس نجوم باشد یا معقول ملاحظه فرمودند بعد ازان چون
تحقیق این معنی نمودند معلوم گشت که دران ایام بعضی کتب کلام می خواند لتعیف تمام
ولذات ان بروی غالب آمده افاده شیخ از اهل سنده مدتی در تلاش
خدمت افتای بلدهٔ ته بسر برد و از مراد لوی بمقاصد نرسید بجناب حضرت
ایشان آمده نیایش والتجا کرد توجه بحال او مبذول داشته بشارت حصول
مقصودش دادند پس در چند روز خدمت افتای وی را بدست آمد و لقرب
بلدهٔ مذکوره مرخص گشت و ازانجا دو جلد سنن کبری بیهقی بجناب حضرت ایشان
نیاز فرستاد افاده فضل الله خان که مردی عالم خوش طبع است و در اکثر فنون
مهارتی تمام میدارد و یکی از استادان سلطان وقت بود بجناب حضرت ایشان
آمده التماس نمود که برای مطلبی عرضی نوشته بخدمت پادشاه گذرانیده ام
و امید قوی است که زود این کار سرانجام یابد زیرا که پادشاه چندبار پادشاه
از خود فرموده که عرضی بکنید و خود محرک این امر شده اند لیکن تردد داشت
که بر تمام مقصد دستخط خواهند شد یا نه حضرت ایشان فرمود که چنان معلوم میشود

که دستخط بر تمام خوانده شد اما دیر بسیار میخواهد دیر ازین معنی استغراب روی نمود
از بسکه قرب حصول آن متیقن بود آخر چنین تقریبات واقع شد که بعد زمان
طویل بحصول انجامید از آن وقت اعتقاد وی بجناب حضرت ایشان دو بالا گردید
افاده بکرور مردمان گفتند که آفتاب در شرف است و این معنی را از اهل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی وجدان این امر صدق ندارد (تحقیق)
چون روز وقت دوپهر آمد فرمودند که اکنون این معنی متحقق گشته بعد ازان چون از
اهل نجوم که کامل الفن بودند تحقیق کرده شد همچنان واضح گردید که وقت شرف
از همان ساعت بود که بخبر کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بطریق وجدان و کشف چنان معلوم شد که افاضه صور انواع و ظهور
احکام آنها بر وجه اتم که درین عالم است خزانه آن کوکب مشتری است و افاضه امور
که تابع احکام انواع باشند بوجود عرضی لونی او مثل ذلک مبلغ و خزانه آن زهره
است و کمال نفس ازین قبیل است پس منکشف گشت که افراد را اختصاص تعلق
و خصوصیتی با زهره می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم حسب وجوی
واقع شد معلوم گشت که زهره را مداخلتی تمام است و استفاضه ده فرد از زهره
با قول بعض صوفیه که می گویند همه اشیا مستفیض از ایشان کامل می باشند
منافات نمی دارد زیرا که استفاضه جمیع اشیا از وی بحسب آن وجود است
که فوق مرتبه روحیه است و استفاده وی از بعض اشیا من حیث الوجود الروحی او
الجسمی افاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشورا از جانب ائمه اهل بیت (ذکر ایام عاشورا و فاتحه)
رضوان الله علیهم اجمعین مکرر اشارت معلوم شد که چیزی برای فاتحه ایشان

مشاهده ملایکه

باید کرد نا بران روزی چیزی از طلاوه حاضر کرده شد و قرآن ختم نموده فاتحه خوانده شد
پس سرور و ابتهاج در ارواح طیبه ایشان مشاهده افتاد و نیز ارشاد فرمودند
که چون در ارواح طیبه ائمه اهل بیت رضی الله عنهم بامعان نظر تامل واقع شد بحضرت امام
جعفر صادق رضی الله عنه امتیازی و تمکنی و عظمتی مشاهده افتاد که بان ذلک در دیگران
معلوم نشد و چنان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است گویا از ملاحق افکار
در آنحضرت تام و کامل گشته بعد از آن اتباع همان نسبت و تلون بان ماند پس در
اولیاء الله سطوتی و اتهی که در غوث الاعظم قدس الله سره العزیز معلوم میگردد در دیگری
یافته نمی شود افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقعه دیدم که مجلسی است حامل
از ملایکه سفلیه و ارواح بعض مشایخ گویا در باب شخصی که سوای کلمه زبانی از احکام اسلام
بهره ندارد اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما گفتیم که معنی ایمان تصدیق
قلبی است و دل او را ازین معنی هرگز خبر نیست بزبان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
چه سود دارد دیدم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تنگدل و منقبض خاطر شدند
و گفتند آخر کلمه توحید بر زبان می راند چرا مسلمان نباشد که در اسلام اینقدر هم کفایت
می کند و معلوم شد که سر درین معنی آن بود که ملایکه سفلیه را بصور اعمال و اشباح آنها
میل و توجه تمام است و معنی صور و اشباح را منظور میدارند و با رواح اعمال چندان علم
و اطلاع ندارند مگر آنکه از ملایکه علویه برایشان این علم مترشح شود که ملایکه عالیه را اکثر
توجه با رواح اعمال است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجتی تمنی
در دل آمد دیدم که اکثر ارواح از ملایکه و غیره برنگ آن تمنی متلون شدند و در آنها
این معنی سرایت بلیغ کرد پس بعضی از آن ارواح صریح گفتند که این معنی بکس اظهار

نمایند بر وی وقوع این صورت شد و معلوم شد که گویا ارواح از اظهار آنچه در آن
عالم منعقد گشته منبسط و منقبض می‌شوند و همچنین روزی بتقریبی از شخصی فی الجمله تکدر
خاطر روی نمود و بار کدورتی بهم رسید دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
برآمدند و به نسبت آن شخص ناخوش و ملول خاطر گشتند — تأثیر صدمه
افاده حضرت ایشان
فرمودند که یکباری وام بر ذمه ما بسیار شده بود در باب قضای آن دعا کرده آمد و همان
شب اتفاق افتاد که مبلغ زر ایک پیه آن صدقه داده شد صبحی از وقت مراقبه دیدم
که از جانب تجلی الهی که در حظیرة القدس است یک رغیف بدست مبارک
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین فقیر عنایت گردید در آن حال مشاهده
میکردم که آن رغیف از فوق نازل می‌شود و آمده در من غایب شد و مقارن آنحال
الهام فرمودند که یک کیسه بیار تا باشد گرد برکت این فیضان مستمر و باقی خواهد ماند بعد از
فراغ مراقبه امتثالا للامر کیسه ساختم پس همان روز فتوحی رسید که قرض هم تمام ادا شد
و دیگر نفقات و اخراجات را نیز کفایت کرد و امید است که ظهور برکت آن مستمر باشد

خرق عادت
افاده یکبار شخصی از اهل ولایت بخدمت حضرت ایشان آمد و بیان فرمودند که با میان
ابو القاسم ملاقات کرده وی عرض نمود که ملاقات کرده ام آن عزیز در آن نواحی
به بزرگی و شیخی مشهور است حضرت بادشاه در اینجا ملاقات نمودند با ایشان الفت
برده بودند حضرت ایشان فرمودند که از نام و نشان شان واقف نبودم تا بملاقات
چه رسد همین دم در دلم انداختند که از احوال او شان استغنا ورزم افاده حافظ عبدالغنی
نقل کردند که شبی وقت عشاء چون وقت مراقبه شد حضرت ایشان فرمودند
که هر که مراقبه می‌کند در این مجلس نشسته ماند باقی همه برخیزند که الوان مختلفه قلوب

حاضرین

حاضرین خاطر را مشوش می‌سازند پس مردمان از آنجا برخاستند راوی گوید که شیخ زاده
لوجی الصمم دران مجلس حاضر بود و بر اینکه گفتم که توهم بر خبر حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که این را التطیف نکنند که از طرف وی هیچ خلل نسبت از شیخ که این گرد برخاسته معلوم ا
اما تفضیح لائق نسبت ستر مناسب است افاده شیخ هدایت الله نام از اهل سنه از
وطن خود بطرف شاه جهان آباد می‌آمد چون قریب بلده اجمیر رسید شبی در واقعه دید که جای
ست و درانجا مسندی رفیع و وسیع گسترده اند و مردمان ایستاده پرسیدم که این مسند
کیست گفتند که این مسند قطب زمانه است و تو نیز بخدمت او خواهی رسید باید که از خدمت
وی مستفید شوی پس آن شخص در شاهجهان آباد رسید و کیف ما اتفق بخدمت
حضرت ایشان آمد و مشرف به بیعت شد و موافق استعداد خود فیضیاب گشت سبب
خروج وی از وطن آن بوده که ویرا با یکی از برادران خود که تولی و ثروتی داشت ناخوشی
بمیان آمده بود خواست که از وی جدا شده سرمایه حاصل نماید چون شاه جهان آباد رسید
درانجا اول یکی که در خورد و برا رعایت خاطران برادر وی واجب بود بلکه گویا از اتباع
وی بوده و درین ضمن از انجانب تحریک عدم سعی در حق این عزیزم بوجود آمد پس ازین
جهت توقع خیر از وی برخاسته بود این واقعه را بجناب حضرت ایشان معروض داشت
فرمودند که کار تو البته سرانجام خواهد یافت بیشتر از آنچه که متوقع بود حاجت او صورت
گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در اثنای راه بعضی از اهل دول ملاقات اتفاق
افتاد از وی بکاس اسب و مبلغی از نقد بخیر منزلت بدست آمد پس سالما و غانما
بوطن خود رسید افاده حضرت ایشان فرمودند که در عالم مثال یکی از فرزندان خود جاه
و ثروتی تام و عظمتی و نورانیتی عظیم مشاهده نمودم امید است که این معنی ظهور نماید

بعد الصمم

اثر تقصیر

و در بعضی از فرزندان علمی و سبع معلوم میشود و از بعضی دیگر تقاضی نسل ادراک نموده می آید
افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدما در باب
رفع ان التماس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
دعا فایده ندارد صاحب مرض هم مکرر مستدعی این معنی شدند حضرت ایشان
همیشه در جواب تعلل میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سر آگاه
بودند تا آنکه در چند روز همان صورت رو نمود که فرموده بودند و دو سال قبل از
بیماری هم روزی بتقریبی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت دراز نیست
ازین کلمه مخاطبه سخت منقبض و رنجیده خاطر گردید فرمودند جای رنجش و ناخوشی نیست
که این امر بدست ما نیست در این کلام محض اخبار از جای دیگر است افاده مصطفی خان
که یکی از امرای وقت بود بیمار شد پسرانش پیش عزیزان اهل دل میرفتند و استدعای
دعا و همت در باب شفای او میکردند پس بجناب حضرت ایشان آمده ملتمس دعا
شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتوم شده نجات ازو
ممکن نیست فرزندانش مکرر التجا نمودند باز همین جواب فرمودند آخرها عرض نمودند
که بمریض این امر چگونه اظهار نمایم که در این صورت کسر قلب او می شود فرمودند تسلی
میداده باشند اما تلبیس نباید کرد پس در ایام معدود موعود موافق ارشاد ازین
عالم رحلت نمود افاده شخصی پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
که در ماه کذا و کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایند
فرمودند بالفعل خبری معلوم نیست که اگر اطلاع خواهند بخشید گفته خواهد شد پس
بعد روز دیگر فرمودند که در واقعه دیدیم که گویا دروازه البیت عظیم الشان و بالای ان

ایوانی رفیع درانجا محمدشاه و دو کس دیگر از اهل قبیله او نشسته اند و با وشخصی که
چیزی در بغل وی میباشد نیز ایستیم وان شخص قصد ایذای محمدشاه میدارد با وی گفتم که
در ازالهٔ این فایده نیست که درین هر دو هم ضرر معلوم نمی شود پس محمدشاه را گفتم که آن
شخص عهد شکست این را بزن و در ان وقت گویا محمدشاه سلاح هم در کمر خود میدارد
مشاهده روحانیات — اما حمله نمی تواند و از وی می ترسد و ان شخص نیز می خواهد که بر وی حمله کند لیکن نمی تواند بالجمله
محمدشاه در ان مجلس از صدمه وی محفوظ ماند پس چنان معلوم میشود که درین ایام
که آنکس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعض مشاهده با طایفهٔ روحانیین
مشاهده روحانیات — که در ایشان قوای عملیه غالب اند اجتماع واقع شد از مذاق شان ادراک نموده آمد
که بیان معارف و حقایق محض تشوق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد کار عمل است
باز قومی دیگر که در انها قوای علمیه غلبه میدارند نظر آمدند که میدانند آنچه مطلوب
کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و ورای این همه قشر و پوست است
بالجمله لکل وجهة هو مولیها افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعض مشاهده یکی را از
روحانیین دیده آمد که صورت روحیه بغایت نیکو با نضارت و طراوت میدارد
باز بمرور زمان اجزای نسمیه آن وی را باختلال آورد و آب و رونق صورتش بقدر آن نقصان
پذیرفت تا که رقیق و باریک ماند چنانکه شکل کاغذی است که ضخامت بجز یک
جزو بیش ندارد یا مشابه آن است که از اوشان چیزی بر آب باشند پس اجزای
صغیره او بر روی آب متصل یکدیگر فی التیام باهم واقع شوند از وی شکل متراءی
گردد معلوم شد که سبب بقای الصورت تحصیل وی است در خیال عرش

وبس که پیش از ظهور او در ناسوت نشده بود و اکنون هم چنان در انجا متمثل است
وهمان را قوت ثنائیه می نامم پس اگر لحظه تعلق وی از انجا منقطع گردد بی الکل شیرازه وجود ما
از هم پاشد و عقد جمعیت منفک گردد لفاده روزی عبدالله نامی که عزیزی قاری و طالب
علم از ساکنان تجاره بود بحضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدم گویا شخصی
برما دعوه کرده گریبان ما گرفته بمسجدی برد که در گوشه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
وگویا ما را ازان دعوه که کرده ما را هیچ خبری واطلاعی نیست پس پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دادخواه شد اجتناب از ما باشارت اشتغال را مقدمه فرمودند
وچون در خیال ما کذب ان دعوا متمکن بود پس بسبب اینکه اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می بودند بحضور شریف شان این افرا چه منع میداشت مرا تردد شده پس عرض کردم
که شما پیغمبر هستید فرمودند که آری پیغمبر هستم پس عرض داشتم که یا رسول الله اگر این
مدعی می گوید ما مینداریم و ما را ازین مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والده راضی کن پس تسلیم
نمودم و از مواجهه شریفه برجع قهقری برگشتم دران حال دیدم که بر منبر ان مسجد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ناحیه ان نشسته اند حضرت ایشان ایستاده وعظ میفرمایند
وبالفاظی که در خطبه ناموس واقع شده تکلم می نمایند چون ایشان را دیدم مرا یقین شد
که بی شبه این مجلس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وان تردد بالکلیه زایل گشت
افاده شب چهارم شهر شعبان سنه خمسین بعد الالف والمائة حضرت ایشان در قریه
پهلت تشریف آوردند و شب پنجم شهر مذکور شخصی غلام احمد نام از ساکنان
قصبه بدهانه که بمسافت ده کروه از قریه پهلت است جانب غرب در خواب دیده
که وی و چندکس دیگر نزدیک مقبره شاه محمد زاهد که در قصبه مسطور ایستاده اند

و غمنای از جهت امساک باران که دران سال بود ملیدا رند و از بن معنی حرف نا شایست باهم میزنند و میرا مردی طویل القامت خوش وجاهت از طرفی که چشمه ہندن جاری است امد و گفت که غم نباید خورد و اندوه نباید برد که دیر و زولی زمانه در قریه پهلت آمده و با ملاقات کرده می ایم ان شاء الله تعالی درین ضلع بمین مقدم نشان باران خواهد بارید و دیگر برکات نیز ظاهر خواهند شد داعی بعد بیداری این خواب را برفقای خود اظهار کرد و بمقتضای حسن عقیدت این رویا را از مبشرات انگاشته منتظر برکات قدوم فیض لزوم حضرت ایشان گشته پس بسبب دعای قدوسیت کیشان اینجا نیز تشریف ارزانی داشتند بعد دو سه روز رای مذکور ضیافت خادمان حضرت ایشان کرد همان شب باران بقیاس بارید و دران ایام چندان امساک باران شده بود که مردمان مایوس شده بودند و مزارعان توکلاً علی الله تخم در زمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید گویا بقالب مرده جانی تازه دمید از شنیده این برکت عقیدت سرشتان شکر ایزد بجا آوردند و منتظر فیوض دیگر شدند افاده ہمدران ایام محمد فرحام خان کبیر حضرت ایشان حضرت شیخ عبد الله سلمهم الله تعالی که والد فقیر کاتب حروف اند فرمودند که در واقعه دیدم که جماعتی از پیر و جوان در قریه پهلت آمدند از ان میان شیخ بزرگ از ما استفسار نمود که درینجا کدام است آنکه هر که او را ببیند نبی را صلی الله علیه وسلم ببیند دران وقت بحضرت ایشان کسی را در دل خود نیافتم گفتم که سوای شیخ ولی الله که از ابتدای فطرة در عبادت و علم معرفت نشو و نما یافته اند و علوم ظاهر و باطن را با عمل جمع نموده اند کسی دیگر را باین منزلت نمی شناسم وی گفت که ما بیان بدیدن ایشان آمده ایم بعد ازین سوال و جواب متنبه شدیم افاده دران ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده بطرف بارهه متوجه شد

وقریب قریه بهلیت آمده ذیره زد پس اراده نهب وغارت اضطراب بر خواطر مستولی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تفکر وقتی ظاهر شد که روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم واهل بیت الجناب متوجه حال فقیر وجمیع اطراف فقرا ونیز روشن شد که نور الهی در عالم اجسام بر دو قسم ظهور می‌نماید ظهور تشریعی وظهور تکوینی ظهور تشریعی مبنی بر ضبط قواعد کلیه شرعیه است وظهور تکوینی مبنی بر اقامت مصلحت کلیه نیز مراعات قواعد کلیه وعلمی که متعلق باول باشد علم ظاهر است وعلمی که متعلق بثانی است علم باطن است بالجمله بحسب نور تکوینی وعلم باطن هیچ احدی بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم قوی تر نیست گویا ملا اعلی علیه که بنا بر احکام عالم بر ایشان است ایشان از اعظم الفرق اند وبحسب نسبت او بدیشان متوجه شدن تریاق مجرب است افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که هم دران ایام که فوج مغلیه نزدیک قریه بهلیت رسید ازین خبر وحشت اثر همه مخلصان مضطرب خاطر شدند چون شب شد بعد نماز عشا وقت خلوت بجناب حضرت ایشان عرض داشتم که حال بهلیت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که بهلیت را هیچ وسواس نیست وهم چنین بحال کبیر خود این عبارت ارقام فرمودند که انشا الله تعالی همه احباب الجناب از جمیع آفات محفوظ ومصئون باشند پس هم چنان واقع شد که باوجود آنکه جنگ قریب آبادی قریه مذکوره اتفاق افتاد واز اطراف وجوانب عالی بقتل رسانید وبغارت رفت این قریه بهمه وجوه محفوظ ماند چنانکه هر که ازین معنی آگاهی یافت تعجب نمود ومحافظت حافظ حقیقی معترف گردید افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که دران ایام که سید محمد خان سندهی درخدمت حضرت ایشان آمده

تحصیل علم مشغول شما بشرف ملازمت مشرف نشده بودم روزی با سید ایما ملاقات
اتفاق افتاد گفت که از فحوای بعض کلمات حضرت ایشان چنان مفهوم میشود که
ایشان صاحب باطن اند دلم می خواهد که ارادت بیعت کنم گفتم که خبردار باشید
که این مقام شاه جهان آباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند نشود که علی
العمیه بدست کسی افتد که آخر کار موجب حسرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات
سید گفت که دلم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابق دادم و آخرها
گفتم که اختیار شما است آخر سید ارادت پیدا کرد و مشغول گردید چون آثار جمعیت
و شوق دریافت با ما ملاقات نموده گفت که فلانی آنچه می جستم یافتم پس گفتم که
مرا نیز در خدمت ایشان ببرید پس مرا همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
نیز می خواهد که در سلک غلامان منسلک گردد حضرت ایشان همان لفظ بزبان
غیب ترجمان راندند که ما در جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان آباد است
بسیار مشایخ هستند او شان را ببینید و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جا
نکرد و بعد چند روز در سلک فدویان انتظام یافت والحمد لله علی ذلک افاده
شخصی سلطان حسین خان نام که مرید حضرت ایشان بود پسری وی سخت بیمار شد
و مرض و باقی عافیت رسید وی بجناب کرامت مآب آمده درباب دفع
مرض او بتضرع تمام دریوزه توجه نمود میفرمودند که دران باب در واقعه دیدم که
پیرزنی پیش ما آمده برای مریض استدعا و معالجه نمود با مرای او برادند چیزی
با بلوری چیزی از آیات قرآنیه و اسماء الهیه نوشتم بوضعی که هیچ جا خالی نماند
پس گفتم که پنج روپیه نقد نیاز بزرگان چنانچه یکروپیه برای خواجه نقشبند مع جمیع

اہل سلسلہ ایشان و یکی برای حضرت غوث اعظم و ہمہ اولیاء سلسلہ شان
و یکی برای خواجگان چشت و یکی برای اہل سلسلہ سہروردیہ و کبرویہ و یکی
برای ارباب سلسلہ شاذلیہ و شطاریہ مقرر کن و بخانہ خود نگاہدار و این طرف چیزی را
باید فرستاد و برای نوشتن روز دیگر نیز نیاز مقرر کرده ہم چنین کن و الصیام ثالثہ ست
ہکذا پس از شفا یازده روپیہ ایشان باز کرده پیش ما بیار کہ شفای مریض بود در آن
پس این واقعہ حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان ہم چنان عمل آورد
و طبقی نوشتہ عنایت فرمودند ہمین کہ پیر او در روز نوشتہ شفای کامل او را حاصل
گردید پس نیاز معہود پیش حضرت ایشان آورد افاده شیخ شمس الحق نقل کرد
کہ یکبار در شاہجہان آباد طالب علمی بواسطت والدین شیخ بدر الحق از خدمت
حضرت ایشان کتابی عاریت برده بود روزی حضرت ایشان مرا فرمودند کہ
از آن طالب علم کتابی را کہ بعاریت برده بیارید و مبالغہ تمام و تاکید تمام در اخذ
آن نمودند و فرمودند کہ اگر وی تعلل کند و عذری آرد و بگوئید کہ اگر حاجت
خواہد ماند بعد سہ روز ان شاء اللہ باز داده خواہد شد پس ما حسب الارشاد پیش
آن شخص رفتیم و از وی تقاضای کتاب کردیم وی در آن وقت از مدرسہ بر آمده
قصد خانہ خود کرده بود گفت کہ الحال بکاری میروم و کتاب نیز ہنوز فارغ نشده
گفتیم حضرت ایشان فرمودند کہ اگر باز خواہید خواست بعد سہ روز باز داده خواہد شد
اما الحال البتہ باید داد طالب علمان دیگر گفتند کہ این چہ معنی دارد کہ بعد سہ روز
باز داده خواہد شد گفتیم کہ ہم چنین فرمودند و سر آن نمیدانم بالجملہ کہ تمام کتاب از وی
گرفتہ آوردیم و وی چون بخانہ خود رفت و شب ہنگام بمرض ہیضہ گرفتار گشت

وہمان وقت وفات یافت پس روز سیوم وارثان وی در مدرسه آمده در حجره او بهر چه یافتند از کتب وغیره انچه ازان وی بود یا ازان دیگری که بعاریت آورده بود همه را از ملک وی انگاشته بردند و مالکان کتب عاریه هر چند واویلا کردند سود نکرد و نفع نبخشید پس ان هنگام همه طالب علم مدرسه گفتند که حضرت ایشان محض کرامت فرمودند که کتاب خود طلبیده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی بعض احوال جن ظاهر شد از انجمله انکه بعض جن را انحراف مزاج پیدا می شود مثل جنون پس منجذب می شوند بالطبع مخالطه بنی ادم عنادا او محبة وشفقا دا القیاد التسخیره بنی ادم چنانکه انجذاب بنی آدم بسوی جن خالی از انحراف مزاج درین حالات نمی باشد فشاهدت تلک اللیلة جماعة من الجن قد اعترتهم الجنون فاحمر وجوههم وخرجت من الانتظام حرکاتهم وترکهم عشائرهم کما یترک بنوا دم مخالطة المجانین والمجذورین فتعلقوا عند ذلک بناس من البشر واز انجمله انکه در حاضرات اکثر جن حاضر نمی شوند ولیکن توجه ایشان به بنی ادم وغلبه ایشان بر ارواح بنی ادم مشخص می شود

افاده حضرت ایشان باری بزبان کرامت ترجمان فرمودند که بنظر می آید که درین بار آتش در عالم ناسوت حلول نمود وحوادث عظام پیدا خواهند شد تا نیا ارشاد نمودند که در عالم تغیر کلی شدنی است بلدان معموره مثل دیهات وقری ذلیل وخراب خواهند شد وقری مانند بوادی خربه بالجمله داهیه کبری روی خواهد نمود که علاج ان از ارکان سلطنت نخواهد شد مگر رفع ان از همت صاحبدلان باشد وچنان بنظر می اید که در شهر دهلی که قاعده سلطنت ومستقر خلافت است افت زیاده تر از همه جا رسد ودر ان وقت وقوع این معنی پیش عامة الناس بسیار مستبعد

نسخة

ذکر بشارة آفات دیگر

می نماید نمود اگرچه عقیدتمندان رسوخیت نهاد این خبر صدق اثر را کالوحی میدانستند
بالجمله چون سنه ثمان واربعین بعد الالف والمائه رسید فرمودند که شروع آن حوادث
روی نمود پس بارانی عظیم بشدت تمام بارید که قصور مشیده منهدم گشتند و عالمی
تلف گردید بعد ازان روز بروز دوای نزول میکردند و غنیم دکهنی آمده یورشی عظیم کرد
و خلقی را تاراج ساخت باوجود آنکه جنود انبوه سلطان وقت بمقابله ایشان
برآمده بودند همه را یکسو گذاشته قریب شاه جهان آباد رسیده قصد غارت آن کرد
ازین ممر بر اهل شهر تنگی هرچه تمامتر واقع شد و جنگی شدید بر کنار بلد روی نمود و مردمان
بسیار مقتول گشتند آخرها نبرد بسیار ازان آفت نجات حاصل شد بعد وقوع
این حادثه بعضی عقیدتمندان بجناب کرامت مآب حضرت ایشان عرض نمودند که آن
آفت موعود بر این شهر همین بود که روی نمود یا دیگر خواهد بود پس بزبان الهام بیان فرمودند
که این نبود بلکه آن دیگر است بعد ازان حقایق آگاه شاه نور الله روزی در شاه جهان
آباد تفریحی در شوق سلطانی رفته بودند چون ازانجا مراجعت نموده بخدمت حضرت
ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید و ایشان
عرض داشتند که بالفعل خود مامون هستند اما فی الجمله وحشتی بنظر می آید حضرت ایشان
بلسان غیب ترجمان فرمودند که این بازارها بلسان حال می گویند که در اینجا جوهای خون
روان شوند ازین خبر وحشت اثر سامعان را بسیار استغراب روی نمود زیراکه شوق
سلطانی همه وجوه مامون بود و هرگز مظنه این چنین خوف و خطر نبود پس بعد یک سال
ازان مقدمه فتنه نادر خراسانی برپا شد مجملا قصه اش آنست که وی اولا با هزاران
هزار سفاک هجوم نموده کابل را که سرحد ولایت هندوستان بود تاخت و تاراج کرده

الوف الوف مردمان را بجان کشت و بعد از حبس بعض بسیار با مردمان ان دیار حیلها
شاهقد و کتبهای ضیقه بدست اورده بر هندوستان زبر شش کرد و بعد و بیهود بعد
که رسید انرا تاراج کرده خراب مطلق ساخت تا که قریب شهر کرنال با محمد شاه سلطان
هندوستان تقابله اتفاق افتاد و بهانجا اتفاقی صفین واقع شد در ان ایام بعض
معتقدان قدوسیت نها د چون بجناب حضرت ایشان استفسار بال کارای فتنه
دهاهی عرضداشت نمودند بزبان قلم کرامت رقم باین عبارت ارشاد فرمودند که
تشویش عظیم پیش خواهد امد اخر حال امر سلطنت بمحمد شاه بجا خواهد ماند و سید
نکمل خان نیز درین باب عرضداشت نموده وی را باین لفظ هم جواب عنایت فرمودند
که سلطنت تیموریه راست پس مقتله عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان هند پنجاه دو
فیل سوار شربت شهادت چشیدند تا بدیگر سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
بودند پس ازین دست بردستگان اولی باس شدید بظهور رسید بر بقیه السیف
از لشکر هند رعبی تمام مستولی گشت اکثری که فرار نمودند باطراف و جوانب غارت
شدند و کشته گشتند و باقی ماندگان را عساکر قزلباش محصور ساختند درین
میان عالمی از کرسنگی جان بداد و سلطان و وزیر هر دو اسیر شدند پس ازان
معرکه گاه کوچیده بشاه جهان اباد رسیده داخل قلعه و قصر بادشاهی گردیده در
انواع تعدی بسبب بلاد معموره غارت شدند شهر یا فی بیت که بررونق و خوبی تماشا
گاه خلق بود مورد قتل عام شد و مردمان بیشمار کشته شدند و خراب مطلق گردید
حتی که خیمگاه دران دیار دیاری سوای کرکس و شغال نبود پس مصداق ان کلمه
که بلدان مثل دیهات و قری مانند وادی حرب خواهد شد وقوع یافت

وبعد از دخول شاه جهان اباد روز سیوم حکم قتل عام نمود پس از رفت صبح تا قریب
سه پاس سی هزار سوار خونریزی پیش گرفتند و هر جانداری که یافتند از انسان
و حیوان همه را تیغ کشیدند تا که سگ و گربه را هم در ان میان نگذاشتند و شهر را آتش
داده بازارها را و کوشکها را پاک بسوختند تا که از کشتگان پشته ها بر پا شدند
و در بازارها خصوصا در شوق سلطانی که بچاندنی چوک مشهور است جویهای خون روان
گردید و قیامت موعود روی نمود و ان انکه که بنظر خلق محفوظ تر از ان مکانی نبود چنان
خرابه موحشه گشتند که مردمان را در روز از غایت خوف عبور در ان جاها مشکل افتاد
بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه متنفس را امکان آمد و رفت و خروج و دخول
شهر نماند و درین ضمن عالمی از صعوبت جوع بمرد و از شدت تعفن وبا افتاد و در ان
میان خلقی جان بداد و جهانی رو بآخرت نهاد و انهمه اخبار غیبیه که بزبان الهام ترجمان
جاری شده بودند بظهور رسیدند و چون کار تا بدین مرتبه انجامید تحقق بشارت
ثبات سلطنت تیموریه از عقول خلق بس بعید گشت و دران اوقات چون ذکر
انمعنی بمیان می آمد هیچکس از عوام تصدیق ان نمیکرد بلکه از مقالات عجیبه می انگاشت
و از قبیل اجتماع نقیضین میدانست و اکثر مردمان مورد و ظنوا انهم قد کذبوا گردیدند
تا که قدرت قادر مطلق جلوه گر شد و ان متغلب سفاک تمام خزاین و دفاین جدیده
و قدیمه چندین سلطنتها از جواهر و زر و نقره و عروض همه را از بادشاه و امرا گرفته و سلطنت
بر محمد شاه مسلم داشته خود راه خراسان پیش گرفت و ان امر موعود بوجود آمد
والحمد لله علی ذلک و در ایام فتنه که جهانی در اضطراب و تزلزل بود اکثر عقیدتمندان
در باب امن و حفظ خویش از انجناب دریوزه دعا و توجه و همت کردند همه را

ثبات

عنایت فرمودند چنانچه بجانب خال کبیر خویش ارقام نمودند که ان شاء الله تعالی ما عاجزان
و ان مهربان محفوظ خواهیم ماند و شیخ بخت الدین بدائونی را ارشاد فرمودند باید
که بخاطر جمع و اطمینان تمام باشند اگر چه تمام عالم آتش شود امیدواری از کرم حضرت
باری آنست که سلامت مانند وَاَرَادُوا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِيْنَ پس از فضل الهی
بیمن توجه نفس نفیس جمیع وابستهای آنجناب ظاهرا و باطنا محفوظ و مامون ماندند
و محله کشک نزور که مسکن و مقام حضرت ایشانست بهمه وجوه محفوظ ماند و
در تمام شهر جائی که از صدمه آن مفسدین فجار مامون ماند همین مقام برکت نظام بود
بسبب ظهور این آیات بینات عقیدت فدویت کیشان و رسوخ ارادت
اندیشان بذروه حق الیقین ارتقا پذیرفت والحمد لله رب العالمین افاده حضرت
ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی آنست که در اواسط شوال والله اعلم
قضای نازل شد عظیم و اموات و احیا ملهم شدند بدعای عافیت در حق محمد شاه
و شیخ محمد زبیر سرهندی بوفات یافتند و هذا اول اشراط الحادثة المستطیرة
التی تأتی علی کل شیخ وصوفی فی هذا الزمان افاده حضرت ایشان فرمودند قد
کوشفت مرارا انّ فی عبادة شیئا عجیبا یدخل فی نسلهم الی یوم القیمة منه او الی ما شاء
الله تعالی کما امضی فی ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه حکما فسری فی ذریته فلم یزل
فیهم الکتاب والحکمة والنبوة الی یوم القیمة وکما امضی فی افریدون حکما فلم یزل
فی ذریته الملک والسلطنة الی ما شاء الله وکما امضی فی جد جنکیزخان وتیمور
سرا فلم یزل فیهم الملک والسلطنة الی ما شاء الله وکذلک کوشفت ان فی
وفی کتبی وفی ذریتی سرا امضاه الله تعالی فهو یلمع الی یوم القیمة ان شاء الله الحمد لله

که این معنی روز بروز ظهور می یابد وامید قوی است که علی الدوام اکمل عروج وترقی
دریابد افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی درمنام دیدم که نسخه توریة حاضر است
بمقامی که ذکر در آنحضرت است صلی الله علیه وسلم مرقوم است که از ایشان
دریک وقت جهاد ومخالطه ارواح وقوع خواهد یافت پس یافتم که معنی این کلام
آن است که این هر دو صفت در ذات ایشان بکمال خواهد بود نه آنکه دریک
ساعت صدور این هر دو فعل خواهد شد ومثل همین تاویل تطبیق کلماتی که بظاهر
مخالف قرآن مجید می شناسند می توانند شد افاده حضرت ایشان فرمودند که
در رمضان یکبار تلاوت قرآن کردم باز می خواستم که بار تلاوت چیزی از قرآن
حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قرآن فائض شد که همه قرآن حفظا در دل تو مرتب است
اما خروج وظهور او بفعل مشروط بیک شرط است که یکبار قرائت کرده شود بر کسی
که سلسله قرائت او متصل باشد تا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم وچون این شرط
متحقق گردد در حفظ حاجت بمحنت ومشقت نخواهد شد افاده حافظ عبد النبی نقل
کردند که روزی یوم التعطیل بود ودرس مشکوة نبود مردم بحضور حضرت ایشان
حاضر بودند سخن در ذبیحه شیعه افتاد فرمودند که اهل قبله اند ذبیحه ایشان درست است
باز فرمودند که درباب شیعه چیزی ما را معلوم شده است که کتاب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوال کرده شد از آنجناب امر شد که از تامل در لفظ امام کیفیت آن
واضح میشود ناقل گوید که من در وقت تکلم باین کلمات بچشم سر دیدم نوری از سینه
مبارک ایشان ظاهر شد چنانچه آفتاب از ابر بر آید وشعاع آن تمام در ودیوار را روشنا
میسازد چنین آن نور منتشر گردید وتمام اهل مجلس در گرفت وهمه را منور گردانید

ذکر شیعه وامام

وباہم محبت شد وتمام قلق وکدورتی در دل ما بود ہمہ زائل ساخت واین از قبیلہ ارا
قلبی نبود بلکہ مشاہدہ بود برأی العین والحمد للہ علی ذلک افادہ حافظ عبدالنبی نقل
کردند کہ شبی در واقعہ دیدم کہ در کوچہ وبازار انبوہی عظیم است وسوارہای بسیار میگردند
چنانچہ پادشاہ برای شکار وغیرہ برمی آید وازدحامی میشود پس یکی را از آن
سواران پرسیدم کہ این ازدحام چیست وی گفت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
برای دیدن شاہ ولی اللہ تشریف آوردہ اند پس از استماع این سخن ما را نہایت
سرور وابتہاج حاصل شد کہ سبحان اللہ ما را دولت دیدار پر انوار شیخ در خانہ حاصل
است وما قدر آن نمی شناسیم بعد از آن شوق آنکہ بدیدار فائض الآثار آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم مشرف شوم برخاستم پس در ہمان حال بیدار شدم افادہ حضرت
ایشان فرمودند کہ در عالم مثال توجہ واقع شد بمقابر خواجگان چشت کہ در قریہ
چشت مدفون اند آن قدر شعشعان ونورانیت دیدہ شد کہ در بیان نیاید گویا عبادات
شان عین صورت ذات است تعجب بسیار روی نمود کہ این طہارات وعبادات
اثری است در نورانیت اما تا این غایۃ لیکن گویا این شعشعان از جوہر نفس برآمدہ است
بشرط طہارات وکل میسر لما خلق لہ افادہ حضرت ایشان فرمودند شبی در واقعہ دیدم
کہ برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا رفتم گویا ایشان کفن خود را دو گرد
روی برآوردند اسمر اللون سفید محاسن فرمودند کہ غزلی بخوانید در آن وقت بخاطرم
آمد کہ غزل خوانی بصوتی کہ ایشان را خوش آید از ما خود صورت نمی بندد اما امتثالاً
للامر الا یا ایہا الساقی ادر کأسا وناولہا تا دو بیت برخواندم بسیار
محظوظ وخوشوقت شدند ومسرت تمام در روی مبارک وایشان مشہود

گذشت در آن وقت فهمیده شد که غرض ایشان آنست که گاه گاه اشعار باصواب
حسنه باید شنید افاده حضرت ایشان فرمودند که عزم مصمم بران شد که کدخدائی صبیه
باید کرد و دران میان طعام وغیره آنچه لوازمه شادی است بوفور هرچه تمامتر باشد
سرانجام باید داد اما از اسباب آن سوای اطمینان قلبی بوعده‌های الهی که به تیسیر آن فرموده
بودند دیگر چیزی نبود چنانچه نظر برین صورت انداخته بعضی از اخوان استبعاد این عزایم
مینمودند پس حق سبحانه وتعالی بفضل خود چنانکه دل می‌خواست هم چنان اتمام آن
وعده‌ها فرمود و هر وقتی که حاجتی مهمی پیش آمد قبل آن قدری که آن مهم را کفایت
کند بی تردد می‌رسید گویا محاسبی آن ضروریات را شمرده و تعیین کفایت
آن را فهمیده می‌فرستاد تا آنکه در روز فراغ کار خیر بعضی حاجات پیش آمدند و سرانجام
آنها دران وقت صورت تیسر نداشت پس همان روز یکصد روپیه فتوح شد و آن
حاجات بکفایت رسیدند و پیش ازین درین باب دو رؤیا دیده بودم
یکی آنکه گویا من بخانه برادر عزیز میان اهل الله بر فیل سوار شده متوجه شدم ناگاه
چیزی بر من افتاد و از مردم منع کردم بقوت یکدست آن چیز را برگرفتم
و دورتر بر تافتم و دیگر آنکه گویا درین امر متامل و متفکرم ناگاه دفینه از اموال حضرت
والد قدس سره ظاهر شده است و از آنجا اسباب خیر مانند فرش و زیور پیدا
آمده و از آن سبب ابتهاج تمام حاصل گشته افاده حضرت ایشان فرمودند که هم دران
ایام روزی در واقعه دیدم گویا برای ملاقات مردی عطاء الله نام که سابقه آشنائی
بوی نبود سواره رفتم چون با وی ملاقات دست داد اسم اللون قریب بصورت
موکل اسم یا وهاب که از سابق او را دیده بودم دریافتم پس بعد حصول ملاقات

وی از پیش من برخاسته جای برفت و مرا داعیهٔ آمدن بخانهٔ خود پیدا شد و برا
چند کرت بنام عطاء الله ندا کردم تا که حاضر شد و دو روپیه نقد نیاز ما آورد پس اولا
از وی یکروپیه قبول کردم او مبالغه نموده دیگر را هم نیاز کرد پس بما نوشت بخاطر رسید
که چیزی فتوح خواهد شد اما بدو دفعه و در تحصیل آن تلاوت اسم وهاب را دخلی است
پس در چند مجلس بعدی که در آنحال ندا کرده بودم برخواندم و فتوح هم بدو دفعه رسید
افاده حضرت ایشان فرمودند که خواجه حبیب الله کشمیری بخواب دید که گویا وی
در صحرایی است که در آنجا اشجار زردالو بسیار اند و در تهیهٔ وضو و نماز ایستاده
ناگاه آوازی از غیب بشنید که بجهت نماز توقف کنید و انتظار کشید که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تشریف می آرند پس دو سه ساعت توقف کرد از بنا بر تعجیل
بعضی حضار نماز گذارد بعد ازان بشنید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف ارزانی
داشتند و تنها نماز عصر خواندند در آنوقت ندامت تمام بر تعجیل ادای صلوة دست
لا کلام بر فوت شرف اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی آورد بعد ازان
چند دانه زرد الو بگرفت و بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انجمله چهار زردالو
برداشته اشارت فرمودند که باندرون بفرستید و مراد ذات خانهٔ خود داشتند
و دران ضمن فهمیده شد که میوه باید برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
ایشان فرمودند که راقم مذکور این واقعه را با ذکر نموده و حسب فهمیده خود بعد ازان
هفت روپیه و چهار عدد ناشپاتی نیاز آورد و ما تعبیر آن مجمل گفتیم و دلالت با احتمال
خیر کردیم و غرض ازین اشارت من بعد بظهور پیوست که آنجا با عانت بود در کار
خیر چه بچهار اشرفی پس انوقت بی آنکه این تعبیر فهم تقریب چهار اشرفی فرستاد

وکان ذلک تعبیر رویاه قد جعلها ربی حقا افاده خواجه محمد امین که از اخص الخواص اصحاب
حضرت ایشانند نقل کردند که روزی حضرت ایشان از قیلوله نصف النهار بیدار
شدند و اثر سرور و بهجت بر بشره مبارک درخشان بود فرمودند خواب دیدیم که
بجهاد کفار رفتیم و مقابله کردیم ولیکن تو در انجا شهید شدی و از ان سبب بسیار تألم و
تکدر بخاطر راه یافت و گویا لاشه ترا بر چارپایی گذاشته و برادر عزیز میان اهل الله را
نزدیک تو برای محافظت مقرر نموده خود در تکفین و تجهیز تو مشغول شدیم درین اثنا گویا
آشنای نظام الدین نام در رسید و مبارکباد تهنیت فتح و نصرت داد که شما کاری
بزرگ کردید که بجهاد کفار متوجه گشتید گفتیم آری اما فلانی از آن ما شهید شد ازین جهت
حزن قوی لاحق گردید و درین حالت می بینیم که حق تعالی ترا زنده ساخت پس فرحت
وخوری عود حیات تو موجب استیقاظ شد از منام بعد ازان مجملی از تعبیر این خواب
ارشاد فرمودند که موت و حیات عبارت از فنا و بقاست و حضور نظام الدین
کنایت از بقیه علمی است که موجب رواج دین باشد والله اعلم افاده حضرت ایشان ذکر جناب امیر
فرمودند که باری در بلده شاهجهان آباد مرض چیچک بمرتبه کمال رسید درآن ایام شبی
در واقعه دیدیم که گویا در خانه عزیزی از سادات وارد شدم وی گفت که شما را بزیارت
مزار پر اسرار امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه ببرم گفتم نیکو باشد پس وی
مرا بسوی مقبره برده دران ایستاده شده گفت که درون این مکان بروید مرا اشارت
کرد و خود داخل نشد پس چون دران مقبره در آمدم تفحص نمودم که مزار شریف حضرت
امیر کدام است پس گویا شخص صاحب نسبت دران مقبره اشارت کرد چون متوجه آنطرف
کردیدم درانجا قبری ندیدم لیکن روح مبارک ایشان نمودار شد فرمود که ما شما را

بوتری

چیزی تعلیم نمایم که چون جای چین ظاهر شود گویا ازان امثال چیچک مراد میدارند پس در
دفع آن باین وضع توجه باید نمود و آن یک طور نسبتی هست بود که تعلیم فرمودند و در آن وقت
گویا چنین است که ازان طور توجه منزجر میگردد بعد ازان ازین واقعه آفات روی نمود
پس دران ایام هر که درین باب استمداد نمود بفضل الهی ازان آفت نجات یافت
قریب صد کس رجوع نمودند و شفا یافتند افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که بعد ازان ایام
پسر من بعلت چیچک مبتلا شد و مرض بروی بشدت تمام غلبه نمود پس مضطر
شده بجانب حضرت ایشان التماس کردم بحسب اقتراح ما تعویذی عنایت فرمودند
پس شفا یافت باز بار دیگر بآن مرض مبتلا گردید تا آنکه روزی دیدم که در وی جانی
نمانده و لطف من روح از وی مفارقت نموده ازین جهت اضطراب سخت گلوگیر
من شد تا که گریان و اشک ریزان بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان آمدم و طاقت
اظهار آن نداشتم چون حالت ما ملاحظه فرمودند تالم تام بخاطر مبارک راه یافت
باز تعویذ نوشته عنایت فرمودند پس ببرکت آن بعد دو ساعت حس و حرکت
در وی ظاهر شد پس شفای کامل یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که شب
عرس حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سره که در مقبره ایشان هنگامه و سرودی و
بمردمان شوقی و وجدی بود در مسجد خویش بعد عشا نشسته بودم که یک پاره نور در نظر
و گفتند که آنچه درانجا ذوق و شوق و برکات توجه روح مبارک ایشان بود مجسم
شده این صورت گرفته که ارسال یافته و درین اثنا لطف ناطقه ایشان در
تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که آن نور تابع از آن منبع است آنچه ازانجا مرئی
هم هست افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیزی بی کیف از غیب ظاهر شد

و دو صورت متمثل گردید یکی بصورت نور سیاه وان در من حلول کرد چنانچه در تمام
اعضا و اجزا تا ناخن انگشتان دست و پا سرایت کرد و تمام بدن از ان متملی
گشت و از وی جمعی و اطمینانی انم روی آورد دوم بصورت قطعهای وان نیز بمن
در آمد افاده بدستخط مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
وقتی این فقیر در بعض خلوات ضعیف شد و حواس پراگنده شدند دران ساعت
این دو بیت در خیال متمثل شدند بعربی و نقل بعد از ان نسبت اویسیه جوشش زد
و غلبه آورد و ضعف زایل گشت ~ تری یا رسول الله عجزی و حیلتی ◦ و ضعفی و
ذلتی فی هواک دعائی ◦ اما ان ترثی لمن قد اصابه ◦ علیل الهوی بیکم و نار الصبابة ◦ افاده
حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم الله و رب را مشاهده نمودم جوانی اسود اللون
بلباس صوفیه و صوفیه که بروی ازاری است و ردائی بر کتف که با و نائب ندائی
نمودم بمن ملتفت نمی گردید و گویا بجز این لفظ هیچ نمی شنید و در آن ساعت معلوم
گردم که خدام اسما را با قمر ارتباطی خاص است و واضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
مگر ساعتی که سیر قمر در موضع مسعود از فلک اتفاق افتد و لهذا است که خدام
اسما بنی آدم را اسماع می کنند اما انجذابی در ایشان پیدا نمی شود الا بعد رسیدن
قمر در موضع مسعود از فلک و معلوم گشت که در دعوة اسما حاجت بنسبت بمعرفة اوضاع
فلک سوای اوضاع قمر که آن کافی است افاده خواجه محمد امین که از خواص اصحاب
حضرت ایشان هستند در فوایدی که از ایشان جمع کرده اند آورده اند که روزی بعد مراقبه
صبح حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
ظاهر و باطن مشاهده افتاد و در علوم وافکار ان و نشر علوم و تصانیف خود سعی

عظیم معاینه کردید الحمد لله علی ذلک افاده بیست در فوائد آورده‌اند که روز دیگر همان وقت بعد از آن
فرمودند که امروز محبت الهی را حل شانه مشاهده کردیم که محیط جمیع اطراف ظاهر
و باطن است و استغراق این مشاهده موجب فرط اطمینان و وفور راحت گردید الحمد لله
علی نعمائه افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که در مقامی حضرت والد ماجد
قدس الله سرهم العزیز تشریف میدارند بخدمت ایشان رفتم و کاتب الحروف را
فرمودند که گویا تو هم دران وقت حاضری پس حضرت والد بطریق قصه و حکایت
میفرمایند که صورتی از فضه ساختند و در وی صورت قلب بغایت براق ظاهر کردند
و دران قلب بیجی است موزون نهایت خوشنما پس هر که بوی متوجه شود از وی صفا
و ضیا استفاده نماید پس ما گفتیم که باین قیاس هر شخصی که لطیفه انا در وی منبسط باشد
چنانچه انانیه کبری دران ظاهر شود هر که بوی توجه می نموده باشد وی هم برنگ آن
رنگین گردد و گویا ازان قصه مراد همین بوده پس دران ساعت از غایت شوق
بکا بر من غالب آمد و حضرت والد قدس سره نیز اشکها از چشم مبارک ریختند
پس همدران حال بیدار گردیدم افاده سنه ست و خمسین بعد الالف والمائة حضرت
ایشان اعتکاف اربعین قصد فرمودند دران ایام فیض انتظام معارفی پس عظیمه
و حقائقی نهایت رفیعه از تحقیق اجسام و نفوس املاک و ملا اعلی و عقول و عوالم
جنان و ابدان مثالیه و از تبیین حقایق لطائف بارزه و کامنه انسانیه و بیان کمالات
فنا و بقای هر یک و تفصیل کمالات انسانیه بحسب آن لطائف و از توضیح احکام
توحید ذاتی و حقیقت توحید وجودی و تفصیل حقائق قطب ارشاد و قطب مدار
و رجال الغیب و از حکایت مقالات ملا اعلی و از تفصیل مزارات حضرت

تجلی اعظم که از اغمض معارف است دران اوقات فیض سمات که افاضه فرمودند
وانها را در سلک تحریر انتظام بخشیده داخل تفهیمات الهیه نمودند چه بیان نموده آید
که زبان را طاقت تبیان آن نیست و هم دران ایام برکات انجام روزی این خاکسار
که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور بهشت نشان بزبان کرامت ترجمان
خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث وغیره چنان معلوم میشود که در اولاد ما الی
الله باقی خواهند ماند و هم چنین در اولاد تو و ایضا روزی خطاب فرمودند که در بعض افراد
السابقه نقطه از اقصای نقاط جهت در غایت شعشعانیه محاذی برزه اولی
از برزات تجلی اعظم بلکه انموذج آن برزه می باشد و در حقیقت تو آن نقطه موجود
است و نقطی میدارد و باین بشارت فخیمه که شکر آن از حوصله استعداد بیرون
نوازشها فرمودند و نیز شبی مابین العشائین که این عقیدت کیش سعادت حضور
مستسعد بود بخطاب تشرف ساخته فرمودند که در بروز یوم جمعه که ثالث عشر
رمضان بود بعد نماز عصر قبل مغرب ساعت مرجوه منکشف شد میخواستیم که در آن
وقت باین بیع اطلاع بخشیم اما سبحی لطیفه بود که چنان شد که این امر ادا ست
مصنف نخواهد کرد پس این را موقوف داشته در باب ظهور تاثیر و حصول ثمرات دعائی
که تا بیک منعقد شده و باعتصام الابن بحبل الله بذریعه توسل ولی الله موسوم
گشته در حق منتصمان سوال نمودیم و در باب احباب خصوصا و عموما در حق اولاد
خویش و بعض اصحاب دعا کردیم و از آنجمله خواجه محمد امین و این خاکسار را منصوص
فرمودند پس ازین بشارت عظمی ارادتمندان فدویت نهاد را امیدهای قویه
روی نمود و هم دران ایام خجسته فرجام شب اولی از اوتار لیالی عشره آخره رمضان

قریب نصف لیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند که در منام دل تو درا
انجذابی تمام یافتم و در همان حال معلوم شد که ساعت برکات و وقت قبول
و اجابت است و همین معنی سبب بیداری از خواب گردید پس در آنوقت دیدم
که ساعت خفیف است اطلاع دیگر از وسعت ندارد و فرصت این امر را برنمی
تابد لهذا از آن اعراض نموده بدعا مشغول شدم صباح آن از همین معنی مستعدان
حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله کار محبوبان جدا از کار اهل عالم است
اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنانند پس ازرا
اجابت فرمایند لیکنه لذیذة من لدیه قائم بدیر وقت ارشاد این معنی فرمودند که در لیالی
این هم برکات معلوم می شوند پس لیلهٔ ثالثه من اولادتمار حافظ عبد النبی که از جناب
حضرت ایشان ملقب بحافظ عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
ابتدای شب نشان ظهور برکات دادند خواجه محمد امین را در ساعتی که بخواب رفته
بودند برکات و جذبات آن شب درگرفت و حالتی عجیب روی نمود بیدار شده
حظها گرفته باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و جذبها اند و خفته ٭ خوش بود
خوابهای بیداران ٭ خوش بود کارهای بیکاران ٭ و نقل کردند که دیدیم در عین خواب
گویا حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضر اند و من کیفیت برکات شب قدر
بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق می فرمایند پس چون این ماجرا بجناب حضرت
ایشان عرض داشتند فرمودند که حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
از کیفیات آن شب نقل کردند که هیبت جلالی مشهود شده بود و آثار ارواح افلاک
و نجوم ظهور نموده و توجه حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امور

خزانه واضح شد و وقت سحر ظهور روحانیات منکشف شده بود حضرت تجلی اعظم
روحانیت را باسعادت منعم فرمود و گفتند که بدعا در حق اصحاب حضرت مشغول
شدم و خواجه محمد امین را دیدم که فیض ایشان را احاطه کرده است گویا مستغنی اند از
دعا ما و خبر دادند که چنان معلوم شده که شبی عظیم دیگر هم باقی است پس تاریخ
بست و ششم رمضان بعد عصر حضرت ایشان مراقب نشسته بودند و استغراقی عظیم
داشتند و این خاکسار و خواجه محمد امین بسعادت مواجهه مستعد بودند و دیگر یاران در مستعد
حلقه جلوس میداشتند پس قریب بمغرب سر مبارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض ترجمان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است و این خاکسار را به
بشارتی که نوعی از قابلیت و لیاقت وی است نواختند پس آن شب که
بست و هفتم بود چون در آمد از ابتدای آن انوار و برکات ظاهر و باهر بودند و بذات
مبارک خود اختیار آن فرمودند و از فیض توجه آنحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استعداد خویش از انوار و برکات آن شب حظی حاصل نمود و حافظ عبد الرحمن که
بحسب استدعای این فقیر در آن شب دعا در باب اولاد و احباب این نیازمند
می نمودند در آن وقت معاینه کردند که گویا نوری از این فقیر ظاهر شد و بصورت درخت
که دو شاخ دارد متمثل گردید و بعضی آن نور در هر دو شاخ ظهور نمود باریکی شده
امتداد گرفت و در همان اثنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتد تا
انقطاع الزمان و قیام قیامت و حلقه های آن سلسله باهم پیوسته اند و در هر حلقه قندیلها
متشعشع و در ضمن آن فهمانیدند که این سلسله اولاد و غیره است و این قندیلها اعیان
ثابته آنها هستند و این ضیا نور تجلی اعظم است و در بعضی شان مع ذات بحت

بوجه اتم موجود است و دران وقت نیز معلوم کردند که در اتصال این سلسله فیض انتساب
وصاحبان باین بشارت این فقیر را مفاخرت بخشیدند و چون این قصه بحضور حضرت
ایشان معروض شد فرمودند که این حق است ان شاء الله تعالی همدران ایام فیوض لازم
خواجه محمد امین در مراقبه صبحی بمواجهه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که باین عبارت
ملهم شدند که بیا ورکاغذی که کلام حق در وی نوشته شود و بهتر بنده که صورت ما
در وی ظاهر شود و بجناب حضرت ایشان معروض داشتند و بتصدیق ان ازانجناب
مباهی گشتند و همدران لیالی متبرکه شبی بعد تهجد خواجه محمد امین قصیدة الطیب النغم فی
مدح سید العرب والعجم که تصنیف حضرت ایشان است بصوتی ملیح چنانچه که نامش برنعلی خوانده
مستحق است می خواندند از استماع آن وقت حضرت ایشان بسیار خوش شدند
و هیجان بر جمیع مجاوران آستانه حجره شریفه مجدا گشت که همه جمعیت حضور بها یافتند
علی الصباح آن خواجه موصوف مورد عنایات بیکران شد و در لیله اخرة بعد تهجد خواجه
محمد امین بحکم آنکه   خوشتر آن باشد که سر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران   در
ابیات مثنوی مولوی معنوی اشواق قلبیه خود بجناب حضرت ایشان بصوتی بس حزین
معروض داشتند وقت حضرت ایشان نهایت خوش شد و وجد با تمام روی نمود
دران حال برکت اشتمال خواجه مذکور را نوازشهای بس عظیمه فرمودند و دران ایام
کرامت التیام آنچه برین ضعیف از علوم و معارف ظاهرا و باطنا افاضه فرمودند
شکران از حد و عد بیرون و افزون است فلله الحمد علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه
بالجمله ازین اربعین فیض آگین هر روز دل افروز بود و هر شب روح را مایه طرب
خلاصه اعمار و زبده روزگار جبهه سایان آستانه معتکف منبع الشرف آمده

الحمد لله علی الآیه والشکر علی نعمائه افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که روزی مثنوی
مولوی روم برای مطالعه حضرت ایشان باندرون محل سرای برده بودند وقت
شام ان مرا داعیه مطالعه آن پیدا شد اما طلبیدن آن مناسب ندیدم پس همان وقت
نسخه مذکوره عنایت فرمودند واین مرحمت نمودن محض از راه اشراف بر شوق
ما بود افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که در بعضی ایام چنان اتفاق افتاد که کسی
در محل سرای حضرت ایشان بعض نسوان را ایذا رسانید حضرت ایشان فرمودند
که شبی بخاطر رسید که برخاسته وضو ساخته چیزی بجهت دفع آن خوانده دم کرده شود
پس چون باین نیت برخاستم هنوز وضو نکرده بودیم که چیزی تیره وسیاه ظاهر شد ودرو
یکی نهاد کلوخی بدست آورده دنبال او گرفتم وی پیش پیش میرفت تا که بدروازه
رسید وآواز روا کرده در بگوشش آمد واو بدر رفت چون دروازه را تفحص کرده شد
بسته بود باز از آنوقت آن آسیب هیچکس را تشویش نداد افاده حضرت ایشان
فرمودند که مرا بابی فتح نموده اند ویکبارگی اسماء حسنی وآیات عظمی وادعیه متبرکه را در ادعیه
کنار من نهادند که این عطیه ماست در تصریف اما آن آتشی واسمی ودعائی مشروطا
بشروطی که در قاعده می کنند بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است چنانچه در حالت
استغراق می باشد تا از عالم غیب کدام آیه واسم اشاره میرود همان آیه واسم بر طوری ادعای بقای نسل
از اطوار مقرره نزدیک اهل این فن تلاوت باید کرد افاده حضرت ایشان فرمودند
که چنان واضح ساخته اند که برکات عظیمه باولاد ما واصحاب ما شامل شده اند
ومعلوم میشود که این معنی مثمر بقای سلسله الی ماشاء الله تعالی باشد وحضرت
والد قدس سره بارها فرموده اند که سلسله ما تا بقیام قیامت خواهد ماند غالب که

اثر نفس شریف ایشان بهمین وضع ظهور یابد افاده حافظ عبد الرحمن نقل کردند که وقتی
در واقعه دیدم که گویا حضرت ایشان متصل محراب مسجد نشسته اند و ما بشرف حضور
مشرف هستیم پس بسوی ما متوجه شده فرمودند اخلت طریقتنا فقلت نعم
اخذت و بهر دو دست مبارک باشارة بیعت گشادند پس فی الحال دستهای
خود را میان دستهای مبارک ایشان در آوردم و دران حال بدانستم که ازین
بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیراکه از سابق بشرف بیعت مشرفم
پس دران وقت دیدم که صورت خواجه نقشبند قدس سره بر سر حضرت ایشان
حاضر است و گویا حضرت ایشان درین داعیه مغلوب اند و تغیر حال هویداست
وان تغیر در من هم اثر بلیغ کرده پس دران حال دهن مبارک خود را بر دهن بنده
نهاده مکرر فرمودند اخرب اخرب و دران وقت معنی ازین لفظ چنان مفهوم میشود
که خود بر این صورة را پس بااین تصرف دیدم که آن صورت درجه بدرجه بپایین می آید
و من آنرا از ایشان کشیده فرو می برم و ایشان القا میفرمایند تا که از راه فم داخل شده
تا بسینه رسید پس ازان هنگام مدتهاست که تا بدان تا حال در خود می یابم و الحمد لله رب
العالمین افاده حافظ عبد الرحمن نیز نقل کردند که روزی وقت نماز فجر که حضرت ایشان
از صلوة فارغ شده بمراقبه نشسته بودند در مسجد رسیدیم دیدیم که حضرت ایشان
خلاف معهود چشمهای مبارک واکرده نشسته اند و سبحه بدست گرفته و انوار تجلیات
درخشان از جبین مبین و سایر اعضاء حضرت ایشان می جوشند چه گویم که نور ذات
الهی بود که در نهایت عظمت و فخامت که بهیچ وجه تعریف و توصیف آن
ممکن نیست با وجود آنکه بی اقسام انوار را می شناختم و با صناف آنها آشنایی

نمیداشتم اما گاهی انقسام نور مشاهده کرده بودم از غایت لمعان چنین که یکبار نظر
من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مکرر نماند دران ساعت اندیشه گلوگیر شد
که اگر همین صورت خواهد ماند ما را امکان حضوری نخواهد شد و چنان ظاهر گشت که
دعای حضرت ایشان در حق هر که منعقد دل شود برکات کثیره میدارد اگر مصادفه وقت
باشد یک دعا کافی است که مدعوله را برکات محسوسه محیط میگردد و اگر شخصی را
سعادت ازلی رهبری کرده توجهی در دل ایشان جا داد چنانکه استحسان وی بخاطر مبارک
صد بار گذشت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف گشت لا محاله این معنی
دران عالم سببی قوی جهت انجاح مطالب وی میگردد و هر که منظور نظر کیمیا اثر ایشان
باشد و اگر مس باشد زر گردد اما بشرطی که اولا در گوشه دل فیض منزل راه یافته
باشد و باشتغال طریق مشغول و محبت احباب مشغوف و منتظر افاضه و مهیا چیزی
که بسبب آن شرف قبول خاطر عاطر یافته باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت
ایشان فرمودند که باری در شرف زهره دو نقش ساختن دو انگشتری اتفاق افتاد
و هر دو یکی از نسوان حواله نموده آمد بعد چندان هر دو بمرضی شدید مبتلا شدند هر چند معالجه و مداوا کرده
سودمند نمیشد بلکه روز بروز آزار اشتداد می پذیرفت و سبب این معنی معلوم نمیشد
آخرها روزی آن هر دو انگشتری پیش ما آوردند شکایت آغاز نهادند و گله از حد
گذرانیدند که ما را بی شرط طهارت استعمال می کنند و حرمت ما بجا نمی آرند و ما ازین
منع نوبت تمادی هستیم و سبب مرض شان نیز همین است پس آن نسوان را
بخلع آنها امر کردیم و از او شان گرفته باحتیاط و پاکیزگی داشتیم بعد از آن آن هر دو شفا
یافتند پس تاکید اکید نمودیم و شرط کردیم که بدون طهارت هرگز در انگشت

ندارند چون شرط بجا آوردند یکی ازان هردو خاتم که بابت شرف قمر بود مصالحه کرد
و مسالمه پیش گرفت اما آنچه بابت زهره بود و شکایت وی از دیگر زیاده
مزاج وی بمصالحه میل نکرد چنانچه چندی از خانه گم شد و بعد ایام معدود در جیب
بعض اصحاب درآمد و گویا راضی بماندن پیش متعلقان اندرون حرم نبود بالضرور
با خود داشته شد و شیخ دیگر هم مثل این خاتمی ساخته و در استعمال آن احتیاط
بجا نیاورده ازان خاتم نیز بما شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
کوکبی که در شرف آن خاتم ساخته می شود دران مودوع میگردد و واضح شد که در حقیقت
این میل لطهارت است افاده شیخ میر افضل نام نقل کرد که بزیارت حضرت سلطان
المشایخ بسیار میرسیدم و نزدیک مزار شریف شان می نشستیم یکبار مارا در عالم
خرقه عنایت فرمودند و بار دیگر رحمت نمودند پس ما عرض داشتیم که در طریقه
چشتیه بکدام بزرگ بیعت کنم فرمودند که شاه ولی الله پس از مردمان از حال
و نشان بصاحب این نام استفسار نمودم مردمان ما را نشان حضرت ایشان دادند
و نیز خبر عزیزی از مخدوم زادهای سرهند که بهمین نام موسوم بود دادند پس ما را تردد
واقع شد که بکدام کس ما را اشاره شده درین اثنا آن عزیز سرهندی ازین
جهان درگذشت و باز از جانب سلطان المشایخ اشاره بطرف حضرت
ایشان شد پس ناقل بجناب حضرت ایشان شرف بیعت حاصل نمود
و بمقصود بحسب استعداد خود واصل گشت افاده سنه الف و مائة و سبع و خمسین
حضرت ایشان قصد اعتکاف اربعین فرمودند و حقایق آگاه عرفان پناه شاه
نورالله از قصبه بدهانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت آگین را که کاتب

حروف است از موضع بہایت کہ وطن وی است بکارخانہ کرم و لطف کشیدہ باستانہ عرش نشانہ معتکف منبع الشرف جا کشیدند و خازن نور مبین خواجہ محمد امین ولی اللہی خود ملازم این بیت الشرف بودند و خواجہ ابوالخیر کشمیری نیز مشرف بشرف آن اعتکاف گشتند و عزیزی دیگر الضیا مسعود باین سعادت شد پس چون وقت جلوس اعتکاف حضرت ایشان برای رخصت بزیارت مزار پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس اللہ سرہ العزیز تشریف بردند و ساعتی بمواجہہ قبر منور شدہ ایستادند این عقیدت نہاد ہم دران مقام شرف حضوری میداشت دران ساعت در مخیلہ صورت کریمہ حضرت شیخ بزرگ متراای شد کہ گویا بحری است بی کیف و دران بحر حباب وار آن صور نمودار است و خیال است کہ محض صورتی است چونکہ یعنی نمودی است بی بود ہرچہ ہست آن بحر بی کیف است و لیس الا و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال پس در شب اول یا ثانی از اعتکاف شاہ نور اللہ در مبشرہ دیدند کہ گویا حضرت شیخ بزرگ قدس سرہ قدحی کلان پر شیر برای ضیافت معتکفین فرستادند پس حضرت ایشان اول از ان شیر بیاشامیدند بعد از ان دیگران را عنایت فرمودند پس ہر یک آشامیدہ سیر شد و بقیہ در قدح ماند پس حضرت ایشان خواجہ ابوالخیر را مرحمت نمودند کہ سیر شدہ بنوشند پس خواجہ مذکور نوشیدند و سیر شدند و قدری باقی ماند باز تاکید فرمودند کہ تمام بنوشید او لا مشارالیہ عذر سیری آوردہ بار ثانی ما اتفق تمام را در کشید پس تعبیرش چنان بظہور پیوست کہ خواجہ موصوف در اول اعتکاف شریک گشتند چون دو سہ روز بر آمد مرض

متخیلہ

بادشان عارض گشت لاچار مضطر شده برخاسته بخانه خود رفتند وبعد چند روز
بفضل الهی شفا یافته باز آمده از منصف رمضان فیض اندوز اعتکاف شدند ودر
بعض بشارات به تنفیض تشریف یافتند ودر مبادی اعتکاف شاه نور الله
فرمود که در عین ادای صلوة المغرب عالمی از عوالم مثال که لون آن ابیض مخلط بحمرة است
مشاهده کردم که دران عالم حقایق اشیا وماهیة نفسها وحقایق عقاید حقه وحقایق
احکامی که به تبدل ملل وادیان متبدل نمی شوند بغیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد ومعلوم شد
که در اینجا تکلیف متعلق هیچ چیز نیست وگویا از مشاهده همان عالم بعضی برفع تکلیف
قایل می شوند ودر رابع رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند که شاه نور الله
مشاهده نمودند که یک نوریست که بخواجه مذکور احاطه کرده وبقوت همان نور جمیع
حرکات ایشان بچابکی ونغزی ظهور می نماید وظن کاتب حروف آنست که آن نور
رحمت الهی است که بسبب سعی ایشان در تبیض مودات حضرت ایشان
وسرانجام اکثر خدمات آنجناب مشمول شدند چنانچه کلمه حضرت ایشان که در بعضی
اوقات خواجه موصوف بآن شرف خطاب یافتند که شما را بمنزله جوارح خود میدانم
بشارت ازین معنی میدهد والله اعلم بالصواب ونیز دران ایام سعادت فرجام شاه
عرفان بنیاد گفتند که در یکی از صلوات مغرب بعضی اخلاق جمیله وشمایل حمیده حضرت
ایشان متصور شدند وازین جهت اطمینان وسرور در قلب دور متخیله قرار یافت
مع بعد در تخیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
از جناب ایشان در هر امر جزئی چندان مفید نباشد باز در دل القا شد که استمداد
از جناب معظم ایشان در هر امر فایده میدارد ودر انجاح هر مقصد که باشد اثری

می بخشد گوکه توجه عالی بدانسو مصروف باشد یا نباشد بازعقب این معامله عالم
ملایکه که مدبر عالم موکل اند متصور شدند که فیمابین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
می آید مانند صدای همهمه که از بعید مسموع میشود لیکن آنکه کلمات آن مفهوم شوند پس
گوش خود را فرا داشتم که بشنوم آیا از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند یا نه پس
لفظ اصلح در گوش افتاد و بس و شبی حضرت ایشان بشاه موصوف متوجه
شده فرمودند که در شما نظری بجانب تجلی اعظم یافته میشود و این نظر دایم و مستقر
می نماید و اگر شوق توجه بحال طالبان سلوک طریق میکرده باشید طرفین را فایده باشد
و در بعضی ان ایام فیض نظام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خرابی
حال و بی جمعیتی قلب خود بحضور کرامت گنجور معروض داشت جناب عالی گوشه
خاطر بآن آوردند پس از همان وقت آثار جمعیت روی آوردند تا انجمع بوجه اتم
حاصل شد و بعضی اسرار مبداء و حقایق معاد و ظهور حقیقة الحقایق ببعض صور بحسب
خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب مقدس به بشارت اصابت و حقیقت
انها مستبشر گشت والحمد لله علی ذلک و بتاریخ بیستم رمضان بعد نماز عصر خواجه محمد امین
بمواجهه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که بر خواجه غیبتی واقع شد در آن میان
مشاهده نمودند که گویا غسل تناول نمودند پس شخصی ابریق بدست گرفته آورد
تا دست بشویند پس حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم آن شخص را بگو فرموده
ابریق را بدست مبارک گرفته خود متصدی اعمال شدند بعد ازین معامله خواجه
موصوف بافاقت آمدند باز غیبت روی آورد تا باز مشاهده نمودند که حضرت
ایشان یاران حلقه را بذکر جهر امر فرمودند شخصی در آنوقت با لکار جهر پیش آمد

حضرت

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس یاران
بذکر فوق الحقیقة دون الجهر مشغول شدند و خود بنفس نفیس خویش بذکر جهر الخفیه
تمام تر بنهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کسی را طاقت ذکر نماند و جنبهای
سرخ گشته و از شدت ضربات مجالس شریف تا برکه میرسد و همه حیران این حال
شدند و گویا دران اثنا شغل نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما میدانید
که این نماز چرا در پیش آمده برای انکه در مرتبه که ما بیم کسی نمی تواند که برسد بعد ازان
افاقت واقع شد پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت ولی نعمت
بمبالغه تقریب خواجه موصوف را بمعتکف طلبیده کلاه سر مبارک عنایت
فرمودند و باین کرامت سر ایشان بذروه اعلی رسانیدند و بعد ازان فرمودند که
انوار و برکات درین وقت ظاهرند معلوم نیست که انوار طهارت اند یا از برکات
این لیل هستند پس این شب را که از لیالی اوتار شب اول بود احیا نمودند پس بعضی
از مستفیضان حضور خیلی از جمعیت قلبیه فراخور حوصله خود دانند وقت صبح ارشاد
فرمودند که درین شب انوار تجلی اعظم روح را احاطه کرده بود و از راه لطیفه روحیه بر قالب
نیز ریزش نموده چنانکه قالب هم بان رنگ رنگین گشته و این چنین حال سابق
ازین کم ظهور یافته بود و حافظ عبدالرحمن از حال آن شب نشان دادند که ابواب
مفتوح شده بودند و دیده شد که طبقهای نور ریزش می نماید و هر که ادنی توجهی
هم بحق سبحانه میدارد رحمت کثیره احاطه کرده و در ثالث و عشرین رمضان ختم
کتاب مشکوة که از مدتی در یوم جمعه و سه شنبه مدارست میشد و عالمی از انوار ان
منتشر میگشت اتفاق افتاد و مردمان هجومی عجیب کردند دران ساعت که حضرت

ایشان دعای میفرمودند عجیب کیفیت طاری شده بود تا در برکات نزول
فرموده که زبان از بیان آن قاصر است و دران روز مدارس فتح الرحمن فی ترجمة
القرآن که از تصانیف حضرت ایشان است شروع گردید و در اثنای درس
تتمه مشکوة ارشاد فرمودند که مردمان معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین
قدر میدانند که محدثین و مورخین در اوراق معدوده نوشتند و ما میگوییم که اگر کسی
امعان نظر کند در هر حدیثی کل باب که فرمودند و در حق هر کسی که چیزی بزبان
اعجاز بیان راندند معجزه علیحده باید زیرا که از مبدأ و معاد خبر دادند بیش شیئی که از علوم
نشات و مواطن شرفی یافته محقق می شود که اینقدر تنجیز اسرار و احکام نشات
از مقدور بشر خارج است و بجز در مظهر اتم علام الغیوب نمی توان یافت و هم چنین
از حکمت ملی و منزلی و سیاسة امت که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمیع عقلای
فحول جمع شوند از انتهای تفصل آن عاجز آیند و یقین ارند که اظهار این مراتب حکمت
سوای از مملای اکمل علیم الحکیم که برای تهذیب جمهور انام از خواص و عوام مبعوث باشد
ممکن نیست و هر کلمه که در حق احدی از آنحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق و خلق تا آخر کار وی احاطه فرموده خبر دادند که بی کم و کاست آثار آن از وی بظهور
آمده گویا آن کلمه خلعتی است که بر قامت آن شخص دوخته اند و اینقدر احاطه کمالات
استعدادات نفوس انسانیه بغیر از خلیفه اعظم لطیف خبیر از کسی نیاید و این قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر ادراک اعجاز میکند و وقتی حضرت ایشان
فرمودند که در قوای علمیه خود مناسبتی تمام بقوای علمیه جناب ختمیه علی صاحبها
الصلوات والتسلیمات می یابم ازین جهت هیچ کلمه و نکته از آنحضرت صلی الله

بلهوس

علیه وسلم نمی یابم که از من بموقع بلیغ نمی افتد و سرّ اینرا کالمعاینه می بینم و فرمودند که
بعضی مردمان دعوای نصّ جلی خلافت از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت
امیر المؤمنین کرم الله وجهه و جمیع ائمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند ما را عجب
می آید که از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام درین باب نصی صادر شود و هرگز آن صورت
در خارج متحقق نشود و حال آنکه چیزی نیست که در حق کسی فرموده باشند که همچنان
بلا اختلاف صورت وقوع نیافت و شب بست و نهم رمضان که لیل وسطی از لیالی
قدر میبود حضرت ایشان بسبب کسلی که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عارض
شده بود بعد نماز تراویح برای رفع ماندگی بر بستر قدری دراز کشیدند و اصحاب بر
احیای آن لیل کمر بستند و خواجه محمد امین بقرائت قرآن در صلوٰة مشغول بودند تا که نصف
آخر رسید پس جناب مقدس باوجود کسل مزاج برخاستند و وضو ساختند و درآن
اثنا بزبان عنایت ترجمان بخواجه محمد امین ارشاد فرمودند که شما همه برکات این
لیل احراز نمودید پس خود بنفس نفیس در خلوة خاص بصلوٰة قاعده مشغول شدند
و دیگر معتکفین آن آستانه در مسجد بیرون معتکف تشریف هر یک بکار خود مشغول نشستند
که یکبار با تجزّی عظیم و بشاشتی تمام از معتکف بیرون تشریف آورده در مسجد نشستند
و بطرف ملازمان که در آنوقت بشرف حضوری مشرف بودند بکمال التفات توجه
نموده بزبان غیب بیان خطاب فرمودند که درینوقت حق سبحانه و تعالی بفضل عمیم
خویش در حق یاران حاضر بشارت داده خصوصا خواجه ابو الخیر درین بشارت
شریک اند که معاد این یاران آن باشد که بعد خلع جلباب بدن در تجلی اعظم
مضمحل شوند بوضعی که از انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و همان انانیت

تجلی اعظم جای انابت ایشان گردد اما اضمحلال دو نوع است یکی آنکه ظهور آن نسبت
تجلی دران بتوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل آن بالاصالة شده وبمنزله
نمونه آن تجلی گشته بر مثال ظهور قمر بواسطه مراة واینکه موعود است از همین قسم
اخیر است وبعد اضمحلال تعینات وتشخصات ایشان چنان شوند که گویا چیزی
نبود که رفت وامید است اگر خدای تعالی خواهد در حق بعضی درجات دنیا نیز این
معنی متحقق گردد اما در معاد البته البته متحقق شدنی است بلا تکلف طلب وجستجوی
این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بمنزله اهل بدر اند که چنانچه حصول
موعود در حق ایشان موقوف بر چیزی نمانده بود همچنین حصول این مامول نیز موقوف
بر چیزی نیست ودر حق این همه یاران حاضر وقوع این معنی متحتم است اگرچه بعضی را
ولو بعد حین باشد آخر همه افتان وخیزان بمقامات برسند وفرمودند که معاد نفوس
بر انواع خواهد بود چنانچه معاد سابقین نوعی باشد ومعاد اصحاب الیمین نوع
علیحده وهر یک ازین انواع اصناف لاتعد ولاتحصی دارد واین معاد که بآن مبشر گشتند
اعظم معاد افراد انسانی است که فوق آن معادی نیست در آنوقت این خاکسار
معروض داشت که از سر شام خطره در دل این مستهام چند بار خطور کرده بود که بجناب
کرامت مآب رسیده عرض دعا نماید که قرب واتصال واتحاد باین نوع تمام میسر آید
وخود هم بتضرع درین باب دعا میکرد ارشاد فرمودند که آن خاطر از رحمات
همین بشارت بوده بعد ازان دستهای کرامت پیمای برداشته دعا فرمودند
که حق سبحانه اثار این معنی را در حق یاران مبشر درین عالم هم ظاهر فرماید ودران
جهان بوجه اتم جلوه ظهور بخشد ودران حال نام حافظ عبدالرحمن بزبان مبارک

راندند که اوشان اگرچه درین وقت درین مکان نیستند امامعنی حاضر اند و شریک
این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبدالرحمن را مشمول ان دعا کردانید
و بعد ازان در حق بعضی دوستان صمیمی دعا و شرکت دران بشارت استدعا
نمود پس این التماس نیز شرف اجابت یافت و دعا مبذول شد والحمدلله
علی ذلک و در حق بعضی ارادتمندان که دران ساعت حاضر بودند هم دعا فرمودند
که درین بشارت نیز داخل باشند و بعد ازان بلبان فیض فشان فرمودند
که در حق اولاد خویش بشارتی ولطفی می یابیم از فضل وی تعالی امید قوی است
که ان لطف الهی جلوه کر خواهد شد در ظاهر صورت تربیت در حق بعضی متحقق شود
باز ان لطف کار خود خواهد کرد و مربی خواهد شد دران وقت عزیزی عرض کرد
که درین بشارت همه یاران حاضر و غایب داخل شوند فرمودند امانت الست
که چنانچه ظاهر شود هم چنان اطنا باید کرد اگر بالاجمال اجمالا و اگر بالتفصیل تفصیلا و خدا
هم چنین کناد که همه مخلصان را چه بلا واسطه و چه بواسطه باین کرامت مکرم فرماید بالجمله از غایت
فرح این بشارت کیفی بمزاج شریف لاحق بود بالکلیه زایل کشت و دران حین سعادت
اگین بهجت و مسرت کویا از سراپای حضرت ایشان جوش می زد و بر عنود یت
کزینان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی کنجد القصه شب معراج انبیان بود
کویا این چنین بشارتی که از غایت عظمت و فخامت بین الارض و سما بکنجد محض
از کمال رحمت انما بنیه بی شرط استعداد نوازش یافتند و چنانچه صحابه کرام
رضوان الله علیهم اجمعین بلبان افضل الانبیا صلوات الله و سلامه علیه در واقعه
بدر مبشر شده بودند بی بفضل بی علت او تعالی شانه بعد یک هزار و یکصد

وچند سال این فدویت کیشان بزبان اکمل الاولیا بشرف تشبیه باہل بدر مشرف شدند باین منقبت کلاه فخر اگر بعرش برین سایند بجاست وبا این کرامت اگر برملائک مقربین بنازند سزاست کنون چون شمرا بر داشت از خاک سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ۔ واز ابتدا لیل کہ وقت عشا بود دل این کمترین خود بخود در تجسس انوار و برکات افتاده بود حتی کہ در اثنای نماز تراویح بجناب حضرت ایشان بنوعی از بی اختیاری عرض نمود کہ خاطر مبارک را بسوی این اسرار این شب متوجہ باید فرمود وقبل ازین معنی این فدویت کزین را بہ بشارت ونصیب معلومات وی مکرر افتخار و مباہات بخشیده بودند وبتحریر انہا بتاکید اکید مامور ساختہ فرموده کہ تحریر نمودن گویا انہار وجود دادن است وہم دران شب مبارک یکی از خادمان سعادتمند در مبشره دید کہ گویا حجره السیت شرقی مسجد شریف حضرت ایشان کہ رو بقبلہ دارد وانراقبہ نوری گوینده ودران قبہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ودر حجره مسجد کہ ہمان خلوة اعتکاف بود گویا حضرت ایشان ہستند وصحن مسجد وسقفی تمام می دارد ومردمان درانجا بسیار مجتمع اند چنانچہ وقت درس حدیث اجتماع میشد پس انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازان قبہ حضرت ایشان را ندا فرمودند باین کلمہ کہ چون از وضو فارغ شده آید بیرون ائید پس گویا حضرت ایشان از اندرون حجره بیرون تشریف آورده در باب اوسط مسجد ایستاده اند وبرلب حضرت ایشان حقایق آگاه شاه نوراللہ ایستاده شدند واین عبودیت کیش را نام برد کہ برہمین حضرت ایشان است پس ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ازان قبہ انور بیرون

تشریف آورده پیش محراب مسجد جلوس فرمودند ودران وقت مردمان ہجوم نموده شرف پای بوس حاصل می نمایند راقم گوید که ما ہم دست یمین خود بر قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانده برروی خود مالیدم و دران شب از وقت بشارت کیفیتی روی نموده بود که به بیان نمی آید وصبح آن حافظ عبدالرحمن را از استماع این مژده حالتی دست داد که حرکات مستانه میکردند و نظر که برایشان می افتاد بیمار رنگ متلون میشد وحضرت ایشان را ہم از غایت ذوق اشکہا از چشم مبارک میریخت و متابع نسبت و شمیم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که در لیل ابتیه که نسبت و ہم است درعین نصف اللیل وقت استجابت دعا که ازان فتح ابواب السما تعبیر می شود ظہور خواہد یافت و در وقت عصر امروز نیز ہمان کلمه بر زبان غیب بیان راندند پس اخبار آن شب اتفاق افتاد چون نصف اللیل رسید حضرت ایشان از خلوة برآمده در مسجد نشستند و بعد یکساعت دستہای کرامت بیمای برداشته در حق جمیع وابستگان جناب چه بیواسطه وچه بواسطه فیض یابیب حاضرین وغایبین برای مقاصد ظاہریه و باطنیه و مطالب صوریه و معنویه دعا فرمودند وجمیع خدام که قیصر اندوز حضور بودند آمین میکردند و تا زمان دراز باین امر جلیل القدر مشغول بودند و بعد فراغ ارشاد فرمودند و نفحات الہیه علی حسب الاوقات اطوار مختلفه دارند در وقتی مناسب یک لطیفه می آید و در وقت دیگر موافق لطیفه اخری که ہر لطیفه را وجہه میدارد که از آثار مختصه آن انس والفت است موافق ادراک آن نفحه مبسر می آید و درین وقت نفحه وارده مناسبت اولا آن نفحه را بہ انچه دیگر جست وجو کرده میشد اخرا معلوم گشت که موافق روح است پس بان لطیفه ادراکش واقع گشته دیده

وتمامی را بتعمیم دعا فرمودند و در حق بعضی بتخصیص و بتفصیص نام و تعیین مطالب و هر یک
از شرف اندوزان حضور مقاصد خاصه خویش و دوستان و متعلقان خود عرض
میداشت و بدعا و توجه سرافرازی می یافت و این خاکسار اجمالاً و تفصیلاً برای
احباب و اولاد خویش دریوزه همت و دعا نمود و تبدل این سر افتقار باسمان
عزت شود و از جناب ولی نعمت و اصحاب اهل قربت در حق فرزند عبد الرحمن و
عبد الرحیم فایق لتا رشا یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
فایق چیزی یافته می شود که ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد و در باب عبد الرحمن بشارت
برکت لطیفه روحی صادر شد و دران وقت خواجه محمد امین ولی اللهی در حق خود سوال
حصول شرف استجابت دعا نمودند تا به عمار خدمت ذات منبع کرامات و ترقی
درجات حضرت و وابستگان جناب عالمیان مآب خدمت کرده باشند
پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد ازان ارشاد نمودند که در لطیفه
روحی خواجه برکت تامه است و استجابت دعا هم از شعب برکات لطیفه روحیه است
ان شاء الله تعالی آثار آن برکات ظهور خواهند یافت پس ارشاد فرمودند که در
افراد انسانیه هر لطیفه از لطائف موجود است اما در بعضی افراد یکی از انها غالب
و ذو السبوغ و ذو البرکت می باشد و در بعضی دیگر لطیفه اخری و یکی از علامات
شناخت این معنی انست که چون اثری از آثار لطیفه غالب در شخصی ظاهر شود
راحت تمام و لذت مالا کلام و سراوری نماید و از ظهور آثار لطائف اخری آنقدر
آرام نیابد اگرچه اشرف و اعلی ازان آثار باشد بالجمله تا زمان دراز همین مجلس
دعا بود پس خود جناب حضرت هم بنفس نفیس خویش احباب و مطالب

انها را یاد فرموده دعای نمودند و حاضران را هم هیچ مطلب در دل نماند که دران باب دریوزه دعا نکرده و بذیل التماس وی کرم تصرف نمودند ازان ساعت کیفیتی عجیب و حالتی غریب وارد شده بود که هریک از حضاران مجلس بیقین میدانست که در تمام عمر گاهی این چنین وقت میسر نیامده و اتفاق چنان افتاده بود که قبل ازان شب وقت خواجه محمد امین و خواجه ابو الخیر مطبخ دوای برای احباب مشغول شدند و دران باب اهتمام تمام بکار بردند وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند که سابق ازین مدتی دراز شد که یکبار در خانه با چیزی از طعام بدیر میسر آمده بود و میان نور الله منفردی سرانجام بعض اصحاب ان شده بودند بنابران نماز مغرب پیش از جماعت ادا کرده ازان سرانجام دادند پس نماز شان بجناب الهی بمحل قبول رسیده بود هم چنین امروز عمل این هر دو عزیز قبول گشته بعد ازان فرمودند که گاهی عمل قلیل بوجود می آید که در عرف ازان چندان حسابی نگیرند اما بدرجه اجابت و محل قبول مرتقی میشود و از ابتدای عشره اخیره حقایق آگاه شاه نور الله یقین نمودند لیلة القدر که در سورة القدر خبر ان آمده همین شب سابع عشرین از رمضان را میداشتند و چون ثلث لیل کثری کم باقی ماند شاه موصوف فرمودند که ان ساعت بسر آمد و حافظ عبد الرحمن را در مبادی ان شب القا شد که لیلة الابتهال است و اثر این کلمه دران وقت ظاهر و باهر بود و حافظ مذکور در اکثر اوقات ان نماز مشغول بودند و قراءت آیات ابتهال و تضرع تکراری نمودند و حالتی و کیفیتی عظیم میداشتند و گفتند که در حین قراءت آیات تضرع دعائی که میکردم از زبان همه یاران بود و چنان معلوم شد که بشرف اجابت مشرف گشت والحمد لله علی ذلک و نیز حافظ موصوف خبر دادند

که چنان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تا مدت مدید بقائی دارند اگرچه آن
ساعت منقضی شد اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت در ظروف قلوب
واستعدادات حضار المجلس باقی ماندند و شب بست و نهم باد کیفیتی داشت که
بجز شوق و وجد و انجذاب چیز دیگر را گنجایش نبود و بتقریبی بوقع نغمهای طیبه که در جوار آن
مکان اتفاق افتاده بود نیز مهیج آن کیفیت شده بودند بالجمله تمام شب همین رنگ
گذشت در ثلث آخر وقت حضرت ایشان بغایت خوش بود از شوق و ذوق
سرتاپا امتلای عظیم داشت و مستی و جوش از بن موی مبارک می تراوید و اثری
عجیب در شرف اندوزان حضور در گرفته بود دران وقت نغمه سرا بیت حافظ
شیراز که تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود :: سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
آغاز نهاد آن اولند پرسوز و گداز دل و جگر ریش می باشید و هرکس از فدویان بی
اختیار می خواست که خود را پروانه وار بران شمع الهی فدا سازد و هر کدام بهیچ جدا
در سر خود سبقت فدا مینداشت و دران حال معارفی بلند و اسراری بغایت ارجمند
که ازان مظهر اعظم سر میزد فهم سامعان بعلو ادراک انها برعرش اعتلا می بارید
و جوش و خروش جذبه که ازان بحر متلاطم موج میزد عقل و هوش حضوریان را غرق
بیهوشی میگردانید بالجمله بیت ازان افیون که ساقی در می افکند :: حریفان را نه سر
ماند نه دستار . ارشاد فرمودند که درین اربعین یک حال چنان در گرفته بود
که حال دیگر را گنجایش نگذاشت و ان حال تلون لطیفه انا بود بلون خاص تجلی اعظم
بلکه جمیع قوای حسی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته و ان لون در جمیع اجزا سرایت
تمام نموده و ازان تمتع زیاده ازین بیان نمی توان کرد در ان وقت خوش فرمودند

که برای یاران دعای کنیم که در ایشان این کیفیات دائم باشند و باطن شان از حوادث
زمان تفرقه پذیر دپس دستهای کرامت بنمای برداشته دعا فرمودند القصه هر لیل
ازین انوار رنگی جدا داشت و کیفیتی علاحده که گویا کیفیت یکی را با دیگری امیزشی نیست
و دران اعتکاف بجهت بعضی اسباب چیزی از تحریر معارف اتفاق نافتاد اگرچه
قصد انهمه از ابتدا فرموده بودند و اوراق تحریر مهیا نموده ازانجمله انکه میفرمودند که اوقات
نقطه همه بطهارت میگذرند نسبت طهارت و انوار ان چنان احاطه می کنند
و مستی می بخشند که هرچند عزم کرده می شود عبارتی که باید میسر نمی آید و در مبادی اعتکاف
شبی فرمودند که انتشار جن در عالم معلوم میشود و تا خواهد افتاد پس وبا همچنان وقوع
یافت که عالمی بیمار گردید و بسیاری ازین عالم انتقال نمودند اما از مخلصان و معتقدان
حضرت ایشان هرکه دران مرض تا آن جناب التجا آورد و استمداد کرد سلامت ماند
و عزیزی از مریدان حضرت ایشان دران ایام بیماری صعب کشید حتی که از حیات
امید منقطع کرده بود حضرت ایشان بطرف وی خاطر گماشتند دمی مبذول داشتند
از برکت همین توجهات شفا یافت و همدران ایام خجسته فرجام حافظ عبدالرحمن باین فقیر
که کاتب حروف است بشارتی دادند که فیض تجلی اعظم که از تقاسیم رحمت
شامله بجهت ابرار این بنده نزول فرموده تا به ولایت شان گشته بود باین خاکسار
درگرفته و محیط شده و تنزلات ان تجلی که بوساطت حضرت ایشان ممتاز شده
نازل گشته این فقیر را مع الاولاد احاطه فرموده و فتح این سر در حق اولاد و مستفیدین ما
ان شاء الله تعالی خواهد شد و گفتند که شبی وقت سحر بخواب دیدم که مرا امر میفرمایند که
همراه بشارت خان یا پیش ان بشارت خان که پادشاهان پیشین ادراکات

دادند بر درویشی تا چار بی اختیار دوید و می روم و نمی دانم که وی کدام است چون بیدار
شدم تعبیر این واقعه اشارت بهمان بشارت یافتم ولیکن حاصل نشد پس
این خاک را این بشارت بجناب حضرت ایشان عرض نمودند و بودند که راست
درست است و مطابق واقع پس این تصدیق را بشارت دیگر انگاشت
والحمد لله علی نمایه والشکر علی الائه والصلوات والسلام علی افضل الانبیا واله
افاده در قصبه رتهک که بر مسافت دو منزل از دار الخلافه شاهجهان اباد جانب
غرب واقع است یک مستوره از مدت دراز بیماری صعب میداشت و اطبا از
از علاج وی عاجز آمده بودند مریضه مذکوره جناب ایشان را در نقطه بحضور خود مشاهده
نمود که دست برداشته در حق وی دعاء حصول شفا فرمودند و حضرت ایشان در
شاهجهان اباد تشریف میداشتند پس از همان روز رو بصحت آورد و شکر
گذار نعمای لطف خداوندانه حضرت ایشان می نمود الحمد لله علی فضله افاده چنین
حضرت ایشان بزبان معارف بیان ارشاد فرمودند که آنچه کمالات نفس کلیه الهیه
تمام آن در نفس جزئیه منزل می کنند در اکثر نفوس بالاجمال می باشند و در بعضی
آنها وسعت آن نفس کلیه نیز یافته می شود پس هرچه در خارج وجود گرفته است
همه را آن نفس در خود می یابد اقل آنست که بوجود بعضی موجودات که اورا بی نفس
هست این نفس را ابتهاج حاصل می شود که با آن موجود کمال وی است پس از
تمهید این مقدمه ارشاد نمودند که وقتی که بوی صنعت نیز نظر افتاده ودقایق
این فن لاتعد ولاتحصی که در دهور وعصور بر روی آمدند ملاحظه رسید که در
مقدرت کسی نیست که احصای آن تواند کرد بعد از آن ابتهاج و سرور بوجود آن فن

همین حیثیت که از قوه بفعل آمده و از تکون استعدادی بر ور و تحقق خارجی گرفته روی آورد
و خیال غالب شد که طبیعت مغلوب آن گشت بعد از آن بطرف سر دو خاطر نیت
انز این غیر منتهی الارجا یافت و بنظر آمد که آنچه در مدد متطاوله تبلاحق افکار صورت
گرفته اگر یک کس از اهل این فن یک فلوس بهم تواند بر روی کار آورد و سر این
سخن همان بود که مذکور شد افاده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت حضرت ولی نعمت
ادام الله برکاتهم اعتکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان بنیاد
شاه نور الله نیز بسبقه فضل بی علت و جاذبه عنایت جناب ولایت ارادت
رسیده و مشمول فیوض و برکات آن اربعین کرامت آگین گشتند و خواجه محمد امین ولی
اللهی خود بجهت ملازمت شب و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
بعد از آن ایام فیض التیام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل معتکف
شدم حالتی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافتم که در تجلی اعظم اضمحلالی فرو
میگردد آن حقیقت را باز او هر نسبتی و کمالی صوری و شبحی جدا گانه ادراک نمودم
و آنکه این صور و اشباح را که باعتبار آن نسب و کمالات بحسب اوقات تکمیل ذات داد
با عکس آن حال متفاوت شود با آن حقیقت هیچگونه مزاحمتی نیست وی هم چنان
بر اضمحلال و استغراق خود است بعد از آن فرمودند که انوار عبادات و فیوض ارواح
و برکات اسما برای خود کمالی علیحده اند و از کمالات نفسیه و شبحی از ایشان اعتکاف
بزبان حقایق بیان ارشاد فرمودند که شخص را کامل می گویند تا که در وی سه چیز
جمع شوند اول آنکه مد فی البحث باشد یعنی در کتب وی مقتدر نباشد در ریاست
مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاش عالم مودع باشد تمثیل کردن

بشبحي

گفت که صورت مدنیه که باطل نفس اوست دوم آنکه احوال و مقامات الهیه از تجلی
اعظم بر نفس او وارد و فائض باشند سیم آنکه بنظامی که عند الله و در ملاء اعلی انعقاد
یافته است لطائف کامنه و بر اطمینانی و تجلی و بر وی کشند یعنی از راه لطائف کامنه
در لطیفه عقلیه علم آن نظام منتشر گردد و بوی تجلی حاصل شود و حصول تجلی از خواص
لطائف کامنه است حتی که اگر کسی را بسبب لطائف بارزه حصول الهی حاصل باشد
و لطائف کامنه او آگاه نباشد قلق باقی ماند و تجلی و اطمینان روی نماید پس این چنین
کامل اگر من عند الله مبعوث هم شود و بدعوت مامور گردد نبی باشد والا کامل فقط و هیچ
کاملی ازین عالم نمیرود مگر آنکه اثر وی که طریقه یا مذهبی یا چیزی دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از مواطن نفس کلیه که بسبب آن معانی جمیع صور
موجودات قبول می کند پس از ان موطن اثر مذکور درین عالم همیشه ظهور می کند الی ما شاء
الله تعالی و وقتی دیگر ارشاد فرمودند که نفس ناطقه کامل چون نور قبول و محبوبیت
ملاء اعلی متنور گردد آن نور را در عالم می گذارد و آنرا بسط میفرماید پس بعضی اشخاص
بلون آن متلون می شوند و بدانجهت رنگ قبول و محبوبیت ملاء اعلی حاصل می نمایند
و لون این قسم نور سفید است مایل بزردی یعنی چون در عالم مثال آن نور متمثل شود
باین رنگ صورت گیرد و لون نور یادداشت سفید محض است بهمان معنی دیگر ارشاد
فرمودند که اگر نفس کامل لون تجلی اعظم غالب آید بغلبه تمام و نفس مذکور آن لون را
درین عالم گذارد چه عجب که بسبب مغفرت ذنوب عصاة گردد و روزی ارشاد که
وقتی ارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم ظاهر شدند و فرمودند که تو درین عالم
نمونه مایان هستی پس باید که فتوح و نذور از طرف مایان میگرفته باشی دیگر ارشاد

فرمودند

فرمودند که وقتی ظاهر گشت که حضرت امیر المومنین علیا عمر فاروق رضی الله عنه سری عظیم نازل شده بود و در هر قرنی در شخصی مودوع میشد و هم چنان محفوظ فی شخص بعد شخص منتقل و تقلب می نمود تا که در اینجا قرار یافته ظهور کرد و اشارۀ بنفس نفیس خویش فرمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تاویل حدیث شریف که ان الله اصطفی من ذریة ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام واصطفی من ذریة اسمعیل بنی کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم فانا خیرهم نفسا وخیرهم دارا او کما قال معلوم گشت که مراد از اینجا اصطفای خاص سر حقیقۀ مصطفویه علیا صاحبها الصلوة والتسلیمات بود که ان نور خاص ازین راه تقلب و تنقل منیر مود پس فهمیده شد درین حدیث از رهگذر انکه اصطفاءات در ذریة اسمعیل علیه السلام چگونه متحقق شود حال انکه در هر قرن انبیا در ذریة حضرت اسحاق علیه السلام پیدا شدند ساقط گشت و روزی ازان ایام برکات التیام بجناب حضرت ایشان این بنده کاتب حروف سوال کرد از حال بعضی اشخاص که فی الجمله معرفتی و نسبتی با خدا میدارند و وقتی از احوال ذهولی و غفلتی رو می نماید باز بیک ناگاه ازان نسبت اگاه می شوند وان قبض به بسط مبدل میگردد و عقب ان خطای و جرمی ازانها بوقوع می آید باز همین ماجرا روی میدهد و از تکرار این چنین حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطای فهمد و بمجرد ظهور بسط یقین بوقوع خطا روی می نماید و مطابق ان واقع شود سر درین امر چیست و این خبر مقدمۀ شر چگونه می شود پس ارشاد فرمودند که گاهی نفس شهوی برورش خود می آید و اولا از روح انبساطی مقدس که ویرا از جهت معرفت حاصل است

استغراق می‌نماید و از آن انبساط مستغرق باکیدکی یافته باستیفای مقتضی خود می‌آید.
پس در حقیقت انبساط روحی مقدمه ذنب و جرم نمی‌باشد بلکه آن انبساط
مستغرق نفسی است که مقدمه ارتکاب خطا میگردد و شبی از آن شبهای
فیض انتمای حضرت ایشان در تاویل آیه کریمه و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه ارشاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقی که مصدر
و مظهر صفت تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهایم و سباع
و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثل شان در عالم مثال بوجه من الوجوه بوعول
معبر شدند پس تاویل آیه آنست که چون از نفس کلیه افراد ظهور نمودند او را از
منبع انشراحی و انبساطی روی نمود و این انشراح بحسب کثرت آن ظهورات تمام و اکمال
پذیرفت و چون این کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
آن حقایق نوعیه را که حاملان عرش تکوین بودند بار از انشراح نفس کلیه که منصه تکوین
است هیئتی بحصول انجامید که بتضاعف از آن تعبیر کرده شود دیگر شبی ارشاد فرمودند
که صدور و ظهور جمیع موجودات از نقطه ذاتیه از راه تجلی اعظم واقع شده پس
ازین جهت همه موجودات را توجهی و انقیادی و انجذابی بسوی تجلی اعظم در اصل
جبلت ودیعت است و سر تکلیف و مواخذه همین معنی است مثلا شجری
که همه اغصان و اوراق و ازهار و ثمار وی از راه یک قوه نباتیه ظهور یافته پس
در جبلت همه این اشیا انقیادی و انجذابی بسوی آن قوه هست چنانچه اگر علمی و نطقی
نطقی
یابند به ثنای وی زبان گشایند و اظهار منت او نمایند و اگر در حق او باشتراک
بالتشبیه قایل گردند مستوجب نکال و عقوبت شوند همچنین تمام موجودات بمنزله

درخت است

درخت است که افاده جمیع افرادان از راه تجلی اعظم است و چون در نوع انسان
همراه افاضه وجود افاضه علم و اختیار و اراده و دیگر صفات کمال هم فرموده اند از
جهت تکمیل آن اجابت مودع مکلف گشتند و از اشراک و تشبیه مستوجب عذاب
و عقاب اند و در شب اولی از اوتار عشره اخیره رمضان قریب نصف اللیل حضرت
ایشان با این خاکسار ارشاد فرمودند که درین شب ظهور برکات معلوم میشود
و فی الواقع که دران لیل بعضی اقسام نور و انس و نشاط در طاعات ظهور بوفور
داشت و در لیل ثانی از اوتار وقت شروع نصف اخیر حضرت ایشان برخاستند
و وضو ساختند دران اثنا بزبان غیب بیان فرمودند که امتیاز این شب بظهور حکمت
معلوم میشود نه بظهور انوار بخلاف شب اول دیگری که دران ظهور انوار و توجه بسوی تجلی
اعظم بود پس مدت دراز مراقب نشسته سر برآوردند و بلسان کرامت ترجمان
فرمودند که اوقات را حضور حیات است و این شب مخصوص است به میل بسوی نقطه
وحدانیه ذات صرف که جامع است مر وجوب و امکان را و آن حقیقت در عالم مثال
بنقطه سیاه متمثل می شود نه بمیل بسوی تجلی اعظم پس آن داعیه و میل مذکور منشرح
و منفسر بهمان نقطه میگردد و اضمحلال جمیع حقایق دریں روی می نماید پس شاه ولی الله
و این بنده خطاب فرمودند که شما درین وقت چه ادراک می نمائید ایشان التماس
نمودند که شبیه این معنی از نیم روز گذشته بمن روی نموده و حافظ عبد النبی از وقت
عصر ایشان از بن چنین امر میداد اند باز حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سحر رسید
و از حال برکات شب بست و نهم ارشاد فرمودند که بظهور ملکوت و توجه ارواح
خصوصیت دارد و دران وقت همه منتسبان آستان فیض آشیان و اولاد این

عبودیت ایشان را بدعاها نواختند الحمد لله علی ذلک و در لیل رابع وتریه در
نصف ارشاد فرمودند که این شب را امتیازی بجهت توجه در ربط تجلی اعظم معلوم
می شود پس از احیا فرمودند خود بذات مبارک در معتکف تبع اشرف بودند
و همه جا درین عتبه علیه در حوالی استان فیض آشیان چون مقدار ثلثین بر آید از خلوت
بمسجد تشریف آورده بواکفان استان ارشاد فرمودند که این شب بشهود و تجلی اتمام
فوق عبادت خصوصیت میدارد و نه بظهور انوار و ملکوت و قهر عبارت ازانست
که هر موجودی را از موجودات که از مبدا صادر شده لابد ممتاز است بجهت صدور خود
از جائی که شیون مبدا آرند و از راه همان جهت حفظ حقیقه وجود او مفاض می شود
و حفظ وی از جهت مذکور همان قهر است که در رسل علیهم حفظ تشبیح و تمثیل وی است
پس از ان باین خاکسار خطاب فرمودند که تو هم چیزی ازین قبیل ادراک می نمائی
این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نیست فرمودند که این انقیاد
از ظلال همان مشهد است که انمیث دو صورت میدارد یکی ظهور عظمت و دیگر
انقیاد و ارشاد فرمودند که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا اشاره بهمین قسم
لیل است وان در تمام سال یکی باشد متعین چنانچه تنزل الملائکة والروح بیان
ان لیل است که بظهور انوار و ظهور ملکوت ممتاز باشد و گاهی هر دو جمع می شوند
چنانچه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دران شب نزول قرآن واقع شد
و ارشاد فرمودند که هر دوره از ادوار فلکی نوعی از حفظ تقاضا می کند و تشخیص
کلی می نماید پس آن حفظ که قهر همان است بصورة افراد همان نوع ظهور می کند
تا که ان دوره منقضی میگردد چون دوره دیگر میگردد و تقاضای نوع دیگر کند ان حفظ

بصورة افراد همان نوع جلوه گر گردد و این بنده عرض نمود که پس لیل را لیلة القدر
توان گفت و همان است که بیان ان فیها یفرق کل امر حکیم است فرمودند که از
لیلة القدر توان گفت و امر ثانی خوب واضح نیست که خالص همان است یا امیر
ان وارد و چون قریب سحر شد دستها بکرامت پیرا بر داشته در حق جمیع منتسبان
جناب ولایت دعاهای خیر دنیا و آخرة فرمودند و هر یک را از حاضرین بدعا مطالب
خاصه شان نوازش ها فرمودند و شب بست و نهم را نیز احیا فرمودند و اخر لیل ارشاد
نمودند که درین شب زیاده از علاوت مناجات معلوم نمی شود و دیگر عاکفان آستان
نیز سکونی و راحتی ادراک نمودند و خواجه محمد امین گفتند که بعد وتر در اول شب
رو بقبله نشسته بودم بگوشم آوازی آمد که مردم بهلت سحری نمی کنند درین
اثنا حضرت ایشان فرمودند که قلوب مردم بهلت بر شرف آفتاب است
والحمد لله علی ذلک کلمه افاده بخانه خلایق آگاه شاه نور الله فرزندی متولد شده
بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید که مولود مسعود را چه نام مقرر فرمودند گفتند
که برای تسمیه وی بجناب حضرت ایشان عریضه داشته نموده ایم هر چه ارشاد خواهد شد
اما یقین است که هبة الله مقرر خواهند فرمود این فقیر پرسید که این معنی از کجا معلوم گردید
نقل کردند که روزی بخدمت حضرت ایشان نشسته بودم که با متوجه شده بر زبان
کرامت ترجمان فرمودند که عطاء الله و هبة الله چه خوب نامها هستند در انوقت یقین
دانستم که این بشارت بما می دهند که ما را دو فرزند متولد خواهند شد و این مقدمه
قبل از ان بسالها بود که تزوج کنم بعد از ان بدلی تزوج صورت بست و بعد چند سال
از ان پسری متولد شد و ویرا حضرت ایشان بعطاء الله موسوم فرمودند و این مولود

ان فرزند ثانی است یقین است که بهبة الله مسمی خواهند فرمود پس بعد چند روز
ازین ماجرا چون از انجناب سراوار نامه عنایت شد نام مولود همان هبة الله ارقام
فرمودند لفاده فرزند ایامی که حضرت ایشان در قریه بهلت بتقریب فاتحه خال صغیر
خویش شیخ حبیب الله قدس سره تشریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر در مقبره
تشریف بردند و بر مزار منبع اسرار جد بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سره جلوس
فرموده متوجه ماندند پس از انجا برخاسته بمقام برکت نظام خویش تشریف
آوردند و از نماز مغرب فارغ شده بودند که این هیچمدان معروض داشت که امروز
تشریف بردن بمقبره بنا بر تقریبی بود یا اتفاقی ارشاد فرمودند که اولا هیچ تقریب
منظور نبود اما چون انجا رسیده شد تقریبی مخطور گشت یعنی در باب بعض مطالب
که متعلقان شیخ مرحوم میداشتند توجه بقبر ایشان نموده شد تا از طرف ایشان
دران باب چه واضح شود پس ایشان چنان وا نمودند که مقتضای حال ما حمول تمام است
بنا بران اتمام ان مطالب بنظر نمی آید پس این فقیر عرض نمود که در میان نسبت
این هر دو بزرگوار چیست ارشاد فرمودند که نسبت حضرت جدی بمنزله
است بر حقیقت جامعه و در نسبت شیخ مرحوم انوار فیض اعمال مداخلت میدارند
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که نسبت اهل الله که در روح ایشان
بعد از موت مستقر میماند کیفیتی است که بحسب اصل جبله از لطایف ایشان
فواره صفت جوشش میزند حکم لطیفه غالبه غالب می باشد و حکم لطیفه مغلوب مغلوب
و نسبت حضرت جد من ابوام من نسبت سریان حقیقة الحقایق است در بیان کل
موجودات و در یک گوشه از نفس ناطقه ایشان حیرت است در تجلی اعظم دانی

مراقب نشستند و تا دیری مستغرق ماندند بعد از ان از انجا برخاسته بر مزار پر انوار شیخ حبیب الله قدس سره جلوس

بحت

حکم جهت است و در کرشمه دیگر حقی تر ازان میل بسوی ذات بحت وارشاد
فرمودند که دل بی اختیار بزیارت قبر ایشان منجذب می شود و سرش آن می تواند
بود که این بنده کاتب حروف بیاد می آرد که روزی حضرت شیخ بزرگ والد
ماجد حضرت ایشان نزدیک قبر اوام ایشان نشسته بودند درانوقت ذکر لبابی
علوم و معارف فرمودند و بعد فراغ ارشاد نمودند و بحضرت ایشان خطاب
کردند که این همه ذکر بنا بران بود که اوام شما با گفتند که بشما خطاب نموده ذکر علوم
و معارف باید کرد که از جواب و سوال ایشان نهایت ابتهاج حاصل می شود و نیز
این بنده یاد میدارد که چون حضرت شیخ بزرگ قدس سره العزیز بعد وفات جد اوام
حضرت ایشان بجهت فاتحه و شیخ ماتم زدگان در پهلت تشریف آوردند
وقتی که قدوم کرامت لزوم فرمودند اول بمقبره رسیدند و این بیت خواندند
ای گل بی خارما در خاک پنهان گشته دیگر امروز توجه خود در جهان آورده درانوقت
بر حاضرین عجب وجدی و بکای غالب آمد پس دران ساعت همه را بذکر جهر امر
فرمودند و خود مراقب نشستند و بعد فراغ بزبان کرامت ترجمان فرمودند که روح
ایشان ظاهر شد و گفت که از غایت شوق می خواستم که با من از قبر بر آمده استقبال
نمایم و این قدرت و قوت خدا تعالی بما کرامت فرموده ولیکن چون این امر مصلحت
سنة الله بود ازین جهت اختیار نکردم والله اعلم افاده حضرت ایشان در قریه پهلت
که بجهة فاتحه خال صغیر تشریف آورده بودند چون از انجا قصد وطن فرمودند در اثنای
راه ارشاد نمودند که مردمان در حق بعضی اولیا که می گویند فلانی صاحب ولایت
فلان جا است شرط صاحب این مقام انست که بعد فنا و بقا حصول نسبتی

از انتهای قوم همت آن شخص را در استنزال برکات و دفع بلیات تاثیری
عظیم باشد و دیگر آنکه همت وی در عالم مثال تمثل گردد بهیئت شیر و صقر
بنسبت اهل آن دیار و از آثار آن این است که عائش وی منخذل باشد
و ناصح وی منصور و الحمد لله که آن همه شروط در این زمان در این دیار در ذات
گرامی صفات خالی الکبیر شیخ عبدالله سلمه الله تعالی موجود اند افاده در شهر شعبان
از شهور سنه پنجاه و نه بعد هزار و صد از بلده شاه جهان آباد حضرت ایشان
تشریف بردند و این فقیر در رکاب کرامت انتساب آنحضرت بود و از عشره
اخیره شهر مذکور قصد اعتکاف اربعین فرمودند در شب اول از اربعین ارشاد
نمودند که یک داعیه برمیخیزد که کیفیت تحقق باسماء الله الحسنی بطرزی که در خود یافته
می شود تحریر نموده آید پس از آن رساله تحریر بخشیده در سلک تفهیمات الهیه منتظم
فرمودند و تاریخ بیست و هفتم شهر مذکور بعد العصر حلقه مراقبه بود که خواجه محمد امین در معامله
دیدند که گویا شاه نور الله یک شیشه با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
ایشان یک رابطی که بسان رشته مصور گشته با آن شیشه پیوسته و شب بیست و هشتم
شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند در آن میان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت
حضرت ایشان مشاهده نمودند بعد از آن واقعه گفتند که درین چه سر است که آنحضرت را
علیه الصلوة والسلام بصورة حضرت ایشان می بینم گویا شخصی با ایشان گفت
که این صورت را جواب آن آرزوی است که مکنه وی و آن چنان بود که وقت
نهار در دل شان آرزوی گذشته بود که درین اعتکاف درود بسیار باید خواند
تا باشد که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب دیده شود پس اشارت است

باآنکه هرگاه حضرت ایشان را هر روز دیده می شود بار این ارزو چرا باید کرد که رویت حضرت ایشان گویا عین رویت آنجناب است همدران لیالی شاه موصوف در واقعه دیدند که گویا مجلس است عام و در اینجا انبه آوردند پس شخصی ازان میان متصدی قسمت انها شد و تقسیم نمود بوضعی که بهمه راکفایت نکرد چندی را بداد و بسیاری را محروم گذاشت پس ایشان گفتند که قسمت نیک نکردی از معجزه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که برکت ظاهر میشود همه انبه را جمع کرده پیش ما بیارید که ما قسمت کنیم که ان معجزه نبی درینجا ست پس جمع کرده پیش شان آوردند و ایشان قسمت کردند بهمان مقدار که وی داده بود و ایشان هم بمردمان بدادند چنانکه همه اهل مجلس را حصه رسید و چیزی باقی هم نماند باز گویا طعامی آوردند و اولا همان شخص قسمت کرد بهمان وضع که بعضے را رسید و بعضے محروم ماندند باز ایشان همان سخن گفتند و انرا جمع کرده خود بمردمان دادند که بهمگنان رسید و باقی ماند و ایشان گفتند که این معجزه ازان حضرت علیه الصلوٰة والسلام چند بار ظاهر شده و همان درمن موجود است و همانا که همه این برکات وکرامات از فیض صحبت و توجه حضرت ایشان ظاهر شده همدران لیالی شاه مذکور شبی بخواب دیدند که گویا خواجه بزرگ حضرت خواجه محمد باقی و حضرت خواجه قطب الدین و حضرت شیخ نظام الدین اولیا قدس الله اسرارهم هر سه بزرگ یکجا مجتمع اند و مجلس طعام ورای و با محسن که یکی از بزرگ زادگان کشمیر است و شخصے دیگر از اہل کشمیر نیز شریک ان طعام شدند پس صباح ان شاه موالله کتاب حضرت ایشان التماس نمودند که درینجا این هرسه بزرگ چیزی فرق هم هست

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که این نسبت حضرت خواجه محمد الباقی از راست
کا از راه لطیفه خفی و لطیفه روح ایشان را وصول نقطه ذات است و حضرت خواجه
قطب الدین را از لطیفه روح است و انس تمام دارند و در لطیفه روح حضرت
سلطان المشایخ نمونه تسبیح تجلی اعظم مر عالم را یافته می شود بادشاه نور الله عرض
داشتند که به تجرد نسبت کدام بزرگ از ایشان اقرب است فرمودند که در نسبت
حضرت خواجه بیرنگ و خواجه قطب الدین این معنی زیاده تر معلوم میشود ایشان التماس
نمودند که ما نیز هم چنین ادراک نمودیم که در نسبت هر دو خواجه تجرد تمام است و در نسبت
حضرت خواجه بیرنگ یک سو شدن ازین عالم نیز مفهوم می شود و در نسبت حضرت
سلطان المشایخ گویا این عالم هم ملحوظ است و ما را نسبت آن هر دو خواجه اخذ اتم
تمام روی نمود بلکه ایشان گویا ما را کشیدند والله اعلم بالصواب و درین اعتکاف
چون این خاکسار بین العشائین در خلوة خاص باری یافت و بشرف حضور مشرف
می گشت بارشادی چند از اسرار عظیمه می نواختند و باین نوازش از جمله فدویان
جناب کرامت مآب ممتاز میساختند چنانچه بیست و پنجم از رمضان بین العشائین
این بنده بشرف فر حضور بود در آن حال تحدیثا بنعم الله از مقام خاص خویش شرف
اطلاع بخشیدند و بزبان حقائق بیان چنان ارشاد فرمودند که گاهی فردی از افراد از
متاخره تنازله مرتفع میگردد و در شان الهی که عبارة از اقتضای ذاتی وی است
جمیع اجناس و انواع عالم را که در مرتبه ثبوت است و قایم است بذات صرف وی
تعالی و تقدس فانی شود و همان شان باقی گردد چنانچه حرف آن اقتضا و محض آن
شان گردد که قیام آن بذات بحت است و لشانت تنازله هم معطل شوند چنانکه

هیچ یکرا در وی دخلی نماند پس الشخص باین معنی ابدی باشد و تمثیل آن فرمودند بنقشی
که بر نگین خاتم کنده اند پس قیام آن نقش بجرم نگین است اگرچه بحسب قوابل متعدد
البته کثیره است اما این البته در قیام آن نگین خللی نمیکند و دوران نوبت برسند
و امروز این امر محقق بوضوح انجامید و این چیزی است که بجز در اشخاص متعدده از اسباب
علی الندره معلوم می شود فالحمد لله علی ما انعم و نیز ارشاد فرمودند که در بروز تجلی اعظم که
بحسب اجمال بنهمه افلاک بروز فرموده فاصل در وجود و تعالی از زبان گویا از روی
جوشش میزند و همین معنی است که بتقدم معبر شود و وقتی از لسان حقیقت بیان ارشاد
فرمودند که چون قومی به نسبت متوسل از انبیا و اولیا محبتی و اعتقادی بهم رسانند
بمرتبه که وی را از فرط محبت بدرجه معبودیت انگارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
نمایند غیرت الهی جوشش میزند و بمحق و ابطال آن متوجه می شود اگرچه بان معتقد ازین
معنی نوبت برسد و بمقام وی خللی راه نیابد لیکن صورة آن عقاید باطله کم هستی پیدا کرده
و چون بکیفیت آن مبتلا گشته باشد آن غیرت الهی در برانمحق محو منجر باید کما کان لعقاید
النصاری فی حق عیسی علیه السلام و الکون هم فی حق اصحاب التفضیل که محبت را بمرتبه
عبادت رسانده اند و معتقد را بمنزله رسول اکرم انگاشتند غیرت الهی جوشش زده است
و بحیثیت نمحق شان در ملکوت متحقق گشته اما خدا داند که در ناسوت کی ظهور فرماید
و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگردد و بعد زمانی در ناسوت بروز
می نماید و درین ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر واذ تاذن ربک تردد افتاده
زیرا که تاذن در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل قبل
از اظهار آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بندد پس لابد شده

تا ذن را یعنی اذن یعنی اعلم تاویل نموده اند و ظاهر بیش ما انست که اشاره بسوی
همان تحقق و تقرر است که اولا در ملکوت می شود قبل از انکه در ناسوت ظهور یابد و تاذن
کنایه ازهمین تقدیر و تقرر ملکوتی است پس بدون تاویل و حرف از ظاهر معنی درست
گشت و وقتی بزبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد تبعین عمر خود
معلوم نموده که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار و بیمار مرضی صعب روی نمود دران میان
مشاهده کرد که یک قالبی است کهنه و پوسیده و از ریک رشته از هم وا کرده
و ذره ذره و بیرا تجسس و تفحص نموده از ان یک جزو صغیر نهایت براق که در وی
میراث زهره بود برآورده بر بالای گوشش ان شخص نهاد و بدین وجه قدری از عمر
بران عمر میفزاید که تا قریب بشصت رسید و این زیادتی از جهت زهره روی نمود
بعد از ان بران قدر هم چیزی از جهت برکات یعنی ارواح باین وضع که ارواح مدد کرده
نفس این شخص را گویا از خود قرار دادند زیاده کرده اند که دو سه سال از شصت
افزون کرده اند و یکبار ارشاد فرمودند که دایما یک الفتی خاص نسبت بجناب
انحضرت صلی الله علیه وسلم در خود دریافته می شود و متعلق ان حب و الفت جهت
نوابت انحضرت است جمیع ملا اعلی را پس بدین طریق گویا بهمه ملا اعلی متوجه است
دیگر ارشاد فرمودند که علی الوجه الیقین چنان معلوم می شود که بمخلصانی که درین عالم
الفتی و انبساطی تمام است دران مقام که بعد انتقال ازین جهان مقری خواهد بود
هم چنین اجتماع روی خواهد نمود و بهر وضعی که خواهد ان شاء الله تعالی دران مقعد صدق
باهم خواهیم پیوست و شاید که درین عالم صورتی از اشباح این معنی ظاهر شود و دیگر
ارشاد فرمودند که وقتی بر اهل کمال می اید که خیال و احادیث نفس وی حکم رویا

پیدا میکند که هر یک را تعبیری و مصداقی می باشد زیرا که همه انها قضایای تقدیر می باشند که در مراة این کامل بصور احادیث نفس نمودار می شوند بیت ان خیالاتی که دام اولیاست * عکس مه رویان بستان خداست * در روزی ارشاد فرمودند که یکبار مولوی روم را در واقعه دیدم کوتاه قد سفید رنگ خفیف اللحیه و وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی را دیدم مردی از عرب اما طویل القامه تندرست برهنه مردمان پنجاب در روزی بوعلی سینا را دیدم مردی سیمی واز قبا فهم وی مغنی اسلام ادراک نموده میشد و برا شنیدم که قران خوب می خواند و بتاریخ نوزدهم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز چند بار تلاوت کردم این معنی تحریک بنوع نور در قلب نمود که محاذی ان عزت بود که در مرتبه وجوب است واز راه تعین اسم العزیز متلون بلون ان نزول نموده باز ارشاد فرمودند که کسی را با صور متناسبه اسماء آشنایی شود و اورا محافظت نمود و نشر الطی که اصحاب فن دعوت وارداند حاجت نیست لیکن ملایکه سفلیه را که موکل اسما اند تا آن امور اعتبار کلی است چنانچه روزی اسم الله الوهاب را ملاء نمودم در انوقت ملایکه سفلیه موکله را دیدم درصورت پارهای چراغ مقیه که گویا هوا با نها مخلوط گشته بحس مشترک مشاهده نمودم همدران حال طعامی حاضر شد که دران میان گوشت هم بود دیدم که ان ملایکه ازان گوشت نفرتی در دلم انداختند تا قریب دونیم ماه ازان متنفر میبد اشتم واز بواعث خارجی چیزی نبود و در شب اول از اوبار که همان شب ختم قران بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از قسمی که از اعمال ظاهره ناشی می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند جمع حاضران

ذکر اسماء الله

مشمول آنها بودند و شب بیست سیوم ارشاد نمودند که درین شب نزول برکات
از همان قسم معلوم میشود اما بآن وفور و کثرت نیست که لیلة القدر توان گفت و شب
بیست و نهم را احیا فرمودند و چندی از اصحاب حضرت ایشان معتکفین و غیره در همان
مسجد بصلوات و اذکار قیام نمودند و دران اثنا شاه نور الله را خواب درربود
در آنحال ایشان را کیفیتی و وجدی روی نمود که حاضران آثار آن را مشاهده نمودند
بعد افاقت چون از ایشان استفسار آن واقعه اتفاق افتاد گفتند که حقیقت توبه
و استغفار واضح شد و صورت قبول آنرا معاینه کردم و خود را بآن متحقق یافتم
در آنحال بذوق تمام مناجات میکردم و از حلاوت آن جوششی میبردم و نیز دیدم که
گویا از حجره شریفه که خلوة خاص است چیزی از قسم فاکهه بصورت پیاله پری آرند
و در مسجد توده میسازند و جمع حاضرین از آن می خورند و می گویند که این فیوض حضرت
ایشان هستند که بدست خادمی خوشحال نام فرستاده اند بعده حضرت ایشان
وقت تهجد از خلوة بمسجد تشریف آورده نشستند و دستهای کرامت پیمای برداشتند
در حق حاضرین خصوصا و در باب غائبین عموما دعا فرمودند و باز بمعتکف تشریف بردند
پس هر یک از عاکفان آستانه فیض آشیانه بر در خلوة ایستاده شده التماس
دعاء خاص درباره خویشتن و دوستان میکرد و التماس وی از آنجناب مبذول میشد
بعد صباح آن شب این بنده از کیفیت آن لیل استفسار نمود ارشاد نمودند که
برکات ملکیه نزول میداشتند و انوار طاعات سدی نموده بودند و قریب فجر
شاه نور الله در واقعه دیدند که شخصی می گوید که اکثر مردمان که بر صورت صلحا و اتقیا
اند و حفاظ هستند از مقدار سیصد و شصت پانزده کس ناجی اند و باقی مبغوض

وصورۀ سه کس را از فدویان جناب حضرت ایشان که مولوی محمد اعظم کشمیری
وحافظ محمد مقیم کشمیری بودند دیدند که قایل می گوید که اینها هم از جملهٔ پانزده کس ناجی
هستند و ثامن عشرین رمضان وقت ضحا این خاکسار بر در خلوة خاص رسیده
منتظر اذن نشسته بودند که بمقتضای رحمت امتنانیه در حجره را وا فرموده باندرون
خلوة خاص طلبیدند و چون این فدویت نهاد داخل شد باز دروازه مضبوط ساختند
وقتی که عقیدت گزین شرف مواجهه دریافت و بحضور فیض گنجور نشست حضرت
ایشان خود مراقب شدند و در اثنای حال استغراقی عظیم روی نمود و به پرتوه آنجناب
براین ضعیف کیفیتی طاری گشت که دران حالت سوای نقطه ذاتیه جامعه کمالات
اسمائیه وصفاتیه هیچ نماند و از غیر و غیریت و عین و عینیت نامی و نشانی نیافت دران
اثنا حافظ عبد الرحمن در مسجد تلاوه احسن القصص بصوتی حزین مشغول شدند این
محرک این قلزم زخار را انتلاطم آورد که ساعت بساعت موج بر موج میزد تا که حافظ
مذکور بایة انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین رسیدند وآن را
تکرار می نمودند پس این مبیح ان بحر مواج را بشورشی آورد که به بیان راست نیاید
واین مسکین را بطرزی خاص کیفیتی عجیبه بخشید و بوجدی رسانید که تا بان حال
فایز نشوند ادراکش نتوانند ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی؛ و این همه
حال و استغراق براین منوال تا قریب یکپاس ماند و چون ازان جوشش پاره افاقت
روی نمود دستهای کرامت پیمای برداشته دعای فرمودند خدا داند که آن چه بود
و بعد از فراغ این فقیر در باب شاه نور امه دخواجه محمد امین دعا التماس نمود و باجابت
آن مشرف گردید بالجمله آن فدویت گزین آن ساعت را حاصل تمام اربعین دریافته

بلکه خلاصه عمر خود انگاشته شکر و حمد الهی بجا آورد و چون شب رسید و بخلوت خاص باز یافت باستکشاف اجمال جرأت نمود بمقتضای کرمی که پرورش نموده است رمزی ازان بیان فرمودند که اولا نور عزت اقدس مشاهده افتاد و بمقابله ان ضعف خویش بملاحظه درآمد بعد ازان نور همه ممتلی گشتند کما یکون فی المراة پس حلاوت ان کیفیت مستی بخشید بعد ازان اثنا این محرک خارجی پیدا گردید و شد انچه شد. واز اعظم نعم الهی برین عبد ضعیف یکی انست که درین اعتکاف تحصیل شرف اتصال سلسله قراة تمام قران عظیم بقراءة حفص تا بانحضرت صلی الله علیه وسلم از جناب حضرت ایشان دامت برکاتهم قراءة وسماعا موفق شد ودر اثنا ازان بعض از اسرار جلیله تفسیر آیات کریمات از زبان حقایق ترجمان استفاده نمود وازا بمقدار حوصله فهم خود بقید کتابت آورده تذکرة الاوقات فلک النفحات مسمی گردانید واز فیض صحبت منبع برکت بر غوامض اغوار فاتحة الکتاب وجمیع علوم القرآن شرف اطلاع حاصل کرده از انجمله تا آنچه ربه الولی الرحیم علی سبیل الاجمال والایجاز در رقعات پاره مسودات خود که بامر حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم جمع ساخته و بدرایات الاسرار موسوم گردانیده تحریر نموده واز جمله اسرار قرآنیه موعوده این است که حضرت ایشان در تفسیر آیه کریمه ولولا سبقت من ربک لقضی بینهم الآیه ارشاد فرمودند که تدبیر تشریعی مقتضی اهلاک عصاة میشود لیکن مصلحت کلیه که فوق انست است مراعات بعضی جهات که دران مصلحت معتبر گشته مقتضی ابقا و امهال است پس این قصه شبیه بان است که پادشاهی میخواهد که بر شخصی امضا غضب خود نماید اما او را وعده که سابق بان شخص کرده مانع ازان امضائی آید پس پادشاه

تذکرة الاوقات فلک النفحات

می‌فرماید اگر سابقا وعده نمی‌کردیم فی الحال ترا ہلاک می‌نمودیم و دیگر در تطبیق آیهٔ من
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وآیهٔ رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت
بصیرا وآیهٔ لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید
که بظاهر در میان آنها تناقض می‌نماید چنین ارشاد فرمودند که استعداد انسان
است که ملکیه او را بهیمیه او احاطه کرده باشد بمنزله طایری که او را در قفسی از حدید که منفذ
مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند و همان است دهری یعنی قاعده علوی که بحسب
اصل جبلت در وی مفطور اند بمقتضای میلی که بسوی مبدا در اصل فطرة نهاده اند از
میل بسوی تعظیم او است تعظیم و این میل ناشی میگردد از اعتقاد تصرف باری المصور باختیار
واراده واز اعتقاد مجازات بر اعمال پس کسی که منکر رب مختار باشد یا با وجود اعتقاد
وجود او وی را معطل داند دهری باشد پس این چنین کس چون پرده حجاب ملتبس
بسبب ضعفی که در آن نشأه او را روی نماید شفاف میگردد و آن ملکیه وی فی الجمله برون
می‌نماید و این میل مفطور متحرک میشود اما آن موانع علمیه وعملیه که بنسبت باری داشت
او را از وصول مانع آیند ووحشتی عظیم در نفس او هیجان می‌کند وبانواع عقوبات وتعذیبات
متمثل ومتشبح میشوند پس فبصرک الیوم حدید اشاره بآن اطلاع اجمالی است که من
وراء الحجاب او را روی نموده پس آن وقت اینقدر می‌داند که چیزی هست که مارا
بدان وصول ممکن نیست ومن کان فی هذه اعمی الآیه اشاره بعدم علم تفصیلی است بمقتضا
حقه ودر آیهٔ رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها
وکذلک الیوم تنسی اشارة بسوی آنست که وی آن هنگام بحیرت درماند و در دنیا
بعقلی که مورث بینائیست همه چیز را مبدا انسم الحال دیده است که بآن ادراک

تفصيلي روي نمي نمايد و نمي دانند كه آن عقل معاش بود كه بدان بصيرت در امور دنيا
روي نمود نه عقل معاد كه درين نشاه مثمر بصيرت باشد والله اعلم بالصواب و در
تفسير ولقد آتينا لقمان الحكمة ان اشكر لله ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان الله غني
حميد چنين ارشاد فرمودند كه چون ايتاء حكمت متضمن قول بود بيان آن ان اشكر واقع شد
يعني ايتاء حكمت همين قول ان اشكر الله بود و معني شكر آنست كه حقايق و كمالات
نفس الامر هر يك از قواي علميه و عمليه كه در انسان وديعت هستند دانسته تصرف
آنها بامكان مناسبه نمايد و تهذيبات خاصه هر يك را مهذب سازد تا كه بكمالات خود
فائز شوند و همين نور اشارة است و في قوله تعالى ومن يشكر فانما يشكر لنفسه و اگر اين
امر بجا نيارد خود از كمالات محروم ماند نه آنكه نقصاني بمبدا فياض عايد گردد زيرا كه كمالا[ت]
عالم امكان همه بالقوه اند و حصول آنها مشروط بشرائط و كمالات واجبي همه بالفعل هستند
و بهمين معني است اشاره در قول تعالى شانه ومن كفر فان الله غني حميد پس ازين تحقيق
معلوم گشت كه حكمت مركب است از علم مقدار كمال هر يك از قواي و از عمل كه تصرف
آنهاست تا مهذب شوند و بكمالات واصل گردند و در باقي سوره لقمن هر جا كه ذكر
وصيت لقمن آمده همه بيان جزئيات همين حكمت است يا به نسبت مبدا و يا به نسبت
نفس خويش و يا به نسبت آفاق و در تفسير آية يا ايها النبي انا احللنا لك ازواجك
اللاتي الى قوله وبنات خالاتك اللاتي هاجرن معك چنين ارشاد فرمودند كه در تقييد
بنات اعمام و عمات و بنات اخوال و خالات بهجرة نكته آنست كه زنان اجنبيه چون در
نكاح رجلي شريف در مي آيند آنها را هيچ گونه خيال همسري آن رجل نمي باشد بخلاف
زناني كه از قبيله وي باشد و قرابة با او دارند كه آنخيال حسب وي مي باشد پس حق سبحانه

تعالي

تعالی نکاح انہا مشروط بسجدہ فرمود تا بتقدیم عمل صالح از ابتہا بوجود بیاید ان امر جبار بنسبت
سید عالم از نہاد انہا سر نزند و در تفسیر آیۃ سبحان الذی خلق الازواج کلہا چنین ارشاد
فرمودند کہ در تقدیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشارۃ بآن است کہ خالق مخلوقات
متنوعہ لازم است کہ از جمیع تقیدات مطلق باشد و از ہمہ الوان منزہ کہ نسبت او با جمیع
تقیدات والوان مساوی بود زیرا کہ اگر تقیدی خاص مقید باشد از وی ہمان صادر گردد
کہ بان قید خصوصیتی ومناسبتی ممتاز داشتہ و صدور جمیع اشیا با تباین و اختلافی کہ در انہا ثابت
و کاین است از ہمان مبدا تواند بود کہ نسبت او با ہمہ یکسان باشد واین معنی بدون
تنزہ وی از جمیع کیفیات صورت نہ بندد و در تفسیر آیۃ کریمہ فسبحان الذی بیدہ ملکوت
کل شیء والیہ ترجعون چنین ارشاد فرمودند کہ شریعت ہر نوع در تربیت وافاضہ لوازم واحکام
وجود آن وایصال وی بکمال طبعی وکسبی او وانتظام جمیع احوال واطوار وی علیحدہ است بلکہ
شریعت ہر فرد جدا وخاص است پس ایصال ہر شیء از انواع واشخاص بمبالغ کمال وی
وانتظام جمیع احوال وی از ابتدا افاضہ وجود تا بلوغ کمال ہمین است ملک یعنی پادشاہی
ان شیء وملکوت بمبالغہ ملک است واین معنی مخصوص بمتصرف علی الاطلاق است
کہ بذات خود مطلق وبصفات خویش منزہ از جمیع کیفیات بود ونسبت او با ہمہ ذرات
کاینات برابر باشد و در تاویل آیۃ کریمہ تقشعر منہ جلود الذین یخشون ربہم ثم تلین جلودہم
وقلوبہم الی ذکر اللہ چنین ارشاد فرمودند کہ درین آیۃ اشارہ است بانکہ وجد از احوال ابتدا
والمیان وسکون از مقامات انتہا کہ از خواص لطیفہ روح است وان از خواص لطیفہ قلبیہ و در
تفسیر آیۃ کریمہ لمقت اللہ اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون چنین ارشاد فرمودند
کہ چون در حقیقت ہر انسان نقطہ قدسیہ مودع است کہ ہمان نقطہ مقتضی حصال حفظ گشتہ

از توحید و عبادت اما از راه انهماک شهوات و اتباع شیطان عصیان آن می ورزند و لهوی
ملتفات وی می گریزند و همین است مقت ایشان بر نفس خود پس چون وقت
کشف غطا خواهد شد همین معنی را در مرآت حق خواهند دید پس همان مقت ایشان است
که مقت حق خواهد بود در آن حال زیرا که همان گریز است لهوی نامرضیات نقطهٔ قدسیه
که بصورت خرسال لهوی تارکه اشباح نامرضیات حق است برآمده و چون این عالم
دار الشیوع است زان جهت اگر خواهد بود در تاویل ایه کریمه ثلة من الاولین و قلیل الآخرین
که در باب سابقین وارد گشته چنین ارشاد فرموده اند که این تقسیم مومنین بین السابقین و اصحاب
الیمین که ورود یافته و در مقام دیگر فرموده منهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باعتبار کمال لطائف ثلثه بارزه است یعنی عقل و قلب و روح که در نبوة افاضه تهذیب
همین لطائف بالاصالة مقصود افتاده نه باعتبار کمالات لطائف کامنه که از کمالات
ولایت است پس سابقین آن طائفه هستند که اخذ باشند از مقامی که فضائل منعقد
میگردد بوجهی از وجوه سبعه نبوة از امامت و خلافت و حکمت و غیرها که در حجة بالغه مشروحًا
به تحریر آمده فهذا الاخذ ان کان بالاصالة فهو النبی و المحدث و الملهم و الا فان اخذ بشهادة
نبیه فهو من تماثیل هواه لکن من زمرة اصحاب الیمین جملة السابقین وان اخذ بادنی مناسبته
او بصرف تقلید فهو ایضا من تماثیل هواه پس چون بظهور آن حضرت صلی الله علیه وسلم
تدلی الهی تعالی بر وی فرموده همه مستعدین اخذ از این تدلی گشتند الا الله من کمال وراثته صلی الله
علیه وسلم فانهم یاخذون بوراثته علیه الصلوة والسلام من منبع الفضائل الذی هو من احکام الله
الذی هو یتعین بحسب الاجتماع لهمة للملا الاعلی و هو فوق التدلی المثالی پس بنابر این سر طائفه
سابقین ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین گشتند لیکن بعد ظهور تدلی مثالی تهذیب لطائف

کامنه

کامنه بوجه اتم برروی کار آمده و باب ولایت مفتوح شد و باب نبوة معلق کردید کامرد گره
پس هرکه جمیع لطائف بازده وکامنه وی لااسیما جهت انانیه کبری بکمالات متجلی گشت
وی بالفعل قابل شد که جارحه الهی گردد در ظهور وافاضه جمیع کمالات ومناصب الا انکه
ویرا بالفعل نمی دهند مگر آنچه مناسب مزاج و وقت باشد پس کاهی درصفوف سابقین
نشینند وکاهی در اصحاب الیمین وفی الحقیقة او از همه یگانه است و در همه است الا انکه دهر
بگردد و مثل امیت ان عروف اقتصاء ذاتی جوش زند پس امثال این اجازه بنه را دریں
معنی دخلی باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شبی در واقعه
دیدم که درمن انحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شد باز چون تامل کردم خود را عین الکتاب یافتم
پس در ان حالت نظر افتاد بر اهلیه ثانیه رحمها الله تعالی که درگوشه نماز می گذارد و دعاء صالحه
بروی هویداست و تعلق از دواج او با انهمه فنای کلی در ذات وی صلی الله علیه وسلم و بقای
اکمل بوی علیه الصلوة والسلام درخود می یابم و ازین معنی تعجب می آید که با وجود انهمه اتحاد کتاب
خجمه باز صورة این تعلق چیست بعد ران انتقال خاطر آمد که این تعلق مثل تعلق انحضرت است
صلی الله علیه با زینب رضی الله عنها که بلسان ملا اعلی حکم زوجها کها بران مترتب شده و درمعنی
این آیت در ان حال واضح شد که درحق کمل مخالطت در امور شهویه دنیویه بمقتضای نسخه حقیقه
وجامعیة او بر جمیع حقایق وجوبیه وکونیه رامی باشد بخلاف سایر ناس که التذاذ شان
بمقتضای قوای بدنیه است و داسع الحقیقت و در دار دنیا استیجاب لذا بذ بوجه اول
مذکور می کنند و چون در عالم قبر رفت بسبب عدم مطاوعت ماده که مطیه نفس جامعه
او بود و در ان جا تعطل بروی می دهد باز چون در موطن انتقال نماید که مختلط از مثال وجسدانیت
مطاوعت ان ماده بسبب قابلیت موطن عود کند بلکه بروجه اتم باشد زیرا که نفس ناطقه

نقطه وحدانیه است که منبع جمیع احکام صورت انسانیه می تواند شد و این ماده که جامع است
در قوت شائبه وجدیه امتناع ندارد از هیچ حکمی که صورت تقاضای آن کند پس در آن وقت
آن استیفای علی الوجه الاکمل رجوع نماید بلکه چون در آن سریان تمام حقیقت وی را حاصل شود
اگر جانب شئون ربوبیه نظر کند با جمیع آنها خود را یابد و هم چنان و باقیها را مظاهر حواس ادراک
نماید و اگر در حقایق آن امکانیه بیند نفس خودش را در جمیع جزئیات ساری یابد و هم
قوای و حواس التذاذ مناسب آنها حاصل نماید بالجمله رابطه آن مرحومه بوجه اختصاص و امتیاز
کلی با وجود در آن عالم ظاهر گشت و بعد نقل این رو بار ارشاد فرمودند که وی رحمها الله تعالی بارها
بصورت صالحات و ابته فاخرات مشغول با لعبادات نظر آمده و وی را بصفت طهارت بسیار
ستودند تا آنکه فرمودند که اکثر احیان در خاطر جلیان می بود که فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در حق حضرت عائشه رضی الله عنها که جبرئیل در لحاف وی رضی الله عنها نزول می فرماید و بر فراش
عائشه تبلیغ وحی می نماید دون غیرها من امثالها چه وجه دارد موجب خصوصیت چیست تا آنکه
تزوج مرحومه بر دوره مذکوره صورت کشف الشبهه مرتفع گشت که هیئه طهارت و نور او را در وجود با
در هیچ حال هر چند که هیکلی با طهارت داشته باشد فتوری ندیدم و وجه آن ظاهر شد که عکس طهارت
جبلی آن عفیفه بود که در آن حین هم کدورت حال از منافی طهارت را از مداخله باز میداشت
و سر آن واضح گردید که هر چند که نحله طهارت متصف باشد چون احوال طاریه که ضد آن باشند
از طرف ثانی پر تو انداز ند جمال آن حلت را مغمور کیفیت خودش میگردانید مگر درین صورتها
که جانب دیگر نیز بنور طهارت و متصف بصفت نظافت باشد هیئات خارجیه دنسیه
داخل نمیتواند شد پس سر اختصاص حضرت عائشه رضی الله عنها بنزول جبرئیل در فراش شان
همین معنی بوده است والله اعلم افاده شد سنه شصت بعد هزار و صد در ماه شعبان چون رمضان المبارک

که میعاد

که میعاد اعتکاف بود قریب رسید دران ایام از بسکه شدت بارش بود بسبب طغیان دریای
جمن وغیره که در نواحی بارهه و شاه جهان اباد واقع اند سیر و سفر بها متعذر می نمود این بنده را که
کاتب حروف است بملاحظه این امور بغایت اضطراب گلوگیر شد که اما در ینوقت چگونه سعادت
حضور و شرف مجاورت آستانه منبع النور حاصل خواهد شد پس قصه این صعوبت و اضطراب
بجناب قدسی حضرت ایشان معروض داشت از انجناب سرافرازنامه باین عبارت عنایت شد
که تمام سال در همین خیال می گذرد که در چله رمضان با دوستان خالی گذرانیم دریا سایم بهر کیفیت
خود را معاف نباید داشت خدا تعالی راه را سهل خواهد کرد ابتدا امیدواری از فضل بی علت او
همین داریم انتهی پس وقتی که این کرامت نامه که هر سطرش کمند جذب قلوب بود شرف نزول
ارزانی نمود دل خود بیت منزل را چنان بیقرار ساخت و چندان در قلق انداخت که از غایت
شوق و وله سر از پا نمی شناخت و اندیشه صعوبت راه بخاطر گذر راه نیافت پس از همان ساعت
که احرام طوف کعبه مقصود الیست نفس مبارک جلوه گری کرد و موافق ارقام قلم کرامت توام
یکم کاشت ظهور نمود باران که هر روز بلا ناغه می بارید از برش بالبتاد که محفوظ و مامون
زر شد ابدراه در انعام فیض لطام رسیده جبین را از خاک آستان دولت آشیان نور آگین ساخت
و چون شرف تقبیل اقدام مبارک حاصل نموده بجمعیت خاطر در مواجهه شریفه نشست همانا
مطلب شده هر چه تمامتر یافت گویا انتظار وصول بمنزل مامول میکرد پس یوم ثانی آن شرف
اعتکاف و مجاورت عتبه عالیه تشریف یافت و دران ایام آنچه از فیوض حضور کرامت صدور
نصیب این بنده میشد بیان آن و ادای شکر آن از حد و عد بیرون و افزون دست سه شکر
فیض توجه چون کند ای ابر بهار ۰ که اگر خار و گر گل همه پرورده تست اکثر اوقات که در خلوت
خاص باریابی یافت بارشاد اسرار بلند و معارف ارجمند سرافراز میفرمودند روزی مخاطب

فرموده کلمه بر زبان فیض ترجمان کلمه جاری نمودند که این فدویت کیش امراض حاصل تمام اعتکاف
الکاشتت که فلانی از بودن تو نهایت انس می یابیم و راحت تمام حاصل می شود مسه کنون
چون شه مرا برداشت از خاک بسر دکر بکذرانم سر از افلاک .. روزی این خاکسار بسعادت
حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که بعض اوقات ملایکه سفلیه بنظر می آیند مانند قطرات ذرایبه
اما نه بوضعی که نه محسوس بحاسه بصر فقط باشد و نه بوهم و خیال بلکه بین بین هر دو توان گفت و مسامحه
توان قایل شد که بچشم دیده می شود و حقایق اینها معلوم می گردد که چنانچه حشرات هوایی باشند
که هوا از تعفن مناسب بهم میرسد که استعداد افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس بما نوافق نفوس
مناسبه آن ماده مفاض بران می شوند بان و بدان ارض بهم چنین در عنصری که آنجا هوا غالب باشد
و دیگر عناصر مغلوب تغیری لطیف و تعفن شریف در اوقات محموده و قرانات مبارکه
مسعوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس نوریه مفاض می شوند آن ماده اگرچه تعینی و تقرر
کرده و مطیه آن نفوس نمی تواند شد و متلاشی نگردد لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
بلکه اشکال نا مشخصه بر میدارد و مدور یا مثلث باشد خواه مسدس یا مسطح و در وقت افاضه
آن نفوس هر ستاره را که حکم می باشد این ملایکه از جنود همان خواهند بود پس بعض بحروف و الفاظ
خصوصیتی دارند موکل اینها باشند و بعض بچیزهای دیگر و بحسب امتزاج احکام کواکب حقایق اینها نیز
اختلافی بهم میرسانند و اقسام لا تعد و لا تحصی بظهور می آیند که و ما یعلم جنود ربک الا هو اشارة
بهمان تواند بود و این قسم ملایکه را جبری از علمی و تجلی معلوم می شود بلکه همین یک نورانیتی می باشد
از قسم نور طهارت که از انوار معنوی است و آن ملایکه که قسم جن اند قسم علیحده اند و ایجاد اینها
بمنزله ایجاد انسانی و جنی است و اینها که در امکنه متبرکه و مجالس ذکر طواف می کنند همان قسم اول اند
و قسم دیگر در مرتبه نبوت از بحر دو حرف تعینات ظهور می یابند که نور محض اند و همان را عقول

می نمایند و این قسم از لوازمات عالم ایجاد داند مانند آنکه کسی کره سازد پس لاجرم است که این
آن متضمن ابعاد منقطه و محور خواهد بود و حقایق کمّل افراد انسانی همه را مرتبه متوفّر و متنوّر اند و بعکس
ازین افراد می باشد که بوی ترتیب نشأ را از نشأت مربوط بود و بوجه من الوجوه زیرا که این
ذوات از وسائط جود و ایجادی باشند دیگر ارشاد فرمودند که قسمی از تجلیات الهیه آن
می باشد که چون در حق شخصی داعیه مقدسه در ضمن ملأ اعلی منعقد شود که در برابر صورت الهی جلا
کرده آید پس آن هنگام از بعضی اجزاء لطیفه هوائیه ماده شفاف انعقاد پذیرفته هیولای صورت
الهیه گردد گویا آن جسد از تجلی الهی نفس ناطقه وی حیی که چون کسی را در آن تحدیق نظر نماید
و نظر وی در آن خوض کند از راه هم ملأ اعلی نافذ میگردد تا بذات بحت و سبب این قسم
انجلا بر ماده هوائی آنست که ماده هوا تابشریت را زودتر قبول می کند و ارشاد فرمودند که خطاب
مخصوص حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قصه آن در توریه مذکور است گویا تکلیم بود
که حق سبحانه تعلیم فرموده بود و برای استنزال و استظهار همین قسم تجلیات و این از اعظم مناقب
حضرت موسی بوده والله اعلم شبی بین العشائین بنده کاتب الحروف شرف حضور داشت که
ذکر تجلی اعظم
ارشاد فرمودند که نقطه تجلی ذات که بر لسان قوم جاری است اگر از آن شهود نقطه ذات
صرف که فوق اعتبار ثبوت و وجود است مراد داشته شود اگرچه دوام ندارد و کالبرق الخاطف
می باشد و اگر شهود تجلی اعظم فی ملاحظه اسماء و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند باشد
الا آنکه گاهی از آن ذهول روی دهد و ارشاد فرمودند که در باطن یعنی از راه جمعیت باطن آشنای
است ما لطیفه سریه در وقت شهود در برابر مفید تقیدی میسازد لیکن این تقید از جانب این
لطیفه منجر و مستبشر است که حقیقت در نهایت نازکی و باریکی است زیرا که همان نقطه
است که در نفس کلیه تدلی نموده و ارشاد فرمودند که آن تجلی اعظم این اجمال است را که نمونها

آن تجلی لذیذ موضوع در حقایق کمال عدار خود مبارز دید این انحصار بود بعض تعلقات بمنزله شعاع
و لیثومند کسوت و لباس و مکروه بند پس این معنی بسبب بروزدان تجلی به برزات مختلفه می شود ارشاد
فرمودند که چون فردی از افراد بحقیقت حج بهیت شود این معنی را مقام خویش یابد همه علوم و معارف را
پس پشت می اندازد شعر و طلقت اظهار العلوم بغرتة تنوع کما احب لسان توکل ما ابتنی تحقیق کرده
کما آنکه جان تجلی اعظم علمی را از راه این شخص اظهار فرماید پس دران وقت لسان وی بدان
جاری گردد روزی ارشاد فرمودند که وجدان تجلی اعظم که اگر اسرا بروی تبر کرده آید بعد ست
چنان استیلا یافته که بسبب آن اکثر احکام و کیفیات قلبیه ضعیف گشته زیرا که آن احکام رنگ
و کیفیت را انقطاع می کند و بی کیفی و بیرنگی را بمعنی نفی انتها می نماید و همین حال است در منامات
و واقعات که غلبه آن حال انبیا را مثل آتش مبارز للسر المذکور فی الکیفیات القلبیة الصادقی
ارشاد فرمودند که در نظم ظهور کمالات تجلی اعظم که بحسب حجاب بهیت افراد کامل می باشد ترتیبی
منظور افتاده است و این معنی از لوازم وجود بین لسان داشت چنانچه مکون کره مستلزم است مرکز
و منطقه و محور و نقاط را بالبیت اینی واقع لها مع المرکز پس اگر شایبی و کمانی از کمالات تجلی اعظم
بواسطه حج بهیت فردی کامل از قسم احوال یا علوم وقتی ظهور نمود پس اگر بعد از آن کاملی دیگر فرود
آید لازم است که علم و معرفت یا هرچه غیر آن از قسم کمالات باشد که از حقیقت این کامل ثانی
خویش زده متفرع و مترتب بر حقیقه کمالیه کامل اول خواهد بود مثلا حکمی که تجلی اعظم را باقتضای حج بهیت
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ظهور فرموده آن بود که حضرت تجلی اعظم در صور ناسوتیه
برزخی نمود و احکام خود را اظهار می فرمود باز چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بوجود آمدند آن حقیقت مقدسه نفس ناطقه ایشان را مستعد خود فرموده اظهار احکام تجرد پیش
نمود چون ایشان ازین عالم مرتفع شدند تاثیر غالب آمد فکان ماکان و بعد از آن چون ذات

جامع کمالات خاتم الانبیا علیه الصلوة والسلام بظهور آمد ان حقیقت کمالیه الهیه با وجود ظهوران بر منصه
نفس ناطقه کامله نقاب عبدیه برروی خود کرفت معهذا ذات مبارک ایشان مصدر آثار برزخ و آمد
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و چون دوره نبوة منقضی کشت و باب ولایت
مفتوح شد هم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کمالیه بصور مرتبه متنوعه بظهور آمد و این حکایه افراد
کمل است اما بوجود مجدد همان کمال اول رونق و نضارة می کیرد نه کمال علیحده بظهور آید دیکر در
بیان اسرار آیه کریمه فبهداهم اقتده چنین ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوة الله
وسلامه علی نبینا وعلیهم بیکیک کمالی مخصوص بودند و دران کمال رسوخی و تاصلی داشتند
پس زمان فیض توامان وجود اکمل الرسل خاتم النبین صلی الله علیه وسلم رسید و نفس کلیه که حاوی
این جمیع نفوس موصوفه بکمالات خاصه بود با کمال سعه واشتمال خویش بصورت نفس ناطقه
مقدسه آنحضرت تنزل نمود پس این جمیع نفوس متضمنه رقایق این نفس کامله قدسیه کشتند
وهمه کمالات انبیائیه اجماعیه دران نفس مودع شدند پس بالنظر و تحلی ارادی واتصاف
قصدی و عمل بموجب همه انبیا مامور شدند و چون هر یک ازان اشخاص کمل دران کمالات در
سابق زمان تاصلی پیدا کرده بود در این نفس مقدس بعد ازان ظهور نمود این معنی را بلفظ
اقتده تعبیر فرموده شد دیکر ارشاد فرمودند که در وقت اشراق روز چهارشنبه چهاردهم
رمضان المبارک در حجره اعتکاف غنودکی حاصل شد حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام در خواب دیده شد بر فیل سواری اند اما عماری که بران سواراند بر طور عماری بلاد
ما نیست مثل زین چیزی است که نزدیک کردن او بسته اند و جمعی همراه ایشان اند و بر همان
فیل شیخی نشسته است کوشت را در روغن بریان می کند چون این صورت مشاهده کردم
بخاطر من می کذرد که هر قوم را رسمی جدای است و شعار سعادت بحسب رسم قوم ایشان

همین بود که طعام همراه ایشان پخته میبرند بعد ازان از فیل فرا آمدند و بساطی فرش نمودند و سفره درمیان آوردند دران اثنا هر وقتی که چیزی گوشت بریان کنند و تیار نمایند پیش ایشان می گذارند و عادت حضرات ایشان این بود همان گوشت بریان بمردمان میدهند من هم بخدمت ایشان رسیدم التفات فرمودند و در صحنکی که خود ازان می خورند مرا اشاره کردند که بخورم خوردن شروع کردم بعد مجلس طعام مرا خطره پیدا شد که من زبان عربی میدانم نه عبرانی اگر حضرت موسی زبان عربی میدانسته باشند طریق افاده و استفاده مفتوح می توانند شد والا حضرات نفرمودند من زبان عربی کم میدانم بعد ازان حکم آمد که چیزی از توریت بر ایشان گذرانم لیکن در تامل شدم که توریت عبرانی است و من زبان عبرانی را نمیدانم بار دیگر خود گفتم خوب دو سه کلمه از همان زبان باید خواند تیمنا و تبرکا بعد ازان نسخه توریت حاضر شد که عربی بود ازان نسخه از قصه تولد شدن حضرت اسمٰعیل و اسحاق برای حضرت ابراهیم علیه السلام چیزی خواندم بعد ازان شیخی از براهمه آمد و شکایت مسلمانان که الحال بر بلاد هندوستان متسلط اند درمیان نهاد باین تقریب فرمودند چون درین شهر رسیدم طرفه مردم دیدند و بعضی بی باکیهای ایشان ذکر کردند چه صدر که در ملت مصطفویه فرق نوابت که ضال مضل اند بسیار پیدا شده اند این همه بی باکیهای از همین مردم است از انجمله سه فرقه در هندوستان بسیار اند یکی فرقه زنادقه و ملاحده که قران را بر معنی باطنیه حمل می کنند خیال کنند در قران عظیم قصه حضرت موسی علیه السلام و غرق شدن فرعون برای ایشان مذکور است این فرقه گفته که معنی این آیه این است که قوت ملکیه بر نفس ظاهر شد و قوت بهیمه را هلاک ساخت چون اینجا رسیدم حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تبسم کردند و فرقه دوم اثنا عشریه که می گویند بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه ابن عم آنحضرت علی مرتضی بود بعد ازان یازده کس دیگر را اثبات می کنند و درین تخیل نضا دارند بعد ازان بیدار شدم در دل داشتم که بگویم فرقه ثالثه قومی که در فروع غلو دارند و مجتهد رای حاجب شرع دانسته اند اما این فرقه سیوم را مذکور نکرده بودم که بیدار شدم دیگر چون نیل ثانی از او تا عشره اخیره یعنی نیل ثالث در عشرین

مذهب اثنا عشریه

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است بدران وقت تجلی
بزبان اسرار بیان حاجی جاری شد که کل چون ازین دار انتقال می نمایند قصد همه
عادت از ایشان مسلوب می شود پس همان تجلی اعظم بهر رنگی که بر می آید در ایشان
سریان نموده و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از اوتار این خاکسار بین
العشائین شرف اندوزی حضور داشت که ناگاه ارشاد نمودند که فتح ابواب
السماء و نزول ملائکه که در باب شب قدر وارد شده عبارت از ظهور قوة قابلیه
درین عالم و از تمثیل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این معنی امثلت
تحقیق دارد پس در انوقت این بنده انوار معنویه را محسوس یافت تا که چهره مبارک را
مشاهده میکرد که گویا ان انوار نقاب حاجب از ابصار میشوند و عجب سکونی
و اطمینان می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند خواجه محمد امین که امام جماعت
بودند نقل کردند که سه دوگانه از تراویح باقی مانده بودند که مرا حال عجیب در گرفت
چنانکه گاهی مثل ان کم روی داده بود و در ان ساعت چون بسوی ایشان نگاه کردم انرا
از انوار مشحون یافتم و حافظ نقل کردند که از ان ساعت قوت علمیه را در خود مضاعف
می یابم و معرفت دو بالا گشته پس جمیع اصحاب فیها احیاء شب نموده بنماز اشتغال
نمودند و خود حضرت ایشان نفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
و وضو ساخته اندرون معتکف مشغول شدند و این بنده حافظ جیو بر در حجره اعتکاف
بنماز مشتغل شدند در انحال حافظ جیو گفتند که این حجره را از انوار و فیوض مملو مالا
مال می یابم وازین معنی استغراب و استعجاب می نمودند و در خاطر این بنده خطور کرد
که اگر حضرت ایشان مرا اندرون طلبند هم در نماز اجابت نمایم ناگاه چون تعمیم سلام این

شده ندا فرمودند که فلانی پس زودتر بر در حجره رسیدم وحضرت ایشان بدست
مبارک در را وا نموده درون خلوة خاص در مواجهه بجلوس اشاره نمودند
واین قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهوری بجا آرد چون ان حال استکشاف
تفصیل را بر نیافت جرأت نه نموده خاموشش در مواجهه نشست وزمانی دراز
بشرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون روز شد ودر خلوة خاص
باریافت شرح ان کلمه را از جناب مقدس دریوزه کرد ارشاد فرمودند که یک
نقاب برزخ نمائیه تجلی اعظم بر وجه اتم واجمع ظهور میداشت وشیخ محمد مراد حبشی
که از مستفیضان جناب ولایت بود ودر محراب مسجد خاص معتکف بود دران شب
بعض علامات لیلة القدر در واقع مشاهده نمود وتحقیق ان متعین گشت وچون شب
بست وهفتم رسید ولیل ختم القران نیز همان بود مردمان کثیر از طلبا وعلما وفقرا وامرا
جمع آمده هجوم آورده از دعاء جناب مقدس تبرک جستند وحضرت ایشان
ان شب را احیا فرمودند واکثر ارادتمندان نیز از مجاورین آستان فیض آشیان درحریم
بشرف احیاء ان لیل مشرف شدند وانحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
که درین شب انس وراحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت تهجد دستهای
کرامت پیمای بر داشته بدعاء خیریت هر دو جهان وحصول مطالب ظاهری وباطنی
همه را نواختند وچون شب بست ونهم رسید فرمودند که این لیل از اوتار است
احیاء ان باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حجره خاص مشغول شدند وجمیع
مجاورین حوالی خلوة خاص بطاعات وعبادات قیام نمودند وقریب سحر جواب این
بنده اندرون خلوة باریافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند

بودند نه قواي مثالي واين ليل بركتي تمام داشت اما آثار ظهور قواي مثالي را هر كس ادراك ميكند
بخلاف آثار قواي روحاني كه دريافت آن مخصوص به بعضي مي باشد وچون روز شنبه
ارشاد فرمودند كه قبيل طلوع صبح غنودكي روي آورد دران ميان مشاهده افتاد كه مجلسي
عالي كه دران احباب هم حاضرند وديكر مردمان اجنبي نيز وكويا احوال آن مجلس بر ما
عرض مي نمايند پس اكثر ياران خود را متادب وباخضوع يافتم وبعضي كه چندان خضوع
ندارند نيز از صورت انسانيه بهره ميدارند وديدم كه دو مار هستند يكي ارقم وديكر
برنگ سبز وسفيد اما هر دو خفيف اللون پس آن خواجه ابوالخير تا آن هر دو مار اشاره
كرده مي كويد كه اين هر دو مار فلان شخص است ويكي را از اهل دنيا نام برد وكفت كه چون
بيرون خانه بر مي آيد اين رنك دارد يعني ارقم وهركاه اندرون خانه خود مي رود سفيد
وسبز ميشود وكويا از اهل آن مجلس شخصي است كه كاه كاه پيش مي آيد چون نوبت
عرض آن رسيد عزيزي از ياران مادي را ميكويد كه اين هيچ شخصي است كه چون ذكر اصحاب
رسول درميان مي آيد سينه خود را مي كوبد ومي كويد كه هي هي اين چنين كردند وانچنان كردند
وهم ازان ميان شخصي است كه ازان مجلس برخاسته بجهة لوطي مشغول شده چنانكه
آوازان بكوشش مي رسد پس اين خاكسار را فرمودند كه كويا تو كلمات او را خوشي
وخشونت مي كويي كه اين چه بدكار است وچه بد وضعي است كه اين شخص اختيار كرده
بعد ازان بيدار كرديدم وارشاد فرمودند امروز كه شنبه يوم جمعه است وقت دو پهر
درخواب ديده شد كه شخصي سوال مي كند كه علتي كه موجب قيام قيامت وبعث
رسل باشد چيست خدا تعالى دران ساعت علمي عظيم در دل انداخته است
وباواز بلند تقرير ميكنم ميكويم كه وجود وعدم متنافيين اند چنانچه ذات الهي يك اقتضاي كرد

که تفصیل آن وجود عالم است هم چنان او را انقضای خواهد بود که تفصیل آن عدم محض
است پس قیامت بودنی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون آفتاب نزدیک
بطلوع رسد واجب است ظهور تباشیر صبح هم چنان چون عدم نزدیک رسید واجب است
وجود قیامات یعنی حوادثی بظهور رسند که قریب گردانند عالم را بعدم محض و این است
سبب قیامت و واجب است که برای مردمان داری باشد که هم با جسم خلع جلباب
بدن نموده آنجا روند یعنی عالم برزخ بود از آن داری باشد که قوای مثالیه در اجسام
حلول کنند یعنی حشر و چون مردمان را در برزخ و حشر سعادتها و شقاوتها در پی خواهد
داد که منشأ آنها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکیم حقیقی
منتشر شدن این علم بر خلق تا حصه عظمی از ایشان سعدا شوند بسبب قهر قوة
عاقله ایشان بر قوای سبعیه و بهیمیه و انقیاد قوة عاقله ایشان بآن علم حق و چون هر فرد
قابلیت ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شخصی که در اصل فطرة رفیقه از روی مناسبت
دارد بنبع اعظم و رفیقه از روی مناسبت دارد بملاء اعلی تا این علم بکمال در وی
منتشر شود و قوه عاقله او قاهر باشد بر قوه سبعیه و سبعیه بر بهیمیه او برای دو وجه
یکی آنکه تمامی از این قوای در ترشح این علم بظهور رسد دیگر آنکه صورة سعادت
نوعیه بکمال در وی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه برا قران و قهر عالم ودیعت
نهاده باشند برای آنکه تا علم را مقهور این علم گرداند پس عنایت الهی این شخص را
ذکر لطف خود ساخت و بر لسان او علمی که مخبر از عالم برزخ و حشر باشد القا
فرموده تا علومی و اعمالی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
سبب رسل افاده خواجه محمد ابن ولی اللهی در فواید آورده اند که حافظ محمد افضل

امام

امام مسجد اکبرابادی که از محبان نیدبی حضرت ایشان است روزی مثنوی مولوی روم قدس سره می خواند قصه بلال موذن رضی الله عنه و مشاجرات او بازوجه اش عند الاختصار که مستفیض است از بیان آغاز نمود و در اثنای ان اثار وجد و بکا بر حضرت ایشان نمودار شد این معنی نظر بر کمال رتبه تمکین نیدبی حضرت موجب استغراب حاضرین و غائبین گردید گستاخی نموده کشف این سر التماس نمودم فرمودند هر لطیفه استیثار حظ بمقتضای مقام خویش می نماید و حالت وجد و شوق که مخصوص لطیفه قلب است در حال سماع داستان مذکور بر دل غالب آمد و باستماع قصه بلال رضی الله عنه خاصه شوق و عشق از قدیم داریم و هم در بعضی احبان نشست خاطر رجوع بلطیفه قلبیه واقع می شود و اثار مقتضه ان ظهوری نماید افاده در هنگامه احمد خان افغان که بر اهل بلده شاه جهان اباد نوایب اضطراب بود و هم کس بر انفس و اموال خود خائف بعضی مخلصان حضرت ایشان چنانچه خواجه حبیب الله کشمیری و عمرخان قصوری از کمال اندیشه بجناب کرامت مآب عرض نمودند که درین فتنه و فساد اسباب خود کجا بریم حضرت ایشان تصریح فرمودند که ما و همه مخلصان ما بلکه تمام اهل شهر درین شورفتنه ان شاء الله تعالی محفوظ خواهیم ماند و خداتعالی لطیفه پیدا خواهد کرد که امن از جمیع وجوه بظهور خواهد آمد پس هم چنان واقع شد که افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راهی که آمده بود برفت و شهر از صدمه ان محفوظ ماند افاده در ایامی که محمد شاه بر سریر سلطنت قایم بود جمیع ارکان دولت بکارهای خود مشغول اما صورت فتنه نموداری داشت حضرت ایشان بعبد المجید خان کشمیری گفتند که صورت این دولت برهم خواهد خورد درین هیات مجموعه تغیر کلی خواهد شد و در جمعیت شما هم خللی راه خواهد یافت اما از فضل خداتعالی امید است

که ابروی محفوظ ماند بایم داعی بالخیر در حق شما ایستم پس عنقریب ازین ماجرا وزیر ازین
عالم انتقال نمود و لیسر امرا در جنگ افغان کشته شدند و بعد ازان پادشاه قضا کرد
و نجیب هم وفات یافت تا که هیچکس از ارکان قدیم قایم نماند و خدماتی که بعبد المجید خان
تعلق میداشتند در اول جلوس احمد شاه همه بدیگران مفوض گشتند و شیرازه جمعیتی
که وی میداشت از هم پاشید اما بیمن توجهات عالیه جناب کرامت مآب با وجود
عزل معزز ماند افاده روزی خواجه محمد صالح سمرقندی ده بیدی که با میر جمله فرخ سیری
قرابتی داشت بجناب حضرت ایشان آمده آداب نیازمندی بجا آورده معروض داشت
که فرزندی دارم که وی را نذر حضرت کرده ام و غلام این جناب ساخته ام و قصه اش
آنست که روزی بشرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم و دران ایام مرا پسری
متولد شده بود و قریب بیست پنج روزه چون از خدمت رخصت یافته بخانه خود رفتم
دیدم که همه مردمان خانه در گریه و زاری اند چون از احوال استفسار کردم گفت که طفل
شیر را گذاشته است نمی نوشد و حالتی صعب دارد چون لحاف از روی وی برداشتم
دیدم که چشم های وی بر گشته است و نظر بر سقف دوخته و صورت نزع بر وی
نمودار است دران ساعت حال وی را بجناب حضرت عرض داشتم حضرت
قدری آب دم کرده عنایت فرمودند چون آنرا در حلق وی چکانیدم همین که قطره
بحلقوش فرو رفت گویا تازه بتنش جان در آمد و هوشیاری یافت و شیر نوشید
پس ازان وقت وی را نذر حضرت کرده ام اکنون چهارده ساله شده انشاء الله تعالی
بخدمت رسیده بشرف ملازمت حاصل خواهد نمود افاده سنه شصت و یک
بعد الالف والمائة که حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعتکاف اربعین فرمودند

بر افاده در صفحه دوم آمده است

بنده کاتب حروف نیز از جاذبه عنایات جناب کرامت مآب که ظاهرا از راه مکاتبات
و باطنا از روی توجهات شامل حال وی بودند بدرقه فضل الهی در اوایل نصف آخر شهر
شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوس حاشیه نشینان انجمن ولایت مسکن
مشرف گردید و در سلک متکفان حوالی معتکف منبع الشرف که مصداق هم قوم
لا یشقی جلیسهم بودند سعادت انسلاک یافت و راقم که درین ایام سعادت
التیام نصیب خاکسار شد این بود که هر وقت از لیل و نهار که می خواست بخلوه خاص
بار می یافت و بافاضه و ارشاد و معارف خاصه و اسرار غامضه مختص از انجناب
مشرف میگشت و اظهار اندکه تلک الاوقات المتبرکات بقید کتابت در آورده
سرمایه سعادت خود انگاشت جمیع خدام ذوی الاحترام که بشرف مجاورت دریافته بودند
هر یک بحسب استعداد خود از فیض ظاهر و باطن بهره اندوز گشتند خواجه محمد امین نقل
کردند که وقت جلوس اعتکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توجه شغل باطنی زیاده
تر تقید باید نمود که انشاء الله تعالی در اندک سعی کشایش بسیار خواهد شد پس امتثالا
للامر وفقی متوجه شده نشستم مجرد توجه حالتی روی آورد که مرا از ما ربود و تا مقدار یکپاس
و کسری نوعی غلبه داشت که طاقت چشم وا کردن نگذاشت و بعضی اسرار که دران
ایام بر خواجه موصوف واضح شد در قسم ثالث در بیان احوال ایشان مثبت گشتند
و حقایق آگاه شاه نور الله دران ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم العزیز را
دیدند که میفرمایند که با عارف آنست که هر که ذره از وجود او عارف باشد
و ممتلا از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیری بود روزی از ان ایام برکت
التیام وقت صبح بنده کاتب حروف در خلوه خاص بار یافت در انحال جناب حضرت

ذکر المبارکات

شرح حجر بهت

ایشان را دید که استغراقی عظیم دارند ساعتی در مواجهه شریف نشست و بمقدار
حوصله استعداد خود از فیض خاص ممتلی گردیده بمقام خویش باز آمد چون بمن العشائین
شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوة شدم خواستم که متوجه
شوم نه قلب را یافتم و نه روح را که بان توجهی نمایم مگر کیفیت اجمالی حجریت حاضر بود
همان متوجه گشتم اضمحلالی قوی حجریت را در تجلی اعظم روی نمود باز ارشاد فرمودند
که در نفس کلیه که تجلی اعظم ظهور فرموده نمونه آن تجلی در هر نفس جزئیه که تنزلات
آن نفس کلیه اند مودوع شده و همان است حجریت و چنانچه در ظهور نفس جزئیه
تحلیلات طبعیه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه بحیوانیه و از آن بانسان
رسیده هم چنین تحلیلات کسبیه و ریاضیه واقع میشوند تا که حجریت بار بتجلی اعظم
پیوندد و در آن مضمحل شود و آن تجلی اعظم را غذای خود سازد لیکن این نوع تعین
خود را که درین نفس جزئیه وی را عارض شده بود از خود افشانده مطلق مشعاع
آن تجلی گردد اما مع هذا و برای این نفس که منشأ تعین وی گشته بود ربطی لنفس الامر
باقی می ماند و همین علاقه راه مناسبت تجلی اعظم با افراد امکانی است و از همین
راه نزول سرائر و نوامیس و علوم الهیه میشود بر انبیا و اکمل اولیا و همین رابطه است
که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این معنی آنست که شمع چون موجود شد
در وی لطیفه و هیئه ایست که ماده شعله می شود که صور در آن مودوع است و همان است
مثال حجریت که نمونه نور انوار است و شعله مثال نفس ناطقه و فتیله و چراغ و لطیفه
و هیئه بمنزله استعداد ارضیه و جسدیه نسمیه است که موجب افاضه نفس ناطقه
شده پس تا که شب است و آفتاب در پرده اختفا است چراغ سراج منیر

شرح
کوه براست بر آب وتاب خود است وامتیازی تمام میآرد وچون روز شد والوا
برآمد وظهور نمود ضوء بران سراج دران مثلاث گشت وازان شعله دیگر دید چنانچه اورا
هیچگونه امتیازی نماند ما با وجود این ضوء مثلاث را بان سراج که منشأ تعین وی شده
بود رابطه فی نفس الامر باقی است وارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگرچه نفس
ناطقه وجمیع قوای بسبب اضمحلال جذبیت مثلاث میکردند ما این حیثیت که قابل
نعیم جانبیه نمانده بلکه افاضه آن نعیم بر آنها بر وجه اتم واکمل خواهد بود زیرا که الحال حافظه وسیع
دیگر یافته اند که قبل از مثلاث نبود دیگر ارشاد فرمودند که حضرت تجلی اعظم را با اجزاء
بهیئه کل بحسب اقتضای ظهورات مصلحت گاهیه نسب مختلفه می باشند مانند
نسبت ذی شمس با کواکب که گاهی بر مثال مقابله است و وقتی محاق و زمانی
تثلیث وتسدیس وسایر نظر مودت ومقتضای هر یک ازین نسبت
وجهات ونظرات علیحده است پس در بعضی اجزا بهیئه بحسب آن نسبت
که با وی است ظهور صورت تنزیع لاهوت در ناسوت است و در بعضی عبدیت
محضه و با بعضی مودت والفت و با بعضی ازین اجزا تجلی اعظم را نسبتی است
بی کیف وراء این نسبت مذکوره سوا این جهات ونظرات مشهوره گویا
نظر او از غیب صرف ولی حقی محض می روید و نے تعینی و به رنگی خالص می جوشد
ونور او چنان است که گویا چیزی نبود تا کهان احکام او ظهور می یابند دانسته
نمی شود که از کدام جهت آمدند ومقتضای آن منبع صرف فقط است وادراک
سر هر چیز ونکته فهمی وسر کلام وهمین است اصل حکمت وهمین جهت تشخص
بنصیب خاص متعین نمیشود دیگر ارشاد که چون در حقیقت کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خوضی واقع می شود عجب عمومی ادراک کرده می آید که از کمال عموم وسعت جمیع حقایق را احاطه نموده گویا عنوان تمام حظیرة القدس شده اند وانا فتحنا لک فتحا مبینا اشارة بهمین است بعد از ان در تدقیق حقیقه جبریلیه معرفتی بیان فرمودند که افهام از ادراک ان قاصر اند وبنده کاتب الحروف از انچه که از پرتوه فیض خاص بروی روشن شده بود عرض نمود که چنانچه هر فردی از افراد موجودات از راه اسما وصفات بر جمیع مراتب تنزلات مرور نموده درین نشاء متشخص ومتعین گردید پس این راه وسایط است در وصول سالک را تا بذات دیگر انکه انا کبری که در انی انا الله اشاره بدان است وان چیزیکه فوق از ثبوت ووجود است واین انانیات جزئیه طور وانف رهمان نقطه فوق الوجود است همان حیثیت صرافة وهمین است وجه خاص که توجه بدان موصل بذات صرف است بمعی امیرش اسما وصفات چنانچه سلوک بر اداول مثمر وصول باسما وصفات پس توجه بوجه خاص که مصطلح قوم است همین است یا چیزی دیگر است ارشاد فرمودند که این معرفت صحیح است اما انچه مصطلح قوم است عبارة از محافظت صورتی است مقدس که بر لطیفه سر نازل می شود واین معرفت که ذکر نمودی غامض است واز شعب ان معرفة است که سابقا مذکور شد وهر کس بدان پی نمی برد ومیار طریقت بر چنین معارف غامضه نمی باشد بعد از ان در تحقیق توجه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندیه است قدس الله اسرارهم ارشاد فرمودند که چون نفس ناطقه از شهود حقیقه مجردی کیفیت متهیا می شود صورتی مقدس وذی رنگ از رنگهای در وهم این شخص فایز میگردد چنانچه این صورت حکایة ان مجردی کیفیت می باشد

صحیح

پس محافظت

مذاکره نقشبندیه

پس محافظت این صورة و همیه توجه است بوجه خاص و همین صورة است مورث
توجه و تاثیر و منشأ و نسبت که کیفیتی است از کیفیات مقدسه و الا نه مجرد محض
و بی کیف صرف این معنی را برنمی تابد بلکه آنچه وی بالخاصیه می بخشد نفعی است
بسیط و از کلام بعضی مشایخ معلوم می شود که این توجه بنفس ناطقه نبوی ذات بیرنگ
و بی کیف صرف است و این صورت از تعمل وهم ناشی شده لهذا از محافظت
آن و در پی آن افتادن منع می فرمایند و مراد آن است که این توجه بذات بحت نیست
بلکه نبوی بتجلی اعظم است که عبارت از ظهور ذات است در نفس کلیه و آن
صورة نیز از تعمل وهم نیست بلکه فایض است از آنجا در وهم زیرا که آن تجلی را بروزات
است یکی در احجار هیئة افلاک و صورة آنکه بدرکه با وهم می افتد شبیه نور قمر است
و وی مدرکه را با عالی سما میکشد و دیگر در احجار هیئة ملا اعلی است و صورة آن
در مدارک شبیه بصورة هوای است مایل بنوعی از حمرة و وی وهم را بوسط سما
و ارض می برد و دیگر در مثال است و صورة آن در وهم شبیه بدرخشندگی است
و مراد آن نیست که این کیفیات و صفات آن بذات را ثابت است که انها مقدس اند
بلکه مراد آنست که صور آنها چون در مدرکه متمثل شوند تعبیر باین معنی احکی باشد از آنها
گویا همین اطوار موضوع اند برای تمثل وی درین مواطن پس تعمل وهم را درین امر دخل
نیست روزی وقت ضحی این بنده بشرف حضوری مشرف بود که عزیزی بحضور
معارف گنجور آمده عرض کرد که ما بوجدان خود می یابم که بعد موت و بعد فنایی که درا
دران عالم پیش خواهد آمد فنا کلی خارجی در حقیقة الحقایق خواهد شد و بساط
تمام روی خواهد آورد در آن وقت بارقه از شمس وجدان انجناب برین ذره افتاد

کرسی قول ویرا دریافت نموده معروض داشت که چون شخصی عالم اجمالی غیبی اکمال
حقیقت خود را در حقیقة الحقایق که نفس الامری است درمی یابد و بمقتضای عوایق
تعینات حصول آن بالفعل درنمی یابد آن معنی را در ذهن چنان متمثل میشود که بعد مرگ
این صورت ظهور خواهد یافت جناب حضرت این ملتمس را بسیار تقویت فرموده
خود بتفصیل ارشاد فرمودند که قول بعضی از صوفیان زمان را شنیدم که وی می گفت
که بعد مرگ هم چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه بشکست
باز آن آب بدریا پیوست و در حقیقت تحقیق آن قول نیز همین است که چون تجلی
وجودی بان اضمحلال می آرد و آنرا بالقوه می یابد نه بالفعل و مانع از فعلیه همین جسد را
می داند لاجرم گمان می کند که بعد خراب این بدن این صورت ظاهر خواهد شد و حال
آنکه تا تحقق الحقایق تعینات دیگر هم هستند از آتم و اوسع اند که مانع دعاوی اند همدران
وقت دیگر ارشاد فرمودند که آنکه بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد تجرد
ابدی خواهد شد نفس ناطقه را کما حقه نفهمیده اند گمان کرده اند که آن جوهری است مستقل
که تجرد او را ندانسته اند که نفس ناطقه نیست مگر تطور نفس کلیه و هیاتی خاص از هیات
وی که باعتبار تعلق و تنزل بهیکلی خاص این نام یافته پس اگر باعتبار حقیقة وی که نفس
کلیه است این حرف می گویند راست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
نتوان گفت که حادث بود بعد از آن ابدی نشد و اگر این تطور را اراده می کنند
این خود کذب محض است زیرا که طبیعت تطور چنانچه حدوث را اقتضا می کند
زوال را هم مقتضی است بعد از آن معارفی بیان فرمودند که از صدا درک اکثر ناس
بیرون اند روزی بحضور معارف گنجور ذکر بعضی از اولیای سلف آمد که عمده مقامات

پیش ایشان حصول علم لدنی بود ارشاد فرمودند که از علم لدنی چندین مراتب دارد
عمده آنها آنست که اطلاع بر رابطه حادث با قدیم حاصل شود یعنی معرفت کیفیت
ظهور ابداع و خلق و تدبیر و تدلی است که کمالات اربعه الهیه اند و علم احکام این
کمالات دیگر اطلاع بر کلام نفسی است و آن عبارت از آنست که چون احکام
نوع انسانیه بحسب قوای طبعیه و عقلیه در حظیرة القدس تحقق گرفت حضرت
تجلی اعظم از انجمله احکامی که بحسب استعداد آن باشند یعنی مدارس ملاء اعلی از اوامر
و نواهی در دشبهات که در آن تهذیب قوای علمیه و عملیه ایشان میشود تا بسبب
آن مناسبت با حضرت مبدأ را اقتضای صورة نوعیه پیدا کنند در آن موطن
علی الوجه الکلی تعین فرمود چنانچه بجهت تهذیب قوای علمیه تسبیح کرده معنی اثبات
کمالاتی که مدرک عقول باشند مع التشریه بانه لیس کمثله شیء و مناسب همین برای بدل التنزیه
تهذیب قوای علمیه معین فرمود و این معنی بنحوی از انحا در حظیرة القدس تمثل گرفت
و همان است کلام نفسی دیگر اطلاع بر احکام شرایع خاصه و ادراک سر آنها است
از موطن تشریع و انبیاء من لدنا علما شعبه است از قسم اول و این صبر در ره جارحه
الهیه است بحسب تدبیر جزئیه روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام قریب موت خود بفرزندان فرمودند که ما شما را بدو چیز
امر میکنیم و از دو چیز نهی یکی از شرک و دیگر از حسد با ظالم و امر میکنیم بکلمه لا اله الا
الله وحده لا شریک له فهذه کلمة لا حجاب بینها و بین الله یعنی این کلمه الوان
کثیره می دارد مثلا نفی معبودیة از غیر الله و هم چنین نفی مقصودیة و محبوبیة بلکه فاعلیة
تا که موجودیة نیز پس این کلمه ثمره رفع این حجبت می شود و دیگر میکنم بسبحان الله

وسجده فانها کلمة تنزه فون بها یعنی اثبات محامد وکمالاتی که فیما بین خود بان تمدح می کنند
وبرا سبحانه اما بوصفی که مباین شود از جنس مخلوقات وتنزیه باشد از مثلیة اشیا
وهمین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه بحسب
دلالة خود بر این معنی وتسبیح وتمثال الحال است که مستوجب ترتیب که تنزیه بق
نوعی است از ان گشته وهمین سر رزق حیوان دون رزق انسان است زیرا که رزق
چارپایه علف است ورزق آدمی که در تسبیح سجده بجهت ترقی وی در عقل وادراک
واثبات محامد وتنزیه از حیوان اعلی وافضل است از وی حبوب وثمار شد که افضل از
علف است بازا فضل انسان دران معنی پس ان کلمه سبب ترزیق ایشان گشت
والله اعلم روزی ارشاد فرمودند که شیخ ابو علی سینا در بیان نفس ناطقه قصیده
گفته در نزول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد در حضیض ناسوت وپای بندی
ان درین محلس ذکر کرده ودر حکمت این معنی حیرت نموده واین از قصور معرفت وی است
زیرا که در ظهور نشات مصالح کلیه منظور اند نه مصالح جزئیه که بنسبت هر فرد فرد باشد
پس حکمت درین تنزل وتعلق حصول نشأ کمالیه انسانیه است که تنزل سادس است
وعبارة از ظهور جزئیت است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انسانیه وانشاء
ان ولحوق وی بملا اعلی وانعکاس نظام عالم دران نفس بجا تا درین معنی جارحه
الیه شده ان نظم از وی ظهور یابد واین معانی بدون ان تعلق نمیکرد اند واز مقتضای
ظهور صورة نوعیه کلیه همین است که بعضی افراد باین کمال فایز شوند وهاشند مقصود بالذات
از ان ظهور ودیگر افراد ناقص هم از ضروریات ظهور اند تا ان انتظام در اینها متحقق میگردد
پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار تنزلات ناشی گشته دیگر ارشاد

آمده

فرمودند که ابو علی بر عبادتی که برغبت جنت کنند بسیار انکار نموده وگفته که این از
قسم تجارت است نه معدود در کمالات واین نیز از عدم ادراک حقیقت
جنت است وعدم دریافت سر دعوة انبیا علیهم الصلوة والسلام بسوی رغبت
بجنت ورهبت از نار زیرا که جنت در حقیقت تشبیهات وتمثیلات وکمالات
وتهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمهار بهشت تسنیم وکافور وزنجبیل که برای
مقربان وابرار در قرآن مجید ازان خبر آمده تمثیلات کمالات نفسیه ایشانند بحسب
اختلاف نفوس وتهذیب انها وبهمین معنی اشاره در حدیث که الجنة قیعان غراسها
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس این ترغیبات انبیا علیه السلام
بسوی جنت در حقیقت ترغیب بسوی کمالات نفسیه است ورغبت دران
فی نفس الامر رغبت در ظهور ان کمالات است علی الوجه الاتم والاکمل دیگر ارشاد
فرمودند که ابو علی واتباع وی گمان کردند که در بیان مبدا ومعاد انچه اخبار شارع وارد
شدند محض مجاز وکنایات اند از معانی از بس که مخاطبین عرب امی بودند وفهم
انمعانی دقیقه برایشان تعذری داشت بنابران شارع ان معانی را بطریق تمثیل
وتصویر بایشان بیان کرد واین گمان وی خطاست بلکه تحقیق آنست که معانی دقیقه
که در صور مثالیه متمثل شدند در کلام نفسی ان معانی بهمان صور واشکال بیان فرموده
مثلا در مبدا که بیان مواثیق وارد شده تحقیقش آنست که در حظیرة القدس نوع
انسانی بجمیع استعدادات وقوی واحکام خود تحقق پذیرفته وبحسب انها فیوض رب
الارباب را قبول نموده بکمال واستعداد خویش بحقوق ربوبیت اقرار آورده واین معنی
در مثال بصورة مواثیق متشبح گشته در کلام نفسی که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

بحسب اقتضا استعدادات وي متعين دران موطن است بيان همان تشبيهات
واقع شده ومثلا در معاد که بيان حوض کوثر واقع شده در حقيقت لطفي وفيضي
مديد است از حضرت ربوبيت که در ضمن بعثت انبيا عليه السلام بر روي کار آيد
همان فيض در مثال بصورة حوض کوثر متمثل گرديده پس باعتبار همان تشبيه وتمثيل در کلام
نفسي بيان ان واقع شده اينجا شارع عليه الصلوة والسلام هيچ تصرف بمجاز وکنايه
از طرف خود نکرده همان حکايت نفس الامري است که بخلق آورده روزي ارشاد
فرمودند که مسئله تجدد امثال که پيش صوفيه محقق گشته از اراد و تقرير است وهر دو وجه
معقول است يکي آنکه افاضه وجود بر شئ که باشد از مفيض مجرد از زمان ومتعالي از آن (مسئله تجدد امثال)
است که باعتبار آن ايجاد وابقا در يک رتبه است يعني در آني امتداد زماني نيست
که آن ايجاد وابقا از هم ممتاز باشند واين موجود متقاضي زماني است که در وي اوقات
آنات مخلوط مي شود پس آن افاضه ايجادي را که در مرتبه نقص نيست با اين شئ زماني
که مرآن نقص دارد اختلاط متحقق است پس ازين اختلاط مجرد بازماني تجدد امثال
صورت مي بندد يعني همان ايجاد در ظرف زمان با آنات متعاقبه صورت گرفته تجدد
امثال را داده ديگر آنکه در مقولاتي که حرکت دران واقع مي شود تجدد امثال باعتبار
حرکت جوهر در آنها اثبات نموده اند اما در جوهر ثابت نمي کنند زيرا که در ذات
جوهر حرکت نيست بجهت آنکه حرکت را متحرکي ومتحرک فيهي بايد واينجا نفس جوهر ديگر
چيزي ديگر نيست ليکن تحقيق آنست که در مقوله جوهر نيز حرکت ثابت است ومتحرک
دران وجود است زيرا که گاهي بصورت انساني که جوهر است متلبس مي شود
ووقتي بصورت فرسي وعلي هذا القياس ومبين است حرکت پس جوهر در حرکت

شیخ اکبر کہ ہئیۃ مجموعہ عالم است وشامل زمان وتقضیات وی است توضیح
نمایی وی را بمنزلہ سوی آفتاب کہ تموجی دارد دریابی بسبب آنکہ حضرت وجود با ہمہ شئون
وکمالات مقتضیہ لآثار ہا یکدفعہ کہ فوق زمان است بان صورۃ جلوہ نمودہ پس طلع
ولب دروی متحقق گشتہ لہذا دران صورۃ کلیہ جامعہ من حیث ہی تجدد امثال پیدا کردہ
وچون ان وجود منقلب بہمان حکم در ہر ذرہ از موجودات متجلی است بالضرورۃ این
تجدد مخفی تحقق دارد وتری الجبال تحسبہا جامدۃ وہی تمر مر السحاب شب اول از اوار
این خاکسار وقت تہجد بجلوۂ خاص باز داشت بعد ساعتی از مراقبہ ارشاد فرمودند
کہ درین شب معانی مناسبہ بعبادت ونورانیت یافتہ می شوند نہ مناسب بتجلی
شب ثانی ازان لیالی قرب سحر این خاکسار کہ شرف مواجہہ داشت از حال وکیفیت
لیل استفسار نمود ارشاد فرمودند کہ انوار عبادۃ فقط ادراک نمودہ می آید وشب
گذشتہ کہ لب ودو یم بود میل بسوی تجرد زیادہ تر محسوس میگشت اما عجب است کہ درین
انوار از برکات وتربیہ ہیچ یافتہ نمی شود ودر عالم مثال برای اضافہ ناس چیزی مثل
برقی می درخشد معلوم نیست کہ ہر کدام کس اند وچہ صورت گیرد شبی ارشاد
فرمودند کہ فرد بشری از جہت وسائط تنزلات در نہایت بعد است از مرتبہ
ذات مجرد صرف لیکن از راہ جہت کہ طلسم ذات الہی است در حقیقۃ انسانیہ
در غایۃ قرب است در رنگ قطعہ آئینہ در خاک محاذی آفتاب افتادہ باشد
کہ ہر چند آفتاب در محل ارفع است خود ودر نہایت بلندی است اما درین قطعہ
مراتی بخاک افتادہ ہمان شعشعان نود درخشان وتابان گشتہ وارشاد فرمودند کہ سبب
مفاخرات اولیا تقدمت اسرار ہم ان می باشد کہ چون از راہ ہمان طلسم الہی

الہی بیک النسبی نازل می‌شود و با نفس ناطقه می‌آمیزد ازان جهت ان کلمات مجربه
از ایشان جوشش می‌زنند و از ہمان مفاخرات نفوس ضعیفه مقهور و مغلوب
می‌شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدا می‌کنند اگر این نمی‌بود ہیچکس این برگزیدگان را
نمی‌شناخت مگر جناب خیمه علی صاحبها الصلوٰة والتسلیمات که در وی عبدیت
محقق متقرر شنت است مع ہذا از انقیاد آن عالم ممتنع است و این یکی از خصائص اندات علیها شد محض
علیه الصلوٰة والسلام شبی از ان لیالی متبرکه وقت تهجد این بنده در خلوة خاص
بازیافت ارشاد فرمودند که عالم تجلی اعظم و اضمحلال مجربهت دران بنحوی عجیب
ظهور می‌یابد که تعبیر از ان علم بهمین کلمه توان کرد که تحقق و تقرر است فقط و اضمحلال
مجربهت آنکه نمی‌توان گفت که این چیزیست با چیز دیگریست با جزا دست
بالجمله از اعتبارات اثنانیه فردیه جزئیه برآمده حکم عموم و کلیه گرفته توان گفت که مستو جب
تمام جهات عالم تقرر است بحیث لا یشذ منه شیء شبی دیگر نیز این خاکسار
وقت تهجد بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که بعد انتقال ازین دار جهان
لطیفه که بحسب قطره برشنیج علیه میدارد برروی کار می‌آید و احکام ہمان لطیفه
بروجه استقلال ظهور می‌کنند و دیگر احوال که بمتابعت لطائف دیگر بودند مستور
میگردیدند و دران موطن از راه ہمان لطیفه کیفیت اضمحلال در حقیقة الحقائق صورة
می‌گردد و دراین نشاء که مجربهت وی با تجلی اعظم اتصال پیدا کرده نایب
این مجربهت در مدارک نورانی مقدسی باشد دیگر ارشاد فرمودند که آنچه
در بعضی احادیث وارد شده که مطربه بود که زہره شده و عشاری بود که سهیل
گشته معنیش چنان واضح می‌شود که روح شان را بحسب اقتضای مناسبتی که بوجه

من الوجوه دارند دران کواکب محبوس ساختند پس این سبب از کمال انسانی
که سیر تا بحظیرة القدس ولحوق بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقه انسانی
ودیعت نهادند واحکام همان نقطه را حق الله تعبیر کرده شد محروم مانده زیرا که ان
کواکب را بحظیرة القدس راه نیست اگر هست نیز زه دیگر است از نزلات تجلی
اعظم وانکه ارواح شهدا در جوف طیور سبز می باشد الصور اعمال منجیه ایشان است
که ازان راه تنعم وتلذذی حاصل می نمایند روزی ارشاد فرمودند که امروز وقت
صبح الشراقی تمام روی آورد مراقبه صبح بهان الشراق اتفاق افتاد چون از حلقه برخاسته
در خلوة درآمدم دران جا بعد ساعتی غنودگی واقع شد دران میان حالة رابعی صبیه
حضرت ایشان که قضا کرده بودند در منام دیدم که گویا در جای است بسیار خوب
ولباسی دارد لغایت فاخر خانچه در ایام عروس می باشد وگویا دران مکان مخدومی
شیخ صالح الدین وزوجه قدیم شان نیز هستند وپیش ایشان کودکی است بسیار
خوبصورت ودرانوقت چنان معلوم شده که این طفل فرزند بی بی صالحه است که
حق سبحانه دران عالم بوی عطا فرموده عوض انکه دین جهان نبود وچون از حال ان مغفرت
نشان استفسار نموده شد گفت دران ایام که مرا کدخدا کرده بودند درانجا بسیار سردی
بود شب وروز از جهت برد ایذا میکشیدم وازان هنگام که درانجا رسیدیم ان ایذا بر
طرف شد وبسیار ارام است همین دو سه کلمه گفت وپس دو سه کس دیگر را
نیز درانجا دیده شد یکی از کنیزکان را که رنگ رویش خوب گشته ولباس سفید
دارد وگویا والده حقیقی مخدومی نیز دران مکان هستند اما رویت شان اتفاق
نافتاد وازان وجود طفل معلوم گشت که چون خواهش ربی در دل ان مغفور بود باشد

دران عالم عطا فرمودند بمقتضای حدیثی که چون بعضی از اهل جنت را خواهش زراعت
پیدا خواهد شد همان ساعت تمنای خویش فایز خواهد گردید و سر ظهور تمنای فرزند انها
است که از مقتضیات صورت نوعیهٔ انسانیه ظهور او در بهشت و چون درین جهان
گاهی عصیان ماده عائق می افتد آن اقتضا صورت نه بندد و آن موطن مقام عصیان
ماده نیست پس آنچه مقتضی وی است علی الوجه الاکمل ظهور می یابد و بهمین معنی اشاره
است آنچه در حدیث وارد شده که همه اهل جنت بر صورت رجل واحد خواهند بود
یعنی اختلافی که بسبب عصیان ماده بود از میان خواهد برخاست و آنکه درباب سیدنا
ابراهیم رضی الله عنه که دراوان رضاعت قضا کردند وارد شده که برای شان دو مرضعه
در بهشت باشند تا مدت رضاعت را بکمال رسانند نیز ایمای است بهمان سر که
وصول آن صورت نوعیه است بکمال خود علی سبیل التدریج والله اعلم بالصواب شبی
ارشاد فرمودند که معتزله منکر رؤیت اند در آخرت و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
نبویه بر صحت رؤیت شاهد اند زیراکه یکی از عکوس حضرت تجلی اعظم آن است
که بارز صورت نوعیهٔ انسانیه و بحسب استعداد آن ظهور یافته و آن بمنزله جهت آن
صورت کلیه است و چون در آخرت محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و در آنجا
ماده نیز مطاوع هیات نفسانیه بهره تمامتر خواهد بود چنانچه در بعضی احادیث وارد شده
که در سوق جنت بهر صورتی که کسی باستحسان توجه خواهد نمود بهمان صورت خواهد برآید
و نفس ناطقه را بجهت نظری است خاص و درین دار بسبب تمانع ماده اثر او در
هر فرد ظهور نیست و در آن نشأه این تمانع نیست پس انکشاف تام آن ذات
مقدس که رؤیت است بنسبت جمیع افراد نوع انسان از راه همان برزخ که بمنزله

بجهت صورة کلیه است وقوع خواهد یافت بجهت انسحاب حکم نوع بجمیع افراد
وعدم تمنع ماده از تلون بهیئة نفسیه والله اعلم ودر شب بست ونهم که بلیل ختم قران بود
اکثر مخلصان با اختصاص حاضر شده حوالی خلوت خاص احیا لیل نمودند وقت تهجد
جناب حضرت ایشان از خلوة بیرون تشریف آورده بدعاء خیریت دارین جمیع
فدویان را نواختند حافظ محمد افضل کشمیری که از مریدان خاص اند دران ساعت
ابیات قصیده اطیب النغم وغیره بصوتی بس حزین خوانده وقت حاضرین را بغایت
خوش ساختند وبدین وسیله بدعاء خاص سرافرازی یافتند وشب اخیر از رمضان
بین العشائین که این خاکسار بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که در انچه در
حدیث اسلام آوردن وحشی که قاتل امیر حمزه بود وارد شده که اگر توانی خود را
از حضور دور داری واز نظر ما غایب باشی نکته خوبی فهمیده شده یعنی که این معنی
بجهت ادراک عدم مناسبت فطری وی بود بذات مقدس خویش نه محض کراهت
طبعی ناشی از قتل حضرت حمزه رضی الله عنه زیرا که اگر خالص همین سبب بودی البته از جناب
الهی منعی وارد میشد چنانچه در عیاش و توالی ولیس لک من الامر شیء وامثال ان واقع شد
که الاسلام یجب ما قبله ونسبت کره طبعی با جناب بسیار بعید است ومصداق این نکته
انست که در زمان حضرت عمر رضی الله عنه از ارتکاب شرب خمر از وی مقرر واقع شد
وچند بار وی را حد زدند وچون باز نیامد جلا نمودند ووقت تهجد که در حجره خاص بازیافت
بسی معارف واسرار تکوین و تشریع ارشاد فرمودند که هر دو این امور لا در غیب الغیب
متعین می شوند بعد از ان ظهور پذیر میشوند وعلی سبیل التدریج این همه کمالاتی که بالقوة بودند
بالفعل میگردند برنگ غنچه که اولا همه انچه در گل ظاهر شده هست در صورة غنچگی مندرج

و مندمج باشد پس از ان درجه بدرجه در کل ظاهر و بارز میشود مثل که تا مل قفص بیضه
طاوس شود ٭ در شبستان عدم نیز چراغانی هست ٭ و ارشاد فرمودند که آنچه از اخبار
شفاعت در قیامت وارد شده همه تعبیر از ظهور فیض است از میان محبت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از هر که شفاعت ظهور خواهد یافت در حقیقت از آنجناب
است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام عنوان جمیع ملاء اعلی اند و هر کرا از معرفت شفاعت
محبت خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست و هر که وی قائم باین منصب ذکر متعلقان
است البته وی از ان سر باخبر است و در اخر آن مجلس مرزا محمد مراد بدخشی که یکی از
معتقدان مقام برکات التیام بود بحضور آمده عرض کرد که شب است و بغم از راه غفلت
از دعای خاص محروم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس
حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ان ارشاد فرمودند که سعادت آدمی در دو چیز
است یکی آنکه ظاهر وی موافق شرع باشد و باطن با خدا و این را تفصیل بسیار است
هر یک از ان بقدر استعداد خود فرا میگیرد و هر مقدار که کسی را میسر آید غنیمت است
بالجمله آن عجب وقتی خوش بود که خوبی آن بیرون از شرح و افزون از بیان است
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ٭ حافظ جیو نقل فرمودند که
شاه غلام حسین که عزیزی است صوفی صادق القول پیش ما ذکر کرد که ما در رؤیا دیدیم
که گویا شخصی بزرگ که سراپای او نور است می گوید که درین زمان در امت محمدیه مثل
شاه ولی الله هیچکس نیست افاده در سنه ثانی و ستین از قرن ثانی عشر حضرت
ایشان چون بسبب فصد عاده باربعین رمضان فرمودند این خاکسار را نابر حکم
از راه وجدان غیب دان بران مطلع بودند و ان ارتحال حضرت قبله گاهی بود که از

حال اعتکاف و افاده

بعیر متعال که اواخر رمضان کسلمند شده بودند و دوازدهم شوال برفیق اعلی پیوستند
وازین معنی اضطرابی و پریشانی که بکمال جمیع متعلقان راه یافت بیانش نسبت
صورة دوری ازان آستان فیض آشیان تجویز فرموده رخصت اعتکاف در وطن
بخشیدند که بدین سبب درین ایام استیعاب اوقات حضورشان و اکتساب
بعض فیوض خدمت ایشان دست داد والاحسرت و تاسف بر فوت آن
از دل هرگز نمیرفت اگرچه دران ایام فیض التیام توجهات بحسب باطن شب و روز
مبذول بودند مع هذا از معارف خاصه اعتکافیه این بنده را عموم کرم و شمول نعم محروم
نه پسندید و از زبان قلم فیض رقم بنوخطاب مستطاب کرامت بخشید هرچند تحریر آن
معارف غامضه بنابر شرطی که در صدر رساله از تسطیر معارف قریب التناول رفته
درین مقام مناسب نمی نمود لیکن بحکم آنکه سوزهای عاشقی والله صبر این معانی باشم
ای جان لبس سطیره درحکایات اعتکافات آن شرط از دست رفته و شهد بر جام
ازان فیض برآمده در بحر مسایل غوامض مطلق العنان گشته بنابران بعضی ازان معارف
بحسب مناسبت در ملفوظات که قسم ثانی است تحریر نمود و پاره ازان در اینجا می
نولیسد تحدیثا بالنعمة و شکرا لها و هر مسئله را معنون بلفظ معرفت کرده شد افاده

فخیمه

قال الله تعالی الذین یحملون العرش ومن حوله الآیة بدان اسعدک الله تعالی ازانکه تعالی
الاشیاء کما هی چون نفس کلیه پیدا شد حقیقت محمدیه متوجه تربیت نفس کلیه گشت

حقیقت

وان طریقت رقیقه است از رقایق ذات بحت و در اصطلاح ما مسمی می شود تجلی اعظم
تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است بتربیت نفس ناطقه بدن

فرد واحد را از افراد انسان ولله المثل الاعلی پس اول اعتماد تجلی اعظم بر فواد نفس
کلیه واقع شد مثل اعتماد نفس ناطقه بر روح هوائی که در قلب فرد واحد است
از افراد انسان پس این فواد نفس کلیه معبر بعرش است در کتاب الهی و اعتماد
تجلی اعظم بر دل معبر است باستواء الرحمن علی العرش استوی یکی از نعم الهی است
که مشاهده عرش میسر گردانید و در اعالی آن اجرام بسیطه افلاک است و حاملان آن
نفوس ناطقه افلاک و رنگ این موطن مثل رنگ آفتاب است و فرود تر از آن
اجرام بسیطه ملائکه و اکابر بنی آدم است و جمله آن ارواح ملائکه و انبیا و لون آن شبیه بلون هوای
لطیف که بسبب تنور آفتاب نورانی شده باشد و فرود تر از آن اجرام بسیطه که منغشی
است باغشیه احکام نفوس و رنگ این موطن شبیه هوائی است که فی الجمله سرخی
متبرید و فرود تر آن نفوس دیگر که لا یعلم جنود ربک الا هو چنانکه سراب را دیده باشی که
هوا متحرک می نماید پس اجرام بسیطه افلاک و اجرام بسیطه ملائکه و انبیا و کاملین عرش است
و اجرام منغشیه بغشا نفوس و اجرام دیگر که احکام جسمیت در آن بغایت متحقق است
و احکام ملکیه بر ظاهر این دو قسم را من حوله تعبیر رفته است اول اراده متجدده و اول
اخبار در میان اعتماد رحمان بر عرش پیدا می شود و مفصل میگردد در میان عرش
و حمله عرش خدا تعالی در شرایع از تعریف اسما و صفات خود احکام و آثار این تجلی اعظم
بیان فرموده است و امهات الصفات دو صفت است یکی صفت قهر بر کلیه
ما فی الکون و هو قوله تعالی و هو القاهر فوق عباده قدرة و سمع و بصر و اراده از این باب
است دیگر حصول حقایق ناشیه از ذات بحیث بیش تجلی و قدر از این باب است

والله اعلم

والله اعلم این حظیرة القدس طلسم الهی است ضبط و ربط عالم مطلقا و بنی آدم خصوصاً
بدون این طلسم ممکن نیست اول نفس کلیه را بمنزله لوح گردانید که در وی ظهور کند هر چه در
مرتبه عقل متحقق است پس اول ظهور آنجا صورت ذات بحت شد و بواسطه آن جمیع
صورتها و استعدادها که در مرتبه عقل کامن بودند بر روی کار آمده اند و این صورت الهیه
که معبر است نزدیک ما بتجلی اعظم ظهور کرده است جمیع اجزاء نفس کلیه را برقالی شعشعانه
که بمثال رشتهای نورانی از وی بیرون می آیند فتا هر جزو و هر نقطه رسید و قهر کرد او را
از جهت باطن او و ظاهر او اما قهر باطن پس شبیه اوست در ظهور در وجود این نقطه و آنه
نابود بود آمدن از عدم بوجود رسیدن و هر چه ازین حاجت گوئی همه یکی است اما قهر
ظاهر پس اقتصار اسباب است بمسببات و تسلیط اسباب انها و اجرای احکام
انهاست در مسببات و مقارن ساختن اعراض با ضداد وارد را الملک تعبیر رفته است
بضم المیم چنانکه از نکته اولی بملک تعبیر رفته است بکسر المیم اشاعره شکر الله تعالی
ساعیهم الحقیقة امر منهی شده اند جائی که گفته که حدوث هیچ حادث بدون تاثیر
قدره واجبه بی واسطه نمی تواند شد اعراض باشند یا افعال عباد یا غیر آن ما احسنها
من کلمه باز هر چه در هر چه عالم در میان نفس کلیه میکون و این چیزی است شد مبنی بکون ان
او نیست الا نفس جزئیه شدن همان نفس که در غیر نفس کلیه نمی توان یافت همان
نفس کلیه خود گشتن نفس جزئیه می شود چون نفس جزئیه شد صورت الهیه در وی
مندرج گشت و اندراج هیات عالم همان است اصل طالعها مما الا انکه فیمان انکشاف گردند
بر تولد و آن تحققات از نمودارات حالیه نفخ نفس است و مدار کار و محل اعتبار
فی الحقیقه نیست الا حالة نفخ روح پس جمیع احوال نفس شبیه خواهند بود با احوال انها

علوی و امهات سفلیه موافق بنجا که در وقت نفخ روح مرده است و نفخ روح بلسان
ما کنایت است از نفس جزئیه شدن نفس کلیه ابتدا از طلسم الهی از بعین حجابات
که منجذب شدن خود که صورت الهیه است فدرین نفس جزئیه بحیثیت اشتمال او بر جمیع
صورتها که در نفس کلیه است اجمالا سوی صورت الهیه پس این انجذاب اصل
طلسم الهی است اولا اجزا هیئیه فلاک همه برنگ افتاب مجتمع شده اند مثل گوئیم
برای توضیح صورت الهیه سوی این اجزا هیئیه صورت شجره بحقیقت مجرد است متعلق
بهیولی تعلقا ما و صورت و شجح اوراق انست و اغصان است و از بار و ثمار است
که بدیدن همان اوراق وغیره می توان گفت که شجره را دیدیم پس این نسبت که میان
حقیقت مجرده شجره و الاغصان و اوراق واقع است همان نسبت بعینها در میان
صورت الهیه مجرده که در صلب نفس کلیه پیدا شده است و در میان اجزا هیئیه
افلاک و ملائکه و انوارات ان پس انها بمنزله اغصان و اوراق اند و صورة مجرده
بمنزله نفس شجری و لله المثل الاعلی مثلی دیگر گوئیم برای نسبت اجزا بهیئت ما صورت
الهیه مجرده صورت علمیه که از معلوم بخاطر ما می آید و مبدا انکشاف معلوم میگردد دو جهت
دارد یک جهت عرض است از باب کیفیات که نفس ناطقه متعلق شده است
و مثل او مثل تصویر است که برای منکشف بودن حال زید و عمرو با مصور بر صفحه کاغذ
از الوان چندی می سازد بحقیقت این صورت از مقوله الوان است او را با زید چه نسبت
بجهت دیگر عین معلوم است و آنجهت کدام است انست که ما بعرضه الصورت
باین نفس نظر نمائیم بلکه التفات ما مقصور باشد بان معلوم و باین اعتبار این
صورت علمیه عین معلوم است هم چنین اجزا هیئیه را دو جهت است بلکه جهت عین

صورت مجرده است و بجنبه دیگر غیر او پس این احجار بهیته مختلف شدند بحسب اصل
جبلت احجار بهیته افلاک نزدیک ترین احجار اند بحقیقت و رنگ ان نزدیک بصور
آفتاب است بعد از ان احجار بهیته جمعی از ملایکه و افاضل بنی آدم که کمّل اند و معنی کمّل نزدیک ما
آنست که وقتی که خدا تعالی اراده ایجاد عالم کرد همان اراده بعینها منشرح شد بیقینی چند
که بنا رعالم بران موقوف بود مانند آنکه اگر حکیم خواهد که کره را متحرک گرداند اراده تحریک
او همان بعینه تعیین منطقه و قطبین او شد باآنکه دلو ر دیگر که بتدریج از منطقه تا قطبین تنگ تر
شده اند نیز و همان بعینه نقطه مدار کره که حرکت کره بران جاری است و همچنین اراده عالم
اراده جمعی جمعی از افراد که بواسطه انتظام ایشان است فی اصل الوجود و فی تکمیل الافراد
الی محل کمال صورتهم و این احجار کمّل بمنزله هوای که فانی شده است در نور و کرد با عین مگر
نور شده و همچنین فروتر ازین احجار کمّل احجار بسیار جمع شده است و از ان سرخ رنگ
بامیل بروشنی دارد تر هوای مثل شراب بالجمله این موجودی قایم شد بین یدی رب
الارباب اول او مثل آفتاب و افراد او مثل سراب و این را در کتب الهیه علیین گویند
و بازاء او موجود دیگر است که او را سجین گویند اعاذنا الله تعالی منها که در جانب
مخالف اعالی نفس کلیه متحقق شده است باز همین علیین ظهوری دارد در عوالم شتی
و ظهور او را جنت گویند گاهی ظهور می کند در بقعه از ارض که اعلام افلاک باو متوجه
می شوند و در انجا انعقاد پیدا میکند مثل جابرصا و جابلقا که فلاسفه قدما می گفتند و چون
حظیرة القدس منطبع شود در بقعه از ارض نفوس این احجار بهیته همین متعلق شدند
بآن بدان مناسبه خود و جمیع قوی آماده نفوس ظاهر شوند و التذاذ هر قوت جداگانه
این نفس را حاصل آید و اقتضا هر لذت بجمیع خود لقصور کند آماده حقیقت ان

چنانکه در وقت استیلاء سبق همان استیلا سبب افاده صورت جمیله در حس
مشترک میگردد و در وقت استیلاء جوع صورت طعام و در وقت استیلاء عطش
صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود لیکن این عالم وان عالم مختلف اند درین
معنی که عالم حس هیولی ان متاثر است از هیات نفوس بجهت ظهور قوة مثال واجرام
افلاک و عالم شهود را این حاجت نیست وگاهی بالاثر از ارض منطبع شود در موطنی
از مواطن عالم مثال واین نیز بهشت است زیرا که بهشت عبارت است از انطباع حظیره
القدس در موطنی که کار آئینه کند در تشکل وتشبح این است شرح کلام الهی والله اعلم (قوله تشبح)
بحقیقة الحال نسبت حجب بهت تجلی اعظم بچه می ماند آفتاب در گنبد سما شعاعان عظیم
ظهور و مرد آئینه را در مقابل او گذاشتند شعاع آئینه او را می کاه نمود چنان متبادر می شود
که اگر اهل حجب بهت در عالم نمی بودند همه عالم دهری می بود زیرا که اراده واختیار از همین
تجلی اعظم می جوشد ولیس تقوعه با وغیر حجب بهت نیست و همه عالم از احکام الهی تعیب (قوله قبه)
درباب معرفة اسما وصفات وتذکیر بالاء الله وایام الله وربما بعد الموت ودرباب
مخاصمه کفار ودرباب حقوق الله علی عباده وحقوق العباد علی الله غافل می بودند [illegible]
زیرا که محلی ظهور این اشیا شعاعی است که در تجلی اعظم قائم است در حکمت مبرهن
شده که اگر چراغ را در مقامی که میان رائی و میان او بعد متوسط واقع باشد وظلمتی
درمیان چراغ ورائی متحقق باشد لاچار شعله چراغ ضعف آنچه هست بنظر می آید
علتش آنکه شعاع که محیط شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکند
همین مثال شعاع تجلی اعظم در نظر افتادگان باسفل السافلین در صورت عین
تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنم که اهل حجب بهت چرا مهتدی نشدند بتجلی اعظم در علوم

وجدانیه مناسبت درمیان علم و معلوم شرط است بقدر مناسبت ادراک
ادراک می کند لهذا اقدمار حکما گفته اند که مدرک عین مدرک است بالجمله چون در
نفوس ناطقه ایشان جرجهت متشعشع بود مضطر شدند لیوی توجه تجلی اعظم از
دراول حرکت طلمداشته بودند یا نه مانند شیخی که از خاک انگیزه شده لیوی حرکت
تخیل بمقتضی اصل فطرت کو نمید اند که چه چیز در اصل جبلت او حاصل بر حرکت است
وکدام چیز را قبله حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسبه تجلی اعظم
در روح و سر فواره زدن گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کند چندین از الوان
طبعیه که گویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت نور صرف صورت سریان
شیء واحد در اشیاء متعدده صورت قهر بر جمیع اکوان در همه این الوان صورت سر
تا صورت تجلی اعظم بر پا خورد اما از جبلت جرجهت الملاع می جوشد که این همه
صورت با صورت است می آید و می برد معنی با معنی آمری است مستمر که تعبیرا در ساخته
او کنند بود گاهی در عین کشاکش معنی با معنی الوان همه نا چیز شوند و حقیقت مجرد
می ماند و عند ذلک انکشف الغطاء و تم العطاء رفت باید دانست که ملک بنی آدم حاصل
معنی او اختصاص است بتصرف در شی مالک اسپ است که اگر خواهد سوار شود و اگر خواهد
عاریت دهد و اگر خواهد بفروشد و بر هذا القیاس مالک زمین و مالک بنده همان
است که تصرف کند و انجا یک اختصاص دیگر است که بحسب اصل جبلت و مقتضیه
صور انواع واقع می شود و بجهت ارتباط بعضی عالم ببعض چنانکه شیر در پستان عقیب
بولد فرزند جبلت نوع است و مقتضی تدبیر الهی و ارتباط بعضی عالم ببعضی در مزاج
این رطوبتی گذاشته بودند که اولا بصورت حیض بر آید و ثانیا غذا جنین شد و ثالثا بشیر

خالص برای غذای متولد پس ارتباط خاص را گاهی بلفظ ملک در قرآن عظیم تعبیر فرمود
وقال تعالی خلق لکم من ازواجکم پس خدا تعالی در اصل فطرت نوع را منقسم ساخت
بذکر و انثی و آلة نسل ذکر ظاهر گردانید و آلة تناسل انثی منقلب باندرون خصیتین
و وعاء خصیتین ذکر ظاهر گردانید و در انثی مختفی تا این همه مقتضی شود تناسل
و تولد اولاد و باز یکی را بدیگری رغبت داد و حاجت یکی را بدیگری بسته گردانید
لیقضی الله امرا کان مفعولا این معنی را و هم چنین در کتب الهیه آمده است که خدا تعالی
دواب را برای آدمی آفرید و مضمون این خطاب بآن عاید است آدم را عاقل
و برآرنده صناعات آفرید بوجهی که رسن سازد و افسار کند و در گردن گاو و خر
اندازد و شیر است از حیوانات این حیوانات را بلطف و عنف علاج کند تا آنکه
مسخر گرداند برای حاجات خود و هم چنین معنی وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون
همین است که صورت ایشان را بوجهی آفرید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
هرگاه افراد نوع بر سلامت مزاج خود باشند از قید قوت عاقله قوت سبعیه و بهیمیه
و التفات باو و باشیا و طالب برای خالق آنها و تذلل پیش او البته عبادات کنند
و از عبادت نگذرند این معنی بلفظ لام تعبیر فرمود الا لیعبدون و در اینجا این نکته باید دانست
که شریعت همه بیان همین اختصاصات است که صدره نوعیه آن اختصاصات را تقاضا
کرده است و در مرتبه کلام نفسی خدا تبارک و تعالی تصورات آن اینه تحدیق فرمود
و اختصاصات او را همه دانست و بر حسب اختصاصات او چه باعتبار تدبیر منزل
و چه باعتبار تدبیر مدنی و چه تدبیر ملی و چه تهذیب نفس علما و عملا همه احکام وجوب
و حرمت و غیر آن و مخاطبات تعریف ذات خود بجوی از استعارات جلیه و تبیانا

وظیفه همه متمثل شد واین همه حکم نوع انسان است بار ظهور فردی از میان افراد انسان که جمعیت او مرافق باشد وغشاوه حکم نشات مراقبه او را مستور نکرده باشند هم یکی از مقتضیات صورة نوعیه وحکم الهی از راه این جمعیت جاری شدن در عقل وقلب این شخص فواره صفت جوشش زدن باز از زبان وفعل او ریختن و بر مردمان رسیدن واز میان قوی فلکیه وتایید ملا اعلی والهام ایشان تالف دادن درمیان قوم وتشریعی وملتی تا دهری باقی ثابت گردانیدن همه این کمال اقتضای صورت نوعیه است بالجمله اگر نظر تحقیق دریکی تشریع داخل تقدیر است ومتمم اوست وحکم افراد داخل در حکم انواع است ومتمم اوست انچه کسی گفته است دریا بمحیط خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست مذهب دهریان است ومذهب محمدیان آنست که برمسئله همین تقدیر وتشریع وهمین کل وجزی از تجلی اعظم اختیاری برجوشیده است وقصدی وتاثیری فواره زده است واین همه غایات وتعلیلات متحقق است واین همه ربط وضبط ثابت ولله الحجة البالغة افادت حضرت ایشان فرمودند که شبی علوم لا تعد ولا تحصی ازباب انکه در هر موجودی از موجودات سوا ارکان جواهر واعراضا فلاکان او فلاما شارکت قوی متعدده الهیه وامکانیه دخل میگذشت آن موجود صورت میگیرد افاضه فرمودند واین معنی متمثل شد بصورت بازار که خلقی کثیر ازدحامی دارند وهر یک بکاری مشغول است پس دیدم که شخصی فعلی کرد ودر صدور ان فعل مثلا ثلث قوه شهوی وربع قوه غضبی وهمین قدر قوه عقلی ترکیب یافت وهمچنین همچنین لطائف از قلب وروح وغیره بمقادیر مختلفه مداخلت نمودند وهمین قسم قوای کواکب وافلاک باندازه های متفاوته ممزج

تا آن فعل صورت گرفت چنانچه معشوقی با عاشقی مزاجی کرد و سخن گفت پس در آن
سخن چه قدر قوه شهویه دخیل شد و قوت عقلیه چه مقدار صرف گشت
و تأثیر قلب بکدام اندازه و اثر لطیفه روح بچه شمابه واقع شد برهمین قیاس
در جمیع حرکات و سکنات ترکیب و امتزاج قوی و لطائف و میزان و مقدار
هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم بمثابه بود که گویا بارانی عظیم می
بارد و در حقیقه این اجسام متمثله همان علوم اجتماع قوی بودند که صرف برای مشاهدات
و معاینه اینچنین صورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بمجرد اوقا
قران بعض کواکب علویه می شود ای عزیزی از مخلصان حضرت ایشان دختری بود
و استطاعت آن نداشت که برسم قبیله خود سر او را سر واکند هر چند حضرت
ایشان ترغیب و تحریص وی درین امر مبالغه می فرمودند که موافق وقت حال
خود دختر خود را با کسی تزویج نماید وی بخوف عار از عهده امتثال امر گرامی بر نیامد و با
و دران کار چندان توقف نمود که خود ازین عالم انتقال کرد پس از وی مادر صبیه
بیشتر بی سامان شد تا آنکه دختر از حد مراهقت برآمد لیکن عفیفه و صالحه بود و گاه
بگاه بزیارت حضرت ایشان می آمد بعادة قدیمه روزی در دولتخانه ایشان بود
از جناب الهی بحضرت ایشان الهام شد که فلانه دعاهای که کرد ما شنیدیم و پسندیدیم
بلکه الفاظ آن دعا نیز بر قلب ایشان القا شدند که می گفت من یتیم و کسی دستگیری
ندارم اینچنین یک در حضرت ربوبیت درگرفت اما وی صلاحیت آن ندارد که بی
واسطه بر قلب وی الهام فرمائیم شما بوی برسانید که کارسازی او بوجهی که بیرون
از عادت باشد خواهیم کرد لیکن او را باید که قرآن بیاموزد و در آموختن قرآن تقصیر نکند

حضرت

پس حضرت ایشان باین بشارت وی را مبشر ساختند وچون تحقیق فرمودند کهان
کلمات وی مناجات کرده بود افاده درشهر شعبان از شهور سنه ثلث وستین
بعد الالف والمایة که میعاد اعتکاف اربعین برکات آگین جناب حضرت مولائی
وملجای قریب رسید دل عقیدت منزل بحسب عادة مالوفه بجهت ادراک شرف
مجاورة معتکف منبع الشرف مضطرب گردید وچون وصول بان مقصد اسنی از رهگذر
امتثال امر جلیل القدر آنجناب باین لازم مقام آبا داین مستهام دشوار افتاد حرقت وباعث
این مبلغ بجناب کرامت مآب نوشته رسانید درجواب آن آوارنامه بدین عنوان عتاب بسمه
هو حقایق ومعارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام عزیز القدر میان محمد عاشق سلمه
الله تعالی وابقاه از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی الموافقة
والمسئول من جنابه الکریم ان یعافیکم مکاتیب بهجت اسالیب ایشان رسید وچون والمسئول
مشعر بودند بانکه درین اعتکاف نمی توانند رسید حالتی عجیبی بهم آمد نظر بانکه بسبب
ملاقات ایشان حاصل میشد انقباضی روی آورد ونظر بانکه منسوب اند برای کاری
اقامت ایشان دران محل از مستحسنات شمرده شده امروز که مرشدی نمیدانسته
کالنگشت نمای عالمی خواهی شدند بالجمله تلافی این مفارقت صوریه ضروریه بخاطر رسید
که درین اعتکاف در اوقاتی که با ایشان بالمشافهه سخن از دقایق معرفت میرفت
مخاطبه باصورت مثالیه ایشان کرده میشود بقدر میسور در اوراق جدا گانه بخاطر افتد نوشته
شود تا بر سبک المکاتبة نوع المخاطبة پدید آید خصوصیات دیگر که اینجا حضور وغیبت یکسان
است در گفت نمی آید از احوال النصیحه مبسیر ایشان کردیم والسلام پس بدان تبلیغ
این عاجز هم در وطن رجا را تلک المخاطبات وتوضیحا لهذه النفقات اعتکاف

اربعین اختیار نمود پس دران میان آنچه از برکات و فیوض معنویه افاده فرمودند چه بیان نماید که شکران از احاطه تحریر و تقریر بیرون و از درون است سا کر بتن من زبان شود هر موی بی یک شکر از هزار نتوانم کرده اما آنچه از معاطبات موجوده بقید قلم اعجاز رقم آمده بودند تحریر انها این رساله را زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را بلفظ مخاطبه معنون می سازد افاده در بعض اوقات چنان صورت بست که در ملک عمان که بندر مستقط ساحل اوست عزیزی صالح متصف بصفات اهل الله معمر کلان سالی هست که در اصل از قبیله حمیر و از ملک یمن است و با لفعل در عمان افتاده خدا تعالی نظر رحمتی خاص بحال اوست و تبع او بجانب سایر علمای حدیث ادراک کرده می شود که این عزیز شافعی سوست نورانی دیده است لیکن خامل و عزلت گزین دو گرد دانی دره و فی از ان اوقات القا فرمودند که ازین افت در تو نیز دیگر ظهور کردیم دا این ظهور تا صد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می شود که ان منبع از قبیل انوار و کمالات نسبیه و لطائف بارزه است که متعدد النفع باشند نه از قسم معارف و اسرار لطایف کامنه مخاطبه متاخرین طریقه احراریه که در زمین ما و رانهر بودند وقت تهجد هزار و یکبار می خواندند یا خفی الطاف ادرکنی بلطفک الخفی و قدیم برکی موافقت ایشان در اعتکاف چند شب خواند شبی در اثناء خواندن دریا دریا معانی الطاف خفیه ظاهر شدند از انجمله شخصی که زراعت می کند یا تجارت و از ان ممر گذران خود را بسر می برد لطف خفی در حق این شخص الست که سبی این شخص ناج باشد و بمقصد خود رساند و در ضمن ان زراعت و تجارت افتتا و مصیبات است که بنور علم این شخص از وی دفع می کنند قال الله تعالی معقبات من بین یدیه یحفظونه من امر الله ند از ان الهام می کنند طریق حق در اتفاق و حفظ ...

وازانجمله جماعه چون ملاقات کنند لطف خفي از ميان دل اين جماعه مي جوشد پس ملاطفه
مي کنند ومبادله مي نمايند واگر در ميل زن ايشان مجتمع بود ازهم مي باشند وازانجمله کسي
که دوست اين شخص باشد منافع باو ميرسد ودرخاطراو مشغول ميگردد که بجهت دوستي
اين شخص رسيده است وکسي که دشمن اين شخص باشد مضار باو ميرسد ودرخاطراو
مشغول ميگردد که بجهت دشمني اين شخص رسيده است توبه ميکند وازدشمني باز
ميگردد باز بنظر آيد که چون اين شخص مي تواند باخفي الالطاف ادرکني بلطفک الخفي
حقيقة اين اسم کردن خود را ازکرده باو مي نگرد وسبب تحديق نظر او از صلب نفس
ناطقه اين بنده چشمه جاري ميگردد از لطف خفي وبوسعت تمام منتشر ميشود وهرجا
قلبي مي يابد دران قلب داخل مي شود بغيرانکه در نظام اين قلب خللي واقع شود مناط
هرجا فيض هست برنفس سالک شخص ان فيض استعداد جبلي وکسبي سالک است
والا فيض مبدا برعام است واين کلمه را در نظر فيض که هر لطيفه از لطائف بر نفس باشد
منسحب بايد ساخت مثل فيض مبدا مثل شعاع شمس است ومثلا تفاوت استعداد
مستفيضان در قبول اثر مثل تفاوت اجسام در قبول شعاع پس چه قبول حرارت مي کنند
از شعاع شمس واب مي کند ارض بيشتر از آب مي پذيرد وحديد بيادتر ازهمه ودر اعلى
مرتبه ائينه آتشين است که جسم محاذي خود را مي سوزد بشرط تعاکس صور بوضع خاص
پس حب خاص که صفت بنده است مستلزم حب مبدا حقيقت ان مناسب جبلية
است درميان اين بنده ومبدا که بسبب بعضي اکساب بروي کار آمده وحب
مبدا ظهور آن اثر است در بنده بوجهي که کون عبد مستور گردد تحت کون خالق وهمين
هرجا که متوجه شود محبوبي مخاطب چون اين کلمه معلوم شد حالا بايد دانست که محاذي تجلي اعظم

در نفس ادمی نقطه ایست و مبل تجلی اعظم و جای لسوی همان نقطه است بمعنی که گفته شد
پس اگر این نقطه براق و متشعشع باشد غباری و کدورتی عارض او نشد برکه نشسته
انشین است از تجلی اعظم محاکات شعاع تجلی اعظم میکند و قبول اثر از وی می نماید تا انکه
آثار خارقه در بعض مقامات خود لظهور میرسد الحال می خواهیم که شرح آن محاکات کنیم
پس اثر اول از آثار تجلی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است و در وی همت بآن
جهت آوردن و خود را با و سپردن و در وی تلاشی ساختن چنانکه بعض نفوس
که قوی کواکب سیاره در ان قوی نیز افریده اند خود اندر میکردند و در بعض فرض خود زعم بتجربه
مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظر ایشان بخود می افتد در ضمن ان نقطه بعض علوم کواکب
سیاره بران نفس نازل می شود و از ان واشیائی در عالم می نماید همچنین این نفس خود
اندر میکردد و لبسر خود مطلع میگردد و نوعی از تیقظ بخود می افتد پس و بعض علوم تجلی اعظم
در آن می ریزد و بعض امثلی این علوم که ملک السموات والارض و هو القاهر فوق عباده و علم
ما بین ایدیهم و ما خلفهم و نیز از اجل این علوم معرفت اشیائی که استعمال ان در بدن باسلم
تلاشی این نقطه در تجلی اعظم واضح تر و بارونق تر میگردد یا از تلاشی دور تر می اندازد
و عاقبت از ان میگردد لهذا این اسرار در قران عظیم در هر سورتی مکرر گفته شده که طبعیت
لحوق این نقطه تجلی اعظم این علوم را میبه بدی ماطه جو بستن از ان باشد که سر دلبران گفته آمد
در حدیث دیگران :: آفتاب را انچه می بایست از صفات کمال همه حاصل بود
مگر یک جزئی از جزئیات کمال که آفتاب را بغیر حجاب در وی پوشش حاصل نمیشود
وان احراق بقیه و فحم است پس تمام بلکه فوق التمام بودن آفتاب حاصل ان نشد
که ان کمال جزئی نیز حاصل باشد الهام فرستاد و بکجا بنی آدم از حدید و بلور و غیر ان

تهیه می سازند و در مقابله شمس آن را بدارند مخروط شعاع جایی که بیک نقطه عاید میگردد
علت احراق پیدا شد یاقوت را در بعد ذات خود آنچه می بایست از لون شعشعان
حاصل بود اما او را کمالی دیگر هست که بدون اجتماع اضواء مختلفه ظاهر نمیشود و آن نیز فرق
وتعاکس وتموج ضوء برآست پس از صلب یاقوت از آن بحیثیت شد که اضواء مختلفه
پیدا کند و آن اضواء را خادم خود سازد و در این کمال شیئی ظاهر نباید پس نقطه حبشیه اولاً
منتقل شد بجانب فلاح تا گندم بکار برد در پی کاشتن آن افتاد زوج گاو و آلات
قلبه را بهم رسانید و زمین را مهیا ساخت و تخم گندم را انداخت و برکات ارض
وسما ممد مقصود او گشت تا آنکه درجه بعد درجه نشو و نبات کامل شد فلاح آن را بدرود
و در هم شکست و خلاصه آن که گندم است برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
واین ولادت ثانیه است بعد از آن نقطه حبشیه منتقل شد بجانب دهقان آن گندم را خرید
کرد و از خس و خاشاک پاک ساخت و بانواع ترتیب مربی نمود و صورت تخم را
در هم شکست و دهن برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت واین ولادت ثالثه
است و بعد از آن مشعلچی شاه آن را خرید و مشعلها مختلفه المقادیر ساخت و در آنها
آن مشعلها روغن ریخت و فتیله آتش بر روی بیرنگ خلع ولبس بر روی کار
آورد و هنگامه او فزون روشنی گشت شاه آن مشعلها را در یک خانه جمع ساخت
و اضواء آن همه متصادق گشت و بسبب اختلاف مقادیر فرقی و تموجی در ضوء
ظاهر گشت واین ولادت رابعه است آنگاه یاقوت را جلوه دادند ضوء سرخ او با ضوء
سفید جمع گشت و قلة وکثرة من الالوان والاضواء چندان تجلیات و شعشعها ظاهر شد
که در حساب نیاید یاقوت را مقصود اصلی ظهور تجلیات خود بود و اضواء مظهر خود

ساخت باقی همه امور معدوده است و یاقوت تقدس ان شعبها را خطاب فرمود
لولاک لما خلقت الافلاک ولولاک لما اظهرت ربوبیتی و فی حدیث المعراج
طلبت علی السدرة الوان لا ادری ما هی وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها
الا العالمون مخاطب در بعض اوقات دیده شد که ارواح کمل از افراد بشر و سیم ملاء اعلی
و انوار شخوص اسمائیه که در عالم مثال قایم است و انوار شعائر دین که حکم تجلی اعظم
است از تخطیط قوی نسمه افراد بنی آدم بر چهار صنف مثل کواکب متشبح شدند و از
هر کوکبی خط شعاعی بنفس این بنده متوجه شد و در عمق عمق این نفس در رفت و خود را
محبوب هر کوکبی یافت و ذکر غایته هر کوکبی دید مخاطب در بعض اوقات نموداری از حالی
که بعد موت خواهد بود بظهور رسید پس علم حصولی که از جهت نواره صفت برمی آید
بداخل آن بچید و در آن مضمحل شد نماند الا جهت و علم حضوری او بخود از حیثیت
مرآة بودن او تجلی اعظم را بلکه التفات بتجلی اعظم نبود نه آنکه چیزی هست که مرآة تجلی
اعظم است درین حالت طرفه اضمحلالی بوجود آمد که صفت نیاید مخاطب اگر گوئیم بلسانی عامی
که زید فاعل این صنم است باز دقیق نظر را کار فرمائیم و گوئیم که این صنم حجر یا خشت مستند است
بذات زید من حیث هی بلکه بنفس ناطقه زید متلبس شده بقوی نسمه و درین قوی نسمه
حیله و کسب حاصل شد قوه تصویر بر ماده خشت وجود این صورت که در ماده ظاهر شده
بلاواسطه مستند باین استعداد خاص است که انرا قوه تصویر نامیده ایم و آن متعین است
در قوی نسمیه و آن قوی همه فیض نفس ناطقه فرق درین دو مقاله بجز اجمال و تفصیل نباشد
همچنین اگر در لسان ایمان بالغیب همه آثار وجوبیه را مستند کنیم بمسمی الله باز در مقام
تدقیق نظر آمده گوئیم که مسمی الله را دو کمال است یک کمال از جهت ایجاد هر موجود شیی

که هست انجا ترجیح هیچ چیزی بر چیز دیگر نیست و دیگر محرم و محلل و محسن حسن و مقبح قبیح از جهت تمیز اشیاء موجوده بعض را از بعض و از صفات واجب هر کمالی را مستند بی تعین نمائیم مراجعت ان قول اجمالی نخواهد بود چون این مقدمه منقح شد باید دانست که ذات الهی در حقیقه مصداق هر حکم است اما هر حکمی را از حیثی چون اشیاء منکثره بظهور آمدند ظهور نمود از حیثیت تدبیر و ضبط و ربط قال الله تعالی ثم استوی علی العرش پس احکام چند مختص شدند باین ظهور بمثل انکه گفتیم در تمثل نفس ناطقه در استعداد کسبی و جبلی که در قوی نسمه ظاهر شدند و باین مقصد را تعبیر میکنیم بتجلی اعظم شعر عباراتنا شتی وحسنک واحد وکل الی ذاک الجمال یشیر مجملا احکام تجلی اعظم که بواسطه احجار بهتیه بر افاضل افراد بشری ریزد و دانست که استعانه و عباده مخصوص باشد بر تجلی اعظم را و غیر او معبود و مستعان نسازند و تعظیمی که لایق مرتبه تجلی اعظم است بدیگری متوجه نسازند لهذا جمیع انبیا علیهم الصلوة والسلام برین مقدمه اتفاق نمودند مخاطبه در شرح علیین چنانکه نفس نباتیه مبرز است از الوان و اشکال لیکن تقاضا میکند که در جسم متعلق این نفس اوراق و اغصان کذا و کذا ظاهر شوند همچنین تجلی اعظم در حد ذات خود بر صرافه نزاهت خود است لیکن تقاضا کرده است که برای او خلیفه باشد در عالم پس در اعالی بعد موهوم اضوار احجار بهتیه افلاک ظهور نمود و فرود تر از ان احجار بهتیه ملایکه علوی که وجود ایشان موقوف علیه انتظام عالم افتاده است بعد از ان احجار بهتیه افاضل بنی ادم از انبیا و کبار اولیا پس از ان احجار بهتیه ضعیفه که در غشاوه از نفس ناطقه و نسمه ملفوف اند و درین قسم کرانی هست که بیان ان است نباید و لیس از ان نفوس بسیار که با کثر وجوه یا بعض وجوه قوی ملکیه دران ظاهر شده منجذب شدند باین حضرت مثل انجذاب آهن

پاره های سوی مقناطیس پس درین مقام اجمال بر ترقی ارواح اهل نجات قائم است
یعنی احجار بهتیه و صور احجار بیه انها و تمام این مقام در شرح علیین است می طلبم عارف چون
باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب مرقوم می شناسد مثلا چون دید بجهت
انشخص که خود عالم است بعلم حضوری همه ازوی مستتر شده است و در عین این علم
حضوری علم حضوری نیز تجلی اعظم نیز و آرد باز مرة اخری در تجلی اعظم غایب شد
و علم حصولی که مستمنه داشت مثلا شی شد همان علم حضوری یافت که خودش
نیز در وی حاضر شده ازین نیز تک بخست در شگفت ماند بعد ازان دریا در یا موقت
نازل ساختند و پرده ازروی کار برداشتند دانست چنانکه شمس که در کبد السما
رفعت و صورت شمس که در آینه منطبع است چون پرده از خصوصیه فرو بر دا
بازگشتند فقط وحدانیه ماند که هردو دران متحد باشند چون این اتحاد اشکار شد بعون
الله ازهمین جا مقام خودش واضح گشت ملاحظه در شرح اتباع بر عابد معبود خود را و رویه
خدا تعالی باید دانست که در هر نفس آدمی انجذابی نهاده اند سوی تجلی اعظم بمقتضی
صورت نوعیه انسان پس اگر آن حاسه مفتوح شود بقدر انجذاب اثر او دریابد لیکن بعث ده
قوی بهیمیه مانع آمدند از آنکه آن انجذاب دریابد و آن حاسه کند شده شود چون بمعاد
انتقال نماید قوی بهیمیه او فرو نشیند و مقتضی صورت نوعیه غالب آید و مقتضی صورت دنیه
مغلوب شود التفات نظر افتد باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
در عالم مثال پس اگر این شخص تجلی اعظم را بوجه شناخته است یعنی تنزه
از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند آن اعتقاد کرده است
این علاقه انجذاب متوجه شود بحقیقت تجلی اعظم در رویه بصری در بازار تمثال بر روی

کارابد واکر اثرا محصور دالسته است در تشخیص از آنکه آثار خارقه از ایشان دیده میشد
مثل عیسی و عزیر آن علاقه را انجذاب توجه را ممثل کرداند لیکن همان صورت که بیدا شدست
و ابلای از جانب فوق بظهور رسد از جهت لعنت و نفرت ملا اعلی و بر همین معنی
قیاس باید کرد که از جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نفس لام چشمه جاری
شده است از علم و نفوس بنی آدم بقدر استعدادات خود ازان چشمه خورده اند و علم
در منامات ممثل می شود بماء و لبن پس اگر این صورت ممثل شود حوض کوثر پدید آید و همچنین
شریعه امروز هم صراطی هست ممتد بر بار شهوات ادق از سیف و ادق از شعر اگر قوة
مثالیه بران قابض شود برای صورت انسانیه ممثل گردد و جسم صراط و همچنین توحید
و صلوة و صوم نوری هست معنوی در بعضی منامات ممثل بنور چراغ و مانند ان میگردد
اگر روز حشر ممثل شود بصورة مثالیه برای استعدادات صورة نوعیه که قدر مشترک است
در افراد صورة لذب پدید آید و از منافقان منطفی گردد مخاطبه در شرح قوله تعالی الرحمن علی
العرش استوی قوله تعالی وتری الملائکة حافین من حول العرش آنچه در نظر کشفی صریح
می نماید آنست که مراد از عرش درین آیات عرش تکوینی مثالی است تفصیل
این اجمال آنکه عرش جسمانی و افلاک همه ارواح دارند و در ارواح ایشان نقطه ایست
که محاذی تجلی اعظم افتاده است و ان اجتماع بهیئت عرش و افلاک همان مستوی
رحمان است و ملائکه مقربین هم ملهم اند بانکه گرد این عرش مثالی طواف کنند
و حاملان باشند از جهت ضرورة انجذاب حقائق ایشان بجانب تجلی اعظم
و بسبب اعتماد تجلی اعظم بر عرش مثالی آنست که هر جه بهیئت افلاک راهی نشسته
کشاده بسوی ارواح آن افلاک پس چون حکم اجمالی از تجلی اعظم میریزد همین

عرش تکوینی تشخیص علم اجمالی آدمی کند بصورة خاصه وسبب حمل جماعه فرشتگان
این عرش را آنست که ایشان واجب الصدور اند در نظام خیر باشند اگرچون
کره بحرکت آید منطقه ومحور وقطبین واجب است که بظهور آید محاطبه حقیقت
بهشت مثل عرض عام است حقایق مختلفه در معنی عرضی اتفاق پیدا کرده اند وازجهة
یک نام برین همه جاری شده که بهشت است پس علیین را درجا بلقا وجابلسا
یعنی بقعه از ارض که قوی مثالیه دران ظاهر باشد وعالم مثال صرف وعالم مثال ممتزج
با اعراض مثل ابمو امرو شفافیه ظهور است پس بهشت در هر یک ازین می تواند شد
وانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد ظاهر شد مجاز
واستعاره نیست اتفاده در سنه هزار وصد وچهار وشصت چون شهر شعبان المعظم رسید
واوان خلوة اربعینه حضرت ایشان نزدیک گردید این خاکسار بنابر اضطراری که
ویرا پیش آمده چون شرف مجاورة معتکف منبع الشرف حاصل نمی توانست
نمود خواست که بجهت استفاضه فیوض هم در وطن بگوشه نشیند درین باب
عرضداشت بالجناب نمود از آنحضرت سرافرازنامه عنایت نشان بدین عنوان
صادر شد حقایق ومعارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه
الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبت انتظام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة
نامه مشکین شمامه رسید مبنی بود بقصد اعتکاف واستدعاء دعا در فتح فواید الهی درین
خلوة اصلح الله تعالی جمیع احوالکم وفتح علیکم ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب احد وانسکم بذاته وجعل لکم نصیبا مما خص به کمل عباده المخلصین المخلصین
المخلصین هرچند طلب همت درباب فقط امتثال سنت طریق است والا ایشان

بحقیقت دران فرقه اند که لسان نبوة فرموده اللهم اغنی جیبا مواهب الی من نفس الی
پس دعا رکار کشا وهمت علیا تاثیری کرد وتوجهات عالیات دستگیر فرمود
که نتایج انها از مقدور بعد خارج است بیت گر بر تن من زبان شود هر موی ۔ یک
شکر تو از هزار نتوانم کرد ۔ وبعد از فراغ تلاوة لشرف اطلاع اسرار اربعین کرامت
الکین این کمترین را مشرف فرمودند تحریر پاره از انها که متضمن یکی از مکاتیب حقائق
رسالیب بودند این رساله را زین سیاه زد غایت فرمودند که حقایق ومعارف
آگاه عزیز القدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله تعالی علی العافیة الظاهرة والباطنة
والمسؤل من الله تعالی کذلک لکم ولاولادکم ولجمیع من یلوذ بکم کدام زبان منت حضرت
احدیته بیان کرده شود که خلوت اربعینیه بجمعیت صوری ومعنوی گذشت انکشاف
حظیرة القدس بالوان مختلفه وهیات متعدده چندین نوبت متحقق شد ولبشارت
بعض مواعید هنیه جمیله چندین دفعه صورت بست چون انهمه را سابقا بیان کرده شده
کرة ثانیه مفید کتابت آن نگشت مصرع مثنوی در شش مجلد یک تو است ۔ بتقید کلمه
چند کس اتفاقا نوشته مشغول می شود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
که امام جعفر صادق یا دیگری از اکابر میگفت که من تلاوت میکنم ایتی را تا انکه می شنوم
آنرا از قایل او حاصل من قابل وتوجیه میکنند این کلمه را با انکه خود شل شجره موسی میشود واین
کلمات متلفظ خود را بطریق فواره ادا می کند این است آنچه شیخ الشیوخ فرمود لیکن
آنچه از ذوقا وحالا برین بنده ضعیف گذشت آنست که منکشف شد محل کلام
نفسی که نزول قران از انحضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

درضمن خوبترین اسلوب میان مر اهل ارض میریزد زیراکه مخاطب بان نوع انسانست
واین انکشاف از مرتبه عقلیه صرف تنزل فرموده خیال ودوم را رنگین برنگ خود ساخت
وحالتی غریب دست داد مثل اتصال در نوع تصرف ذات سخنه باین صفت
کرده شد اغلب ظن انست که این بزرگ عین حالت را اراده فرموده باشد وچنانکه
شهود راگاهی صفتی رویه ولفظی گوید این حالت را السبع نامیده است والله اعلم بحقیقت
الحال افاده حضرت ایشان فرمودند سر عظیم که حق سبحانه او را جلوه ظهور می بخشد حفظ
ان تا بقیام قیامت مقصود او تعالی می باشد پس شخصی را منکشف میسازند که او را حافظ
کتب الهیه وجمیع معارف نبویه بر انبیا علیه السلام گردانیدند وی بالفعل در نواحی
عمان قیام می دارد وبعد از وی انتقال این مقام بشخص که معلوم است خواهد شد ونشر ان
کتب ومعارف اگرچه درین زمان مطلوب نیست اما حفظ انها خود مطلوب ومقصود است
افاده حضرت ایشان در کشف حقیقه این حدیث که هر صبحی فرشته ندا می کند الا سبحوا الملک
القدوس بین ولها بر بنا بر ان شبهه بخاطر میرسد که فایده ندا ملک چه باشد اگر طلب تسبیح است
ایشان خود ندا ملک نمی شنوند واگر اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم کشف این ندا
فرمود پس مجرد اخبار آنحضرت که تسبیح مطلوب است کفایت می کند در چنین ارشاد
فرمودند حقیقه واجبیه جل مجده اسما وصفات کثیره دارد وبحسب هر اسمی وصفتی طلب
ذکر او بجانب افراد بشر متوجه شد وقلاده تکلیف بذکران والتجا بآن در گردن صوره نوعیه
اولا وافراد ان ثانیا افتاد باز چون نشأه ملائکه پیدا شد حکمت الهیه انها را متنوع ومتصنفه
ساخت وهر نوعی وصنفی را استعدادی خاص نهاد پس هر ملکی روی بجانب قبله
غیب کرده منتظر استاده است که از جانب غیب چه الهام فرماید تا بر حسب ان رود

هر ملکی را الهام می کنند الا انچه منقضی استعداد او باشد و طلب می نماید بلسان استعداد الا انچه در فطرت او مناسبتی بان نهاده اند بالجمله فرشته که در فطرة او میلی نهاده اند بطلب ذکر این دو اسم و طلبی را که مکمن غیب است متوجه است با فراد انسان این فرشته در دل خود رای کبیرد مثل انکه ائینه را در محاذات کوکبی بگذارند و سیمای کوکب دران آئینه منطبع میشود تا حکم حلیت بروی متوفر کرده و انحضرت صلی الله علیه وسلم ازین سر عظیم که از قبیل ایات افاقی است خبر داده و در ضمن ان بیان فرموده مطلوبیه ذکر این دو اسم بر وجهی ابلغ و اهل الله را فدای انابی تجلیات صوریه معنویه بر میکزینند و حقیقه تجلی صوری نسخ یادداشت مجرد است در خزانه و هم بصور و التبه وهمیه که حکمت الهی تخصیص ان کرده و در هر دو صورت نفس مجرد این عارف بحقیقه مجرد فعاله اشنا شود و رنگی مجرد از ان در وی منطبع کردد و قوای علمیه و عملیه او با امری مجرد مطاوعه کند و در لطیفه روح النسب و انجذابی پیدا شود و لطیفه سر آن حقیقه مجرده ضمن ان لباسها و پردها دیده در کردد و اتصالی عجیب و حالتی شکرف بر روی کار آید بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را منشاء ایست که این صورت خاص از وی بر آمده عارف محقق را کاه بهان منشاء است نه بان صورة پس بعد تمهید این مقدمه باید دانست که حقیقه فعاله فی العالم بمثل شمس فی کبد السماء ظاهر شد و از کوه زهره شعاع او مخلوط باصوره وهمیه که تعبیر از ان بکمال نزاهت و کمال صولت بر افراد بشر بوصف مودت و لطف و احسان باشد جلوه کرشت و در ضمن ان اکاهانیده اند که این است اسم الملک القدوس و بر هر فردی که در فطرة خود قوة زهره مسعود دارد این تجلی معنوی می ریزند و او را باین تجلی النسب و انجذابی میدهند و دیرا با این تجلی التجائی

وندائی وندائی روزی میکنند و از میان چشمان این شخص و از میان زبان او نور الملک
القدوس بر می آید مثل برآمدن آب از معدن خود برای فواره وارث رد کردند با آنکه
فرشته موکل بر این ندا از حور بهره است که در ساعت محموده که تجلی اعظم بر عالم تافت
ذره ذره در آن ساعت در کمال سعادت خود بود پیدا شد این سر در هند و قلب او
نهاده اند و وی ندا هر صبحی می کند زیرا که صبح وقت طلوع زهره است از افق عالم خواه
پیش از طلوع باشد تجلی یا بعد طلوع آن تجلی بالجمله صورت این ندا وقت صبح است
والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا افاده بدستخط خاص حضرت ایشان یافته شد که رأیت
في الواقع حقيقة العرش بصورة نور ساطع متشعشع جدا يسرع من كل فلك وملك مقرب
ونبي مرسل وولي بمقدار نقطة شعشعانية ودفقة الله في قلوب أولياء فيسطع في ذ
النور المتشعشع بمنزلة ما يوقد النار بالحطب فاني اودعت فيه الطلب علمها بعضها علما
بالحقيقة التي منه المدبرة لكلية ما في الكون ولا تمييز هنالك بين ملك انقاط فيصير هذا النور
المتشعشع كلها من تجليات الله تعالى ويكون هذا التجلي مصدر الآثار عجيبة في العالم ولو بعد
النبي لم يعلم صلى الله تعالى افاده خواجه محمد امین نقل کردند که روزی حضرت ایشان ارشاد
فرمودند که از میان سعد الدین که فرزند گرامی حضرت ایشان اند امشب گریه بموقع شنیده
والده اش بمرض خواو حرف ملال آمیزی سر کرده که در بیماری غفلتی دیده بود و ما بر این
گریه فرزند متاثر شدیم در همین حال خواب گرفت و در واقعه دیده شد که حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره بمجلس عزیزان ماوراء النهر جای نشسته اند و در پهلوی
ایشان سعد الدین هم نشسته است و ایشان بسوی ما متوجه شده میفرمایند که تکلف
این پسر مائیم تقریب این معنی فرمودند در حق شفای این پسر خصوصا در باب عام

اطفال دیگر عموماً دعاها بکردیم و از ارواح مشایخ نقشبندیه و چشتیه و قادریه استمداد
نمودیم معلوم شد که این اکابر نظر عنایتی باولاد ما دارند و این واقعه یکی از مصداق این
ماجراست افاده الغیا خواجه مذکور نقل کردند که بعد واقعه حافظ عبد النبی قدس سره
اکثر جلسات حضرت ایشان در حجره که حافظ جی می بودند اتفاق افتاد گمان بود که بحسب
اتفاق جلوس درین حجره خواهد بود بعد چندی ارشاد فرمودند که ارواح ملایکه با این حجره
انسی دارند ازین جهت خاطر منجذب شده که باره درینجا نشسته چیزی از اذکار و وظایف
ادا کرده شود بلکه بذکر زبانی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تغافلی واقع شود
انس ایشان بوحشت می انجامد پس ناچار دو سه ساعت اینجا مشغول بودن بوضعی
که میل ایشان مقتضی انست ضرورست افاده در بیان منجمله اسرار ها اربعینه سنه الف
ومائة وخمس وستین حضرت ایشان ارشاد فرمودند که گاهی کشف حقیقی در صورت
تمنایان معنی واقع می شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچه روزی حدیث نفسی
روی نمود بهمان حالت که نقطه بود مثل واقعه منامیه ظاهر شد که گویا بر ساحل بحر زخار
تنها ایستاده ام و وقت مغرب است ازین جهت بظاهر وحشتی دارم اما در دل سرور تازه
وانسی می یابم دران اثنا شخصی ظاهر شد از مردمان دیار مغرب جوان و سبز لحیه
چنان معلوم گردید که گویا قطب وقت وقت خودست پس با وی صحبت
طویل واقع شد و برکات عظیمه روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسمائیه
واعمالیه و اثر ان در خود یافته میشد بعد از چندگاه حزب البحر که دعاییست مشهور
از تعلیمات شیخ ابوالحسن شاذلی اتفاق افتاد در انوقت صورت شیخ ابوالحسن
شاذلی قدس سره کالبرق الی طرف فرا آی گشت رنگ شان سفید بسرخی

بایل وجبه نزدیک سبکی بود ازان اقامت کردند ابن بیقررا در مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
وتجلی که قبله همت شیخ بود متوجه ساختند وبه نسبت شیخ متلبس گردانیدند وہمراه
شیخ برآوردند ومقتضای ان تجلی وان نسبت را مبسوط نمودند در حزب البحر بمنزله
کوه ساختند برای شاہده ضع اعلی شنو بلعته بنی ومنی اخذته ؛ ونفسی کانت فی
عطای ممدتی ؛ پس یکدفعه علوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
حضرت ایشان شرحی عجیب متضمن معارف عمیقه وحقایق دقیقه بر حزب البحر تحریر
فرموده اند مسیح بهوامع دران میان اولا معرفة کمال الهی که تدبیر است از جمله کمالات
اربعه که ابداع وخلق وتدبیر وتدلی است ومعرفت لمیة استجابه دعا که این حزب از انجمله
است بیان فرمودند ودر ان تحقیق سه اسم مبارک از اسماء الهیه یعنی الله وقادر
وعلیم ذکر نمودند واسباب حدوث حقایق چهار قرار دادند قوی عنصریه وقوی فلکیه
وهیات مثالیه وهیات طلسم الهی که ذکران متوفی درین رساله درضمن مخاطبات
ارقام یافته وثانیا بیان تجلی که قبله همت شیخ ابوالحسن شاذلی بود تحریر نمودند
ودر تمهید ان تحقیق اسم الهی که اصل ان تجلی الهی است در مثال که مکاشف حقیقه
واجبه است واحجار بهیه افلاک واملاک وافاضل افراد انسانیه راخود کشیده
متلبس بلباس مثال ساخته در نور خود فانی گردانیده باقی بخود میسازد تا دواعی
غیبیه درانها ریزش نمود مشخص کردند پس بعضی ازانها جلد عرش تکوین اند کاقال
فی هذه الرساله ایضا بالجمله همین تجلی است که قبله همت شیخ است وثالثا
تحقیق تدلی کلی که همان تجلی بعض اعتبارات وکمالات خود ذکر فرمودند بعد ازان
نسبت شیخ بآن تجلی از جمله نسبتها معتبره عندالصوفیه که نسبت التجا است مبین

کران عبارتست از حالتی در نسبت که شبیه بحالة شبنم چون آفتاب برآید و در مقابل او دایم
باشد و نقطه نقطه او مردن گیرد درین حالت اگر شبنم را علمی بودی این متلاشی
شدن در علم او صورتی می فرستاد که از حول و قوت خود برا شدن است و از کمال
تعظیم شمس در خود گداختن و تاب دیدن او نیاوردن چنانکه در حالت غشی می باشد
از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن بعد ازان هیاکل کلیه که این نسبت التجا
در نفوس کمال ورثه انبیا احداث می کنند شرح نمودند که عبارتست از طلب عصمة و طلب
کرامت و طلب علوم الهیه و مقامات سنیه و طلب تیسر در معاش و نجود از ظلمه
و بلاهای آسمانی و طلب تسخیر عالم و دفع کید مکاران است و این هیاکل کلیه کانه را
کامهات جزئیات التجاست هریک را شرح فرمودند که لایق اقطاب ارشاد باشند
بعد ازان بعضی مشخصات این هیاکل که از قوی کواکبی که در نفس عارف بارونق
باشد لاحق شوند بیان فرمودند و انجا ذکر نمودند که شیخ از جنود زهره است بعد ازان
انواع فهم معانی کتاب الله و سنت رسول که باهل الله مخصوص باشند و تحقیق بطون
قران مذکور ساختند بعد ازان معانی مقطعات کلام الله تفسیر کردند بعد ازان حقیقه
دعوة ملکیه بیان نموده بسوی شرایط ان اشاره فرمودند بعد ازان بعض خواص حزب البحر
بتجربت ایشان معلوم شده و طریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد ازان اسناد
دعاء مذکور را از خود باشیخ ابو الحسن شاذلی بعد ازان شرح کلمات حزب البحر از
ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلقه بانها و تفصیل آنچه این کلمات متضمن است
و نکات متعلقه بان از علم اشارات و حقایق و تعیین معانی باعتبار اعمال تصریفیه
تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیة کدام مطلب دارد تفصیل دادند و در خاتمه بعض طرق

دعوۀ حزب البحر که بعض مشایخ در کتب دعوۀ نوشته‌اند تحریر فرمودند افادهٔ در ایام
فتنهٔ صفدر جنگ و محاربهٔ او با سلطان که جمیع محلات گرد و پیش مسکن
کرامت نشیمن ویران شده بودند و حضرت ایشان بضرورة التکلیف بعض مخلصان
معه متعلقان در شهر تشریف برده بودند و اکثر از شهر کهنه بعمارت رفته بود در آن
روزها باین خاکسار چنین ارقام فرمودند که دو ملک در خواب بابا فضل کشمیری
که جوانی است صالح از دوستان فقیر متمثل شدند و گفتند که فلانی درین حویلی
چرا توقف می‌کند اینک ما برای محافظت حویلی آمدیم بعد از آنکه گوله بدست مردمان
پادشاهی آمد آن دو ملک بعد نماز فجر در نظر فقیر متمثل شدند و گفتند ما رخصت
میشویم هماندم بعض خادمان را فرمودیم که در حویلی باشند مدتی ایشان روزانه
می‌بودند و شبانه بعد تفحص معلوم شد که چیزی از اسباب خانه رفت از آن
قبیل بود که سال بسال تبدیل کرده می‌شود و اینهمه در ایام محافظت خادمان و فتور
حفظ ایشان واقع نشده و سخن آن دو ملک راست برآمد دران ایام که
صفدر جنگ با سلطان محاربه داشت و این قضیه امتداد کشید و این معنی موجب
تشویش عالمی شده بود و در وهم مردمان غلبه وی صورت بست حضرت
ایشان فرمودند که ملکی که بر امر حرب موکل است روزی ظاهر شد و گفت که این
امرا اگر در حرب تقاعد نمایند ما وی را هلاک خواهیم کرد پس همچنین متحقق شد
که ازین حروب کار او آخر شد پس در مدتی قلیل صفدر جنگ را حالتی عجب
پیش آمد که آکله در پای او افتاد هرچند گوشت پای اوی بریدند فاسد میشد
و محتاج بریدن میشدند آل آن قضیه باسور حال و قول آن ملک صورت

گرفت

گرفت افاده در سنه هفت و شصت بعد یکهزار و یکصد جناب حضرت ایشان در ماه رمضان بر عادت مالوفه اعتکاف اربعین فرمودند و چون این خاکسار بجهت ماموری بالتزام مقام آبا کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاورت معتکف منبع الشرف معذور بود لاجرم خود را هم در وطن برای تعرض نفحات الهیه فیوض توجهات سامیه در گوشه انداخته عنایات اسرار اعتکاف فیه التماس نمود الجناب بمقتضای کرمهای جسیمه بر جهت بعضی از آن اسرار عظیمه خاکسار خود را نواختند و بآن نوازش سر افتخار وی را باوج عرش عزت افراختند پس بایراد آن مکتوب فیض اسلوب بعینه این رساله را زین می سازد و هو هذا موحقایق و معارف آگاه عزیز القدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و المسئول من الله تعالی ادامتهما و کلم مکتوب بهجت اسلوب مبنی بود از شوق عطوفی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه چند ازین باب بتحریر می آید هر چند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم خاطر جهت ضبط آن بکتابت نمی پردازد و بعد آن ساعت از لوح خاطر منمحی میگردد لهذا اکثری غیر مضبوط می ماند و ما لا یدرک کله لا یترک کله باید دانست که تجلی الهی غالبا وارد میشود بر لطیفه سر با مرجی از روح و استعداد سر و روح را در تجلی مدخلی قویست که التجلی لا یکون الا بقدر المتجلی له لیکن در بعض اوقات حلول آن در سر مستور میشود مثل دخول رای از دراه و اشتغال او بضرورت مرتبه فقط پس بسیار است که متجلی له گمان کند که این تجلی متعین نیست باستعداد قابل و غیر مقتبض سماتها متحقق نشد و این را بعرف صوفیه باین عبارت تعبیر کنند متجلی بکسر اللام تبدیل کرد لسوی متجلی له و گاهی استعداد

سر روح روشن ونمایان باشد وشومی مروج آن تجلی ولقین او با حکام
سر ظاهر شود در انوقت گویند که تجلی له ترقی کرد باز این تجلی گاهی بصورة باشد
وگاهی بی کیف وغالب در نفوس ذکیه خصوصاً در حالة یقظه همین است
که بی کیف باشد ودر بعضی احیان این تجلی از ثمار خود بطریق تجلی ظاهر شود
واستعداد متجلی له از فرط شعاعات الوهیه مستنیر گردد ودر جمیع قوی این شخص ساعی
اثران فرو ریزد وعلومی که در قوه متخیله وواهمه او مخزون بود با این قوی استعداد
قریب او داشتند بجهت سوال سائلی وغیر ان همه منور تجلی منور گردد وحق از
باطل متمیز شود وان همه حکم الهامات ومکاشفات پیدا کند چون این مقدمه مبین
گشت ز تجلی که درین ایام مفاض شد بیان کنیم بانوعی از بسط وتعیین علومی
که قوی متخیله وواهمه از ان قبول نمود بین الاجمال والتفصیل والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل تجلی اول وارد وی واقع شد اخر شب که عقل وسر وروح را حیثیی داد
وجبرلی فرو گرفت بعد از کمال ظهور او دانسته شد که حقیقت ان جذب تدلی
کل بود بجهت را وانجذاب بجهت بسوی او ومحو شدن بجهت در شعاع
او چون ازین حالة فی الجملة افاقه واقع شد بر قوه از متخیله وواهمه حظ خود قبول نمود
ازانجمله انکه حقیقت الهیه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم مالک نور منتور
گردد قابل ان نور نشد الا احدیة جمع درمیان خیال ووهم از قوه منطبعه فلک اعظم
ازانجهت که نفس وی مدبر کلیه ما فی الکون بود واین نور اعظم عرش رحمان است
وانجا سه قوه بهم آمدند قوه مجرده مفاض از تجلی اعظم وقوة ملکیه مفاض از طبیعت
فلکیه واحدیة جمیع خیال ووهم وبسبب اجتماع این سه قوه طبیعت این نور اعظم

شاقه از د

تقاضا کرد که رسم کند صورة خود را در سر این متجلی له تا نفس ناطقه شبیه تجلی اعظم باشد
و قوای نسمیه شبیه قوی ملکیه و مدارک شبیه امداد به الجمع بین الخیال والوهم همین مناسبت ا
کر اسم این تجلی شد در شاعر این متجلی له والیه الاشارة فی قوله صلی الله علیه وسلم
ان الله خلق ادم علی صورته و از انجمله انست که اگاهی آمد که در باب سلطان وقت
و اضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بروی باید گفت که اشارتی از ملکوت
رسید باین مضمون که درینجا له تمسک بایة فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت و هو رب العرش العظیم نافع خواهد بود در ادبار شب و بعد صلوة التزام تلاوة
ان باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الله مامور اند بانکه در باب
تسلط او دعا کنند و از انجمله انست که در جواب شخصی که سوال کرده بود نسبت
نوار نسبتهای قوم بکدام نسبت مناسب است باید گفت اینجا نسبتی هست
تدلی اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و نقاره او مطلوب است از
جهت نمونه بودن لا غیر و بالتبع فواید دیگر در عالم خواهد گذاشت در ضمن این خاطر
روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم جستن طبع
خام است کسی که دانست دانست و کسی که ندانست ندانست و از انجمله انست
که این نور اعظم را طرفه کیفیتی است شد هر ذوقی از علوم ذوق الازل که در اینجا
یاد آمد و همه درین نور مرئی شد بمنزله مراة مخلوط اما نه با نمیغ که او طرف صورة باشد
بلکه این نور بیان حقیقة گردد و بهان رنگ بر آید و در ضمن این نیز نکته دانسته شد
که جمهور اهل الله را علوم ذوق الازل از همین نور اعظم میخیزد چون استعداد کامن ذوق
الازل دارند اگرچه این مراد از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

بلاواسطه مرآة برحقایق ازلیه افتاد تجلی دوم لطیفه قلب را تاثیری واقع شد
وخبرتی درگرفت بعد از کمال تاثیر درنور تدلی کل متلاشی گشت واضمحلالی عجیب
پیدا کرد چون ازین حالت افاقه بهم رسید علوم چند مناسب مقام درقوه متخیله وواهمه
کل کرد ازانجمله آنست که مفیض این تجلی تدلی کل است باعتبار خاص وان اعتبار
قیام تدلی کل باشد دروسط قوه منطبعه فلک اعظم بمثابه قلب از قوای شخص
انسانی زیراکه نفس کل بمنزله کلیه باقی الکون است ونقطه هست از نقاط قوه
منطبعه او وبرحسب جمیع نقاط توانه بود وقوه مجرده که تجلی اعظمش میگوییم همان نقطه را
عرش خود ساخته است ودرهمین مناسبت حاصل شده برانکه این تجلی برمحاذات
قلب واقع شد وازانجمله آنست که بعض علوم درادوار سابقه فائض شده بودند بعداز
درادوار متاخره لباس نکره پوشیدند بسبب استعداد مفاض مثلا نسبت او
بسته چه نسبت افاضل بشر وچه نسبت ملاء اعلی امری بود شایع درادوار
سابقه وان بحقیقه از ولایت صغری است بعض مشایخ متاخره را درسینه ضعیف
نفی
این نسبت بعد نوعی از فنا وبقا مستحق شد ولابد چون بعد این کمالات بود انکار رد
وجستی رابد ادراک نمودند مثل جاهل وحکیم که هردو درختی را یافتند جاهل برتفرع اوراق
وازهار وثماران درخت نظرا مقصور ساختند وحکیم از تماشای قوه نامیه وغاذیه ومولده
ماده متغذیه بواسطه این هردو ازاطراف درخت خطها برداشت هردو همان درخت را
دیدند اما بنوعی از تسامح توان گفت آن یک درختی وبادیگر را دید وانکه درخت دیگر بنشان
مینما باین اعتبار عزیزان گمان کردند که ولایت علیا وولایت نبوت چیزی دیگر است غیر
نسبتی که یاران درولایت صغری کسب میکنند چون فیضان علوم برمسطر دوره واقع شد

راستار است منفح شد که همان نسبت است نه غیر آن لیکن بسبب آنچه تقریر کردیم بیشش
عزیزان باجبلة وطینة منقسم گشت وهمچنان چون بعض مسایل ذوق الاول بر بین عزیزان
ملبود نمودند بسط مناسب دوره دانستند که این مسایل غیر مسایل فالبعض من قبیل است
وهي في الحقيقة هي وز انجمله آنست که در ملت انبیا وطریقه اولیا مراد فقط علوم الاول آیت
مراد قرب همین تدلی کل است وانمحلال دران وتلاشی اندران وتحقیقش آنست
که نور تدلی کل در بعض نفوس ادراک میفرماید که قابل دخول در حظیرة القدس است
لاجرم با عمال وتوجهات تسمیه مزکی میسازد ورفته رفته بان محل رفیع میرسانند وهم المقربون
ودیگران را بقبول اجاعه می بندد ومقلد ایشان میگرداند تا بسیاقی که مناسب ایشان
باشد فایز شوند وهم اصحاب الیمین اعمال واذکار وتوجهات تسمیه همانست عمده ذوق
الاول ومعارف ربط حادث باقدیم اگر باشد فیها واگر نباشد فیها تجلی سیوم که در وقت
تلاوة قرآن عظیم واقع شد لطیفه عقل را جنتی پیش آمد واضمحلالی متحقق گشت لهذا از
افاقه علوم چند صورت بست زانجمله آنست که نزول این تجلی از مقام خاص است
وان تحدیق نظر تجلی کل در صورة انسانیه واستعداد جبلی افراد آدم که جمیع افراد دران
متفق باشند وحوادث طاریه که آن افراد را پیش می آید وعلاج آن حوادث وهم
برصلاح این وآن مسامست باکثر ومسامت بانفع هر دو جامع بودند در سه قوه چنانکه
در تجلی اول تقریر کردیم لهذا شانی عظیم پیش آمد وهر دو باهم در آمیختند وقلة دکثره
از بن بسر مادة صورتهای عجیب ظاهر شد آیات قرآن همه شرارهای این هم آمدن است
تا زمان وزبانیان هستند حق متکلم است وایات قرآن نازل لیکن ترجمان لسان
الغیب حضرت خاتم الرسل است که این سه قوة در وی متکامل ومتوازن بود ودیگران

ریزه خواران خان نعمت او بنیه دار الجمله الست که نبوة و نزول قران محض تعلیم علم نسبت
مدبر السموات والارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم میسازد و صورتی دیگر را
کاین میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شرایع تکلیفیه بصورة روحیه ثم الوهمیه ثم الخیالیه
مصور میگرداند و طبقات ملایکه از اعلی مرتبه ملکیه تا اسفل مراتب ملکیه همه بان رنگ
رنگین می شوند و بمناسب ان ملهم میگردند پس اگر جاهلی انکار شرایع کرد تا دیل بود انرا بغیر
انچه حق رست هر چند قصد اصابة حق داشته باشد ماخوذ است مثل رطوب که موسم
باران رسید و از عنان سما تا ارض همه رطب شد و او خود گمان میداند که موسم
قحط است در نهایت حرارة و پیش این اعتقاد فاسد هیچ نفعی ندید و تا ذی
لوازم ساعه بت غذای از ابد دار امراض عفونة او دم بدم متضاعف میگردد و لیکن بیرا
اخر الکلام والحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا اتفاق در سنه ثامن و ستین بعد الف والمایة
که حضرت ایشان بماه مبارک رمضان اعتکاف فرمودند لیکه این قدر دست
از این عبودیت آمین سبب عوایقی که پیش آمدند از تحصیل شرف مجاورة عاجز بود و کرم
عمیم ان جناب این خوگر الطاف قدیم را ازان فیض عظیم محروم نه پسندید پس واردات
خاصه اعتکافیه را که شرح و بیان نیابد کل کلیه ندبل کل بود در ضمن سطوحیه تحریر فرموده
بنابیت ان این خاک را سرافرازی بخشید پس انها را درین اوراق می نویسد
و این رساله را بدان مزین میسازد سطر در حقیقه تجلی و اثبات ان بر قاعده حکمت
و بر قاعده کلام عقلا و نقلا اما بیان حقیقت ان پس بدانکه تجلی عبارة از موجودیست
که ممیز باشد از واجب و معبر وظلی باشد بعض حال او را و بشرط تجلی الست
که فعل منسوب شود بحق بواسطه این تجلی خواه نسبته بمعنی فاعلیه باشد چنانکه گویند

عرالمر

خدا گفت کذا کذا بی شرط ظهور او باین تجلی چنانکه در حدیث منام گفته‌اند که خداوند دو دست خود بین الکتفین گذاشت یا بمعنی مفعولیه مانند آنکه رأیت ربی فی المنام و اگر توسط تجلی باین اتصاف بصفة و بین واجب را تجلی خواهی ثبوت ضرورة و دوام تحرک اصابع مر زید را بشرط کتابة بفهم پس دوام تحرک اصابع ثابت است زید را بشرط اتصاف او بکتابة همچنین امور حادثه مثل اماتت زید امروز و اماتة او امروز ثابت است حق را بواسطه تعلق قدرة قدیمه او الیوم و این واسطه در قیام و صفت است موصوف نه واسطه در ثبوت مثل عروض حیا بواسطه فهم موجب حیا و عروض رحم بواسطه فهم موجب رحم تفصیل این اجمال آنکه در میان مجرد و متخیل مناسبتی هست که یکی شارح و تفسیر آن دیگر تواند بود مثل متخیل که انتزاع میکند حس مشترک آنرا از مجرد شجر و چون حقیقت واجب را تصور کنیم تا بر وی حکمی اثبات نمائیم لابد او را در مدرکه ما صورتی قایم می شود که بسبب آن صورة حکم ما راست می آید و مثل صورت جمیع که فرولست از افراد متجاوز از اشکال و الوان و تخطیط اوراق و اغصان که حاکی و مفسر صورة نوعیه شجره خاصه است همچنین واجب تعالی را در طبیعة خیال مطلق که حامل آن فلک الافلاک است نمونه هست و آن تجلی مطلق اوست که طبیعة خیال مطلق از آن داده است بی شرط دیگر و نمونه هست در خیالات بنی آدم که فائض شده است بشرط استعدادات خاصه ایشان و نمونه هست در جسم اخروی که حکم عناصر آنجا مقصود است بحکم آن نشأة پس آن تجلی خود مخلوق است و حاکی است از واجب تعالی و مفسر بعض کمال اوست این است حقیقت تجلی اما اثبات او برای متکلمین پس بچند وجه تواند بود یکی آنکه در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند رب العزت را و باین

روئیه می توان گفت رأیت ربی و محمد بن سیرین اثبات کرده است رؤیة حق تعالی در مقام
منام پس صورت مرئیه در منام مخلوقی است که مکشاف واجب تواند بود و تجلی اوست
دوم آنکه خدا تعالی در موسی فلما تجلی ربه للجبل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه نبود
و خفایی شد که با مواجب را و اسم تجلی برای آن مقرر گشت سیوم آنکه در احادیث صحیحه ثابت
شده که خدای تعالی را در عرصات باشکال بسیار بینند بقدر استعداد تجلی له بعض بمقدار
استعداد فاسد باشد و بعض بحسب استعداد صحیح او چهارم آنکه در مبحث کلام مقرر کرده اند
که این الفاظ با کلام قدیم نسبتی دارد که بملاحظه آن می توان گفت سموت و لسماع آن می
توان گفت سمعت و بکتابت صور آن می توان گفت کتبت و بنزول جبرئیل با آن الفاظ می
توان گفت نزلت آیة کذا و کذا و حدوث بآن وجه بکلام قدیم راه یافت پس در کلام قدیم
و این الفاظ مرتب بترتیب خاص لامحاله رابطی هست که بآن راه حکم یکی منسحب شد
با دیگری پنجم آنکه در مبحث صفات فعلیه قرار داده اند که خدای تعالی متصف است بصفات
قدیم یکی از آنها قدرة است و قدرة چون متعلق شود بچیزی آنجا حادث تعلق قدرة باشد
نه قدرة و قدرة بحسب آن تعلقهای نامهای مختلف گیرد و هر جا مفهوم دیگر پیدا کند احیا و اماته
و تصویر و رزق از همین ثابت است پس خدای تعالی متصف باشد باین صفات
حادثه یوماً فیوماً بواسطه تعلق قدرة ازینجا توان برد بآنکه میان قدرة قدیمه و میان اماته و احیا
و غیرها نسبتی هست خاص که بآن نسبت اینها تجلی قدیم آمدند و متمیز از وی شدند اما
بزندیهای حکمت پس شک نیست که در میان نسمه و نفس مجرده مناسبتی هست
خاص که بسبب آن می توان گفت انا مریض و انا فی الدار و سایر آنچه از خواص نسمه است
بچشم اثبات کنند و گویند ضربنی و رآنی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال اغصان

و در میان صورة نوعیه شجره نسبتی است که می توان گفت رایت النخل و النخل و قطعت
النخل الی غیر ذلک پس درمیان مجرد و غیر مجرد نسبتی هست که بآن مناسبت حکم یکی بر
دیگری منسحب شود و چون فلک الافلاک بل جمیع افلاک قوه متخیله دارند واجب آمد که
اول چیزیکه در متخیله ایشان فائض شود صورة حالیه واجب باشد و حاصل این مناسبت از
امتداد خیالی افضل و ابهی جمیع موجودات خیالیه باشد و تهذیب نفوس بشریه تا آنکه
که شبیه باین امتداد خیالی باشند بمشابهته حیله جذاب نفوس است باین حظیره سطح چون تجلی
اعظم دو جهتی است یکی منظریه ذات بحت مجرد دیگر آنکه خود شخص از ملکوت است بمنزله
غصن بین اللحم والعظم ظلم الی ابد پس ملکوت بواسطه این تجلی بجبروت مرتبط شد
و نفوس ذکیه با مطیه نسمه منجذب شد و معالی جبروت را متحمل گشت مانند نحل با در رطب
که بر دریا گذرد رطوبت دریا را پس تدبیر عالم بواسطه این نفوس سالم شد و جنت
و علیین بواسطه این تجلی منتظم گشت و نفسی که در غایت ذکا و صفا باشد آهسته آهسته
عین آن امتداد خیالی گشت و در آن غوطه خورد یعنی غوطه خوردن استعداد ظهور صورت
وجوب است در وی مثل آئینه که صورت آفتاب را قبول نماید بعد صیقل و تصفیه ساطع
کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق و این غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
و غلبه ذات مثال غلبه صفات آنست که در خانه مشعلها روشن کردند تا آنکه آن خانه
از نور ممتلی شد و آن خانه را کوها التبادند هر یکی را المضیی از نور خانه رسید و بآن متنور شد
یکی را صرف نور ولیکن از ثقبه بقدر حلقه خاتم و یکی را نور مخلوط بلون زجاجه که بران کوه
نصب ساخته اند و مثال غلبه ذات آنست که روح شخصی از بدن او منفک شود و آن
روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد متلاشی و مضمحل در آن و شرط غلبه صفات نسبتی ا

كه در نفس عارف مستقر شود از قبيل نسبة عبادات يا اويسيه يا ياد داشت يا توحيد چون اين
نشاه برهم خورد از اين نسبتهاي جزوي قليلي حاصل كردد كه نوريست شبيه بنور خارج
از كوه خانه يا حادثه ايست كه در اين نفس خارجه كردد از جوارح بدبير السموات والارض بواسطه
ان افعال عجيبه از خزانه رحمت بر زمين منتشر شود وشرفه غلبه ذات سه چيز است تجربهيست
كه صورت تجلي اعظم است در مراة نفس وسنة الله جاري شده است باانكه چون
شخصي را خواهند كه بغلبه ذات مشرف سازند از جربهيت او شعاعي در لطيفه قلبيه
او مي بندد وان شعاع حب ميكردد وقوي علميه وعمليه اين شخص با ان همه بر سبيل مرضات
الهي جاري شود ديكر نقطه جبيه كه در اول استعداد هيولي عالم فيضان نفس متدلهقدسيه را
از وسط خطيرة القدس نقطه جبيه بمنزله خط شعاع كه از چراغ بر مي ايد وان نقطه در جميع حالات
تو باين شخص مي نمايد وان تولي تقريب او بخير وتعبه او از شر مينمايد وسنة بران جاري شده
كه اين نقطه جبيه نوري محيط بشخص پيدا ميكردد كما جاء في الحديث اللهم اجعل من بين يدي وفوقي نورا
نورا ومن يساري نورا واجعلني نورا سيم اضمحلال جوهر نفس ناطقه در نور تدلي كل واين
معنى موقوف بر تمام نسبتهاي معتبره قوم خصوصا نسبة الهي وياد داشت ونور عبادت وجارحه
ساختن اين نفس در مهمات بر چيزهاي بسيار كه تفصيل ان از مقدور بشريت اينجا
ادني بقيه از بقايا جوهر نفس مانع وصول باين اضمحلال تواند شد معمر درون ديده اكر يكموست
بسيار است ـ چون تجليات الهي ازين سه جهت نور اعظم اين نفس را احاطه كرد وبرق سبحات
ذات مراة بعد اخري وكرة بعد اولي جوهر نفس را در هم شكست قابليته غلبه ذات بهم رسيد
بعد انفكاك بنيه عنصريه در سطح نور منكاشته شود بمنزله چراغي كه درين خانه روشن كنند
وان نور در ضمن انوار مشعلها كم شود عديما لا وجود نبوده سه خود از درون وبيرون جلوه كردد من

زمیان؛ چو سایه محو شدم کان دو گو چراغ اشتعال حضرت الهیه که جامعه است میان ملکوت
و جبروت و در حاق وسط این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت اوست
و ملکوت بمنزله ماده لو شبیه است امراد نوهم و خیال بنی آدم هر دو بلکه بقوه مدرکه حاکم است
بر وهم و خیال و وحدیه جمع است در میان هر دو درین حضرت نظر لبیت خاص بصورت نوعیه
انسان چون صورة نوعیه الانسان انما ممثل شد عقل و خیال و وهم هر سه بر روی کار آمدند
و امتزاجی عجیب میان این سه قوی افتاد پس ازان حضرت جامعه کلمه چند بجانب صورة
نوعیه الانسان جدا شد هر کلمه مقدار مزاجی از مزاجات این سه قوی که انجا نکون الا القدر
المتیح له هر کلمه با انچه مناسبت تر بود باستعداد او احاطه نمود و متحقق ان کرد اسمار اربعینه ادریسیه
ازین منبع بر آمد ساطع هر کسیم از اسمار اربعین ادریسیه سریست از اسرار الهی که در قلب
کاملی و دلیت نهاده اند شرح این اجمال و کشف این مقال انکه هر کاملی چون پروانه صفت
در جوهر نار خود را متلاشی ساخت قبیل متلاشی شدن حالی بر وی فرود آمد و علمی بر بیان ان
حال گرفت و انحال و آن علم اقرب اشیا بوده با انکه متلاشی ان همه احوال و علوم را جمع کردند
اسمار اربعین بر آمد مانند انکه یخ را در دیک نهاده اند و زیران آتش افروختند تا انکه
هوا گشت و از دیک بر پرید رفت اخر احوال آب مثل جوش زدن و در دیک آواز
کردن و پر سبک شدن و نقطهای آواز هم پاشیدن اخرت حالات است بهوا گشتن
و لهذا واجب شد که این اسما نسبتی باشد نزدیک تنزیه و تقییدی باشد خاکی اطلاق
در ساطع ششم شرح چهل اسما چند
و نشانی باشد نمودار بی نشانی ساطع ظهور ندی کل بوجهی واقع شده است بوهم و خیال
هر دو گویا در وسط این هر دو جای که جمع احدیه هر دو مقام باشد متجلی گشته لهذا بیا کل کلمه
ندیا کل که معبر با سمایی باشد و انچه متوارد آوهام بشر است بحکم نوع متطابق است

پس اول ہمہ کلیہ قدرۃ تدلی کل است بر ہر شیء و ملکوت ہر شیء را بدست گرفتن
و در ہر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسئلہ آنست کہ تدبیر موافق کردن ہر
شیء است بحیر مطلق بقبض اسباب و بسط آن و قبض و بسط نمی باشد الا بقدر طبعیت
شیء لہذا ملکوت ہر شیء دیگر آمد یکی یا رب کل شیء و وارثہ و رازقہ و راحمہ و این اشارۃ
برای ہی کہ برگ را با طبعیت شجریہ واقع است اسم او باعتبار طبعیہ ربوبیۃ است
و باعتبار ہر برگ عبدیتہ دیگر بر نہج صراط مستقیم بودن این مرتبہ کہ از مقتضی طبعیۃ نوعیہ و تشخصیہ او
نمی گذرد و بر طبق واقع می شود کہ دران فرد مخصوص با آن اسباب ہیچ چیز اولی و احق نباشد
از انچہ واقع شد یا اللہ المحمود فی کل فعالہ و یا حمید الفعال والمن علی جمیع خلقہ بلطفہ رتبت
ازین معرفت سیوم دیگر آنکہ تدلی کل مظہر مجرد متعلق تشخص کل شد یعنی آنکہ این مجرد بشرط تشخص
و بر طبق وی از مبدی المبادی ازلا و ابدا فائض است و این مجرد صورت مبدا المبادی نیست
فرق در میان عموم و بساطۃ مبدا المبادی و این مجرد مثل فرق در میان کلی طبعی با صورۃ ذہنیہ
کلی طبعی کہ در ذہن ما متمثل شدہ پس باعتبار طلبہ تدلی کل مجرد محض را و طلبہ مجرد محض
مبدا المبادی را در تدلی کل شانی پیدا شد و ان شان عبدیۃ اوست بر ہمہ و تعالی
او از ہمہ یا الہ الا ہتہ الرفیع جلالہ و یا قریب المتعالی فوق کل شیء علوا ارتفاعہ تعبیر یست
ازان شان چہارم آنکہ تدلی کل اطوار شتی دارد بحسب استعدادات جزئیہ مثل نسبت
کہ در نشات سافلہ پیدا شدہ نسبت تدلی کل باعتبار اطوار خاصہ و افعال جزئیہ مثل
نسبت موم است با تماثیل متخذہ از وی وی در ہمہ باقی است و تحول و تبدیل ہمہ در وی
اثر کردہ یا واحد الباقی اول کل شیء و آخرہ یا دایم لا فناء ولا زوال لملکہ و لبقایہ تشریحی است
ازین نکتہ پنجم آنکہ خوض اوہام بشر اولا آنچہ نزدیک خود است از حقایق خاصہ ادراک

نمود

نمود ان التقییدات وپید وصمات حدوث ونشین ضعف مرئی شد بعد ازان بالآخر
گرد ان عیب ووصمه ندید واین مقام متفق علیه جمیع اوهام بشر است باین اعتبار اسما
اشتقاق نمودند مثل یا صمد من غیر شبه فلا شیء کفوه هدا بنه ولا امکان بوصفه یا کبیر انت الله
الذي لا تهتدي العقول لوصف عظمته ومثل لم یلد ولم یولد ثم افعال الهی باعتبار انحصار
تدبیر دران حالت درین فعل بسیار است هر جنس را نامی تعین کردند از انجمله کثرت اعداد
وبر نمودن الشان واز انجمله استجابه سوال سائل واعاده مستفید یا قهار ذو البطش
الشدید انت الذي لا یطاق انتقامه یا مذل لا کل جبار عنید بقهر عزیز سلطان یا رحیم کل
صریخ ومکروب وغیاثه ومعاذه یا غیاثي عند کل کربة ومعاذي عند کل شدة ومجیبي عند کل
دعوة ورجائي حین تنقطع حیلتي یا جواد انت الذي لا یخیب سائله وطالبه مفهم انکه صور
مثالیه اشیا بالطبع پیش ندبی کل حاضر است وبعد انعقاد صورة عنصریه روح بهمان صورة
مثالیه تعلق شدید پیدا کند وباز خواست اعمالی که در جوهر روح منتسخ شده از همان صورة
واقع شود تعبیر این نکته بمعبود ودیان واقع می شود یا معبود ما افناه اذا مرد الخلائق لدعوته من مخافته
ادیان العباد کل لقوم فاصحا ربیته ورغبته ثم حضور حقائق امکانیه پیش موی کل
از انجهت که مقتضی حقیقت الحقائق است بلا شرط یا بشرط وتعبیر ازین نکته بعلام الغیوب
است یا علام الغیوب فلا یفوت شيء من حفظه علی هذا القیاس جایکل بسیار برای
موفقه ندبی کل کسب قوی اوهام وخیالات بشر در ملکوت منتسخ گشت والوتبي عن البحر
الکبیر ساطع سنة الله جاري شده است بانکه چون حجبهات شخص منبسط شود از وی آثار
اشعه
ازین کردد ودر قوی علمیه وعملیه شخص افتد این اشعه بر منهاج بعض اسماء الهی جواهد
بود وظهور این اشعه بر منهاج اسما تعلق شخص است بان اسماء الهی وعده موفقه او

به پروردگار عالم همان اسما خواهند بود اگرچه شناخت او همه بر وسائط شد در تاثیر اسما
عظام بکنید و به می باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
علوی اوست و حقیقت هر کوکبی منسوب است باسمی ازین اسما چنانکه هر نوع از موالید
منسوب می باشد بکوکبی پس چون مسبح یک اسم را تلاوه می کند دقیقه کوکبی یا دقیقه
تعالی که با او آن اسم است بحرکت می آید اگر اسمی باشد مذکر بمعنی تجرد از لوث بهیمیه تجرد نفس
ناطقه او باهتزاز می آید و اگر این اسم مذکر معنی رفیعی باشد که در شمس و مشتری یافته اند آن
دقیقه بظهور می آید و همچنین معنی مقبول و محبوب بودن و هم چنین معنی حلم و معنی معرفت معیات
و معنی حلاوة و قهر الی غیر ذلک و اگر برای شخص می خواند و در وقت خواندن متلبس باشد
بوصف ملایکه که الهام ایشان در قلوب بنی ادم شایع میگردد و آن معنی مراد را در خاطر
مستحضر میسازد و همت می بندد که در شخص مطلوب تاثیر کند لابد بمنزله الهام بجانب
او سیلان می نماید و رفیقه را از وقایه آن شخص مطلوب می جنباند مثل سکوت آواز دقیقه
در مسبح یا باز ماندن او از همه شرارة و شوخی و بی باکی گاهی این رفیقه در نهایت ضعف باشد
از مسبح یا از شخصی که تسبیح برای اوست پس تلاوة اسم بآن رقیقه باشد و آن رفیقه همراه
این تلاوة فایده مراد دهد و حکم این تلاوة و معنی که نفس را حاصل شود از تلاوة حکم طلسمات
است مساطر و را دی لطائف بسیار است و هر لطیفه مقامی دارد و هر مقامی علمی و معرفتی
مستتبع خود میگرداند و این اشتباع شبیه است با لهامات طبیعه که در ذوات الانفس
نهاده اند و حظیرة القدس جذاب نفوس زکیه است مانند مقناطیس اجزاء حدید را
بالجو سبب واجب شد که در هر زمانی جمعی بجانب حظیرة القدس بالطبع هم خویش
میل نمایند و در اثنا این حرکت از شغل تعلق و این خروج از قوه بفعل علومی در عموم انسان

منقدح شود مثل انقداح آتش در میان آهن و سنگ و غالب در این علوم حکم بیان
لطیفه است که از میان لطائف بظهور و قوة موصوف است و هر نکته که در خاطر ایشان
منقدح می شود مستی میدهد و ذوقی می نماید و از شدت مستی حرفهای پست و بلند
از ایشان سر بر میزند اگر ازاج شرع عنان دل و زبان ایشان با عتدال خواهد بود و اگر نگرفته
مبالغها خواهد بود و تعبیرهای مستقبح چنین را که بسبب مزلی شد و شعشعان دی برعقول
ایشان صولت نمود گفت که خدا راهی در فلان موجود است و بحلول و اشتراک افتادند اگر
اعتدال شرع تهذیب ایشان می فرمود می گفتند صورة حق است در مراة نفس و از این
تعبیرات بی ادبانه باز می ماندند و چنین را نفس رحمانی مزلی شد که محل یقین صور است
و این جمع دو فرقه شده اند اول حکما باسم هیولی و صورة تعبیر نمودند و دوم که صوفیه اند
توحید و اتحاد قایل شدند اگر توفیق یار ایشان میشد نفس رحمانی صادر اول می گفتند
و الفاظ شنیعه بمیان نمی آوردند ادام عزیزی ده از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و کالا نیاز علم حدیث از جناب ایشان سند کرده و در اعمال و اوراد همت دارد
ولقد رممت خلق از ترتب آثار و ثمرات آنها مثبت در هیولا و ورد حزب البحر را از حضرت
ایشان تلقی کرده و اذن اشتغال آن با شروط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت صوم دوازده روز بر خود التزام نمودم و جلالی و جمالی را ترک کرده بجا آوردن
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثر ظاهر نشد و ثمره که از این عمل مترتب بود بظهور نیامد
بسیار محزون و اندوهگین شدم بلکه بمقتضای بشریة فتوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می نمودم و این معنی موجب زیاده تنگدلی گشته ناچار بجناب
ایشان التجا بردم و عرض نایابی مطلب پیش آوردم فرمودند علاج این نایابی چراین نیست

که از سرنو این درود را با حفظ همان شروط و آداب باید خواند تا بعد ازین چه ظاهر شود ناقل
می گوید که بموجب امر شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت ساختم تا سه شب مواظبت بالاده آن بشروط معهوده کردم چون شب
سیوم با تمام رسید چیزی از آثار و قبول نمودار نشد آغاز دل شکستگی و خاطر خستگی در
خود مشاهده می نمودم درین اثنا خوابم ربود دران خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیزی دیگر حاضریم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدری داریم و سبب شرح صدر آنست که روزی شاه ترکمان قدس سره
حضرت بزرگوار ما را دعوة کرده بودند و گفته فرستاده اند که پسر ما را نیز همراه بیارید حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند بدعوة حضرت شاه حاضر شدند درین اثنا شاه
ترکمان بجانب والد بزرگوار خطاب فرمودند که برای این پسر دعای کنند حضرت
والد دست برداشتند و بدعا مشغول گشتند حضرت شاه آمین میفرمودند و کلمات
دعا این بود اللهم اعطِ مالاً و ولداً و شرح صدره فی الدنیا والاسلام عند الموت و مغفرة
بعد الموت و فردوساً فی الجنة ناقل می گوید که این کلمات را محفوظ می داشتم و دو سه
کلمه دیگر هم بود که حافظه مساعدة حفظ آن نه نموده و بعد ازین واقعه اطمینانی و سروری
بردل وارد شده و انبساطی و بهجتی حاصل وقت گردید که در نهایی فتور حسن الظن
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اخلاص را تأیید کرد اینهم افاده خواجه محمد امین از حضرت
ایشان روایة کردند که شانزدهم جمادی الثانی شب پنجشنبه در رؤیای مشاهده نمودم
که گویا در مسجدی هستم مسجد جامع دهلی باشد یا مسجد هم اکبرآبادی ناگاه می گویند
که اینجا صورت کریمه حضرت خاتم النبیین ظاهر می شود همه مشتاق ظهور جلوه الصورة

ایستاده‌اند و ما نیز با آرزوی مشاهده جمال با کمال بطرفی که نمودند متوجه شدیم می‌بینیم که
در یک آئینه صورت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتدریج ظاهر شدن گرفت
تا آنکه تمام نمودار گردید درین میان ایشان ان آئینه برآمده در خارج جلوه گر گشت و ما بالتجا و استمداد
از آنجناب درخواستیم که برای ترویج علم حدیث همت قویه عالیه درکار است فرمودند
خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بر دست ما و اولاد ما و اخوان ما
باشد و درین باب نیز مددی درکار است قبول فرمایند فرمودند که هم چنین می‌شود که بعد از آن
الصورت کریمه روی باستتار آورد و ما جانب مسجد برای نماز روان شدیم فی الحال آواز آمد
که صورة مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز جلوه میفرمایند باز متوجه آنطرف شدیم
دیدیم که این مرتبه همان صورت درون آئینه متجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
در همان آئینه مشهود گشت درین اثنا جوانی را که تخمیناً شانزده ساله حاضر ساختند و از آن
جناب ارشاد می‌شود بجانب ما که این جوان را لباس خرقه می‌باید نمود برحسب ارشاد
ردای خود را بالای آن جوان پوشانیدیم از آنجناب نیز الباس خرقه بر وی ظاهر
میگردید و آن جوان معلوم نشد که کیست مصرع تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد:
افاده روزی این خاکسار بحضور پرنور در خلوت خاص شرف اندوزی می‌داشت و از آن
جناب بارشاد اسرار غامضه خاصه مستسعد بود در آن اثنا فرمودند که استقرار بعضی نفوس
در عالم برزخ مقتضی آن می‌باشد که بقیه از آنها می‌باید که درین عالم محفوظ ماند که اسباب
خارجیه منافی آن می‌باشند پس چنان ادراک نموده می‌آید که کتاب سبحان نوبکی
رحمه الله پیش بعضی از ابدالان اعنی نوبتی که قوی روحیه برآنها غالب آمده و محض
الهام فوقانیه ز بر امر منبعث می‌شوند کتاب مذکور محفوظ است و اخراج آن با یاد بعضی

منتسباً الی ما خواهد سید افاده قد یکون الامر فی الملکوت مطویاً علی غیره مختوماً علی سرّه
فینجلی صاحب الوقت فیکشف استاره عنه وقد یکون مطویاً علی غیره ان تثلیث الشیء
ویکون له لوازم وامور مشتبهة بعد من لوازمه وجه ولا بعد منها من وجه فیقع فی الحکم ویجعل
من اللوازم قطعاً ویدعی بثبوتها مع ثبوت الشیء وشرط الکشف ان یکون رجل من عداد
الملأ الاعلی فیخرجه الی اخر الملأ الاعلی ویکون انما اشارة الحکمة فیمیز کل ملتبس عما التبس
به ویجعل کل وجه مستقلاً بنفسه فیحکم علی احدهما انه حق وعلی الآخر انه باطل ولنلقی هذه المسألة
حکایة اجتمع اناس من رحامیون فی علیه من علائی فی الملکوت تدعی موطن الجبل فجاءهم السید الشجاع
الدین باولاده واحفاده وشکا الیهم صاحب الوقت وقال هذا الرجل اسار فی خفاء دمی نیا حتی ضرنا
بلسین فقرابر دری بنا اعین قال صاحب الوقت معاذ الله ان نفعل هذا لعدمکم وانتم اهل سوالق
الاسلامیة والاثر علویة والمکارم الجلیلة وان احدیکم کیف یتجز سبیه بکم وقد سبقت لکم الحسنی
فی الاولی والاخری فوصل الی السید هذا الروحانیین وقالوا انما السید السندیین فنا جنیة الحال فقد
الوقت فی المقال فقال السید کنا اهل کرم واهل فضل ولا یمکن ممن تثبت له الفضل له بالوجود ان یستبد
ممن نقص له بالکرم ذو ارفه فکان الامر فی الملکوت مطویاً علی غیره مختوماً علی سره فجاء هذا الرجل
فکشف المستور واستخرج المعمور وابرز الثمین من الشین وابان الغث من السمین فقام صاحب
الوقت وقال فهل کان هذا بقولی وهل فعلت ذلک بقدری قال لا ولکنه کان بامره انه یسیر الالهی
وکل میسر لما خلق له قال فما ذنبی اذن وما العیب علی فسکت السید وقال القوم اما هذا فقد
صدق تمت الحکایة ولا حول ولا قوة الا بالله افاده حقائق آگاه میر ابوسعید نبیره میر علم الله بریلوی
قدس سره که ایشان از اکابر مشائخ نقشبندیه بودند نقل کردند که باری در رمضان در شاه
جهان آباد بودم پیش یکی از مشائخ صوفیه اظهار شغف بادراک لیلة القدر کردم وآن

ذکر نقشبندیه

عزیز

عزیزان معنی بنهایت تف شده گفت مارا این زمان که پیر شده ام کاهی اثر اینها فهم نوکجا خواهی یافت پس از جواب انوبر نهایت تنگدل شدم مایوس گشته بخدمت حضرت ایشان آمدم واز کیفیت لیلة القدر استفسار کردم حضرت ایشان فرمودند که انحضرت صلی الله علیه وسلم یکی را از صحابه فرمودند که در لیلة القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسالک العفو والعافیة والمعافاة فی الدین والدنیا والاخرة وبوصی این را ادا نمودند کو یا بار ارشاد می نمایند ولبشارت می دهند باز عرض کردم که کدام وقت می باشد فرمودند که در اوتار عشره اخیره باید جست پس شب بست وهفتم که لیلة الجمعه بود در مدرسه غازی الدین خان بقصد احیا بیدار نشستم در اثنا بزمین نورانیتی یافتم چون سر بجانب اسمان بالا کردم مشاهده نمودم که بالای مسجد بابل نوب تجلی واشد ونوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف وجوانب منور شد پس از این مشاهده در دل سروری بی نهایت یافتم ودمبی قوی احساس نمودم پس برخاستم وبدعا مشغول شدم وان نور تا به نیم ساعت مشهود بود بعد ازان اهسته اهسته روی باختفا می آورد تا که همه مستور شد باوجود ان سروری ودمبی که داشتم حاصل بود تا انکه اذان صبح گفته شد واز غایت ذوق که در مناجات وبقایی داشتم معلوم نشد که ان شب کی گذشت پس صبح ان بخدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که لیلة القدر بود باز در رمضان دیگر آرزوی این معنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در خدمت عالی ایشان ماندم وببرکت صحبت باز شب قدر را یافتم والحمد لله رب العالمین

افاده در وقته ابدالیه که در عهد عزیز الدین عالمگیر روی آورده بود هرچه از لسان غیب بیان فرموده بودند بی تفاوت بعینه وقطمیر بظهور رسید ادگا انکه چون احمدشاه ابدالی از سندر بگیرد وبار نهزمیت خورده رفته بود بارها می فرمودند که وبرا درین دیار غلبه شد بیا

هرچند تعیین وقت آن کرده نمی شود باز چون در عهد سلطنت عزیز الدین عالمگیر بعد فتنه
صفدر جنگ مذکور قصد هندوستان نمود و بر دریای اتک رسید و آوازه آمد آمد او
در امرای سلطانی افتاد بهادر خان بلوچ بجناب حضرت ایشان از مال و حال خود در
هنگامه استکشاف نمود و بر ایشان بشارت سلامتی مال و جان وا بخشیدند در آن وقت
عرض کرد که حال ابدالی چیست صریح فرمودند که درین ملک غلبه کلی وی خواهد شد باز
عرض نمود که پس حال این ارکان سلطنت چه خواهد شد ارشاد فرمودند که از حال
اینها هیچ مپرسید که لیکن شما را البته سلامت خواهد بود پس وقتی که ابدالی قریب رسید
ارکان سلطنت بهم دست و پا گم کردند و هیچ تدبیر نتوانستند بجناب حضرت ایشان
بادشاه و وزیر رجوع کردند و چاره کاران درخواست نمودند حضرت ایشان بادشاه
عالمگیر قرار فرمودند که شما را درین فتنه سلامت خواهد بود و لعماد الملک وزیر بعنوان ارشاد
نمودند که هرگز جنگ نباید کرد و جان شما را ما در ضمن خود گرفتیم اگرچه عهدهٔ مال و متاع شما را
نمیگیرم اما جان محفوظ خواهد ماند پس چون شاه درانی نزدیک دار الخلافه رسید
بادشاه و وزیر سوای آنکه باوی بسازند هیچ چاره ندیدند پس از شهر بر آمده ملازمت
شاه کردند شاه عالمگیر را تعظیم و توقیر بجا آورده بر تخت نشانده سلطنت را باو مسلم
داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بظهور آمد و عماد الملک را با وجود آنکه همه اسباب
هلاک و جلای وی مصمم شده بودند از جهت ادای که بنسبت شاه کرده بودند و همه کس
در سعایت وی تقصیری نکردند جمله مال و متاع او گرفته جان بخشی او نموده وزارت هندوستان را
بوی بحال داشت آنچه حضرت ایشان در حق او بلسان غیب ترجمان فرموده بودند
بی تفاوت نقیر و قطمیر جلوه گر گشت و بهادر خان هم معرفت وزیر شاه که شاه ولیخان

نام دارد

تمام داشت ملازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بلکه بیشتر شاه
از رفقای عماد الملک اعتباری که بهادر خان کسے را ببر نشد باقی هر قدر که بجاه و حشمت
بیشتر بودند در قید و ضرب شنیع شدند و از مواد فاسده و اوهام و دنیا که در مزاج شان
جمع شده بود همه را تنقیه کلی بهم رسید هم در آن هنگام این خاکسار سرفراز نامه ارشاد
فرموده بودند که افواه است که افواج درانیه بطرف بارهه میرود ازین جهت تشویش شدید
خاطر شد هر چند ظن غالب آنست که بطرف پهلت دیدهٔ نه کاری نداشته باشند با علم
از فضل الهی امید قوی داریم که خدای تعالی شما را و ما را از جمیع آفات در امان دارد و اینمعنی از
دل می جوشد هر چند بسبب ظاهر تشویش می آید انتهی پس همچنان که ارشاد شده بود
ظهور نمود که افواج درانیه بمسافت سه چهار کروه از قریه پهلت رسیده تاخت و تاراج
کرده برود قریه مذکوره بهمه وجوه سلامت ماندند و همچنین قصبه بدهانه بهمه جهات محفوظ
ماند و در بلده شاه جهان آباد محله کشک نزدیک مسکن حضرت ایشان است هم از جهة
دست برد غارتیان و هم از جهت مصادره که بر سر خانهای شهر مقرر شده بود محفوظ
ماند و اذیتی نرسید فالحمد لله ذلک حمداً کثیراً دائماً سرمداً افاده در ایامی که فوج دکهن افواج
ابدالی را از نواحی لاهور شکست داده از هندوستان بدر کرده و در تدارک آن از اطراف
تاخیر روی نمود ازین جهت مشهور شد که احمد ابدالی بر میگردد این خاکسار بجناب حضرت
ایشان عرضداشت کرد که خادمان حضور درین باب چه میفرمایند حضرت ایشان
ارشاد فرمودند که آنچه معلوم شده است که احمد شاه درانی باز در ملک می آید و
کفار را بر اندازد و دیگر باوجود این او را ظلم برای همین کار گذاشته اند پس این خبر
از چه منظر ظاهر بینان در آنوقت پر مستبعدی نمود اما آخر همچنان واقع شد باز چون

افواج دکهن بملک خود مراجعت کردند مردمان این دیار را اطمینان حاصل گردید دران
ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت گزین صدور یافته بود ارشاد کردند که بنظر می آید
که فتنه عظیم پیدا شود و عالمی زیر و زبر گردد دلجویی است کسی را که تسلیم و رضا را شعار خود
سازد پس در آن وقت این امر بعیدی نمود پس همدران ایام کفار دکهن الوف الوف
جمع شده باز هجوم آوردند و با نجیب الدوله افغان جنگ پیش کردند تا که مدت سه ماه
کسری زاید در نواحی بارهه سادات هنگام حرب قایم ماند دران ایام عالمی کشته شدند
و تمام ملک بارهه و نواحی آن غارت گردید دران هنگام حضرت ایشان بنجیب الدوله
رقعه باین عبارت نوشتند که در حق این امیر المجاهدین دعا بخیر کرده می آید و از سروش
غیبی نوید فتح شنیده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله برای
جنگ مهیا کرده قایم شده بود هرگز دست نیافتند و چون دریا گنگ عبور کرده در ملک
وی داخل شده غارت پیش گرفتند ناگهان شجاع الدوله از ملک پورب
رسیده کمک افغانان کرد از انجا خایب و خاسر برگشتند و از غایت اضطراب در دریا
هزارها غرق شدند و هزارها کشته گشتند و بارها که بر نجیب خان یورش می نمودند هزارها
کفار کشته می شدند و هر چند وزیر و امیر ملک دکن بسیاران جمع شدند هیچ پیشرفت نشد
و دران ایام که این جنگ مسلمین و کفار رو بکار بود این خاکسار باستانه بوسی حضرت
ایشان مشرف شده بود روزی بزبان غیب بیان ارشاد فرمودند که اواسط
ذیحجه بود دیدم که این وزیر را از صحن من که از دیر باز تکیه نهاده بودند بهمان سبب دعا در حق وی
ایشان کرده میشد برآوردند از آن وقت آن علاقه دعا منقطع گردید پس بنوعی از
اختیاری این معنی را یاران که حاضر بودند اظهار نموده شد گفتم الحال هر که از عزیزان همت

دارد

دارد انرا بر گیرد و نگاهدارد و ما تا اکنون نگاهداشته بودیم الحال از ان باز بر آمدیم و دران
ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف باره متوجه خواهد شد و همه رهیلها را با خود گرفته
از مرهتها خواهد جنگید و درانروز آمدن وی محقق نشده بود پس ناگهان ابدالی
عبور جمن کرده فوج مرهته را که بمقابله او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست
فاحش داده داخل سهارنپور گردید پس وزیر و مرهته تاب مقاومت او نیاورده
بشاهجهان اباد رسیده استعداد جنگ نمودند پس شاه درانی همه رهیلها را همراه گرفته
متوجه شاه جهان اباد گردید و دران ایام وزیر بشفاعت عزیزی از شیخ نقشبندیه
بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع و التجا نموده استکشاف مال و حال خویش و شاه
درانی کرد حضرت ایشان بی پرده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار
شکست خواهد خورد و شما هم تنها شده بجائی که مابین غرب و جنوب سمت خواهید
افتاد و سابق ازین که شما را در ضمن یا نهاده بودند بهمان علاقه دل بسوی شما متوجه بود
و در مواطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن یا بر آوردند و بدان سبب
ان توجه نماند و دعا هم بوجهی که سابقا کرده میشد الحال نمی شود پس وزیر ازین جواب
مایوس شده بازگشت و بعد سه روز ازین ماجرا شاه ابدالی در نواحی شهر رسید
و روهیلها را پیش کرده با وزیر و فوج مرهته جنگ انداخت معرکه عظیم افتاد دران
میان رای رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج هزیمت خورده روی بفرار نهاد دران
حیص و بیص هزاران هزار کفار بدار البوار شتافتند و وزیر ازینها جدا افتاده بجای
که حضرت ایشان بزبان غیب بیان خبر داده بودند روی بگریز نهاد بعد از ان سفاکان
درانیه در شهر آمده قتال و غارت پیش نهادند عالمی کشته شد و جهانی غارت

رسید تا که صدمه بمحله حضرت ایشان هم رسید وامریکه سابقا در کلمه طولی کبری راست
که تسلیم ورضا را شعار خود سازد اشارتی بدان فرموده بودند وبعضی از رمز شناسان
اسرار دریافته متحقق گردید اما دران دفعه تولی خاص الهی که وهو یتولی الصالحین نصیب
محبوبین می باشد در حق آنجناب بچندین صور جلوه گر گشت فالحمد لله رب العالمین
پس از ان انتقال فرمودند بشهر اندرون شهرپناه تشریف آوردند دران مکان
فرمودند که اکنون معاینه نموده می آید که بر شهر کهنه نظر مریخ تجلی می دارد رخنه دران اطراف
انتشار می زند وهجوم آمد ورفت می نماید تا که دران محله بودیم این معنی را شاید دآرند
بجهت مصلحتی مستور داشته بودند افاده در سنه ثلث وسبعین بعد الالف
والمائة در فتنه درانیه بحسب استدعا فدویت کیشان این دیار حضرت ایشان
از وطن مألوف مع القبایل هجرت فرموده در قصبه بدهانه بمقتضی سعادت ازلیه اهل
انجا بحسب رعایة بعضی اسباب ومصالح این نشار که باقامت انجا کمال ورنه انجا مامورند
رحل اقامت انداختند وباین کرامت عقیدت گزینان انجا را نواختند وبانتها
امتیاز پایه افتخار ایشان را بلند ساختند پس چون ماه مبارک رمضان در رسید
موافق معمول قدیم اعتکاف اربعین فرمودند واز سابق عادت آن بود که اگر این
خاکسار دران ایام شریفه بشرف محاوره مشرف میشد در خلوة خاص بار یافته
بارشاد واسرار دارده وان اوقات ممتاز خطایا میگردید چون بحسب قسمت ازان
شرف محروم می گشت آنجناب بافاده آن واردات کما ینبغی این فدوی خود را شرف
امتیاز می بخشیدند پس درین اربعین نیز از بسکه بآن سعادت مستعد شد کرم عمیم
آنحضرت این خو گر قدیم را محروم نه پسندید وتحریر پاره از فتوح اعتکافیه وعنایت

ان سرا او از کردانیدپس الحال بتسطیر انها این رساله را مزین میسازد و هر مسئله را
معنون بلفظ وارده میکرداند افاده نسبت معتبره درمیان صوفیه نسبت اتصال است
یعنی سرمشاهده محفوظ باشد و روح با نجذاب والنفس چون در هر دو جزو این نسبت
خوض واقع شد اکاهی آمد که هر یکی ازین دو جزو علقه بعالم کبری داسبی دارد اما مشاهده
سرتکیه دارد بجبروت والنفس و روح تکیه بعالم ملایکه دارد و باز این دو عالم با نبی اعظم
فتح کردند درین اوراق شمه ازان مرقوم میکردد افاده اکاهی امد که بهشت دو نوع است
واطلاق لفظ بهشت بر هر دو معنی بطریق تشکیک است برای امور مشترکه درین دو
نوع یک نوع بهشتی که انرا باعمال توان یافت و تلک الجنة التی ورثتموها بما کنتم تعملون
سر درو حور ان توجه نفس است بحسب تدبیر الهی بعد از مردن بعالم مثال پس
اعمال مندمجه در نفس و ملکات متشبحه دران بصور مثالیه ظهور می نماید و مبحث این
بهشت از جای دیگر از کتب باید خواست نوع دیگر درمیان عناصر جایی است
در نهایت اعتدال هوا و مناسبت لطافه امزجه نباتات و حیوان جمعی را از افراد بشر
که در طالع تولد ایشان سعادة با سهولة و عدم کوشش غالب است مانند حال ثور
وجدی و ثور از بروج و زهره و مسعوده از کواکب پس بمجرد مردن کیفیات این عالم
که تابع حیات دنیا بود برهم خورد در نفس او بعزیمت زندگی باقی بماند درهمین حالت
فیض الهی تسکین را درکار او کند و چندان از تسکین لبریز سازد که مست
ان کیفیت شود از جمیع حرکات و کلمات باز ماند و تسکین کیفیتی است شبیه بانکه
شخصی در ایام تموز حرکت عنیفه کرده باشد و قلق شدید عارضش شده درمیان
حالت تشربتی از یخ با گلاب و نبات آمیخته چندان نوشانند که همه قلق برطرف

نمیماند

کردو مست کیفیت تسلی و تسکین شود و این کیفیت چیزی است از کیفیات این عالم
مثل حرارت و برودت و ضوء و تاریکی که خالق صور آنرا با سباب بسته و در اصل این
کیفیت از حوت و جدی و زهره و مشتری سبیل سبیل می بارد همین کیفیت بر نفس
افاضه می فرماید و آنچه در حالت نزع از اجزاء نسمیه متاثر شده است نوعی از تکمیل که نه تغذیه و تنمیه
باشد کامل می سازند و صورة بشریه که داشت همان را برای او در مثال مخلوق می سازند
چنانکه وی میداند که من روح صرفم از بدن جدا شده و بخوردن و آشامیدن احتیاج ندارم
بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جاها که تعبیر از آن رفته در اول حال ملوک ارض در
بعض نواحی معتدله ان مواضع ساخته بودند برای اتفاق تفرج نفس باری صور از آنجا
افراد حسیه بشریه را ازاله فرموده مسکن این ارواح گردانید غالبا در بلاد جنوبی از جزایر هندوستان
که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد خواهد بود بجهت استیلای زهره و مشتری و بجهة
امور دیگر از احوال ارضیه روزی ایشان از طعام و شراب مثالی صبح و شام ایشان
می دهد و برای این معنی جمعی را موکل ساخته اند از قبیل ملایکه عنصریین و از قبیل اولیاء
و بطریق ندرت جمعی از آدمیان که هنوز بموت طبیعی نه مرده اند بایشان میرسند در همانجا
اقامت می نمایند چون در بین بهشت گذار واقع شد دیده آمد که هزاران هزار روح آنجا هستند
هیچکس متعرض دیگری نیست هیچکس دیگر را نمی پرسد که تو کیستی و از کجا آمده اینجا
نیست و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و مخاط و براق و اشتغال نیست محض
تسکین است و تسکین است لا غیر آنجا فکری باشد که فردا چه خواهیم کرد و دیروز گذشته
چه کردیم و طعام و شراب برای ما از کجا می آرند و آرندگان مرتفعات ما کدام مردم اند و عوض
ایشان درآوردن چیست اصلا این معنی در خیال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

نقل کنند

نفس کنند تسکین مانع التفات ایشان میگردد و سبب استحقاق این تنعمات اعمال ایشان است
ملکه شکل فلکی وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تقاضا کرده بود همان
معاملاة صورت میگیرد چنانکه می خواهیم که صورت سرو و گل سازیم منظور نظر ما همان صورت
است لا غیر گو که از طین باشد یا موم یا خشت همچنان همان معاملاة و مناظرات متمثل
می شود از هر ماده که باشد و در بعضی افراد محنها که در دار المحن کشیده اند در تحصیل این تنعمات
موثر میباشد زیرا که این محنها صورت بهمه راست میگردانند همچنین طهارات را موثر
دیدیم عمل دیگر را دخل ندیدیم پس جمعی دران موطن پادشاه اند چتر و تاج دارند و فوجی
همراه ایشان است و جمعی صاحب خانه اند زوجه و خادمه از جنس مزاج خویش دارند
درین مواضع معتدله اجتماعات دارند و طعام و شراب متخیل یا متحقق می خورند و می بینند ایشان
محله دارده
افتاده که گاهی آمد که در جماعات بنی آدم طائفه هستند که مزاج ایشان قریب بهمین فریق
نشده او دیده است و ملایکه الانس نام ایشان است در میان خلق که این دنیا باشند
غالب بر ایشان تسکین است از زن و فرزند و مال و همتین و لطف معیشة و لو کسب
و غیر آن هنی معینه دارند که مقتضای طالع نامه ایشان است و این نقش است که گاهی
بر این ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفکر تفحص اسباب و تفکر افتند و ایشان
بحسب جبلة خواهان وضعی خاص هستند بار خدایا مگر آنکه تغییر قاسر از آن باز دارد
از جمله آن اوضاع است که طلب زنی کنند که موافق مزاج ایشان باشد و پیش
از جماع غسل کنند و هنوز موی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز غسل کنند
این جماع را مخالف مزاج خود ندانند و اغذیه ایشان متصف باشد بچند صفت
تسکین آرنده غیر نفاخ سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو و خوش شکل شیرین

یا شیرین تر شش باشند سوای از برنج سفید یا شکر سفید آمیخته وگلاب دروی ریخته
یا تلبینه نهایت نفیس شکر سفید دروی آمیخته وگلاب دروی ریخته ویا از قسم فواکه
رمان وتفاح وخربزه وهجه وشرط ایشان آنست که خواب ایشان سه پس شبانه
روز باشد وطعام ایشان ربع معده خدای تعالی برای ایشان اسباب را مهیا میکرداند
از انجهت که نمی دانند وایشان تابع خویش خاطر باشند رسوم قوم را معتبر نمیدارند
وسخن ایشان موجز ومفید وفرح انگیز بود اصحاب منازل باشند یا ملوک زمین چیدا آن
فکر در خاطر ایشان تمکن نمیشود جمعی را بحسب طالع مسخر میسازند در انجامه موته رد کار
ایشان می کشند وطایفه بحسب الهام جبلی نایب از قوی فلکیه مسخر ایشان میکردند
باین اعتبار صورت ریاست ایشان قایم میگردد دوازده آگاهی آمد که موجب این قسم ایشان
در عالم خیر است از انجمله تحقیق نظر کردن بجانب صبح صادق واز انجمله نسیم خوش
معتدل واز انجمله نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اغذیه لطیفه یا آب زلال پیش
آید واز انجمله تقرب بملایکه مقربین عنصریین واثر پذیرفتن از ایشان واز انجمله کف از
حدیث نفس زبان دراز وکف از خصومتها ر وجدالها ومانند آن وارد آگاهی آمد
که ملایکة الانس در اکثر حرکات وخیالات خود دخواطر مقتضای قوی فلک روند
مثلا خاطر نکاح افتد بسبب شبق زهری که در طالع او باشد بهمان صورت خیال منتج — شبقی
سازد واگر خاطر تماشای عمارتی گذرد بهمان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
او منتج شود واگر خاطر لباس افتد بهمان لباس که مقتضی طالع ایشانست در خاطر
ایشان منتج گردد علی هذا القیاس چون نشئ چنین باشد خیالی او معتبر بود وانرا
حضرة الخیال خوانند وان خیال بمنزله منامی باشند قابل تعبیر ولایق اعتماد والله

جعفر طامی

فقیر حکایتی عجیب اوردند که در صغر سن همراه دختران قبیله خود بلعبتها بازی میکردند درانوقت همیشه دو بچه برای لعبت خود میساختند و در خارج همان صورت واقع شد که در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود نام بردند که پیوسته لعبتی بیب حنت بر شکل بیوا گرته پوشیده دوی در اول سن بیوه شد و تمام عمر بشکل بیوا زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند که چون یکی از فرزندان من بیمار میشود در بدن من خارشی ناخوش پیدا میشود و من میشناختم که یکی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید که زن یکی از فرزندان حامل شود من خود را می بینم که پسر یا دختر زاده آم همان صفت زن فرزند من می زاید فقیر در سفر بود در عین هوای تموز راه میرفتم چون باز آمدم اهل خانه نقل کردند که والده فقیر چند بار قلق کردند و در آفتاب گرم نشستند تا آنکه مردمان بنا بر تملق ایشانرا بسایه بردند چون حساب کردم همان روزها بی من در راه بودم و از گرمی آفتاب ضرر بسیاری کشیده بودم سر حکایه اول انطباع مقتضیات فلکیه است در خاطر در ضمن ساختن لعبت و سر حکایت ثانی ارهاص است در عالم هیچ چیزی باشد که قبل از وجود او ارهاص نباشد یعنی بعضی اجزاء عالم که صورتی که ما به واقع است قبول می کند چون تدبین بولد مناسبت دارد که بر ورش اوازانجا بوده است در مرتبه ارهاص ناخوشی درانجا متصور شد و سر دو حکایه دیگر خود ظاهر است نقل می کنند که سکندر استعلام حال خود از جانب غیب بصحرائی بر آمد و دو کلک را دید که جنگ میکنند یکی غالب آمد دان دیگر را براند و بر شاخ درخت نشست عنقریب بازی آمد داورا کشت دانست که بر اعدا منصور خواهد شد و بعد از ان عنقریب از عالم

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می‌کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان خم سر
بمهر فرستاد از میان گشتاکی هست که آنچه درین حقه است پیش از شکستن مهر باید
نوشیروان بوزرجمهر حواله کرد وی علی الصباح بقصد استعلام حقیقت حال طرف
بازار برآمد شد زن را دید یکی شوهر نادیده و دوم شوهر دیده لیکن فرزند ندارد و سیوم شوهر
دیده و فرزندان آورده دانست که در حقه سربمهر سه مروارید است یکی ناسفته دیگر
نیم سفته سیوم تمام سفته شد درین حکایت آنست که چون این شخص متوجه جانب
غیب می‌شود از غیب برای او الهام می‌کنند لیکن بعضی الهام بغیر تکیه بخارج می‌باشد
و بعض الهام تکیه بخارج دارد مثلا نظر بر چیزی افتد و از آن چیز بفراست انتقال
کند بمراد خود و لهذا آگاهی آمد که یک موطن از مواطن ملکوت موطن ملایکه عنصریه است
کلام ایشان بطریق عجیب است چنانکه در مجلس با یکدیگر سخن گویند و شخصی در میان
ساکت نشسته باشد رو بجانب دیگری کرده و بکاری دیگر مشغول شده ناگاه
یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قراین حالیه
و قالیه از آن کلمه و از آن اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشاره تنها باشد
هیچ فهمیده نشود همچنین این ملایکه اشاره‌ها بقلب شخص میریزند گاهی در خیال این
شخص فی الفور کلمه بجای آن القا یا اشارتی مجرد بحسب استعداد وقت متمثل
می‌شود و این تمثل آنقدر شتاب می‌باشد که خود این شخص نشناسد بلکه بی‌شک
بداند که ملک این کلمه بعینها گفته یا این اشاره بعینها نموده است و این تحقیقی عجیب
که نظر حکمی بان راه داده است و الا جماهیر مخاطبین از جانب ملایکه این را نمیدانند
شبی گوشت خورده بودم ملکی ازین ملایکه از پس پشت من پریده میرود و باشاره

می نماید که این شخص چه می کند یعنی اسماء اربعین را باوجود گوشت خوردن چرا می
خواند و بمجرد گفتن او وحشتی در خاطر افتاد شبی می خواستم که سر به بالین نهم و خواب
روم ملکی از جانب راست هتف کرد که در مسجد این قباحت شد ندانستم که اشاره
بچیست دران منام احتلام واقع شد بعد ازان بتحقیق پیوست که اشاره باحتلام کرده
بود وارده آگاهی آمد که چنانکه ملائکة الانس یک قدم نزدیک تر اند بملائکه همچنان جمعی از بنی
ادم یک قدم نزدیکتر اند ببهایم وایشان طائفه هستند که به پرورش بدن خود و بسیر خوردن
و شیر آشامیدن مشغول اند مطمح همت ایشان غیر استفار لذات حسیه چیزی نیست
و جمعی یک قدم بسباع نزدیکتر اند وایشان طائفه هستند که بجد و غلبه بر اقران مشغول
اند مطمح همت ایشان بجز افکار خودبینی و خود پسندی چیزی نیست وجمعی یک قدم
نزدیکتر اند بحشرات الارض وایشان طائفه هستند که در بادیه ها باشند و شکار حیوانات
وحشیه کنند و قد من و سیها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم بشیاطین
نزدیکتر اند وایشان طائفه هستند که معاجم یکتب اندیشه بیشتر کار ایشان
همین است مانند مردم خمر فروش و مزمار نواز این طائفه بعد کف از مکاسب لطیفه
رذیله خود باید که چند پشت بگذرد تا باعتدال صورة نوعیه انسان رجوع کنند وارده
آگاهی آمد که چنانکه بهشت برزخ که للسعادت طالع مسبب است واضح گشت و بهشت
مجازاة که باعمال حکمیت وابسته است مکشوف شد همچنان دوزخ برزخ که للطالع
مسبب است و دوزخ مجازاة که باعمال و ملکات وابسته است در عالم واقع است
اما چون تراکشف حقایق بطریق ذوقی می باشد نه بطریق جز تدبیر غیب ان معارف را
از تو موقوف داشت وارده آگاهی آمد چنانکه انجاعه که حال ایشان واضح شد بسبب

فوت سعادت دربهشتی داخل می‌شوند و در مرافق هنیه متمکن میگردند همچنان جمعی از
عباد که ذکر خدا تعالی علی الدوام گویند وایشان را بملایکه موکله و تعظیم شعایر الله
کار وبار واقع شود در دل ایشان از ان ملایکه فی الواقع کشاده است و در دل
ملایکه از ایشان راهی افتاده بعد انتقال از دنیا این جماعه را چشمی نورانی دهند
و در مسجد الحرام یا کعبه یا مدینه فرمایند بگذارند وارد آگاهی آمد که اصعب امراض نفسانیه
باعتبار بر زوال انها باعتبار حجر الیوم القیامتیه حقد و شهوة خفیه است حقد عبارت
از انست که چون بمقتضای غضب پیدا شود واجرای ان مقدور نباشد نفس انرا
کود درکشد و باعتبار ظاهر کان لم یکن سازد با آن مغضوب علیه موانست کند
و مثاس و بشاشت زند کابی نماید تا انکه انتهاز فرصت کند و انتقام خود درکشد
و شهوة خفیه عبارت از انست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
امضای ان افتد و ان مقدورش نباشد نفس آنرا کود کشد و کان لم یکن
سازد و در رنگ صالحین برآید و نماز و روزه کند در مسجد نشیند و تلاوت کتاب
الله پیش گیرد و در مجلس واعظ رود و به حیله ممکن از انچه بر طرف مقابل شهوة
باشد تمسک نماید تا انکه فرصت یابد شهوة براند این هر دو در معاد اشد ضرر
رسانند و در دنیا علاج این هر دو اصعب معالجات است وارد در وقت جبیه
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که طریقه من است آگاهی آمد که اخذین لشرایع
انبیا صلوات الله علیهم دو قسم اند جمعی بمجرد تقلید قرار گرفته اند و این جماعه عامة
المومنین اند و جمعی بشهادة عقل تلقی نموده اند بانعنی که در هر حکم از احکام شرع و در
هر چیز که از معاد و ملکوت در شرع وارد شده میشناسند که مطابق مصلحت

وموافق سنة الله فی العالم ومی دانند که شریعت مطابق صورت نوعیه انسان
وارد شده کل مولود یولد علی الفطرة بهمان مقتضی صورت نوعیه است واین جماعه
خواص مومنین باشند ونادران از راست شریعت را قبول می کنند بشهادة طبع
وعقل هردو باین معنی که طبیعت بشری او قطع نظر از عقل وتقلید همان مامورات را
می خواهد واز منهیات متنفر میباشد وقول خدای تعالی افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه وکلمه اوحینا الیهم فعل الخیرات اشاره بهمین جماعه است وایشان
اخص الخواص اند خدای تعالی بر تو منت می نهد که ترا از قسم ثالث آفریده است در بیست
اول از طالع من شمس وزهره وعطارد در حوت واقع است وقت خواندن حزب
البحر چون گفتم یا علی یا عظیم یا حلیم یا علیم زهره گفت علی برای من است وتمجید منت
خدای را تبارک وتعالی وشمس گفت عظیم برای من است وتمجید منت خدای عزوجل را
وعطارد گفت علیم برای من است وتمجید منت خدای تبارک وتعالی را وحوت
گفت حلیم برای منست وتمجید منت برای خدای تعالی بعد از ان هر وقتی که می خواندم هر یکی
ازین چهار یا سه یا دو یا یکی ازینها این می گفت بسبب مناسبت طبیعت خویش
وارد آگاهی آمد که شمس از منسوبات ذات الهیه است در عالم ملکوت ونار از منسوبات
عقول است در عالم ارض ومجوس که می گفتند که این هر دو قبله توجه بجانب خدای
تعالی است بغیر شرع بنی آدم راست می گفتند لیکن چون صورت عالم برگشت
ونوبت تدلی کل بصورة مشیحة اجابتیه ملا اعلی وافراد بنی آدم آمد آن قبله منسوخ
گشت الحال شمس کوکبی است از کواکب ونار عنصریست از عناصر وارد آگاهی آمد
این فرزندان که لطف الهی ایشان را عطا کرده است همه سعدا اند نوعی از طبیعت

در ایشان خواهد ظهور کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا می کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
در مکه و مدینه سالها اخبار علوم دین نمایند و همانجا وطن اختیار کنند از طرف ما
در نسب ایشان تمکن نباشد زیرا که آدمی زاده بوطن ما در میلان طبعی دارد انتقال
جماعه که والده ایشان متمکن باشد بسرزمینی بالطبع مستبعد است مگر بسبب قسر قاسر
دارد آگاهی آمد که جبروت عبارت است از صورة الله تبارک و تعالی در عالم مثال
باین معنی که از عالم مثال صورتی سازند که محاکاة کند مجرد محض را و این محاکات گاهی
بعلاقات تعبیر خواب باشد و گاهی مانند علاقه منسوب کواکب باین کواکب مثلاً
تاج و تخت و مرد اسمط بر تخت نشسته محاکاة شمس می کند همچنان در عالم مثال
کیفیتی پیدا شود که محاکاة مجرد محض کند و اصل در جبروت صورة ذهنیه حق است در نقطه
معینه از حال عرش که بیک وجه از حال عرش است و بیک وجه تحقق ذات الهیه است
بعد از ان در هر کاملی صورة الهیه نهاده اند در میان خیال و وهم او و در میان تعین نفس که
بان نفس کلیه متقید شده و نفس جزئیه گشته صورة ذهنیه عرش بمنزله جوهر است تا هد
و صورتیه در میان کمال خواه فلک باشد خواه ملک خواه آدمی بمنزله شعاع ان جوهر
در علم انسان همه روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
و بان وحدة پیش مبدء فیاض ایستاد طبیعت کل و ماه باقی است و عین افراد مستبد
و غیره دور و نزدیکی ایستند در عین وجود افراد کائنه فاسده متحقق می شود فردی مقدس
که تا دو مادی ماند و ان فرد از ملکوت محجوب میگردد و افراد کائنه فاسده از عالم شهادت
من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین و فردی دیگر از ان هم مقدس ترکه
ابدا و ازلا موجود است و این از جبروت محجوب است در یک وجود سه وجود

وجود شهادی و وجود ملکوتی و وجود جبروتی متمثل همین اعتبار یک شخص قایم شد که حروف
عبارت ازوست و در وسط عالم معلق ایستاد و در این شخص واحد جزوی هست متصل
بالفعل بغیرها منفصل بالفعل که بنسبت هر کدامی است از جبروت و این همه اجزاء متفرقه را بازی
صور و صفتی داده است چنانکه ده وحده راجمع کرده اند و آن همه را یک وجه دیگر پوشیده
است که آن عشره است باین وحده صورة حسنه داده که محاذی واجب تعالی است
مثل او به نسبت واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدای تعالی این جبروت را
هر چند فی الجمله تعلق بعالم شهادة و مثال داشت برای خود اصلا قرار نبود اینجا دو کاری
درمیان صورتها که بسبب تعدد مرآة متعدده شده برانداخت اینهمه کثیر را در این شخص
قدسیه مندرج از عالم مندرج ساخت تعدد مضمحل شد آری بالقوه باقی است همین صورة
جبروت را سه نمایش است نمایش اول مبدأ ران احکام بهیئة افلاک است و باین
اعتبار مسمی به یزدان است و لون او سفیدی و لون او ابیض مثال بیاض صبح صادق و ثانی
مبدأ ران احکام بهیئة ملاء اعلی از ملائکه و لون او شفاف بزرگ مایل بسفیدی و ثالث
احکام بهیئة بنی آدم که اضواء ایشان منعکس شده مانند انعکاس ضوء شمس در اضواء
سحاب وقت غروب آفتاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل بسرخی باشد
وارده آگاهی آید چنانکه آفتاب در حد ذات خود شعاع دارد وقتیکه آب موجود باشد
پس همچنین از ذات شعاعی برآمده است و تا آخر عوالم فرو رفته چون این شعاع در نقطه
معینه از خیال عرش افتاد آن اصل تدلی کل شد چون سموات و ارض و موالید و نفوس
فلکیه و ملاء اعلی و افاضل آدمیین پیدا شدند همان شعاع رحمة مستوی علی العرش شد
و چون تعدد من وجه داشت و توحد من وجه در علوم بنی آدم سه نمایش ظهور نمود

بزرگ یزدان وان دو دیگر پیدا شد بیک اعتبار همه دایم بدوام حق است و بیک
چیز هست و بیک اعتبار متعدد است بعد خلق سموات و ارض تمامی عالم پیدا شد
وارد آگاهی آمد که حدوث بیک اعتبار مشابهه دارد بتجلی از بلور که بر شکل کره ساخته باشند
هر شخصی که در وی می نگرد نظر او تا آن طرف کره نفوذ می نماید و هر شخصی که در وی می نگرد
اولا روی خود را می بیند و نفوذ نظر تا آخر که محفوظ می باشد بعکس روی خودش
وارد آگاهی آمد یک جهت که در کاملی پیدا شود منت او بر تمام عالم ثابت است
که حق را برای خلق نزدیک ساخته است وارد آگاهی آمد که موقته طلسم الهی با این صفت
کلیه و آنیه او واضح شود و دقایق و رقایق و نمایشهای او نیز هر گردد خصوصا این نمایش
که مثل کره بلور بیان کردیم موقوف است بختم دوره موقت طلسم الهی هنوز این معلوم نشد
که بعد از آن آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع میگردد وارد آگاهی آمد چنانکه در مراتب
ترقیات تکوین معدن مقتضی شد بصورة نباتیه و نبات بصورة حیوانیه و حیوان بصورة
انسانیه همچنان در مراتب تشریع ملل پیش تجلی اعظم یکی قبل از دیگر استعداد و معد نزول
فیض شد بر وضع خاص و این فیض ملة متناخره گشت پس ملة مجوسیه دعوه بود باصول
بر و اثم و با خلاق و ملکات محموده باز قلیل از اعباد و حدود و ملة یهودیه دعوه بود که بحدود
و اوضاع مقدره در تدبیر منزل و سیاست مدنیه و اعلاء ملة حقه و ملة نصرانیه دعوه بود بحکمت
و تهذیب نفس و فنا فی الرسول چون این همه ملل در حظیرة القدس پیش تجلی اعظم استعداد
معد نزول شریعه محمدیه شد خلاصه بر و اثم از ملة مجوسیه اختیار نمودند و سلاسل از اوضاع و حدود
ملة یهودیه اصطفا فرمودند و فنای الرسول را جمیع داده اند با اعتدال نزدیک ساخته
برگزیدند مجموع آن همه ملة محمدیه شد و بر افضل انبیا که اعدل افراد بشر است منزل گشت

ذلک

ذلک تقدیر العزیز الحکیم افاده دران ایام که شاه درانی و نجیب الدوله با افواج کفار دکهن
مقابله میداشتند و فوجی از ان ملعونان در شاهجهان اباد مسلط بود و عماد الملک وزیر
شخصی را که بنام سلطنت بر تخت نشانده بود قیام میداشت و شاه را از تحصن ان
ملعونان در میان توپخانه و کثرة شان تحیری روی داده بود درانروزها حکیم ابو الوفان
کشمیری که از فدویان جناب حضرت ایشانست در استکشاف مال کار بجناب کرامت
مآب عرض نمود جناب حضرت در جواب ان چنان ارشاد فرمودند که انچه بخاطر فقیر
ریخته اند انست که سرکشیدگی شاه در مصالح ملک و متحیر افتادن حبیب و درانست دیدیم
کار شاه و بخت تاثیر ذ نیافتن چندگاه بسبب وبال ظلمی است که بر مسلمانان شده کرده
من بعد تاثیر جدید از طرف ملائکه عالیه منصوب بر تخت دهلی و وزیر سابق دهلی عظیم بکشید
و کفار نیز ذلیل بشوند بعد ازان شاه متلاشی شود و کار سلطنت بر شخصی دیگر افتد
در تعیین ان شخص ملا زعیل روزی مناظره داشتند بلفظ دیگر غیر متعارف یعنی فریدون را
باز بر تخت خواهم نشاند ازین کلمه مفهوم میشود که بعد از اصلاح منظور نظر است و شخص
معهود از اولاد ملوک باشد خصوصا کسی که پدر او را اینهم کشتند انتهی پس همچنان
روی نمود که کفار نکونسار باوجود کثرة عدد و عدد که الوف الوف مجتمع بودند و اسباب
حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازیان دین و دیگران شجاعت آیین مقابل شدند
در اندک قتال دست و پا گم کرده هزیمت خورده روبگریز نهادند کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة و درین فرار هزاران هزار بدار البوار شتافتند تا که همه سرداران
ان کافران بجهنم پیوستند و بقیة السیف از جهت غارت و اسر ذلیل عظیم دیدند
و انرا که بر تخت نشانده بودند باز محبوس گردید و وزیر گریخته در قلعجات جت خزید

وشاه با وجود این فتح که مرغوب خاطر او بود بران دست نیافته باز بولایت خود باز گشت
بعد ازان شاه عالم عالی گوهر پسر پادشاه عالمگیر شهید در نواحی ملک پورب
بر تخت سلطنت جلوس نموده بطرف شاهجهان آباد که تختگاه موروثی است
متوجه گردید و درین ایام نواب زینة المحل والده شاه عالی که بجناب حضرت
ایشان در باب تظلم و استمداد همت عرضی نوشت در جواب آن ارقام فرمودند
که الحق ظلمی که بر درد آن رفعت ایشان گذشته شرارهای آن از افق تا افق رسیده
امید قوی است که عدل الهی دریافت و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا متحقق گرداند فقیر بدعوات مشغول است و باستجابه
از عهده دشمن غیب مراد او داده فرموده است بلکه تدبیریکه صاحب امر را در مدت
سه چهار سال می باید کرد و تدبیریکه بعد هفت هشت سال مطلوب خواهد بود نیز در گوش
هوش دمیده انشاء الله بر وقت نوشته خواهد شد و درین ایام که مقابله عساکر مسلمین
با فوج کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شب شنبه ۲۴ ربیع الثانی
در واقعه دیده شد که گویا از جهت توقع فتح مسلمین بر مشرکین فکرمندی بخاطر هست
و ذکر میشود که مقدمه جنگ مدت کشید تفأل درین باب فالی بینم ملفوظات حضرت
سلطان نظام الدین حاضر است از برای فال کشادم سر صفحه این مضمون بر آمد که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بجناب پدر تشریف بردند کسی بگوش مبارک
رسانید که فلان کافر قصد کشتن حضرت می نماید جواب فرمودند که حق تعالی او را برین
مسلط نخواهد کرد و اگر او مواجهه شود من او را خواهم کشت بعد ازان فرمودند که تعبیر این رؤیا
خود واضح است اما بر حسب وجدان وجاهت اعتبار او ازان است که امر کبت ملاحظه

در اعلای

دواعی مواطن ملکوت تا حال مقرر بود الحال بمقتضای نزول فرمود و ارواح اہل علیین
قبول این داعیه نمودند افاده حضرت ایشان ہمدران ایام باری باین خاکسار سرافراز نامه
عنایت نمودند و دران میان ارشاد فرمودند که سه سیف مشهور شده است سیف
اول بر کفار لاسیما مرہٹه وجہت اغلب که ایشان ذلی و نکبتی ببینند که کاهی مانند آن
ندیده اند و بخاطر مردم هم نرسد سیف ثانی بر شیعه و متشیعی در ہندوستان ہست از
ذل و نکبت چیزی ببینند و جمعیت ایشان متشتت شود وکان لم یکن شوند سیف
ثالث بر متعصبین از اهل رای غالبا مذهبی ردائی بی غل و غش بی اصر و اغلال برایشان
کشاده کرده اصلها ثابت و فرعها فی السماء فقیر را قایم بالامر اعمال این سیوف ثلثه
ساخته اند و در باطن داعیه و طلبی بجہت مضار این عزیمه سماویه نهاده اند والله علی
ما نقول وکیل افاده در سنه اربع وسبعین بعد الالف والمائة در شهر مبارک رمضان که
جناب حضرت ایشان مدالله ظلهم در قصبه بڑهانه اعتکاف فرمودند دران میان آنچه از
حقایق الهیه و کونیه و معارف اسرار شرعیه و ملیه لایح شده بودند پاره را از ان بسبب
اقتراح والتجاء این فدویت گزین شرف تسوید بخشیده بنابر عقیدت این عنایت
فرمودند پس تذکرا لتلک الحالات والتذاذا بتلک الواردات تحریر آنها این رساله را
زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را بما یلیق معنون میگرداند والله ولی التوفیق لایحه
نفس منطبعه شخص اکبر صورت مبارک قبول کرد پس شخص اکبر مثل حوض آب است
که صورت آفتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منطبع شده و با حول آن باشعه
پر گشته همچنان اول ظهور شمس حقیقت در نفس شخص اکبر است و بمثابه او اشعه
شمس در جمیع نفوس افلاک واملاک و نفوس قدسیه انسانیه ظاهر شده آنچه

بیشتر وارده

لاکیه در شریعت سماویه تکلم بر قدر فطرة انسان واقع شده و در فطرة انسان معرفت
مجرد محض نهاده اند چون آدمی را بر فطرة خود گذارند خارج فهم کند واز خارج بماوراء جهات
وبماوراء ماده ومده تجاوز نماید پس دعوة شرع مقصور است بر همین تجلی که در خارج واقع است
وماوراء این تجلی باسم ماوراء الوراء ثم من به دال المتخیل بکیفیه مخصوص گشت وهمین تجلی حجاب
نور است حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه ترقی نفس
انسانی باعتبار گردش احوال خبر این تجلی متصور نیست اما ترقی نفس انسانی باعتبار فهم
وتعقل بمجرد محض برسد لیکن بواسطه همین تجلی نه بدون واسطه آن چنانکه توحید که قرآن عظیم
بیان فرموده است توحید عبادت است لا غیر همچنان معرفة باری سبحانه که در قرآن عظیم
مبین شد معرفت همین تجلی است لا غیر اقوام خواستند که المعرفت را بمجرد محض منطبق سازند
وان توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلق منطبق سازند در جهل ابد
ماندند ٥ هرکه دور انداز تر او دور تر افتاد از همین جهت است او مهجور تر لای چنانکه صورت انسان
با فرس که در ذهن ما حاضر شود دو وجه دارد بیک وجه نفس وجود الخارجی که عرض
نفس ناطقه ما است بمنزله لون اشیاء محسوسه وبوجه دیگر وجود ذهنی انسان و فرس است
حقیقت انسان و فرس قطع نظر از این مدرک واز ان مدرک بهمین صورة بر آمده است
وان دون صورة خارجیه است همچنان در این صورت جلیله قیمه که نفس منطبعه فلک
اعظم قبول کرده است دو وجه موجود است بیک وجه کمال نفس منطبعه فلک است
وبیک وجه وجود مبدا اول است عارف را از این تجلی دو نوع معرفت منشعب میشود
صوفی وحکیم میل دارند بوجهی که مانند وجود ذهنی است وملائکه چه علویه چه سفلیه ونفوس
انسانیه در حرکت انقلابیه خود همچنان در معرفت تصوریه خود که متفرع بر حرکت انقلابیه است

مایل اند بطرف تحدد وهذا الوجود الخارجي بنظر شریعت نیز مایل است بهین وجود خارجی رب مطلق
را با عیان و ملایکه علویه و سفلیه و نفوس قدسیه انسانیه فتدبر لاجرم در حدیث آمده است
که مردم تساهل خواهند کرد تا آنجا گویند که خلق الله الخلق فمن خلق الله و در روایتی آمده است
که شیطان وسوسه خواهد انداخت خلق الله خلق فمن خلق الله چون حال باینجا رسد باید که
ازین مقاوله خاطر را باز دارد این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر آنکه چون
حق جل وعلی تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بآن متوجه نشود که این تجلی
در کدام موطن است و مسقط اشاره این تجلی کدام حقیقت است از حقایق جبروت
و برای متجلی بکدام استعداد متجلی شده است که شغل باین فکر حلاوت می برد وظیفه
وقت آنست چنانکه بیننده کتاب متوجه بمعنی کتاب می باشد عینک را ملاحظه نمی کند
که از چه ساختند چگونه ساختند و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه بذات
حق شود و تجلی را بمنزله عینک خود سازد و در تفتیش احوال تجلی نیفتد لاجرم در نظم
قرآن عظیم که الله نور السموات والارض نکته ایست باریک یعنی الله که ذات صرف است
با تجلیات خویش و بالا آن جبروت خویش نور آسمان و زمین هست یعنی این نور تجلی
های حقیقت وحدانیه است نگفتند نور السموات والارض هو الله زیرا که در خارج اول
الله بود بعد از آن نور السموات والارض گشت پس ترتیب خارجی را رعایت کردند
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات والارض است
مثل فتیله ایست روشن که شعاع خود طاق را فرو گیرد همچنان این نقطه بسیطه که در وسط
شخص اکبر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرو گرفته است بشعاع خود المصباح فی
زجاجة نگفتند کمشکوة فیها زجاجة مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

باسموات وارض وتسخیر کردن این نور بهمه اقطار سموات وارض را باشعور خویش
ذکر المصباح في زجاجة تتمه کلام است وفصل در بیان تسخیر ندارد لاکه این شخص معین که
زید است یا عمرو تو بر تو است یک طبقه لحم است وعظم وطبقه دیگر نسمه یعنی روح
هوائي که حامل قوي است وطبقه سیوم روحانیه است که از قوي سیارات بهم آمده
ودر سطح نفس منطبعه عالم منتقش گشته چون نفس کل بصورة این نفس جزئیه برآمده
بقالب این روحانیه ظهور نمود پس چون این فرد از افراد بشر بمیرد وطبقه لحم وعظم متلاشی
گردد نسمه وروحانیه فلکیه باقي ماند اگر نسمه قبول حکم روحانیه فلکیه باحسن وجه نمود در عالم
برزخ جنت رحمت غیر مکتسبه باعمال ملکه کجبله سعاده کواکب ظهور نماید ومبدا رصور امداد کند
در این نفس عالم مثال چنانکه شمه این مبحث در اعتکاف سابق نوشته شد واگر نسمه
قبول حکم روحانیه باحسن وجه نمود در عالم برزخ جنت اعمال پیش آید ذلک الجنة
التي اورثتموها بما کنتم تعملون ملکات راسخه واعمالی که نشیخ ملکات است بیشتر متمثل خود
گویا عجب الذنب در حدیث شریف مثالی است که ضرب کرده شد برای بقای
نسمه که حامل قوي ثلث اصلیه انسان تواند بود یعني عقل وقلب ونفس اگر بعضی اجزاء
بدن لحمي وعظمي باقي است وخیال نفس باو چسپیده است روز محشر همان جزو اصل
تکوین جسد انسان در معاد خواهد شد واگر باقي نیست بهر جزوي که چسپیده است
همان جزو اصل تکوین جسد معادي خواهد شد غرض از تعلق نفس باین بدن تکمیل
مقتضی نشاه است زیرا که نشاه تقاضای کند تمثل ملکات واعمال که در جوهر نفس
فرو رفته است مثل درختي است که شاخهای او بریده باشند واصل تنه باقی است
در وقت ربیع قوي نامیه او بحرکت مي آید ومبسط همان نفس نباتي که بوده است جمیع

اجزاء او ظهور قوی خواهد بود لاجرم ملت محمدیه را علی صاحبها الصلوات والتسلیمات
مثل مرغی تصور کن که آب باران ببال او رسد و او آنرا بعد ساعتی از خود نفض کند
یا مثل دریا تصور کن که با دلهای مخالف صورت امواج نماید بعد ساعتی طبیعت امواج دریا
آب آن همه امواج را متلاشی سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت محمدیه
سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقتضای افکار خود ایشان بود نه مقتضی اصل ملت
بعد از آن تقلید هر فرقه شیخ خود را آن هنگامه را دوبالا ساخت آب بارانی بمرغی
رسیده است یا امواج بسیار از هبوب ریاح متولد شده است اصل ملت در صدد
افشاندن آن رطوبات است و برهم زدن آن امواج آن افشاندن را ادای آن برهم زدن
بحسب ظاهر نام من ضعیف بسته اند سر مصلحت را ابتهی برای چه بسته اند درین
دور مراد عمل بر موطأست دیگر کار ساختن تخریجات و اکتفا بآنچه از ظاهر حدیث نزدیک
داند و لغت عرب می تراود و دست باز داشتن از افکار رویه دانشمندان و همچنین
راه حق درین زمانه ریختن مکاشفات صوفیه و اشغال و اوراد ایشان است در دریا رنگی تبا
زنار ربائی دو سه گز بوریا و پوستکی :: دلکی پر ز درد دوستکی :: اینقدر بس بود جمالی را عاشق
رند لاابالی را :: و تلک هی القیامة التی وعدت لی خداوند که درین مجاهدات غنیمه چه
پیش آید فردا که غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد :: من و ساقی بهم سازیم و بنیادش
براندازیم الا یا مصلحت کلیه که ازین نکته نقطه بسیط برای اصلاح عالم صفت شعاع نور برزد
در هر زمان شکل دیگر دارد و رنگی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صیقل و جسم کدر و ما فی
البیت و ما فی المخدع طبقات مختلف دارد همچنین شعاع آفتاب حقیقت در عالم طبقات
مختلف دارد و تحقیق شیخ ابوالحسن اشعری حق است و نازل از شعاع آفتاب حقیقت

لیکن عالم از شبهات معتزله و مرجیه و غیر ایشان پر شده بود و قوم بان شبهات
اطمینان حاصل کرده بودند این شعاع در میان ایشان منوع و معارضات فرو ریخت کرای
اطمینان را برهم زند و تحقیق فقها که قبل جمع احادیث بلدان بودند نیز حق است و نازل از
شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث بلدان جمع نشده بود اگر فتوی این جامع
بدید میشد نماز و روزه چه قسم میکردند و قضایا چه قسم فیصل نمودند و ورع ایشان و تقوی
ایشان در کدام هیکل متعین میشد اشارات و وجدات صوفیه نیز حق بود نازل از
شعاع حقیقت لیکن مردی هم در فهم این اگر نکته تو فهم نکند فی مشغولی خود بان اصل ادا نکرده باشد
چون دریا حقیقت امواج خود را در هم شکست صورت دیگر ظهور نمود فرد چون بان آن شخص
رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند الشی لا به در حدیث شریف آمده است
الانبیا اخوة علات امهم شتی و دینهم واحد مصلحت کلیه است فرود آمده از نقطه
بسیط و علات شتی استعداد محال که شعاع بران افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
بو علات اند دین منقول از حضرت سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات بدرایت است
و اوضاع مختلفه عالم که مقتضی بودند اسالیب بیان شریعت محمدیه و کشف قوم از شبهات
زایغه تو اند بود علات شتی لا به خدا تعالی در بعث رسل انزال کتب اراده کرد است
صلاح عالم و اصل اصلاح عالم حاصل می شود بانقاد علوم حقه از غیب بشهادة لیکن
در بعضی احوال شبهات قوم که ناشی از افکار ردیه ظلمانیه می باشند سد باب القا
نفوس ایشان در علوم حقه غیبیه می کنند از بن جهت رد شبهات ایشان مطلوب
بالعرض گشت و واجب در مثل این حالت در هم شکستن اطمینان قوم است بشبهات
ردیه خویش خواه بمنع باشد خواه بمقدمات خطابیه لهذا در قرآن عظیم مخاصمه واقع

بعض مقدمات خطابیه چنانکه خزاعه راکه الملائکه بنات الله میگفتند مخاصمه کرده شد
الکم الذکر وله الانثی حالانکه اگر نقص کرده شود تنزیه از یدین ورجلین وگفته اید که بودن
یدین ورجلین در شاهد عیب است اتثبتون لکم الیدین والرجلین ولاتثبتون له الیدین
والرجلین متوجه شود بر همین مقدمات قیاس باید کرد اصلاح عالم که بنیاد انبیاء علیهم السلام
مجددین ملت را نصب ساخته اند اگر بمنزله سخن فرق نمایند درهم شکسته شود وانشان
بر رد آن منوع قادر نباشند لاچار بظاهر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
و همچنان فقیه چون فقهی برای قوم مرتب سازد هر چند در وی استحسانات و تخریجات
کم مرضی نسبت درآمده باشد اصل تدین بارکان اسلام و اصل اجتناب از کبائر
ذنوب و اصل فیصل قضایا حاصل است بهمان قدر اکتفای نمایند وحل تمیز در مرضی
وغیر مرضی موقوف بر مجدد دیگر میگذارند سخن مجددین در تبری از خطا و غلط فکریه
چون سخن انبیاست علیهم السلام معصوم هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد. و همچنان صوفی
چون طریقه برای قوم مرتب سازد هر چند اکالیف مکاشفات را با مقامات سلوک
مشتبه سازد و بعضی ارشادات راکه از غلط ذکار دهن یا مقام متولد می شود و بعض
معارف وحدة وجود و تنزلات خمس که از غلط نظر حکمی یا دوام ذکر وانصراف همت
بجانب غیب متولد میشود در اصل سلوک داخل گردانند اصل سلوک توجه
الی الله و اصل مقامات در ضمن این تخلیطات حاصل است لاجرم اتصال که عارف
از ان قصد میکند انس و سرور وانجذاب روح است یا کشف سر معرفت او در
وقتی از اوقات اگر اسرار کار خود بازماند انس در روح باقی باشد نفس استغراق
میکند چیزی ازین انس اگر عجب در وی غالب است تخطی خواهد گفت واگر

عجب عالمی بیند در هر چیز از لذات حسیه سروری و انسی خواهد یافت چی در رنگ
سبز که در اوراق شجر می بیند و در اصوات موزونه که می شنود و در وسعت بحر که
مشاهده می کند انس و سروری جدا جدا ادراک می نماید و اگر شهوة خفیه نیز درین
استغراق شریک شد دیدن صورة امارد لذة تام خواهد داد این است سبب اشتغال
بعض عارفین بعض اشیاء مذکوره لا که تفتیش کنند کان از تقاسیم وجود رای سلوک
کرده اند و ترتیبی قرار داده اند گفته نوع الانواع انسان است و بالاتر از وی حیوانست
و بالاتر از وی نامی است و بالاتر از وی جسم است و بالاتر از وی جوهر هر چه هست
درهمین سلسله داخل است و آنچه مقتضی انبساط وجود است در مبادی عالیه خبر آن
راه است نمایش از آن مذکور کنیم اینجا حیوان جنس عالیست تحت حیوان انسان حیوانست
و ثور است و فرس و سباع بهایم و سباع طیر و حمامه و عصفور و دیک و بط و غراب
و حیوانات فرقیه و در حیوانات بجزم همین تفصیل است یعنی ثور است و فرس الی
باز ثور جنس است شامل گاو اهلی و گاو دشتی و گاومیش و ابل و بز اهلی و بز دشتی
و جنان و آهو و گوزن همه شاخ دارند و اجترار کنند و ذات الصلف باشند و کل
این فرق برگ اینجا صبر کنند و فرس جنس است شامل اسب و خر اهلی و خر دشتی
همه شاخ ندارند و اجترار نکنند و ذوات الحافر باشند و سباع بهایم جنس است
شامل شیر و یوز و گرگ و سیاه گوش و سباع طیر جنس است شامل بازیا و صقر
و باشق و مدانه و حمامه هر چه بدبر و عب کند و عصفور هر چه امتصاص کند و صفیر زند و ضعیف
دیگر است که غذا او حبوبات فرقیه و دیک هر چه زمین کاوند بمانند خروس
و دراج و کبک همه در آن داخل است و بط هر چه مائی المعاش باشد بعض شبیه

بهیل

ویک وبعض شبیه بحمام وبعض شبیه بعصفور وبعضی شبیه بان جنس که حیوانات فربه را
غذا کنند غراب آنچه مخلط باشد همچنین نبات هم اقسام است الجبر وآنچه بدان ماند
از آن قسم که شکوفه ندارد جنسی است وتفاح وسفرجل وآنچه بآن شبیه باشد جنسی
وآنچه بر زمین پهن شود مانند ماش جنسی وآنچه ایستد بر تنه خود جنسی علی هذا القیاس
ودر هر دو جنس مختلطی پیدا شده است هر جنس را ازین اجناس رب النوع
علیحده است ومختلط ملولست که رب النوع ندارد ودر تربیت او باشد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم سوامنیه من الصلت را تقریر کرده اند شو رجل دلو رعند رجل منیه
والنسر الاخری ولیث مرصد پس باعتبار رب النوع این اشیا را وحدتی باید داد
نوع باید گفت یا جنس واحد اما این وحدت چنانکه عزیزان می کنند وجهی ندارد لاکن
در تقاسیم وجود دو اصل مستقل است یکی محتملات جنس اعلی دوم ما محتملی است
که بعد نظر بخواص می تواند موجود شد نه محل صرف غیر مستعد وقوع این همه محتملات در
باطن وجود منبسط باشد وماهیات بر آید وبرای هر ماهیته چنانکه تقریر کردیم رب النوع
ایستاده ومحل عرش تکوین نمود دوم محتملات مستعد الوقوع قوی کواکب این نسبت
که محتمل اول اصل مستقل باشد ومحتمل ثانی از قبیل تمیز اصناف از یکدیگر چنانکه آئینه را
محاذی آئینه دیگر بگذارند هرچه درین آئینه باشد دران آئینه ظاهر میشود وهرچه دران آئینه
باشد درین آئینه بالغا ما بلغ همچنان معامله درمیان این ماهیات وهیاکل مستعدان
قوی کواکب متحقق شده است مثلا سباع طراز میان ایشان چیزی منسوب است
بشمس وچیزی منسوب است بمریخ وچیزی منسوب است بزهره الی غیر ذلک تا آنکه
درمیان افراد انسان هم اصل هیاکل قوی کواکب متاصل است لاکنه لیستی

میل توجه بمبداء واضمحلال درهمین نقطه بسیط محسوس شد بعد ازان دیده شد که خصوصیات
این فرد را حذف نموده فردی کلی از قوی کواکب ساختند وان فرد در سطح نور که گرداگرد
میداشت مضمحل شد افاده در ایامی که شاه عالم از طرف پتنه می آمد و نجیب الدوله را
با فوج حرب مقابله بود حضرت ایشان باین خاکسار سرافراز نامه عنایت نمودند باین
عبارت بیت کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان ٭ مصلحت را تهمتی بر آهوی
چین بسته اند: عجب ماجرای واقع شده دو فوج مسلمانان بهم آمدند و درمیان ایشان
مناقشه افتاد فقیر را درمیان ایشان حکم ساختند و تمام اهل سموات وارضین منتظر ایستاده اند
که این حکم چه حکم می نماید آخر ما حکم کردیم که صوبه دهلی واکبراباد ازان فلان باشند بحکم آنکه جهاد
کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نمود نؤتیهم فی الدنیا حسنة ولاجر الآخرة خیر واز حدود
پتنه تا نواحی الهاباد تا مالوه تا مارواڑ تا گجرات ازان فلان باشند بحکم آنکه آبای او بادشاه
بودند و در سرنوشت ایشان سلطنت متوارث نهاده اند و هنوز ان سلطنت منسوخ
نگشته همه طوایف ملایکه و ارواح و غیرهم گفتند احسنت احسنت زهی عدل که تو کردی ومن لم
یحکم کذا فاولئک هم الظالمون ٭ فلک گفت احسنت ملک گفت زه ٭ قضا گفت گیر و قدر
گفت ده ٭ اقول قولی هذا واستغفر الله من جمیع ما کره الله والحمد لله رب العالمین افاده شنبه
دوشنبه ۴ ذیحجه سنه ارشاد فرمودند که در واقعه دیده شد که گویا از خانه خود لبیب ملالی
برآمدیم و حضرت والده مکرمه قدس سرها دنبال گرفته اصلا راضی بانتقال فقیر از خانه نیستند
هرچند بایشان تسلی نموده می شود که رنجش و ملال باعث برآمدن از خانه نیست زیراکه
این کار دیوانگان است اما چند روزی بگذارید که از خانه بیرون بگذاریم درین اثنا جمعی غفیری
از حضرات چشتیه اتباع شیخ عبدالعزیز و اتباع شیخ گنگوه قدس الله اسرارهم و حضرت

بلخط

شیخ محمد و شیخ عبد الله قدس سرهما نیز گفته‌اند که باری خانه باید رفت و جای دیگر انتقال
باید نمود همه ایشان عذر کردیم که طبیعت ما از ان قبیل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
خانه نماید چنانچه انتقال این حرکات از پی عقلا صادر میشود ما از مثل ان گمان نباید کرد لیکن
موذنه مفید بیفتاد باز گردانیدند و بخانه رسانیدند و در حضور بزرگان جهت دیده شد
که سرود میشود محمد امین گفت که در اینجا محل سرود نیست و ما چیزی در باب منع و جواز سرود
دران مجلس نتوانستیم گفت که ادب ان بزرگان از منع باز داشت و تقریر جواز نیز
بزبان جاری نشده در همین اختلاف فکر میبافت آن اغره بر خاطر گذشت خواجه
عبد الحکیم را گفتیم که این وقت از خانه سرانجام ضیافت ایشان نمیشود از بازار نانها باید طلبید
قریب چهار صد نان گو با قرابش کردیم و تیار شدیم باید دانست که ظهور این واقعه دران
ایام بود که حضرت ایشان از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرموده بودند و در بدهانه اقامت
نموده بودند همدران ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبد الرحیم قدس سره رسید به
بخاطر خواجه عبد الحکیم مذکور گویا الهامی شد که چهار صد نان از بازار خریده بمزار شریف ایشان
برده بفقرا قسمت نمود افاده خواجه محمد امین نقل کردند که در میشره دیده ام که جناب ولی نعمت
مظلا امر فرمایند تحریر چیزی از مقامات و کمالات خاصه خود بنده از اقدام باین امر عظیم
القدر استعظاما له خود را قاصر دیده متردد گشت که از کدام باب باید نوشت فرمودند
بنویس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید آدم بنوری بنویسم فرمودند
انهم بنویس و در ضمن این حکایات فهمیده شد که سخن از مقامی دیگر است دیدم لطف
خاص بتقاضای مکان خلوتی می نماید چنانچه بطرفی متوجه شدند و غلام را عقب
خود همراه بردند تا در جای که از مردم کناره بود استاده شدند و روی مبارک را منصبا"

لنفسه الکریمه گویا می پوشند و بجانب دیوار متوجه شده می فرمایند بنویس که عوض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر زمانی کسی پیدا می شود مراد از آنکس در هر وقت نفس نفیس
خود را میدارند علام والست که از مقام مجددیه دوره ارشاد می نمایند لیکن مراد ایشان
مقام ۸ بتعریض کلام فهمیده شد که مقامی فوق مجددیه متناده بود و همچنین چندین بار در یک روز
مشاهده لطف و مرحمت خاص در حق خود با این اشارات بشارات اتفاق افتاد
والله اعلم بحقیقة الحال اندی باری حضرت ایشان بعد اعتکاف عشره تحریر فرمودند که برز
القدر من این واردات از قبیل مکاشفات نبود که شرح آن توان کرد بلکه از قبیل حالات
که بحر رمز توان گفت و مجمل آنست که حالتی چند در بعضی حوادث کون مستی آورد و شرح
آن مستی غیر آن مستی توان گفت بچند بیت و ابیات اکتفا کرده شد قطعه که با وارد
این حرف از دفتر خاکسار است که ظل عالم قدس است افکار و قبول او • مدار د باطنش
از خویش اینه صنعت رنگی • طلسم حیرت آمود است تمکین و وصول او • نه شعاع آفتاب
از راه این روزن همی ریزد نه بحر این نکته توان بست مضمون وصول او • حباب آسا ز خود
رهائی ز سطح بحر می جوشد • وجود او نمود او شهود او حصول او • والسلام افاده حکیم ابوالوفا
که یکی از معتقدان راسخ الاراده حضرت ایشانست نقل کرد که پیش از حصول سعادت
اراده باستانه کرامه در منام دیده شد که دو دروازه کلان هستند متصل الاصلاع بینهما
بیک دروازه نشان می دهند که از آن حضرت موسی کلیم است صلوات الله وسلام
علیه وآن مسدود است و دروازه دوم را نشان میدهند که از آن آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم و از آن کشاده اند چون کشاده شد دیدم که حضرت ایشان
درون دروازه اند از انباز زیادتی اعتقاد و رسوخ این عتبه علیه دلنشین شد والحمدلله

علی ذلک افاده باری حضرت ایشان به نیاز گل خان که از طرف نجیب الدوله بهادر خدمت
چند از پرگنات می داشت و بجناب حضرت ایشان وی را رسوخی و اعتقادی بود ارقام
فرمودند که شکایت نائبان شما که درین پرگنات هستند در ملکوت مذکور است ازان
تدارک باید کرد اگرچه بعد چندی لیکن آن هم خواهد شد وی این منع تغافل اعراضت
پس بسیاری برنیامد که بعضی رعایا از پرگنات فریاد شنیع از نائبان او پیش نجیب الدوله
برد و همان منع سبب مواخذه و موجب عزل او از خدمات گشت افاده حکیم ابو الوفا
یکبار کاغذ یومیه چند که پاره ازان جاری بود به نیاز گل خان داد تا از نجیب الدوله دستخط
اجرا بقیه آن کناند چون بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان موصوف تلاش بسیار کرد
نیافت هرگاه دانست که گم شد جواب داد که پیش ما نیست شاید شما برده باشید
وی حیران ماند که چه باید کرد آنچه سند بود گم شد مضطر شده این ماجرا بجناب حضرت
ایشان عرض نمود و اضطرار خود ظاهر کرد حضرت ایشان همان وقت دست مبارک برداشتند
علی کرده دستک زدند بعد ازان نیاز گل خان را ارقام فرمودند که آن کاغذ اینک تفحص
کنید پس خانه کو باز جست و جوی بسیار نمود و بیافت همه درین حیرت بود که شیخ گفت
که یک کاغذ درینجا افتاده بود ما آنرا برداشتیم چون طلبیدند همان کاغذ بود که از پی جستند
افاده باری حضرت ایشان بطرف مخدوم محمد معین تتهي که یکی از علمای کبار صوفی مشرب
بود و از معتقدان راسخ العقیده حضرت ایشان بزبان قلم کرامت رقم ارشاد فرمودند
و بقرب اجل شان تنبیه نمودند که مرضی الهی درین ایام بیرنکه وقت نواختن کوس
رحلت است الست که خود را بنسبتی که از شیخ ابو القاسم قدس سره گرفته اند برآرند
و از تفاصیل اسرار توحید و اللذذ به نیرنگهای آن خود را کشیده در نور تجلی اعظم

کہ بوقت شیخ اکبر بحقیقہ محمدیہ معبر میشود مستوفی باید شد درین ساعت بر معنی کلمہ مجملہ اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بچند یا بی نکذ شتند کہ مخدوم مذکور رخت رحلت بجہان بربست ومعنی ان کلمہ مرموزہ بر همکنان واضح گشت افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند ملا عبد کہ بنظر در آمدند نسبت ایشان معین ہیئہ مجموعیہ یقین وتسکین وتعظیم است وانبعاث شان محض داعیہ الہیہ والہام فوقانی می باشد نی امیرش ہا حس نفسانیہ وخواہش طبعیہ افادہ محمد جواد نقل کرد کہ از جناب حضرت ایشان صحیح بخاری استفادہ میکردم قدری قلیلی ازان ماندہ بود کہ رمضان پیش آمد بعد انقضای ماہ صیام بار قصد وطن بود روزی وضو میکنانیدم کہ بخاطر خطور کرد کہ چند جزو از بخاری ماندند اگر درین ایام صیام تمام میشد چہ خوش می بود اما از اظہار این امنیہ حیا نمودم ناگاہ حضرت ایشان سر مبارک برداشتند فرمودند کہ بخاری خود را در رمضان تمام کنید پس سبق شروع شد قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را شمار کردم معلوم شد کہ ازین مقدار درس در رمضان تمام نخواہد شد بدل گفتم اگر وقت دیگر هم سبق شود زود فارغ گردیم بہمان وقت متوجہ شدہ فرمودند کہ اوراق بسیار ماندہ باشند وقت دیگر نیز می خواندہ باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان بسیار منفعل گردیدم ونادم شدم افادہ شیخ عبد العزیز صاحب کہ خلف الصدق حضرت ایشانند نقل فرمودند کہ باری در رمضان از جایی یکصد روپیہ فتوح شدہ بود حضرت ایشان خواستند کہ انرا در کار سازی ایتام ومساکین صرف فرمایند واز اندرون محل خرچ ان بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ چون حق سبحانہ را بنا رازق بندا نیکم وبواسطہ ان چیزی عطا می شود انرا بر اہل وعیال

قصهٔ رحلت

خویش صرف می‌کنم و وقتی که بیاد و باب می‌خوانم و بدان جهت فتوحی می‌آید از ان بر فقرا و محتاجان
خرج می‌نمایم و این عطیه از همان قبیل است قصه پر غصه رحلت ایشان عزا بدو آنست که حضرت
ایشان بزبان غیب ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد کنایه از ذات منبع
کمالات خویش فرمودند تعین عمر خود معلوم نمود که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار وی را
مرضی صعب روی نمود دران میان مشاهده کرد که یک قالبی است لکنه دل سیده
دانه یک فرشته از هم وا کرده و ذره ذره وی را تجسس و تفحص نموده از ان یک جزو
صغیر لعابیه براق که در وی مرات را مره بود بر آورده بر بالای گوشش آن شخص نهاده
و بدین وجه قدری از عمر بران عمر مقرر افزود که تا شصت رسید و این زیادتی از جهت
زمره بود بعد از ان بران قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا دگر خود قرار دادند زیاده گردانید و یکدو سال
از شصت افزون گردید پس بعد ارشاد این سخنان هژده سال گذشت و سن
شریف حضرت ایشان به شصت و یک رسید در واقعه دیدند که آنحضرت صلعم در مسجد
ایشان که در شاهجهان آباد است تشریف آوردند و ثیاب خود از بدن مبارک
خلع فرموده بر خاک سه بار غلطیدند بعد ازان درانجا یک مسجد عالی نو تیار شده در همان
ایام حضرت شاه اهل الله شبی وقت تهجد نشسته بودند از غیب آوازی شنیدند گویا
کسی می‌گوید که احسان الله را واقعه شد پس ازین معنی متوحش شدند و سخت
تشویش داشتند که معلوم گشت که مراد اسم صفتی بود پس حضرت ایشان
باد شعبان سنه مذکوره بجاده معهوده در قصبه بدهانه اعتکاف اربعین نشستند درا
میان ریاضی مشتاق احیا فرمودند چون هشتم رمضان رسید در بازو دردی عارض

کردید چنانچه بطاقت ساخت پس بضرورة استعلاج خلوة را موقوف نمودند
پس بعد معالجه آن ذرزوایل گشت باز خلوة اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
نمود باز از علاج درد مندفع گشت اما اشتهاء ساقط گردید بلکه مطلق نماند بعد ازان اصلا
صلابة بر فم معده پیدا شد و تنفس عارض گشت و صورت سوء القنیه روی نمود
و در پی مداوه آن افتادند پس گاهی دران عارضه تخفیف ظاهر میشد باز چند روز
عودی کند از مشاهده این حال بر جمیع فدویت کیشان خوفی و اضطرابی عظیم مستولی
گردید پس عزیزی از عقیدتمندان احباب که در طب مهارتی تام داشت از شاه
جهان اباد رسیده بمعالجه پرداخت دران ایام روزی ارشاد فرمودند که امشب
از آیات تزاحم و تخاصم اسباب عجلی فتح نمودند دیدم که درمیان تقطعات و مقتضیات
حیات را تزاحم واقع شده و تخاصم وقوع یافته شبیه تخاصمی که فیما بین ملاء اعلی است
و این تخاصم تا مدت نصف شب بود بعد ازان اسباب مبقیه در مخاصمت غالب آمدند
قضا با نقار بالفعل نازل شده اگرچه مدت بقا هم معلوم شده اما اذن باظهار آن نیست
بعد ازان ارشاد فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم درمیان اخلاق رذیله و حمیده هم
تخاصم واقع میشود پس گاهی یک فریق افنای دیگری بالکلیه میکند و نیز یکی الکمال حکم دیگری
راسد نماید یا افنای ثلث یا ربع ان تخاصم و تزاحم صورتی که کیفیتی پیدا میشود قضا با نقار
همان کیفیت نازل میشود و آن صورة کیفیه مستقر و مقام آن شخص می باشد و آنچه در قران
مجید واقع شده که تخاصم اهل النار اشارة بهمین تخاصم اخلاق است و تمثیل و تشبیه ان
دهند و آن امام ام المریدین والده حضرات صاحبزاده ها فرمودند در خواب دیدم که گویا
مکانی است عالی و در انجا ما نشسته ایم و شخصی بلند بالا ریش سیاه که لباسی سبز بسته

دابردار د رو بروی ما جالس است و عزیزی دیگر که بصورت صلحا بود رهمان مکان
درجای نشست میدآورد وگویا دران اثنا فرزند عزیز عبد الله در آمده ایستاده شد پس
آن شخص که در مواجهه بودند بطرف وی نظر کرده گفت که این از عالم برفت والا نه این
پیرا خود تربیت میکرد پس ما این حرف تلخ شنیده نهایت تنگ شده گفتیم که
هر چه می گوئی آیا خانه ما را برباد میدهی و بابا ان را خراب میسازی وی بازگوید چرا خراب
خواهد شد و چرا برباد خواهید رفت ما هر چند امثال این سخنان بشدت و عنف میگوئیم
وی همچنان بر قول خود مصر است آخر آن شخص دیگر گفت که قطع نظر ازین اطفال و این
مردمان اخروین را نظر باید کرد باز وی گفت وین را چه ضرر است این عزیزان را چون
دران عالم میروند ده چند همت بالتمام وین می باشد پس همدرین اثنا گویند حضرت
ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول متوجه شده نزدیک وی نشسته
وباو بواسطه سخن آغاز کردند پس همان شخص دیگر گویا بما گوید که اکنون که حضرت ایشان
باو ملاقات کردند چیز خوبی مصالحه خواهد شد پس ازین خواب چون بیدار شدم نهایت
تنگ بس بمی روی آورد و درین رویا را بحضرت ایشان عرض کردم و تعبیر ان درخواست
نمودم حضرت ایشان دران وقت سکوت فرموده روز دیگر فرمودند که ملایکه ملکوت
و ناسوت که توکل حیات و موت را در بلا را عیان قرار یافته است پس تعبیر ان هیچ نفرمودند
بعد از ان تعبیری ارشاد کردند که موت صلی بچند وجه می باشد بعض افراد کمل را این
انتقال است فقط گویا اشاره فرمودند بانکه بعض کمل ورثه جناب حضرت را بحکم کمال ورثه
بود انتقال ازین دار حیاتی بود شبیه بجناب دنیا و توجهی میدهند بمحافظه بعضی امور این
عالم چنانچه بهمین معنی در همان ایام وقتی بصاحبزاده ها ارشاد فرمودند که بسبب دیچ سال

برای تربیت شما لهرا داده اند پس چون مرض اشتداد گرفت بسبب استدعای
بعضی ذوی بیت کیشان هشتم دیجه بطرف شاهجهان آباد نهضت فرمودند در آنجا
جمیع اطبا حاضر شدند و هر یک موافق ادراک خود تدبیری بیان کردند و آنچه مقدر بود
بعمل آوردند اما فایده معتد بها بر هیچ یک مترتب نمیشد در ایام مرض رقت قلب
بر حضرت ایشان چنان غلبه میداشت که اگر حرفی و کلمه ارباب رقائق بر زبان حقایق
ترجمان گذشتی گریه انگیختی و مستولی میشد و خود را بزور ضبط نموده سخن را تمام میفرمودند
و مصداق قول شاعر که در مناجات گفته. سه کرامت کن دل نازک چو شبنم
که گر آید بجنبد باشد از نم. بمشاهده میرفت و این حال در تمام اهل مجلس سرایت
می کرد و همدران ایام حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس الله سره الوحید اکثر اوقات در نظر ما متمثل می شوند و هر گاه کاسه آب بدست
میگیرم یا چیزی از قسم طعام پیش می آرند می بینم که ایشان حاضر اند و دران باب
اهتمام می فرمایند و همدران ایام محمد بیگ نام شخصی از افغانان که مرید الجناب بود
شبی پایهای حضرت ایشان غمز میکرد و دران حال دیر غنوده گرفت دران میان دید
که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزدیک سر ایشان ایستاده اند و میفرمایند
که روانه شوید همان لحظه بیدار شد و تا لبجد نست عرض کرد که ما چنین دیدیم حضرت ایشان
فرمودند که ایشان تشریف آورده بودند و همدران ایام روزی حال مزاج مبارک
ایشان نهایت متغیر شد چنانچه دست و پا سرد شدند و نبض نایاب گردید
و نفس نهایت تندی و سرعت نمود دران وقت همه را قلق و اضطراب گلوگیر گشت
و حکیم هم مایوس شده گریه کنان برخاست و دران حال حضرت ایشان همه حاضران را

تسلی و تسکین میدادند و میفرمودند که از قدرت الهی ناامید نباید شد شاید که
ازین حال افاقت بخشد و دران وقت برین بنده حالهٔ اضطراب را ملاحظه فرموده
ارشاد نمودند که بدالستی که طل کبیتی فارغی کر کردی کر زیستی و بعض یاران از
نهایت قلق التماس نمودند که این شامت گناهان ماست از بسکه حضرت ایشان
پشت پناه ما باشند این تصدیع ذات ملکی صفات مواخذهٔ آن است این حرف
استماع نموده فرمودند که این امور از لوازم عالم بشریت می باشد باز ارشاد فرمودند که
اری گاهی بسیار که فاعلی با مصاحب مجلس هم واجب مواخذه یکی از دیگری می شود که
در حدیث نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات وارد شده که ما بال اناس
لا یحسنون الوضوء فیلبس علی صلاتی لیس ارشاد همه حاضرین در نهایت تعجب
افتادند که درچنین حال تکلم باین چنین معرفت غامض مقدور بشریت و دران وقت
همین فرزند حضرت ایشان میان محمد صاحب غایة اضطراب میداشتند و مردمان
ایشان را اشکالات می نمودند حضرت ایشان باین بنده خاکسار متوجه شده ارشاد
فرمودند که چه کنید که درین امر چه بار است بر هر یک ازین پنج برادران است عزیزان
هوشمند پس ازین کلام ارشاد نظام اشاره فهمیدند که ایما باین معنی است که بعد ازین
هیچ برادر مستحق امر خلافت اند پس بعد این ماجرا مزاج کرامت امتزاج ایشان افاقت
گرفت و دران فرصت روزی شیخ عبدالعزیز که خلف الصدق ظاهراً و باطناً حضرت
ایشانند در ضمن بعضی تقریبات فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال
نمودند عمر ما مثل همین عمر شما بود و میان اهل الدینی برادر خورد پس رفیع الدین بودند
پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات متوجه بروحانیت شان می نشستیم پس راه حقیقت

بر پاک نهاده شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب ارتحال خویش فرمودند بارها در
اوقات فرصت روزی بفرزندان گرامی را به بشارت فخیم نواختند و بشیخ عبد العزیز
صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد النسبتی مع الله مانند نسبت شاه
حسین فلان که معلم فرمودند و از خاطر برفت خواهد شد و نام تو در ملا اعلی حجة الله است
و نام رفیع الدین ابو العباس اعنی شیخ غلام محی الدین را آنست که هر چه از زبان او بر آید صورت وقوع
گیرد و نام عبد القادر معین الحق که حجة الله را بمال با نوعی دیگر اعانت نماید پس شیخ عبد العزیز عرض
نمودند که ایشان را ولایت خواهد بود فرمودند نی فهمید که حجة الله جارحه الهی می باشد در اتمام کارهای
تعالی الحمد لله در هر یک ازایشان آثار این بشارات ظاهر و باهر است و چون سلخ محرم سنه
وسبعین بعد الالف والمائة رسید که از عمر شریف سال شصت و دویم شروع شده بود
وقت صبح روز شنبه میرزا جان جانان که از مشایخ طریقه نقشبندیه احمدیه اند با یاران
خویش بعیادت آمدند خلوت ساختند که بجز چند کس از مخصوصان که این بنده هم طفیلی ایشان
بود دیگری نبود پس حلقه مراقبه شد و قریب نیم پاس هم همان صحبت ماند بعد ازان چون
مجلس مراقبه منقضی شد و میرزا رخصت خواستند از آن وقت حال مزاج شریف
متغیر گشت پس ازان آناً فاناً آثار انتقال ظهور نمودند تا که وقت ظهر همان روز طایر روح
پاک شان بعالم قدس طیران نمود و برفیق اعلی پیوست. شعر ان مادی زمانه رخ اندر وفات
نقاب کرد ** زین شیوه خانمان جهان را خراب کرد ** در روزگار عمر بلند است این چنین ** زین
صعب غمی که دل و دیده کباب کرد ** هر کس که نالهای جگر ریش ما شنید ** شب را تمام روز
قیامت حساب کرد ** خود فضل برگزید و بیاران فراق داد ** خود باده خورده و جگر ما کباب
کرد ** بالجمله کیفیت این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چسان بیان نماید که وعید شدید

من ایام فراقی

من لم یرض بقضای ولم یصبر علی بلای فلیطلب ربا سوای ولیخرج من تحت سمای دل ایرا
خون ساخته وزبان را طاقت حرکت نکذاشته شبی که فردای آن حضرت ایشان ازین جهان
بروضه رضوان انتقال فرمودند با فضل الله که یکی از خلفاء و مخصوصان احباب اند نماز تهجد
می خواندند دران میان معامله دیدند که در مقبره شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس
سره بسه مزار اند و مردمان درانجا نشسته قرآن می خوانند ایشان پرسیدند که این سیومی
مزار کیست مردمان گفتند که حضرت نظام الدین درینجا مدفون شده اند ایشان گفتند که
مزار حضرت نظام الدین اولیا بیرون شهر است گفتند نی درینجا مدفون شده اند پس معاینه
ایشان را قلق تمام روی داد چون روز شد وقت ظهر این واقعه جانکاه روی نمود و در
همانجا که معاینه کرده بودند مزار منبع انوار حضرت ایشان صورت گرفت و نیز روزی که این
ارتحال واقع شد عزیزی از صالحان که ویرا بحضرت ایشان ملاقات اتفاق نیفتاده بود
در منام دید که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه کرام در مکانی نشسته اند و این عزیزم
درانجا نشسته ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه کرام ازانجا برخاسته بطرفی تشریف
بردند رائی پرسید که کجا تشریف بردند مردمان گفتند که شاه ولی الله می آیند برای
استقبال شان تشریف می برند همچنین همان است شیخی دیگر صالحی که بر سه منزل راه بود
بخواب دید که چبوتره البیت کلان بران فرش عالی گسترده اند و درانجا حضرت ایشان
لباس نهایت فاخر نهایت زیبا پوشیده نشسته اند و این رائی نیز گرد ایشان
ایستاده ناگاه سواری آنحضرت صلی الله علیه وسلم درانجا رسید و هودج نهایت
مکلف مثل حجله قریب آن چبوتره فرود آوردند پس آنحضرت صلعم روی مبارک
ازان حجله برآورده بطرف حضرت ایشان متوجه شدند و میفرمایند که ما برای ایشان

آمدیم و فرزند مهین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دوم از انتقال
حضرت ایشان در نظر بامثال شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را بعالم ملکوت
وغیره از عوالم که کسی را از انها اطلاع نیست ٭ ورود در بردند از وقت انتقال تا تمام شب
و دو پاس روز هرگز ما را از طرف شما توجهی و از حال شما خبری نبود الحال بتربیت شما
متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدم که در فضای این عالم متوجه اند گویا کسی در دیوان
سلطنت خود نشسته در امر و نهی و گیر و دار مشغول می شود و هم دران روز جوانی طالب علمی
بخواب دید که گویا حضرت ایشان پیراهنی احمر اللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
و دیگر خدام از واقعه ملی قلقی و اضطرابی میدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
می کنید شما گمان موت می کنید از آثار آن در ما چیست اگر انقطاع روح از بدن میدانید
ببینید که ما خود حاضر نشسته ایم و اگر انتقال مکان می گوئید جای که ما بود از ان مکان انتقال
کردیم چنانچه از بدها نه انتقال نمودیم و در روز سوم که مجلس عالی بود و همه مشایخ و علمای
شهر حاضر شیخ محمد صاحب دران میان نقطه مشاهده فرمودند که جمعی غفیر از عالم ارواح
در صحن مسجدی که دران مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
بدن اعلا ایشان و سرها دیده میشود و بعضی پیر و پاره جوان لحیم و شحیم و قدری ضعیف و نحیف
و بعضی را دستارهای کرد بر سر و فرقی بر سر ایشان موهای و لنگ بسته و دران اثنا آنحضرت
صلعم همچنان موی بر سر و لنگ نیلگون بسته در مجلس تشریف آوردند و حضرت ایشان نیز
حاضر شدند شیخ موصوف فرمودند که ما دران وقت اضطراب کرده گفتم که یا حضرت
ما را بکه سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان باین خاکسار که مولف این رساله
است اشاره فرمودند و میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشان نشسته حاضر اند با نه گفتم

دست ما گرفته بانها سپارند پس حضرت ایشان دست ما برهیچ برآورده بدست فلانی
یعنی خاکسار خود دادند پس بعد انقضای امر فاتحه همه اصحاب انجاب بموجب اشاره
که از کلام کرامت نظام فهمیده بودند دستار خلافت و سجاده نشینی بر سر جمیع صاحبزادها
ببندند و متصدی این امر جلیل القدر بنده مؤلف را کردند و باین خدمت عظمی این کمترین
سعادت کبری بخشیدند فالحمد لله علی ذلک حمداً لوافی کرمه ولکافی نعمه    روزی حضرت
میان محمد صاحب نقل فرمودند که ما در خواب دیدیم که گویا در شاهجهان آباد هستیم می گویند که
حضرت صاحب را واقعه شد ازین خبر مرا قلق گرفته بطرف دلی دروازه روان شدم دیدم
که از آن طرف جنازه حضرت ایشان می آید و خلق انبوه گریان و نالان همراه می آیند پس جای
گویا برای غسل حاضر آوردند پس غسل داده خلعتی بغایت تکلف بکفن پوشانیده اند
دران اثنا گویا یک فرشته از آسمان نازل شده پیام رسانید که خدای تعالی دو سه ساعت
شما را باز زندگی بخشید تا آنچه که را وصیت کردنی باشد بکنید پس گویا حضرت ایشان
زنده شده نشستند و به بانگ بلند مردمان را میفرمایند که خدای تعالی ما را که فرستاده بود
تا مردمان را از اخلاق قبیحه منع کنیم و از خصال بد پاک کنیم و همچنین اخلاق ردیه را تقبیح میفرمایند
و زجر میفرمایند گویا بطرف کسی نظر آشنایانه بالتفات میفرمایند و گویا ما هم بطرفی بگوشه
نشسته منتظریم که اگر قدری ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمایند از احوال شغل خود عرض
دارم همدرین حال بیدار شدم اتفاق نیفتاد و بعد از مشاهده این حال در چند روز اتفاق
شاهجهان آباد افتاد دوازدهم ماه رجب [illegible] برای زیارت مزار پر انوار حضرت
ایشان همه صاحبزادها و جماعتی از اصحاب و مخصوصان انجاب که بنده عقیدت کیش
نیز دران میان بود در مقبره رسیدند در اثنای حالتی عجیب روداد که همه را وجدی

عظیم در گرفت و ها و هوی و شوری در دلهای برخاست که کسی ندیده باشد ازان میان
جوانی صالح را که فطرة صافی داشت طرفه حالی پیش آمد که اول رعشا کرد و اضطرابی
نمود بعد ازان بطریق سفارت از طرف حضرت ایشان لا پیغام مواعظ رسانید
بعد ازان چون مغلوب تر شد خود را گم کرده و از سفارت گذشته بمرتبه جارحه انجناب
رسیده ناطق بکلمات انحضرت شد و نمونه از دلالت ان الله ینطق علی لسان عمر را
برابسته انجناب نمودار کرد بعد پس خواهم گفت و جواب سائلان هم داد و انکه سابق
ازان در عالم منام مرئی شده بود مصداق ان مشاهده افتاد قریب پنج چهار ساعت
حال برین منوال بود بعد ازان جوان را افاقت روی داد پس ازان وبرا چون ازان کیفیت
حال پرسیده شد گفت که اول چون قاری پنج ایه شروع کرد گویا از جانب پشت ما
بکعبه رسید و از جانب قبر شریف یک جاذبه آمده مرا بخود کشید دیدم که قبر شق شد
و صورت مبارک بمنزله طلسمی نمودار گردید پس ازان یک نوری مشعشع مثل شعاع
افتاب در نظر ما آمد و ان طلسم صورت دران شعشعان مختفی گشت اما یقین و شهود
خیال بود که گویا نشسته اند پس انچه از انجناب در من القا میشد از زبان بی اختیار جاری
بی از انتساب بسوی خود دران حال خبر نمی شناختم که گویا منتظر اند که چون همه این امور انجا
کرده شود توجه ازین سو بردارند پس چون ان القا تمام شد ان نور مختفی گشت مرا افاقت آمد
بالجمله دران ساعت بس سوالها و جوابها بمیان امد و اذا دعا فرمودند و کسی را در انوقت
هم پرسید که سابق ازین هم کسی را این طور ظهور اتفاق افتاده یا نه فرمودند مخصوص بما است
نخوانده آید که ان الله لولی ملکه امن بشار الحال نفع تاریخهای رحلت انجناب
قدوسیت کیشان موزون ساخته اند نگاشته می آید عزیزی از کلام الله یافته که نبی

الهادی

الاوی و مولوی محمد صدیق اعظم کشمیری گفته ؎ چو قبله گاه خلایق نهاد محمل راند ٭ ازین خرابه
دنیا بجنت موعود ٭ بسال رحلت آن شاه عارفان هاتف ٭ جنید عصر برفت از
جهان ندا فرمود ٭ الضاً ؎ قبله سالکان فخر زمن ٭ کعبه رهروان خبر رجال ٭ راسخ العلم و
کامل عارفان ٭ کوه تمکین وکان مجد و جلال ٭ افقه الخلق در فروع و اصول ٭ اعلم الناس
در حرام و حلال ٭ شه ولی الله آنکه در وصفش ٭ عقل فعال راست نا مقال ٭ یاد فرمود
موطن اصلی ٭ کرد منزل ببارگاه وصال ٭ اہل جنت رسال رحلت او ٭ از ملایک نموده اند
سوال ٭ گفت روح الامین پی تاریخ ٭ بود ماه سمای فضل و کمال ٭ مولوی محمد دایم بریلوی نوشته
شاه ولی الله تاج اہل فضل ٭ چون بجنت رفت آن فرخنده خو ٭ بهر تاریخش تامل ساختم
گفت رضوان شاه دار الخلد کو ٭ مولوی حضور الله کشمیری بتعمیه گفته ؎ بحر عرفان شاه ولی الله
کز حق بهر خلق رحمت بود ٭ بهر ارشاد رہنمای دین ٭ سوی خلد برین چو روی نمود ٭ بی دل
سال او گفتا ٭ ما لنبی وارث نبوت بود ٭ خواجه احمد جان کشمیری منظوم ساخته ؎
یادگار سلف امام خلف ٭ که بسر برد در قیام و سجود ٭ دل و دستش بصیقل ارشاد ٭ زنگ
زانیهای خلق زدود ٭ عاقبت نفس مرجع الاحرار ٭ شد راجع بر جنت موعود ٭ حال و
سال وصال شیخ اجل ٭ از عزیزان یکی سوال نمود ٭ من بالهام حق بافگفتم ٭ آن ولی نقشبند
ثانی بود ٭ محسن جان کشمیری بنظم آورده ؎ شاه عرفا ولی برحق ٭ آن راه نمای شارع
دین ٭ آن صدر نشین بزم ارشاد ٭ وان صاف ضمیر صدق و آیین ٭ در راه سلوک
بود دایم ٭ منزلگه او مقام تمکین ٭ از منطق او حدیث و تفسیر ٭ در مدرس دہر داشت تزیین
معلوم نکرد عقل کلی ٭ اندازه علم او بتخمین ٭ افسوس هزار حیف هیهات ٭ کز گردش
آسمان پرکین ٭ رفت از دنی بسوی عقبی ٭ آن پاک نهاد عاقبت بین ٭ در بستر

خاک ارمیده، در خشت لحد نموده بالین : ای چرخ ستمگر جفاجوی : خاکت بسر چه کرده این
زین واقعه کدورت افزا، هر جا که دلیست هست غمگین : گر شقف فلک فتد عجب نیست
طغیان کرده است اشک خونین : آن مجتهد زمانه در خلد : تا گشت انیس آل یاسین
از بهر وصال او زناطق : تاریخ طلب نمود تحسین : ناگاه زغیب آمد آواز : او بود امام
اعظم دین : بادا رحمت بروح پاکش، آمین آمین ثم آمین : ایضاً ورفت از دنیا
فانی شاه اهل دل، ولی برحق و پیر طریقت مرشد کامل : کمال فضل و دانش منحصر بود
در ذاتش، نمانده در جهان دیگر نشان جز رقابل، زمانش می نمود افسوس بروی
ز درقم تحسین، بتحقیق آن ولی الله بوده شاه اهل دل : ایضاً منه که تتمه برآورده قطعه
زمانه شاه ولی الله که خلق : از وی علوم دین کیهان اکتساب کرد : جایز در اجتهاد
چو اصلاً خطا نداشت : او کار شرع راست بحکم صواب کرد، پیوسته داشت میل
طبیعت سوی معاد : از عالم معاش زان اجتناب کرد : چون روح پاک او شده طایر
بروح قدس : رضوان بهشت را ز فتح باب کرد : تا کرد ترک دور مه و روز عمر او
از بهر ضبط سال دلم پیچ تاب کرد : اکه ز حسن تتمه چون گشت پیر عقل : سلخ مه محرم
و شنبه حساب کرد : عدد دور از عدد سلخ مه محرم و شنبه کم باید کرد : حافظ محمد مقیم
منظوم نموده ۱۱۷۶ه در مهمات است و باران های های : کان نشه عرفان و گنج علم دین
نهان در خاک وا اندر ماتمش : خاک بر سر کرد چرخ هفتمین : از فراقش عالمی دل چاک کرد
جملگی بنشست در غمگین و حزین : بر مریدان و غلامانش همی : شد قیامت قایم اندر
حزن و دین : های های گریه و واحسرتا : آمد از هر سو بگوشش اندر چنین : شد جهان
زیر زبر زین واقعه : خبر عالم شد ز عالم بالیقین : نیست جز از صبر درمانی دگر : این حسن

همین تاریخ را در

بدانم انجین؛ آتنا صبراجمیلا وابجاد ربنا ادخلنا فی الصابرین • سال تاریخ وصالش از خرد • سالت کردم بگو تا جیبت این • کرد افسوس بگفت از بهر سال • آفتاب دین شده زیر زمین • مولوی محمد صدیق این رباعی خوب تر لبسته • آن راهبر شارع عرفان و یقین • تا لکه خویش ساخت چون خلد برین • تاریخ وصال او ز الف جستم • فرمود شد آفتاب دین زیر زمین • تاریخ دیگر بتجیه • آن ولی الله امیر ملک دین • بود دانش بحر فیض سرمدی • سال تاریخ وصال او بگفت • هاتفی از بارگاه ایزدی • از سر دنیا و اهل آن گذشت • آفتاب شرع دین احمدی • تاریخ دیگر از خواجه رحمت الله ممتازه • آن شاه ولی که در سخن لائق بود • در علم کلام محتسب بالحق بود • بپیوست برحمت حق شد تاریخ • در علم حدیث این ولی فائق بود • منشی محمد فاروق کشمیری که در مرثیه انجناب ناله چند درد آمیز وحنین سوز انگیز خود را موزون ساخته نیز نگارش می آید • روزی که این خبر قضا بر زبان فتاد • سخت آتشی بجان من ناتوان فتاد • در چشم روزگار قیامت پدید شد • بر فرق اهل در دیگر آسمان فتاد • چون شمع بسکه شعله آهم بلند شد • مشت شرر بمزرعه قدوسیان فتاد • قطرات غم ز دیده کوه بیابان چکید • چون کوه برتیم بروی جهان فتاد • این تند باد غم که فرو ریخت برگ و بار • یارب چه شعله بود که در باغ جان فتاد • بنای دل شکسته و کوه الم البر • این بار غم گران چه اندر جهان فتاد • یعنی که خاکپای شه دین پناه من • حسرت فرو گذشت ازین خاکدان کهن • کشتی شکست لجه طوفان مصیباه • بر خاک ریخت آب عزیزان مصیباه • این صد زخم خورده در یاد دشت ناپدید • آواره گشت کوه و بیابان مصیباه • این برق خانه سوز متاع شکیبها برباد داد آتش سوزان مصیباه • دارم بنزک دشنه قانون زهر زبان • فریاد آه و ناله و افغان مصیباه • واحسرتا که آن مه دین شد بزیر خاک • یاران زنید جامه صبر و شکیب چاک •

آه آن زمان که مهر رخش در نقاب شد ؛ دلهای غمکشان معیت کباب شد ؛ یارب مسیحی عجب
آورد روزگار که صدمه آتش منافی طاقت خراب شد ؛ زین داغ تازه آبله دل که بسته بود ؛
دریا شکست و موج بآنکس حباب شد ؛ زین اشک لاله گون که بسوا کاشتم ماهی بخون
طپیده و دریا سراب شد ؛ در خون نشست تا کمر این چرخ نیلگون ؛ دریا تمش دو چشم مسیحا باب شد
احباب از گریه ندانم چه روی داد ؛ از آه و ناله‌ام که دل سنگ آب شد ؛ این آه دردناک
بگردون رسیده است ؛ سیلاب خون ز دیده بجیحون رسیده است ؛ آه آن زمان که بر سر کوت
گذر کنیم بهر خانقاه و مسجد پاکت نظر کنیم ؛ چون ابر نوبهار بچشم گهرفشان ؛ بر خاک آستانهٔ تو دیده
تر کنیم ؛ خالی چو جای خاص تو بینم ز خود روم ؛ بر جای نرم سینه و خاکی بسر کنیم ؛ از خون دل بلوح مزار
رقم کشیم ؛ وز آب دیده فرش مزار تر کنیم ؛ چون عندلیب بر قفس از آه آتشین ؛ روی مزار
تازه بخون جگر کنیم ؛ در زیر مقدمت بنشینم فدا شوم ؛ این قصه دراز مگر مختصر کنیم ؛ کاش این زمانه
نیامدی در جهان دریغ ؛ بر باد داد بی سر و سامان جان دریغ ؛ یاد آن زمانه که ز بوی تو نوبهار
مبهوت و مخلصان شرافت ثمار ؛ آن مدرسه که خاک شریفش بفیض خاص ؛ بود است خاک دیده ارباب
اعتبار ؛ بر خاک غم نشسته وار موج بوریا ؛ مردم کشید خنجر کین بر دل فگار ؛ محراب مسجد از غم
ابروی تو خمیده ، باز است چشم حلقهٔ در با انتظار ؛ از فیض درس و لطف اشارات خاص تو
سامع گرفت شاهد مقصود در کنار ؛ عالی ز فیض صحبت تو فطرت بلند ؛ روشن ز خاک
در گه تو چشم اعتبار ؛ باز آنچه خاکپای ترا توتیا کنم ؛ منت نهم بمنت و در دیده جا کنم ؛ از گریه
بی تو وا نشد چشم تر هنوز ؛ باشد بر گذار تو شب تا سحر هنوز ؛ آشفته زلف سنبل و از درخت
روی گل دمان سرو خوش خرام نیامد به بر هنوز ؛ نرگس شگفت و دیده باز ماند سفیده زان
چشم پر خمار نیامد خبر هنوز ؛ آراست زهره انجمن نجم آسمان ؛ آن ماه دلفروز نشد جلوه گر هنوز

فشانی

مشتاق توئی خون ز دل خویش می خورند • در کوی بی غم دلش نگردی که در نموده کلها شکفته و
سبزه دمیده و صبا وزیده مشاب نسیم صبح نگردش فرموده سرو و سمن بدیده بزم نشسته اند
در باغ انتظار چو شبنم نشسته اند • ای شان عالم از تو رفیع المکان بیا • جای تو در بهشت
برین جاودان بیا • در انتظار چشم امیدم سفید شد • چون نور دیده در نظرم ناگهان بیا •
زان چشم مست تو جان و دل قرار • گرد سر تو طاقت و تاب و توان بیا • ساغرکشان
درد محبت در انتظار • بر سنگ بیخودی زده مینای جان بیا • ار اصحاب درد جان بلب آمد
از برای تو • ای عیسی زمانه و قطب زمان بیا • از مطلع امید چو خورشید خاوری • بر خاکیان
عمر دیر تو فشان بیا • چشمان خون فشان همه جا خون گریستند • از بهر آنکه بی تو چرا دیر
زیستند • منشی خموشش گریه ات از بحر و کان گذشت • او جگر شکاف تو بر آسمان گذشت
این داغ سینه سوز که بر دل نزار سپید • تنها نه بر تو بر همه اهل جهان گذشت • ای تیر کیمان
که در دل جا گرفته است • بیرون چو ناله از قفس استخوان گذشت • این ماتم غریب که رو
داده از قضا • نشنیده که بر همه دوستان گذشت • سیلاب موج خیز سر شکم بهر طرف •
در سنگ رخنه کرد چو آب روان گذشت • تعری صفت زمانه نیاسوده ام دمی • آن زمان
که سرو تو زین بوستان گذشت • این چرخ الکار بهان نمیرودست • بر صبحدم که خنده زند بر قفا افتست •
افاده شیخی از مسلمان مرا بدین گفت که از اصوات مزامیر لذتی یابی یا نه ذوقی
او مفهوم میشد اگر حسن آن نغمات می داشتی بر سماع آن اینهمه انکار نمیکردی
و اقرار از روی فهمی توانستی گفتم سلسله سخن را جا بندی حالا حواس خود را
جمع کن و بفهم اگر می توانی فهمید آری حسن آن دارم و بیشتر از بسیاری لذت
آن می یابم اگر چند روزی بر آن مداومت نمایم بترسم که در آن لذت فرو روم

واز جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع ازان دو چیز است شرعی وطبعی اما مانع شرعی آنست که هرچند در صفات خود عموم واطلاق دارم کریم مطلق بکرم بی علت خود فیض تشریع از او شا بند ولذت من دران نهاد که موافق شرع باشد از مخالف شرع الفتی ونفرتی مراداد آن الفت ونفرت نمی گذارد که بمثل این چیزها مشغول شوم اما مانع طبعی آنست که شرافت نفس من تجویز نمیکند که در مجالس مبتدعه نشینم یا از امارد وزنان غیر محرم شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح آرم شرافت نفس که عبارتست از اعراض نفس است بحکم اصل جبلت از اوضاع جسمانی من است از مثل این حرکتها واگر تو را کدورت وار یی نکته دیگر دقیق تر ازان نیز گویم چنانکه نفس من شرافت وآرد جان جامن که خلاصه جامن است نیز شرافت دارد وشرافت او آنست که بالطبع مانع می شود از انکه منطبع شود درجان وبمن نفوس غیر نجبا اعظم جان جامن در اصل فطرت برای ان آفریده شده است که در وی نفس نجبا اعظم منطبع گردد مثل انطباع نفوس خاتم در موم وبرتبه غیر نجبا اعظم است از انطباع نفوس او جان جامن ابا میکند والفتی ونفرتی دارد واین تیر سیت که میراث یافته ایم از اسرار سید البشر وشفیع یوم المحشر علیه الصلوات والتسلیمات قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی اتخذنی خلیلا وما ینبغی لمن اتخذه الله تعالی خلیلا ان یتخذ غیر الله خلیلا او کما قال افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعضی نفوس که جامعیت تام میدارد استعدادی می نهند که او جمیع اعمال خیر که تمام طالبان نماز ورزند ومی ارند بجناب الهی تقرب حاصل نماید بی آنکه ان عمل از وی صدور یابد وتفصیلش آنست که او را بهر عملی خیر که یکی از اہل عالم بعمل آورده استحسانی وداعیه بهم میرسد

پس اولاً او را صورت علمی آن عمل روی می نماید بعد از آن نفس آن شخص عامل یک
نحو تعلق بحیثیت آن عمل می افتد پس بلون عمل مذکور این نفس کامل ملون میسازد
و بدین تقریب تحقق مجازی می نماید بغیر آنکه فعل آرد و اگرچه دوام این حال نباشد
اما ساعتی این معنی حصول می انجامد گویا مور قوله تعالی فبهداهم اقتده اشارتی باین
معنی است افاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده اخوف
ما اخاف علی امتی الشهوة الخفیة بعض روات حدیث تمثیل کردند او را بانکه
روی صبح کند بر نیت روزه بعد از آن شود طعام لذیذ از جهت رغبت آن طعام
روزه بشکند آنچه در فهم این فقیر می آید آنست که اینحدیث اشاره می کند بمسئله
عمیقه از علم لطائف نفس پس از امراض نفس یکی آنست که مزاج طبعی انسان
که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس برهم شود و نفس بر قلب غلبه
می کند و او را بیکار سازد و همچنین قلب بر عقل و مرضی که ازین صعبتر است و بدای
ازو صعبتر آنست که نفس بهمه ظاهر نکند مصادمة دفعة خود را تا قلب و عقل بلکه
شهوة خود را فرو خورد و کان لم یکن سازد بعد از آن وسوسه فرستد سوی عقل و آهسته
آهسته او را بمذهب خود متمذهب سازد پس مزاج عمل نگردد و از میان عقل خاطر
منحسر گردد بموافقت نفس و او را عقل صریح داند و جهل مرکب پیش آید و ظلمة
سلبیه برهم خورد و همچنین نفس وسوسه فرستد بقلب و از میان جهر قلب خاطری
منحسر گردد گویا مقتضای جبلت اوست و از صلب او بر آمده درین صورت
بداوه مشکل شد و حق و باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیه که در حدیث
باین اشاره رفته افاده خواجه محمد امین در سهو عادت خود آوردند که کتاب حضرت

ایشان پرسیده بودم که بحضرت زکریا علیه السلام وقت دعا و التجا در طلب ولد وحی شده بود اما بشرک بغلام اسمه یحیی باز چه محل استبعاد بود که سوال فرمود قال رب انی یکون لی غلام الخ و با حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت ظهور ملائکه و تبشیر ایشان بفرزند فرمود ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر حضرت ایشان فرموده هر علمی که از مبدء فیاض مترشح می شود اول عبور ان بر لطایف کامنه است مثل سر و روح و وقت استغراق در ان حالہ هرچند در خفایئه ان علوم شبهه نمی ماند ولیکن بعد از فاقت ازان کیفیت حال مشتبه می شود تا وقتی که زیر تشن ان بر قلب شود چون قلب از ان بهره مند شد یقین کلی حاصل گردید و شبهه زایل شد زیرا که منبع اطمینان است که لطایف باز دارد ازان وارد ممتلی شوند و بان رنگین گردند و همین مراد است از کلمه و لکن لیطمئن قلبی ایضا خواجه محمد زاور دند که حضرت ایشان بتقریب تعلیم ذکر نفی و اثبات بیکی از اصحاب فرمودند که توجه بجانب حقیقة واحده که مسمی باالله و مدبر السموات والارض و خالق مخلوقات و رزاق مرزوقات اوست راست باید نمود افاده ایضا آورده اند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک توجه بسوی مبدء خود راست کرده و او را بصفت فاطر السموات والارض شناخت و شر او اگاه شد و اول صورتی که بروی منکشف شود صورة عرش تکوینی که صورة مثالی عرش اعظم است خواهد بود و بطبیعة خود متنبه می شود و الوان وانوار او را تشبیه مبدء بر او دهد حال انکه عرش تکوینی از مجردات است و لیکن الوان و انوار مخصوص حالبس است اما نصحی که بدان تعبیر توان کرد غیر ازین نیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کند افاده ایضا اورده اند که حضرت ایشان بتقریب فضایل درود فرمودند از انجمله انست

بر خوانده درود از رسوائی دنیا محفوظ می ماند و طلبی و را بر دنیه بینا فاده آنجا او رد و
که حضرت ایشان تقریب ذکر نسبت اویسیه فرمودند که انجذاب بعض از ارواح نهایت
صعب است هر کسی را ممکن نیست و استفاده از اموات بر استفاده احیا موآن کرد
کدام چیزی که ازین کس موافق جزو روحی می افتد مناسبه و موافقه همان یک جزو
استفاضه توانند نمود در اینجا کلام و تکلم نیست و تعلیم و تعلم نه اگر بعضی از افراد هستند که هم
بمناسبت شیء از ارواح مستفید شوند لیکن بسیار نادر است افاده حقیقه تجلی صوری
شیخ یادداشت مجرد است و خزانه خیال الصور والته که حکمت الهیه بحسب نشا و تمثال
تخصیص ان فرموده و حقیقت تجلی معنوی شیخ یادداشت مجرد است در خزانه وهم الصوره
والته معنویه وهمیه که حکمت الهیه تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجرد عارف
بحقیقت مجرده فعاله آشنا شود و رنگی مجرد از آن در وی منطبع گردد مثال انطباع نقوش
خاتم در جسم شمع و قوی علمیه و عملیه این مرد باین معنی مجرد مطاوعه کنند و در لطیفه روح انس
وانجذابی پیدا شود و لطیفه سر آن حقیقه مجرده در ضمن آن لباسها و پرده ها دیده در گرد
والفعال عجب و حالتی شگرف بر روی کار آید چون انفتش علیم بکار برم سبب تخصیص
بر تجلیات آن صور خیالیه و وهمیه که لباس او شده است سه چیز خواهد بود یکی رسوم نسبه
که با وجود کثره آن سطوة وحدة از انجود در نور دیده است هر رقمی بحسب نشاه تمثال صوری
وارد مختص بان از جهت تحاذی عوالم دیگر استعداد فطری این عارف که اقتضا صورتی
خاص می نماید بلکه در آن صورة خاص تخصیص می نهند مثل تخصیص فصل جنس خود را
سیوم قوی افلاک که در عالم منتشر اند تخصیص دیگر آن منضم میسازد مثل تعین صنف
در میان افراد نوع بخواصی که صنف بان قایم باشد و اگر یکی را مثالی محسوس نصب کنیم

گویم چون رائی در مراة لحاظ کند سر نوع از تخصصات بالاجمع می شود یکی انکه صورت
آن رائی صورت فرس و گاو نمی باشد بلکه ممتاز است از صورت عمرو دیگر نیز اگر
آئینه را پیش روی او گذارند دیگر آنکه مراة محدب صورت محدبه میدهد و مراة مقعره
صورت مقعره سیم آنکه صفائیه و صدائیه هم در ظهور صورت تاثیری دارد و نیز معلوم است
که چون کسی عینک سرخ بر چشم خود کرد مرئی مخلوط برنگ سرخی بر آید و اگر عینک سبز
مرئی مخلوط برنگ سبزی ظاهر شود و اگر در سطح گنبدی شیشهای مختلفه الالوان نصب کنند
در هر وقتی که عین شمس محاذی شیشه شعاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه در آید
بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را امتیازی است که این صورت خاص از وی بر آید عارف
محقق را کار با همان تماشا است نه بهمان صورت کائنه فاسده که در یک ساعت میجوشد
و در ساعت دیگر فرو می نشیند نزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می جوشد
و باز فرو می نشیند تماشا ازان منکشف میگردد و تجلی معنوی آنکه هم عنان اوست نیز معلوم
می شود چون تجلی معنوی می جوشد و می نشیند تماشا ازان منکشف میگردد و تجلی صوری که
هم عنان اوست نیز معین میشود افاده واجدگان صفات نفس ناطقه بیقین میدانند
کدام صفات محموده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و رسوخ هیچ فضیلت و کل
کردن آثار آن بغیر حصول آن صفت میسر نیست زراته نفس است و عدم تاثیر او ارشاد اید
والالم پس اگر کمالی در قوت عقلیه یا عملیه پیدا شود مستقل و مستقر و متمکن نمیگردد تا نفس
رزین نباشد مثل غیر رزین مثل آب است هر نقش که بر روی آب کشند می آید و میرود
مثل نفس رزینه مثل حجر و خشت است هر شکلی محمود که نقاش در انجا ایجاد فرماید
باقی و مستمری ماند بر لسان حضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم گذشته است

ما اعطی عطاء افضل واوسع من الصبر و بر حضرت وی نازل شده و بشر الصابرین الآیه
قال عمر رضی الله تعالی عنه نعم العدلان ولعمت العلاوة حوی نفس ابن عباس بهذا التحریر اشتمالے
وطلبهم از حد جواز فرا تر آیند و بر احوال قدسیه در حد معجزات داخل باشند بر هیچ عارف
پنهان نیست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسم ثانی در بیان از کلمات ارشاد
سمات باید دانست که کلمات قدسیه حضرت ایشان که در بیان غوامض اسرار
از حقایق لاهوتیه و جبروتیه و معارف لطائف انسانیه و علم احکام شرعیه واقع شده
در درجه اکثری از آن ها از آن بلند تر است که دست فهم و ادراک بر اهل ذوق و وجدان
بدامن آن برسد پس ایراد آنها درین رساله که بنا بر تعمیم افاده کافه اهل خصوص
و علوم است سودی ندارد و اگر صاحب استعدادی شوق اطلاع آن دقایق دارد باید که
از کتاب تفهیمات الهی و حجة بالغه و خیر کثیر و لمحات و همعات و الطاف القدس
و فیوض الحرمین و غیره از مصنفات کرامت آیات طلب نماید اما بعض انفاس
نفیسه متضمن دقایق و آداب مبدأ سلوک و وسط و انتها که در ارشاد مستفیضان
جناب ولایت تحریراً یا تقریراً صدور یافته بودند تحریر آنها روایته باللفظ او نقلا بالمعنی
این رساله را تحلیه و تزیین می سازد والله تعالی هو الولی والموفق افاده توجه صوری در میان
مرشد و مسترشد اگرچه منحصر با فائده نیست اما استفاضه را مخل می باشد زیرا که افاضه
در صورت توجه بوجه کلی صادر میشود و اهل ابتدا را که نافع است آن است که بوجه جزئی
باشد مع هذا اگر در وقت دوری مفیض کسب استفاضه خواهد طریقش آن است
که در وقتی از اوقات فراغ دل و اعتدال هوا و مکانی خالی از شور و شغب و صوساخته
آن قدر که خواهد نماز گذارد پس همانجا نشسته صورت شیخ که از وی فیض می جوید

قسم دوم در بیان کلمات ارشاد

عموم بدله

جمع همت ودفع خطرات ملاحظه نماید تا آنکه صورت شیخ در متخیله او قرار گیرد پس بهمین
وضع ملازمت نماید تا که همه معلومات سوای ذات مستفیض وصورة مفیض منتفی
شوند واین حالت در اول روز یا ثانی وثالث حاصل می شود وان فتوری است در
حواس وکیفیتی است دربدن چنانچه از حالت غنوده این صورت روی میدهد
وقتی که این معنی حاصل گشت او را مناسبتی بروحانیت شیخ پیدا شد ولوح
قلب وی صافی گردید پس بعد التفات بدان صورت واستفاضه ازوی ان ملاحظه را
ترک نموده ذکر را لازم گیرد خواه اسم ذات خواه نفی واثبات اما بضربات قویه
وجمع همت اگرچه حبس نباشد وملاحظه نماید که ان الله محبوبه وان لا محبوب سواه
تا آنکه محبت تام ببدن سرایت کند واضطراب در نفس پیدا شود چنانچه عارض میشود
عاشق مفرط را هرگاه برای تماشای محبوب آید واو را نیابد دران وقت خفقان قلب
واضطراب نفس روی نماید ومطلوب همین کیفیت است چون این معنی حاصل شد
ترک ذکر آرد وشوق مذکور که حاصل ذکر است ملاحظه نماید اما ممکن نیست که عاشق
مفرط اختیار عشق وشوق واضطراب فقط نماید بابلکه مفرط اختیار نوع فقط کند
بی آنکه با وی حضور شیء دیگر باشد وقتی که این حال حاصل گشت پس هر روز یک
ساعت یا دو ساعت متوجه باشد اول بملاحظه صورة مفیض پس بذکر بعد ازان
باختیار کیفیت معهود وبقیه اوقات از ذکر وشوق غافل نماند وازکثرة کلام محترز باشد
شعر تا در نزنی بآنچه داری آتش ◦ هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش اینجا باید دانست
که مردم در جبلت یکسان نیستند بعضی از ایشان وبر ادراکه متحجب بحجاب وهم می باشند
علاج این طبقه آنست که توجه الی الله را در حق ایشان مخلوط بوهم می باید کرد مثلا مرشد گوید

که دل خود را طبقی از فضه خالص فرض کن و بران کل صنوبر سفید نهاده و بران کلمه الله بخط جلی مذهب نوشته و در احضار این صورة جهد می کنند و دو بیت اگر در وقت اشغال این شغل تبسم الشیان مرشد توجه کند و از القوة قوت مصادمه نماید یا مثلا گوید که نقطه لا را از ناف برارد و ان نوری است بر صورت فضه خالص و از تمام الدماغ مکش و باز بر قلب زن و از انصاف باز رسان یعنی اشباع های الا الله را و این دایره فضه را میدان که محیط نشست و دل و سینه نور ران است و ازین دایره شعاع بر قلب و سینه تو می ریزد و کمال شغل انست که مرکز و دایره محیط دایره یکی گردد بر شکل شمس یا قمر یا مثلا گوید که چون مقابل من نشینی از چشمان من نوری سفید بر می آید و در زمین منتشر میشود و کس نمیداند تو توجه ان نور شود و علی ذا القیاس والعاقل تکفیه الاشارة لو اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد ایشان بر نباید که بحضور مجرد تکلیف کرده شود یا دوام محبت و ستیکی خاطر یعنی ذکر ملطم نظر خویش دارند حاجات را چاره ایشان ان است که ملاک امر در حق ایشان مقدار ذکر باید خفت مثلا گویند که در لیل و نهار چهار هزار بار تهلیل می گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان التفاتی باید کرد چون دل ایشان بذکر گفتن ارام گرفت الحاه ملاحظه محبوب و هیئه شوقیه برآن شرط کنند چون این نیز مستور شد ذکر خفیه آموزند تامل کردم که اضطراب اکثر السالکان ازان است که ایشان اگرچه استطاعت فهم معنی مجرد شوق و توجه دارند اما بحسب حال طبیعت ملونه ایشان در کشاکش شغلیات افتاده ان را در یمی پذیرد و ازین سبب عقده در حال ایشان می افتد و انواع سلوک و ظلمات از ایشان سر میزند و بالجمله دانسته شد که خدا دان را با ملوک قیاس نتوان کرد و اقاده جهد تمام از سینه می باید برآورد و بتوجه بحرف و صوت نبوی امر مجرد مقدس منزه متوجه باید شد طریق شغل انست که در غلبات جمعیت

و مکبوس شدن خاطر نفی و اثبات بلکه باثبات و فقط مشغول باید گردید چون امنی نصب العین
کرد دم را از زیر ناف محبوس باید داشت و محافظت امنی که نصب العین شده است می
باید نمود تا آن وقت که طبیعت کفایت کند چون ملال آید باید گذاشت و بسوی اثبات مجرد
میل باید کرد چون باز نصب العین شود باز دم زیر ناف محبوس کرده محافظتش باید کرد
افاده بسوی امر منزه متوجه می باید شد و باید دانست که علم حضوری که عبارت از شعور
محض است بامر منزه مجرد بر نمی تابد که علم العلم بدان محیط شود که چون بعلم العلم ایم از وی اعراض
کرده باشیم یا محمول و موضوع کرده حکمی بوی بپیوند که چون از وی روی گردانیده باشیم
حیله آنست که علم حضوری کلی را جدا باید کرد و دل از نفوس کونیه که علم حصولی از آن خیزد
خلاص باید کرد انبد بآن وضع که آثار آنها باید فهمید فهمیدکه حیثیت آنگاه باید شناخت
که این آثار بکجا میرسانند و اصل او حیثیت بود از احکام این امر علم حصولی نیز کتابت حر
فی مصروف باید نمود ما شک نداریم که در چنین وقت علم حصولی منزه نیز محاصل
خواهد شد چون عند علم العلم توجه بمجرد نماید چاره آنست که علم العلم را باید گذاشت
و علم صرف را بر دست باید گرفت و یقین باید دانست که تجرد حق سبحانه را درجات اند
درجه ادنی آنکه تجرد از زمان و مکان است و بمحض این تجرد هو الله در باره اوی توان
گفت حاصل آنکه سعی بلیغ بتخلیص مدرکه از قیود تلفظ و احساس و تمثیل و توهم بسر
باید کرد انشاء الله تعالی صورت بی گیرد و خاطر را خفا باید کرد و پاس را در خود جای
نباید داد افاده قسامی بود که حضور مجرد حاصل میشود بزعم زاعم و حال آنکه فی نفس الامر
مجرد نیست برای این مرا بی مقرر کرده ایم که ارض کثیف است و آب لطیف و معنی
لطف وی قدم تلون و عدم بقای اثری از ترسیع و تدلیس که بروی ارند و هو الطف

بعدم / و عدم

از وی

ازوی ومعنی اللطیفة بلوغ اقصی الغایة دراین هردو صفت وجوع وعطش وغضب
وسایر صفات نفسیه الطف است ازهوا ومعنی اللطیفة اوعدم تاثیر وانفعال
از تدلیس وتبریع وامثال ان وقدم مظروفیة در شیئی وصورة الثانیة کلیة قطع نظر از
اوضاع واشکال مخصوصه باشان بلکه امر مجرد بسیط جوهری الطف است ازهوا
ومعنی اللطیفة اوعدم تخصیص وی بخصوص شیئی واستوار نسبت وی با جمیع افراد
مع الوحدة وکونها شیأ من الاشیاء الخارجیة خارجا واحدا وذات مجرده حضرت
حق الطف ازین ومعنی ان صفة ان عدم حلول ان در حیزی از حیزهای با وجود استوار اللطیفه
نسبت وی با جمیع ممکنات بحسب وجود عیانه شیئ واهدم چنین بتدریج این امور
ملاحظه باید نمود وامر وجدانی خویش را قیاس باید کرد بهر یک ازین تا باشد که
غیر مجرد باشد اماده یقین باید کرد که ادمی فی الحقیقة عبارة از صورة شخصیه اوست که
از النفس ناطقه نامند والضرورت هر کسی را معلوم میشود بذ فیها ولطافتها اثری که بروی
یا فکنیم جبلة الشی است که بر کیفیات لازمه ان افکنیم تا تبدیل ان تبدیل جوهر نفس
میسر آید واخص لوازم نفس است که همت گویند کسی بود که ان وسیع بود وکسی
بود که همت ان تنگ بود علم وادراک وجمیع صفات نفسانیه همه تفصیل همت
است ع همت ترا بکنگره کبریا برد: این شقق خانه را به ازین نردبان مخواه : با تبدیل
همت یقین نکنیم تا علم ضرورة متبلی گردد وبیاد حق جل وعلا وشجاعت وغضب
والتذاذ بلذات متنوعه وانجذاب خاطر بوی مرادی از مرادات سفلیه این همه شکسته
ونابود گردد چون این را بدانستیم یقین می کنیم که تبدیل همت متحقق شد اگر این صباح
متحقق شود بجای الی شام آید واگر شام بود ان صباح آید البته البته بغیر اکثرات

فنا همت تا آن نمی باشد که مرد یاس کرد وزیاده ازین اجتهاد محال دارند غرض ازین
تفصیل آنست که نشاط همت خودرا در خداکم باید کرد و بیک نیکت تامل باید نمود
تا بدین حاصل شود که همت چیست و فنا ران چسان بود ؎ ای برادر تو همین اندیشهٔ
مابقی تو استخوان و ریشهٔ ؛ گر گل است اندیشهٔ تو گلشنی ؛ ور بود خار تو همه گلخنی ؛ همت
باید پیدا کردن مثل عاشق مجنون مفرط که زبانش خشک شده و چشمانش خشک
اگر طعامی پیش او آرند لذت آن در نیابد و اگر شرابی بدو دهند حلاوت و کیفیت
آن ادراک نتواند با وجود سلامت حواس و وفور نشاط ولیکن انحصاران در یکی
وبالجمله هر مردی اگر نیک در خود تفحص کند لابد بداند که دل او را بهر سو میل هست و آن
میول متعدده انقسام همت اوست اما چون همت یکی گردد و بیک جهت راجع شود
سبب بود که آدمی طعام لذید و شراب لذیذ و فقط لذیذ میخورد و پی نبرد و در خود لذت
آنها در نمی یابد زیرا که همت چون بیک جانب رفت بمتابعت او ادراکات
حواس نیز روند اگر آدمی در خود بتفحص کند که کلام کند یا نظر فرا پیش اندازد
و یا جامه پوشد در خود استحسان و شوق آن نمی یابد نه برای آنکه بیهوش و بی حس است
بلکه بواسطهٔ اشتغال قوت مستحسنه و مشتاقه باری مقدس فضلا عن الحسد والتعصب
وغیرها من المهلکات الذمیمه و همچنان شوق و اراده و هر چیزی که از جزئیات همت
است کم گردد و مرد یک روی و یک جهت ماند یاد دارم که یکی گفت که شاعر
غلامان خودرا مضمون و معنی نامیده بود و این دلالت می کند بر فنا رقوة مستحسنه او
در شعر چون مرد از خویش بالکلیه بدر رفت آنگاه خدا متجلی شود تجلی شائع شفاهی
و اگر جهتی از جهات باقی است تجلی شاهی محال است ؎ یکی در صحن کاخ

قبله جویید: اضاع العمر في طلب المحال افاده غوث اعظم شیخ عبد القادر رضي الله عنه
ازین حالت بقضا را ده تغییر مشو باشید و امیر سید کلال رضي الله عنه تمثیل می نمایند
بکوزه که تا هیچ می در وی باقی است لایق آن نیست که در شیر آن تصرف نهند
وخواجه نقشبند رضي الله عنه از وجود می آمدند شعر عبارتنا شتی وحسنک واحد
وکل الی ذاک الجمال یشیر: جمیع اوقات بپای داشت صباحا ومساء یوما ولیلا قاعدا
او قایما بوصف محبت تامه وتجرید کامل کیفیتی که غفلت ومحبت غیر را بوجهی از وجوه
دخل نماند و همه نیست کردند مشغول باید بودن: سه با نخود آتش توان زد با دلی باید
کز راحت بگردانی عشق داری اینقدرها کردنی است: حضرت حق سبحانه مورد جمیع
بهر طلب نتوانند شد تا جگرها خون نشوند و هم خاک یکسان نگردند و بی تهی و آبکی که
در خودی باید بکنیم عدم نرود پیرامون این سعادت عظمی نتوان رسید اگر خرق این
عادت مستمره درباره یکی از افراد واقع شود آن خود مستثنی است وارحاب
بیرون وظیفه الست که برداده رضا باید داد وباداب سوال مقامات ابنده باید
نمود از جواد رحیم برکریم افاده قلت طعام وودام صیام اگر مزاج نشد آنها را بر وفق مزاج
باید آورد چنان نشود که نشاط طبعی بدر رود که کارها وبار بسته است تخیلات
تشبیه تخیلیه اگرچه در ادراک حقایق الهیه با امور عادیه بودن فهار تحت آن
ومتاثر شدن از آن وانجذاب بسوی آن مانع کار و بار است این قضیه را نیک
تامل نموده باید فهمید اگر معنی اضمحلال موجودات تحت امری بسیط وحدانی چنان
از یمین ویسار وفوق وتحت زور آورد که گنجایش انفکاک از آن نماند بوی
میل باید کرد بوصف محبت تامه وجمع همت والنداد سایر سبیل وانگاه

بمقدار حوصلش نرسد بلکه بجز آن نباشد که تصور و تعقل این معنی از واطیب باشد
نزدیک عقل از سایر تصورات بهتر است که بنفی تعلقات و مهمات ودر
توجه همت قوی که زیاده بر آن در حوصلهٔ خویش نیافته باشد مشغول باید گردید
تا آن عین که سلطان این معنی ظاهر شود و جلوه نماید و چندان بر خود سخت نباید گرفت
که حواس پراگنده شوند و نشاط که بنده وی از آن مدت گوید سلوک که سر ود
که کار با دست نرفت صحت مزاج و سلامت حواس و وجود نشاط و جمع
خاطر و خصوص نیت باید شد و در وقتی از اوقات نشاط بیت حکیم سنائی
خواندہ ره زین سبب دست او و دامن دوست زین سبب گوش او حلقه
فقیر در بعضی اوقات نشاط دو بیتی گفته بود و از آن تاثیری دیده بود ای دو
توئی دیده بینائی من هم قوت و شنوائی و دانائی من عشقم تو و هم تو دل عهد بر
و اندر دل عهد برد شکیبائی من افاده سالک چون عزلت اختیار کند باید که بروفق [illegible]
باشد من فضل الله و رحمته باصحاب کهف عبرت باید گرفت چگونه صدق همت
پیش گرفتند فوائد الرب مهم حسب ارادهم آیه کریمه واذ اعتزلتموهم و ما یعبدون
من دون الله فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا و باید
دانست که آدمی را یکی عقل معاش است که امور معاشیه او بدو انتظام می یابد
دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سرانجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
والحث علی اعمال الخیر و عقلی دیگر است مقدس که تصرف می کند بآن موقنه
لا غیر درجه هر یک ازین عقول ممتاز از یکدیگر باید فهمید که این معرفت مفتاح جمیع
است پس آدمی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد و

الف اہل وولد ومال وجاہ برعج او نشود الا آنکہ حب کمال واحادیث نفس او
باقی می ماند وچون از عقل معاد ہم عزلت گرفت باقی ماند بعقل الہی دران ہنگام
ہیچ خطرہ وحدیث نفس رامنکر او نتواند شد پس ترقی بسوی لیس صرف ونیستی
محض می تابع میسر آید و ترک عقل معاش و معاد بعد معرفت وامتیاز ہر دو در وقت
عزلت وتبدل چندان عسیر نیست و در این نوع استغراقات نفی واثبات بملاحظہ
نفی این ہر دو باید جست وجہ باید نمود تا معلوم شود کہ عقل معاش چیست ومقتضای
ان چہ و در چہ چیز تصرف می نماید و وزن مدرکات ان چہ باشد وہم چنین عقل معاد
چہ چیز است وفی ای شئ تصرف امامی دانی کہ رای برہانی غیر رای شعری است
چون رای برہانی ضعیف میگردد رای شعری غالب می آید وبالعکس ومرد زیرکی
رای برہانی را کہ مبدا افکار برہانیہ است می شناسد و بعمل می آرد پس توجہ بسوی
استنزال علوم برہانیہ می نماید و از امعان فکر معرفت این نوع حاصل میشود ناگاہ چون سالک
اختیار نماید وبراہمت باید گماشت و زوری از سینہ بدر باید آورد کہ وقتی بدست آید
کہ آنجا مدرک ومدرک یکی گشتہ زحمت تقابل متوجہ ومتوجہ الیہ برخاستہ حیرۃ حایرہ
دست دہد واضمحلال کلی روی نماید انگاہ بروق الہیہ رابرین مشت خاشاک تافتن
گیرد حیف کہ یک دانہ باشد حاصل دہقان ماند درین ہنگام قصہ سالک بقصہ
امیری مجاہدی ماند کہ ہمہ اسباب حرب مہیا کردہ واحوالش بنصرت برخاستہ
وتقابل وتقاتل بین الفریقین درمیان افتادہ دراین وقت ویرا زوری تازہ از
سینہ بدر آوردن باید وبرجان خویش بازیدن والا این تہیہ قتال وجمع رجال لغوافتہ
معاذ الله من ذلک پس چنانست کہ ہنگام تلاطم امواج جمعیت دفنا دکند بیکی

عنان توجه بالکلیه بسوی اتحاد مدرک وادراک ومدرک معروف ساختن واز
نیز نیک جمال مردانه وشش بدر آمدن کیف لا والموجودات کلها تشترک
في الوجود المطلق الذي هو مفهوم انتزاعي وهذا من اجلى البديهيات البين ان
بازاء هذا المفهوم حقيقة لولا لما صح الانتزاع البين ان تلك الحقيقة هي الوحدة القصوى
لا تعدد ولا تكثر فيها الا بما كسبه الوهم والخيال والاعتبار تاکی بسته وهم وخیال باشیم
واز حقیقة الحقائق محروم نشینیم واحسرتاه وواویلاه اگر این جلباب نادانی را شق
نکنیم ودرین وحدة که اتحاد قابل ومقابله مدرک ومدرک غوطه نخوریم حتی لا یبقی
عین ولا اثر خیالیکه اوهام جبلیه انسان وعشره روشنش وامثال ان نزدیک
مالا شیء محض است هم خیال لا بل اوضح واخرع من ذلک این دوئی ومن وتوئی که
محض از جهالت برخاسته درجنب حقیقة قصوی ووحدة کبری لا شیء محض ولیس
صرف وعدم بحت است سبحان الله خیالی را دماغ ما فرید وسامان ماهیت میکند
از رجوع حال الکه نوران ظاهر وشعشعان ان لکاد یذهب بالابصار وظلمة جهالت
منکوب ومخذول وسیف وحدة قصوی بران حمله می کند وسرش می خواهد بر دوا
ان نمابدوی می گیرد وبحکم الغریق متعلق بکل حشیش باحادیث نفس نامی ایزد
باید دید که احادیث نفس که من وتوئی تراشد چه قدر دفع دارد وچه مقدار زور
آرد الا قبح الله هذا الخبث وهذا المستغیث اگر این تا کار باینجا رکه بلا استحقاق — استحقاق
بمعاونت وسروری برخاسته تقاعد کنیم اجبن واضعف خلق الله باشیم سبحان
الله احادیث نفس همیشه گریبان گیر ما بوده است وما را از وصول بمنیة المنیا باز
داشته وامروز می خواهد که ما را بر وی شاه وحدت خجل کند که عدد وار اتحاد

کرده ونمی گذارد که از پس جلابیب خویش بدر آید تا در فنا بشر و بیتم
مارا از غم این خجالت مردن خویش اسهل واهون می نماید جنبی زنیم وتنجره
خویش لشکافیم این روشنایی غیر معلوم النسبت قبح الحسب چه بلا باشد که مارا
باین بلا مبتلا تواند کرد مرغابیم ومهمان کنیم که ولادکرد خنجری در حنجره خویش هم وخنجر
در سینه این ملحد حواله کنیم که دیگر نه مارا از خجالت کشیم ونه این مرد دوگانه فریبش باید
وشاه وحدة دیدم چنانکه جلال وکمال او را می زیبد بر تخت نشیند وشاهی
کند ؎ من وتو گر فدا شدیم چه باک :: غرض اندر میان سلامت اوست ::
کسی که از خود دست شست ومعدوم الکاشت وار ز دبرد که خدا با تو ومن با تو
بهتر کاشکی انچنان گم بودمی که نه تیر علم ما برسید ونه تفنگ خبرها داخل میشد
از جو عدما لا وجود معه ولا قبله ولا بعده وبر این حادیث چه بخوانند وبه محبت او
در دلش جا کنند ما لیکی که در غلبات جمعیت از مخمصی گشتن مسابقه ومقابله
می کند همین حدیث نفس است چون از خود دست شستیم ومعادات کردیم
وهیچ چیز نزدیک مَن اَبغَضُ وَاَعدی از نفس خویش نه برآمد که شوق شاه دیده
بر ما غالب گشته ومارا از خود برده وگریبان ما گرفته گاهی بر زمین وگاهی بر آسمان
پرتاب کرد این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که دیگر نه یک
صیحه عزم ما منع تواند کرد ویا در صدر خواهد درآید ؎ همی ترسم که حافظ محو گردد
که شوری سخت در سر دارم امشب :: شاه را بجودی راهبری در کار نیست ::
؎ می بباید از وجود خود خود لطرانه شید ورفت :: قلم طغیان کرد وبر رطب
ویابس که بود بگفت :: حاصل همه کلام آنکه این سفر نه چون سفرهای دیگر است

بل هو اعظم شانا والرجوع الى قطع المودات ونقض المالوفات وبعده الوصل
الى الوحدة التى لا امتياز فيها شائبة من شوق اه در كسى را كه توحيد منكشف شد
ودر فنا افتاد سه چيز واجب است يكى تجريد نفس از هر تعلقى كه بمال باشد
يا بجاه يا باحد من الناس وحصول اين معنى بمداومت بر نفى واثبات با ملاحظه
قطع تعلق است ودرين تفحص از مالوفات ضروريست تا بهر چيزى كه دل خود را
متعلق يابد بقصد اولى نفى آن نمايد وفقه درين مسئله آنست حالت توجه كه حق
سبحانه كرامت ميفرمايد براى آنست تا صلب نفس واصل قوام آن بوى منكسر
ميگردد وانكسار آن اگرچه مقدور بشر نيست اما مرض نفس را اعراض اند منشعبه
بازمال وى تبديل آن باضداد آن بايد كرد تا استعداد سوزش حاصل آيد مثل
آن مثل شخصى است كه تحويل ماء بهوا اراده نمايد پس حيله آتش تبديل برودت
وى است بحرارة على سبيل التجريد حتى يبلغ ذلك النصاب التام پس بهوا
منقلب ميگردد هم چنين مريد را حيله آنست كه اعراض منشعبه از مال نفس را كه
تمتعات كه خفيه اند بانواع حب الهى متبدل سازد واين معنى اگرچه ميسر است
اما كسى را كه توحيد روى نمود وحصول جذب از يمين وشمال وى احاطه كرد ميسر است
غايت ميسر دوم محافظت نفس است از غفلت نگذارد تا غافل شود طرفة عين
عن ذكر البديل عن ذكره ثم الدال زيرا كه مرد چنانچه مى ميرد مبعوث ميگردد كما
تموتون تبعثون وفنا هم موت است وبقا بعث پس چون با دوام ذكر فانى شود
با حضور دائم بقا يابد وفقه درين مسئله آنست كه همين ذكر است كه بعد فنا تجلى
الهى ميگردد پس اگر ذكر بمثابه باشد كه مستوجب كسر نفس او گردد تجلى الهى تم

مستوجب وکامل ظهور مشعر باید پس آثار حقانیه بر نسمه و نفس مرد دنیا و قید دام حجاب
ظاهر می‌شوند سیوم محافظت لسان است از انکار مسئله از مسائل شرع که مبنی
از علم تکثر بعد التوحید است که سر آن هنوز بروی منکشف نساخته اند و نقد درین مسئله
آنست که مبارزه علی اولیاء الله بانکار موجب خذلان است که قلع اصول کمال
است آفاده لب الاتفاق می‌افتد که سالک را میل بمزج علوم به توجیه بدقایق شعریه
یا حکمیه واقع می‌شود و این از آثار اسفار است او را دیگر بمزج خطابات توجیه بلطائف
صوت یا صورت بحاصل می‌آید و هذا آخر من الاول بحسب این همه انکه میل طبیعی این مرد
در شعر یا دقایق حکمیه با صوت و صورت فانی شده باشد چون انکار بر جوهر نفس
واقع شود این انکار در صورت این اشیا برآید و کار صاحب حال فاسد گردد
فسد الابرجی برده کما دفع لاوحد الکرمانی فسماه شیخ الشیوخ فاسقا وقال مولانا
الرومی کاشکی کردی و گذشتی وکما دفع للعراقی فی المزج باللطائف الشعریة والجمالیة
فخذ الامر غیر معشوق ار تماشائی بود، عشق نبود هرزه سودائی بود: ولعلک ان
فتشت نفسک ایها السالک وجدت فیک نزوعا وانزعاجا الی الدقائق الحکمیة
او الشعریة الدقیقة ولعلک تجدد او قع عندک مضمون بدیع انخ فیلک به وکانک ازد فیبک
ذات به والجمین فلبک به فهذا الذی اخذرک عنه درین ایام قلت صحبت با نام
دوست باز داشتن از کثرت کلام و اتساع از شعر خواندن و حکمت خواندن ضروری
است و صحبت باز استغفار ازین هیچ باریک که مغز تر از انانی و متقارب اند
واجب تدبیر والله یصحبک السلامة والعافیة افاده فنای نفس و صفای نفس با یکدیگر
متلازم اند زیرا که فنا عبارت است از انقهار جهت مخلوقیت در جنب

جهت خالفیه بدون صفائی که کنایت است از بودن نفس مجرد از علایق جسمیه
تا آنکه مرآتی گردد که صور علوم از مبادی عالیه دران منطبع شود از قبیل محالات تواند بود
وکذلک العکس کل ذلک لان کلاهما لا تحققان الا بمناسبة شدیدة بین هذا العبد و
الله عز وجل وصفاته لیکن صوفیه علیه بنظر دقیق درینجا فرق کردند در رنگ آنکه چون خمر را دو
آتشه کنند یا سه آتشه مع هذا صورة خمریه درانجا باقی است اگرچه از کدورات مجرد گشته
و در هر مرتبه تا بتری لطیف تر پیدا کرده و چون خمر را بملح ممزوج سازند اولا صورة خمریه
بصورة خلیه مبدل می شود وان لم تتبدل کدورتها بصفائها علی هذا القیاس سالک را
اولا اگر تجرید از علایق حسیه حاصل آید وان لم تتبدل قبح نفسه الذی هو فی سنخها فهو صفة
النفس واز علامتش آنکه حب جاه دروی باقی باشد ولطیفه انا برجای خود
زیرا که یقین وتقید بنده دوگانگی اثبات کرده وباعث آن گشته که دعوای الوهیة
در حب جاه ثمره اوست از وسر زند وتمام صفا مستلزم فناست زیرا که اطلاع
موقوف نسبتی که بین العبد وربه واقع است از اهم مهمات ودر اکثر مکشوفات
تواند بود وان مستتبع فناء لطیفه انا است وانجا سری است وان آنکه چون علم
مقدس علم فعلی است نه انفعالی پس هر چیزی که از عالم مقدس بر بنده افاضه
می شود از قسم صور علمیه مستتبع حقیقت آن میگردد واگر سالک را اولا شکستی
در جوهر نفس پدید پدید آید در رنگ آنکه سر سیرا بمقامع حدید بشکند وقطعات
حب را از وطا گستر شان کنند همچنان برنگ توحید لطایف سته را بشکند
ولطیفه قلب را بتوحید افعال چندان نابود کنند که باصل خود که صفة تکوین است
راجع گردد واین مزاج مستحدث از هم شکستن چنانکه صورة زاجیه سر بر بعد حرق ذوق

بصورة ازحقه عود کند وعلی هذا القیاس لطیفه روح وغیرها که این همه وجوه واعتبارات نفس ناطقه اند شکند وباصول خود راجع گردند وهم چنان لطیفه انا که گویا علة صوریه نفس ناطقه است وشعبه است ازتجلی حضرت ذات در رنگ آنکه حبابی از دریا برخیزد وبعدم مخلوط گردیده چنانچه حباب بهوا مخلوط گردیده واین لطیفه را فی نفسه مزاجی نیست در رنگ آنکه زمین را بآب مخلوط کنند بی حدوث مزاج پس این لطیفه بحضرت حق عاید گردد فهذا هو الفناء والیه یستتبع الصفاء زیراکه چون ارضی گشت سماوی صفت ومتحیز شد مقدس هیکل لاجرم انطباع صور معلومه مقدسه دران متحقق میگردد پس حاصل آنکه فرق درمیان فنا وصفا مماثل است بفرق درمیان مرید ومراد که از هر یک بدیگری والبته است افاده فنا بر دو نوع می باشد یکی شفاهی دویم حجابی نوع اول که شفاهی است عبارة از انصباغ نفس ناطقه سالک است بحقیقت ذات الصیا عاقوبا بانه تجلی از تجلیات ذات این نوع فنا مخصص بر حیات است که صورة مزاجیه وی شدید باشد که منقرض شود الا تجلیات مکوره والا بجذب قوی که بر همه قوای وی دواعی وی غالب آید وبا وصول بسر حد کمال هم چنان غالب وقاهر ماند ونوع ثانی که حجابی است نیز دیده وجه می آید که حجاب یا از جانب فانی است بانکه فنای او در موطن علم متحقق گردد نه حال وبادی حوادث منفجر گردد وبا جذب او قبل از فنا تمام گردد وقاهر آید یا حجاب در بعضی فیه است بانکه فنای او در اسمی باشد از اسمای او سبحانه نه در ذات وی تعالی افاده نابکت تامل کردیم موانع فنا شفاهی چند چیز یافتیم یکی آنکه مرور از مراد ازرادات سفلیه باقی مانده باشد ولاجرم بمقدار آن نفس ناطقه بجز خود وجذب

درچنین حال دررسد فنا حجابی بود دیگر آنکه محبت مرد باختلاط مزاج و ماده جنون امتحه
باشد وی هرچند انفکاک از جمیع مالوفات ورزد تجرید وی عدد اختلاط مزاج
بود فائیش شفای نبود لهذا کلام خود را در بعض افادیان مشروط نموده ایم بسلامت
مزاج و وفور نشاط دیگر آنکه باریک طبع مجبول نبود ملاذ خیالیه و تشبیه و نکته
فهمی و لطیفه گوئی اطیب واللذ باشد بنزدیک وی از سایر لذات و بالجمله سبک
روح باشد و دقیقه فهم تحلی وی برحسب دقیقهای وی باشد شفای نبود صفا
اری محمود است اما باریک طبعی حیران است دیگر در عادات مردم محمود نیست
دیگر یادداشت دایم بحاصلش نبود یا یادداشت ضعیف داشته باشد و این تجلیا
همان یادداشت است در ثانی حال فافاصف ضعف التجی دیگر آنکه قبل از آنکه
خود نکر دفائی نبود و این مسئله سخت باریک است مقصود آنکه مرد اول در حال
مستغرق میشود و چشم او محیط بحال نتواند تا آنکه دران مهارت پیدا کند آنگاه خود
نکرد و حال را در حسب خود ملاحظه باید و از فوق آن در گیرد آنگاه بادی دیگر لوزد
و او را از حالتش برباید و امر تجلی تمام آید و مقصود از بیان این موانع بیگانه آن
است که منبه ازان محرر باشد بزرگان گفته اند که سالک را کوشش
و روش باید تا بکام خود برسد بحمد الله این مسکین را از علم روش القدر آدر
دادند که معلوم نیست که دیگری را بوده باشد افاده باید دانست کی که باوث
باحساس است علوم حرفه ادراکیه جزم نمیکند و قریب است که از انواع علم یقینی لسان
بیشتر چون ازین حالت ترقی نماید لذعات بان علوم حاصل آید و مواظبت بر آنها
محبوب و لذیذ نماید و تدقیقات و اسرار ظهور می نماید آنها را برهمه چیز اختیار نماید

می کند ونزدیک است که جازم شود که احساس چیزی نیست آنچه کمال است
همین نقل است هم چنین سلاک ظهور می نماید برایشان چیزی در حق پس مثالا
ان نمی نماید بحیث تالف بمحسوس یا متوهم یا متخیل یا ادراک وان یادی حق امری
است که سالک دروی مستغرق می شود من حیث لایدری نه آنکه اورا از اطراف
وجوانب بمدارک وعلوم احاطه می نماید واین نیز باطل محض هرگز منتبه نیست امری
یادی حق وعلمی که بقبیل ادراک از احاصل کرده ور اول امرگاهی منشا کلال میشوند
پس درنیوقت سالک محتاج آثاری وعلامتی میگردد تا بوی معرفت حق از باطل حاصل
کند وان اماره نزدیک ما تجرید نفس است از جمیع علوم دون حب الله سبحانه مرة
بعد اخری ذهول از انها پس باطل محو میگردد وحق محکم می شود وبه تجرید تام وغلبه محبت
از ویادمی یابد واین اماره برای عوام است اما خواص واهل فطنه را پس هیئه
اضمحلالیه در وجود واقع واستغراق در وی از غیر احاطه ادراک که جزئی است حاصل
نزدشان اظهر من الشمس است افاده سالک را گاهی تشویش روی می نماید
واین نیز منتج یاس وضیق قلب وغمی میگردد که از موجبی نیست پس غیر واصل
می ماند لاجرم واجب است تفحص از موجب تشویش وانواع وی ومعالجات انها
پس تحقیق آنست که ظهور تشویش بردو وجه می باشد زیرا که یا قبیل فنا فی الذات
یا بعد فنا ومراد از فنا در اینجا تلون نفس ناطقه سالک را بلون الله پس وجه اول
که تشویش قبیل از فنا باشد اکثر آنست که بر پنج نوع است گاهی از فساد محبت
وشوق بر می خیزد کیفیتش آنست که ملاک امور سلوک تقارن نشاط سالک
درذات حق سبحانه است وسبب عروج همین امری باشد واز انحصار ان بی ذا

آمده فنا حاصل میگردد پس چون بعض سالکین ریاضات شاقه بر خود می گیرند و جوع
وعطش و سهر پیشه می آرند و نفس را از مالوفات او یک مرتبه جدا میکنند
این معنی مورث انقباض خاطرش می شود و قدری تشویق که پیش ازین مبتدا داشتند
بسبب فتور حواس به تشویش و غم منقلب میگردد و او را شعوری باین انقلاب نبود
و سبب آن نمی باشد و علاجش ارخاء عنان اوست در مشتهیات مباحه و ترک
حبس و ریاضت تا زمانی که آن نشاط عود نماید پس تحصیل شوق تکرار نفی و اثبات
از جهت توحید محبت اثر کرد و محافظت نشاط و انقباض لازم داند و تدریج
از مرادات حق سبحانه منحصر گرداند پس ثانی گردد دوم سبب آنست که بقیه نفس
و ظلمانیه آن باقی ماند و در جوهر سالک فی الجمله زکا باشد ازین جهت نفس او را
میل مخصوص بشهوة مخصوصه نمی باید اما او را ظلمتی اجمالی از قبیل غلو نفس بعالم خود
نمایان شود و او را باین دقیقه تفطن نباشد پس حیران و سرگردان باقی میماند و بروی
غم و یاس از جهت آن ظلمت غالب میگردد و او را ازین خبر نه و علاجش کسر
نفس است یا تزکیه یا تصفیه پس کسی که درشتی مزاج است او را تزکیه الیق است بهتر او را مستعد
بنحو اموری که در وی مذلت و فنا رجاه و لذادی باشد حتی که بر نفس شاق آید و از
وانقباضی بهم رسد و آنکه ضعیف المزاج است پس احسن در حق وی تصفیه است
زیرا که ظلمت وی ضعیف است قریب است که بدوام ذکر و خلوت مع شرائطها مضمحل
گردد سوم تشویش سبب چنین است که در طبیعت سالک کاهلی است چون
طول مسافت و بعد طریق ملاحظه می نماید آیس میگردد و نفس وی ترک مالوفات
مسامحه نمی نماید ازین جهت او را تشویش و غم فرو میگیرد علاجش ترغیبات بلیغه

و مواعید

ومواعید جازمه بنیل مقصود واستماع حکایات رجا واستحسان حالات اوست تابر سلوک حسارة نماید وبران جراة ورزد وگاهی بسبب آنست که سالک ملابس رسوم واحادیث لایعنی ودیگر اشیا مفرقه باشد ونقوش کونیه در لوح ذهن او هوناهونا متمکن میکردند واورا ازین معنی شعوری نه وچون این مرض بسرحد کمال رسد سالک اجمالا منادی میشود وان نقوش را تفصیلا ادراک نمی نماید بسبب ترکیب شوق ومحبت وروی علاجش عزلت وعدم صحبت احدی وجمع همت بر ذکر دایم وخلوت است تا تقلیل ان نقوس شود وچون بالکلیه رفع شوند فنا حاصل گردد وحق سبحانه متجلی گردد بعد ازان اورا هیچ ضرر نرساند وگاهی بجهت افکار بکار که شیطان بدلش جا کرده مثل افکاری که بوی یاس از وصول طبیعت زایل سازد یا قدح در بعض امور معیض آرد مثل ان مثل انداز تسمیت شیطان است در تمام علاجش جمع همت بوی کمال ورفض این خیالات وجزم به تابعت و تبع السنت ووجه ثانی که ظهور تشویش بعد فنا باشد پس لابد بسبب بقایای نفس است که اول بالکلیه زوال نفس متحقق نشده باشد هم چنان فنا حاصل شد پس بعد فنا اورا یک نوع ترتیبی پیدا شد ومستحکم گردید پس غایله او عظیم شد وعلاج او مشکل گردید وصاحب این مرض دایم مشوش الحال می باشد چون بروی نفس غالب آید بحب دنیا وفق امر می نماید وچون اورا از طرف فقر وموت اولاد ودل بین الاقران مصایب فرو گیرند حال او صافی میگردد ودر حالت اولی تنگدل میشود بسبب محبتی وشوقی که در دلست ودر حالت ثانیه لاعلاج می ماند بسبب بقیه نفس که دراوست پس اورا در هیچ حال راحتی نیست علاجش

الهیمة

آنست که امیر سید کلال قدس سره بآن اشارت فرموده اند و انشاء الله تعالی بعد
مذکور خواهد شد و حاصل آنست که انتظار انجذاب خاطر و میلان بعروج از وی باید
کرد چون این میسر یافته شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مأمور باید گشت
تا آنکه او را هیچ چیز علاقه نماند پس تحصیل محبت تامه امر باید فرمود پس تجشم کسبی
که در وی مدت قویه بخشی که احتمال آن بروی عسیر باشد تکلیف باید کرد و در تحمل آن
به تقویت محبت و تقویت شجاعت مألوف و صده عن ذکر الله جله باید حسب افاده
حضرت امیر سید کلال قدس سره تمثیل می نمودند و میفرمودند که تا کوزه وجود از نم
تعلقات خشک نشده است قابل آن نیست که او را در خمدان تصرف نهند یعنی
از آن کوزها شکسته بر می آید علاج اینها آنست که باز آرد کنند و با گل دیگر باز کنند
شاید این بار خالص و پاکیزه برآید بالجمله کسی که یکبار بتوجه مستغرق شد اگر فنا
ناقص باشد و بر ایک نوع مرتبت پیدا شد دیگر در خمدان تصرف که عبارت از
فناست نتوان آورد الا بعد رجوع بطبیعت بالتصادم مصائب قویه ظاهره و باطنه
مالاً و ولداً بالجمله عود گاهی باعث رجوع می افتد افاده بیت سأطلب بعد الدار عنکم لتقربوا
وتسکب عیناي الدموع لتجمدا یعنی بیت که بعد رجوع تمام بار شوقی از سر پیدا شود
و این بار بعد اعتراف بعجز و قصور حضرت واهب رای کرامت فرماید اطبا گویند
که نزول الماء در چشم تا متکامل نشده باشد علاج جستن عین خطاست و علامت
تکامل عدم یافت یا عدم شوق یافت و عدم تأسف بر عدم شوق یافت بعد از آن
ممکن که باز راه از سر گرفته شود افاده مدرک حق سبحانه با درای که اگر اضمحلال جمع
تفرقات در وجود او تعالی بجای شرح وی نهند موافق نشینه و اگر حضور امر مجرد

بطریق حصول صورة بجای شرح او نهند می نشیند مدرک انها نه حس ظاهر است
و نه حس باطن و نه قلب که منبع اخلاق است و صاحب احوال مثلا خوف و رجا
و محبت و صلابت فی امر الله بلکه امری دیگر است اعنی داثم از انها پس
پس حافظه است که عارف باین سر چون حس باطن یا قلب او مشوش باشد
بجـ طبیعت که حق عز و جل آدمی را هم چنین افریده است که قلب او بین اصبعی
الرحمن باشد گوید که من مشوش شده ام این قدر هست که چون قلب مجموع باشد
بدان ماند که شاه کاری می کند و خدیوی تابعیت وی کنند و کار ملک سرانجام
گیرد و چون قلب مشوش باشد بدان ماند که کاری میکند و امری میفرماید و کسی
سخن او بسمع قبول استماع نمی کند لیکن حال شاه بر حال خود نیست شکایت
اگر کند از قلب کند نه از نفس ناطقه بهر حال دل را محکم باید داشت ∴ افاده باید دانست
که احوال بنی آدم بین اصبعی الرحمن اند یکی اصبع جلال و دیگر اصبع جمال لابد مقتضای
ان هر دو جلوه گر باید شد این وحشتها را از معدات باید شمرد و هر وحشتی اثری دیگر
در فعل دارد باور نکنی تجربه کن سنگها گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود
ولیک بخون جگر شود ∴ اگر تامل را کار فرماید در یابد که وحشت مطلق طمع دیگر است
و وحشتی که از انعکاس اسماء جلالیه است دیگر این وحشت الستی است و وحشت
زنگ و وحشت فراق بخلاف اولی همین که قطع طمع کردند ∴ خود را مرده انگاشتند
وحشت اولی بدی در عدم خواهد کرد انشاء الله اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد
بود سه لک و سلوک و حضه نشکل فی آدب ∴ سوی او می غیرت ورا می طلب ∴
افاده چون بدانستی که طفل کیستی ∴ فارغی گر مردی و گر زیستی ∴ چون فعل فیها

مشهود گشت که وی عین جمال است و هر فعل وی جمال دیگر چه ماند چرا که هر جمال را
جدا تماشا کنند جمال جلالی دیگر و جمال جمالی دیگر چون هر فعل از وهاب حقیقی می‌آید
همه هست تا نه بجز اضمحلال در رویه نیم و کم شدن و حیران ماندن در انسداد ابهاکار
نیست گریستن همه دیگر است و خندیدن همه دیگر چون جلوه‌های جلالیه از یکسو
خاطر می‌رمانند و بیک سوی آرند اینها را اسباب وصل توان گفت نه بواعث
وحشت * آب نیل است و لیقبطی خون بوده قوم موسی را نه خون بود آب بود
افاده قیام لیل و سبق باطنی خویش مشغول بودن اناء اللیل واطراف النهار باید
گذاشت اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله وبحمده سبحان الله را
در دل ضرب کنند بر وجهی که شب بر دل کوبند و سبحان الله در دل نهند و بحمده را بر
حق سبحانه که فوق العرش ساکن است ضرب کنند سبحان الله تنزیه است از
صفات محدث و بحمده اثبات محامد که مناسب حضرت وجوب باشند در میان
باین ذکر فصل نبید نتوان گفت تا آنکه انشراح در خود بیند و اگر بعد این ذکر نور اعظم را
که فوق العرش ساکن است تخیل کند بوجهی که دران تخیل غیبت واقع شود سخت
مفید است در نفی یاس و رفع اندوه و انشراح خاطر حقیقت این نور سخت عجیب
است بالجمله حقیقی است الهیه از عالم مثال دور نیست که شیخ اکبر رضی الله عنه
از عرش تکوین همان مراد داشته باشد زیرا که تکوین بدون نخی لطیفه مثال نتوانست
افاده شجاع را در حرب توان دانست و مومن را که صابر و شکار صفت او ست
در وقت هجوم مصیبت وانا هزلی سروپا خیال زبان و اتقیا در سر خود می‌برد
فی الحدیث انما الصبر عند الصدمة الاولی و مراد از صبر نه محض ترک جزع

درنفست

و دفع است بلکه خوش بودن بوجهی که اگر این مصیبت را در حق وی نمیکردند
و این غم را بدلش نمی رسانیدند و لابد حرارت بوی کی برسید دلش پژمرده نمیشد
و دفع میکرد و اگر رسید گویا آب سبزه خشک را رسید و با زلال عطشان
صادی را بر درد تا تازه را غنیمت دانسته بوی استعانت توان جست در رفع
بعضی از محبت دقیقه الا افتاده کشف و کرامات و علوم و مکاشفات همه
عادی و رایج اند صبح می آیند و شام می روند آنچه مردان ازین مزرعه سرمایه می
گیرند در گور و ما بعد آن بالیستی آن باشد همین یاد داشت است ولیکن این
نه آن یاد داشت که شعبه است از علم حصولی و استحضار همان ایمان بالغیب است
که در ابتدای اسلام کسب کرده باشد بلکه یاد داشتی که بعد انکسار جوهر نفس و
اضمحلال در توحید حاصل آید نه حضوری است نه حصولی و نیز می توان گفت
که هر دو دست در آن یاد داشت کم باید کرد ٥ بهر صفت که میسر شود بکن جهدی
که خویش را بسر کوی آن نگار کشی ٥ افاده اعلم ان اصل السعادة الاخرویة طیبة اشیاء
احدها ان یکون العقل ممتلیا بالتصدیق بان السعادة تحصر فی المعبودیة التامة المنوطة
لظاهر الانسان باطنه و بمعرفة اسباب حصول هذه المعبودیة و مقدماتها و ثانیها ان
یکون القلب و اهمة نافذة و عزم قوی اذا قصد شیئا لم ینصرف عنه و لم تبلغا دونه
شی بر نفی ذروه سنانه و ثالثها ان یکون النفس منقادة القلب فی جبلتها فاذا
وجدت هذه الاشیاء نزل من العقل خاطر حق و استقر فی القلب و تلقاه القلب
بما اودع الله تعالی فیه من الهمة والعزیمة فیتولد هنالک زاجر قوی یتوجه الی النفس
فیاخذ بتلابیبها ویصرعها ویغلبها فعند ذلک یحصل مقام التوبة و مقام الارادة

وهما بمنزلة النواة الملقاة في الارض الطيبة فاذا اشتغل العبد بدوام العبودية ظاهرا وباطنا
خلص منها نور يكون بمنزلة الماء في اصل الشجرة تورق بسببه النواة وتنمو فهذا الذي ذكرنا
حقيقة السلوك وامراض السالك وان كانت كثيرة جدا تنحصر في اربعة انواع ان لا يكون
العقل متحليا بالايمان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا عزيمة في اصل جبلته وان لا يكون
النفس منقهرة تحت حكم القلب وان يكون اشتغاله بالعبودية قليلا لا يسمن ولا يغني من
جوع فالسعيد من تفحص عن مرضه وعرف سببه وعالج نفسه فان كان قصور في الايمان والمعرفة
عالجه بتذكر مقدمات تصحح عنده الايمان والمعرفة وان كان ضعف في قلبه عالجه بمقدمات
تهيج عزيمته وان كانت صفوة في نفسه عالج برياضات قوية وان كان قلة الاشتغال
بالعبودية اكثر من الطاعات ومن الامراض التي يكثر وقوعها ويعظم بلاؤها ان يتصل السالك
الى طريقة القوم رضي الله تعالى عنهم ثم يدفعه الهواجس الطبيعية عنها فيغوص في بحر الضلال
ويقعد غارب الهوى ويصير كان لم يكن قط عرف طريقتهم ثم يبدو له من الزمان بزجره
زاجر الهي فيقوده الى الحق ويرجعه حيث كان ويكذا يبقى حائرا مترددا الى هذا تارة والى ذلك
اخرى واحسن ما يعالج به هذا المرض ان يلتزم المحاسبة كل يوم مرة او مرتين فينفرد بنفسه
ويتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتذكر الموت ويحضره بين عينيه وربما ينفعه ان يستلقي كهيئة الموتى
ويتصور انفكاك الاهل والمال منه ويقول اما بقلبه سرا او بلسانه جهرا لا اله الا الله ينوي
بذلك ان لا نافع له في معاده الا اشتغاله بربه ظاهرا وباطنا حتى يجد في قلبه انشراحا ذوقيا
اثرا حارا ويكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وينفعه ايضا ان يتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتوجه
الى بعض الصوفية المشتغلين بربهم ظاهرا وباطنا ويستشعر في قلبه ادبا وخضوعا ويرى
بمشاهدة ذلك معالجة مرضه الذي اعتراه فلا بد ان يفتح الله عليه بابا او في صحبته ما بعد

فاذا احس ذلک رجع من ساعته الی الخلوة ویقبل علی الذکر وینفعه الضابان
یشتغل کل یوم بمطالعه کتاب من کتب القوم مثل العوارف والاحیاء ویصحح نیته
فی اول مطالعته ویرجع الی الله تعالی بقلبه فاذا وجد کلمة مشوقة زاجرة اعادها مرات
وترک المطالعه فهذه هی الاسباب المهیجة المحبة هذا والحمد لله تعالی اولا واخرا
وظاهرا وباطنا افاده حضرت ایشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزها
پیش می آیند بعضی از انها مقامات اند که گذر بران از ضروریات سلوک است
وبعضی احوال اند که صور واشباح مقامات اند که حصول انها شرط سلوک نیست که
عبرة بعبور مقامات است نه بظهور احوال مثلا در احوال انسان طفولیت وشباب بظهور
وکهوله وشیخوخته هر یک از مقامات است اما قوة غضب وشوق در شباب از احوال
است که در بعضی این امور ظهور میکند ودر بعضی نه پس اول این راه اشتغال است
باذکار لسانیه وقلبیه واین بمنزلهٔ الف با تا است در حق خوانندگان نه محبوب در مقامات
پس از ان دوام تعلق قلب بحق سبحانه است بوصف محبت وغایتش توحید محبت
است که عبارت از قطع الفت است از ماسوای حق سبحانه واین مقامی است که
بدون حصول آن هیچ کار نمی کشاید ودرین محل احوال شگرف وواقعات صالحه
وغلبه خوف ورجا وانس وهیبت وتجلی واستتار بعضی را پیش می آید وبعضی را
ومقام ثانی توحید افعالی است وان عبارة از انکشاف تدبیر غیبی وحدانی است
که همه حوادث یومیه از احیا واماته وغیرها بتفصیل اوست اما رویة صدور افعال از انعام
وایلام ومنع وعطا وهر تاثیری وتغیری که در خود یا غیر خود بیند از حق سبحانه داند بوصف
شهود وغلبه از احوال است واز آثار این مقام تفویض وتوکل است بعد حصول

این مقام عدم رویّه صدور این افعال از مبدء حقیقی صورت نقصان سلوک است
مثلاً کسی را تدبیر بیست باز در اصدار حرکات و سکنات صور و اشباح واضح شد
اکنون اگر وقت تماشا صدور تفصیل حرکات از اشکال بیند چه زیان دارد و مقام
ثالث توحید صفاتی است و آن عبارة از انکشاف اضمحلال جمیع موجودات است
در وجود واحد و ظهور این معنی بر دو وضع است یا همه را در خدا بیند یا خدا را در همه و اول این
مقام اضمحلال انانیت سالک است در هستی حق سبحانه و نفوذ نظر او از انانیت بسوی ذات
او تعالی و صفات عالیه او و همین است فنا و آنکه سالک را شعور بخود نماند یا شعور باین
بی شعوری نماند در حقیقت غیبت است نه فنا اما آنکه هر صفتی از حسن و کمال و اضداد
آنها صفات حق بیند ظاهر شده در مجالی و مرآت النفس از احوال است و صور در بعضی
تفصیل آن ظاهر شود و در بعضی نه و مقام رابع توحید ذاتی است و آن عبارة از وجدان
هستی صرف است بی ملاحظه اضمحلال شیء از اشیا در وی بعلم حضوری بسیط که مدرک
بالکسر و مدرک بالفتح و ادراک همه آنجا یکی باشند بی تمام و تمام جزئی است و دوم بی
با تنبه و شعور بحقیقة الحقائق و در اینجاست که خدا را در خدا بیند و مقام خامس یادداشت
است که صوفیه از آن مفهم داشته اند و آن عبارة از وجدان همان هستی صرف بشهودی
است که علم حصولی و حضوری هر دو تعبیر آن تواند شد یا یعنی که امری واحد بسیط است
که اگر او را حصولی گویند روا باشد و اگر حضوری نامند نیز رواست و این یادداشت
فی الحقیقة تعقل قطعی از حضرت وجود است که در مقابل این ذره بحسب اقتضاء
استعداد اش متجلی شده و چون یادداشت دایره اش وسیع پیدا کرد و روشن
تر شد و نفس ناطقه در آن مضمحل گشته عین شعوان وی گردید همان بقاست

قوم فعلیک به فانه الکبریت الاحمر پس این هیئت سرایت می کند در همت
سالک و علوم وی جمیع منتهیات او و این سرایت مبدأ خوارق عادت
می شود و مقام سادس آنست که نقطه وجودیه که در حقیقت انسانیه بمنزله ذات
بحت است و لهذا جزء بحت گویند منکشف ذات حق مع جمیع کمالات الهیه
گردد تفصیلش آنست که انسان مرکب از اجزاء کثیره است چون صورت جسدیه
و نسمیه و نفسیه و روحیه و عینیه و نقطه وجودیه و هر یک را ازین صور احکام و خواص
جداگانه است که آن صورت معینه منشأ ظهور آن همان خواص و احکام گشته پس
صرف حقیقت وجود را احکام خاصه اند که منشأ ظهور آن همان صرف وجود گشته
بی امیزش جزو دیگر لیکن بسبب غلبه احکام و خواص طبقات اخری احکام وی مغلوب
و مختفی گردیده پس بعد فنا تمام جمیع طبقات مضمحل شده همان نقطه وجودیه با احکام
خود مستقل گشته بمنزله مرآت آمده مر ذات الهی را بطریق انعکاس منکشف
هم اسما و صفات و تدلیات میگردد در رنگ حوض مملو از آب اگر که از سما
مع ما فیها من النجوم والکواکب عکس پذیرفته حاکی جمیع نجوم و کواکب آن گشته
مقام سابع تدلی الهی است بجمیع کمالات خود بصورت نفس ناطقه سالک
و تجلی حق سبحانه گاهی بصورتی می شود که پیش ازین تجلی متحقق بود بلکه تحقق آن
در همان وقت ظهور تجلی گردیده چنانچه صورت ناریه در وادی مقدس برای حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و وقتی تجلی بصورتی بروز میفرماید که شیء
ازان هم موجود بود اما الکون بعد تجلی الهی او را تحقق دیگر پیدا شده مقدس
و تدلی گشته ازجمله تدلیات الهیه منسوب بر حقیقت انسانیه کاستوا الرحمن علی

عرشے ودرین مقام تصرف فی الخلق بالحق متحقق میگردد وہمین سراست در ترجیح کفہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در وزن برکفہ الوفی ازامۃ والضا سر رجحان لطاقہ صغیرہ کہ دران تہلیل مثبت باشد بر سجلات وذنوب ہمین است در آنکہ اسم اللہ تجلی است از تدلیات الہیہ در عالم الفاظ پس رجحان در حقیقت مرتدلی الہی راست نہ صورۃ لشریہ یا لفظیہ را، ومن لید ہذا ما تدق صفاتہ وماکمہ اخفی لدی واجمل۔ این است بیان مقامات ہفت گانہ کہ راہ سلوک اکابر اولیاء اللہ است ہر کرا توفیق دستگیری کند باین راہ رسد وبانجام رساند ودر یکی باند با دو طول العمر وجذب او منہی شود وبخلق افتد برج تحقق الوزن الماللہ من الجور بعد الکور ولب باشد کہ اینہا ہمہ ظاہر شوند لیکن بوصف ضعف واجمال واین بسبب ارادہ ازلیہ است ہیچکس را دران دخل نیست با لجملہ شاعر گویا باین مقامات سبعہ اشارہ کردہ آنجا کہ گفتہ ہفت شہر عشق را عطار گشت تا ہنوز اندر خم یک کوچہ ام۔ دیگر آنکہ اینجا نکتہ ہست وان آنست کہ ہر کہ در ابتداء حال چون شروع در سلوک نکردہ بود قوی الہمۃ باشد در مجاہدات عادات وعظیم الشہامۃ ومسلط المزاج بود آثار احوال او جملہ در رنگ شہامۃ وبزرگی وتسلط خواہد بود واگر در بدو فطرۃ اینہا نداشت امثال این آثار از کجا آورد وللہ الوفق نعم المولی ونعم النصیر۔ افادہ بعد وصول بذات در ضمن انا وحصول یادداشت بی کیف واگاہی مجرد بعض مردم را طاقت اقامت درین مرتبہ وادامت توجہ بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر بانکہ ملصق شود ہمت ایشان بتدلی عظیم وتحقیق نمایند دران وتدلی عظیم عبارۃ از حقیقی است

رجحان

این است بیان مقامات ہفتگانہ

وہوا

الہیہ کہ صورۃ علیہ عرش عظیم است کہ بعد توجہ وی لقوی ذات تعالی بحسب جمیع
استعدادات عالم ازان ذات حاصل شدہ ودر عالم مثال نبوی ظہور فرمودہ
وہمان تدلی است اصل جمیع تدلیات کہ در حظیرۃ القدس ودیگر مواطن
عالیہ ظاہر شدند وانانکہ طاقت ان معنی میدارند نیز محتاج توجہ باین تدلی اند تا
رابطہ میان ایشان ومستفیدین ایشان باشد وتحصیل این معنی را ہیچ سببی
اقوی از تحدیق بقلب کسی کہ آشیانہ این تدلی شدہ باشد ہمان معنی کہ در افادہ
سابقہ مذکور گشت وخود را دران دادن وبکلی ہمت در روی گماشتن دیگر نسبت
افادہ سالک را از وظایف ظاہرہ باوجود تعلق قلب بجلال وکبریا حضرت حق سبحانہ
نیز چندی لازم گرفتن از ضروریات است زیرا کہ مرد کامل انست کہ طبقہ نفسیہ
ونسمیہ ہر یکی را حظی رساند چشم وجدان احساس کردہ آید کہ مجذوب خالص را
در دار الجزا چندان وقعی وعظمتی نیست سالک خالص نسبت آری کمالی
کہ برای نفس ہست ان چیزی دیگر است دار الکسب ودار الجزا ہر دو بحسب
این کمال متساوی اند اذ لا کسب بقوی النسمۃ ولا یجازی علیہ حین ثبات علی
افاعیل النسمۃ چنانکہ عارفی در مصاف غزاۃ با اعادی ناس ہمرنگ است
ونیز در وقت قسمت غنایم عرفان او چیزی ہست کہ برای جزا را در انکواستہ
بلکہ مطلوب لذاتہ است وجلی لطایف کہ مختار ماست سہ وظیفہ است
کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استعینوا بالغدوۃ والروحۃ وشئ من الدلجۃ
یاسین چون تہجد برخیزد ہفت رکعت خواند یا نہ یا یازدہ سورہ یس یا واقعہ یا نوع
بخواند بعد ازان دعا کند از دعوات ماثورہ با نچہ مناسب وقت او باشد

وباید که امتداد وقت دعا مثل قرائت سورۂ تبارک یا قریب آن باشد و حصن حصین را از فضل دعا غیر موقت مطالعه باید کرد بعد ازان بتفکر و تعلق قلب مشغول گردد تا وقتی که تواند ثانی تحراست و بعد ازان صد بار تهلیل و صد بار سبحان الله و بحمده بعد ازان بتعلق قلب بحق سبحانه مشغول گردد تا بلند شدن آفتاب پس الکاد دو رکعت خواند و نزدیک گرم شدن آفتاب چهار رکعت ثالث بعد عشا صد بار تهلیل فوق الخفیه و دون الجهر پس الکاد سورۂ تبارک یا احدی از مسبحات بعد ازان بر بستر خوابش رود معوذات خوانده و در دست دم کرده تمام وجود را مس کند افاده در همه حال در توجه بحضرت حق تنور تجویز نباید کرد و هیچ حال خود را مستغنی از شواغل الله و از علم بالله نباید داشت که این علامت حرمان است و همیشه در تفسیر لازم باید گرفت اگرچه درس دیگر هم باشد و در رغبت طاعات بدنیه و مالیه خود را معاف نباید داشت اگرچه سجود قلب که مخ عبادات است متصف بوده باشد زیرا که عاشق بهر حال مشتاق است افاده رباعیه هرچند رخ از وصال من کم تابی ؛ اشکم بود از شوق لبت عنابی ؛ مستسقی را میان بحار یابی ؛ تشنه بینید کو تشنه کی بود از پی آبی ؛ صفت سعادتمندان است مردم را بشغل باطن نیز فایده باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از غیبت است میسر آید آن را از اعظم اسباب توجه باید دانست افاده کیفیتی که حاصل می شود سالک را از توجه بجناب الهی و دوام ورزش آن و نفس وی بدان متلون میگردد آنرا نسبت و سکینه نامند و نسبت اقسام و انواع است اما جمهور اهل الله خالی نبوده یکی از اقسام یگانه و هر قسم را اثری است خاص و مبنی علیحده که عبارة از حضرتی ا

بیان نسبت یگانه

از حضرات

از حضرات الهیه که نفس ناطقه سالک بحسب جبلت متوجه بدان گشته عکس
پذیر احکام و کمالات آن میگردد در رنگ آینه که چون مقابل کنی او را بسوی شمال
پس کواکب شمالیه در وی منطبع می‌شوند باز چون گردانیده شود جانب جنوب
پس منعکس میگردند در آن کواکب جنوبیه یکی از نسب پنجگانه نسبت اضمحلال
موجودات است در وجود واحد و اندراج جمیع در وی و تقوم همه بوی و اثر آن
نسبت که آفاقی است قلت تعرض بسوی فرق میان خیر و شر و اثر انتفای آن استعداد
انکشاف مرتبه اطلاق و خلع جلباب خصوصیت است و منبع آن کمال ابداع
و خلق است از کمالات الهیه که عبارت است از ایجاد اشیاء مجرده که اول آن
قلم اعلی است پس لوح بعده عرش بعد از آن ما لیس از آن مرتبه خلق است دیگر
نسبت احسان و آن حالتی است مرکب از دو شی یکی مطالعه انواری که ناشی از
طهارات و اذکار میگردند دوم تطلع بوصف خضوع و تعظیم بسوی حقیقت الهیه که
در عالم مثال منعقد شده و آن عبارة از تدلی الهی است که بحسب استعداد و توجه
عرش عظیم بصورت علمیه وی متدلی گشته و منبع آن همان تدلی الهی است و اثر آن
بحسب جزء اول فرو نشستن خطرات است و یافتن جمعیت و آرام دل و دیدن
انوار حاله در بدن و نفس این شخص چنانکه حدیث اللهم اجعل فی بصری نورا و فی
سمعی نورا بران دلالت دارد و حدیث واغسل خطایای بالماء والثلج والبرد
بدان اشاره می‌کند و اثر آن بحسب جزء ثانی استعداد رویت حضرت حق است در
معاد چنانکه حدیث انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر فان استطعتم ان لا تغلبوا
علی صلوة قبل طلوع شمس و قبل غروبها بران دلالت دارد و بحقیقت آن تجلی

حق سبحانه که امروز روبروی مصلی میشود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا صلی احدکم فان الله بینه وبین القبلة همان است که روز قیامت انرا مثت بردا
خواهد کرد ودیگر اثران استعداد فنا وبقاست سیوم نسبت الخلط درسلک ارواح است
وان عبارت از ظهور انس وانشراح وتجرد از هیبات الشبه واختیار هیبات ملکیه
است واثروی رویه واقعات کثیره ومبشرات صادقه وظهور برکات عظیمه واجابة
دعوات است درویته ناس درمقامات خود انشبائی راکه دلالت می کنند
برقیامت امروی ومنبع ان حظیرة القدس است چهارم نسبت عشق است
اعنی شوق وقلق واین رافتور ند داخل ان لب است وان لب عبارة ازمیل
اصله اللطیفه وجوداست بسوی منبع خود که ذات بحت است وفتور بعضی ازانها
وهم هستند وبرخی طبیعیه وپاره عادیه وچون مرکب می شود ازاوهام وغیره حالتی
مرسالک را وغالب میگردد بروی انرا عشق می گویند وانکه لب است همان است نسبت
محبت ذاتیه واهل ان اقل قلیل اند ومنبع این نسبت همان مرتبه ذاتیه است پنجم ا
که بسبب توجه بسوی صورت علمیه مثالیه که بالا مذکور شد شبح وتمثال وی درنفس
ناطقه سالک نزول می کند بمنزله برکه که دربیابانی است صافی ودران صنوبر شمس
منطبع گشته هم چنان درنفس ناطقه سالک تمثال تدلی الهی که درحقیقت شخص
اکبر عبارة از عرش عظیم مع ما فیها ست بحظیرة القدس ظهور فرموده است منطبع
شده منکشف جمیع کمالات الهیه آمده واثران معرفت نامه والهام حقایق است پنجم ا والکمالات بسیار
ومنبع ان همان ذات الهی است بحسب استیعاب جمیع کمالات وبعض
مردمان که دراصل فطرت ببنی النفس می باشند پس درایشان این معنی متحقق

نمی شود

نمی‌شود مگر در ضمن ابیات و همه افاده حضرت ایشان رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک نظم فرموده بحسب التماس خواجه محمد امین ولی اللهی زیر هر رباعی ارشادی بآن قاعده فرموده نمودند رباعی علمی که نه مأخوذ ز مشکوة نبی است ؛ والله که سراسر ازان تشنه لبی است ؛ جایی که بود جلوه حق حاکم وقت ؛ مانع شدن حکم خرد بوالعجبی است درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که مأخوذ از شرع محمدی نیست علیه صاحبه الصلوة والسلام نامرضی است واشتغال بآن منافی سلوک است رباعی دانی چه بود نهج قویم ای دلدار ؛ شغل دل تو ظاهر و باطن با یار ؛ این را شنوی از درس عوارف عارف ؛ وان فن ذکر با دگر اذکار ؛ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار درین راه ظاهر و باطن است ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را می‌خواهد از کتاب عوارف بهمرسانید خصوصاً پنج شش باب که درین مسئله واقع است و اگر کسی ثانی را می‌خواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمی‌شود رباعی در مذهب ما هست ز اسباب غرور ؛ ذکر که بود عاطل از انوار حضور ؛ در جانب نفی شو از خلق نفور ؛ در جانب اثبات برو سوی غفور ؛ شرط تأثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات محبت حضرت حق رباعی مستی و وله شرط طریق انبا داشت ؛ بی مست شدن کار کسی نگشاد است ؛ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ؛ شرط است ز استاد طریقم یاد است ؛ حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور وله بدون آن نمی‌شود رباعی خواهی که کمی صرف محبت نوشی ؛ باید که بتبتیل علایق کوشی ؛ دل را ز خیالات جهان صرف کنی ، چشم از صور جمله عالم پوشی

رباعیات خواجه محمد امین صاحب

اشاره است بنگاهداشت ونظر بر قدم وزهد وتبتل رباعی در عشق تو از جمله جهان
بگذشتم ؛ وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم ؛ مقصود من بنده بجز وصل تو نیست ؛ اندر طلبت
از دل وجان بگذشتم ؛ اشارت است ببازگشت در اثنای ذکر دفعه بعد دفعه
رباعی دایم دل من پیش تو حاضر باشد ؛ چشمم برخ خوب تو ناظر باشد ؛ در مذهب ما
شرک جلی است وصریح ؛ گر سوی دگر خطرهٔ خاطر باشد ؛ اشاره است بدوام
یادداشت رباعی دانی چه بود سهل کثیر البرکات ؛ در مشرب اهل دل وجود عدمات
تحصیل علوم ہست بسی مانع ؛ در نفی خواطر و در رشد جهات ؛ عدم غیبت را گویند
یعنی نسیان ماسوی و وجود عدم ملکهٔ غیبت را گویند وتحصیل آن در عزم قوی و همت
فنا ماندن همه چیز از دل است رباعی خوش آنکه با نور وضو رنگین است ؛ زیرا که طهارت
ز اصول دین است ؛ تنویر دل و نفی خواطر خواهی ؛ اقوای ذریعه حصولش این است ؛
در جمع و تنویر دل و ازاله خطرات تجدید طهارت فایده ها دارد رباعی تحصیل عدم اگرت تمنا
کردن ؛ باید نظر اهل عنایت جستن ؛ این داء عضال را دوایی به ازین ؛ در صحبت
اهل دل نخواهی دیدن ؛ یعنی نظر قبول این طایفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم و ازاله
خطرات پریشان رباعی آنانکه ز ادناس بهیمی رستند ؛ با لجه انوار قدم پیوستند ؛
فیض قدس از همت ایشان میجو ؛ دروازه فیض قدس ایشان هستند ؛ یعنی توجه
بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد رباعی آن ذات که از قید
جهت بیرون است ؛ هر مرتبه زان ذات نشانی دارد ؛ از حیطه اسما و صفت
بیرون است ایضاً هر چند ز تعین سمت بیرون است ایضاً هر مدرک شد مظهر آن
یار عجیب ؛ ظاهر شده از صور نقش آثار عجیب ؛ در لوح دل ار ثبت کنی صورت او

پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب الغفا قوی بکتابت احرف موصوف ؛ جمعی بلادست
اسما موروف و شیخی که ازین قوم قدم پیش نهاد ؛ گشته است باین صورت
ذهنی مشغوف ؛ درین سه رباعی اشاره شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت
خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند وان پرورش کردن صورت
ذهنیه حضرت حق است که در بدر کار او متمثل می شود مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
و هر چیزی را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورة ذهنی و وجود خارجی چنانکه
تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوة ثابت است همچنین تاثیر ملاحظت
این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده رباعی ای دوست توئی دیده و
بینائی من بشنوائی و دانائی و گویائی من ؛ عشقم تو دهیم تو دل غمدیده من ؛ وانذر
دل غمدیده شکیبائی من ؛ اشارت است بتوجه حق تعالی سه اگر خواهیم که لطیفه
قلب کسی را بجنبانیم و انرا بیدار سازیم چاره جنبانیدن و بیدار ساختن او عشق
لطیف است که در اینجا در اقبال سروری و در ادبار وحشتی پیدا می شود و لطیفه
ادای معشوق و هیبات او متعلق قلب گردد نه شهوة جماع و تقبیل و سماع اغانی
و در گرفتن وجد بسماع قول واعظ و مانند ان و جهر بذکر و اگر خواهیم که از لطیفه قلب بروح
نقل کنیم چاره نقل او برگماشتن نسبت طهارة و مناجات است بروی بالنسبة
اولیه اول باکثار وضوء و غسل و استعمال انچه در لمعات نوشته شده و ثانی
سجدات طویله بحضور دل و الحاح بر باب الله و تعوذ به بران و ثالث باکثار
درود خواندن و ورد گرفتن دلایل الخیرات و قصاید مدحیه با وجود طهارة و تعظیم
و خلوة و ضبط دل بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر خواهیم لطیفه عقل را

کرده

بتعجیل و تعبد

بجنبانیم وانرا بیدار سازیم چاره او برگماشتن مراقبات واذکار است و همت قویه بالی متوجه شدن شیخ محی الدین بن عربی فرموده که شیخ من درین عمل گریه کرد چون بسوراخ موش متوجه شد ازانجا این سبق گرفتم واگر خواهیم از لطیفه عقل بسر نقل کنیم چاره آن اکثار مراقبه است با وجود ملاحظه لطیف سر با اعراض از جمیع ماسوی قولا وعملا وابن عمل است بغایت صعب واگر میسر شود نشستن وخاستن با عزیزی که توجه سر بلکه داشته باشد تا وقتی از اوقات این شعله در وی درگیرد مانند درگرفتن شعله چراغی در فتیله چراغ دیگر وچاره بیدار ساختن لطیفه خفیه ملاحظه لاموجود الا الله با نهایت اعراض از ماسوی وجمع همت باین معنی واگر میسر پیدا کردن آن محصور است در صحبت داشتن با عزیزی که این نوع ملکه داشته باشد تا در رنگ درگرفتن شعله چراغی بچراغ دیگر در نفس طالب خوض کند وانتقال سیر لطائف بالبته بالکاب ذوجهات نسبت بلکه ظهور امری است که در اصل تعین او نهاده بودند این مسائل را هر چند بکلمات چند ادا کرده شد بحری است عظیم الفوائد جلیل العوائد وشاهد علیهم الصلوات جل مجده دیگر باز توفیق تشریح آن دهد انه علی کل شیء قدیر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که بعد تکمیل محبت چون کسی خواهد که نوران بر لطیفه قالبیه ریزد وجوارح واعضا برنگ آن رنگین شوند چاره آن اکثار صلوات وذکر لسانی است بشرطی که دران وقت از توجه بمحبت غافل نباشد تا آن سرور انبیا سرایت نماید افاده حضرت ایشان فرمودند که نقطه لاهوت را خاصیتی است که وی بدان متفرد است وآن آنست که بلوجود استقرار در مقر عزت خود گاهی حرکت میفرماید ومتحرک منه ومتحرک الیه اینجا یکی است مع مداخرت

درنفی الام

در نفس الامر واقع است و در هر موطن حکمی جدا دارد و این معنی در غیر این نقطه
یافته نمی شود بالجمله رقیقه ازین نقطه متحرک میشود و در نشأت طبقه بعد اخری نمود
می نماید و در هیکل فردی از افراد استقرار میفرماید بعد ازان عروج می کند طبقه بعد
طبقه تا آنکه بمقر عزت خود میرسد درین مسئله احکام عجیبه پیدا میشوند ازانجمله انست
که طبقات دیگر ساعت بساعت عبودیت ان نقطه می ارند وبنیابتش و تشنگی
طالبان حال اظهار می کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود جوشش و خروش میزند
و همین است توحید افراد و ازانجمله انست که در عالم هیچکس فرد نبوده و حکایت
کننده از نقطه لاهوت نیست مگر یک کس و آن فرد است و وحدت وی نه
نوعی است و نه صنفی است و نه شخصی بلکه بوضعی دیگر است اقرب امثله بوی
انست که ماه در غدیری منعکس شود بعد ازان ان آب معدوم گردد و غدیر آب
دیگر ممتلی شود و همان صورت در وی منعکس گردد و این هیاکل را نیز احکام خاصه است
که ازانجهت بعضی افراد از بعضی امتیاز دارند و ان نقطه را در همه یک حکم است و ازان
جمله انست که این فریق محبت ذاتیه دارند و حقیقت محبت ذاتیه میلان این نقطه
است بسوی مقر عزت خود افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کمل
وسائط جود الهی اند نمی بود هیچکس الله نمیگفت و ازان اسم مبارک هیچ
مفهوم نمیشد و تحقیق این کلام انست که نفس جزئیه همان نفس کلیه است که
د کلیه خود عین نفس جزئیه گردد و در یک حالت هم کلیه باشد و هم جزئیه
ما هر چه در نفس کلیه مندرج است که تفصیل ان تمام موجودات است در نفس
هم موجود است اما بسبب تفاوت الدرجات ظهور او خفا نه بسبب تقاضای

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورة نفس جزیه می باشد اتفاق می ا
وتجلی اعظم نوعی از سطوت وقهر در نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام ان ساری گشته
ونفس کلیه تا آن متملی گردید پس در بعضی نفوس جزیه ظهوران تجلی بهمان طراوة
قهر وسطوة است اما فی الجمله بلون احکام این نفس جزیه متلون شد لیکن لنفاد ا
بان تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است مبدار دپس این الوان قدری قدری روی بـ
می ارند ودامن وی ازین الواث پاک میگردد تاکه تطابق تمام بان تجلی اعظم کر
نفس کلیه است حاصل میشود بوضعی کر اناذی انا این میشود حتی که تمام اناذی تجلی اع
باشد پس لعلاقه ظهوران در این نفس جزیه علم وادراک ان تجلی بوجه من الوجو
در جمیع نفوس ساری میگردد پس بهمین سبب هیچکس نیست که لفظ الله که نام ذا
مقدس بحیثیت همان تجلی است بزبان آرد وذهن او بمسمای ان نکر واید حیزی
نفهمد افاده حضرت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زمان ادم علیه السلام تا ایـ
همه در حظیرة القدس مجمع اند وخاصیت اجتماع ایشان این است که علوم عا
سهل شدند واکثر الکال هیچکس بنظر نمی آید که اخذ علم باشد از مبدا اجل ملکه
ایشان انست که از حظیرة القدس گیرند مثل این چون مثل اینها متعدده است
تمام وکامل که رعی در وی بوجه نیک منطبع گردد وبعضی ناقص که بجز روشنی و
در وی ظاهر نشود پس چون ان آئینه ها را مقابل افتاب گذارند شعشعانی در
ارض منعاض می شود بواسطه این مرایا اما ازنک این مرایا فی الجمله درین روشنی
می شود وتاثیری میکنند وسبب کثرة مواخذه بر ذنوب هم اجتماع ایشان است
وسبب شیوع علم تواریخ نیز این اجتماع است وسبب اختلاف طرق وندا

براعان

یعنی است افاده خواجه محمد امین بفقیر کاتب الحروف ارقام نمودند که عزیزی بجناب
حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین عرفا که بر تلقی معارف وجدانیه از روی عقل منکشف
نمی شود چیست جناب ولی نعمت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در اصطلاح ما
وجه یقین ظاهر است که در حقیقت انسان نقطه و دیعت است که ما آن را حجابیت
می گوییم که حجابیت از ذات دارد و از آن نقطه امری مجرد مثل برق بر می آید و در متخیله
عارف تحت صورتی می نماید و الصورت لشرح خیال منشرح و منفسر میگردد و عارف را
دران هیچ شبه نمی ماند چنانچه میگوید که این علم و معرفت من از خدا گرفته ام افاده نیز خواجه موصوف
نگارش نمودند که عزیزی سوال کرد معنی بیت مولوی روم ؎ ان یکی نادرده استغنا بگفت
جان اوبا جان استغناست جفت ؛ مشکل می شود زیراکه بعض انبیا بر عدم استغنا ماخوذ
شدند فکیف اولیا پس حضرت ایشان جوابش بدین وجه ارشاد فرمودند که کاملین
دو قسم اند یکی اولیا و عامه که چون بعد سلوک برتبه فنا رسند و بعد فنا صورة بقای ایشان
واقع شود در حالت ابتدائیه که مبتدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر
صورة عوام خواهند بود و عامه لا محاله از ترک آداب و سنن زاید ماخوذ نیستند و همین است
معنی جان اوبا جان استغناست جفت ؛ یعنی بسبب استغراق در وحدة و دید کثرت
در وحدت و انکشاف این حقایق وقت تعادی را سکونی دهند بر طور سکون
عوام که بالطبع طالب فوق نبود زیراکه تعبیر و اراده بوجهی تفوق حاصل نموده بود در حالت
ابتدا همان ملکات نفسانیه ان رنگ دیگر گرفته عود خواهند نمود بر خلاف استعداد انبیا
علیهم السلام که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را
بعد فنای چون خلعت بقا پوشانند هر چند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

ملاحظه صورت ان

سیر شده بودند لقای ایشان خواهد بود اما طلب فوق از ایشان اصلا متصور نیست
پس استعداد ایشان مقتضی مواخذه بر ترک ادب است لهذا بر عدم استثنا از حواله
زواید باشد ماخوذ می شوند انما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان روح القدس نفث
فی روعی ان نفسا لا تموت حتی تستکمل رزقها الا فاجملوا فی الطلب درین حدیث اشاره
است بمعرفت دقیقه از علم سلوک وان این است که آدمی در ابتدا رؤیت الی الله افعال
خود مستند میگرداند وی بحقیقت قدری است در طریقت هرچند باعتبار شریعت
سنی باشد بعد ازان ترقی می کند توحید پس همه حرکات عالم را مستند می بیند بفاعل
واحد مثل استناد حرکات لعبتهای خیمه بازی باستادی که در اندرون نشسته است
و وی درین حالت جبری است در طریقت بعد ازان هر دو صفت در آن مجتمع می شود
و رؤیت یکی از دیگری مانع نمی آید و درین حالت متوسط شد در قدر و جبر و قایل شد
بین الامرین و رجوع نمود بمرتبه عوام اهل سنت و سنی گشت در طریقت بعد ازان ادراک
دیگر می پوشانند و در نظر او مستحسن می کنند اسباب را هرچند که این اسباب
توحید او نیست بلکه هرچند اسباب بیشتر توحید او زیاده تر اما با اینهمه اجمال فی الطلب
پیش می آرد چنانکه از فلتات لسان وی و مجاری احوال وی مستفاد می شود
که ازین همه وارسته است و حالت اولی حال اولیاست و حالت ثانیه مقام ا
وراثت ایشان کمل اولیا بآن مشرف می شوند همچنین در اول حالت آدمی بزبان
ذکر می گوید که دل او عین ذکر نشده است بعد ازان ترقی می کند و دل او عین ذکر
و از ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه اذکار نمی تواند کرد بعد ازان تفرقه واقع می شود در میان
زبان وی و دل وی زبان وی بکلام ناس متکلم است و دل او عین ذکر است

واین

واین حال اولیاست بعد از ان او را ببابی دیگری پوشانند و غیبت بی دهند که
و او را در مقام ذاکران میگذارند و این مقام انبیاست و لهذا حضرات انبیا با وجود
کمال خود او رجوع ناس بودند و از ہدایت ایشان و اعدایت ایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
رومی قدس سره میفرماید ترک استثنا مرادم قسوت است ؛ نه همین گفتن که عارض
حالت است ؛ لیک لب نا ورده استثنا بگفت ؛ جان او با جان استثناست جفت
و شک نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باکمل معنی استثنا متصف بودند
مع ہذا مواخذه کرده شد ایشان را بر ترک استثنا و چند روز وحی نیامد و لهذا ان
نازل شد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و حضرت سلیمان
علیه السلام لا محاله بحقیقت استثنا متصف بودند مع ہذا بر ترک لفظ استثنا مواخذه
واقع شد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنہمه جلالت گفتند انا اعلم پس
برین کلمه عتاب کرده شد بالجمله ظواہر انبیا و ورثه ایشان مایل می باشند بقصد الی الله
بعد از انکه از سیر فی الله و بالله ہمه فراغ حاصل کرده اند و سر این ہمه آنست که سالک را
بقا بخشند مگر بصورت اصل جبلت او پس انبیا و ورثه ایشان در اصل جبلت
بوضعی مخلوق می شوند که قوة ملکیه ایشان قوی تر باشد و قوة بہیمیه ایشان با وجود قوة خود
منصبغ بصبغ ملکیه و متاثر از وی بود بمنزله شعله سراج که بالطبع مایل بعلو است و لهذا از فنا
صوفیه که ایشان را ببخشند ہمان میل بعلو و انصباغ قوة بہیمیه بصبغ قوة ملکیه خواہد بود کلا
بخلاف ایشان و ہمین است وجه جمع در میان اقوال مختلفه ائمه سلوک خواجه نقشبند بطریق
تمثیل فرمودند موسی اندر درخت آتش دیده سبز تر میشد آن درخت از نار ؛
شهوة و حرص مرد صاحب دل ؛ این چنین دان و این چنین الکامل ؛ و لعلی اتباع

خواجہ نقشبند گفتہ اند کہ غضب فانی وباقی اشد است از غضب عامی وسیدی عبدالقادر قدس سرہ میفرمایند کہ بعد حصول فنا ولقا مجاہدہ دیگر پیش می آید وکسر نفس دیگربار لازم می شود پس ہر یکی ازایشان بمقامی خبر دادہ است واختلاف الاقوال لاختلاف الاحوال واین مسئلہ یکی از غوامض علم سلوک است فتدبر ترشد

افادہ جناب حضرت ایشان سائلی سوال کرد کہ در واقعہ دیدم کہ اسم اللہ بصورت حباب برمن فرود آمدہ ومن احاطہ کردہ ارشاد فرمودند کہ این اسم مبارک تدلیات از تدلیات الہی در نشأ الفاظ وکلمات وانرا شانی است عظیم در عالم مثال واین واقعہ از نمایش بعض تحققات متشابہہ ان است دیگر سوال کرد کہ در واقعہ دیدم کہ نفس ناطقہ من مثال آب سیلان می نماید ارشاد فرمودند کہ چون حظوظ خارجیہ منتفی می شوند نفس ناطقہ بعلم حضوری خود کہ از صلب تحقق آدمی برآید مستقل می شود سیلان آب نمایش این علم حضوری است دیگر سوال کرد کہ در واقعہ خود را خدا میدانم ارشاد فرمودند کہ این انتہاء سیر فانی است در اول حال حق در نظر سالک متجلی می شود بصور اشیاء خارجیہ واخر ان ہمان است کہ بصورۃ این شخص ظاہر شود واگر در خود بیند باین معنی کہ فرق کند درمیان ظاہر ومظہر اگرچہ علم اجمالی باشد این سیر انفسی است واگر حق را در حق بیند باین معنی کہ ان چیز را کہ در عالم میدید یا در نفس خود میدید بی ملاحظہ چیزی دیگر بیند واند این تجلی ذاتی است بہ نسبت عوام اقوام افادہ حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ چون قومی بر چیزی ادعیہ وعزائم مداومت نمایند ومدتی بدان توجہ بکار برند بہمی کہ چون از این دار منتقل شدند ہمراہ خود برند ولہذا کمال خویش اعتقاد نمایند ونظر استحسان انرا منظور دارند وہم چنین عصرا بعد عصر

قوام کثیره بدان اشتغال ورزند پس برین وضع دهور و قرون برآید در الفاظ
ان ادعیه و عزایم نورانیتی پیدا میشود و پس اگر کسی بوسیله ان الفاظ استمطار
جود الهی نماید برکات و اثار ان ظاهر و باهر نماید و اگر معانی همان ادعیه بعبارات
دیگر ادا نماید هیچ اثری نیابد و این سری است از اسرار الهیه و درین معنی سیفی را خصوصیتی
نیست بلکه هر دعای که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلا دلایل الخیرات که درین
زمان در دیار عرب مردمان بدان اشتغال میدارند اگر کسی در مطلبی خاص مراد ان
استمطار جود الهی نماید بشرطی که نفس او هم فی الجمله تمیزی و تاثیری داشته باشد
پس مجد فتح ان شخص باب این معنی را هر که بدان عمل قیام نماید امرا وسیله انجاح مرام
و مقاصد خود باید که هرگز از تاثیر تخلف نکند انتهی فایده چند از مرویات خواجه محمد امین
ولی اللهی که در خلال مجالس حضور اقدس حضرت ایشان استفاده نموده در ضبط
عبارت آورده بودند بلفظها الا ما شاء الله تعالی درین اوراق ایرادی یابند
افاده ارشاد فرمودند که چون تجلی اعظم اقتضای ظهور خود کرد و خواست که خود را بعرض
جلوه آرد و انسان را بخود شناسا گرداند تا بوی تقرب جویند پس تنزلا فرموده
تعریف خود کرد در ضمن بعضی اشیا که دلالت کنند ان اشیا بنی ادم را بسوی
حضرت او پس نامیده شد ان اشیا را شعائر الله چنانچه قران و کعبه و نبی و صلوة
عبارت از ان است و داعیه انشای این شعائر هم بدین شمایل اول در ملا اعلی
متعین شده و حقیقت هر فرد ازین افراد دران موطن تمثل گرفته و ظل ان در
عالم الشهادة ظهور نمود و ما همان تمثلات اشیا را در ملا اعلی حقایق ان اشیا
میدانیم برخلاف بعضی متاخرین نقشبندیه که اصطلاح ایشان خزین حقایق از

اعیا نفس کلیه پیدا شد واللہ اعلم بعد ازان فرمودند که اختلاف مدرکات
باختلاف فیوضات الہیہ است وادراک ہرکس موافق افاضہ الہی است
واخبار ہرشخص موافق ادراک اوست افادہ ارشاد فرمودند که تحقیق عصمت
انبیا علیہم السلام مبنی بر وجوہ چند است ازانجملہ آنکه جبلت نفس ناطقہ این
کرام بصفتی واقع شده که میل خسایس در زایل اصلا دروی مفطور نشده واز
انجملہ انزال وحی است برایشان واعلام حسن حسن وقبح قبیح واکاہانیدن
بر استحسان صبر واشتہان شر ناطلب کاری نمایند خبررا از جناب الہی
ونیاه جوینده بوی از اسم ز شر ازانجملہ آنکه اگر بالفرض داعیہ ارتکاب امری
که موجب زلت باشد از نفس ایشان منبجس گردد در رفع ان باظہار برہانی
میفرمایند تاان برہان حاجب شود درمیان ان امر ودرمیان ایشان کما صرح
فی احسن القصص بقولہ تعالی ولقد ہمت بہ وہم بہا لولا ان رای برہان ربہ
افادہ ارشاد فرمودند که توجہ ملایکہ سافل بجانب تجلی اعظم بوساطت ملا
اعلی است ودرضمن انہا واین قسم ملایکہ دربین توجہ بعوام ناس برابراند
واز لطایف عالیہ وادراک کیفیات ان نا بیخبر لہذا انجذاب ملا سافل اکثر
بانوار عبادات وطاعات کہ ثمرہ تہذیب لطایف سافلہ است بالطبع حاصل
است ازین جہت ہرجا که حلقہ ذکری ببندند یا تلاوت قران یا نمازہای بسیار
گذارده شود توجہ ایشان بان مکان بیشتر خواہد بود واین انجذاب ایشان طبعی است
مانند انجذاب مگس بسوی شعاع افادہ روزی باسخن درغربت ارواح شایع گشت
که بعض طالبان چون حق توسل بطریقہ یکی ازین طایفہ پیدا گردد بارقصد استفادہ

از عزیزی دیگر بخاطر آورد از جانب عزیز اول عتابی و ناخوشنودی مشاهده
می افتد وجهش چیست فرمودند اثر بقایای این عالم است که در متخیله مرید
بصورت عتاب و غضب تمثل میگردد والا ارواح طیبه در آن عالم مستغرق
کیفیتی هستند که التفات باین امور هرگز ندارند اگر بعد اضمحلال رسوم و بقایای
این عالم کسی متوجه شود هیچ مانع بهیچ وجه ادراک نمی نماید چنانکه خود ما آزموده ایم
که مکرر بعض ارواح طیبه متوجه شده باستقلال کلی در آن روح در آمد کردیم
و باز توجه بجانب روح شریف عزیز دیگر واقع شد یافتیم که توجه این مانع فیض
توجه او باشد پس سد راه فیوض جز قیود وهمی خویش نتواند بود اگر انسلاخ
ازین قیود میسر آید راه استفاضه از جمیع جهات مفتوح خواهد بود افاده نفس ناطقه
که بارواح نسیمی متعلق است انفکاک وی اصلا متصور نیست هرچند که نسیمه
امراض و اضمحلال بدن ضعیف می شود اما بمرتبه که تعلق نفس ناطقه بالکل ازوی
زایل شود نمیرسد لیکن بتحلیل اجزا نسمیه بمرتبه مفارقت از بدن میرساند بعد مفارقت
از بدن بتدریج تعلق بدن بالکل از وی بر می خیزد افاده فرمودند که حضرت شیخ بتدریج
فریدالدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و عشق در کسی جمع
شود لایق خلافت است و من ازین هر سه چیز را در نظام الدین یافتم فرمودند
که بایان این سه چیز بخت را نیز داخل میگردانیم که جامع این چهار چیز قابل خلافت
و ارشاد است بروجه اتم یعنی چون صاحب بخت مقتدا باشد مردم غفیر از وی
بدولت استفاده فایز گردند فیض او اکثر است از غیر او و تا مدت دراز طریقه
او قایم و منتظم خواهد بود افاده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم باطنه

وعلم باحکام الله عالم بالله عارف ولایة عرفانی است وعالم باحکام الله
عارف ولایة احسانی ولایة احسانی الست که اهل حدیث ومتکلمین بآن
قایل اند وحصول این ولایت منوط بعصمت است از همه معاصی واعتصام بکتاب
وسنت واتیان بعدا وامر واجتناب از نواهی وکل را مشاهده تجلی اعلم وعرفان قرار
بر جمیع ما سوی ووراثت نبوت عبارت ازین ولایة است که صاحب این ولایت
اتباع واقتدار شاید ومردم بمتابعت او از زمرهٔ این باشند ولایت عرفانی عبارت
از انکشاف وحدت ذات وتنزل ان در کثرات است که منشاان جذبست
پس وی هرچند در اقامت ارکان اسلامیه سعی می نماید وبند کرده فکر اهتمامی ورزد
با این همه از ارتکاب محظورات بحمل که محفوظ نباشد پس متابعت کسی که ولایت
عرفانی دارد ونابالی است از ولایت احسانی موجب زبان تا توان اوست وباعث
دوری انسان است از طریق صواب وجامع این هردو ولایت عرفانی واحسانی
وارث کامل نبوت است انتهی تا توان وی البته بسلامت منزل رسند وصاحب
ولایت احسانی فقط دون اوست وصاحب ولایت عرفانی فقط هرچند که تربیت شد
لطیفه نفس او بعض کمالات را قبول نموده وبا ذات الهی رابطی پیدا کرده اما ارشاد را
نمی شاید واتباع واقتدا بوی نمی باید افاده معروض داشتم که مبتدیان که مشغول ذکر
شوند اسم ذات باشد یا نفی واثبات آیا در اثنای نماز هم همان کیفیت دل را
مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد نمودند که ترک مشغولی اذکار در اثنای صلوة
اولی است وتوجه بادای ارکان صلوة ومؤکدات ومستحبات ان اهم است بظاهر
وباطن واگر کسی با وجود ان بدل مشغول شغل معهود باشد هیچ نقصان وخلل در نماز طاری

نگردد

نکرده افاده صوفي بيک خان مردي از مردم کابل شرف استان حضرت ايشان
دريافته زماني طويل نشسته ازوي پرسيدند که بکدام يکي ازين طايفه عليه انتساب
داريد مير سيف الدين نام بزرگي را که در کابل بودند و بيک واسطه نسبت ايشان
بحضرت خواجه خاوند محمود لاهوري متصل ميشود نشان داد و تواضع نمود که انتساب
بي نوعي که مراعات حقوق آن نشود بيان توان کرد حضرت ايشان براي تسکين او فرمودند
که همين قدر انتساب کفايت ميکند عهد ما يحفظ وان لم يحفظ فاصلش آنکه مدار امن
اين عزيزان دست زدن و عهد بيعت کردن با ايشان امري است معتمد عليه اگرچه
رعايت حقوق آن عهد و پيمان کما ينبغي ظهور نکند و نيز در مخاطبه صوفي بيک خان
مذکور کردند که نسبت نقشبنديه در ملا روئي باب تر است از خلا بخلاف نسبات
اکابر ديگر که جلاي نسبتهاي ايشان در خلا بيشتر است در رعايت خلوت
نزديک ايشان زياده تر و نسبت قديم نقشبنديه درين وقت در دو خاندان بي
افزوني و نقصان يافته ميشود يکي خاندان خواجه خاوند محمود و ديگر خاندان مير ابو العلي
از وضع اصحاب هيچ تغيير نداده اند بر خلاف عزيزان ديگر که نسبت بعض تغيرات شده اند
افاده معروض داشتم که در حديث شريف وارد شده که هرگاه حق سبحانه و تعالی
دوست دارد بنده را امر ميشود حضرت جبرئيل را که من فلان را دوست ميدارم
تو هم او را دوست دار و در مجامع ملک و ملکوت منادي کن تا همه روحانيان
و جسمانيان به دوستي بنده من آماده شوند و از سياق حديث مستفاد ميشود که اين
در ملاء اعلی نام او مذکور ميگردد آيا هم چنين است يا تاويل ديگر دارد ارشاد فرمودند
که ذکر بعضي از افراد محبوبين در ملاء اعلی بتعين نام او لازم نيست بلکه اين مرتبه انبياء عليهم

السلام و مکمل اولیاست و مراد اینجا تمثل اعمال صالحه و ملکات مقبوله است در ملا اعلی که مصدر این شخص شده و حقیقت آن ملکات و اعمال مرضی حق سبحانه از او و وی تعالی راضی شد و همین رضامندی او سبحانه را تعبیر بمحبت کرده اند و این است سبب دوستی روحانیان و جسمانیان نسبت آنکس غالبا والله اعلم افاده تعبیر

تقریر معنی حدیث شریف من رأنی فی المنام فقد رأنی فان الشیطان لا یتمثل بی ارشاد فرمودند که نزدیک ما دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دو نوع است یکی رویای الهیه است و دوم رویای ملکیه رویای الهیه آنکه روح بیند و هم چون مرائی بود و مناسبت کلی با عالم قدس پیدا کند ازین حیثیت قابل انطباع روح کریمه صلی الله علیه وسلم شود و این چنین رویا متفق نشأ رأت علیه و کرامات فخیمه در حق رائی که می باشد ولیس بندرت بود و رویای ملکیه آنکه بیند به سبب کمال محبت که نسبت بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارد صورت همان محبت را متمثل بصورة وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات مشاهده می نماید یا به تبلیغ درود و سلام بر صفت تعظیم و اکرام بحضرت وی علیه الصلوة والسلام مواظبت نموده همان تعظیم و تکریم او تمثل گرفته بصورت محبوب عالم صلی الله علیه وسلم در نظرش جلوه شود متضمن همین تقریر مثل فرمودند که زنی از فواحش که عمری بحرامی گذرانیده بود شبی در خواب دید که گوینده می گوید ای زن خطاب می نماید که خود را آماده دار زیرا که آنک حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم تو تشریف می آرند چون بیدار شد انتباهی تمام در خود یافته و رقتی و نفرتی از اعمال قبیحه خود در دل محسوس نموده همه اسباب ملاهی را از خانه خود دور کرد و اوانی خمر را شکسته و بطهارت و لطافت منتهی شده و خانه را

شنیعی

شست و شوی داده بانتظار تمام روز را بشب آورده چون بخواب رفت تشریف رویت جمال جهان آرای آنجناب صلی الله علیه وسلم مشرف گشته بعد ازان تا شش ماه بر تربیت و در خدمت باستقامت تمام کمر بندی بر بسته و بانیان اعمال مرضیه توفیق یافته بدرجه مقربین فائز گردید و این رویا هم از قبیل رویای الهیه بوده است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم افاده ارشاد فرمودند که نسبت پیری و مریدی در حقیقت نسبت پدری و پسری است رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر زلتی واقع شود که موجب رنجیدگی خاطر پدر گردد رابطه فرزندی را خلل نکند و پدر از جهت عصیان او را غیر فرزند نمیداند هرچند که خلاف مرضیه پدر رود آن نسبت باقی است هم چنان اگر از مرید زلتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار نرساند که حجاب شود درمیان وی و درمیان مطلوب وی بلکه مریدان را چون فرزندان دانسته از زلات شان تجاوز باید کرد و در جمیع امور انها مثل معامله پدر با فرزند منظور باید داشت تا قطیعه بمیان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را نباید در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از تولی امور طالبان که فرزندان معنوی اند آنچنان کسی را احتراز لازم است درین ضمن حکایت کردند که یکی از یاران که رابطه بیعت بما نموده داخلاص بلیغ داشت بمقتضای تقدیر وقتی از ادنا عنان نفس از دست داده مصدر زلتی گردید که مستوجب حد شرعی شد چنانچه باعضای حدا و خود مبادرت فرمودیم ولیکن ان نسبت که درمیان ما واو بود اصلا خلل پذیر نشد و خاطر را از وی باز نگرفتیم بلکه درانوقت شدت حاجت

افاده در تقدم پیر را با مریدان و مریدان را با پیران چه تواند کرد

او باعث مزید ملاطفت وتمایلات گشته بیشتر اگر محتاج بود این هنگام محتاج
تر نمود وحالش درین حال زیاده تر مقتضی اصلاح وترحم شد وهم متصل این مقدمه
از زبان حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اطوار بعضی ناملایم از
بعض اصحاب خود اظهار ملال کردند چون چندروز برهمین ناخوشی بسر آمد روزی با
حاضرین خطاب فرمودند که ملال من نسبت بفلانی نه باعث بران است که خواهم
از مقصود ومراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا آگاهی یافته ازان
این چنین کردار اجتناب ورزد یعنی ملال این طایفه باید که نفسانی نباشد وبدان
حد نکشد که حجاب شود میان مرید ومراد او که حق سبحانه وتعالی باشد والعیاذ بالله
منها ودلالت حدیث شریف هم برین مضمون است که ورود یافته اللهم انی اتخذ
عندک عهدا لن تخلفنیه فانما انا بشر فای المومنین آذیته او شتمته لعنته جلدته فاجعلها له
صلوة وزکوة وقربة تقربه بها الیک یوم القیمة افاده فرمودند سعادت دنیوی
منقسم باقسام متعدده است سعادت نفسانی وآن دوام نشاط قلب وانبساط خاطر
وعدم تشویش باطن است سعادت دیگر صحت بدن وعافیت وتندرستی ظاهر
سعادت دیگر سرانجام اسباب معاش بوجهی که مقاسات نشاید مشوش حال
نگردد ودر امثال واقران گذران باآبرو شود وسعادت دیگر وجود اولاد است
برای ابقای سلسله نسل ونسب ودیگر آنکه فی الجمله از مال وملک وجاه وحشم که
توقیر وتعظیم ظاهری بدان مربوط است چون استیعاب این همه سعادات جمیعا غیر ممکن
است پس هر سعادتی که ازین اقسام نصیب آدمی شود غنیمت بداند وبقیام وثبات
حمد وسپاس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید اما در آنات سعی بسوی حقیقت

که در دل آدمی پیدا شود و نام آن محبت ذاتیه است منشا آن انجذاب هستی خاص
است بهستی مطلق و همین شوق و انجذاب باعث اتصال وجود مقید با وجود
مطلق می شود و چون این دو جزو و کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد آن کمالات
که در مرتبه اطلاق بود در این مقید بحسب اقتضای وقت و حال جلوه فرمود و انجلای
وسعت و بی نشانی امانیه مطلقه در تنگنای انانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا کرد
و حالتی علیحده و رنگی اخر بر روی کار آورد شهود این حالت موجب آن میگردد
که همه عالم را در خود می بیند و چون کار ازین حد بالاتر گذشت و محو کلی دست داد
عبارت و اشارت گم شد و از عالم بالکلیه ذهول ورزید و محقق حقیقة الحقایق
متجلی ماند در اینحالت نمی توان گفت که عارف است یا ولی که ع اینجا همه الست که
برتر ز بیان است ع گاه خورشید و گهی دریا شوی * گاه کوه قاف و گه عنقا شوی
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش * ای برون از وهمها وز بیش بیش * ای
زبونی نفس با چندین صور * هم منزه هم مشبه جزء سر افاده ارشاد فرمودند که
طبقات ناس در اثبات دلایل نبوت طرق متعدده دارند جمهور علما ظهور
معجزات و کرامات را اقوی دلایل داشته اند که صدور آن از غیر انبیا محال است
و امام رازی در اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم طریقه دیگر بیان نموده
حاصلش آنست که رحمت عامه الهی بعد قرون متطاوله برای هدایت عموم خلایق
ظاهر شد و تمام عالم که از ظلمات جهل و ضلال ممتلی شده بود و در زمان فترة جمیع
علوم انبیا علیهم السلام محرف گشته نسیا منسیا گردیده داعیه الهی مقتضی لطف
طوائف انام گردید پس خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که رحمت عالمیان.

است ارسال فرمود و تمام شرق و غرب از انوار نیر اعظم مظهر اتم منور گردانید
و اعلام اسلام در همه اطراف و اقطار عالم بقهر و استیلا نصب ساخت پس وجود
آنچه علت غائیه نبوت است اول دلائل باشد بر صدق دعوای آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نزدیک ما دلیلی که بر اثبات نبوت وی صلی الله علیه وسلم اظهر و اقوی
باشد غیر از شریعت مطهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که برای
تکمیل نوع انسان قطع نظر از افراد خاصه همین کتاب و سنت در کار بود پس اگر کسی را
حق سبحانه و تعالی فراست سلیمه عطا فرماید بی شبهه دریابد این را که اکمال نوع آدم منوط
بهمین دو اصل است و بدون آن هدایت عام متصور نه پس ابلاغ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن و سنت را بسوی امت اعظم دلائل نبوت اوست صلی الله علیه وسلم افاده فرمودند
حق سبحانه و تعالی قسطی از علوم عقائد حقه که بفضل خویش الهام فرموده و بوجدان
فهمانیده چون نیک تامل کنیم موافق مذهب اشاعره می یابیم با آن معنی که آن علوم وجدانیه
مجرد را اگر بعبارتی که خاص پسند عام قریب باشد خواهیم که ادا کنیم همان مذهب
اشاعره باشد بلا فرق پس مذهب ایشان اوفق است بعقل و نقل و وجدان
و منطبق است بر کتاب و سنت افاده ارشاد فرمودند که حکمت در شفاعت
انبیاء و اولیاء برای کافه انام بوجدان چنین ظاهر شده که چون عصاة ناس مستوجب
عقاب و عذاب شوند داعیه الهیه اقتضاء رحمت و ستاری استخلاص عصاة اهل عصیان
و خلاص ایشان از عذاب جهنم و نیران فرماید و صورت آن داعیه اولا در ارواح
بهیه انبیا و اولیا منطبع گردد پس این انعکاس و انطباع در ارواح بهیه این کرام
سبب التماس شفاعت در ماندگان تیه عصیان گردد و اول کسی که فتح این

باب

نماید خاتم النبین خواهد بود صلی الله علیه وسلم ثم سایر الانبیا ثم کمل الاولیا ثم و ثم فهلم
جرا افاده ارشاد فرمودند که کمل اولیا را هم حیرت می باشد اما نه آن حیرانی که قلق و
اضطراب آرد یا شک در معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از
جهت ورود کیفیات عظیمه است بر اجزای بهته ایشان که خارج از ادراک عقل
و قلب است و بواسطه سر و روح پرتو آن کیفیات بجانب قلب و عقل نفوذ می
نماید و عارف از تعبیر آن عاجز آید پس بحیرت در ماند و گاهی همین عجز از تعبیر
عقل بقلق و اضطراب تعبیر کنند لیکن این قلق منافی لذت و راحت وجدان نیست
بلکه موجب زیادتی لذت است کما قال الحافظ الشیرازی قدس سره ؎ بلبلی
برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت و اندر آن برگ و نوا خوش نالهای زار
داشت ۔ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ۔ گفت ما را جلوه معشوق در
این کار داشت ۔ افاده ارشاد فرمودند که حضرت والد بزرگوار و عم گرامی مقدار ما
قدس سرهما در مسئله تسکین و اضطراب که مصطلح اهل وجدان است گفت و گوی
داشتند حضرت ایشان ما ضعفت قلق را در همه حال بحال روندگان این راه لازم
می دانستند و این انفکاک این کیفیت در شان این طایفه محال می شمردند
و حضرت عم بزرگوار قدس سره بر خلاف آن تسکین و آرام را سعادت دائمی
این زمره مقرر داشتند و میفرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون
و راحت است و بیافت مطلوب از قلق و اضطراب محفوظ حل اشکال اختلاف
مذکور و تطبیق میان مسلکین بدین وجه یافته شد که مراد حضرت ایشان ما از
لفظ قلق و اضطراب معنی شوق و کیفیت اشتیاق تواند بود که این معنی یعنی کیفیت

نشوونی صفت ذاتی این عزیزان عالیشان است زیراکه کمال لطیفه قلبیه مربوط بکمال این صفت است پس انفکاک کیفیت حقیقت شوق ازان لطیفه لابد مسلوبست چه درین عالم و چه دران عالم از دیاد شوق لازم حال این کرام است و مراد حضرت عم بزرگوار کلمه تسکین غالبا اضمحلال قیود بشری و تجرد تام از ملابس اکوان و خلاص اتم از تنگنای عالم و غلبه حکم لطیفه روحیه که انس و راحت از لوازم اوست و اتحاد و اتصال با حقیقت الحقایق دیگر یکی با حضرت بیرنگ خواهد بود پس لامحاله این احوال موجب تسکین و ارام و لذت و راحت ابدی است و قلق و اضطراب باصطلاح ایشان مبنی از بعد و مهجوری و نایافت و دوری مقصود است نه حالت شوق فلا اختلاف فی الحقیقت افاده روزی یکی از حاضران این بیت هندی را که منسوب است بجناب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابوالرضا محمد قدس سره خواند که سدا نا اندهیری چاندنی راتا ۔ بنکی بوجهو بیتم باتا ۔ تقریر معنی این بیت بدین وجه فرمودند که مراد از روز مرتبه ظهور است و مراد از شب بطون تشبیه روز بعالم شهادت و تمثیل شب بعالم غیب است و تاریکی روز برخلاف قیاس عکس از عدم ظهور کمالات خفیه الهیه است در عالم شهادت و استتار ان کمالات بتاریکی نسبت یافته و روشنائی شب اشارت است بوجود حقایق الهیه عالم غیب و غایه ظهور انها دران عالم و نهایت بطون انها درین نشا همین است که وجه انچه معبر بنور و ظلمت شده والله اعلم بحقیقة الحال افاده فرمودند که حصول نسبتها موقوف بر دوام صحبت و فرط انتظار و کمال محبت است و نسبت جامع بین النسبات است کلها افاده ارشاد فرمودند که رساله حضرت شیخ تاج الدین

سنبهلی

سینهلی قدس سره که در بیان اشغال وطریق سلوک وآداب نقشبندیه است
در پیش حضرت والد قدس سره در اوان خورد سالی گذرانیده بودم با من حیث
تعلق این اشغال واعمال باستحسان ومحبتی در دل متمکن است که بدیگر اشغال نیست
با آنکه حق سبحانه وتعالی اذکار واشغال واعمال اکثر مشایخ طرق مشهوره را اطلاع
بخشیده فاما میل دل ومحبت خاطر بیشتر بجانب همین اشغال نقشبندیه است
افاده ارشاد فرمودند که نسبت اولیه بانفرادها اثر تهذیب روح است واصحاب
این نسبت اقسام متعدده دارند از انجمله جمعی از اولیا هستند که فیض تربیت از
روحانیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرایشان را حاصل شد وترقی خویش را تمام منحصر
درهمین مرتبه یقین کرده اند ورجوع بسیار از کاملین که در ظاهر نسبت ایشان نماید بیفایده
دانسته اند بگمان آنکه شیخ کل ومنتهای سلاسل جمیع مشایخ حضرت اوست صلی
الله علیه وسلم پس کسی که بدون واسطه از آنحضرت فیض یاب شد حاجت تربیت
دیگری نباشد وسبب این منع عدم ادراک حقیقة کار است زیرا که مفیض هرچند جامع
کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوة لطیفه روحیه نیست
پس لابد افاضه آن کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسبت دارند ونیز استفاضه
روحی بر نهج طبیعی می باشد که دران انتقال از نسبت به نسبت باختیار واراده نمی
تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبتهای دیگر که افاظ لطائف اخری نمایند
محتاج است بسوی تکمیل مرشدی ظاهر افاده تقریب تمثیل تاثیر صحبت فرمودند که یکی
از ابنای ملوک با هر طایفه از فقرای اسلامیه وغیران صحبت میداشت روزی بشاخ
دکلی نسبت گرفته بحاضران مجلس تعرض نمود که اگر تحقیق تاثیر صحبت را اصلی بودی

مناسب آن بود که اوراق سبز که مجاور این گل بودند هم رنگ و بوی او قبول کردندی جوگی
دران مجلس حاضر بود آن برگ و گل گرفته ریزه ریزه کرده باهم کوفت چنانچه بذات
شدند و تمیز سبز و سرخ از میان برخاست و یکرنگ شدند و یک بوی و امراد درپیش
شاهزاده نهاد ملکزاده دریافت که این جواب سخن اوست و یافت جوگی خطا
کرد که اری اما بعد مشقه و دقتیه تمام افاده ارشاد فرمودند که هنگام زیارت کعبه معظمه در
نوبت اولی کیفیت حیاتی دران بقعه شریفه ادراک نموده شد ولیکن عقل از اثبات — ادراک مسئله
مبنی حیات دران خانه که مبنی همه از سنگ و خشت است ابا می نمود تا بنا متامل شدیم
و اعمال توجه را کار فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از ابتدای بنای این مکان رفیع الشان
الی الان پیوسته طوائف ملائکه بصفت تعظیم و توقیر بسوی منجذبند و انطباع و انعکاس
پرتو ایشان هم در طبائع سافل تاثیری قوی نموده و همه ملائکه ارضیه را متوجه و منجذب لطف
این مقام گردانیده و فوج فوج ایشان جمیع جوانب انرا احاطه کرده اند و همان تاثیر نفوس
روحانیان و انجذاب ایشانست که بصورت حیات در نظر وجدان معاینه افتاده
بود افاده سخن در ذکر بعض رجال معمرین که بر لسان بعض اهل کشف بصحابیة معروف لله — رجال معمر
افتاده بود مثل ابوسعید حبشی و ابوالرضا رتن فرمودند هرچند وجود ایشان و امتداد اعمار عامه
ایشان استبعاد عقلی ندارد اما اینهمه وثاقت شان صحابه که شرف صحبت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ادراک نموده اند و صحابیت ایشان بنقل مستفیض
ثابت است درین عزیزان قیاس نمی توان کرد و صیانت مکاشفه ارباب کشف
هم از اغالیط مطلقا لازم نیست خصوصا در هنگام تصادم اشتباه آثار برکات — اغالیط المسمی
غیبیه الهیه که ناشی از محض اسما و صفات حق است سبحانه و آثار قوی فلکیه که

که ناشی از ارواح افلاک است سخت نادر است که تمیز در میان این دو مرتبه کسی را میسر آید
و این مسئله وقتی دارد که هر کس بنوران تمیز رسد بالجمله گاهی باقتضای قوی افلاک بنابهیئه
وعظمت مقام فردی از بنی آدم و غیره مطلوب می شود و اقتضار قوی مذکوره باقتضا
آت نفس آن فرد امتزاج پذیرد پس لابد مندفع گردد اراده نفس آن فرد بجانب وضع
نامی و اختیار رسمی بر خود که متضمن قبول اکثر انام بود و سبب انجذاب قلوب و باعث شهرت
آن شود نزدیک خاص و عام و شهرة بعض احجار متبرکه و سائر متبرکات نیز بر همین مبنی
محمول است که تاثیر برکات فلکی در این اشیا واقع شده است و موجب انتساب آنها
بجناب عالی گردیده افاده ارشاد فرمودند که شیخ عبدالرحمن انبهتی قدس سره بزیارت
روضه شریفه حضرت خواجه معین الدین قدس سره رفته و متوجه تربت مبارک ایشان
نشست و از جانب حضرت خواجه عنایتها یافت و اکرامها شنید از انجمله این بود که حضرت
خواجه خطاب فرمودند که تو در ما فانی شدی و فنای تو در ما تحقق پذیرفت و محبت ما
در ظاهر و باطن تو تصرف نمود پس اکنون میان ما و تو از نیاد و یگانگی کلی واقع شد و هستی
تو هستی ماست و دوام تو بدوام ما و امثال این التفاتها دید انتهی مراد ازین کلمات
ذوق ابیات دران وقت نوبضیا ذاختن یکی از خاکساران حضور بود بدان نسبت
خاصه والحمد لله علی نعمائه افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مجذوبین هستند که بصفت محبوبی
اختصاص یافته اند اما اخفای حق آن صفت بوجه کمال منحصر در قسم محبوبیت مجازی
میدانند و اختیار وضع زنان و تلبیس بلباس نسوان می نمایند بقیاس آنکه رسم و
عادة مردم غالبا انتساب محبوبیت بطائفه نساست پس چون دانستند
که ایشان محبوب شدند باید که بظاهر هم چنان لباس بپوشند و وضعی پیش گیرند

که عادهٔ محبوبات ظاهره است والقارحق این مرتبه علیا اوحد الکمال دراین تشبه می پنداشتند حال آنکه قیاس مع الفرق است محبوبیت حقیقی را بر محبوبیت مجازی فرود آوردن خطای محض و غلط صرف است ولیکن سبب مغالطه این است که نفوس این جماعه مجبول بر سفلانیه می باشد ازین جهت تخلص بجانب ادراک حقایق عالیه مجرده انشاءالله میسر نیست و غوامض عالم اطلاق را بجز در صلایح عالم نفقد نشان نمی توانند خست و بحکم جبلت اصلی خود گرفتار این تقیدات مانده از تجرد و اطلاق بعید افتاده اند و یکی ازین مجاذیب را در بنام دیده شد که اوضاع و هیات خود را نسبت میکرد باراده حق سبحانه و تعالی ولیکن بدین الفاظ تعبیر مینمود که عالم کریم چنین خواسته است و مراد از عالم کریم حق را سبحانه میداشت و این کلام نیز مبنی از گرفتاری در تشبیهات است که مدار او در تمثل یا دشاه ظاهری تواند است یاد کرده فرمودند که در هنگام عبور در احمدآباد بر قبر سهاک که بجذوبی مشهور بود گذر افتاد و اتباع وی همه متشبهین به لباس زنان بودند و درین تشبه اقتدای وی داشتند نقل کردند که وقتی در احمدآباد قحط شد بدا افتاد و خاص و عام رجوع بموی سهاک آوردند وی باستسقا برآمد هنگام وقوف در موضع استسقا بوضعی که مناسب آداب نبود روی باسمان کرده و سنگی بدست گرفته و جانب آسمان خطاب نمود که اگر امروز باران نشود این لباس سهاگ را از خود خلع کنم و این یاره را بدین سنگ ریزه ریزه کنم می گفتند که همدران روز باران بشد و مردم از قحط نجات یافتند والله اعلم افاده در ضمن تقریر استعدادات نفوس که تفصیل آن در لمعات مشروح ساختند انکشاف حقیقة نفس نفیسه و استعداد شریف بندگی حضرت ایشان التماس رفت ارشاد فرمودند که آن استعدادات و نفوس که در لمعات

مضبوط شده‌اند و از این نفس و استعدادات و لیکن تعریف اجمالی فهمانیده‌اند
که نفس عالیه است و بهیمیه ضعیفه اما ضعف غیر مخل در اخذ علوم الهیه و لطایف باز در
در مرتبه اصطلاح و لطایف کامنه در حد تجاذب اند و ما بین این دو مرتبه درجه ثالث است
که مستعد استفاضه علوم حقه است از نوامیس کلیه و معارف حقایق مجرده مع الفرق
بینهما یعنی طرف اصطلاحیه اخذ علوم شرایع است بی اختلاط علوم باطنه و جانب تجاذب
قابل علوم باطنه است بی امتزاج علوم شرایع افاده ارشاد فرموده‌اند که حکمت در سکوت
انبیا علیهم السلام از کلام حقایق و معارف و عدم تکلم ایشان در این علوم آنست
که ادعیای فهام انام حامل آن اسرار نمی‌توانست شد و تصدیق غیر مدرک از محالات
عقل و فهم بود و مخالفت و تصدیق و انقیاد انبیا سبب ضلالت ابدی ایشان میشد
لهذا این کرام که رحمت خاص و عام بوده‌اند بآن کلمات ناطق نشده و تکلیف
بما لا یطاق نداده‌اند و علومی که قریب بتصدیق عقل و ادراک و فهم و ذهن نوع انسان
بود بیان فرمودند تا کسی را که سلامت طبع باشد انکار نیاید و طبیعت و عقل منقاد آن
شوند و هم چنین وارثان ایشان نیز در اظهار اسرار و تکلم بغوامض معارف قدم استوار
و متابعت انبیا علیهم السلام دارند و اصلا از ایشان لفظی که مزلة الاقدام باشد سر نمیزند
و متکلم بحقایق نشوند الا پیش محرمان خاص خویش و در بعض احیان که خالی از وجود بیگانگان
بود و در این ضمن بجناب نفس شریف خود اشاره فرمودند که اگر تا چهل سال کسی را
نیابیم که فهم سخن ما کند سخن از آن باب نکنیم و همیشه بمقتضای استعداد مخاطبین
گفت و گوی اسرار بمعرض بیان می‌آید و سوای مخصوصین از آن بیان بهره مند نمیشوند
و هر که مخاطبه ما باد است بشارة مند باد که جوهر استعداد او قابل است و هر که لایق استماع

استماع این سخنان است بفضل ایزدی امیدواریش زیاده است بعد از ان این بیت
خواندند سه گفتگوی طوطی از آینه می خیزد عیان نگر نباشد سیف خان مار النفس در کار نیست
افادہ فرمودند ای تقریر معنی این حدیث شریف نبوی علی مصدرهٔ الصلوة والسلام که
از عباس بن مرداس ابن ماجه و بیهقی روایت کرده اند که ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا الظالم فانی
اخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة وغفرت
للظالم فلم یجب عشیته فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجیب الی ما سال قال فضحک
رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابوبکر وعمر بابی انت وامی ان
هذه لساعة ما کنت تضحک فیها فما الذی اضحکک اضحک الله سنک قال ان عدو الله
ابلیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائی وغفر لامتی اخذ التراب فجعل یحثوه
علی راسه ویدعو بالویل والثبور فاضحکنی ما رایت من جزعه چنین افاده فرمودند که
عنایت و شفقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برامت سبب انبعاث همت قویه
از قلب مبارک وی علیه الصلوة والسلام شد و دعای که متضمن مغفرت عامه
دارانه جمیع معاصی اهل زلت وعصیان بود معروض درگاه الهی داشتند جل جلاله
واز حضرت ربوبیته بمقابله همت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریای رحمت
بجوش زده سیاهی ذنوب ومعاصی کافه عصات را محو کرد ابدا الا بعض اشخاص
که استعدادات آنها در اصل فطرت از قبول این عنایت آبی بود وشدت موانع
خصوصیت استعدادات ایشان را از سعة دایره این مغفرت محروم داشت
نعوذ بالله من ذلک افاده فرمودند سعادت بزرگی رغبتی درین راه مربوط

تبقلید یکی از ارباب تحقیق است وظهور کمالات وحصول آثار نسبات عزیزان قدس سرہم بدون اصلاح صورت نہ بندد پس ہر کہ در متابعت استوار قدم است کشود کار و ظہور آثار او اقوی واحکام خواہد بود و فکر و رویۃ طبیعت و جولان ذہن در میدان بکار نمی آید افادہ فرمودند بیراث انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات علوم شرایع است کہ محتاج الیہ خاص وعام است و دعوۃ عامہ ایشان لطرف ہمین علوم است پس قوۃ حفظ واتصال اسناد این علم بی شک موجب برکات عظیمہ وفضایل جمیلہ است وبعد تصحیح وتجوید وسلسلہ اسناد کتب حدیث وقرآن عظیم برکات جزیلہ وفواید جلیلہ والحیان صور ثلج وبرد بیشمار در خود مشاہدہ نمودیم والحمد للہ علی ذلک افادہ ارشاد نمودند کہ طایفہ از مومنین ہستند کہ زبان ایشان مطاوع تعبیر وبیان حالات ایشان نگردد دفرقہ را از اولیا کمل حق تعالی قدرت ان عطا فرمودہ در تعریف وتوصیف کمالات خویش بہ شرح وبسطی کہ فقط فرمایند دفترہا نویسند وہمین عزیزان کہ سریان حقیقۃ الحقایق را در خود وکلیات را دران حقیقت متعین می بینند پس ہرچہ گوینہ از خود گویند واز ہرچہ تعبیر نمایند از خود نمایند وہمین طایفہ اند کہ منت ایشان بر ذمہ جمیع خلایق است وہمین فرقہ اند کہ وسایط جود الہی اند اگر وساطت ایشان در میان نبودی ہیچ احدی بمعرفت اللہ راہ نیافتی بل ہیچکس آشنا بہ این اسم اعظم نشدی واگر توجہ ایشان درکار نبودی ہیچ سالک بشرف التفات وانجذاب بسوی تجلی اعظم فایز نگشتی حق سبحانہ تعالی برایشان رحمت جمہور خلایق احجار بہنہ این کبار را مرات صورت تجلی خود کہ معبر باسم اللہ است گردانیدہ دبودن احجار بہنہ ایشان مرایای ان تجلیات سبب انعکاس ان صورت ساخت در شما برکافہ انام وانطباع ان صورت در نفوس

ایشان موجب انجذاب حقیقت آن اسم گردید پس ازین راه نسبتی عظیم بر جمیع تا
قدر و منزلت این مقربان از حوصلهٔ فهم کم حوصله بیرون است و وصف و نعت
ایشان از حیز طاقت عالمیان افزون از حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره
منقول است که روزی بکاروان سرای منزل ساختند و عزیزی را دیدند که از
حمام برآمد و در پیش ایشان گذشت فرمودند وی از دوستان است اما ما را نشناخت
و وجه نشناختن آنست که ما بی‌نشانیم و از شیخ احمد قاشانی در تفسیر آیه کریمه یا اهل
یثرب لا مقام لکم الایة نقل فرمودند که اشارتی لطیف باین معنی کرده است یعنی مراد
از اهل یثرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وارثان او باشند و لا مقام اشارة
مقام بی‌نشانی ایشان است که هیچ نشان گرد بی‌نشانی ایشان نتواند گشت
افاده ارشاد فرمودند که خرابی آدمی از خطرات نفس اوست که از درون او می
جوشد و مانع راه او می‌شود و از جمله آن خطرات این است که کسی را نسبت بعزیزی
از اولیا ظن فاسدی پیدا شد و تمکن در دل وی یافت تا رفته رفته موجب طرد
او گردید از باب وصول بدرجه قبول و یکی از افاضل عصر را حکایت کردند که هنگام سفر
مبارک حجاز در شهری با وی ملاقات شد و وی بیکی از بزرگان سلسله نقشبندیه
بیعت کرده بود لیکن آن عزیز چندان علم ظاهری نداشت و در تقریر معارف و بیان
حقایق خصوصا کلام شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که موقوف است بر علم
وافر زبان ایشان جاری نمی‌شد و این مرد فاضل از عدم قدرت بر بیان غوامض معارف
در تردد افتاده و علم او بعدم علم آن بزرگ خلل عظیم در کار او افکنده تا از برکات
نسبت باطنی آن عزیز محروم مانده بایستی که این خطره راه او نزدی و مفسد عقیدهٔ

او نشدي واز علوم باطنه او وكمالات معنويه ان عزيز مستفيد شدي ونسبت خود را
با وي درست كردي افاده خوف سيفي است از سيوف الهي كه سل ان مخصوص براي
دفع دشمنان است پس عاقل متفطن اعتباري نمايد احوال واوقات خود را دمبدم تفتيش
مينمايد اوضاع واطوار خويش را اگر مطاوع مرضي الهي ومطابق فرمان حق يابد بايد كه خائف
نشود وخوف را درين وقت بخود گذر ندهد ودست بدامن رجا زده انرا محكم گيرد كه
نفع وي بالفعل باعتصام رجا غالب است واگر مخالف ومباين امر حق ورضاي او سبحانه
داند پس الانسب والانفع بحال او خوف است وتمسك بخشيت درين حالت
وي را انفع است كه نامرضيات الهي دشمنان معنوي اند كه بجز اين شمشير دفع نمي شوند وقتل
اين اعدا كه اهم طريق سلوك است مطمح نظر داشته تا استيصال انها روي — اسلام
كار نيارد اين سيف را از دست نگذارد افاده در معني حديث شريف الدنيا سجن
المومن وجنة الكافر چنين افاده فرمودند كه بني ادم سه گروه اند گروهي انكه دنيا براي
ايشان زندان است وعقبي روضه رضوان است واين حكم عامه مسلمين است
وفرقه انكه دنيا جنت انها وآخرت زندان انهاست واين فرقه كافران اند وطايفه
سيوم انانند كه اين جهان وان جهان براي ايشان رضوان در رضوان وجنت در جنت
است واين زمره عزيز الوجود اند وحكم ندرة اند وشارع صلوات الله وسلامه عليه
از حال ايشان خبر نداده مگر بطريق ايما واجمال واين عزيزان عرفا بالله اند كه مشاهده سريان
حقيقت واحدة مطلقه در جميع موجودات هم درين جهان آنجهاني شده اند ومفيض كرم جل شانه
محض عنايات خويش غشاوه قيود كوني از بصر بصيرت ايشان زايل كرده اند پس
همان نعماي والاي موعوده فرمودند كه بعضي بندگان الهي هستند كه حق تعالي بايشان نعمتي

[illegible]

داده واطلاع برآن نعمت نیافتند وحکمت الهی بنابر مصلحتی حقیقت آن نعمت را در دار
دنیا از ایشان مستور داشته که حوصله ایشان قابل انعام بود اما قابل رویه آن انعام درین
جهان نبود چون ازین عالم انتقال کنند لابد حقیقت آنرا بی پرده مشاهده نمایند وبعضی
بندگان هستند که منعم مطلق عز اسمه ایشان را منعم ساخته وعلم وشهود آن نعمت نیز
کرامت فرمود تا بموجب کریمه اما بنعمة ربک فحدث شکر نعمت بجا آرند وقدر منعم جل
ذکره بشناسند افاده ارشاد فرمودند که توجه الی الله بر سه قسم است یکی بذکر زبانی ودوم
بذکر قلبی وسیوم توجه صرف بذات مجرده واین اعلی اقسام سه گانه توجه است افاده
در علاج ازاله رذایل باطن سالک ارشاد فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
او را باید آگاه نمود بر جزئیات وکلیات خصال ذمیمه اش مطلع باید ساخت وتدابیر
ازاله آن باید فرمایند وبعضی اشغال واذکار که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا مهذب شود
وآن رذایل ازوی بالکل ازوی مرتفع گردد واگر گذرنده است از مقام قلب کاسب
سوی روح وسری را ازخا باید کرد وتعرض بحال وی هیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام اصلی
خود واصل شود لابد این اوصاف در وی نخواهد ماند صاحب سر وروح محتاج دست
معالجات نیست که خود بخود تبدیل اخلاق ادنی شود وتهذیب او بآسانی میسر آید
افاده فرمودند عقلای زمان مقرر دارند که حصر تعلق دل بیک ناحیتی دون جهت اخر
ازرفاه عقل است بلکه نظر یک طرف دل ناحیتی ونظر طرف دیگرش بجانب
دیگر از بلوغ فهم ودانائی است حاشا که این دو بینی غول راه ایشان شده واین
خطاب ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که تعلق قلب بجهات متعدد
جز بسیاری تشویش وتفرقه چیزی بدست نمی آید ودر دوری سوای پریشانی دوام

نابده نمی بخشد خصوصا در سلوک و تصوف تا این کس یکدل و یکروی و یکسوی
نشود و صرف همت بمقصد واحد ندارد باید دانست که بطالان سعی خود گربسته و اوقات
خویش ضایع نمود ازین قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شده اند افاده
فرمودند غیر تهامت مشایخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است معقول می شود زیرا که
این طایفه توران تقاضای نفس را غیرت نامیده اند اگرچه از اکابر سلف ازین باب
چیزها منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت که هزاران اوصاف محمود
با ایشان بود و کارها کردند که درین زمان وقوع آن و امثال آن بس عسیر است فرق
در غیرت این عهد است که صرف همت ایشان در غیرتها هیچ با خود فند اتر سبب و
درویشی مناسب ندارد یقین باید کرد که منشا این امر غلبه نفسانیت است افاده
فرمودند آرد درویشی اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر بر زند و این رغبت
بالهام حق ظاهر نماید که برای اعلاء کلمة الله بوده است قبول نباید کرد و سخن او را معتبر
نباید داشت که مفتون تسویل نفس و شیطان نشده است زیرا که وجود سلطنت
در اولیا این هست بالهام حق و انتظام امر ملت صورت نیافته مگر در حضرت امام
مهدی که آخر زمان پیدا می شوند که قیام این هر دو امر بالهام الهی خواهند بود و غیر ایشان
هر که مدعی این معنی شود حکم بطلان او باید کرد که میل او از سر نفسانیت است که هیچ اصل
ندارد افاده فرمودند تفضیل عالم بر عابد در صورتی درست آید که ملازم ادای جمیع
فرایض صلوة و صوم و زکوة و حج و مؤکدات سنن و آداب بود و از محرمات و مکروهات
و مشتبهات پرهیز کند و از ارتکاب کبایر و احتراز در صغایر محفوظ باشد پس اصرار
این عالم البته فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیزها از عالم فوت شود و یا از علما

نتوان شمرد واسم عالم بروی منطبق نمی شود که علم بی عمل وبال عالم است وعابدی که
علم او بفرایض وارکان اسلام وضروریات دین نبود وی را نیز از عباد نتوان شمرد که عمل
بی علم وکسب شیطان است وعبادهٔ جاهل عین ضلالست افاده عزیزی بخدمت حضرت
ایشان ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان وقبور ایشان میروم ودر بعض مقابر
انس وراحت وسکون وآرام در خود ادراک می یابم اولا در روضهٔ شریفهٔ حضرت
سلطان النظام الدین قدس سره که اثر راحتی ووحشتی یافته نمی شود سبب اثر نمی دانم امیدوارم
که بندی حضرت افاده فرمایند وبراین سر آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض
کاملین که ارواح ایشان از قیود بشری خلاص شده وازالایش مقتضیات جسمانی
پاک گشته اند توجه ایشان بسوی ذات بحت وبی نشانی صرف است وکسی که بزیارت
قبور ایشان رود البته که بکمال او هیچ التفاتی نشود مثل شخصی که داخل آئینه خانه شود
وانجا هر طرف که می نگرد خود را بیند وبغیر خودش چیزی بنظر نمی آید حضرت سلطان
المشایخ قدس سره از جملهٔ این طایفه اند وبعض اهل ولایة که ارواح ایشان از ان قیود مجرد
نگشته اند وتوجه ایشان بالکل بجانب مرتبهٔ اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان این
بنحوی از انجا مناسبت بسوی زیارت کننده واقع می شود وتاثیر ان التفات این کس هم
در خود احساس می نماید افاده در شرح حکمت مشروعیه عبادات مثل صلوة وصوم
وزکوة وتلاوة قران وغیر ان این طور ارشاد فرمودند که خدا تعالی را بر عباد خود حقی ثابت
وتوحید ونفی شرک واداى عبادات ان حق ادا می شود واین کلامی است مرموز
بجهت ضیق عبارة زیاده ازین نتوان بیان کرد حاصلش انست که در روح آدمی لطیفه
بغایت باریک ودیعت نهاده اند که منجذب است بجانب تجلی اعظم مانند انجذاب

مقناطیس

حدید بجانب مقناطیس و این لطیفه گاهی در غواشی سر و روح می باشد پس سر و روح هم منجذب می شود بانجذاب او چنانکه چوب بانند کشتی بشتاب میگردد و در جسم و نفس و گاهی بی غواشی میل میکند و این نوع مخصوص باهل کمال است بهر تقدیر این انجذاب ثمرات عبادات شده است و عبادات مکمل و مربی انجذاب می باشد و ایام عوائق آن انجذاب و عوارض اوی باشند پس تقاضای این لطیفه را حق الله تعبیر کرده شد زیرا که حق لطیفه ایست که نمونه ذات حق است در لطائف سر افاده ارشاد فرمودند آدمی قبل انکشاف مقام عین تا بیند خود مقلد راه سلوک است و گرفتار کشاکش تقلید و رخصت بالیتها و مرادات دلسینه مشوش حال اوست چون بتوفیق عنایت الٰهیه بشهود عین خود فائز گردید از مضیق تقلید و رخصهای دیگر فراغ یافت و مشاهده عین عبارتست از معرفت طور خاص است از اطوار حضرت وجود که بتبسیم رحمت الٰهیه مظهریه آن باین شخص عطا نمودند و بعد وضوح این سر عظیم القدر و تحقق این مقام خود را و ارادات خود منتهی یابد در سطوت حضرت وجود و این راه انبساطی و سروری احاطه می نماید که دیگر مقتضیات طبعیه و ارادات نفسیه او را از رحمت نرسانند و تشویش ندهند زیرا که احکام و ماجریات او راجع است بوجوب افاده ارشاد فرمودند که کشف بعضی معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب وفور فرحت و سرور میگردد و وجود این انبساط بر تحریر آن ناچاری آرد هرچند که آنرا بارها نوشته باشیم و مکرر بیان نموده باشیم لیکن حال او چون بار دیگر جلوه گر شود خاطر را بنشاطی آرد و بی اختیار بتحریر آن مطلوب می افتد و آن انکشاف جهت استشراح و تشبیع کنند الله و علاقه علم خود بوی و اعتناء خویش بروی دون علم لطیفه انا که با این علم اختلاطی

و مشاهده شدن آنکه بعد بعد و ظهور تعلق این علم سوی تجلی اعظم خواهد بود و مراد
از تعلق علم سوی تجلی اعظم آنست که تا حال این عارف عالم او بود و او معلوم
بعد ازین او عالم است و این معلوم یعنی آنکس از جمله شیون و اطوار او گردد پس معلوم
شود تعلیم ذات نفس خودش علما حضوریا پس درین صورت فنا ممکن متحقق نیست
و حادث رو بعدم آورد باقی نماند الا القدیم واجب و سفر منقضی شد و فقط جنبه تأمل
خود محبوبیت افاده ارشاد فرمودند که حق تعالی با محبوب خود معاملها دارد و گاهی اراده
او جل شانه متعلق القای محنتی بر اهل محبتی میگردد لیکن منصب محبوبیه چون متحمل بار
مشقت نیست لهذا اوحی از ملاطفت در تحمل آن بار او را تجربه دهد تا نشاط طبع و سرور در
دل گوارا کند چنانچه از بعض مقربین منقول است که مامور شد بترک عبادت و او بحکم
فطرت سلیم حکمت این امر دریافته و احکام حق ربوبیت و مراتب عبودیت
سنجیده و نظام کارخانه حدوث و قدم را فهمیده مناجات کرد خداوندا مرا از ترک
عبادت و رنج عبودیت معذور دار که راحت من در بندگی تو است پس بقیام
وظائف عبادات و ریاضات بذوق و نشاط اقدام نموده بقرآن نمی رسد از اینجا معلوم
که مراد از امر بترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود در مجاهدات
و ریاضات تا همین مشقت عین راحت و مسرت او گردد و هم چنین فرمودن محبوب
عالم صلی الله علیه وسلم عرض بی ربی لیجعل لی بطحاء مکة ذهبا الی آخر الحدیث بلوح است
بر آنکه ترک ترفه و تنعم اختیاری باشد و عرض بطحا ذهبا من الله تعالی نوعی از انواع
لطف و انعام و تخییر است در حق آن محبوب رب الانام علیه الصلوة والسلام هر چند
که مقدور و مکتوب در باب آنحضرت فقر بود لا غیر خواستند که این فقر باختیار خود ترجیح دهند

تا مقتضای محبوبیه بوجود آید و شفقت عین لطف گردد والله اعلم افادہ در تفسیر آیہ کریمہ یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة از افادات سامیه حضرت ایشان محفوظ ماند این است که ارشاد فرمودند که دورات کلیه را اقتضاءات است در تدبیر ادوار متعاقبه یعنی بعد ختم دوره چون فتح دوره دیگر مراد افتد جمیع احکام و آثار و اوضاع و اطوار بمقتضای آن دوره از برزخ مثالیه تجلی اعظم که نزولش در عالم مثال است و منشأ و مبدأ اوضاع و اطوار ادوار بمقتضای مصلحت کلیه دفعة بعد دفعة بسوی عالم شهادة انتقال می نماید و این عالم تمام بانتشار رنگ آن احکام و آثار رنگین شود و تا بقای این دوره است مقتضیات وی ازین سلسله تجاوز نخواهد شد و چون مدت بقای او بانجام رسید وقت فنا متحقق گردید جمیع آن رسوم و عادات متفرقه وی مجتمع شوند و بهیئت اجتماعیه بعالم مثال بسوی مبدأ خود عروج کنند و بعد رجوع انها باصل الاصول آن موطن را نیز انزال احکام دوره جدیده مطلوب افتد و هم چنین میرود الی ما شاء الله تعالی و این انزال احکام را بلفظ تدبیر الامر من السماء تعبیر کردند و رجوع آن و پیوستن بمبدأ خودش را بکلمه ثم یعرج الیه مبین ساختند والله اعلم افادہ انماس نمودم از منبع این قول که در افواه مذکور است اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب ارشاد فرمودند که دراصول کتب احادیث این حدیث بعینه ثابت نشده لیکن شاهد آن یافته می شود قول الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و معهذا در هر زمان طائفه از صوفیه پیدا می شوند که با وجود ارتکاب معاصی حق تعالی بفضل خود گناهان ایشان عفو فرماید و موفق باعمال نیک گرداند: بالجمله در حق بعضی افراد شمول رحمت الهیه سبب غفران ذنوب بدون توبه هم می شود و این نادر است و بعضی را توفیق توبه

وندم تلافی می نماید واز انجاس تدنس پاک وصاف می گرداند واز جهت ندرت
این معنی شرع انرا اعتبار نکرده وتعرض باقتال این سخنان نفرموده مقارن این مذکور بر سبیل
تمثیل ارشاد فرمودند که با شخصی معصوم را درمنام دیدیم که مرتکب گناهی است از کبائر لکن
شخص با متوجه شده بجانب آسمان ظهور نمود وان نظر کردن وی بطرف آسمان مفهم آن شد
که اشاره او بجانب قدر الله است یعنی هرچه از قسم گناه بروی گذشته بتقدیر الهی است با
د نفس وی ملوث از معاصی هیچ متاثر ومتلوث نساخت ازاینجا مفهوم شد که
بعضی نفوس باشند که گناه در ایشان هیچ اثر ندارد وضرر نمیرساند بهمین جهت مذکور شد
کو که اقل قلیل باشند افاده روزی عرض کرده بودم که مشاهده صورت کریمه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در رویا بوجهی که محدثین ضبط کرده اند مشکل می نماید زیرا که صورت مرئی
درمنام نیست الا صورت مثالیه پس انرا بر صورت شهادیه قیاس کردن مع الفارق
است ۔ ارشاد فرمودند بعضی از نفوس قویه را خداتعالی قدرت داده است
که صورت جسمانیه خود را بقوت رابطه محکمه که بان صورت پدید دارند می قطعت می
نمایند وبدین صورت در نظر رائی نمودار می شوند پس لامحاله روح مطهره آنجناب
صلی الله علیه وسلم بهمان رابطه قویه در تمثیل وتشکل صورت جمیله شهادیه اقوی وابلغ
است فلا استبعاد فی رؤیته صلی الله علیه وسلم تلک الصورة الاصلیة والله اعلم
افاده معنی حدیث شریف که نسائی روایت کرده است عن عائشة رضی الله عنها قالت
دخل علی سائل مرة وعندی رسول الله صلی الله علیه وسلم فامرت له بشیء ثم دعوت
فنظرت الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما تریدین ان لا یدخل بیتک شیء
ولا یخرج الا بعلمک قلت نعم قال مهلا یا عائشة ولا تحصی فیحصی الله علیک ضبن افاده

فرمودند که هر یکی از افراد انسانی را شریعتی است خاصه نفس او و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینجا بیان شریعت مختصه نفس مطهره خود اراده کردند و از جمله خصوصیات شریعت وی صلی الله علیه وسلم عدم جمع است در دولت خانه او و تنبیه است بر مقتضای خصوصیت شریعت خاصه خود بر اهل بیت را وارشاد به آنکه در این امر از التزام موافقت طور خاصه وی صلی الله علیه وسلم تغافل نکنند و طمع از جمع بردارند و جانب از خرج نگیرند والله اعلم افاده در تخصیص عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم ببشارت جنت در مقام واحد و آن واحد چنین ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این کرام بدار السلام در مقام واحد بحکم وجدان آنچه ظاهر شد اتصاف ایشان است به سه خصلت پسندیده جمعاً در هر واحد از این اکابر که در غیر ایشان وجدان آنها باین حیثیت باتفاق معدوم است یکی شرافت نسبت دوم هجرت اولیه سیوم استقامت بر موافقت و متابعت ولزوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابتدا اسلام تا وفات حضرت خیر الانام ملک وهاب و بعد وفات نیز هر چند احاد این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیئت اجتماعیه در ذوات کریمات عشره مطهره سبب تفضیل و تخصیص بشارت ایشان شده است والله اعلم

فصل در بعض مرویات خواجه محمد امین

تتمت مرویات خواجه محمد امین فصل افاده بسبب این فقیر چنگ زدن بکتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته بذکر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر لطافت خواندن ندارد ترجمه و معنی از هر دو شنیدن در عقاید مذهب قدما اهل سنت اختیار کردن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف تفتیش آن نکردند اعراض نمودن و بتشکیکات معقولیان خام التفات نکردن و در فروع پیروی علماء محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن

ودریافت نفریعات فقه را بر کتاب وسنة عرض نمودن آنچه موافق باشد در حیز قبول
آوردن والا کالای بد بریش خاوند دادن امة را هیچ وقت از عرض مجتهد است
بر کتاب وسنت استغنا حاصل نیست وسخن متقشفه فقها که تقلید عالمی را دست
اویز ساخته تتبع سنة را ترک کرده اند شنیدن وبدان التفات نکردن دوست
خدا جستن به دیگی ابنان وصحبت دیگر صدا مر موروف خیانچه تحاظ این فقیر رسیده است
که در فرایض وکبایر ذنوب وشعایر اسلام ضعف امر معروف ونهی منکر بلیغ ان حد
است ولبس وضعف دران منحصر نیست وصحبت دیگران است که دست در دست
مشایخ این زمان هرگز نباید داد وصحبت باشان نباید کرد وتعلم عام هم در نباید بود وکرامات
زیرا که اکثر علوم لسبب رسم است وامور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست وکرامات فرو شان
این زمان همه الا ماشاء الله تعالی طلسمات ونیرنجات را کرامات دانسته اند تفصیل
این اجمال انکه اشهر اصناف خرق اشراف خواطر است وانکشاف واقعات
اینده واشراف وکشف را طریق بسیار است ازانجمله باب ضمیر از علوم نجوم ورمل نه
پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسویه بیوت ورمل را ازانچه در کار است ما تجربه
کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از دقایق روز ازانجا
ذهن او منتقل میشود لطالع وهمه بیوت ومواضع کواکب در خاطرش صورت می
بندد گویا صفحه تسویة البیوت مقابل او استاده است وهمچنین ماهر در فن رمل کاهی در دل
خود معین می کند که فلان انگشت را لحیان قرار دادم وفلان انگشت را فلان شکل وذهن
صورت می بندد که ازین اشکال کدام متولد میشود تا انکه زایچه پیش او حاضر می شود
واز انجمله باب کهانت تا انواعها وان فن نوابیت منشعب است تارة با حضار جن وتارة

(۲) باید کرد واگر نکند در دل باید بد دانست واین ضعیف ترین ایمان است
ودو قسم است آن به دست باید کرد ودیگر به زبان
با وصف اختلاف کرده است امر معروف ونهی منکر بلیغ حد

یغیران و از انجملہ باب طلسم کہ قوای کواکب را در صورتی بند می کنند و از ان اسراف حاصل می شود و اعمال جوگ کہ بعض ملاحظات جوگیہ را خاصیتی تمام است در استراق وکشف من اراد تحقیق ذلک فلیرجع الی کتب ہذہ الفنون و ہمت بستن بر کاری و تشکیل مہیب بر آمدن و دل بر کسے داشتن و لطائف را مسخر کردن ہمہ از فنون نسبت جید ملاحظہ ہستند کہ باین کار بر سا سند صلاح و فجور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن یا مردود بودن درینجا ہیچ فرق پیدا نمی کند و ہم چنین وجد و شوق و قلق و سرایت این حالت در حاضران منشا آن حدۃ قوۃ بہیمیہ او قوی تر و صدا و زیادہ تر اثر می این اعمال و این احوال بیشتر یعنی صالحان ہم می کنند بہ نیتی از نیات نیک و انیقدر اظہار از کرامات نمی کرداند کما لا یخفی و بسیاری از سادہ لوحان را دیدہ ایم کہ چون این اعمال را از شیخی ذاکر دیدہ اند از انواع کرامات میدانند چارہ کار آنکہ کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمذی و کتب فقہ حنفیہ و شافعیہ را بخواند و عمل بر ظاہر سنت پیش گیرد اگر حق سبحانہ در دل او شوقی صادق کرامت فرماید طلب ان راہ غالب شود کتاب عوارف را از آداب نماز و روزہ و اذکار و معموری اوقات پیش گیرد و رسایل نقشبندیہ را در طریق پیدا کردن یاد داشت و این بزرگان این ہر دو باب را بغایت روشن نوشتہ اند کہ احتیاج بتلقین ہیچ مرشد نماند چون کیفیت نور عبادت و نسبت یاد داشت حاصل شد بران مواظبت نماید اگر درین فرصت عزیزی را یابد کہ صحبت او مفتاح جذب است نعم التدبیر صحبت او در مردمان در می گیرد باوی صحبت دارد تا آنکہ حالت مطلوبہ ملکہ گردد بعد از آن بگوشہ بنشیند و بدان ملکہ مشغول باشد درین زمانہ ہیچکس نیست اللہ ماشاء اللہ تعالی کہ من جمیع الوجوہ کمال داشتہ باشد اگر از یک وجہ کمال دارد از وجہ

دیگر عاطل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزهای دیگر باید پوشید خذ ما صفا
ودع ما کدر نسبتهای صوفیه غنیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن بر سلسله
گران خواهد بود اما مرا کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمرو تفریع نمی باید
کرد و نسبت دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی منشها
گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استهلاک و انسلاخ و مراعات مواثیق و اتفاقات
بدنیه که شرع بدان وارد شده برای آنست که همه کس آن اصل را نمی تواند بجا آورد و ما لا
یدرک کله لا یترک کله و متکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب
نیست و ما می گوییم مطلوب باعتبار صورت نوعیه انسان بجز شرع نیست و شارع بیان آن
اصل فرموده برای عامه تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده که جامع است
میان قوت ملکیه و بهیمیه و سعادت وی در تقویت ملکیه است و شقاوت وی در تقویت
بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگهای اعمال و اخلاق قبول کند و در جذر خود مر دارد و بعد
موت امر مستصحب زد بمثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب میدارد
و لهذا بتخمه و حمی و غیر آن مبتلا میگردد و بوجهی مخلوق شده می تواند لحوق بحظیرة القدس و تلقی الهام
را بکند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت از نشئه آن ملائکه ملایمتی داشته باشد
و تلقی ضیق و وحشت از نشئه ایشان منافرتی که ثابت نموده بود بالجمله چون نوع انسان بوجهی
واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم رساند حضرت
حق سبحانه بمحض فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعیین نموده
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغامبر است از ایشان بدیشان فرستاد تا نعمت تمام شود
در بوقتی که اول مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر بار دست ایشان گرفته باشد پس صورت

نوعیه

نوعیه بلباس حال شرع را از مبدأ فیاض دریوزه کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سریان
صورت نوعیه در ایشان و خصوصیت افراد را در آنجا دخلی نیست و فنا و بقا و استهلاک وغیرآنها
مطلوب اند باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض افراد در غایت تجرد مخلوق می شوند و خدا انبیا بی
انبیا ارتباطی ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوامیس نیست بلکه لسان حال این افراد از جهت
خصوصیه فردیه تقاضای آن کرده و کلام شارع هرگز بر آن معانی محمول نیست نه صریحا نه کنایةً نه اشارةً
آری قومی این مطالب را از کلام شارع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر
گذشت خود حمل نماید و ابرار در عرف ایشان اعتبار گویند بالجمله افراط در مقدمات انسلاخ و استهلاک
و مشغول شدن هر کس فناکس بآن دوای عضال است در ملت مصطفویه خدا رحم کناد کسی را که
سعی در اخمال آنها کند که بسبب بعضی استعداد اصیل داشته باشد هرچند این سخن بر بسیاری از فیوضه
زمان دشوار خواهد بود اما مرا کاری فرموده اند بر حسب آن می گویم مرا با زید و عمرو کاری نیست وصیت
دیگر آنکه در حق اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بر مناقب
ایشان جاری باید ساخت درین مسئله دو صنف خطا کرده اند قومی گمان می کنند که ایشان
باهم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته و این وهم صرف است زیرا که
عقل مستفیض نمی تواند کرد قومی چون این چیزها بدیشان منسوب دیدند زبان بطعن و لعن کشادند
و در وادی هلاک افتادند مرا این فقیر را اگرچه صاحب معصوم نبودند و از بعضی عوام ایشان بعضی
که چیزها بوجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما ما مأموریم بکف لسان
از مساوی ایشان و ممنوع از جرح و طعن ایشان تعبداً برای مصلحتی و آن مصلحت آن است
که اگر فتح باب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم منقطع گردد
و در انقطاع روایت برهم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود

ذکر اعتقاد با صحابه و نقص آن ذکر مذهب شیعه اثنا عشریه

اکثر احادیث مستفیض باشند و تکلیف امت بجمیع قایم گردد و حرج بعضی دران نقل خللی نکند
این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند در باب شیعه
که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنوعی از کلام روحانی
القا فرمودند که مذهب ایشان باطل است و بطلان مذهب ایشان از لفظ امام معلوم میشود چون
ازان حالت افاقت داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام باصطلاح ایشان معصوم مفترض
الطاعة منصوب الخلق است و وحی باطنی در حق امام تجویز می نمایند پس در حقیقت ختم نبوت منکرانند
گو بزبان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خاتم الانبیا می گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بمزید تعظیم تخصیص
باید کرد قد جعل الله تعالی شب قدر این فقیر را معلوم شده است که ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم اقطاب
نسبتی بودند از نسبتها در رواج تصوف مقارن انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع را
بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امری است باطنی بتکلیف
شرعی کار ندارد و بعض وارث زده هر یکی بر مناخر باعتبار همان قطبیت است و رموز امامت که
می گفتند راجع بهمان است که بعضی خاص یاران خود را بران مطلع می ساختند پس از زمانی
قومی تعمق کردند و قول ایشان را بر محملی دیگر فرود آوردند والله المستعان وصیت دیگر طریق تعلیم
علم چنانکه بتجربه محقق شده آنست که نخست رسایل مختصره صرف و نحو درس گویند سه نسخه
از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد ازان کتابی از تاریخ یا حکمت عملی که بزبان عربی باشد
آموزند و دران میان بر طریق تتبع کتب لغت و بر آوردن مشکل از جایی آن مطلع سازند چون
قدرت بر زبان عربی یافت موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی بخوانند و هرگز آنرا معطل
نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیضها دارد و ما را استماع جمیع آن مسلسل است

بعدازان

بعد ازان قرآن عظیم درس گویند بان صفت که صرف قرآن بخوانند بغیر تفسیر و ترجمه گویند و هرانچه
مشکل باشد در نحو یا در شان نزول متوقف شود در بحث نماید بعد فراغ از درس تفسیر
طالبین را بقدر درس بخوانند درین طریق فیضهاست بعد ازان در یک وقت کتب حدیث
می خوانده باشد از صحیحین و غیرانها و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت دانشمندی
مثل شرح ملا و قطبی و غیران الی ما شاء الله و اگر میسر آید که مشکوة را یک روز بخوانند ٨ شرح
و روز دیگر طیبی بقدر آنچه روز اول خوانده است بخوانند خیلی نافع است و صیت دیگر ما مردم غریبیم
که در دیار هندوستان آبا ما غربت افتاده اند و عربیت نسبت و عربیت لسان هر دو
فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیا و المرسلین و فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات نزدیک میگرداند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان
عادات و رسوم عرب اول که منشا آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از دست ندهیم
و رسوم عجم و هنود را در میان خود نگذاریم اخرج البغوی عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن
الخطاب رضی الله عنه و نحن باذربیجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا و ارتدوا و انتعلوا و القوا
الخفاف و القوا السراویلات و علیکم بلباس ابیکم اسماعیل و ایاکم و التنعم و زی العجم و علیکم بالشمس
فانها حمام العرب و تمعددوا و اخشوشنوا و اخلولقوا و اقطعوا الرکب و انزوا نزوا
و ارموا الاغراض و فی روایة و انزوا علی ظهور الخیل نزوا یعنی چون عرب برای جهاد باطراف عجم
منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه ترسیدند که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک
نمایند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید
موزها را و بگذارید شروالها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسماعیل را و خود را دور دارید از تنعم
و هیئة لازم گیرید نشستن در آفتاب بر آنچه آفتاب حمام عرب است و برسم قوم و درشتی

تشبه بمعد

لباس بپوشند و سخت گذران باشند و کهنه پوشی خو کنند و شادل کشید شتران را یعنی بگیرید
و رام سازید و جست کرده سوار شوید بر اسپان و تیر اندازید بر نشانها یکی از عادات شنیعه
هنود آن است که چون شوهر زنی بمیرد نگذارند که از آن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
نبود نه قبل آنحضرت و نه در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدای تعالی
رحمت کناد بر آنکس که این عادت شنیعه را استیصال سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
این عادت را قبیح باید دانست و بغض و دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است
دیگر از عادات شنیعه ما مردم آن است که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که شرف ما در دین و دنیا بآنحضرت منتهی میشود و اهل بیت خود که بهترین مردم اند دوازده
اوقیه و نش مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است
در افراح و رسوم بسیار در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شادیها مقرر فرموده اند
دو شادی است ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر آن را باید گذاشت یا اهتمام
در التزام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است در ماتمها و سیم و چهلم
و ششماهی و فاتحه سالینه و این را در عرب اول وجود نبود مصلحت آن است که غیر تعزیه
وارثان میت تا سه روز و اطعام ایشان یک شبانروز رسمی نباشد بعد سه روز زنان
قبیله جمع نشوند و طیب در ثیاب زنان میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد انقضا
عده قطع احداد نماید سعید از ما کسی است که بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب
مناسبت پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه
و علم شعر و منقول و آنچه ضروریه پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ماجریات ملوک و مشاجرات و هرچه

اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بآن گردد
این قدر خود ضرور است که این علم را دنیا دانند و از آن متنفر باشند و استغفار و ندامت
کنند و ما را لابد است که بجز این مخزن رویم و روی خود در این آستانها مالیم سعادت
ما این است و شقاوت در اعراض از این وصیت در حدیث آمده است که من ادرک
منکم عیسی بن مریم فلیقرءه منی السلام این فقیر آرزوی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح الله را
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم اگر من آنرا نه دریافتم هر کسی را که از اولاد یا اتباع
این فقیر زمان بعثت آن آنحضرت دریابد حرص تمام کند در اتمام تبلیغ سلام تا کتیبه افراد
از کتاب محمدیه ما باشیم والسلام علی من اتبع الهدی فصل فی تمییز الملتین افاده در حدیث
متواتر آمده است خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم الحدیث و سر در تفضیل صحابه بر
هر که بعد از ایشان آمد آنست که ایشان واسطه اند در میان پیغامبر و این جماعه متاخره
از جهت غلبه اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
که امر ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع است بر خشت تحتانی
و واسطه استقامت اوست تا آنکه کار باساس رسید همچنین هر قرن متاخر منت مند
بر قرن متقدم است در سراج اسلام و علوم و هدایت و شرح تا آنکه امر منتهی گردد
بصاحب شرع که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده نمی بینی که امروز کافری
چون می خواهد مسلمان شود چه قدر حرکات عنیفه می باید کشید که از میان اهل کفر و رسم
کفر بر آمده اوایل اسلام یاد گیرد و بآن متعلق و متحقق گردد خدای تعالی رحمت نامه نازل کرد
انا دیر اباء و اجداد و اساتذه و مشایخ ما که در حجر تربیت خود ما را پرورش دادند اول
کلمه که بما رسانیدند کلمه اسلام بود و اول رسمی که بما نمودند رسم اسلام بود آن موقته

دشوار از سر ما بر داشتند رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و رحمت دیگر اوقی و اتم از آن نصیب
اصول ایشان گردانا د که ایشان را هم چنین در حجر خود تربیت کرده از موت خلاص کرده اند
و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات تامه و تحیات کامله تحفه جناب عالی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم گردد و بعد هر مسلمانی که با این ملت حنفیه بهره مند کردند علماً و عملاً این چنین باید داشت
ابای | و این چنین سنت را بر جان خود باید نهاد تا مبرا باو ظاهری و باطنی کرده باشیم و از عقوق ایشان
دور شویم والحمد لله رب العالمین افاده حد او اجوامع الکلم فی حد اجوامع العلم فی انکشاف
سر توحید رکنی عظیم است از ارکان ولایت خاصه اما چون از حد تجاوز کرده قوة بهیمیه
با او یار شد و او عضال گشت که بمذهب دهر کشد و احکام رب و مربوب را هم
آمیخت و قاعده حقایق الاشیا ثابتة را بر انداخت افاده آوکیمه ارواح کمل و معرفت
تصرف ایشان در خواطر بنی آدم علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت
بهیمیه با او یار شد سم قاتل آمد یعنی باشتراک در عبادة و استقامت منقضی شد افاده نوع
و اتقاء شبهات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد نوعی
از وسواس شد خوبی گشت که او را امام ورع می خوانند و باین غلط مغرور می شود افاده
چون علمی از مبدا فیاض فرو ریزد لا بد است از آنجا از استعداد تام این نفس زیرا که
التجلی لا یکون الا بحسب استعداد المتجلی له و چون استعداد تام بود ممکن که این علم مبحوث خیال
باشد الناس افتاد و اشتباه بهم رسید فکیف القضاء فی ذلک قضا در این اشتباه
آنست که شیخی باشد که او را تمکین تمام افزوده اند علوم متضاده او را مشوش نمی کند
مرآة اوسطی است برای کشف تمیز هر شیئی که در عالم پیش آید این علم را برای او عرض
باید کرد و وی صورت حال را بسنجد و بر جوهر شفاف خود مقابل سازد و از آنجا

و درنسخه: سر تصرف اما چون از حد تجاوز کرده قوت بهیمیه با او یار شد سم قاتل آمد ۱۲ منه

شری برآید و این شر بتصحیح احد المحتملین نباید لا علاج له الا ذلک انده و در قواعد طب
ثابت شده است که انتشار سودا در بدن آدمی حالتی از تعطیل حواس بهم میرساند
پس وی در خواب است حال آنکه در یقظه است و تنها است حال آنکه در مجلس نشسته
است بر مثل این شخص حوادث مستقبله و خبایای غیبیه منکشف میگردد و وی از آن
اخبار می کند و او را در عرف مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جریده
اولیاء الله ذکر نیست اگرچه عوام از وی خوارق بینند و اعتقاد عظیم بهم رسانند گاهی
اسباب سماویه اجماع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمثالی از آن
منقش گردد و از آن تمثال منعکس گردد اضواء در نفوس اهل صفا از افراد انسان
اگر این انعکاس بر قلب افتاد بصورت عزم و همت برآید و اگر بر عقل افتاد در صورت
مکاشفه و واقعه گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بهر تقدیر این نکته را یاران نگویند
وایشان در مقامات وی نویسند و حمل کنند بر تاثیر همت و ارباب خرق نظام
اسباب شمارند و بحقیقت اینجا هیچ نبود الا قبول انعکاس اضواء آن ممثل در عالم ملکوت
بمنزله رؤیا و این اشتباه بسیاران از مقامات نویسان افتاده است افاده و گاهی
کلیه که بمنزله نفوس فلکیه کالم تنک میزند و دنبه اصلا کرا دمی گردد و در تنزیل حادثه از
حوادث ممثله در ملکوت همت لبنه است و از علامات ظهور او در عالم شهادت
جزوی از هزار جزو لشرط خود متحقق نشده است پس واجب می گردد بر طبیعت کلیه
اقامت این جزو پس داعیه همت بستن یا کاری کردن در قلب شخصی از مستعدین ایجاد
میفرماید لیقضی الله امرا کان مفعولا در صورت هیجان داعیه این شخص بکران صفت واعدها
می کند می گوید که این کار من کردم و اهل دل از وی اغماض نظر می کنند و تعریض انکار پیش نمی آید

نسخه مقامات

زیرا که این شخص الفاح حقی می کند این شخص بمقامات اولیا نمی رسد و یکی را تعبیه می کنند و بدانها
اعلام و تحقیقت اینجا جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام نشده است و در صورت
اولی یک جزو هم نبود افاده احوال کفایه مثل وجد و زهد و قناعت همه ترکیب دو اصل پیدا شوند
مزاج طبیعت که مقتضی هیئات نفسانیه شده و جمع همت بر مطالب لبس همان مزاج مقتضی طبیعت (بر طلب)
طبیعت است اگر مرد سالک نمی بود در عشق و رغبت بمطلوبات و مثل آن صرف میشد
و اگر سلوک پیش گرفت این همه برای خدا در راه خدا مصروف می شود و لهذا الفرصت
از خلق هیچ سالکی را هر مقام نمی شود تا آنکه خلط شود با مزاج او و مسلط شود و وجد هم نمی رسد تا آنکه
بخار معنی بدماغ نزنند بالجمله این احوال بر دو قسم اند قسمی آنکه غالب بر آن احکام مزاج است
و تهذیب نفس ناطقه با این احوال برای ضرورت حکم تطابق نشأت است و قسمی آنکه
غالب بر ایشان هیئات نفس ناطقه است و تغیر مزاج بآن وجه بحکم ضرورت مطابق نشأت
است و تمیز در میان دو قسم یکی از غوامض علوم است که غیر اهل تمکین را میسر نمیشود افاده
دعاهای بنی آدم بحظیرة القدس مرتفع میشود و چندین بار هضم خورده و طلع و لبس صور نموده
شعاع تجلی اعظم می پیوندد و نیز ملائکه علویه که انتشار ایشان بجهت تکمیل نوع انسان است
آن دعاها را بسمع قبول می شنوند و استماع ایشان نوع باب جودی می نماید از ترکیب این
دو اصل تأثیر پیدا میکند و در ارض فرود می آید بالهام و احاله و تقریب تصرف می رود تا آنکه آن
دعاها متحقق شود اگر نظام اسباب را ملاحظه کنیم منخرم نشده و اگر نظام ارتفاع ادعیه با این دو چیز
و نزول این بارض ملاحظه کنیم این نیز منخرم نشده حالا آن حوادث که عقب دعا مخلوق شده
دو قسم شوند قسمی آنست که در حظیرة القدس بصورت کفایت دعا متمثل نیست در اینجا (استجابت)
رعایت احکام نشأه غالب تر است و قسمی آنست که در ملکوت انعقاد و شغل آن

ان بیش از انست که در خارج دیده وشنوده می شود و رعایت احکام اسباب استجابت در ان
قسم غالب تر است اگرچه صورت حادثه بحسب عرف ناس غرابتی ندارد و تفاءل فی مثل ذلک
تفاءل کر عند الله عظیم وبهذا الاثر عند الله جاه بعوض افاده هر خرق عادتی و هر واقعه عجیبه که از انبیا صلوات
الله وسلامه علیهم بظهور میرسد در نظر عارف منوط است بلطیفه از لطایف نفس او یا بقوتی از قوی بلکه
که در وجود او نوبه داده اند با تایید ملأ اعلی که بمنزله اب شمار متصل بسوی او می ریزد یا اقتضا
خصوصیت وقت وچون باین اسباب نظر کرده می شود خوارق عادات عادات می شوند مثلا
در قوی محسوسه بنگر که رستم بر پیدا آورد وکمانی که رستم می کشید دیگری از احاد ناس نمی تواند برداشت
ونمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پهلوانی وباین شجاعت وباین ورزش زور ازما
که کار رستم کند هم چنین افعال نفسانیه مثل فراست وفطانت وشجاعت وغیر آن یکی از هزاران بعد
قرون متمادی ولهذا در قرانات مسعوده که مثل ان نهایت عزامه دست پیدا می شود که دیگر از اقل افعال
واقل احوال وی باز مانند وحضرت صدیق باین معنی اشاره نموده جایی که در جناب آنحضرت
التماس نمود که سل الله ان یطعمهم فان الله تعالی عودک الاجابة در لفظ عودک اشارتی لطیف است
باین مضمون چون این مسئله محرر شد اشکالی بهم رسید که خرق عادت در حقیقت عادت است
ومعجزه در حقیقت معجزه ضعفا که باین قوة نفسانیه نرسیده اند که پیغامبران رسیده است پس منشت
شده چگونه باشد در حل این اشکال گوییم در اصل وجوب انقیاد مرسل الیهم مرسلین را امری جبلی
است چنانکه واجب شد بر بهیمه که علف خورد وواجب شد بر سبع که گوشت تناول کند
وواجب شد بر طفل که شیر از پستان مادر بمکد همچنان واجب شد که پیغامبر ارشاد کند وواجب شد
که مرسل الیهم منقاد او شوند این همه کلیات است که اصل صورت نوعیه انها را کل کرده است
لیکن لطف الهی انست که در مخاطبه افراد بنی ادم تنزل فرماید از نسبت بخواص صورت نوعیه

ولازمی را از لوازم عرف و عادات که در مخاطبات بنی آدم شایع شده و از مسلمات گشته
بکیر دواقامت کنند اینها مقام اقتضا خواص نوع چنانکه طاعات حق الله انه باعتبار اصل محبت
و در مخاطبه ایزا متوسط ساختند بالهام خدای تعالی هم چنین منوط ساختن اثبات نبوت انبیا را
بظهور معجزات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان و بر لحوق نفوس ایشان بملا اعلی دایما ملحوق
خاصه انبیاست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در مدارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شخصی را وزیر خود سازد علامت ظاهر وزارت آنست که برای او عادة مستمره
خود را خرق کند که این دلالت عالی است بر صدق دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوف
در هم آمیخت و یکی بجای دیگری نشست یقضی الله امرا کان مفعولا چنانکه این نسبت از افراد انسانی
که مقتضی وجوب انقیاد است بالعیان که از طرف پادشاهان باغنا روند و هم چنین در هر مسئله
مسئله از شریعت سری را شبی منوط ساخته اند و شرط صحت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس ولحوق بملا اعلی علما و عملا و مرضی بودن عند الله و استفاضه
علوم حقه خصوصا متعلقه باحکام و جریان کلام نفسی بمنزله جریان جوی بسوی نفس این پیغامبر لهذا
سحر و طلسم از حد خوارق برآمده و احوال قدسیه در حد معجزات داخل ماندند هر چند عارف می شناسد
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در فتح مکه مصابیح کعبه را گرفته ایستادند و جماعه از ضیا دیدند
قریش که در باب ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ داشتند و سینها ایشان
بعداوت پر بود دیدند که هم جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویید گفتند می گوییم که انت
اخ کریم فرمودند شاید اراده می کنند قصه یوسف را گفتند آری فرمودند من هم می گویم
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم این کلمه گفتن همان بود و غل و حسد از دلها رفتن همان
غرض تحفه عادتی پیدا شد ارباب لطف و صفا که خرق عادت باشد ملاحظه داخل

این خرق عادت قوة زهره بود که از میان نفس نفیس آنحضرت جوش زد و قوی زهره را که در نفوس آنها
ایشان کافر بودند در هیجان آورده هر دو باهم طرفه تواردی نمودند و طرفه انکه ابی ورد می وراحتی و هیچ نه مسرور
بطور رسید و هم چنین وهب بن عمیر بقصد کشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت او را
بر بعض امور مغیبه مطلع ساختند در ضمن این مطلع ساختن طرفه قوة زهره از نفس حضرت برآمد
و در نفس وهب شرر صفت رسید و عداوت را بالکلیه بسوخت و هم چنین قصه ثمامه بن اثال
و قصه هند زوجه ابی سفیان اینها همه قوة زهره است که از نفس صاحب دولتی برآمده و نفوس
دیگران پیوسته قوی کامنه ایشان را در هیجان می آرد و طلسمی طرفه نمودی رسد همچنین در بدر قوة
مریخیه ممزوجه مدد چنانچه از قوة سمتیه از نفس نفیس آنحضرت جوش زد و هم چنین در فتح مکه
مریخیه بسه چندان یا چهار چندان از قوة سمتیه ممزوج شده از نفس نفیس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر جوشید و غایت اسخر خود گردانید و رعب آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مسیره
یک ماه منتشر گردانید و هم چنین روز حجة الوداع قوة مشتری با قوة سمتیه و قوة قمر و قوة زهره
و قوة زحل و عطارد در هم آمیخت من کل واحد منها جزو احد تا انکه هر یک چیز شد در عالم که
تسخیری و تالیفی و فرمانی و تشریفی منتشر گردانید جاهل نگوید که این معجزه ما نیستند و قتی معجزه
باشند که شخصی که مثل این طالع داشته باشد از وی مثل این کار ها نباید و لیس ذلک ایه

افاده شخصی از مستحلان مزامیر مرا گفت که تو از اصوات مزامیر لذت می یابی یا نه و غرض | افاده در رد مزامیر

او مفهوم میشد یعنی اگر حسن ان نغمات میداشتی بر سماع ان این همه انکاری کردی
و احتراز از وی نمی توانستی گفتم تسلسله سخن را جواب نیدی مالا حواس خود را جمع کن و بفهم اگر
می توانی فهمید اری حسن ان دارم و بشنیدن از بسیاری لذت ان می یابم اگر چند روز بران سنت
مداومت نمایم می ترسم که دران لذت فرو روم و از جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع از ان دو چیز

شرعي وطبعي اما مانع شرعي آنست كه هرچند در صدد ذات خود و اطلاق كرم مطلق بحكم بي علت خود تنبض تشرع مرا و پوشانيد ولذت من دران نهاد كه موافق شرع باشد و از مخالف شرع الفتي وتعرقي مرا داد آن الفت ونفرت نمي گذارد كه بمثل اين چيزها مشغول شوم اما مانع طبعي آنست كه شرافت نفس من تجويز نمي كند كه در مجالس مبتدعه نشينم يا ازار ما ردوزنان غير محرم شنوم يا زني كه غير شريفه باشد در عقد نكاح آرم شرافت نفس كه عبارت از اعراض نفس است بحكم اصل جبلت از اوضاع خسيسه مانع من است از مثل اين حركتها واگر دراك درست داري نكته ديگر دقيق تر ازان نيز گويم چنانكه نفس من شرافت دارد جان جان من كه خلاصه جان من است نيز شرافت دارد و شرافت او آنست كه بالطبع مانع مي شود از انكه منطبع شود در جان جان من در اصل فطرة براي ان آفريده شده است كه در وي نقش تجلي اعظم منطبع گردد مثل انطباع نقوش خاتم در موم و هرچه غير تجلي اعظم است از انطباع نقوشش او جان جان من ابا مي كند وانقي وتوقي دارد وابن سري است كه ميراث يافته ام انرا از سيد البشر وشفيع يوم المحشر عليه الصلوات والتسليمات قال صلى الله عليه وسلم الا ان الله تعالى اتخذني خليلا وما نفي لمن اتخذه الله تعالى خليلا ان يتخذ غير الله خليلا او كما قال افاده بعض صفات محمودة با صفات غير محمودة مشتبه مي شود و بر نا دانان مشكل ميگردد چنانكه در بعض مواد جبن با علم وعلم با جبن مشتبه ميگردد ولهذا موضع مذكرشة مبسوطا غير هذا الموضع هم چنين در نظر بسياري از نادانان نخوتش با علو همت مختلط وملتبس ميگردد علو همت صفت نفس زكيه است كه مثل ميل عنصر بحيز خود ميل مي كند بعضي ان مناصب شريفه كه در اصل جبلت او نهاده اند ليكن وقت ان نيامده است كه بالفعل دران نفس متحقق گردد پس نفس بآن ميل مي كند بالطبع ودر طلب ان مي افتد وجود قواي عقليه وعمليه خود را بر تحصيل ان مي گماردد و لا محاله

اخر کار بان مطلب فایز گردد و تشویش مبادرت از ان است که آدمی در اصل فطرت ماؤف بود
بجاری از ظلمت نفس وی که شبیه بخار سودایی باشد بقوی عقلیه وی متصاعد میگردد و خرم
وخرم او را موسوس میسازد و عقل را جز تره میگرداند درین حالت هر مقصدی که در نظر او آمد از نیل
عاوات با مناصب دینیه و استحسان موهبت او محقق شد از فقد او متالم میگردد لیکن
نه قوی او انرا اقتضایی کند و نه در اصل جبلت ان در نفس او ودیعت نهاده اند و نه اعمال
قوی عقلیه و عملیه در تحصیل ان مطالب از وی بظهور میرسد پس فرق در تشویش و علو همت
از جانب متعدده پیدا می شود در علو همت استعداد مناسب اوست بمطلب و اجمال
ان مطلب در نفس وی ودیعت نهاده اند و تفصیل او منوط بکسب گذاشته اند و اعمال قوی بر حسب
ان متحقق میگردد و در اخر بان مطلب انشاء الله فایز میگردد و در تشویش استعداد مناسب نیست
و نه در طلب او سعی می کند و نه در استعداد و اجمال ودیعت نهاده اند و نه اخر کار بان فایز
خواهد شد و اگر مطلبی دیگر برخیزد پیش او حاضر شود طلب ان نیز کند مثل امو مرد هرجایی است
چنانکه در عرف و عادة فقیر این فقیر که نه عقل معاش دارد و نه شجاعت و نه کفایت
اگر طلب سلطنت در دماغ او اشیانه سازد از ارباب جنون شمارند و اگر شاهزاده با عقل
و شجاعت و تالیف دلوود و سعی در تحصیل سلطنت کند انرا از علو همت شمارند چون این
مقدمه منقح شد باید دانست که مرضی الهی در حق هر کسی آنست که از امور دینیه و دنیاویه
انرا طلب کند که قوی او با آن مناسبت دارد و در فکر و تشویش افتادن مرضی الهی نیست
استقامت نفس می باید طلبید و ان در هر شخصی از اصناف نفس موجود است قال النبی
صلی الله علیه وسلم استقیموا و لن تحصوا اکثر افراد بنی آدم مستعد آنند که قوه بهیمه و سبعیه خود را
مقید بشرع کنند و باوزار طهارت و عبادت و مناجات متنور شوند نه انکه بمقامات توحید

دفنا کتب برسند ایشان را بجز این مطلب مقید درسبق کردن و تسویل نایافت تسالم
شدن مانع کار وبار ایشان است واگر سالک خود تعین استعداد خود نتواند می باید که
پیش متمکن شود واستفسار آن کند ذلک تقدیر العزیز الحکیم قسم ثالث در ذکر احوال واقوال
بزرگانی که بحضرت ایشان نسبتی وقرابتی دارند درین قسم اولا بذکر شیخین جلیلین که خال
کبیر وصغیر حضرت ایشانند شروع رفته اگرچه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر توفیق
الهی رفیق شود در ذکر مآثر هر دو جناب مع ذکر بعض اصحاب رساله مستقله ترتیب دهد اما در
رساله هم که متن است بر ذکر بزرگان این خاندان عالیشان که این بنده بشرف ادراک
سعادت خدمت ایشان مشرف گشته بذکر پاره از حالات کرامت آیات وکلمات
معرفت سمات ذخیره اندوز سعادت دوجهانی گشت تا اگر تائید الهی بامضای
آن عزیمت موفق گردد مصداق هو المسک ما کررته یتضوع خواهد بود والا بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک کله بالکلیه از آن دولت محروم نماند وچون این قسم موضوع برای ذکر بزرگانی
است که بحضرت ایشان نسبتی وقربتی دارند قاعده الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر
احوال کرامت اشتمال هر دو برادر آنجناب تقدیم یابد لیکن امتثالا لامر ولی الامر فانی از حکمتی
وسری بسبب ذکر شیخین مقدم کرده شد ذکر پاره احوال کرامت اشتمال واقوال ذی المقامات الباهرة
والکمالات الظاهرة صاحب الاستقامات العظیمة والریاضات الکثیرة والمعارف الجلیلة
الراسخ فی الشریعة والطریقة والحقیقة الجامع للعلوم الظاهرة والباطنة ذی الوجدانات
الصادقة والهمم النافذة العارف بالله حضرت شیخ عبید الله ادام الله ظلال ارشادهم
که خال کبیر حضرت ایشانند وقبله گاهی بنده کاتب حروف افاده این نفر از لطائف
سماع می دارد که قبل از آنکه خدمت ایشان متولد شوند والد ماجد ایشان قبله ارباب

التعلیم قسم ثالث

اسرار ملا ...

المنا...

معرفت

معرفت وشهود کعبه اصحاب ذوق و وجود مظهر کامل الله الصمد حضرت شیخ محمد قدس الله
سره العزیز حق سبحانه را بخواب صوری در مبشره دیدند که طفلی را انگشت گرفته آورده
می فرماید می خواهی که ترا این فرزند دهم ایشان عرض داشتند که خداوندا بنده بنده است
هرجا که اراده نمایی ایجاد نمایی پس بعد ازین مبشره عنقریب خدمت ایشان متولد
شدند و در کنف حمایت والد بزرگوار تربیت یافتند افاده عزیزی از خادمان حضرت
جدی قدس الله سره نقل میکرد که در ابتدای تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقید
نمیداشتند روزی بجناب حضرت مرشدی قدس سره شکایت عدم تقید ایشان
کردم فرمودند که فلانی ترا چه غم است که این فرزند آخر خواهد شد آنچه خواهد شد پس
نفس مبارک آنحضرت ظهور فرمود که خدمت ایشان خود بزبان شریف نقل فرمودند
که تا که در تحصیل علم بشرح ملا رسیده بودم از عربیت و ترکیب عبارت مرا هیچ خبر نبود لیکن
چون بحضور حضرت قبله گاهی سبق می خواندم لاچار بمقدار سبق ضبط کرده می بردم اما از صحبت
اعراب و علتش هیچ هیچ نبود تا هم چنان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند دانسته شنیده
مرا بران خطا مطلع ساخته بصواب دلالت نمودند و بر وجه آن از جهت ترکیب
اطلاع بخشیدند پس چون آن روز سبق را پیش حضرت قبله گاهی بردم و عبارتی صحیح
برخواندم از راه امتحان پرسیدند که این عبارت را باین وجه چرا خواندی وجه آنرا چون بکتاب
ایشان عرض داشتم از نهایت فرح باهتزاز آمدند پس همان وقت آن فتح مطالعه ما بود
که از آن روز فهم ما کشاده شد و بمطالعه طبیعت رغبت نمود که لب اوقات تمام شب
مطالعه میکردم و جمیع طلبه علم که در قرارده شریک ما بل غالب از من بودند همه را درس گفتم
و جمیع کتب متداوله تحصیل نمودند افاده خدمت ایشان بعد تحصیل علوم باشتغال

حاشیه: میان اعراب کلمه مخالف قاعده نحوی از زبان ما برمی آمد ۱۲ منه
خالص شیخ عبدالحق دراپا سقط

طریق مشغول شدند و اربعینات کشیدند و ریاضات شاقه پیش گرفتند پس بآثار
طریقت و اسرار حقیقت فائز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب تصرف
و اهل حل و عقد گردیدند و کارخانهٔ درس و تدریس بایشان تعلق گرفت و بعد از رحلت
والد ماجد صاحب سجاده شده بر مسند ارشاد نشستند و جمیع اصحاب کارکرده
والد بایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفادهٔ ظاهری و باطنی نمودند و تعظیم
و توقیر خادمانه بجا می آوردند و خدمت ایشان در رضاجویی فقرا و طلبا دقیقه فرو نگذاشتند
و بر افادهٔ علوم و افاضهٔ اسرار کمر بستند و در استقامت قدمی راسخ و مرتبهٔ رفیع یافتند
و بعد احکام و تسویهٔ جمیع امور علی الوجه القویم باز کمر سفر رشاد بسته بآستانهٔ فیض آشیانهٔ
مرشد مرشد شیخ بزرگ امام الطریقة قطب الحقیقة حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله
سره العزیز در دهلی رسیده شیخی را یکسو نهاده تجدید بیعت نموده راه طلب از سر گرفتند
و تا یک سال در خدمت آن آستان کرامت آشیان فیوض اندوختند تا آنکه بحکم من کان
الله بود در ما مضی تا که کان الله له آمد جزا حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
ارشاد بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الصراط المستقیم و وفقنا العروج الی معارج المنهج القویم
والصلوة علی رسوله محمد صاحب الخلق العظیم و آله و اصحابه الهداة الی النعیم المقیم اما بعد فیقول
العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله الرب المعین عبد الرحیم بن وجیه الحق والدین
غفر الله له ولوالدیه و احسن الیهما و الیه لما تلقن المتشیخ عبد الله بن مخزن الحقائق والمعارف
الشیخ محمد قدس سره اشغال الطریقة القادریة والچشتیة والنقشبندیة والمداریة زاد الله
لاهلهم شرفا و عزا و رأیت فیه آثار الفنا والبقاء وانوارها واسرارها فاجزته للارشاد

الطالبين والسالكين الى الله والبستة خرقة المشايخ قدس الله اسرارهم كما اجازني
والبسني مشايخ الطرق المذكورة ممن صحبه وكانما صحبني ويدي كيدي فمن بايعه كانما بايعني واجازة التدريس لمشايخ
اجزية المدرس التفسير والحديث اللهم ارزقني اياي واياه الاستقامة الى سجادة المشايخ
واجعل الآخرة خيرا من الاولى بحرمتك وبحرمة نبيك وآله واصحابه اجمعين برحمتك
يا ارحم الراحمين قال الله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم اللهم
وفقه لما تحب وترضى ونزديك هر خاص به دستخط مبارك نوشتند كه اللهم ارزقه الاستقامة
واجعله صاحب الكرامة افاده حضرت ايشان فرمودند كه بعضى اوليا صاحب ولايت
جاى مى باشند يعنى همت ويرا جالب منافع ودافع مضار بنسبت اهل آن ديار ساخته
اين معنى را در عالم مثال متشبه ومتمثل ميسازند وواسطه افاضه بركات دران ديار مى
گردانند وناصيه مردمان آن نواحى را بدست تسخير وى ميسپارند وناصح ويرا مقبول وناصح
ويرا مخذول ميفرمايند واين معنى بى شبهه وشك خداى تعالى بكمال كبريا من سلمه الله تعالى
عنايت فرموده تا كه همه اغنيا وغربا وامير وفقير ميان دوات معتقدات شنيدند ودر انجاح
مطالب خود متوجه دعا وتعويذ خدمت ايشان رجوع مى دارند وبتقدم فيض توام شان
استفاده بركات مى نمايند وكشايش عقدهاى خويش وابسته كليد توجهات وهمت
ايشان مى يابند وخدمت ايشان نيز بجهت مصالح ديگران كلفت خود اختيار
ميفرمايند ودر انجاح مطالب متعلقان ورفاه حال غريبان بى اختيار زر وسيم بذل مى
نمايند ودر راحت دينى ودنيوى جميع مخلصان قلباً وقالباً سعى ميفرمايند جود وسخا
خود حبا ايشان است مال ومتاع دنيا را در چشم ايشان قدرى ووزنى نيست
بارها فرمودند كه گاهى سيم وزر را در منام بصورت نجاست مى بينم كه گويا نجاست

[illegible]

من یادست من بنجاست آلوده شده واز غایت نفرت موی براندام می خیزد در ان عیانت
معلوم میشود که روزی فتوح خواهد شد وهم چنان دفعه می یابد پس واضح شد که این متاع در حقیقت
جز نجاست نیست وخدمت ایشان را حق سبحانه لباس جبروت کرامت فرموده که از مهابت
وعظمت کسی را در مواجهه شریف ایشان سوای تعظیم واجلال دیگر مجال نیست وهرکس بی محابا
بحضور ایشان سخن نمی گوید وحرفی نمی زند افاده حضرت ایشان فرمودند که همت شان بهر چیزی
که بسته میگردد مراد از وی تخلف نمی کند فی الواقع که تصرفات آفاقی بسیار از خدمت ایشان
بظهور یافته اند ولطف امری که خاطر بکارند هرچند در نظر مردم صعب الحصول نماید حسب المراد صورت
وقوع گیرد اگر در ان کار بعضی از اعمال مثل ختم خواجها وغیره توجه نمایند کم باشد که تخلف کند چنانچه
یکبار شخصی از متنفذان نواحی بارهه بقهر امیری بعد وفات او بدون رضای قبایل وعشایر وی ترویج
گردد همه متاعش از نقد وجنس که در ان خانه یافت بزبردستی به برد وبی حرمتی وبی ناموسی
وی از حد زیاده کرد پس در ان باب کسان آن صبیه بخدمت ایشان التجا آوردند واز سوختگی
خود اظهار نمودند چنانکه کمال شان دل گرامی منزل ایشان بسوخت وچون تعدی آن متغلب
بشرع الیس ایشان ثابت شد خاطر ایشان طرف گماشتند وبعد چندی او شان را تسلی دادند
که خاطر جمع دارید انشاء الله تعالی انتقام خواهد شد پس بسیاری بر نیامد که میان آن متجبر وبرادران
وی خصومتی افتاد تا آنکه کار بمقابل ومحاربه کشید ووی در ان میان کشته شد وکشته شده
چنان اتفاق افتاد که والیان صبیه از از خانه وی متوجه اسباب خانگی بوضعی که آورده بود بردند
بنحوی که از ان تشفی خاطر شان حاصل گردید افاده بارها فرموده اند وتجربه رسیده که بر خلاف
مرضی حضرت ایشان را رسید البته مخذول شد وکار او زیر وزبر گشت چنانچه شخصی را که از
اصحاب والد ماجد ایشان بود با بعضی بشرکا خود منازعت اتفاق افتاد در ان باب طرفین خدمت

ایشان را حکم نفوذ نمودند وآن مخلص ایشان بمصاحبت تمام ایشان را کار خود برد و انفصال آن
قضیه استدعا نمود خدمت ایشان فرمودند که فلانی ما تردد است میدارم خیرخواهی تو در آن می‌بینم
که این معامله را از دست دیگری فیصل نمایی وی عرض کرد که این چه معنی دارد فرمودند که سببش آنست
که از مزاج شما چنین ادراک می‌نماییم که آنچه ما فیصل خواهیم کرد بدان راضی نخواهید شد و این معنی موجب
گزند شماست نمی‌خواهیم که ازین جهت بشما ایذا رسد وی التماس نمود که اگر خادمان حضور تمام خانه
را ببخشند ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز مکرر همان حرف فرمودند و از طرف وی
همان جواب شنیدند آخرها فرمودند که اختیار شماست ما اطلاع دادیم باقی شما دانید پس بعد
اللتیا والتی آنچه از روی مصلحت شرعیه مستحسن دانستند دران باب حکم فرمودند و همه احبابان بارها که در آن
مجلس حاضر بودند و طرفین بدان امر راضی شدند پس آن مجلس منقضی گشت بعد از آن یاران مخلص
دران باب گفت و شنود نموده مزاج وی برا منحرف ساختند چون خدمت ایشان آن معنی را ادراک
نمودند فرمودند که آنچه ما از سابق اندیشه آن می‌داشتیم و می‌گفتیم همان امر بظهور آمد ما شاء الله کان بیشتر
مدتی بر نیامد که آن مصالحه برهم خورد و فیما بین مقاتله افتاد و در آن میان آن عزیز مع پسر خود در دفعه
خویش کشته شد و همچنین یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف مرضی مبارک ایشان براه ناصواب
رفت از وی بسیار منقبض خاطر شدند پس چندی بر نیامد که کار وی بنهایت برهم شد تعر
زخمی گشت چنانچه مرده وار برداشتند و بعد افاقت او را اسیر کردند و مدتی مسلسل و مغلول
داشتند بعد از آن وی توبه و انابت نمود پس بحال او شفقت فرمودند و بوجهی گذاشتند باز
کار وی رونق گرفت بعد از آن او را شخصی ظالمی ناحق اسیر کرده بکشت ازین جهت بغایت
کلفت بدل مبارک ایشان رسید پس ازین ماجرا بس برنیامد که آن ظالم بوجهی هلاک شد که از جهان
مردمان بس عجیب بود و این معنی مورث تعجب کسان گردید و باید دانست که خدمت ایشان را

چون نسبت بكسي انقباض خاطر وي آورد عادت شريف ان نيست كه در حق وي بد دعاي و نفس
راي نمايند بلكه از ذكر وي سكوت مي فرمايند واز مذكور او در حضور منع مي نمايند ليكن همين دل بر گرفتن
شان از وي موجب وبال او مي شود اما در حضرت ايشان بارها فرمودند كه ايشان نهايت رشيد
الراي هستند في الواقع كه حق سبحانه ذات مجمع كمالات ايشان را عقل معاش هم مثل عقل معاد
بكمال عطا فرموده كه با وجود آنكه از خوض در مهام دنيوي نهايت تنفري دارند و حتى الامكان امثال ان
اين امور را حواله ديگران مي فرمايند ليكن تدبيري كه مي انديشند همان اصوب واولي مي باشد افاده
در رياضات وطاعات درين زمان يادگاري مشايخ متقدمين اند قريب چهل سال برآمده
كه با وجود ضعف ونحافت بجز در ايام منهيه افطار نفرمايند انهم بقطره آبي و قيام ليل چه در سفر وچه در
حضر در حال صحت وسقم هرگز فوت نمي شود و در ضبط ومعموري اوقات كرامه نصيبي دارند كه
احسن از ان صورت نه بندد كه وقت ايشان يا در درس كتاب الله وحديث رسول وغيره
صرف مي شود يا در اوراد ووظائف واوقات مراقبه را هرگز فوتي نيست و در مجالس عام
عادة شريفه خلوت در انجمن است كه با وجود هجوم عام بر امور مذكوره اهتمام تمام ميدارند و انجاح
مطالب وحاجات مردمان هم در ضمن ان ادا مي فرمايند واكثر اوقات ساكت وخاموش
مي باشند واگر حاجت مي افتد بر سخن ضروري اقتصار مي نمايند وگاه گاه درس تصوف
مثل فصوص شيخ اكبر ومثنوي مولوي روم ميفرمايند و در معارف مذاق وحدة الوجود محققانه
مي دارند چنانكه توجيه شهودي را با توجيه وجودي مخالف نمي مانند واز صوفيان خلاف شرع
نفرتي عظيم مي دارند و در سنه ثلث واربعين بعد الالف والمائتين بمرافقه حضرت ايشان
براي حج تشريف بردند نه ماه در مكه معظمه و چهار ماه در مدينه منوره اقامت نموده و حج گزارده
در سنه خمس واربعين بعد الالف والمائتين بوطن تشريف آوردند بالجمله وجود باجود ايشان

بائي نذر

ایتی است از ایات الهی افاده مخدومی شاه اهل الله سلمهم الله برادر خورد حضرت ایشان
که ذکر کمالات شان خواهد آمد فرمودند که خدمت ایشان را در مقابله دیدم که از پیشانی ایشان بین
الحاجبین نوری ساطع شده در هویة ذات الهی غرق گردید باز آن است که هویة ذات در پیشانی
شان هویدا گشته دران حال درین هر دو امر تردد ماندند دو دو سه ساعت این کرامت مشاهده نمودم
بعد ازان از نظر من مختفی شدند افاده حقایق آگاه شاه نور الله از قصبه بدهانه که از چند مدت اقامت
گاه ایشان است بطرف بنده کاتب الحروف نوشتند که قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
که برودت هوا خواست که چادر بر خود کشم پس درین اثنا که خواسته بودم چادر بیارم اما از کاهلی درین
امر درنگ شده دیدم که خدمت ایشان ردای برمن انداختند چنانچه که هیچ برودت نماند و گرمی شد
و بآرام خسپیدم و تا صبح گرم ماندم و دران وقت افاضه فرمودند نسبت عشق و توجه امیز بوجهی که ازان حاضر
مشعور ماند و از ماضی و مستقبل ذهول شود و القا شد که معنی صوفی ابن الحال این است که تلذذ عجیب رو داد
علی الصباح ازان عنایت نامه خدمت ایشان بمن رسید افاده میر شاه موصوف نقل فرمودند
که چون بعض کتب متوسط از خدمت ایشان تحصیل نموده قصد شاه جهان اباد کردم شب هنگام بخدمت
ایشان قصد عزم خود اظهار نمودم فرمودند بهتر است و گفتند که سورة واقعه ما بعد مغرب و عشا می خوانده
باشند ان شاء الله تعالی در وفاقه نخواهد کشید دران وقت بیقین دانستم که این را محض از راه وجدان
فرمودند و الا دران ساعت هیچ تقریبی نبود نه مذکور نه محظور پس ازان اختیار کردم اکنون که مدت
سی و چند سال شده که گاهی بفاقه مبتلا نشدم والحمد لله علی ذلک افاده فرزندم عبد الرحمن رزقه
الله مقام الاحسان و اذاقه حلاوة العرفان شب بیست و یکم شهر ذی قعده سنه الف و مایة
و سبع و خمسین در مبشره دیده که گویا مکانی است که در ان خدمت ایشان و بنده کاتب الحروف
و فرزند مذکور میروند و بیرا خدمت ایشان فرمودند که پیش پیش رود پس بمبدا بنی

وسیع رسیدند که در آنجا خیمهای عظیم بسیار برپا کرده اند و می گویند که در اینجا آنحضرت صلی الله علیه
وسلم هستند و چون پیشتر رفتند گویا خیمه کسی بر دروازه نشستند پس خدمت
ایشان از انها اذن دخول امکان خواستند و بوّابان مکرر اذن دادند پس اندرون خیمه داخل
شدند و آنجا مجلسی است عظیم و مردمان کثیر در آنجا جمع اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاده
خطبه می خوانند محاسن شریف سیاه است و بر چهره مبارک بی سبکیا هستند و چادر را بطریق
اضطباع بر دوشها انداخته اند پس خدمت ایشان پیش شده بتعظیم تمام سلام کردند پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را گذاشته از منبر فرود آمده دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک آن سرور نهادند و آنحضرت صلی الله علیه انقیاد
وسلم ایشان را گرفته بغل گیر شدند بعد از آن باز بر منبر بر آمده مشغول بخطبه شدند و چون از خطبه
فارغ شده از منبر فرود آمدند راقم گوید که در پای منبر این فقیر را که کاتب الحروف است آنحضرت
بغل گیری مشرف ساختند و راقم شرف قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس جلوس
فرمودند یک خوانی آوردند و بر آن خوان یک دستار سفید بغایت کلان و یک جامه مرقع کهنه
مخوش نهادند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدمت ایشان را امر فرمودند که این دستار را
بر سر خود ببندید پس ایشان ایستاده شده آن دستار را بر سر خود بستند بعد از آن بپوشیدن
آن ردای مرقع امر فرمودند آنرا هم پوشیدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که این
دستار من است و این ردای مرقع ابراهیم راقم گفت که چون ما در آنجا ایستاده بودیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود ما را بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
در آن وقت بخاطر آمد که شاید ما را بقدم بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
همدران مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما تردد خاطر ماند که آیا همین قدم بوس

اشاره بود یا به صحبت ایشان پس بعد از ان از مجلس بر آیند و مردمان از هر طرف
هجوم آوردند و چیزی می طلبیدند چنانچه کسی را خلعت پادشاهی عنایت شود و از وی توانگران
و خدمتگاران سلطان انعام درخواست می نمایند باید دانست که بحکم حدیث شریف که من
رأنی فقد رأی الحق و لم یبق من النبوة الا المبشرات قیل یا رسول الله و ما المبشرات قال الرؤیا
الصالحة یراها المؤمن او تری له این امثال مبشره را از اعظم مناقب توان شمرد افاده خدمت
ایشان فرمودند که یکبار بروئیة آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام مشرف شدم که مرا شیرینی
بسیار عنایت فرمودند پس از ان قدری کثیر گرفته بدهان خود انداختم چنانچه از غایت کثرت
از اطراف دهن بیرون می ریخت و از ان بذوق تمام می خوردم و باقی را توان بر سر گرفته بر مردمان
قسمت کردم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که باری در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ظهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر بار اتکیه فرموده تمام بار خود را بران
انداخته بخاطر جمع نشسته و ما در ان حالت از غایت ادب سر اجنبش نمیدادم و ذوق
هر چه تمامتر میداشتم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تشریف میدارند و گویا اندرون دهن مبارک انگشت بستم پس بعد ازان ایام
خال من شیخ محمد عبد الحق بار التعلیقات وعظ و تذکیر مردم کردند بغیر درست استدعا ایشانرا
از مشکوة و تنبیه الغافلین مردمان را وعظ گفتم معلوم شد که تعبیر آن واقعه همین بوده افاده دیگر خدمت
ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که گویا مکانی است در نهایت علو و مردمان می گویند که این
مقام آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس اندرون رفتم دیدم که دو چارپای گسترده اند
و بر یکی از انها سر و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودار است گویا نمونه ایست
که بران ساخته اند و چارپائی که دیگر است خالی است و در ان مکان عمدة العارفین شاه

وبي الله را نيز همه يافتم پس مردمان مارا تهنيت و مباركباد گفتند همدران هفته شدم افاده
خدمت ايشان در رمضاني ليل سابع والعشرين بقصد اعتكاف در مسجد نشسته بودند دران
اثنا فرمودند كه مي بينم ملايكه را كه درميان مردمان كه در حلقه ذكر نشسته اند درمي آيند و امداد رفيقي مي
نمايند معلوم مي شود كه امشب ليلة القدر است درواقع كه دران شب نور عجيبي وانشراحي
عجيب بود افاده ديگر خدمت ايشان در رمضاني فرمودند كه درين ماه بعض آثار ليلة القدر در شب
سيزدهم معلوم شد والله اعلم افاده ديگر خدمت ايشان باري در ماه مبارك رمضان در عشره
اخيره اعتكاف نموده فرمودند كه چون شب بيست و نهم وقت تهجد برخاستم و وضو ساخته
بنماز ايستادم ناگاه دران ساعت حقيقت خود را ساجد يافتم و مسجد را نيز ساجد ديدم
دران حال معلوم شد كه امشب ليلة القدر است افاده ديگر آنكه خدمت ايشان در رمضان
سنه خمسين بعد الالف والمائة باعتكاف عشره نشسته بودند فرمودند كه از ليالي اوتار چون شب
بيست و نهم آمد در صلوة تراويح بودم ناگاه بر دلم الهامي رسيد كه ليلة القدر امشب است اما دران
وقت چيزي از آثاران بظهور نه پيوست بعد ازان چون از نماز و اوراد فارغ شدم خوابم در ربود
تا كه وقت تهجد رسيد پس بيك ناگاه چشم وا كرده ديدم كه حجاب برخاسته است لمعت
تمام ازانجا جسته بعض ياران را از نوم بيدار كردم و از اندرون مسجد بيرون آمده در صحن آن ايستاده
شدم بر هر چيز كه نگاه انداختم همه شي را در نور ذات وي تعالي مضمحل يافتم و اين معني را عيانا نه
نه علماً مشاهده كردم همدران حال وضو ساختم و نماز تهجد گذاردم و دعا خواستم و تا اين وقت
اين معني جلوه گر بود پس چون ساعتي بر اين برآمد در بعض اوراد مشغول شدم آن آثار مختفي گشتند
افاده خدمت ايشان فرمودند كه يكبار شيخي فوج جمع نموده برقريه با بهليت تاخت آورد
ومواشي اينجا مي كرده برد وبعضي از برادران بجهت استخلاص انعام پيش او رفته بودند ازان

بعد از ان خبر مشهور گشت که ان ظالم انها را که رفته بودند مقید ساخت و فردا با فوج گران آمده باز تاخت خواهد آورد ازین خبر وحشت اثر همه اهل قریه مضطرب گشته این قصه بحضور حضرت مرشدی قبله گاهی معروض داشتند پس حضرت قبله گاهی وقت عشا فرمودند که برای دفع این بلیه یاران نماز استخاره خوانده ختم خواجها خوانند پس ما برخاستیم و وضو ساخته شروع نماز کردیم در اثنای صلوة دیدیم که گرداگرد تمام قریه شوری است محکم و حصنی حصین است که او را هیچ طرف مدخلی و منفذی نیست بعد فراغ از صلوة این واقعه را بجناب حضرت قبله گاهی عرض نمودیم فرمودند که خاطر جمع شد معلوم گردید که حفظ حق سبحانه شامل حال این قریه است پس صباح ان همه برادران که رفته بودند سالم و غانم باز آمدند و ان ظالم باز دست نیافت افاده نمودن خدمت ایشان فرمودند که یک بار با اعتکاف نشسته بودم چون شب بیست و نهم رمضان شد مردم منتظر رویت هلال شدند و از بعض مظانات در تحقیق ان ظن غالب می داشتند همانروز در وقت عصر برای حاجتی از معتکف بیرون آمدیم عصفوری پیش ما آمد گفت که اگر امروز هلال نیست منظر نخواهد آمد پس این صورت را بیاران بیان کردیم مردم هرچند تجسس کردند و تفحص بکار بردند و در ان باب سعیهای بلیغه بتقدیم رسانیدند رویه متحقق نگردید و از هیچ جا خبر هلال هم نرسید افاده در ان ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده قریب قریه بهلیت آمده دایره زد و فوج سادات نیز نزدیک همین قریه بجانب دیگر خیمه برافراشت و حربگاه سواد این قریه مقرر شد ازین معنی بخوف نهیب و غارت اضطراب عظیم در خواطر مردم راه یافت که ازین بلیه کبری چگونه نجات خواهد شد خدمت ایشان فرمودند که روزی در مسجد نشسته بودم که جانور موسیچه بر در مسجد آمده مقابل ما نشست و بمن متوجه شده دو سه کرت بگفت که دفع شد دفع شد معلوم شد که بدفع آفت ازین قریه خبر میدهد پس بفضل

دیدن هلال

الله سبحانه هم چنان بظهور آمد که باوجود آنکه حرب و معرکه قریب آبادی اتفاق افتاد و عالی
بقتل رسید و ملکی بغارت رفت این قریه بجمیع وجوه محفوظ ماند افاده حضرت ایشان
فرمودند که وردی داشتم که بعد نصف اللیل وقت آن مقرر بود شبی ظاهر در ربود و آن
وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم که ارواح هجوم نموده اند و چندان ازدحام
می دارند که برین المکان تنگی می کند پس برخاستم و بآن وظیفه مشغول شدم دیدم چنان
مزدحم ماندند تا که از قرات مقرره آن فارغ شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی
کلمه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم می خواندیم ناگاه التهاب نور حقیقت این کلمه که
تجلی تعالی حق است سبحانه بصورت گردبادی ظاهر شد میدیدیم که چون آن نور جوشش میزد
ظلمت پندار نفس را مختفی میکرد و چون التهاب آن فی الجمله می نشست آن ظلمت
بسان دود ضعیف نمودی میگرفت باز چون آن شعله جوشش می آورد آن صورت
دخانیه نابود و معدوم می گشت و درین حال دل از غایت استواب آرامی جست
و نمی یافت از وقت تهجد تا صبح در تماشا بهمین کیفیت ماندیم افاده روزی حضرت
ایشان بزیارت مرقد امام ناصرالدین رضی الله عنه در قصبه سونپت تشریف بردند
و نزدیک قبر منورشان نشسته ساعتی متوجه شدند چون از آنجا برخاستند فرمودند که
روح مبارک ایشان بمثابه آفتاب است که در آب افتد و شعاع آن باطراف و جوانب
منعکس گردد افاده حضرت ایشان را باری مرض شدید عارض شد دران ایام
می فرمودند که ارواح چندان ازدحام می دارند و آنچنان بهم مختلط گشتند که درون و دست
و بغل همه ارواح را یافته می شود ظاهراً موکل اعمال و اوراد بستند پس شب و روز همان
انسب است و یادشان کلام افاده در همان ایام مرض چون از آن شدت فی الجمله

افاقه

آن وقت آمد فرمودند مصلحت است که چیزی سرود کنند گوینده حاضر شد و موافق امر سرود
گفت دران اثنا باین فقیر فرمودند که از عالم ناسوت انقطاع کلی شده که گویا این عالم
خیالی بود که برفت یا خوابی بود که فراموش گردید و در وقت دیگر این فقیر التماس نمود
که چون از عالم ناسوت اینقدر انقطاع روی آورده حال نسبت چیست فرمودند نسبت
چه معنی همه اوست فقیر التماس کرد که آری همین مراد است پس جوشی زدند و فرمودند
نه همه اوست نه همه از وست بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
و بعض افاده خدمت ایشان دران ایام که بحج تشریف برده بودند در ماه رمضان بمکه
معظمه هر شب پیاده یا عمره بجای آوردند و پایهای شریفه را باین طاقت بجایی فرمودند در
عشره اخیره در مسجد الحرام در مواجهه بیت الله باعتکاف نشستند و دران ایام که در
حرمین شریفین مجاور بودند اکثر اوقات بمطالعه حدیث معمور میداشتند چنانچه دران
مدت جمیع صحاح ستّه و مسند دارمی و موطا امام مالک و شفای قاضی عیاض را به تدبیر
تلاوت نمودند و ختمه قرآن بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
حق همه مخلصان چنانکه مرید حضرت قبله گاهی یا قدس سره بودند و چه آنانکه با ما رابطه میداشتند
هر یکی را جدا جدا یاد نموده دعا کرده شد از فضل حق سبحانه امیدوار است که این دعا درجه
اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر یاران طواف بیت الله و نماز در مسجد الحرام و مسجد
نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات ادا نموده اند از کرم الهی رجا واثق است
که ثمره آن فایز شوند افاده خدمت ایشان دران ایام که بمکه معظمه بودند شب طواف
بیت الله بسیار بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم حقیقت
کعبه را می بینم که با متوجه است و بسوی من نگران و چون بحجر اسود دست می مالم و تقبیل میکنم

می بینم که همان حقیقت دست مرا میگیرد و بخود می کشد و چون بالتزام سینه خود را ملصق
می سازم در می یابم که حقیقت ما در حقیقت کعبه در پیوست و مضمحل گشت افاده
حضرت ایشان چون بمدینه منوره رسیدند و بزیارت مرقد مقدس مشرف گشتند
فرمودند که اکثر اوقات که بمواجهه شریفه استاده می شوم می بینم که حجاب از میان برخاسته
است و خود را در حجره کریمه می یابم و آنجناب را صلی الله علیه وسلم می بینم که از غایت
شفقت مرا بسینه اسرار گنجینه خویش می آرند و چنانچه اطفال را از وفور شفقت بجهد
بر خود می گیرند همین معامله می فرمایند افاده حضرت ایشان فرمودند در ان ایام که بمدینه
منوره بودیم بعض اوقات بمواجهه شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت و دعا
در حق یاران کرده میشد در ان حال حقیقت بعضی یاران برابر خود می یافتم و شخصی را از
آنان می دیدم که محجوب است و گویا از مواجهه شریفه بجانب پشت من مختفی میگردد و چند بار
این صورت روی نمود ازین بعضی خاطر متردد می گشت هرچند تامل کرده میشد سر آن
واضح نمی گردید اخرها چون بوطن رسیده شد معلوم شد که آن شخص در ان ایام مرتکب
بعضی منهیات گردیده بود پس معلوم گشت که سر محجوبیت او همان بوده افاده حضرت ایشان
از ابتدای سلوک خویش با این بنده کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند که اول
حضرت والدی و مرشدی قدس سره ما را شغل تصور نقش اسم ذات بر قلب صنوبری
و ضرب اسم مذکور بروی با خروج و دخول نفس معه ملاحظه آن نقش ارشاد فرموده
بودند چون حسب الامر آنرا التزام نمودم دوام آن شغل حاصل شد اما هیچ کیفیت روی
نه نمود بود از آن شغل نفی اثبات بوضعی که معمول اکابر نقشبندیه است قدس الله اسرارهم
ارشاد فرمودند بمجرد ارشاد صورت نفی روی نمود چند گاه ما را در اعتکاف نشاندند

واضح نشد
ابتدای سلوک

و خود هم اعتکاف نمودند و بارها بر من توجه فرمودند دران ایام صورت اثبات در رنگ
نور محیط جلوه گر شد و در اعتکاف دیگر شغل اسم ذات با اسم متکلم اولا بتقدیم اسم متکلم
و ثانیا بالعکس بوضعی که اسم متکلم زیر اسم ذات مغلوب باشد یعنی بجای اسم
متکلم اسم ذات تعبیر کرده آید و ملاحظه ان زیر ناف ارشاد فرمودند کسب ان اشغال
مذکور پیش گرفتم تا که مفاد ان روی نمود اگرچه طبیعت مغلوب آن کیفیت نشد اما ازین
همه کیفیات دل بهیچ صرف تعلق گرفت بعد ازان ارشاد فرمودند که بزرگی فرموده
که هیچ آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
چنان می شد که با وجود وجود فتح بصر وجود همه اشیا از نظر غایب می بود و فرمودند که
نزدیک من انست که ملاحظه این معنی با نفی و اثبات بهتر است و این را آزموده شده
فرمودند که چون بخدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله سره الکریم
رسیدم شغل الله اول الله آخر الله ظاهر الله باطن الله محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی ثمرا
این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین طریق اجازت رسیدند
و پس هر دو حضرت نیز هم چنین فرمودند و بفقیر کاتب الحروف ارشاد نمودند
که اشغال طرق دیگر هم بحسب ما فی الرسالة الچشتیة چند چند روز بعمل باید آورد تا اگر
کسی را تعلیم نمای سرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال عملی سوره مزمل که تا چهل
و یک شب چهل و یکمرتبه بعد غسل بیک پا ایستاده و پای دیگر عصا در بغل گرفته
بعمل آوردم و سند اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
و ایشان را ارشاد ارزانی که در دعوت حاکم بودند و عمل سوره یسین که هر روز هفت
بار ورد ماست و از طرق متعدده اجازت رسیده و آثار ان مشاهده نموده شد

وختم کلان آن هر روز هفتاد مرتبه است و فرمودند که اسم یا بدیع العجائب بالخیر یا
چند ختم با شرائط کرده شده و برکات ان یافته و فرمودند که نقش دوبائی اسم
یا باسط تا هفتاد روز نوشته ام وان اسم خوانده و شرائط آن بجا آورده بوضعی که اجازت
رسیده بود و خدمت ایشان دعاء حرز یمانی که مشهور بدعاء سیفی است هر روز
سه وقت اشراق وظهر وعشا ورد میدارند بالجمله این اشغال واعمال وغیره همه را مفصل
بیان فرمودند و به بنده کاتب الحروف اجازت بخشیدند والحمد لله علی ذلک افاده
خدمت ایشان فرمودند که در ایام سلوک حالی بود که وجودات همه اشیا را از نظر مختفی
می شد و بعد لحظه نمودی میگرفت باز معدوم می گشت اکثر اوقات درهمین کیفیت میگذشت
افاده خدمت ایشان باری باعتکاف بودند فرمودند که درین ایام مدت سه شبانروز
چنان گذشتند که خود را چون می جستم نمی یافتم الا بعد تفحص تمام چیزی یافته میشد افاده خدمت
ایشان فرمودند که شبی از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از جانب سر برادیران ا
وازان ذکر جاری گشته بی اختیار حرکت وجدیه می کند و بسبب ان حرکت قدری
قدری عریض وطویل می شود وکلان تر میگردد افزایش شده چندان کلان وبالیده گشت
که عرصه تمام ان حجره که دران خواب می کردم تنگ نمود بعد ازان بتدریج ذکر از وی کم میگردید
وبمقدار ان حرکتش سکون می یافت ووجود او خورد تر میگشت تا آنکه بحال اصلی خود
باز آمد افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار باربعین نشسته بودم و درآمد ورفت بر مردمان
بسته در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که حجاب جدران حجره از میان برخاسته
است چنانکه همه مردمان بنظر می آیند ودران حال با خود گفتم که خلوت اختیار نموده
از مردمان تنها نشسته بودی اکنون آنهمه برافتاد وخلوت تمام جلوت شد دران

اثنا مراقبه جائی که نشسته بودم نظر افتاد پس در هر ذره خود تمام عالم را یافتم پس بخود
نظر کردم خود را از هر ذره از ذرات عالم تمام یافتم و همه عالم را در هر جزو از مراتب وجود خود
دیدم خصوصیة الفاظ این قصه از ذهن کاتب حروف رفته اما مطلب هم چنین بود افاده
خدمت ایشان باری باربعین نشسته بودند حالتی شگرف روی نمود که قیام تمام عالم بخود
یافتند و حقیقت خود را قیوم همه ذرات عالم دیدند و این حالت را پیش والد بزرگوار
خویش معروض داشتند ایشان استماع نموده فرمودند که همین است تجلی ذات افاده
خدمت ایشان فرمودند که در نظر جز هستی حق سبحانه هیچ چیزی نمی آید و این دید وحدت است
و اگاهی وجود اشیا نمودار می شود در رنگ آن است که کسی را در خواب چیزی می بیند
بعد از ان در نقطه وجود ان صور منامیه را ملاحظه می کند پس در عین این لحاظ دریا باید که انها را
از تحقق خارجی حظی و نصیبی نیست شهود کثرت در وحدت هم چنین می باشد افاده
خدمت ایشان فرمودند که با قرآن عظیم الفتی عجیب حاصل گشته و انسی غریب پیدا شده
کسی را در سماع نغمات دلکش ان ذوق و انبساط روی نماید که ما را در استماع قرآن اگر
تمام روز و شب دران گذرد هرگز سیری نیست و حقیقت خود را با حقیقت قران اتحاد
یافته می شود اتفاقا یکبار در ماه رمضان در مدرسه قران عظیم در خدمت ایشان این بنده
کاتب الحروف شرف اندوزی استفاده می داشت دران اثنا خدمت ایشان بار بار
متغیر متوجه شده دو سه بار این آیه را تکرار فرمودند که فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ پس همین
کلمه گویا تخم شوق سلوک راه خدا گردید و از همان وقت انجذابی در خود یافت افاده
خدمت ایشان فرمودند که اول طریقت ذکر است خواه لسانی باشد خواه قلبی و سالک را
در این وقت سوای تلفظ از ذکر حظی نیست و از دیگران هم امتیاز ندارد جز با کلمه این شخص

تلفظ بذکر است و دیگران ببیند بعد از ان آنست که دل ذاکر بذکر آرام گیرد و از ان
تلفظ حظی ولذتی وانسیتی یابد حتی که از وی منقطع گردد متالم و ملول شود پس از ان ان بود
که شوق مذکور پیدا می شود و آرامی که پیش ازین بذکر می یافت اکنون بدان قرار نمیگیرد و دلش
بوی اطمینان نمی پذیرد پس اجمالا چیزی را درمی یابد بمنزله خیالی ضعیف و چون وجدان آن معنی
قوی تر میگردد بمرتبه حضور و شهود میرسد بعد از آن دران بشهود باطنی ادراک می
نماید و بتدریج این امر وسعت پیدا می کند و دران وقت معنی هو در هر جا نصب العین میگردد
و هنوز انانیت سالک بر جا می باشد اما ضعیف بمنزله خیال پس تر شهود ان معنی
غالب تر میشود تا آنکه بدرجه رسد که بی تکلف مخاطب بایست توان کرد و این حال نیز
انانیت باقی است لیکن اینجا شهود تمام حاصل می شود بعده دران شهود انانیت سالک
مضمحل میگردد و حقیقت همه اوست واضح می شود و ادراک فقط می ماند بی مدرک پستر
هستی صرف تجلی می نماید که دران مقام انا وانت و هو همه ناچیز و متلاشی شوند و حقیقت
هستی صرف و وجود بحت ماند و بس و این هنگام توحید حقیقی روی نماید افاده خدمت
ایشان فرمودند که بصیرت قلب چون در بصر سرایت می کند سالک می گوید که خدا را
بچشم می بینم و هم چنان ان بصیرت در گوش و دست و سایر جوارح ساری میگردد
پس بنابران اگر کسی گوید که خدا را بدست خویش ملامی بینم وجهی می دارد افاده خدمت
ایشان فرمودند که در طریقه علیه نقشبندیه چون شغل نفی و اثبات بوضعی مقرر ایشان
که لا را از ناف کشیده از جانب سینه راست بالا برند و الا الله را از بالا بر دل کوفته
و ورزش می نمایند اگاهی نیز بدین وضع ظهور می کند که کیفیت نفی از تحت ظهور نموده
بالفوق همه را احاطه نماید و ظهور هستی حق از فوق استیلا یافته حقیقت سالک را از دید

که گویا چیزی است از ظاهر بباطن می رود و در یاد داشت است که از درون قلب اسم ذات را ممتد الصوت چنانچه که مانند آواز آید مثل برآید گفته همان صورت را ملاحظت می نمایند چنانکه در شغل احدیه واجبه قرار یافته آگاهی نیز بدین صورت رو می نماید که از باطن روی بظاهر بدن و جانب فوق دارد چنانچه شیخ مشائخ یا حضرت سید آدم بنوری قدس سره نیز باین معنی اشاره فرموده اند که ظهور نسبت جذبه ایشان هم بر بدن ظاهر اما از باطن بفوق می کشد الخ و سرش آنست که چون از ابتدا خیال سالک بهمین وضع خو می گیرد بحکم انا عند ظن عبدی بی ظهور و شهود او تعالی هم بران طور رو می نماید و آگاهی که از ورزش نفی و اثبات پیدا می شود هیچ بقیه از هستی سالک نمی گذارد که اینجا بعد نفی تمام ظهور هستی او تعالی بخلاف آگاهی که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که هستی سالک را متلون بلون حق می گرداند پس درین صورت خالی از بقایای انانیت وی نیست و لهذا صاحب اسم ذات را انا بشر تو جه بیشتر است که از خواص بقایای انانیت است بخلاف صاحب نفی و اثبات که اینجا فنا مطلق است افاده روزی این فقیر بخدمت ایشان از شغل الله سمیع الله بصیر الله علیم که در طریقه علیه قادریه مقرر است استفسار میکرد در اثناء ذکر آن فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده در آن صورت بجمیع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بآن صورت برآمده و آن ذات جامع جمیع صفات است مثلا در صفت علم بجمیع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصر و سمع و غیر ذلک صاحب لمعات بسیار خوش گفته که الحقیقة کالکرة هر جا که انگشت نهی حاق وسط او باشد پس اگر بر یک صفت گاهی منکشف شود در ضمن آن عرفان بجمیع صفات حاصل می شود صاحب گلشن راز چه نیکو گفته ؎ دل یک قطره را گر بر شکافی

برون آید از دو صد تجلیاتی ؛ واشتغال این اشتغال برای همین معنی مقرر شده اند فرمودند که چون آن ذات
بی کیف است و از جمیع قیود و تعینات مطلق و بجمیع اطوار ظاهر همچنین صفات او مطلق و بی کیف لیکن
و تعینات لا تعد و لا تحصی ظهور نموده هم چنان بر بیرنگی خود هستند مثلا صفت بصر تعینات بی
شمار در هر ذی بصارت بوضعی علیحده و بطوری جدا و اندازه معین بر آمده مع هذا بر بیرنگی خود است
درین اثنا از دور آوازی بگوش مبارک ایشان رسید فرمودند می بینید که این صوت
بی یک تعین خاص بر آمده که اطلاق و بی کیفی با اوست و در همین یک آن هزاران و برای شنوند
و در هر گوش بهمان تعین خود سرایت نموده مع ذلک بر صرافت خود است و مقید بهیچ یک نی
بل جای که هیچ گوش موجود نیست هم آن نیز موجود است افاده یک بار فاضلی از خدمت ایشان
پرسید که مصراع خواجه حافظ ؎ حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ ؛ چه معنی دارد فرمودند
که در حدیث وارد شده ؛ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک
تریک
معنی احسان حضوری است در عبادت که بمرتبه رویت و معاینه رسیده باشد و اگر حضور
باین صورت میسر نباید عدم غیبت که تحفظ ایمان برویت او ست تعالی مر عبد را اختیار باید کرد
بلکه این معنی موصل باین کیفیت می شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که احفظ الله
تجده تجاهک مشعر است باین معنی پس آن فاضل تلقی بقبول نمود دیگر سوال کرد که صوفیه که اشتغال
می فرمایند همین بلفظ لفظ الله است یا غیر آن پس ازین وصول بذات منزه وی تعالی
چه طور صورت بندد فرمودند که بمقتضیه اسم را عین مسمی گفته اند و در حدیث وارد شده
که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی باین اعتقاد اشتغال باین اسم مبارک پیش گیرد البته
وصول بذات منزه وی تعالی چه طور صورت بندد فرمودند که بمقتضیه اسم را عین مسمی گفته اند
و در حدیث وارد شده که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی باین اعتقاد اشتغال باین

اسم مبارک

بابن اسم مبارک پیش گیرد البته مثمر وصول بذات متعالی گردد پس این را تلقی نیز بقبول نمود اما
عزیزی از خدمت ایشان سوال کرد که معنی نفی و اثبات نزدیک اہل تصوف چیست فرمودند که
لاموجود الا الله باز فرمودند که مذہب صوفیه صافیه جبر متوسط است یعنی در ظاهر قدری باشد که در اتیان
احکام شرع همه افعال را بخود نسبت دارد و در باطن جبری باشد یعنی در نظر بصیرت او همه افعال و جمیع
حرکات و سکنات مستند بذات حق باشد که الله خلقکم لا تعملون افاده خدمت ایشان فرمودند
که راه نسبت طریقت علیحده است و راه طاعات و اعمال جدا اول بکیفیات علیه و تجلیات
الهیه می رساند و ثانی بانوار و برکات و این فقیر با این عالم مناسبت بیشتر دارد گویا از اشیا
بدنی است خلاف اول و در بعضی اشخاص مناسبت باول یافته می شود و گویا از ثانی او را خود
اطلاع نیست و در بعضی مناسبت بثانی هست و از اول هیچ آگاهی نه افاده خدمت ایشان فرمودند
که وقتی واضح شد که انا یعنی ضمیر متکلم است که در لفظ اعرف که در حدیث قدسی فاحببت ان اعرف
واقع شده مضمر است در جمیع ناس بل در همه اشیا همان است که ظهور فرموده و بهمین سمات
حب نمود و اظهار کمال خود در جمیع موجودات بل حبی که یکی را با دیگری باشد که بهمین سبب است
که یک انانیت است که در هر دو شی ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
چون این معرفت روی نمود بود از آن این تعدد مظاهر از نظر مرتفع گردید و همان یک انا مطلق بی
نسبت و اعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسما الهیه اعتبارات ذات
او تعالی هستند ما بالنفس الامری در رنگ آنکه در آب مثلا یک اعتبار تبرید است که مصداق
مبرد است و دیگر تطهیر و دیگر ازاله تشنگی که منشا انتزاع اسما مشتقه شده فرمودند که حق
سبحانه بر مقام و منشا هر علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر حق سبحانه خواسته بیان آن نموده آید
افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیه که العلم هو الجهل فرمودند که علم را دو جهت است

اما تعملون

یک حیثیتش به نسبت ذات عالم بان حیثیت ان حضوری است وجهت دیگر نسبت
انچه خارج از ذات وی است وبان حیثیت کسبی وحصولی است وبابن جهت مقتضی
دوگانگی واثنینیه است میان عالم ومعلوم ودر عرف علم بهمین جهت معروف است
پس در ادراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی درکار است انکشاف توحید کما حقه روی
نمی نماید وچون ازان علم روی بر گردانند وکار بعلم حضوری افتد توحید منکشف شد پس علم
توحید جهل از علم حصولی است افاده حضرت ایشان فرمودند که ظهور وحدت بر دو نوع است
یکی بصور معانی وعلوم که دروی تنزه ولطافت وروحانیت غالب است دوم بصور اعیان
که دران حکم کون غلبه دارد پس کسی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات اورا
چندان فوقی بعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود وانکس که فنا در توحید در صورت
ثانی پیدا کرده تصرفات او با قوت وبعد از موت او باقی بنظر می آید والله اعلم افاده حضرت
ایشان روز عرس مخدوم جلال الدین قدس سره در موضع پهلاوده بزیارت قبر شریف
ایشان رفتند در انجا ازدحام بسیار بود ومردمان کثیر هجوم آورده قدم ایشان را تقبیل میکردند
حضرت ایشان انجا قدری توقف نموده از مقبره بر آمده بیرون ان نشستند فرمودند تا شیخ
در قید حیات می باشد هر چند یاد حق می کند ودران ترقیات می نماید اما بسبب علاقه
جسمانیه از بشریه ناصوبه خلاص او را بالکلیه میسر نیست وچون ازین عالم انتقال نمود ازان احکام
از بشریه بالکلیه نجات حاصل می شود وصفت لاهوت غالب میگردد لهذا مسجود عالم
می شود افاده حضرت ایشان فرمودند که تمام عالم در علم الهی ثابت است ودر حقیقت اورا
جز وجود علمی بیش نیست الا انکه درانجا تفصیل است که بتمامی واضح می شود مثلا ما در خیال
خود تخم یک درخت کلان را صورت بندیم وانچه دران تخم قابلیت غصون واثمار واوراق

نمارست همه را بر سبیل الاندماج و حیثیة الاندراج تصور میکنم بازهم در خیال خویش آن
غصون وغیره را مرتبه بعد اخری ظهور می بخشیم تا که تمام شجر مرتب می شود پس هر دو مرتبه آن
شجر خیالی که یکی اجمال آن است که در مرتبه تخم بود و دیگری تفصیل او که بسبب آن قابلیت ظهور یافت
خود در خیال جای دیگر نیست پس حقایق عالم را بر وجه الاول صور معلومه نامیده اند و علی
الوجه الثانی وجود خارجی آن داشته اند والحال کلها فی العلم پس انکه می گویند الاعیان الثابتة
ما شمت رائحة الوجود بغایت اصیل است و انکه می گویند که عالم را وجود خارجی است نیز درست
است پس هر گاه معنی مذکور مشهود شده هستی موهومه خود را محض مضمحل و مستهلک می یابد
چنانچه بزرگی فرمود که چهل سال است که خود را چو هیچ می یابم افاده خدمت ایشان فرمودند
که روزی قرآن شنیدیم چون این آیه رسید که ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله الآیة انوار مختلفه نمودار
شدند نور این مسند جدا ظهور نمود و نور الفاظ علیحده هویدا گردید ولی از حیثیة کونه کلام الله متمیز گردیدن
و نور صرف هستی حق که در آن منجلی بود یکباره منکشف گشت پس تر همه را در حقیقت یک نور یافتم
و انها متنوع همان یک نور مشهود شدند بعد از آن چون آیه نور رسید که الله نور السموات
والارض الآیة تجلی و برودی و اطمینانی بمعنی آن حاصل شد و معلوم گردید که آن صورت که روی
نموده بود ظهور معنی همین آیه بوده که بر قرار آن سبقت نموده و از مبانی در معانی آن ترددی می ماند
از آن باز قلق بالکلیه زایل گشت والحمد لله علی ذلک افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار
حافظی آیه کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور می خواند بمجرد سماع آن ظاهر شد که مشکوة عبارت از عالم ناسوت
و ملکوت است و زجاجه تعبیر از حضرت صفات و نور حضرت ذات است بمعنی ظهور

ذات در عالم نی توسط صفات بینیت و بعد حصول این معرفت الخ کالمحسوس گشت
افاده خدمت ایشان فرمودند که قرآن عظیم همه بیان توحید است اما بر همان وضع که وحدت
ظهور فرموده است در ملابس غیر و غیریت وقتی سبحانه کاهی خود را بلفظ غایب تعبیر
میفرماید و وقتی بصیغه تکلم و زمانی بخطاب و این ارشاد است باین که در غیبت و خطاب
و تکلم همان ذات واحد حقیقی است افاده خدمت ایشان از حافظی شنیدند که می
خواند لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر فرمودند آری کسی که به سمع و بصر که در عالم موجود است
سمیع و بصیر باشد مثل او کیست زیرا چه هر که سوای اوست بسمعی و بصری که بوی مختص است
می شنود و می بیند افاده خدمت ایشان فرمودند که هر جا تقیید است او را بسوی تجرد میل
و کشش است که در مرتبه اطلاق کمالات بسیارند و هر قدر که تقیید می گیرد دایره کمالات
بحسب آن تقیید تضیق می پذیرد پس مقید را آن کمالات در حال تقیید حاصل نمی شوند در شی
باصل جبلت خود طالب کمال است و مطلق را کمالاتی که در مراتب تقیید ظاهر میشوند مستجمع است
زیرا که مطلق هر مقید را بکمال خود می بیند افاده روزی پیش خدمت ایشان این
آیه مذکور شد وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون فرمودند یعنی انانکه همه حوادث و مصایب را
از وتعالی دانند رویته نه علما فقط بلکه چون توجه مبتلا را در وقت ابتلا بسوی مبتلا می باشد
مشاهده در آن مصایب و آلام لذتی می باشد که فوق همه لذتهاست چنانچه مجنون
که چون لیلی کاسه اش را شکست وی رقص کرد و از غایت لذت تواجد نمود و گویا در لفظ
اولئک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة اشاره باین است و چون این دانش و دید
قوت می گیرد هستی خود را در لوازم او را بر مستند با دی باید یعنی اوست که باینها جلوه گر

پس ابتدا و ضلالت شرک ازمین است و اگرچه در انعام نیز همین معامله است لیکن از بس
که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت فی الجمله بسوی او تعالی توجه می افتد دران حال حصول آن دولت آسان می گردد افاده
خدمت ایشان در تاویل این سه آیه که الم تر الی الذی حاج ابراهیم الآیه و او کالذی
مر علی قریة الآیه سیوم و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیه که بعد قول عز شانه
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی واقع شده چنین فرمودند که چون در
آیه سابقه امتیاز و تبین رشد از غی ذکر فرمودند جهت تنبیه بران مدعا این سه قصه را که
صور ظهور رشد اند بوضع دلایل نورت از غی که انکار یا تردد خاطر و عدم اطمینان است
وارد فرمود تا بصیرت کمال بان معنی حاصل شود و تبین رشد از غی بالکمال وجوه صورت
بند افاده خدمت ایشان در بیان این آیه که لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک
یخرج لنا مما تنبت الارض الآیه فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
بحسب مناسبت جبلی طبعی رغبت اطعمه که از زمین پیدا شوند غالب می باشد لهذا از طعام
که از آسمان فرود آمده بود هر گاه حکم طبعیت ارضی بر ایشان مستولی بود ادعا کردند بسوی ارضی
اطعمه ارضیه مایل گشتند و نزول طعام آسمانی بحسب رغبت حضرت موسی علی نبینا علیه
الصلوة والسلام بود که بر طبعیت ایشان حکم روحانیة غلبه داشت و برنگ ملکوت
متلون گشته از راه حسب مناسبت ازان عالم کشیده بودند والله اعلم بالصواب افاده
خدمت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در ذهن خود
یک عدد را در دیگری ضرب نموده احاد و عشرات و مات والوف الا ما لا نهایة له
می افزاید و احکام صادقه نفس الامریه خاصه هر مرتبه در ذهن وی متحقق می شوند و هر

متمیز اعن الآخر بحکم خاص خود در اینجا متفرد و منفرد است بحیثیت لا مرتبة فیه و حال
آنکه این جمله اعداد و احکام آنها را خارج از ذهن وی هیچ نامی و نشانی نیست پس
هم چنین صور این عالم را علم الهی تکثر بخشیده و هر فرد از آن با حکامی و خواصی که محض
صادق و راست اند دران موطن متمثل است و بوی از وجود خارجی ندارد و صدق
احکام وی با عدم تحقق خارجیش منافی ندارد افاده حضرت ایشان فرمودند که
بزرگان شغل خلوت خاص مقرر نموده اند و آن عبارت است از آنکه شخصی تنها
در خلوت نشیند و خیال خود را در تصویر هر چه مرغوب اوست سر دهد تا هر قدر که
تواند در تخیل صور دور دور رود تا که هم بزم و رزم را صورتی بندد پس دران
حالت ملاحظه نماید که این همه کارخانه مرتب نیست مگر خیال وی همان یک حال است
که باین صور کثیره برآمده و در خارج از ان صور نامی و نشانی نیست و این کثرت
عالم را بر همین قیاس بلحاظ آرد پس تکرار این شغل فایده اضمحلال کثرت و ظهور
توحید بخشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در آیة الله نور السموات والارض
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الآیة بیان اسباب و انوار ظهور هستی اوست تعالی
که جمیع مراتب کثرات است و گاهی بر سالک کیفیتی طاری می شود که با چراغ در
تاریکی آید پس بمجرد آمدن چراغ همه ظلمت معدوم میگردد و هم چنین بظهور حق همه این
کثرت از نظر سالک غایب می شوند و سوای نور هستی او تعالی نمی ماند و فرمودند
نسبت با کثرات نسبت بوده است یا نمود که در حقیقت نمود یک بود است
اما بود بی که این بود نمود بی نیست همان است بود حقیقی افاده حضرت ایشان
فرمودند که وجود حق مالا مال است سوای وجود هیچ نیست و آنچه عدم می گویند

بجزی نیست

چیزی نیست همین وجود که از حالی بحالی میگردد مردمان از وی مفهوم عدم می تراشند
بغیر عرض نمود که شاعری گفته ؎ هر چیز که غیر اوست مانند عدم * اسمی دارد ولی
مسمایی نیست * فرمودند حق واست است در فهمید ما نیز چنین است افاده خدمت
ایشان فرمودند که چنانچه صفات الهی از علم سمع و بصر و قدرت در انسان ظهور
نموده همچنین صفت تخلق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این معنی در خیال و اندیشه روشن
است که هر دم در انجا ایجاد و اقدام است افاده در ایام مرض روزی بسوی یکی از
مخلصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیالیه نمودار
شدند همچنین وجودات ما یان جمیع صور علمیه حضرت حق اند افاده خدمت ایشان
روزی از زبان این حقیر اشعار مرزا بیدل استماع فرمودند از بسکه مضمون توحید را
با واز رنگین بسته بود بسیار خوش کردند و گاه گاه فرمایش میکردند و محظوظ میشدند
ای گل چمنی حیرت عریانی خود باش * این جامه رنگین که تو داری بسر اوست *
زین بیش غبار من موهوم نگیرید * دستی که بجود حلقه کنم در کمر اوست * تمثال
بغیر از اثر شخص چه دارد * خوش باش که خود را تو نمودن هنر اوست افاده تا بدانست
گر تسوید این اوراق باینجا رسیده بود که حادثه دلخراش جانکوب رحلت حضرت
ایشان وقوع یافت مجمل قصه اش آنست که در شهر شعبان از شهور سنه شصت
و دو بعد الالف والمایة از ابتدا ء عشره اخیره خدمت ایشان مجاهده زاید او صف
بر خود التزام نمودند که حتی الامکان دمی بارام راضی نبودند تمام روز را بمراقبه و اوراد می
گذرانیدند و شب را بسماع قران که فرزندم محمد فایق حبل الله تعالی کاسمه فایقا فی
العلم والعمل اول محراب می خواند اهتمام تمام می داشتند و چون عشره اخیره رمضان

رسید بنیت اعتکاف در مسجد اقامت فرمودند شب بیست و هفتم که ختم قرآن اتفاق
افتاد نهایت بشاشت نموده زبان بشکر الهی کشودند و فرمودند که الحمد لله سبحانه
این امنیت بفضل او تعالی باحسن وجوه سرانجام یافت پس از لیل بیست و نهم رمضان
یاره کسل مزاج کرامت امتزاج ایشان لاحق شد اما در وظایف طاعات متعاده
فتوری واقع نشد پس لیل ثانی که شب عید بود از اعتکاف فارغ شده باندرون
محل تشریف برده بعد دفعه متعاده از اندرون محل برآمدند چون از نماز عشا فارغ شدند
بعد ساعتی حرارت غلبه نمود تا که وقت صبح بمشقت و کلفت از حجره بمسجد رسیده
نماز فجر ادا نمودند لیکن طاقت جلوس مراقبه بر مصلا نیاورده مراجعت بحجره نموده
و این فقیر را امر فرمودند که بمصلی رفته نماز عید ادا نمایی چون این فقیر بسبب حزن تنهایی
دران باب تعلل دیدند تاکید اکید فرمودند که شعار ملت است البته همراه یاران رفته ادا
باید کرد القصه از ان روز یوما فیوما مرض شدت گرفت سوای آنکه نماز پنجگانه نشسته
می گذاردند هیچ طاقت نماند هم دران ایام روزی این فقیر عرض کرد که درین اربعین
خدمت ایشان بر نفس نفیس نهایت اجتهاد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند
که چه باید کرد اوقات غنیمت بودند دران اثنا شیخی استدعا شغل طریقت کرد باوجود
غلبه ضعف جلوه کم کرده و برا شغل طریق ارشاد فرمودند هم دران روزها وقتی فرمودند
که بیماری غلبه کرده علاج فایده نمی کند مداوات ترک باید کرد مزاج الطبیعت باید
گذاشت و بخدا باید سپرد پس شب دوازدهم شهر شوال که لیلة الجمعه بود چون نماز مغرب
ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سوی توجه ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیه متوجه عالم
قدس شدند پس یاران ثلث اجر که بحکم حدیث صادق مصدوق علیه الصلوة

والسلام

والسلام اذا كان ثلث الليل الآخر ينزل ربنا تبارك وتعالى الى السماء الدنيا و
تدلّي الهي بود مصداق حديث قدسي اذا اتاني يمشي اتيته هرولة روي نمود و روح
پرفتوح ايشان از تعلق حضيض ناسوت مطلق شده عروج فرموده بوصال رفيق اعلى
فائز گرديد و نور بنور پيوسته عالم را در نظر خاك نشينان اين جهان تاريك گردانيد و از زمين
مصيبت كبرى شد آنچه شد در وقت غسل اين فقير ايستاده مشاهده ميكرد كه انوار
چهره مبارك چنان درخشان بودند كه مشتبه ميشد كه شعاع آفتاب تافته يا انوار جبين
تابان گشته پس برابر مزار پر اسرار والد بزرگوار آسوده شدند رحمهم الله تعالى رحمة واسعة
حضرت ايشان چون براي تعزيت و تسلي مصيبت زدگان از وطن كرامت مسكن
تشريف آوردند در مقبره جلوس فرمودند بعد مراقبه و توجه ارشاد نمودند كه درين هردو
قبر كيفيتي بس عجيب و غريب است در يكي كيفيت شهود روشن است و انوار مجمل
و در ديگري شهود مجمل و انوار غالب و مفصل هردو باهم گويا متن و شرح يكديگر اند
و حاجي ميان شاه اهل الله جيو فرمودند كه هرگاه نزديك قبر ايشان مي نشينم چنان
ادراك مي نمايم كه گويا موت در ايشان سرايت نكرده است چنانچه در وقت حيات
متوجه انجاح مرام خلق الله بودند درين حال بلا تفاوت هم چنان توجه ايشان محسوس ميشود
چون حضرت ايشان قصه مدت حدوث و امتداد خدمت ايشان استماع نمودند
فرمودند كه ايام بيماري و وفات ايشان بمدت مرض و رحلت آنحضرت صلى الله
عليه وسلم بروايتے مطابق افتاده در اين معنے اقتدا ر نسبت سينه بسينه بايد ولله الحمد
حضرت ايشان فرمودند كه هرگاه ايشان را مي ديدم از ادراك قربي وعظمتي كه حق سبحانه
كرامت فرموده بود بي اختيار اين آيه بيادمي آيد ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن

المنافقين لا يفقهون افاده باید دانست که یکی از خلفاء خدمت ایشان ارشاد مرتبت هدایت منقبت شاه محمد معصوم اند که از اصحاب شیخ بزرگ حضرت جدی قدس سره بودند و مدتی فیوض و برکات از حضور فیض گنجور آنجناب می اندوختند بعد از ارتحال ایشان کمر استفاضه از خدمت ایشان بستند و می بدانست پیش گرفتند و لب از لغویات درصحاری و عمرانات برآوردند و فضایل و کمالات حاصل کردند پس خدمت ایشان قابل اجازت دیدند وقت توجه بسوی حرمین بشرف خلافت مشرف گردانیدند راسخ قدم اند در شریعت و مستقیم الاحوال اند در طریقت اما سفها بنفقه خویش را در شیخی نسهاختند و باین کار و بار نپرداختند الحال در قریه ککله که از نواحی میرواره است بیرون آبادانی زاویه ساخته از کمال قناعت بفراغت تمام بانزوا پرداخته اند می گفتند که در اوان سلوک وقتی انوار لطایف ظاهر شدند مانند شعاع آفتاب که از راه گوه خانه می افتد بالوان مختلفه سرخ و زرد وغیره ممتاز هریک و نوری سیاه مشاهده افتاد نهایت لطیف و نهایت شریف و هم دران اثنا دیدم که مارا بالامی برند کاین شمار رفته رفته بمقامی رفیع رسیدم درانجا پیش حضرت خواجه بابا شما پس مرا ایستاده کردند پس ایشان نگاهی بمن فرمودند دیدم که رشته نورانی از هردو چشم ایشان برآمد و بمن متوجه شد پس ارشاد فرمودند که این رشته را در دل خود بگیر پس یک سر آن رشته را بر قلب خود نهادم و سر دیگر آن را ایشان بر قلب مبارک خویش نهادند بعد ازان غیبت روی آورد که بیخود شدم دیگر گفتند که وقتی نور لطیفه قلبیه بمثابه شمع ظاهر شد که بضیاء آن همه احوال باطن بدن بنظر آمدند دیگر گفتند که لطیفه که مقام آن مابین دو ابرو است مایل بیک جانب بآنها نزد بافوق

نزاز و دیگر لطایف است وقتی نوری از وی برآمد و تمام مسجد را که دران بودم برگرد
پس ازان هم تجاوز نموده تا بنظر همه را مملو ساخت و مرا محو کرد و یکبار روز اجتماع بازار بود مادر
مسجد که محاذی ان بود نشسته که یک قوتی و تاثیری از همان لطیفه برآمد و تمام اهل شوق را مسخر
و مغلوب ساخت چنانکه اگر دست خود بلندی کردم تمام بازاریان دستهای خویش بلند
میساختند هم چنین هرچه میکردم تمامه همان فعل میکردند اما باین معنی هیچکس شعور نمیداشت
دیگر گفتند وقتی مشاهده افتاد که نوری از عرش تا بلطیفه که مقام در تارک سر است
فائض و زیران است و باهم متصل است دیگر گفتند که یکبار در حجره معتکف بودم دیدم
که سقف ان ازمیان دور شد و بصورت ستاره وجهی سبحانه تجلی فرمود و کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بمن تکلم نمود و معانی و اسرار ان بیان فرمود و با مثال این کلمات بسیار
کلام کرد ذکر برخی از کلمات معارف سمات و حالات کرامت آیات
قدوه ارباب محو و فنا عمده اصحاب صحو و بقا العارف بالله الشیخ حبیب الله قدس سره
که خال صغیر حضرت ایشان بودند و عم بنده کاتب الحروف جامع بودند میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و متصف بجمیع اوصاف کمال آثار صفت شجاعت از ابتدای عنفوان
شباب از ایشان ظهوری نمود در فنون تیراندازی و برقندازی مهارتی تمام میداشتند مگر
با کفار که مقابله اتفاق افتاد بیکیک تیر انها را بجهنم فرستادند و در صنعت خط نستعلیق کمالی
داشتند و تقوی و طهارت جبلی ایشان بود که من المهد الی اللحد در عفت و عصمت
می بودند در همان پیدا شدند و نشو و نما یافتند و در گذشتند و سماحت عفو و حلم بمرتبه
میداشتند که در دیگری متصور نمیشد از گستاخی و بی ادبی و شوخی اتباع و خدام بوضعی
از تبسم و شگفته روی در گذر میفرمودند که بنده کاتب ان معامله قرین حیرت میشدند

بسیار اسراعت

وسماحت

بالجمله درین امر متخلق باخلاق حضرت غفور حلیم بل متحقق باین دو اسم بزرگوار بودند گویا ردای
بود مجسم لی امیرش نفس بهاما که خاتم این مقام اعتقاد نموده می آید و در صفت انقیاد
و تسلیم لاراده الله گوی مسابقت از ارباب این کمال ربودند که پی را امکان مسابقت
نگذاشتند نیستی و نفی وجود از سراپای ایشان تراوش میکرد بای میکرد بالجمله خصال
اربعه که عبارت از طهارت و خضوع و سماحت و عدالت است و مدار بشر بر انهاست
در ذات شریف ایشان بر وجه کمال بودند در عمر یازده سالگی قران مجید حفظ نموده مرا
خواندند بعد از ان بتحصیل علوم مشغول شدند بعض کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
محمد قدس الله سره خواندند و اکثری بر برادر کلان خود حضرت شیخ عبد الله سلمه الله تعالی
قراءت نمودند و تتمه تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبد الرحیم قدس الله سره
العزیز حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار شغل طریقت اخذ نموده پیش شان
سلوک میکردند بعد از انکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بخدمت
امام الطریقت قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبد الرحیم قدس الله سره
سعادت اندوز گشته ان اشتغال بحد تمام پیش گرفتند تا که بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند
و حضرت شیخ بزرگ باجازت مشرف فرموده مثال بدین منوال نوشته عنایت نمودند

مثال

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الصراط المستقیم والصلوة علی رسوله محمد ذی
المنهج القویم وصاحب الخلق العظیم وعلی اله واصحابه هداة طریق الوصول الی الله الرؤف
الرحیم اما بعد فیقول الفقیر الحقیر عبد الرحیم بن وجیه الحق والدین الدهلوی عفی الله عنه ولوالدیه واحسن
الیهما والیه ان الولد الصالح النقی التقی حبیب الله بن منبع الحقایق والمعارف شیخ محمد
الیمنی قدس سره لازم صحبتی وتعلم منی علم التفسیر والحدیث والتصوف ولقنته اشغال

الطریقة العلیة القادریة والچشتیة والنقشبندیة کثر الله طالبها واوصل الله سالکیها غایات
فیه اسرارها وانوارها وآثارها فاستخرت الله سبحانه الاجازة الارشاد طالبی وصول الله وسالکی
السالکین الی الله فامرنی والهمنی سبحانه وتعالی ان اجیزه الایصال والارشاد فاجزته الارشاد
الطالبین والکمال السالکین اجازة ظاهرة عامة بمحضر من المشایخ العظام والعلماء الکرام والفقرا
ذوی الاحترام کما اجازنی مشایخ الطرق المذکورة قدس الله اسرارهم دیده کبدی فمن بایعه
فکانما بایعنی ومن بایعنی فکانما بایع النبی علیه وعلی آله واصحابه افضل الصلوات واکمل التحیات
واسأل الله لاجله الاستقامة والسداد علی الطریقة المستقیمة والثبات ولدوام علی
الطریقة القویمة والضا اجزته التعلیم علم التفسیر الحدیث والتصوف وبالله التوفیق الرفیق
والحمد لله رب العالمین آمین وهذا تفصیل اسامی المشایخ قدس الله اسرارهم وبعد از انکه
اجازت ارشاد یافتند در وطن آمده بر مسند هدایت نشسته بافاده علوم ظاهر وافاضه
اسرار باطن مشغول گشتند مدام درس قرآن وحدیث وفقه میفرمودند وهمیشه در مجاهده
وریاضت تا آخر عمر بودند بسی اربعینات خلوت برآوردند وچند اربعین خلوت کشیده‌اند
کرباوجود بارعام سکوت محض میداشتند وبکار خود مشغول می بودند عالمی از فیض صحبت
ایشان نور باطن حاصل نموده بسلوک هرکس که توجهی مبذول میداشتند لابد در وی بحسب
استعدادش برکتی ظاهر شد شبی بر این بنده کاتب الحروف نیز بجد تمام توجه فرمودند
واین فقیر بارها در حلقه مراقبه ایشان سعادت جلوس حاصل نمود امیدوار است که بحکم
هم قوم لا یشقی جلیسهم از برکت آن محروم نخواهد ماند ودر اسرار احکام شریعت وعقاید
اهل سنت رسوخی وبصیرتی وتحقیقی میداشتند ودر وجدان معارف وارث الانبیا بودند
توحید وجودی را بوجهی که مذهب محققین است اعتقاد میداشتند اما غالب بر ایشان

مشرب توحید شهودی بود چون ذکر ارکان و احکام شریعت بیان می آمد اسرار الهی حسب
التحقیق بیان میفرمودند و در امثال این امور این فقیر را اکثر اوقات بخطاب مخصوص
می نمودند و تجربه بران اشارت میفرمودند و بدان اعتنا میداشتند افاده حقایق آگاه
شاه نور الله نقل کردند که دران ایام که ابتدا استحکام تحصیل بود باری خدمت ایشان
از اعتکاف اربعین برآمدند روز عید بود فرین آمده اصلاح میکرد دران وقت ما رسیدیم
و سلام کردیم دران حال ایشان بطرف من نگاهی کردند بمجرد ان نگاه دیدم گویا در من
گرهی بود که واشد و دران ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت هشت
نه سال این مقدمه را بیکی از خادمان ایشان گفتم وی بخدمت ایشان اظهار کرد تبسم
کرده فرمودند که فلانی منت ما را یاد داشته است بعد ازین ماجرا روزی بخدمت ایشان
نشسته بودم فرمودند که فلان کس از تو چیزی نقل میکند التماس کردم که راست می گفت
فرمودند که معلوم شد که آنچه مقدمه شما را یاد داشت پس مهربانی والطاف منه دل داشتند
افاده ایشان فرمودند که در مبادی حال که بملازمت حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالرحیم
رضی الله تعالی عنه می بودم و سلوک می نمودم روزی بتقریبی در بازار رفته بودم دران
وقت دیده بصیرتم واکردید ناگاه نظر بر رونده افتاد دیدم که جمیع حرکات وی بوی مستند
نبینند فعل فاعل حقیقی است که دران صورت ظهور نموده چون سابق ازان گاهی
مثل این صورت روی نه نموده بود ازان معنی استغراب دست داد و تعجب روی داد
ازان وقت گاهی الصورت کا ظاهر میشد و گاهی مختفی می گشت و در حین اقتضا دل بر
ان صورت می ماند بهر ان ایام که روزی سلطان فرخ سیر بر سریر سلطنت جلوس
نموده داخل دار الخلافه میشد و سید عبدالله خان وزیر اعظم از قلعه بجهت استقبال

که این شد

۱۰/ الف

برآمده ازدحامی عظیم صورت گرفت وصاحب زادگان بمقتضای صغر سن بجهت
تماشا از خانه برآمده بودند ومابا ایشان بودم پس دران هنگامه که هزاران هزار مردم مجتمع
بودند صورتی عجیب روی نمود که جمله خلایق بمنزلهٔ یک برفعل واحد را دیدم که یک حقیقت
فعلیه است که درهر یک جا بصورتی دیگر جلوه گری نموده است بعدازان بتدریج ان ادراک
ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نماز عشا میکردم چون برکوع رفته
دیدم که سر من غایب شد هم چنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بقیام
رکعت ثانیه برخاستم سر خود را بحال اصلی یافتم باز چون برکوع وسجود رسیدم حالت
اولی روی نمود ازین کیفیات تعجبها میکردم اخرها برو رهمه وجود خود را معدوم یافتم وفنای
کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگاه نظرم بسوی
خود افتاد دیدم که در من نوری بهرنگ ذهب پیدا شد که بدان حقیقت همه اشیا ظاهر
در رنگ چراغی که بوی اشیایی که در تاریکی باشند مظهری ابند پس بدان نور حقایق جمع
اشیا میدیدم واین صورت تا بدو پاس روز نمودار بود بعدازان چنان کیفیت شد
که گویا پرده بر چشم ما بستند ازین ما جرا اضطراب تمام وقلق مالا کلام پیدا شد وتمام
شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق باز ان کیفیت مقصوده عاید گشت
پس در تماشا حقایق اشیا افتادم اول نظر بر شجری که در صحن مسجد بود افتاد دیدم که
فیض الهی از جانب بیخ او پیدا میشد ودر شاخ وبرگ گردیده ارتفاع می گیرد در رنگ
زمین دوز آتش بازی که از وی شرارها بر می ابند وبرهیات مخصوصه متناسبه بلند
می شوند ودران وقت حقیقت تجدد امثال واضح گشت ومعلوم گردید که مراد از ملکوت
السموات والارض همین وجودات نورانیه است که همه اشیا را درعالمی که فوق از ناسوت

تابند و هم چنان بدان نور به هر چیز از چوب و سنگ درین نظر میکردم و وجود نورانی و سوای وجود ظلمانی می دیدم و در ضمن آن اسماء الهیه که اصول الاصول همه اشیا هستند مثلاً اسم مبارک المبین که الاصل لیس تحت جدید است مشاهده میکردم و دران وقت وجود خود را می یافتم که مانند نواره دریا محبت است که گویا ازان بحر می جوشند و در همان بحر می افتند و شب و روز در سیر آفاق می بودم چون بفضل الله سبحانه این سیر بتفصیل میسر گشت رجوع بسیر انفس افتاد پس دیدم که اول از راه پا بپایان خود در آمدم و بدان نور اول حقیقت جزو جزو را جدا جدا مشاهده نمودم و مقام هر چیز که در عالم کبیر موجود است وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر راس خود رسیدم پس مابین انجا چنین نوری ذهبی رنگ پیدا یافتم که بر مثال چوب نی است دراز که با آسمان متصل گشته و هر چیز که می خواهد احاطه می کند و فرو می گیرد گویا همان است حس مشترک و ادراک آن قوی می خیزد و دیدم که جمیع حواس ظاهره و باطنه چون سمع و لمس و حافظه و خیال و غیرها بمنزله زبانها چراغ هستند مقدار یک انگشت با لوان مختلفه بعضی اصفر و بعضی احمر در یک عرصه که این قوی مودوع اند فیض الهی بصورة این زبانها ظاهر میشود برنگ روغنی که چون بر سر فتیله می رسد شعله گشته نمودار می شود و معاینه شد که این فیض از هر دو جانب پشت رفته می آید و کاهی روی التهاب می نماید دران وقت واضح ساختند که از جهت همین سر شارع علیه الصلوة والسلام از ضرب علی الوجه نهی فرموده بعد ازان ظاهر شد که از زیر شانه چپ جانب مضغه صنوبریه قلبیه نوری سرخ رنگ ریزش می نماید و ازانجا چنان ارتفاع و انتشار می پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و باین نور معاینه کرده شد که محاذی ناف جانب یسار چیزی هست و در واقع زهره همان است

عالم ﺣ

ازوی مقدار سر چهار انگشت نوری شعله دار ملتهب است و در وی فی الجمله کدورتی هم هست
و التهاب ان سراسر نحو نار رشن است بآن مرتبه که گویا کمالات همه عالم در وی محصور است
و خیال واضح گردید که نفس همین است و این لطیفه چون بدین لطیفه می آمیزد تمامه توجه او بسوی اله
میگردد و بهمین سبب مورد لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المومن
می شود و بعد ازان اثنا که التهاب ان جوشش تمام میزد ظاهر شد که از لطیفه که مقام آن بالای
حاجب یمین است زجری و توبیخی بران نفس متوجه گشت و بمجرد ظهور این منع التهاب
ان فرو نشست و بالکلیه مختفی گردیده و معلوم شد که ان لطیفه زاجره روح است دیگر
منکشف گردید که مسامت قلبیه مضغه بالای حاجب لب در لطیفه الیست پس نور آنه
بر شکل صنوبری که نوک سر او سیاه است وان معلق می ماند و این مضغه صنوبریه را بان
لطیفه علاقه هست بسان رشته رقیق باریک نورانی و کیفیت ان لطیفه آنست که
بر یک قرار نیست گاهی منقار خود را در لطیفه سمعیه و وقتی در بصریه و هم خیال در لطیفه
متخیله و واهمه و حافظه می اندازد و بسبب ان در این حواس و قوی ادراک پیدا می شود
و مکشوف گشت که لطیفه دراکه که در حقیقت قلب اوست همان است و وجه تسمیه او
بقلب تقلب اوست بحواس ظاهره و قوای باطنه بعد ازان در تبارک سر لطیفه مقدار
دال نحو دکه یک جیب دارد نمودار گردید که ازوی خطوط نورانیه در رنگ امتدادات
شعاعیه شمس بر می آیند و همه اشیا را احاطه می کنند و از عرش گذشته بذات مقدس
میرسند و دران وقت که عرش عظیم محدود است و روی ناچیز محض میگردد و او را انتها
نیست عروج روحی هم ازین طریق می شود و نفخ روح که مدلول نفخت فیه روحی است
نیز ازین راه است و دیدم که حقیقت انا که دران لطیفه مودوع بود از همان طریق گذر کرد

در ذات مضمحل گشت و هر وقت که می خواستم عروج ازان راه میکردم پس اضمحلال
انا در ذات الهی بر وجه اکمل و اتم متحقق گردید که باز نمود نه بود و معلوم گردانیدند که ادای
امانت که در کریمه تؤدوا الامانات الی اهلها وارد است اشارت بهمین رجوع انانیت
است بذات او تعالی که ازان راه می شود و مراد از امانیت که در آیت انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا واقع شده همین انانیت است که آنرا در مرتبه انسانیه امانت نهاده اند و معنی
کان ظلوما جهولا شاید است که ظلومی آنست که آن امانت را از آن خود فهمید و جهولی بجهت آنست
که ندانست که این معنی در وی بجز امانت بیش نیست افاده آیشان فرمودند که روزی
در واقعه دیدم که چیزی است بر مثال بعضی که اطفال از پرچها ثیاب بر شکل آدمی میسازند
وان لعبت چیزها که بالوان عجیبه و رنگهای غریبه اند پیش ما می اندازد و ما را تماشای آن
بسیار لذیذ می نماید واز دیدن انها تعجبها می کنم و بلبلی می شوم بعد ازان از وی مرا ملالتی
گرفت پس یکی را ازانها گرفته تامل کردم دیدم که پرکهای کهنه اند که یکروی رنگهای گوناگون
دارند و روی دیگر همان پرک ساده است پس از وی بسیار متنفر گردیدم وان لعبت را
پاره پاره نمودم و چون ان پارچها را از یکدیگر واکردم از اندرون ان یک انگشت برآمد
بعد ازان متنبه گشتم چون در تعبیر ان واقعه تامل کردم منکشف ساختند که ان شکل لعبت
عبارت از نفس بود که مقام ان برابر ناف است وان الوان مختلفه که می نمود خطرات
وی بودند که پیش لطیفه که محاذی قلب جانب راست مثل آینه است می انداخت
والهام فرمودند که علاج ان دفع آن جمع است پس چون انرا اختیار کردم چون مدتی
برآمد از جای که مقام نفس است غوغای بلند شد که ولوله ها در فلک رفت و سوخته گشت

بیان ظلوما و جهولا

نهزنت

هم چنان چند روز این شور و غوغا می‌شنیدم بعد از ان آنرا از جای وی برکندم دیدم که ریشهای
بیخ او مانند ریشهای پیاز از هر طرف بر می‌آیند و معلوم گشت که ان عروق مبول متعدده
وی و خواهشهای گوناگون و تعلقات او بودند چون همه عروق او کنده شدند آرام حاصل
گشت و اطمینان روی نمود و الحمد لله علی ذلک افاده ایشان فرمودند اول بار که بر من توحید
ظاهر شد وجود خود را مانند نقطه دایره هستی حق می‌یافتم بعد از ان چون انانیت فانی گردید هستی (مانند نقطه در میان)
او را سمانه در خود در رنگ بادی در پوست که انگور ان بوی میدهند و همه اثار بوی مستند
می‌باشند ادراک نموده می‌آید افاده ایشان فرمودند که بعد فنا انا النفس حکم اطلاق بنده
می‌کند و صاحب این مقام نفس خود را از غیر خود ممتاز نمی‌یابد و در همین مقام معنی حدیث نبی
علی مصدرها الصلوة والتسلیمات که لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه متحقق میگردد
افاده ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می‌آید که توجه حقیقت او بسوی عالم ارواح می
شود در ان زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم و ملائکه سلام الله علیهم و ارواح اولیاء
رضوان الله علیهم باو متوجه میگردند و این فقیر با ارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم
در عالم معامله و رویا صحبت داشته دقیقها یافته صورت بعضی مشاهده کرده و قبر بعضی را (فیضها)
زیارت نموده چنانچه یکبار دیدم که حضرت سید آدم بنوری قدس الله سره در مسجد
میان در جنوبی ان نشسته اند و حضرت قبله گاهی در صحن مسجد نشسته در ان اثنا شخصی قدر
نبات نیاز آورد پس حضرت قبله گاهی بجهت ساختن شربت مرا اشاره فرمودند
و ما شربت تیار کرده و صاف نموده حاضر کردم حضرت قبله گاهی پیاله را از دست
ما گرفته خود باداب تمام پیش حضرت سید بردند اوشان تعظیم حضرت قبله گاهی را
بابا گفتند و پیاله را گرفته سیر بیاشامیدند و بقیه را بدیگر یاران قسمت فرمودند حضر

شیخ بدیع الدین شاه مدار را قدس سره دیدم کہ ایستاده اند و صورت نورانیہ میدارند
و دستار بر سر ایشان سفید است و بالا بند سیاه و برای زیارت مزار پر انوار حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سره شوق ہرچہ تمام تر میداشتم و آن ایام
منع قلبی قوی در خودمی یافتم بلکہ قریب بود کہ اراده زیارت بر بندم و مسافرت بر خود اختیار نمایم
درین اثنا در واقعہ دیدم کہ گویا حضرت مجدد در حجره من تشریف میدارند و می فرمایند کہ
فیض من ہمہ جا ہست ازان باران قلبی تسکین یافت اگرچہ دران رؤیا ہم صورت
مبارک ایشان معاینہ نکردم و ارواح جمیع انبیا را صلوات اللہ علیہم در صورت ماہیان مشاہده
نمودم دیدم کہ ہمہ شجر و مدر از صورت ماہیان پر است و در ہمہ جا الوف ماہی پیدا
بر بعض از انہا تمام شکل ماہی ظاہر ہست و بر بعض صورت ناقصہ و بعض چنان ہستند کہ
یک ماہی کلان است و در روی لب ماہی سبز رنگ اما ہمہ انہا بجہات ہمان حوت اعظم
زنده پس دران وقت ماہی خوانیم کہ اللہم صل علی محمد و علی آل محمد و صل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و چون لفظ وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین بر زبان من جاری میگردد می بینم
کہ سری ازین کلمہ پیدا می شود و در ہمہ ان ماہیان داخل میگردد و بسبب ان ہمہ را سرور
و اہتزاز حاصل می شود چنانچہ بادی در شکل شیر و غیره کہ از توپ میازند داخل میشود
و دبر احتش میدہد پس معلوم کردم کہ این صور ارواح انبیا صلوات اللہ علیہم ہستند
و نکتہ امر بصلوة بجمیع انبیا دریافتم و سر تشبیہ ارواح ایشان بصورة ماہی از کلام مولوی
روم قدس سره می توان دریافت انجا کہ فرموده ؎ ہر کہ دیدان بحر را او ماہی است
ہر کہ دید اللہ را اللہی است ؎ و فرموده ؎ ہر کہ جز ماہی ز آبش سیر شد
وانکہ بی روزی است روزش دیر شد ؎ و یکبار شیخ تربیت کہ یکی از مخلصان بود

استدعا نمود توجه کرد چون در خلوت نشستم و خواستم که توجه کنم دیدم که صاحب الطریقه
حضرت خواجه نقشبند قدس سره ایستاده اند سفید رنگ با صورت نورانی میانه قد
محکم بدن پس بمجرد مشاهده الصورت غیبت بر شیخ مذکور غلبه کرد چنانکه دیر ازحال عالم
نمود مانده در این اثنا شیخ لطافی حجره دست دراز کرد و از حرکت ان بافاقت آمد
و گفت که از مدت ازروی این چنین غیبت و بیخودی می داشتم باری این وقت
میسر آمد و یکبار خود را دیدم که بر هوا خبازه وار میروم تا که در بلده اجمیر بمقبره حضرت خواجه
معین الدین چشتی قدس سره رسیدم و زیارت قبر شریف ایشان کردم و ازان مزار
پرانوار را از سنگ سفید دیدم و احاطه ان مقبره را دو دروازه یافتم پس چون ازجا دمان
ای کیفیت ان مقام استفسار کرده آمدیم چنان نشان دادند که مشاهده کرده بودم که در یکبار دیدم
جایی در می آیم دیدم که در هر زینه اش تصویر حضرت پیر دستگیر و حضرت خواجه معین الدین
قدس سرهما پیداست ادب کردم و پای خود را با حتیاط می نهادم افاده ایشان فرمودند
که شبی در واقعه ام المومنین حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها را دیدم که گویا چارپایی
کسترده است و بر ان نشسته اند و لباس سفید می دارند اما بطور زنانی که زوج
شان زنده باشند و متصل ان چارپایی دیگر است و بران کسی دیگر از ازواج طاهرات
نشسته اند و لباس فی الجمله رنگین می دارند اما وضع نوانی بی شوی و عمر شان از عمر حضرت
خدیجه کبری کمتر معلوم میشود پس دران وقت گویا سخت محجوب میشوم و از غایت
ادب و فرط خجالت خود را ملامت هرچه تمامتر میکنم که در حضور ازواج طاهرات آمدن
کمال بی ادبی است باز گویا درهمان حال دردل القا شده که تو فرزند ایشان هستی
فرزندان را پیش امهات و جدات آمدن باکی نیست افاده ایشان فرمودند

که وقتی یکبار مجلس سماع بود و ما بر دیوار روضه شیخ ابو الفتح و شیخ ابو الفضل نشسته بودیم
ناگاه دیدیم که نوری مثل برق از هر دو قبر ظاهر شد و بقوت تمام در من نفوذ کرد چنانچه مرا
سخت مضطرب ساخت قریب بود که برخیزم و رقص کنم و نعره زنم اما همان لحظه صورت حضرت
قبله گاهی مرشدی نمودار گردید و مرا تسکین بخشید پس اگرچه بظاهر از من صیحه نه برآمد
و اضطراب ظاهر نشد اما دیدم که حقیقت من می رقصد و اضطراب عظیم می کند و این
حال تا قریب یکساعت نجومی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش پیدا نشد
آن نور در رنگ دو شعله از راه هر دو چشم من برآمد و مقابل من دو شخص نشسته بودند
که هر دو را سماع و رقص هیچ مناسبتی نبود آن هر دو شعله را در آنها آویخت پس هر دو برجستند
و وجدی و رقص عظیم کردند افاده ایشان فرمودند که فرق در میان توحید وجودی و توحید شهودی آنچه
این فقیر را فهمانیده اند الهامی نماید که توحید وجودی آنست که فی الحقیقت وجود ماسوای
ذات حق را نیست آنچه وجود است مرتبه مر ذات حق راست چنانچه عرفا تحقیق فرموده
و این مسئله حق است اما این از روی علم لدنی است این خود در شهود نمی آید الا
ماشاء الله از روی عرفان فهمیده اند کاتب حروف می گوید یعنی توحید وجودی و توحید
شهودی آنچه این فقیر را فهمانیده اند الهامی نماید که توحید وجودی مسئله حقائق است
و بیان نفس الامر است قطع نظر از عرفان عارف که در واقع وجود خواه وجوبی باشد
خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی و وهمی باشد یا خیالی همه بانواعه واقسامه ثابت است
و ذات حق را بی شرکت غیرش غیر موجود نیست زیرا که موجود بی وجود نمی باشد
و چیزی را با وجود سبحانه غیریت هم نیست زیرا که این هیچ هم نوعی تحقیق می خواهد تا آن منشا
انتزاع غیریت باشد و آن در ماسوای ذات الهی مفقود است و این مقدمه است

افاده در مقدمه توحید وجودی و شهودی

حق و مطابق نفس الامر و از قبیل احوال نیست که بکسب تعلق دارد بلکه تا کسے را از حق علم
ذاتی خود عطا نمی فرماید ان را درنمی یابد و از قبیل یافت است از قبیله دید نیست و بیان
نفس الامر است نه انکه مردمان این چنین می بینند که از قبیل امور شهودیه باشد قوله
قدس سره و انچه طلبا از روی مشاهده می بینند سببش دیگر است چونکه صور اکوان در
صقع خیال بسبب تلبیس انشقاقش یافته است و بسبب نورانیت ذکر ما ذکر که بان رنگین
شده است ان نفوس را ملون بنورانیت می گرداند و این در وقت سیر آفاق است
اما چون طالب ازین مقام درگذرد از نفوس خیالیه ذهول ورزد صورت نفس در خیال
رنگین می یابد و از صورت خیالی نفس را اصل نمیشود الا ما شاء الله زیراکه خیال در حیطه
نفس است کاتب حروف گوید یعنی توحید شهودی که از قبیل احوال است و بیان حالتی
از حالات بر دو نوع بود یکی انست که در وقت سیر آفاق پیش می آید و ان عبارت
از دیدن نفوس اکوان است منور بنور ذکر اگر سالک در مرتبه یاد کرد است یا بنور مذکور
اگر ملکه توجه و یادداشت یا نور مذکور را اگر ملکه توجه و یادداشت او را حاصل شده و سببش
انست که نفس این سالک چون بان نور ملون شده بمنزله عینک مرئیه اکوان را
گردیده پس بان نفس بر هر چیز که نظر می اندازد ان چیز را بهمان یک نور منور می بیند
و این را شهود واحد تعالی می دانند و این هم وجهی دارد اما التفرقه در نور ذکر و ذکر بغایت دقیق
است و نوع دیگر ان است که طالب را در وقت سیر انفس پیش می آید و ان عبارت
است از دیدن نفس بهیته باطنه ملون بنور یادداشت یعنی چون سالک از توجه
باکوان درگذرد و توجه او منحصر در نفس او می باشد و از اکوان ذهول روی
می نماید پس دران حال نور وار نظر او رفته یکسی و صلانی صفت که ان نفس را است

متنور بنور الهي شهود میگردد و ازین شهود نفس او را ذهول نمی شود زیرا که خیال نفس را
متلازم است و این شهود کار خیال است ہکذا سمعت منه قدس سره قوله قدس سره
این است معنی قول حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره الویز که اهل الله بعد از فنا و بقا
انچه می بینند در خود می بینند و انچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان
در وجود خود است انتهی و اشاره باین دو لفظ می بینند و می شناسند و باین دو تمیز
فارقه است کاتب حروف گوید یعنی لفظ می بینند اشارت توحید شهودی است
که تعلق بدید و شهود دارد و لفظ می شناسند اشارت توحید وجودی است که تعلق
بمعرفت دارد این معرفت نیز جز بمعرفت وجود تحقق حصه خاص که نصیب این مظهر خاص
که نفس سالک است شده میسر نمی آید اعنی چون می شناسند که تحقق و وجود ما در حقیقت
مرحق راست سبحانه از ان ما نیست پس تحقق جمیع ممکنات هم وی سبحانه و غرض
ازین کلام آنست که توحید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کشف
مکاشف و شهود شاهد و توحید شهودی از قبیل بیان حالات است که سالک را
روی می نماید افاده ایشان فرمودند که اکثر اهل شهود مشاهده حق را در عوالم می کنند
مبتدیان در عالم ناسوت کو که در وجود نورانیه باشد در عوالم ارواح و عالم ملکوت و ہم چنین
در عالم جبروت و سبب بعض علاقه حبی است باین عوالم تا که انسلاخ کلی کما ینبغی الجبه من
جلد ہا از محبت این وجودات که ہمان است سبب ارتباط باین عوالم روی نماید
ازین شهود بر نمی آید و چون بفضل الهی ازان بر آید شهود غیب پیش آید و چون بکرم
بی غایت او تعالی از محبت وجود خود بمرتبه منسلخ گردد الله الله بیرنگی ذاتی شان
مشرف گردد بلکه چون او را باز گردانند پس در وقت سیر من الحق الی الخلق

شهود فوق فی النفس رجوع می کند و لهذا گفته شده که از صورت خیالی نفس ذهول نمی شود
معنا از بیرنگی خالی نمی باشد و شاید که از لفظ حیرت که در قول حضرت خواجه بزرگ واقع شده
که حیرت ایشان در وجود خود است اشارت بهمین بیرنگی است والله اعلم افاده ایشان
فرمودند تا که وجود علمی هم باقی است فنای اکمل اتم نیست و چون سلب وجود علمی که عبارت
از قوت عرفانیه است در نهایت فنا متحقق که تعبیر از آن بموت کرده اند میسر نباید و این معنی
بوجه اکمل جز در صدیق اکبر رضی الله عنه در دیگری معلوم نمی شود و اشارت بهمین معنی است الخ
در فضایل ایشان در بعض احادیث آمده که قال النبی صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی
میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة او کما قال و در حق دیگری این لفظ معلوم نیست
که وارد شده افاده ایشان فرمودند که روزی در مقام قرب تامل واقع هر چند نظر دور در
دور رفت کسی از اولیا باعتبار این جهت خاص فوق حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه دیده نشد
و در این جهت دیگری فضیلت بر ایشان نظر نیامد ایشان بر مرکز اعلای آن جهت مستند
و لهذا مبدء الطرق عرفان با ایشان واقع شدند افاده ایشان فرمودند که قول اکابر است قدس الله
اسرارهم که من عرف الله کل لسانه و قول بعض دیگر که من عرف الله تعالی لسانه در هر دو قول
صحیح و صادق اند زیرا که طول ایشان در معرفتی است که در مرتبه اسماء و صفات باشد که
چون اطوار ظهور اسمای منکشف می شوند و علوم و اسرار آنها روی می نمایند هر علم را غنیمت
می شمارد بالضرورت باظهار آن مبادرت می کند و کل لسان در معرفت ذات ساطع
است که بی نشان و بیرنگ است و بآن بیرنگی که خارج است از احاطه علم و ادراک
مسامت و تقابل می شود و فانی می گردد و از آن نه تعبیر تواند نه بیان و همین معنی دارد قول
سعدی شیرازی قدس سره که آن را که خبر شد خبرش باز نیامد افاده ایشان فرمودند

که شخصی سوال کرد که چون حق سبحانه همه وقت وهمه جا حاضر است واو را مکانی نیست فضلا
عن یکون له مکانا خاصا پس نکته در عروج فوق العرش در معراج چه خواهد بود گفتم که عرش
وما فیها همه از عالم چون است واو سبحانه در مرتبه وجوبی خود که کمال انسان عبارت از قرب
ووصول بان مرتبه است بیچون وچگون تا که در مقام چونی است او را وصول بیچون جز علمی وذهنی
بیش نیست وچون خروج از عالم چون که عروج فوق العرش باشد خارجی ونفس الامری متحقق
قرب خارجی ووصول حقیقی به بیچون میسر آید وچون استعداد این مقام عالی مخصوص باین سرور بود
صلی الله علیه وسلم در آن جناب این نوع صورت بست افاده در حضور ایشان ذکر حدیث
لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم مائة مرة وآنچه علما وعرفا در توجیه آن ذکر کرده اند واقع شد فرمودند
که سر در عروض غین آنست که قلب مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مشاهده ذات
بحت مبرا عن جمیع الشئون والنسب والاعتبارات که غیب مطلق است میسر بود این درجه
مخصوص است بان جناب وانوار استتار آنا فآنا لازم است پس با وجود بقیه بشریه مشاهده
بجز آنکه کالبرق الخاطف باشد وهر آن تجلی واستتار روی نماید ممکن نیست وآنکه تجلی دائم
باشد بدون اعتبار نسبت وصفات نیست پس غین کنایت از همان استتار است
وهمین سبب احتیاج بود بدوام استغفار او ذات ایشان در تاویل آیه کریمه ومن احسن دینا ممن اسلم
وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهیم حنیفا فرمودند که ازین اسلام مراد حقیقت است و
تفصیلش در حدیث وارد شده که لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
واختیار کردن این جز بعد التزام احکام شریعت که مراد از نسبت ملة ابراهیم حنیف است ونیز
این اسلام ورای احسان است که همان است مجاهده وباشغال واکتساب حاصل میشود
واسلام حقیقی که ثمره طریقت است بعد تهذیب نفس بریاضات شاقه وجذبه الهیه است

و معرفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش آنست که شریعت عبارت است
از بیان احکام که در قرآن مجید و احادیث و تفاسیر و شروح و کتب اداب که تفاصیل عبادات
و اذکار و اعمال صالحه و اطوار و فضایل شکر و صبر وغیره از منجیات و بیان مهلکات
که رذایل اند و طریقت آنست که آنچه مبین شده آنرا تملیک نفس خود سازد بسبب
ریاضات و تحت تصرف خود آرد و تا مالک نشود بحقیقت نرسیده است و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بیان مرتبه حقیقت است و مقدمه قابله را حدیث
شریف شاهد است من اعمال ای کسب طلب المنجیات و دفع المهلکات بما علم ای بالذی
علم من الشریعة فالمراد به هنا الطریقت ورثه الله تعالی ای اعطاه الله ما ای علم المعرفة من
لدنه لم یعلم من الدراسة افاده آنجناب فرمودند که سرور درد شرع آنست که آدمی مرکب
است از عالم خلق و امر چونکه بمرتبه روح بود که بعالم امر تعلق دارد مشاهده تقدیر الهی اورا
حاصل میشد بود و در حکم ان مقهور و فانی فی الحال نیز بوقت غلبه حکم روح و چون به بشریة درآمد که بخلق تعلق
دارد و اختیار و ارادات ظهور نمود مشاهده قدر مخفی گشت و احکام معاش و معاد پیدا شد
و ضرورتی روی نمود که افعال هر دو را باید کرد و قریب بود که درین مبنی استقلال و استبداد رای که
منشا انانیت است روی نماید پس الله تعالی شرع نازل فرمود و اوامر و نواهی در امور معاش
و معاد مقرر نمود تا آدمی در ان افعال برای خود تافتسند و خود را در احکام الله در دهد و ارادات خود را
یکسو داشته در تصرفات کالمیت بین یدی الغسال گردد و در احکام الهی او را فنا حاصل شود
و فنا که مقصود است و حقیقت بندگی است در هر حال او را حاصل باشد پس هر که مرتکب
خلاف شرع است و تابع نفس خود از فنا بی بهره است والله اعلم افادها آنجناب در معنی حدیث
که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعونی ما ترکتکم فانما اهلک من کان قبلکم کثرة سوالهم

واصلاً ہم علی ابنائہم فرمودند کہ اسلام انقیاد است مر شرایع الہیہ را بغیر فضولی وچون شارع صلوات اللہ علیہ وسلام بحکم قل ہذہ سبیلی ادعو الی اللہ علی بصیرۃ ہر او ورد است با بصیرت مقدار نافع است پس سوال وتحقیق وتدقیق بحر فضولی کہ مورث بلائی است نخواہد بود افادہ ایشان در بعض حدیث کہ وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ میفرمودند کہ حق سبحانہ میفرماید کہ از تاثیر ذکر در نفوس جامعہ ذکر نا پیدا می شود ہر گاہ ذکر کند ہمہ ذکر نفوس وی ممتلی شوند پس او را ذکر می کنم در ملاء خیر یعنی او را محبوب گردانم بوجہی کہ ہمہ عالم از ملائکہ وانس وغیرہم بحب وی مملو شوند چنانچہ در حدیث وارد شدہ اذا احب اللہ عبدا نادی جبریل علی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم فیوضع لہ القبول فی الارض افادہ ایشان فرمودند کہ زیادتی در ایمان بحسب کمیت ثابت است چنانچہ کریمہ لیزدادوا ایمانا مع ایمانہم بر ایران ولایت دارد ومقتضای آن احادیثی کہ دران باب وارد انہ نیز بحسب ظاہر ہمین است وازروی کشف ووجدان الفقیر ضمن آنہم متحقق شدہ ودر حدیثی کہ وارد شدہ کہ ایمان یک کس کایمان سبعین رجلا منکم خواہد ہم اشارت بدان می کند یعنی جماعہ کثیر بایمان یک کس متلون خواہند گشت وایمان ہر یک ازان جماعت جزو ایمان او خواہد بود پس ایمان وی بسبب کثرۃ اجزائش بمنزلہ ایمان سبعین رجل خواہد شد وازہمین است کہ یک کس بمنزلہ امت نازل می شود چنانچہ در شان حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام وارد شدہ کان امۃ قانتا للہ ودر خطاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا ایہا الرسل واقع شدہ بود واگرچہ ازدیاد کیفیت ہم متحمل است اما ظاہر ازروی احادیث ونقلا ازروی کشف ووجدان ہمان اول است افادہ ایشان فرمودند کہ در بعض احادیث وارد شدہ است کہ چون کسی می میرد حق سبحانہ از فرشتگان می پرسد وحال آنکہ او عالم تر است کوی بابنکس با خلق

الی قولہ

چه معامله داشت اگر نیک معامله بود با وی هم چنان کنند و اگر بد معامله بود با وی همان سلوک
در آرند اگرچه فی نفسه در وی دیگر صفات حمیده باشند او کما قال و سر در آن آنست
که تمام شریعت در حقیقت همین معامله است یا با حق است یا با خلق اما در حق الله رحمت
ملکی بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم استیلا دارد بالجمله مجا
بات که بروی اطلاق حلق آمده خواه بقتل باشد خواه بوضع دیگر موجب وبال و نکال است
و بر جنین که هنوز مرتبه علقه باشد اطلاق حلق واقع شده چنانچه خدای تعالی میفرماید ثم جعلنا
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة الآیة پس ازینجا حکم استقاط حمل مستنبط می شود که ممنوع است
بمنزله ولد باشد و در حکم هدم بنیان الرب بخلاف عزل که ازاله منی است و هنوز حکم نطفه
که بعد قرار در رحم باشد و بروی حمل الطلاق یافته نگرفته است و حکم بنیان نیافته تا هم
او واجب الاحترام باشد معهذا بعض جا مکروه گفته اند والله اعلم بالصواب افاده ایشان
در معنی بیت مولوی روم قدس سره که ؎ من ز قرآن مغز را برداشتم ۞ استخوان پیش
سگان انداختم ۞ فرمودند که قرآن دو قسم است وارد شده بعض آیات آن محکمات اند
و بعضی متشابهات پس محکمات که هن ام الکتاب بمنزله مغز است و متشابهات
که انزال آنها محض برای امتحان و اختبار است بمنزله استخوان است پس آنانکه راسخون
فی العلم هستند محکمات را برای تبعیت و عمل اختیار می کنند و آنانکه زیغ فی القلب
دارند و بمنزله سگان هستند در پی متشابهات افتاده اند پس درین بیت تعریض
بآن میفرمودند افاده ایشان فرمودند که از خدای تعالی محبت تمام و حضور دوام باید خواست
افاده ایشان فرمودند که یکبار عزیزی بزرگی صالحی که صاحب ارشاد بود پیش ما شغلی
از اشغال طریقت بیان کرد مرا طور آن خوش آمد قصد کردم که آنرا بعمل آرم و در بستر تمام

چون از مجلس برخاسته خواستم که اندرون خانه روم در دروازه رسیده بودم که بطریق
الهام این آیت که ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل در دل القا کردند پیش ازان معلوم شد
که آنچه از طور سلوک معمول بزرگان ماست در حق مایان همان مرضی است ازان وقت
قصد آن شغل از خاطر ما برفت و هنگام شب اخوی عزیزم هم در واقعه دید و بما گفت که دیدم
گویا شما هر دو برادر سواره در راهی میروند و ما بر زمین ایستاده ایم و بمن التفات نمی کنند هر چند
آواز می کنیم قدری متوقف شده روانه گشتند و بسوی ما متوجه نگردید معلوم شد که آنچه
راه شماست همان بجا است افاده ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان نوشتند
که قدوة الواصلین زبدة العارفین حضرت میان شاه ولی الله مولوی از فقیر حبیب الله بعد از سلام
مطالعه فرمایند قصد فقیر بود که برسد اما بسبب بعضی ترتیبهای الهی که از الطاف خفیه است
نمی توانم رسید دیگر از روحانیت حضرت قدس سره اشارتی معلوم شده است آنچه
مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی رفته بود ظاهرا از ابی و تنبیها شده است خواهش
از آنجناب است که عفو فرمایند و دعا و توجه فرمایند که خلاص شود اگرچه حالا طبیعت ایشان را کرای نمی
خواهد بود اما از حالت گذشته اثری باقی است والسلام علی من اتبع الهدی افاده ایشان
نقل فرمودند که حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم را قدس سره در یک مجلس با میر عصمت الله
سهارنپوری که از سرآمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاهرا به امر لطیفه تصوف
که بیعت و اراده و مجاهده است که ثمره آن مکاشفه می باشد اعتقاد نداشت پس
حضرت شیخ مذکور خطاب نموده فرمودند که شما کجا مرید شده اید مرید گفت که آیا این طریقه بزرگ شمیر
از شرع ثابت می شود که التزام آن باید نمود حضرت شیخ فرمودند که حجج شرعیه سه چیز اند
کتاب و سنت و اجماع و قول مجتهد نیز حجت است و این امر به اینها ثابت است

میگفت که چگونه است این را بیان باید کرد فرمودند اما الکتاب آنست که حق سبحانه میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون در این آیت
مراد از ابتغاء وسیله چیست بر آنچه مفسرین از عمل صالح وغیره ذکر کرده اند بیان کرد فرمودند
که این معنی مراد نمی تواند شد زیرا که ایمان را دنبت چرا که خطاب با مومنان است که عمل صالحه
در تقوی که عبارة از ائتمار اوامر واجتناب از مناهی است داخل است هم مراد نمی تواند شد
که قاعده عطف مغایرة را می خواهد وترتیب در ذکر اقتضا می کند که آن چیزی است که بعد
تقوی باشد پس از آن جهاد که مثمر فلاح است و آن چیز همین ارادت وبیعت بمرشد است
بعد از آن جهاد در ریاضت تا فلاح که عبارت از وصول بذات است حاصل شود پس مرید
زد بدل بسیار قبول کرد واعتراف نمود فرمودند اما حدیث آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند صحابی را که کیف اصبحت مومنا حقا فقال یا حقیقة ایمانک قال اسهرت
لیلی واظمأت نهاری حتی استوی عندی ذهبها ومدرها ورایت اهل الجنة یتزاورون واهل النار ذهبها
یتعاوون وکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا فقال اصبت فالزم وکما قال پس ازین حدیث
معلوم میشود که سهر وجوع که شعبه از جهاد است مثمر تخلیه وتحلیه وکشف مغیبات است والتزام
بالتزام آن هم معلوم گردید وطریق تصوف همین است واما اجماع پس الوف الوف علما
صلحاء فان من زمن النبی صلی الله علیه وسلم الی یومنا هذا این طریقه اختیار نموده اند وهم خود را
بر آن مقصور داشته اند واما قول مجتهد آنست که مشهور است امام اعظم رضی الله عنه فرموده اند
لولا السنتان لهلک نعمان ودر حق شیخ فریدالدین عطار شاچی کوتبه میگفت که عالم
ثقه بودند فرمودند که اوشان گفتند که این دو سال همان بودند که امام درین مدت
از خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه استفاضه راه باطن نمودند پس معروف شد

جا بجا باب متضمن مسایل عقاید و فقه عبادات و اذکار و نصایح و حکم ضروریه نوشته‌اند که نهایت مفید است و در علوم غریبه چون نجوم و رمل اطلاعی کامل داشتند و در طب دستی رسا و حدسی شامل در موجز القانون بعض مسایل ضروریه که از مصنف مانده بودند زیاده کرده رساله در صد خود تمام و وافی ساختند اما باوجود حذاقت درین فن بمقتضای بی‌پروائی بمعالجات و مداوات مرضی هر وقت کم می‌پرداختند تا که روزی در واقعه دیدند که گویا پیری بزرگ بر فیل سواره در دست قصبی طولانی دارد آمد و با ایشان گفت که برای تهنیت شما آمده‌ام و بشارت آورده‌ام که خدا تعالی از علاج شما شفا یافت یا گفت که رسول علیه الصلوة والسلام شفا یافت ازین معنی ایشان را نهایت فرحت و ابتهاج حاصل شد از آن وقت خادمان را اجازت دادند که هر وقت که کسی مریض بیاید آنبه مرا اطلاع دهید در هر حال که باشیم و میفرمودند که معلوم نیست که معالجه کدام کس درجه قبولیت یافت و دران ایام مداوات بکثرت و فیض تمام اتفاق افتاده بود شاید بمقتضای حدیث قدسی مرضت فلم تعدنی الحدیث نسبت شان این معنی ظهور نمود و در نثر و شعر بدیع البیان اند نظم نهایت دلپذیر و نثر پر از نکات و لطایف نهایت متین و بی‌تکلف می‌نویسند و قصیده فارسیه نظم فرمودند مشتمل بر بیان بسیاری از معجزات و دیگر رساله عقاید منظوم نوشتند و در عمر قریب دوازده سالگی بجناب حضرت والد بزرگوار قدس سره بیعت نموده شغلی از اشغال طریقت اخذ نمودند و از بسکه فطرتی صافی داشتند باندک توجهی نور و برکات طریقت و مطلع اشعه انوار حقیقت گردیدند در بیان اسرار ولایت طور متکلمین محققین را با طور صوفیه جمع میفرمایند و رساله مشحون بفواید از مصنفات ایشان است که دران بسی معارف طریقت و اسرار حقیقت بیان نموده‌اند و در شریعت قدمی راسخ دارند و در اخلاق نهایت متانت در توکل

مرتبه

مرتبه رفیع یافته اند ودر عدم التفات بمزخرفات اهل دنیا بمابه لیس منیع وعقل معاش
هم چون عقل معاد بر کمال ودر کفایت وعدالت ورزانت تدبیر بی نظیر با این همه اوصاف
کمال عدم نظر باین امور وهمه کمالات را کان لم یکن شمردن گویا جبلی ایشان است
افاده حضرت ایشان نزدیک قصه عزلول دستار خلافت بر سر ایشان بستند واجازت
ارشاد وبیعت دادند وجانشین حضرت شیخ بزرگ قدس سره ساختند وفرمودند
چنانچه خرقه ها از حضرت والد قدس سره رسیده بود هم چنان با ایشان دادیم باید که یاران
ایشان را بجای حضرت بزرگ قدس سره دانند اکنون واقعات وکلماتی چند
که بلفظها از ایشان منقول اند مقبول کلک نیاز سلک میگردند افاده طریقه کمال موقوف
بر این خصال است تزکیه وتصفیه وتخلیه وتحلیه اما تزکیه پس عبارت است از آراستن
وپیراستن ظاهر اعمال وافعال خود را به پیرایه شریعت مصطفویه کما قال الله تبارک
وتعالی لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر خلاف پیمبر کسی
ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید و تصفیه آنست باطن را صاف کردن وپاک
وپاکیزه ساختن دل از صفات ذمیمه ومتصف گردانیدنش باوصاف کریمه چنان
رباعی حضرت شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس الله سره العزیز درین باب کافی ووافی است
خواهی که شود دل تو چون آئینه ده چیز برون کن از درون سینه حرص وامل وغضب
دروغ وغیبت وبخل وحسد وریا وکبر وکینه خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم ده چیز نفس
خویش فرما تعلیم صبر وشکر وقناعت وعلم یقین تفویض توکل ورضا وتسلیم وچون
قلب قوالب از لوث رذایل مطهر ومصفا باشد شایان لمعان انوار حقیقت
الحقائق تواند گردید وتخلیه کنایت از خالی ساختن ورفتن دل است از خس وخاشاک

اختیار فرمودند بغایت استقامت ورزیدند و با اهل دنیا هرگز التجا نمیداشتند بلکه
طریقة التکبر مع المتکبرین تواضع پیش میگرفتند افاده حضرت ایشان فرمودند که حضرت
شیخ صلاح الدین ذکر کردند در اخر مرض موت که روزی با شیخ صدر العالم یعنی ابن العم ایشان
آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدم که حضرت شیخ عبد الرحیم قدس سره میفرمایند که
پیش شیخ صلاح الدین برو و از من توکل سؤال کن نکته در تخصیص این سؤال و مسؤل عنه
معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفتند نکته در تخصیص این است که امشب ما فاقه داشتیم
و از هر که قرض طلبیدیم میسر نشد و امروز هم چنان بر فاقه ایم مع هذا دل بغایت قوی است
و از فقر و دفع فقر اندک نیست بلکه با آن خوشوقت و منبسط است او کما قال افاده حضرت
شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که مخدومی شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار به شاه فخر
العالم که ابن العم ایشان باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است اما معلوم نیست
که قضای آن مبرم است یا معلق پس بعد از آن ایام ایشان را مرض شدید عارض شد در اثنا
زبانی من به شاه فخر العالم گفته فرستادند که الحال واضح شده که بالفعل قضای آن معلق است بر دعا
مرشد من و یقین است که البته درین باب دعایی خواهند فرمود پس شدت المرض بدرجه اقصی رسید
حتی که امید حیات منقطع گردید و مردمان در پی تجهیز و تکفین افتادند در آن وقت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس الله اسراره دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
و شفای کامل حاصل گردید افاده دیگر حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که مخدومی شیخ صلاح
الدین قدس سره نقل کردند که روزی کاری را برای بعضی کارها طلبیده بودم وی آن کار را موافق گفت
من ترتیب نداد و سرانجام ننمود چون آنرا ملاحظه کردم و حسب دلخواه نیافتم بسیار ناخوش شدم
و از غایت رنجش و ناخوشی و برانگیختم که ابا نکو نبودی که این چنین کردی پس همین گفتن من

این کلمه وکور شدن وبنی پس او واو بلا گردان گرفت که اکنون چه کنم وکجا روم که مرا هیچ نظر نمی آید ما هم
ازین ماجرا حیران شدم وافسوس کردم که چرا گفتم واین حرف از زبان من چرا برآمد واو را عذر خواستم
افاده خدمت ایشان که عالم سر دو هم فی الجمله سری میداشتند از ثقات شنیدم که در مرض موت
که از نهایت ضعف ونحافت وسقوط قوی گردیدش از یک پهلو به پهلوی دیگر استعانت قوی به
از مردمان منظور بود که بیت مثنوی بصوت حزین میسرایید در ان حال ایشان را وجدی در گرفت
چنانچه جستی زدند وراست برخاستند پس روز دوم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند رحمهم
الله رحمة واسعة ذکر بعضی احوال کرامت اشتمال وکلمات معرفت سمات جامع اوصاف کمال مظهر اسرار
ذی الجلال قدوه ارباب ابتلاء زبده مقربان حضرت اله حضرت شاه اهل الله سلمه الله تعالی
که برادر خورد عینی حضرت ایشانند افاده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سره حضرت ایشان را بنام اهل الله ندا فرمودند خادمان عرض
نمودند که نام مبارک ایشان ولی الله است وحضرت باین نام ندا میفرمایند فرمودند که غرض
است که برادر ایشان متولد شود این نام وی است که زبان من بان جاری شده است پس
بعد چندی ایشان متولد شدند وباین نام مسمی گشتند والحق کاسمه اهل الله هستند که از ایام صبی
در تقوی وطهارت وعلم وفضل نشو نما یافتند فطرتی صافی وطبعی پس عالی وذهنی ثاقب
ورای صایب وفهمی دقیقه یاب وذکایی روشن مثل آفتاب می دارند جمیع کتب متداوله
بر حضرت ایشان که ذکر کرده شده فراغ حاصل نمودند در جودت فهم ودقت نظر رتبه پس
عالی دارند ودر مناظره علوم طبعی نهایت دشوار پسند برای خدمت کتاب الله رساله
لغات القرآن مشتمل بر شرح غریب قرآنی وبعضی توجیهات ضروریه بعضی آیات مختصر وکافی
که طالب علم را وقت تلاوت حاجت مراجعت تفاسیر نماند تالیف فرمودند ورساله

و قصد نمود که بخدمت ایشان استفاضه نماید اما بسبب سفری که در برافتاد و لکن در پیش آمد این معنی صورت نه بست افاده آن ایشان نقل فرمودند که میر ابوسعید که یکی از مریدان خاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره بودند روزی بخانه ایشان رفتیم مرا اندرون خانه خود بردند و آن را نمودند دیدم مصفاست پس هیچ چیز از اساس البیت در آنجا نیست سوای یک چارپایی و یک تخت و یک سبوچه آب و یک دولایی که حضرت قبله گاهی ادشان را داده بودند بحد تمام و تفرید کامل می داشتند پس بمن گفتند که شیخ من همیشه میالنو تمام التماس دعا از من در باب تولد فرزند بخانه من میکردند و در این امر بحد بودند بالضرور دعا کردم اجابت آن هم معلوم شده است ان شاء الله تعالی فرزند خواهند اما ما نخواهیم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسیدند ایشان ازین عالم رحلت نمودند بعد از آن فرزند متولد شد افاده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و نه از هجرت در شهر شعبان ایشان به نیت اربعین قصد اعتکاف نمودند همان شب عارضه حرارت پیدا شد دو سه روز اظهار این امر بکسی نفرمودند آخر چون مرض غلبه کرد بالضرور از خلوت برآمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان در آزار گذشت هرچند معالجه میکردند فایده معتد بها نمی بخشید آخر با بخدمت برادر کلان خود حضرت شیخ عبدالله التماس کردند که این مرض را هیچ دوا نفع نمی بخشد و معلوم شد که بدون دعا و توجه شریف رفع نخواهد پس حسب الالتماس خدمت ایشان در آن باب دعا فرمودند شب هنگام در واقعه دیدند که دو سه اوباش صفیه اندی خواهند که مسجدی را منهدم سازند و آن را از اساس برانداختند انهارا بزجر بلیغ منع فرمودند پس از توبیخ ایشان در آن وقت از آن کار باز ماندند پس بعد الصباح اثر ده شفا دادند پس هم چنان واقع شد که صغر

شفا روی نمود هیچ مرض نماند بعد ازان چون ماه جمادی الاخری رسید باز مرض معاودت کرد
بار تخفیف ظاهر شد بعد ازان اشاد دنبلی بر سر جانب پشت پیدا گردید و طغیانی نمود تا که شب ششم
شهر سطور قبیل صبح دوشنبه ازین جهان رحلت فرموده برفیق اعلی پیوستند رحمه الله رحمة
واسعة عهدی وارث جهت تاریخ وفات یافت ذکر قلیل از احوال فضایل اشتمال صاحب
علم الیقین والعرفان المبین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر علاتی
حضرت ایشان و درسن کلان تر از ایشان بودند و والده شان از اولاد خواجه یوسف
قتال اند که از اکابر اهل دهلی بودند و از ذریه خواجه مودود چشتی قدس سره در فن طبابت
مدتی شافی و دستی رسا داشتند عالمی از امراض و علل معالجات ایشان شفا
یافت و در صنعت تیر اندازی از سرآمد اهل زمان خود بودند گویند که یکبار از مسافت
دور و دراز بر درختی خشک که بسیار سطبر و محکم بود تکه شاخ زدند که دران درخت تراز نشد
پس کیست انکه این امر شهرت نگیرد زیرا که اراده سرب بودند آن تکه را از هر دو طرف
تراشیده صاف نمودند و گاهی بر تودهٔ خاک گلدی و چستی تیر شان میبرد که پر تاش
از غایت تنگی خانه گنجایش نیافته تراشیده شده می افتاد و تیر تا سوفار غرق میشد
و بسبب صفای فطرت ازلی مجاهده و ریاضت راه باطن بر ایشان واشده بودند
مذاق توحید شهودی میداشتند و از ملاحده زبان نهایت ناخوش بودند از زبان
اسرار بیان حضرت الشیخ حبیب الله قدس سره بنده کاتب الحروف سماع می دارد که
میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره مستفید
و فیض یاب بودند که حضرت خواجه در واقعه بر ایشان توجه فرموده و تا بشری انداخته بودند
و گاه گاه نوعی همت را کار میفرمودند چند گاه طور سپاهیان داشتند و از وقتی که طریقه فقر

محبت ما سوی الله که هیچ مطلوبی محبوبی بجز ذات حضرت بیچون در خاطرش قرار نگیرد و هرچه از ضروریات کارگاه بشریت نگاه تامل کند بسوای قدر لابدی راغب و مایل نگردد دلعه در من قال سه حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب معاش و آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست ۞ و تحصیل این مقام جالب بدوام ذکر هادم اللذات و مورث الالام است و تجلیه در آئینه ذات حضرت حق سبحانه و تعالی است بصفت تعظیم و محبت هرچه تمامتر مقدور گردد و حصول این دولت یا بمصاحبت صاحب قلبی دست دهد که از اشعه آفتاب دخاطرش این ذره وار هم تابان و درخشان گردد یا بمداومت ذکر مع لزوم التفکر که طریقه رسم ذات و نفی و اثبات است حاصل شود و موهبت الهی درباره هر نافابلی که توجه فرماید بلا سبق استعداد کشتی قوی و انجذابی محکم بدلش ریزد که خواه مخواه بالطوع اولا الاکراه سر از گریبان حضور تواند برداشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء رافاده نسبت و چهاردهم از رمضان المبارک خوابی اتفاق افتاد گویا در محفلی از محافل منوره و منزلی از منازل مطهره ارواح بعضی حضرات طریقه مجتمع اند و در مسئله النوم فی باب المسجد مذاکره می فرمایند و مکالمه می نمایند آخر الامر توجه باین نیازمند فرموده گفتند که تو هم آنچه دانی بگوی و راهی که داری بجوی ملتمس کردم که با وجود حضور این منابع العلوم و الاحکام و ینابیع المعقول و الاعلام مارا چه یارا که درین مسئله غامضه زبان تحقیق گشائیم و لسان تدقیق آرائیم بس نیست که تائید نعم الهی و تعالی تائیدات لامتناهی درین مجلس مقدس راه یافتم و به بساط قرب قومی که لا یشقی جلیسهم در حق شان واقع است مقامی گرفتم فرمودند باک هر کس بقدر ادراک آنچه می داند گوید و هر کرا می خواهد می جوید لاجرم معروض داشتم که نزدیک این فقیر محقق آنست که بیان تقدیر غلق الباب اگر بام از خارج از مسجد است بس مکروه و الا فلا ازین سخن همکنان آفرین و تحسین کردند

گویا فی نفس الامر جواب سائلہ ہمین بودہ است در آن اشارہ آنچہ مدعا ازین کلمات بودہ است
می فہمیدم کہ مراد از نوم فی باب المسجد غفلتی است کہ بسبب تقاضای بشری بنی آدم را لاحق باشد
لاجاری است چنانچہ از حدیث انہ لیغان علی قلبی و از اثر نافق حنظلہ واضح می گردد پس اگر این
غفلت بحثی است کہ مانع از حضور اجمالی و صفای قلب نگشتہ فلا باس بہ توان شمرد زیرا کہ
این قدر از نوع بشر ممتنع الانفکاک است و آنچہ ممتنع الانفکاک باشد وجودش در حکم عدم است
و اگر نوعی است کہ بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تنبیہ از سنیہ الفطرۃ ہیچ اثری
از نور و صفای دل کہ در سابقۃ الحال بسبب حضور حاصل بود باقی نماندہ و خود را اجنبی محض
و بیگانہ صرف می یابد و در آمدن در نسبت خویش محض از امور مشکلہ می پندارد پس
در طریقہ ابرار و اخیار لاجا بکراہیت نیز بی حکم توان فرمود و در طریقہ سابقین سالکین
بکراہیت تحریمی نشان باید داد افادہ الی قدر است گویا عجیبہ رزقنا و لعبدوا ایاکم من برکاتہ ما
نعمۃ ربک فحدث کانی فی مجلس ناس علیہم سیما الصالحین حوالیہ حیاض وانہار کحوض
باشی او ازنہار اذ نودیت بان ہناک شجرۃ موسی علیہ السلام التی تجلی علیہ الرب تبارک
و تعالی و ہو الآن متجلی علیہا فانطلقت الیہا فاذا ہی شجرۃ الثمر الہندی لیست بکبیر عظیم
ولا حدیثۃ صغیرۃ خضرۃ اوراقہا فی غایۃ الکمال والنضارۃ اغصانہا فی نہایۃ الجمال اذا نظرت الیہا
حصل حضور تعالی اکمل حضور ولطہر نسبۃ سریان الواجب فی الممکنات و ہی بہم ابلغ ظہور
لا یمکن ان تحصیل فی ہذا العالم لکن لیس ہناک نار ولا شعلۃ الا نور فی نور و ظہور علی ظہور
فعلمت ان ہذا من بلوغ العبد والحمد للہ علی ذلک فیخطر ببالی ان المراد و بالنار فی الآیات
ہو النور الذی آنس بہ موسی علیہ السلام وقال سآتیکم منہا بقبس او اجد علی النار
ہدی ای سآتیکم من ذلک النور بہدایۃ تامۃ تحصل بہا ما یحتاج الیہ من قبس لو اذ

العلام افاد روزی در مجلس عالی سبیل الکفایة ذکر بعض آقا و بل ملاحده وقت در
زمان که بر اصول قواعد دین متین ما ایراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اندران
میان بر زبان این فقیر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الله الثقلین
علیه الصلوات والتحیات غیر از دلایل اقناعیه هیچ حجتی شایان الزام و قاطع خصومت
خصام یافته نمی شود و سخن درین باب بسطی پذیرفت نوعی که در هنگام مناظره جهت
اثبات قول و پرورش کلام خود کو با طرف مخالف کرفیم شب بخواب چنان نمودند
که دو ملک از فلک فرود آمده اند بر اسپان یکرنگ سوار اند جوانان خوش روی خوش
لباس و در کین مثل میش در الشیا داند و من می خواهم که از دست آنها بلطایف
الحیل خود را برهانم و از پیشگاه نظر شان بگوشه مختفی شده بگذرم ناگاه یکی ازان دو کس
اسپ خود را جهانده از سر دو انگشت خوی بازوی مرا بگرفت و برداشته پیش فرس بهرنسخه
زمین بنهاد لعبی که تا بر گرفتن والم دو انگشتش تا سه روز محسوس میکردم بعد ازان
بطرف بالای رفتند یکی عقب دیگری گاهی راست در هوا بجانب علامی تاختند
وگاهی بطریق طایره در جوشها جهامی زدند تا بجای رسیدند که عمارتی قدیم البنا و کوشک
وسیع الفضا منظر در آمد گویا اثری از آثار مسجدی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
ذلک اینجا موجود است در کناره ازان مکان مرا فرود آوردند و درین تمام سیر و طیران
سرزنشها میکردند و معاتبه ها می فرمودند که تو باشی که کاغذبادی بپرانی تو باشی که بازیکه
پتنگ بازی ترا لایق است که باین چیزها متلعب گردی ترا سزاوار است که باین
ملاهی ملتهی باشی و من معذرتها می کنم و ازین منکرات انکار می ورزم که گاهی در عالم
طفولیت و ایام صبایم بکاغذبادی نپرداخته ام تا باوان شباب و زمان رشد رسیده

اما ہرگز سخن مرا گوش نمی کنند و غیر از تشنیع و تقریع حرفی نمی زنند لاجرم گفتم الثابت من الذ[یت]

کن تا دیت که اگر کرده ام یا نکرده آم یا زبده آم یا نہ یا زبده آم اینک توبه می کنم و استغفار می

نمایم که بار دیگر باین امر مرتکب نشوم گفتند خوب وضو کن وضو کردم دو رکعت نماز بگذار

نماز گذاردم استغفار بخوان استغفار خواندم فرمودند برو بجا تا که این حرف گفتند بیدار شدم و بهوش

آمدم در تعبیر این خواب و تاویل این عتاب و خطاب ترددی بخاطر جا گرفت و اضطرابی

بدل راه یافت آخر چنان معلوم گردید که مبنای این معاتبه همان انعاش بوده است در اباطیل

اقامیل اباطیل مشبهات امیر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک

انت الوهاب افاده شبی خوابی دیده شد گویا روح این کس را مجرد امن لوث الجسد بطرف

عالی بردند تا که نسبت منقبض گردید و از ان بفوق الحیط الاعظم تعبیر مجازی می توان نمود آنجا

تجرد محض محسوس گشت و با این همه سیر جهت علو منقطع نگشت در همان اثنا در عین تجرد محض

محسوس گشت جهت محدودی مکدر چنانچه در گلاب مثل نسج العنکبوت رقیق می افتد

مبتلای گشت حیرت شد که این چیست بود بعد زمانی ان طبقه کدر منقطع گردید باز مجرد صفی

از تجرد اول که موجب انبساط خاطر و اطمینان قلب بود میسر آمد آنجا چنان فهمانیدند که بعد از انسلاخ

بدن روح تراد رعرصه چهار گهری تا این مقام خواهیم رسانید و چنان مدرک میشد کران مجرد

که در حق این کس همان باشد کہ اولاد در عاقبت نمایند و نفرمانید که این معبود شما است

و مومنان از روی گروی در گشتند که این معبود ما نمی تواند بود بعد از ان بر گردیت ذات مشرف

نمانید والله اعلم افاده در شب شنبه یکم از ماه رمضان در عین صلوة التروایح سیر عالم ارواح

واقع شد چنان معلوم گردید که ارواح را بعد از انسلاخ از قوالب خود ما انا فانا در ما ثار قرمانا تجلیات

قوی و اضمحلالی محکم در پیرامون تشخصات جزئیه راه می یابد بوضعی که نمک در آب می گدازد

المحیط

[illegible]

چشتی و قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سرهما بهم مشرف گشتم گویا محفلی است عظیم و مجلسی است پس فهمیدم که این هر دو بزرگ در اینجا تشریف دارند و غالبا شده هم در میان است و بر اکثری از حضار کیفیت وجد و شوق و ذوق مستولی است یکی ازین شیخین بر کناره آن مجلس ایستاده و دیگری بر طرف مقابل و محاذی وی قائم در آن اثنا از توجه این حضرات برین فقیر تیز حالت طاری گردید بی اختیار سان گردباد ایشان می پیچیدم و غلطان و پیچان از یک جانب مجلس تا جانب دیگرش می رفتم چون قریب هر یکی ایشان می رسیدم نسبتی قوی مثل تندبادی از نسبت در می یافتم همین می رسید که از قوه تحریکش تا طرف دیگری متحرک میگردیدم و علی هذا القیاس از اطراف باز مثل تندبادی از نسبت در می یافتم که سببش تا جانب اول می شتافتم و در آن میان آوازی شنیدم که می فرمایند نسبت او نسبت همین شیخ دارد پس اگر شرح آن قدر مشترک کنم که از نسبت هر دو بزرگ در می یافتم آن است که محض اسم ذات بود بکیفیتی که اسم عین مسمی گردیده کلمه الله را عین الله میدیدم و ازین گونه تا بدان گو در عین الله می گردیدم و در میان نسبت فالعظمة از هر واحد بعد از اشتراک درین قدر فرقی ثابت غامض که در بیانش بیان تحریر عاجز و لسان تقریر قاصر است در آن وقت مدرک میشد

فالحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله افاده شیخی بخواب دیدم گویا پای امام شافعی را رضی الله عنه بریده بطریق تبرک در سبوی آب داشته اند و تا حال تفرق و تفسخ مروی عارض نگشته و سراینده ئی بزبان هندی می سراید که چار روز بار متعاقبش بی اطراد که مجتهدان دین علما شرع متین نیز در نسبت مع الله قدمی راسخ داشته اند که سلوک شان بر روش سالکان طریقت باشد بلند نوع هر کسی که چار روز در دنیا با خدا باشد

بعد از خلع بدن روح او نیز برای حیات ابدی و سرمدی میگردد خواه کمال وی بر طریقه انبیا
و ابرار باشد خواه بر وضع اهل سلوک ذوی الافکار هر چند این اقرب طرق است
لیکن ان اسم کما قال من قال سه ضماره قلندر سزد ار بمن نمائی که دراز و دور دیدم ره و رسم
پارسائی ؛ راه پارسائی الست که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
و سروری در خاطر پدید آید و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که مماثل و مشابه با شد
با نور ذکر و آثار فکر والله اعلم افاده حیات بوضوع پیوسته که بهایم و طیور را حضرت
علام الغیوب علم ما سیکون را بیش از نوع بنی انسان کرامت فرموده اما علی سبیل
الاجمال بلا اطلاع بر اسباب و علیات ان و چنانی که کهن سال باشند و طویل العمر گردند
در این کمال ازدیاد بیشتر پذیرند چنانکه روزی در عالم منام غرابی را دیدم که چند هزار سال عمر
دارد و از راه ضعف جسد و سستی بدن بر پشت غرابی دیگر سوار است و بعض مردمان
از وی حصول مرادات و مطالب خود را استطلاع می کنند گفتم طرفه ماجرائی است
که آنان از جوان استکشاف علوم نمایند و افضل از مفضول استفاده فواید فرماید
پس جم غفیر از رجال و اناث و اعالی و ادانی استعجاب تعجب کردند و استغراب عجیب
نمودند که مسلم الثبوت و بدیهی التحقیق است که حیوانات با سرها وقایع مستقبله
و قضایا آینده را علی وجه الکمال از بنی آدم میدانند علی الخصوص نوع غراب که سیما
طویل العمر منه که درین باب افضل و اکمل از جمیع ما عدا خود است پس این درویش
نیز بعض از مقدمات متوقعه را سوال نموده و وی از بودن آن جواب گفت چون
بار دیگر از تعیین مدت حصول و تقریر زمان وصول استفسار واقع شد گفت اما علی
هذا التفصیل فلا تعلم الا قلیلا فانتبهت من المنام و تنبهت هذا المرام والله اعلم عنه

طرقه فیکون کلمة من الابتداء لا للتبعیض ولا ینافیه شیء من الاحادیث وما نقل ان موسی علیه السلام
علق خشبة لعصاة واراد لن تحلیث فانما هو مستفاد من قصص الیهود والله اعلم بالصواب
انا دو روزی حدود اقول شرف رویة جمال باکمال حضرت ذو الجلال مشرف گشتم گویا شخصی است
مجوف مدور شکل بدوره یک گز قدری زیاده طولانی بقدر قامت انسانی بر مثال گوله چوبی
که در جاده می اندازند از بلور براق یا زجاج شفاف که ظاهرش حاکی باطن است و باطنش
ممتلی از انوار بلا کیفیت و چونگی بر عمودی مانند چرخ کلال گردشی دارد بوضعی که نورش ساکن
وقایم است و گوله آن ولنر وگردان هرگاه نظر بصیرت بظاهرش کنند حالت فنا فی الله روی
آورد هرگاه تامل بباطنش باشد بقا بالله طاری گردد بگوشش هوشش چنان گفتند که بیرونیش
مقام تشبیه واندرونی مقام تنزیه ودوران آنش موجب بقای عالم هرگاه که ساکن خواهد گردید
غیرالله سبحانه همه درکتم عدم خواهند رفت وکل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
بر منصه ظهور جلوه گر خواهد گشت ازاینجا واضح می شود که کارخانه وجود ظرف اختلافی دارد یک طرفش
تقدس صرف وتنزه محض که لا تدرکه الافهام ولا تحیط به الاوهام وبالعرض بعد از تصفیه ها
ادراک ملکوتی بدان کاره یابد وتعلقی پذیرد بواسطه مقام تشبیه است که گویا حاکی آن تواند
بود وطرف دیگرش تکیف وتکدر صرف که گویا هیچ گونه تنزه بحت ربطی وراهی ندارد
وفیما بینهما مقامات مختلفه تشبیهی تنزهی وتشبیهی بتشبه هر یک برحسب استعداد خود بهر مقامی که
ترقی نماید ذات او سبحانه وتعالی را همان وضع در می یابد پس هر واحد از مشبه ومنزه
مصیب ومعذور است وکل واحد علی ما خلق علیه مجبور لا تشبیها یاباه العقل والنقل وتشکیک
فی الفرع والاصل افاده نسبتی حقیقت مجذوب با حقیقت سالک قرین دیدم
گویا سالک تعظیم تر پیشش می آید وپای مجذوب را بوسه میدهد ومجذوب مراقبه کرده

واحوال دریافت نموده دربای سالک افتاد وگفت که سابقت تراست لیکن
باوجود این تکریم دست دراز کرد ودستار از سر نفس فرو آورد واین فقیر دران وقت ازین واقعه
چنان فهمیده که سالک آنست که باوجود استیلای نسبت مع الله قوای عقلیه ان چنان واقع شده اند
که از تشعشع انوار الهیه کلال وملال در حجر تبصیرتش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول وطریق
سلوک این همان قوة مدرکه ارشش تواند بود بخلاف مجذوب که بارکاکت درسالت
قوای ادراکیه نسبتش قوی ومستولی گردد که در مبادی خلقت قوه علمی ضعیف سرشته اند
زانکه نسبتش قوی است وسالک را در نهاد جبلت ادراک قوی نهاده اند نه آنکه نسبتش
ضعیف است پس سالک جامع کمالات ظاهری وباطنی است ومجذوب صاحب
باطن صرف اما قباحتی که در بعض اشخاص سالکین مخوف است همان حب جاه وخواهش
ثروت پس قلع عمایم کنایت از ازالهٔ آن است وفروآوردن دستار اشاره بدفع آن
افاده شبی در خواب جم غفیری از قمار وخمر وارد دیده باشد بعضی سبه ردی وبعضی سر وپای برهنه
مست وخراب خاک مذلت لغاده از مطالعه احوال شان ظلمتی بر قلب مستولی گشت
چنانچه مبادی عیش تیرگی بر حاسه بصر طاری میگردد برای ازاله این قوت مشغول نماز شدم
مغه اثر ظلمانیه ان تمامه مرتفع نمی گشت از انجا فهمیده میشد که ارتکاب معاصی در عالم مجازات
برارواح اموات شبیه حال حیات طرح کیفیات می نماید شرب مسکرات درین عالم
بعد از زوال بدن ظلمتی شدید می آرد که حاسه ادراکش از نحو خود ایذای سخت می یابد چنانکه با
اثر آن درین عالم محسوس می شود وامتناع ندارد که باوجود این تعذیب بانواع دیگر هم معذب
گردد افاده شبی از لیالی رمضان المبارک که در حقیقت مطلع انوار صبح سعادت ومظهر
آثار فخر اقبال بود در عالم منام بشرف ملازمت ارواح خواجه بزرگ حضرت خواجه معین الدین

وساعت بساعت مستحیل بمانیه میگردد همین شان انفکاک عوارض جسمانیه علی التراخی
والتتالی ملحق با نها می شود تا آنکه غیر از جزو لا یتجزی و نقطه بسیطه از ما نیه صغری در حیز وجود باقی
نمی ماند گویا در لیالی مظلمه کواکب دُرّیّه تابان و درخشان از دور می نماید وجه توجه بعالم تجرد
دارند و آثار بقیه جسمانیه را از آدمی نمایند اندران میان شرف ملازمت روح پرفتوح
حضرت قبله گاه قدس الله اسرارهم دست داد همان وضع که بجز از امر بسیط که از تراکیب
عالم کون و فساد بر اصل دور تر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان لمعان که در غایت
صفا و لطافت از بنی صنف خود است و قریب بدان رسید که این قدر هم که آثار تشخص
دارند بگذارند و بلطافت اصلی ملحق گشته داخل انانیت کبری گردند و همدران میان ستاره
صغیره است که بروح حافظ علیهم الله بیشتی نشان می دهند همان صفت سابقه و ارواح
باقیه که لا تعد ولا تحصی بودند باسم و رسم انها اطلاع دست نداد والسلام علی من اتبع الهدی
افاده شبی از لیالی متعالی رمضان المبارک سبعش از سحر در مراقبه بودم ناگاه لطیفه قلبی
منطق اندر آمد که مخزن علوم غیب در این وقت مفتوح گشته اند هر سوالی که کرده شود فوراً جواب
ظاهر گردد دل تعلق آمد بغیر از چه امری حاضر نشد که پرسیده شود و آنچه از ان سوال واقع شد
و جواب آن تمام رسیدم این بوده است سوال اعمال جوارح را چه ثمره جواب حضور صرف حضرت
حق را چه بهره جواب حضور صرف ثمر جمعیت و سرور قلب و ظهور ادنی سنجان بعد از انسلاخ
اجساد و اعمال جوارح موثر در تزاید نعمای خارجیه چون حور و قصور و انهار و اشجار سوال از مذاهب
و ملل کدام مختار است جواب دیگر آنکه توجه الی الله باشد همه چیز است و توجه الی الله را صورت
بستند بحرکت ادنی بجانب مقدم خود بردی و سینه خویش در جائی که شکم بر زمین افتاده
باشد سوال و حوادث را در این زمان چرا سرعت تاثیر نسبت جواب قوت روح نسبت

قرب انقضاء دوره نمانده است والله اعلم براده سوال آثار کشف و کرامت از اهل سلوک
چرا غیر او جود است جواب غالب درین زمان توجه الی الله بسبب ذکار طبع است و عبور
بر مقامات باطنه سرسری واقع میشود واین آثار ثمره مقامات و کثره ذکر است سوال احوال احقر چیست
جواب ذکار فطرت سوال احوال اخوی محمد عاشق چیست جواب تبری از نحاس مصفی
متبرق ظاهر نمودند باین شکل  گفتم هیچ نفهمیده ام جواب آمد استقامت افاده در وقت
غره غره صبی که از حیاتش یاس تمام بود و انتظار انقضائش عارض بر عام و خاص مشاهده
افتاد که فرشته از آسمان نزول فرموده اند نشسته باسر دیوار بلند نامحسوس نظر بود متیقن گشت که او
ملکا لما نقضی الامر یکی از دو امر صورت بندد یا صحت از مرض یا عروض باعرض صورتش چنین بوده
که روی او از ابرک برنگ سبز کاهی براق هرچه تمامتر طولش دو وجب کسری کم عرضش پنج بشتش
انگشت یک طرفش شکل مربع و فیمابینش مدور بر این شکل مصور  افاده شبی از خواب چون
چشم کشادم کوکبی پیش روی خود براق درخشان دیدم کو با چشمها میزند و این معنی از جانب
این نجاطم در دادند که مبدا فیاض را دریچه ام یعنی حرکتی از فیض بواسطه که در من است دروازه است
جهت سلوک ارباب طلب و راهی است برای افاضه کیفیت حضور گویا تاثیر ان کوکب
مخصوص این معنی بوده است و حال انکه اهل نجوم نسبت این امر بمشتری کرده اند و ان دیگری
بود از ان باز خبر دانی که تلاشیدم نیافتم افاده روزی چنان مشهور گشت که حضرت مولا کعبت
تشریف آوردند و ساعتی فساعة مقارن این فقیر میگردند تا انکه داخل سینه گشتند و از ان
بدل درآمد نه چنانی که عین انها کردید ندر ان وقت احوال ثلثه مجمع بودند یعنی غیبت و حضور
و انانیت و بعد از انکه متنبه گشتم راحتی در دل و آرام در سینه یافتم که هیچ زبانی از عهده بیان
کیفیت ان نتوان بر آمد والله اشاره بوعلی قلندر قدس سره حین قال فی وحده کنه

باری جو کہ رانوی کیہان کیہان کیجی بغیان جار المحبوب بیت الحبیب ما دا لقیل به ولو کل صمم
افاده روزی قبل صبح در جامع شاه جهانی نوری دیده شد گویا مثل عمودی از آسمان
تا زمین ثابت و قایم است و احساس آن نه از قبیل مدرکات و مفهومات بود بل از جمله
محسوسات و مبصرات اجزاء آن شبیه بوده است باجزاء هوا کثیف که قریب میاه یا اماکن
نم متراکم می گردد و تنوّر آن از جهت تشعشع و لمعان بود بلکه بکیفیتی دیگر خارج ازین و آن برتبه
ادراکش از حاسه بصر بود اما گویا بلا مقابله و محاذات هم توانش دریافت نمود پس ازانجا
واضح میگردد که هرگاه درین عالم ادراک نوری از حاسه بصر بلا اشتراط محاذات و مقابله تواند
بود بعد از رفع کدورات بشریه اولی و احری است که بنور بحت حضرت واجب الوجود بعیان
چشم سر فایز گردیم و هیچ تحیز و تمکن و اتصال شعاع از عین رائی بمرئی و دیگر عوارض رویت
جسمانی موجود نبود از اقتضای این معامله چنان بخاطر در دادند که مراد از الله نور السموات
والارض مثل این نور خواهد بود که بقای این عالم بسبب همین نور است نه آنکه متکلفات
اختیار باید کرد که الله منور السموات والارض و موجدهما گفته اند بلکه ظهور حضرت حق درین
عالم در لباس همین نور خاص باشد که اتم و اکمل از جمیع افراد نور است افاده روزی بوستان
شیخ سعدی رحمة الله علیه را سیر میکردم چون برین ابیات گذشتم باقتضاء وقت سینه آمد
و مکرر بان مترنم گشتم ~ دو بیتم جگر کرد روزی کباب ۔ که می گفت گوینده با رباب
دریغا که بی ما بسی روزگار ۔ بروید گل و بشکفد نوبهار ۔ بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت ۔
بیاید که ما خاک باشیم و خشت ۔ تا کنون بلا سابقه خیال می بینم که دل بشوی مترنم است
چون اصغا کردم و گوش هوش نهادم این بیت بود ~ چون بدانستی که ظل کیستی ۔
فارغی گر مردی و گر زیستی ۔ و متعاقب بخاطر در دادند که تحسر از مرگ و تالم از موت

شایان کسی است که حقیقت خود را از عوارض جسمان جدا و تمیز نشناسد تا نزدیک فقدان
انعم والم هرچه تمامتر باشد روی نمایدش اما آنکه هستی خود را ظل هستی رب العالمین داند
و بخود خود را بپرتوه از وجود حضرت ارحم الراحمین بیند اورا از موت چه غم و از موت چه الم
که هرچه این بلی و ابتلا و تفرق و تمزق هست برکسوه است که لابس را چه آزار و ملبس را چه
دشوار والعلم عند الله الملک القهار افاده اکثر بخاطر می گذشت که هرکسی را که در صنعت تقریر
و تحریر دست و زبانی داده باشند هیچ معنی غامض و مدعای دقیق نتواند بود که وی از عهده
بیانش بر نیاید و در هیچ حالتی و مقامی کیفیتش روی ننماید الا که باحسن اسالیب العبارة
والاسارة بیان وافی و شافیش تواند کرد بر عکس این فهم و بر خلاف این وهم بعضی
از شام تا صبح حالتی گذشت و کیفیات عجیبه بر دل مستولی ماند که بجز آنکه اعتراف بعجز از بیان
آن تواند کرد لمحه گنجایش ندارد و بغیر آنکه اقرار بابکمی والکنی خود توان نمود بیانش نیست
توان گفت چه بود و چه نبود و نشاید نوشت که چه دید و چه نمود والعلم عند الملک الودود افاده
مرغی دیدم که بر سر دیوار آشیان دارد و چیدن دانه که پایین دیوار افتاده سر خود را از آن
آشیان برآورده متوجه فرود آمدن نشسته است ناگاه خودش در جا بجا ماند و صورتی از آن
منفصل گشت و تا بزمین آمد و دانه را برچید و بطریق رجعت قهقری باز متصل باصل خویش
گردید و در وقت انفصال آن صورت تا زمان اتصال بینهما مثل خطی بود که جیل تدلیش
بتعبیر توان نمود چنانچه عنکبوت از لعاب خود ریسمانی برآورد و بوساطت آن صاعد و هابط
میگردد و هر جزوی از اجزای آن خط فی الحقیقت صورت طایر بوده است پس خیال کردیده که
گویا از سر دیوار تا پایین آن سلسله طیور است و چیدن دانه این طایر طرف سلسله
بوساطت طیور متواقفه بعینه چیدن آن طایر طرف دیگر است یعنی فعل این اخیر منسوب منقل به

نفعل ما تقدم وفعل وي نفعل ما تقدم عليه تا آنكه منتهي ميكردد باصل طاهري كه در آسمان فرود نشسته
بود از مطالعه اين ماجرا و مكاشفه اين ما مضى امري چند بخاطر در ريخته‌اند از انجمله آنكه چنانچه
بني آدم را بعد از صفاي باطن و انجلاي مواطن اين قسم كرامات وخرق عادات دست
مي دهد بعضي حيوانات را كه مشابه بانسان مي باشند در اصل خلقت خويش
حاصل مي شود بلا سابقه كسب واجتهاد ولذا انجمله آنكه انتقالات وانفصالات عالم الارواح
نيز همين شان خواهد بود كه از حقيقتش همراه اراده او شيئي منفصل گردد كه هرجا كه خواهد برود
وهرگاه كه خواهد باز آيد وعين اصل خود شود وفيما بينهما ربطي است كه محل حمل مواطاة وحمل اشتقاق
باشد وعلى هذا القياس ملايكه علويه وسفليه واز انجمله آنكه تجلي حضرت حق سبحانه در
صورة نار ظهور نوعي است كه اصل حقيقت او سبحانه وتعالى را حلول وتداخل نيست اما
ظهوري بي كيف وبروزي بيچون مي شود كه مصحح حمل اني انا الله رب العالمين مي تواند گرديد
والا ظاهر است كه بر اين صورة نار به منكيفه حكم اين امر بي كيف از قبيل محال است سه
اين معيت در نيايد عقل وهوش زين معيت دم مزن بنشين خموش والعلم عند الملك
المتعال افاده بعد از ارتفاع عوارض جسمانيه روح انساني را طرفه سيري در پيش است
كه در هر لحظه از لحظات ولمحه از لمحات از كيفي بكيفي منتقل ميگردد واگر از اهل سعادت است
در هر سيرش لذتي عليحده وتشرفي ديگر واز اهل شقاوت است نعوذ بالله منها در هر سيري
المي ديگر ومضرتي عليحده حاصل شود واهتزازي كه اهل تنعم را بسبب دولت عموم بعد از دولت
خصوص دست دهد مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر است
زيرا كه درين عالم هيچكس غير از عرفا معموم علمي هم آگاه نيست تا بجالي چه رسد وعرفا هم كه باين
دولت علمي فائز شده‌اند وانرا اللذات مي پندارند پرتوه البته ازان دولت عيني

بنسبت آنکه در اواخرها دست دادنی است چنان در پیشگاه خیال صورت
سینیش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جمره آتش می نهند و آهسته آهسته دخانش
متصاعد گردیده از اجزاء کثیفه خود جدا و متباعد می شود و بمشام عالم میگردد و دماغ
ایشان لذتی وافر و طراوتی تکاثر از آن بر می دارد فهذا هو قوله صلی الله علیه
وسلم لا عین رأت ولا اذن سمعت الخ والله اعلم افاده الحمد لله الذی جعل الروح
من عالم الامر والصلوة والسلام علی سیدنا محمد افضل البشر فی القدر وعلی آله
واصحابه واتباعه الی یوم الحشر والنشر اما بعد فهذه مما الهمنی الله وعلمنی لکمال جوده فی
مجلی وجوده انه متجلی فی عوالم الملک والملکوت بتجلیات ذاتیه وصفاتیه اما عالم الاجساد
فهو من تجلی صفاته جمالیة او جلالیة واما عالم الارواح فهو من تجلی ذاته تعالی وتقدس
فلما اراد الله سبحانه خلق آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خمر اولا طینته علی مقتضی
ظهور صفاته فی عالم الناسوت ثم تجلی علیه بذاته فنفخ فیه من روحه وامر الملائکة بسجوده
نفخ الروح فیه فلبس التجلیه تعالی فی مضغة قلبه محجوبا بحجب نورانیة بعضها انور
والطف وازهر من الاخر ولولا هذه الحجب لما امکن تکییف المنزه وتحیز المقدس الا تری
الشمس لا تری الا من وراء السحاب والا فاین التراب ورب الارباب
فهذه الحجب هی اللطائف الستة التی جرت اسمائها علی السن الصوفیه من
القلب والروح والسر والخفی والاخفی فکما ان نور الباصرة مودعة فی رطوبة تحفها طبقات
وتحفظها رطوبات لا یمکن بقاؤها الا فی تلک الرطوبة الرقیقة قائمة فی حدقة صبغة
الا بحفظها بالطبقات بعضها فوق بعض کذلک یستحیل ان یتعلق ما هو فی غایة القدسیة
ونهایة التنزه عن الکیفیة بمتعلق مضغیة او علقیة بلا هذه اللطائف اللطیفة والخفیات

اللطیفة وقد تجلت لدی واتضح ہذا الامر بانوية مشغولة جدا فی رقة دقیقة بعضا
تبلا لا الشعبہا وراء الحجاب بحیث صار بونہا بالمآلی صفوة کالشمس عند طلوعہا
اوغروبہا فی افق السماء ولقد بان عند ذلک سر قول من قال من عرف نفسہ فقد
عرف ربہ فان المدرک اذا ادرک نفسہ المشار الیہ بانا الاولی وجد تحققا دنیا وراء
التعین الجسمانی الفانی ثم اذا امعن البصر وجد عند ذلک تحققا اخر وراء التحقق الاول
ولعلہا حذاء التعین المقدم وہکذا وہکذا الی ان یصل علمہ بانا الثانوی المشار الیہ بقولہ
وفی الاخفی انا وما ہذا الا نقطة واجبة تجلت فی کوة امکانیة وذلک ان نور ہذا وتمثلہ
مثل الشمس فی المرات او القمر مار القوات او السراج فی الفانوس نارہ منور ونورہ
محسوس وہذا ہو الذی مثل اللہ بہ تبارک وتعالی نور نفسہ فی کتابہ العزیز فقال اللہ نور
السموات والارض مثل نورہ کمشکوة فیہا مصباح وبعد ما صورت ہذہ التصاویر وقرر
ہذہ التقاریر لا یخفی علیہا من علم المخفی والاخفی انہ ہو الاول والاخر والظاہر والباطن وہو بکل
شئ علیم از عالم غیب نازل شدہ در بعض ایام ماہ رمضان در منام چنان نمودند کہ
گویا مکتوبی درباب تکمیل نفوس از عالم غیب نازل شدہ بقدر یکدو ورقہ عبارتش
نہایت صاف نوشتہ نثر و نظم باہم پیوستہ مضامینش گویا بعینہ مضامین فقرات
حضرت خواجہ احرار کہ ہمگی ہمت در توجہ الی اللہ و اعراض من حب غیر اللہ مصروف
باید داشت یک بیت از انش کہ گویا فذلکہ جمیع بودہ است یاد ماند و باقی ہمہ بتاراج
نسیان رفت ؎ چنان در عشق و فی باید عدم با ساز و سامانی ؛ نہ تن ماند نہ جان ماند
نماند جان جانانی ذکر پارہ از فضایل بعضے اصحاب حضرت ایشان کہ در حق شان از الجناب
کرامت باب بشارات وتشریفات شرف صدور یافتہ اما مجملا پس حضرت

ذکر پارہ از فضایل بعضے اصحاب

در بعضی از مکاتیب فیض اسالیب از کلک کرامت سلک رتبه تحریر بخشیده‌اند
که نعم الہی که در دوستان جانی مشاهده کرده می‌شود شکر آنہا بکدام زبان بیان کرده آید کی
ای که نعمتهای تو از عد فزون • شکر نعمتهای تو از حد برون • عجز از شکر تو باشد شکر ما
گر بود فضل تو ما را رهنمون • از آنجمله محبت مفرطه در میان یکدیگر فقد از ترک وحظ نفس
و طالب و طلب چیزی برای یکدیگر چه در دنیا و چه در آخرت و چه در غیبت و چه در
حضور گویا یک تن اند و یک جان این خصلت پاکیزه تا وقتی که هست ان شاء الله
نورانیت صحبت متضاعف باشد روز بروز و از آنجمله ترک رغبت بمستلذات
دنیا الا بقدر ضرور و ترک اعتراض بر حضرت مالک جل جلاله در مظاهر او و این صفت
تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است در خاطر این عبد ضعیف صحبتی از هر یکی
بنوعی دیگر گل کرده و شاخ و برگ آورده انتہی و اما مفصلاً پس در ضمن ذکر هر یک
ان شاء الله تعالی مرقوم خواهد گشت و باید دانست که این بنده کاتب حروف در بیان
احوال این بزرگواران آنچه از آنجناب در باب هر فردی از ایشان تلویحاً یا تصریحاً یافته
غالباً بران اعتماد نموده و هم بران قدر اقتصار کرده و اگر چیزی بحسب ادراک خود بران
افزوده آنرا نیز بر آنحضرت مکرر عرض نموده چون آنرا از جمله تقریر یافته بتثبیت آن
پرداخته فلله الحمد و هو ولی التوفیق و فی جمیع الاحوال خیر رفیق ذکر بعضی از احوال داؤ دال
قدوه طالبان راه و عمده سالکان دل آگاه عالم الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول
صاحب الذوق والوجدان کامل المعرفة والایقان عرفان پناه شاه نور الله سلمه الله
تعالی که از قدما اصحاب و کملای احباب و بہین خلیفه حضرت ایشان مسند ارادان
بودند و بر تحصیل علم و فضل مجبول و مفطور بودند بتوفیق و اصلاح آراسته و پیراسته

بہ افزودن

ذکر بعضی از احوال داؤ دال

وهم در ایام صبا از راه حسن ادب مورد نظر عنایت حضرت شیخ بزرگ قدس الله سره گشته کتب صغار پیش شیخ بدر الحق که در ایامی که اطفای والد حضرت ایشان (شدید)
واز خلفای حضرت ایشان بودند واز علمای راسخین منجمله تلامذه حضرت شیخ بزرگ وحضرت جدی قدس الله سرهما وفیض یاب طریقت از جناب این هر دو بزرگوار بودند
وچیزی از کتبهای متوسطه بر حضرت قبله گاه بنده کاتب الحروف خواندند واتمام تحصیل ایشان در جناب حضرت ایشان است وبر سلامت فهم وجودت ذهن
واستقامت طبع بدرجه کمال فایز بودند در اوان تحصیل در مدرسه روشن الدوله ظفر خان موظف بودند بهدران ایام روزی نزدیک مزار پر اسرار حضرت بزرگ قدس
الله سره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که آنجناب بموجب اشارة از آن مزار ایشان را امر به بیعت فرمودند پس ایشان از آنفه من نفحات الله دانسته تعرض
آن نفحه نموده بهدران مجلس شرف بیعت حاصل کردند واز آنجناب شغلی از اشغال طریق استفاضه نمودند بعد چندی که حضرت مرشد حقیقی چون استعداد شان کامل
وهمت شان بلند یافتند بترک وظیفه ظفر خانی واختیار فقر امر فرمودند نفس مبارک در ایشان تاثیری بلیغ نمود با وجود آنکه آن وظیفه را محض برای خدمت والده
واستر ضای وی اختیار کرده بودند بحکم اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی همه را ترک داده بتجرید تام گزیده کفنی پوشیدند باز چون آنجناب دل ایشان را به بقایای علوم رسمیه
وخوض در آن باب شغف تمام دیدند واین معنی را مانع کار سلوک یافتند باعتزال از حضور مجالس مذاکره علمیه امر فرمودند ایشان حسب الامر چندی آن ریاضت را
بر ذمه خود لازم گرفتند در ان اثنا سفری که جناب ایشان بدل با راختیار فرموده بودند

پیش آمده دران میان ایشان خدمتهای که بتقدیم رسانیدند از هیچکس بظهور نه پیوست مصابرت بر مشاق سفر و خدمت جمیع رفقا از تهیه طعام و حمل اثقال و تیمار مرضی و رضاجوئی همه با علم و خوشخوئی و عدم اظهار ملال و کلال و عدم رویۀ نفس خویش آنچه از ایشان بوجود آمد ممکن نبود که از دیگری بوقوع آید گویا آن سفر سبیکه امتحان ایشان بود چون زر استعداد شان کامل عیار برآمد مورد عنایات بی غایات جناب کرامت مآب حضرت ایشان شدند و مهبط انوار و اسرار ولایات گشته بود مراتب از ان سفر مبارک جناب حضرت در قصبه بدایون که آقا تنکاه مریدان با اخلاص ایشان است تشریف آورده بودند در آنجا حسب خاطری که از قبیل الهامات الهیه بود ایشانرا خرقه خلافت عنایت فرموده بمدرس علم ظاهری و ارشاد اسرار باطنی نصب فرمودند پس ببرکت توجهات عالیات عالی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان از بادیه جهل بسر منزل علم و فضل رسیدند و از حضیض غوایت باوج هدایت واصل گردیدند و جمیع اعیان و مشایخ آن نواحی منقاد و معتقد ایشان گشتند شخصی از تلامذه ایشان تاریخ رسیدن شان در مقام یافته ع ای آمدنت باعث آبادی ما مجملا ذات مجمع کمالات ایشان بجمیع اوصاف حمیده موصوف است و از همه صفات ذمیمه پاک و منزه بی آنکه کار ریاضت کشد تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل فطری ایشان است و تصفیه و تجلیه توجه حضرت مرشد برحق علی وجه الکمال بی مونت جهاد بحصول پیوسته در مقامات سلوک از قناعت و توکل و عدم التفات بدنیا و اهل دنیا و عدم مداخلت بکارهای اهل زمان قدمی راسخ دارند و در وجد و شوق حالتی دارند پس لطیف و در ولوله و ذوق کیفیت نوابیت شریف که ع و ندرکنی فی ذکر قشیره ٭ من الوجد لایخوبه علم الاجابت نفی دا.

یرجی عند ذلک بره؛ وافاد روحا دون وثبته داشت. و در تحمل و بردباری رتبه
رفیع حاصل نموده وجود ایشان گویا حلم مجسم است که خشونت مزاج دخلی ندارد و صفت
عدالت در نهایت کمال دارند در مخاطبات و مکاتبات و تقریر و تحریر و مذاکرات
علمیه اغنه الی مرعی می دارند که احسن از آن صورت نه بندد و در معرفت مقدار هر یک
و معامله بحسب آن قولاً و فعلاً بمرتبه رسیده اند که در دیگری یافتن محال است باعتقاد
بنده کاتب الحروف در حسن اخلاق و آداب لیاقت امامت بایشان مسلم است
جناب حضرت مرشدنا و مولانا در مثلی که بایشان عنایت فرموده اند از کلک کرامت
سلک باین عنوان ارقام نموده اند که ان العبد فی عبادت نفحات ومن تلک
النفحات بالنسبة الی اخینا الفاضل اللبیب الکامل الحبیب الشیخ نور الله معین
الدین الحاجی الحلبی نور الله ظاهره وباطنه بنور مرضاته وظهر بارزه وکان منه لطلوع ذکره و طاعاته
ان حیثما من باطنه لتحصیل علوم الدین من الحدیث والتفسیر والفقه والاصلین وغیرها
وفاده الیه فما کد خاطر الطلب فی قلبه وصار حیثما علیه تا امکن اشاره لسلوک
سبیل ایشان فرمودند که ثم جاء المدد تتری ولم یزل یترقی مرة بعد اخری ویسیر فی الایام الذی
اراه الله فیها وسار فیه عباد الله الصالحون فقلیلا ما ندرت فیه توجه البحبة و ملک ریان
الملکة ثم انقضت انانیته وجالت فی میادین التوحید هویته ثم خاص الی الشهود الصراح
ثم رجعه من حیث کان الرواح وهذه هی طریقة السلف والخلف الصالحین ومما اشارت
فیه سه یفقد سلوک فی سلب وفی عتب؛ فما وجدتک الا خالص الذهب؛ ولم
نور الله الا لانه عما قلیل یکون الوزن فاتقب. و در مکتوبی دیگر عنایت فرمودند
که اگر بجانب شما نظر کرده می شود سروری دیگر بر روی کار می آید لطیفه خفیه آگاه است

وقلب نیز سست در اصل فطرت افتاده است ودر اصل جبلت استقامتی وتمانیتی
دارید وترک التفات بدنیا خود جبلت شما است انتهی وبا مثال این الطاف همیشه
ممتاز از اصحاب ومغبوط جمیع احباب می باشند بالجمله وجود مسعود ایشان از عطایای الهیه است
که غنیمتش باید شمرد افادهٔ خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که گویا در واقعه دیدم که گویا حضرت
ولی النعمت دامت برکاتهم بدست مبارک خود بر پارچه کاغذ ثبت فرمودند که درین زمان
شیخی ازین طایفه که در صحبت او نشیند میان نور الله است افاده فرمودند که در تقلیل بودم
بین نوم ویقظه چنانچه کلام مردمان که در آنجا نشسته بودند می شنیدم ناگاه ظاهر شدند بعض اهل
مقابر در حال قبیح روی ایشان سیاه است ودندان ایشان بیرون از لبها بر آمده وبوی
بد از ایشان می آید متاذی شدم ودوری از ایشان خواستم دو شخص ظاهر شدند گفتند
که مقام عجیب را ببین اکثر مقابر قصبه بدهانه وبعض مقابر جای دیگر را دیدم بعض اهل مقابر آنها بودند
که در زندگی ملاقات با ایشان داشتم ونام بعضها شنیده بودم ونمی شناختم آن دو شخص
مرا آگاه مینمودند که اینها فلان وفلان هستند وبسیاری نشناختم بالجمله اکثر معذب بودند
وقلب ناجی با وجود تنگی گور که نوعی از عذاب است فراخی نیز تمام دارد ووجود آن معذب
کلان شده مثل جبل واز هر نوع عذاب اثر بدین یار وکژدم وورم کردن وزدن بالات
حدیدیه وبدبوئی بمرتبه که در این عالم شنیده نشده در هر جای از بدن متعلق است در یک
گور این معامله است ودر گور دیگر تنعم وآرام است ویکی را از دیگری اطلاع نیست وچندی
دیدم که او شان ترک کرده بودند باز بیان محکم نماندند ودر دل ایشان طلب اسباب
غالب آمد اگرچه بظاهر ترک ماندند در نهایت تنگی وعتاب هستند واکثر اهل دنیا
که اقامت فرائض میکردند واز منهیات شرعیه اجتناب میکردند با قصد اجتناب

بی داشتند و بعیش مباح مشغول بودند در عالم قبر نیز در عیش و تنعم اند در مقابر اکثر قبور
یاد میدارم و می شناسم که اهل این قبر در تنعم است یا در عذاب و چه صورت میدارد
و چه در لباس از معاینه احوال ایشان اضطرابی و لرزشی در بدن من و بکا غالب آمد
چنانچه که قریب یکدو ساعت می لرزیدم و گریه و های های میکردم و اهل مجلس میدیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه ان حال را یاد می کردم و اهل مجلس می دیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه ان حال را یاد می کردم بی اختیار میشدم و گریه
و بیهوشی غالب می آمد بعد چند ساعت تسکین حاصل شد والله اعلم بحقیقة الحال
افاده ایشان نقل نمودند که در مبشره دیدم که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دولت
خانه خویش که در مدینه منوره بود تشریف می دارند و ما انتظار می کشیم که بیرون تشریف
بیارند پس ساعتی نگذشت که از دولت سرای خاص بیرون تشریف آوردند و در
بمکانی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند و این بنده کاتب حروف را نام برده
که تو و شخصی دیگر که هم نام تو است دران مجلس عالی بار دارید و بشرف جلوس در
آنجناب مشرف هستند و ما در مواجهه شریفه ایستاده ایم که دران حال شخصی آمده که با
خوت عرض نمود که در حق معاویه چه می فرمایند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
اگر چیزی بد کرده باشد بسروی کرده باشد و در لسیر بر بدی می باشد و یکی که صحبت
ما یافته بر که بی کند ما ازوی راضی هستیم و گویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاو.
فقط گفته بود بغیر لفظ تعظیم پیش بعد ازان بیدار شدم افاده ایشان ارقام نمودند که روز
از انفاس العارفین احوال شیخ الهداد قدس سره جای که غلبه کیفیت بیخودی ایشان
مرقوم است تعریب خواندن فرزندم عطاء الله بمطالعه در آمد بخاطر رسید که این کیفیت

بیخودی ایشان مرقوم است تقریب خواندن فرزندم عطاء الله مطابقه در آمد تا طرسید

کاین کیفیت بیخودی الحال یافته می شود وقت شب حضرت مقدس مدظلهم العالی را

بخواب دیدم که تشریف آورده اند ومی فرمایند که برای دیدن تو آمده ام وکیفیت بیخودی

جوش زده چنانچه که این فقیر نیز متاثر شده وکیفیت بیخودی مستولی گردید چون از خواب

بیدار شدم خود را متاثر یافتم ولفضل الله وسواسی که عارض شده بود مرتفع گشت والحمدلله

علی ذلک افاده ارقام فرموده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شخص صوفی لباسی می پرسد

که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفتم که آن نماز را ما ادا می کنیم به بینید پس وضو کردم

وتحریمه بستم در قیام بجای قرائت ادعیه ماثوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی وخشوع وخضوع

کلی بادای آمد وطمانیة قلب ومشاهده انوار حاصل گردیده بوده در رکوع رفتم بجای تسبیح توجیه

افوای طور تمام گرفت که قبل این بآن طور اتفاق مشاهده آن نیفتاده بود وچون در سجده

افتادم فنای وجود دست داد ونماند در وجود مگر یک موجود ودر این حالت

رنگ شوق ومحبت اتم همدست بود چون در سجده ثانیه شدیم وجود نیز کم شد ونماند

مگر شوقی صرف بی کیفیت پس سلام کردم آن شخص سایل گفت که غرض ما از این سوال

همین نماز بود سالک را همین طور سلوک باید کرد افاده ایشان نوشتند که روزی در

خواب قیلوله بودم که کسی آمده خبر رسانید که شاه بادی برای دیدن شما می آید گمان کردم

که درویش صاحب شان خواهد بود برخاستم و وضوی کردم واراسته نشستم ناگاه دیدم

که عورتی در آمد وبا او عورتی دیگر همراه است آمده متصل پهلوی من نشست ودر کیسه خود را کسه

من پیوست از این معامله نیک متعجب ماندم که این زن کیست ومقصود او چیست گفتند

این زنی است از نوابا که نامش شاه بادی است اخراو دست بردست من کرده متکلم شد

که از اشنا عرضی است و ان الست که تعویذی می خواهم تا فلان حاکم بر من مهربان شود گفتم این
چنین تعویذها نوشتن کار ما نیست معذور دار هرگز دست بر نداشت آخر ناچار شده قلم
و کاغذ گرفته نوشتم خداوندا بصفت عفو کیا خود که این زن را ازین شناعت برآید توفیق
توبه کرامت کن این لطافه را پیچیدم و بدست وی دادم خوش شده وعده هدیه کرده رفت
که بعد حصول مقصود التجا کنم پس ده روز ازین معامله گذشته بود که شخصی از اغنیا اورا درخواست
و بحبالهٔ نکاح خود در آورد پس وی از کردار خود باز ماند افاده ایشان نقل فرمودند که یکبار
حضرت صاحب مدالله ظلهم العالی در قصبه بدهانه تشریف میداشتند شخصی در شیشه
خورد گلاب که در اینه عزیزی که خادم بود از ابر داشته بر طاقچه نهاد چون آن شیشه مطبوع بود
بخاطر حقیر خطور کرد که این شیشه را بعد خروج گلاب ما خواهم گرفت پس هرگاه از قصبه مذکور
بطرف پهلت کوچ فرمودند آن عزیز شیشه مذکور را در سبوچه خورد مضبوط کرده با اشیاء
دیگر همراه گرفت در اثنای راه هر چند چند بار خطور کرد که از آن عزیز شیشه گرفته بیارم لیکن چنان
گذاشت که سوال کرده بگیریم اما میلش از خاطر زایل نشد لیستر بعد از یکسال خدام جناب
مقدس حجره را که در طاقچه آن شیشه مذکور نهاده بود چند بار اتفاق رفت و روب افتاد
و همه طاقچه ها را خالی یافته و شاید پاک و صاف نموده آمد و اثری از آن شیشه یافته نشد
بعد از ان چون ماه رمضان رسید و شب بست و ختم آمد بعد تهجد بخاطرم افتاد که اگر درین
وقت گلاب بودی باستعمال آمدی اتفاقاً دست من بر جان طاق رسید همون شیشه
پر از گلاب دیدم متعجب شدم و از گلاب قدری استعمال کردم و باز آن شیشه بر جان طاق
داشتم چون علی الصباح آن طاقچه را تفحص کردم در ان هیچ نبود افاده ایشان نوشتند
که باری در نماز مغرب بودم که بعض اخلاق و شمایل حمیده حضرت مقدس مدظلهم العالی

متصور شدند و ازین جهت اطمینان و سرور در قلب و فتیله قرار یافت من بعد در تحمل آمد
که حضرت مقدس مرتبه جامعیه دارند شاید که استمداد از جناب ایشان در هر امر جزئی
چندان مفید نباشد باز در دل رسید که استمداد از جناب معظم در هر امر فایده می دارد و در
انجاح هر مقصدی اثری می بخشد گو که توجه عالی بدان سو مصروف باشد یا نباشد باز عقب
این عالم ملایک که بتدبیر عالم موکل اند متصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان
صدائی می آید هم چو صدای هنگامه که از بعید مسموع می شود لیکن کلمات مفهوم نشوند پس
گوش داشتم که بشنوم اما از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند پس آواز نقطه اصلح در خیال رسید
و پس افاده بدستخط ایشان یافته شد که بتاریخ بیست دوم صفر روز شنبه سنه [illegible] بجناب حضرت
مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتم که بی اختیار دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم
بوس حاصل نماید اما از جهت بعضی موانع این دولت دیر دیر دست میدهد و جناب
مقدس فرمودند که این ظاهر است و الله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت
قلبی جناب مقدس که در این عاجز عطا فرمودند افزونی بگرفت تا که سر چشم مشتاق
شده بنظاره جمال مبارک حظها یافتن گرفت و آن محبت قلبی در تمام وجود عنصری هم چو آب
در رگ خشک سرایت کرد و جسم بکیفیت آن ممتلی گشت تا که بدن گرمی تمام احساس نمود
مثل کسی که مسکری خورده یا نوشیده و اثر آن در ظاهر همه بدن در می گیرد در این ولا صورتی مثل صورت
عنصری از جناب مقدس جدا شد و از آنجناب انتقال نمود و در بدن عاجز حلول کرد
سر در سر و دست در دست و هم چنین باقی اعضا و آن حسرت و افسوس که بعد صحبت
دل می خراشید تسکین یافت و تا حال آن حلول صورت باقی است و از نظر غایب نیست
و نخواهد شد ان شاء الله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوس چشم سر است

الحمد للہ علی ذلک افادہ ایشان ارقام نمودند کہ وقتی غیبت دست داد معلوم شد کہ
وجود وحیات وبقای ہمہ موجودات در ذہول از ما سوی خویش در جلوہ ذات الہی است
واین تعجب است کہ عالم ہمہ با غفلت در وجود وحیات ہستند وبکر معلوم شد کہ با وجود آنکہ
ذات الہی در ہمہ ساری است ومصنف بحیز ومکان وکیف نیست معہذا اورا دو مادرا متصف بہ
عالم وجودی ہست وکیف وحیز ومکان است برخلاف حیز وکیف این عالم وتحقیق این
وصلان حضرت مرشد حقیقی دامت افاضاتہم ارشاد فرمودند کہ اصل حقیقت انتفاعی
از ہر تقیید منزہ است ومعہذا در مظاہر کثیرہ متجلی شدہ وہر جا حکمی پیدا کردہ از انجملہ در قلب
شیخ اکبر تجلی فرمودہ وازان تجلی بر ملکوت عکس نورانی افتادہ است باعتبار این عکس
اگر چیزی اثبات کنند دبراقیٔ وشعشانی تقریر نمایند بجا است سالک را بسیار است
کہ چشم معرفت باین عکس نورانی متوجہ شود وعقیدہ خیر در دلش متمثل گردد اما تحقیق
جمع است در تنزیہ وتشبیہ بوجہی کہ مذکور شد ونیز باید دانست کہ حیات ہر حی بل وجود
ہر موجود بتقویم حضرت وجود است انراد این در وجود نفس الامری است باین معنی آگاہ
باشد یا نباشد وسبب است کہ بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استغراق
واستہلاک علمی ظاہر شود وحکم کند کہ حیات ہر حی بسبب معرفت حق است وباز چون
بعض غافلان را موجود بیند باشکال درماند ومنشاء این آن است کہ در نفس این
سالک علم حضوری حضرت وجود ہمان ارتباط نفس الامری اوست پس حال خود
بروی غالب می آید ودر ہمہ جا ارتباط را متلبس ہمان تلبس علمی می بیند داتحقیق
ماذکرناہ افادہ ایشان فرمودند تخلیہ از حب جاہ ومال وکبر وریا وجمیع رزایل وسبب تہذیب
نفس وتحلیہ بحاید از رضا وتوکل وتسلیم وجز آن از نوع انسان مقصود بالذات است

وهمین است قرب وکمال و شریعت بیان اوست و این کمال کما هو حقه در ذوات علیه انبیا
علیهم الصلوة والسلام یافته می شود بلکه ممتنع است که غیری را حاصل شود و طریقه بقا و فنا
مع لوازمه که راه ولایت است وسیله حصول اوست مقصود اصلی نیست غرض
از فنا و بقا حصول این کمال است و اصحاب مخصوصین رضی الله عنهم این کمال ببرکت
صحبت علیه بوجهی حاصل است و غیر ایشان را متصور نیست پس ایشان با حصول این
کمال اگر از فنا و بقا بازمانده باشند مضایقه نیست و بخیری که کمل افراد خیر بعد هند حسن
لذاته است بعثت رانمی سزد او را کمال نتوان گفت اگر انبیا علیهم الصلوة والسلام نیز ازان
خبر ندهند بعید نیست والعلم عند الله وعند اولی الله العلم افاده ایشان ارقام فرمودند که شاهدت

فی صلوة من صلوات المغرب ان من العوالم عالما غیر عالم المثال الذی تتشبح فیه صور الاعمال
تحققت فیه حقایق الاشیاء الثابتة فی نفسها و حقایق العقاید الحقة و حقایق الاحکام
التی لا تتبدل بالادیان والملل و حقایق العبادات والاحکام فیه وجود اصلا مثلا الصلوة کحقیقتها
التی هی التعظیم لله تعالی من العبد متحققة فی ذلک العالم و بیانها المخصوصة لا ذکر لها فیه و علی
ذلک القیاس سایر الاعمال فاذا شاهد العارف ذلک العالم وجد من حقیقة حقیقة
الاعمال الصالحة ولا یجد صور الاعمال یعرف ان التکالیف الشرعیة رفعت عنه اذا التکلیف
تعلقت بصور الاعمال و رایت ان لون ذلک العلم ابیض مع حمرة خلطت فیه و حقایق
الاشیاء کانها جواهر نثرت والله اعلم عند الله افاده ایشان نوشتند گفت اری فیما مضی

ان ذاته تعالی نفسها فی الموجودات و وجودها عین وجوده تعالی و ذاته تعالی هو وجود
بمعنی ان الوجود البحت الجامع لجمیع الجهات والاعتبارات والمعانی من حیث انه غیر واضح
فیه واحد منها حتی هذه الحیثیة ایضا هی مرتبة الذات من حیث انه غیر واضح فیه هذه الاعتبارات

ن بلمة لاتشد عنها واحدي مرتبة الالوهية والمعبودية وما بين المرتبتين غير بدركنا لعقول ومن حيث انه تجلى لواحد من تلك الاعتبارات هو الممكن العابد وباختلاف الاعتبارات في الشرف ومراتبه والعموم ومراتبه والقوة ومراتبها وغيرها وتقابلها اختلفت الموجودات الممكنة باختلافها المحسوسة والمعقولة باشتراك بعضها ببعض في بعض المعاني اندرجت في الاجناس والانواع لتطهر هذه الراتب الثلثة المشككة من حيث هي ومن حيث انها مشككة باشكال اخر غير انها من حيث هي اعيانا محض موجودة في مراتبها لا يضر وجود واحدة بالاخرى ثم تبدا لي ورايت ان ذاته تعالى ليس بموجود الحب بل وجود مفاض اول من ذاته تعالى ورا الورا ونسبته تعالى به تقرب لنسبة العلة بالمعلول الا نسبة الظاهر بالمظاهر والاستغراق في المفاض الاول نوع من التشبيه والعلم عند الله تعالى والراسخين من العلماء واظن الان ايضا ان توجه المبتدي الذاكر باسمائه اندا ابتة اقرب الى الذات من توجه الواصلين الى غير الذات اذ نية لفظ السالك في ضمن ذكره الساني اذا تقتضي الذات الصرف لغفلته عن المحيات التجليات ونظرهم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاده ديكر ارقام فرمودند اني لا ارى في هذه الايام ان في الجبر بالله حرله نسبته الى الذات البحت كنسبة الجزء الى الكل غير انه لنسبة الجزئي الى الكلي من جهة تطابق الذات لذلك الجزء وعرفان هو البتة والحيرة نفسه الذي هو عين الذات ولا يسع استناد الكمال والتمام والجلال لانه لا توحيد ولا توحيد ولا فناء لا بقاء ولا غيبة ولا حضور ولا قبض ولا بسط ولا انس ولا وحشة ولا تجلي ولا استتار ولا اتصال انه كمل بعد ان لم يكن له ذلك اذ هذه المراتب في نشات الاطائف من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي منبسط على هياكل الموجودات وهو نوى الوجود وكل موجود من العقول والملائكة والارواح والافلاك والعناصر وكاحد من

من حيث وجود

اجزاء الانسان فكماله هو النشأة بالوجود المظاهر في العوالم الذي يظن انه عين الذات
او التقرب والاتصال بما فوقه الذي هو من اتم واصفى مظاهر الظاهر فاما الجزاء الموصوف
فانه هو المخصوص بقرابة الذات واري انه لا يعم نوع الانسان بل مخصوص ببعض منهم ونسبته
داخل في نوعيته ولا هو من لوازمه الا انه مختص بالانسان به من بين الموجودات كلها اذا هو
المظهر الاتم وهو حامل الامانة واري انه نبيه وذلك السر ليس من كمال النبوة اذ الكمالات
النبوة والولاية تحت الوجود وهو عالي عن ذلك فلا اجد حرجا ان تكلمني والعلم عند الله
والراسخين بعلمه افاده كاهي سالك يافت خود را مي يابد كه نقطه ذات او كه خلاصه
اوست بذات باري عز اسمه كه اصل اوست ملتصق و پيوسته است لصوق قطره
بدريا و اين لصوق بغير فنا را ناد انقلاب علم انا است كه در مبدا و توحيدي باشد و اين
لصوق و يافت اين لصوق نصيب هيچ يكي از مدركات جز آن نقطه نيست و ديگري
كه مر اين سالك در عالمي از عوالم قدس وجودي است مقدس نوراني خدا را اين وجود
عنصري وا او را باين وجود عنصري دو نسبت اند يك اعتبار نسبت رب بمربوب
و عابد بمعبود هر چه كه تصرف باين وجود عنصري است با يجاب اوست و مدركات
اين وجود توجه خود كلي آن وجود مقدس بركات در خود ملاحظه مي نمايند و اين توجه را
كمال خود مي فهمند و ديگر نسبت متعين كه در هر دو يك متعين بدو تعين است و حقيقت
هر دو يكي است فرق هر دو همين است كه يكي مقدس است و ديگر خسيس يكي تابع و
ديگر متبوع لمعان ان در اين اثر مي كند و ظلمت اين بروي حجاب ميگردد حاصل آنكه
وقتي سالك را دو يافت است يكي لصوق نقطه باصل او و ديگر توجه مدركات عنصري وفي
بوجود مقدس خود كه معبود و رئيس توان گفت بلكه گاهي مدركات همين مي فهمند

افاده ارقام فرمودند قد كنت استشاهد منذ زمان اضمحلال الوجودات في الوجود الواحد مع
تطور الاطوار المتخلفة في الاحوال والاوقات فوقتا تغلب رؤية الوحدة في الكثرة في الوحدة
وتارة الوحدة المعرفة الذهول اما سواها الى غير تلك الاطوار والكيفيات ثم من حين نسبتها
الى الذات جل شانه خارجة عن النسب المعقولة والوجدانية من العينية والجزئية والبعضية
والمحولية والمظهرية وغيرها بل الى ذاته تعالى شانه بري عن تعبير بالنسبة وعن جميع المعبرات
وكذا نسبة تلك النقطة في مراتب حقيقة التي يقال فيها انه انسان من عالم الناسوت
والمثال والروح وغيرها ليست هي من النسب المتعارفة المدركة وحظ تلك النقطة من الوجود
شيء غير الاضمحلال والمشاهدة والانصار وخارج من كيفيات النسب وكيفياتها المعتبرة
عند اهلها بل لا يمكن ان يوصف به الا تمثيلا وتشبيها بالتنبيه والتنفيظ بنفسه وعرفت ان مرتبتها
هذه مستمرة باستمرارها بغير تجدده وعرفت ان وجود تلك النقطة ليس من لوازم الانسانية
بل من خصائص بعض الافراد وشاهدت في ذيل هذا ان الوجود الواحد الذي كنت وعرفته
عين الحق تعالى شانه ما هو عين بل الذات ومتعالي انه وانما هو مظهر من مظاهره ورايت
ان بعض الاحكام الذي اعتقدت به في سابق الزمان لا يخلو عن تشبيه بل انما هو لائق
من الانسان بما هو انسان في ما وراء الوراء ثم ياتي وراء واما موقعة النقطة فالاحكام فيها
كلها كاذبة واقدام البيان عنها قاطعة هذا ما في الحال وهو اعلم بحقيقة الحال والمآل ذکر پاره از تالیفات
کرامت سمات و کلمات حقایق آیات زبدۀ اصحاب فضایل و عرفان خلاصۀ ارباب ذوق
و وجدان حافظ عبد النبی المخاطب بحافظ عبد الرحمن که از خلفاء معتبر حضرت ایشان اند
عالم اند بعلوم کتاب و سنت و کامل اند در شریعت و طریقت و حقیقت کتب
حدیث از صحاح وغیره بر آنحضرت خواندند و اسرار باطن از آنجناب اندوختند جمیع معارف

ابن

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مرات باطن ایشان از عادت
صفا و جلا پرتو انداخته و همه علوم شان در واقع علوم انتخابی اند که بر ساحت استعداد
کمال بنیاد ایشان ورود یافته نظر در حال ایشان موجب مزید ایمان بکمال تصرف و قوة
فیض جناب ولایت مآب حضرت ایشان می گردد و فی نفس الامر همه کمالات ایشان
از ان قبیل است که کسب را در ان مدخل نیست و تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل در ذات ایشان
وهبی است که تحصیل را در وی گنجایی نه هیچ وقت ایشان از لیل و نهار خالی از طاعت
نمی کنند و یا در مراقبه می باشند یا در نماز و مناجات و یا در تلاوت قران در معموری اوقات
وضعی دارند که احسن از ان متصور نباشد و بامور معاشیه هرگز التفاتی نیست باوجود
اهل و عیال از فکر انها پروای نه گویا وجود شریف ایشان صرف ملکیه است مجسم بصورة
بشریه بالجمله همه کمالات ذات ملکی صفات ایشان بالاتر ازین همه باشد که حضرت
مرشد حقیقی در مثالی که بایشان مرحمت نموده اند از زبان کلک کرامت سالک
فنون عنایت فرموده اند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیة بعباده فی بواطنهم بغیر ادراکها
و نواهیة فیما بینه و بینهم من حیث جذبهم الیه بدقیق فهم معانیها و من تلک الالطاف الحقیقة
والنعم الهنیة فی حق احبائی الله الصالح المفتح المعمور بالطاعات اوقاته المغمور فی بحار الحسنات
انفاسه الحافظ عبدالرحمن بن الحافظ نظام الدین التوی نزیل ولی بلدة افاضها احسن الله
الیه فی الدنیا و العقبی و اجزل علیه نعمه فی الاولی و الاخری ان ساقه الی دا الهم طلب الطریقة
الناجیة الصوفیة منی ثم الیه الصبر فی سلوک سبلها و عبرها و تحمل الشدائد فی طی خصبها
و فقرها و وفقه الاهتمام بالمراقبات و التوجهات و کشف علیه التوحید و منح النسب
المعتبرة عند القوم نسبة الاحسان و النسبة الاولیسیة و نسبة یادداشت و نسبة

التوحيد ونسبة العشق ومعاملة باشيار من خرق العوايد واذاقه حلاوة المناجات ورزق
اللذة في اصناف العبادات تراآي له نور الارواح وسوم مراتب لطيفة واطلع
عليه اشيا من خواص الاسماء والآيات مع خاصية ظاهرا وباطنا لسه دركول ولمشايخ
الطريقه وسلامة صدره من الغل والحسد وقلة ميله الي الحرص وطول الامل وقوة صبره
في الشدايد والامراض وعدم احساسه تلك الالام عند اشتغاله بالعبادات الي
كثير من الطاف الله يطول بيانها وبعض تعدادها والضا در بعضي از مكاتيب از قلم الهام
رقم درحق ايشان باين عنوان ارقام فرمودند كه از لطف حافظ عبد الرحمن ملاحظ مي شد
كويا كه فيكي ويك جهتي وفنا در يكديكر بصورت ايشان متمثل شده ولطايف آگاه
ومصداق باقي امة واحدة يوم القيمة وهميشه منظور نظر وشب وروز مورد توجهات
جناب حضرت اند هركه ازانجناب استفاضه شفا از علل وامراض مي نمايد تعويذ ودعا
ايشان حواله مي فرمايند كويا افاضه اين قسم بركات را بمنزله جارحه حضرت ايشان اند
واقعات ولايت آيات وكلمات اسرار سمات ايشان بسيار اند كه بجا لكاه خود
رقم زده خامه معارف شمامه شان شده اند اما بعضي از آنها درين اوراق مرقوم مي شوند
پاره رواية بالمعني وپاره رواية باللفظ افاده ايشان نوشتند كه باري وقت شام
جوع برمن غلبه كرد وطعامي ميسر نيامد چون وقت عشا رسيد نزد آشنايي كه بر مسافتي از مقام
من مي ماند بتوقع مواسات برفتم ونماز عشا همراه وي گذاردم او بحال من نپرداخت
پس نفس خود را ملامت كردم كه عبث مراد حركت نوانداختي متصل اين خطره سروري
بي نهايت روي نمود واستغنا از طعام حاصل شد پس چون از آنجا بازگشتم گذر من
بر خانه اميري افتاد وحشتم دخدم وي بنظر آمد بدل گذشت كه سبحان الله بكي را اين

دولت است و مارا چه خود قوت هم بهم نمی‌رسد درین خطره بودم که حالتی بین الیقظة والنوم طاری شد دیدم جایی است که عذاب و غلبهٔ غضب خدای تعالی دران نازل شده گویا در صورت طاوس‌ها از هوا فرود می‌آیند و سگان و مردان بمنقار گوشت ایشان را بریده می‌خورند چنانکه نمی‌میرند و نمی‌زیند درهمین حال رخ بایی فقیر کرده قصد نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین مزاحمت نه نمایید وانها اهل دنیا بودند پس روی از من گردانیدند دران وقت توبه کردم که باز خواهش دنیا نکنم و بطریق الهام ظاهر شد که هرکه این درود را بخواند از عذاب دوزخ نجات یابد اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد بعدد کنه وکن فیکون افاده ایشان نوشتند که یکبار در واقعه دیدم که در مقامی که مزار پرانوار حضرت خواجه قطب الدین است قدس الله سره حاضرم و در گوشه این بیت می‌خوانم ؎

یا حبیب الاله خذ بیدی ۔ مالعجزی سواک مستندی ۔

والتجا بجناب حضرت رسالت علی صاحبها الصلوات والتسلیمات میکنم و حضرت خواجه در مکانی که قبر شریف است بر سریری نشسته اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند چنانچه سریر هم برقص درآمد و بنده بجایی که بود مشغولی داشت و هیچ چیز التفات نمی‌کرد تا آنکه حضرت خواجه از سریر فرود آمده و بالتفات و مهربانی تمام سوی بنده متوجه شدند و دستار مبارک از سر خود فرود آورده بر سر بنده نهادند بمجرد آن حالت من متغیر شد و تمامی نسبت و برکات ایشان در من سرایت و نفوذ نمود افادهٔ ایشان نوشتند که باری حضرت خواجه قطب الدین قدس سره را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان از مضجع لند پای مبارک ایشان را بوسه دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که نو مرتبه ولایت خود خواهی رسید و وعده این منع نموده و گویا این منع را از اعطاء دستار که در واقعه

سابقه بود استنباط نمودم آن وعده تمام محقق نشده اگرچه اندکی بهره ور شده ام لیکن
بکمال کدام وقت متحقق خواهد شد فرمودند که خوانده در قرآن مجید که حق تعالی بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده بودند که ابوجهل را خواهم کشت وباوجود آنکه حق سبحانه خواسته بود نشست
دیدی که بچه تدبیر وجنگها بنوع آمد افاده ایشان نوشته اند که مجذوبی بود بر دکان نانوائی می
ولکلم نمی کرد بعد از موت او در برابر واقعه دیدم که گویا پیش وی سازها وسرودها نهاده اند
وآن نانوائی را می گوید که بگیر وبنواز وی بگرفتن ونواختن شروع کرد آن مجذوب بغصه درآمد
وساز را از وی گرفت که تو نواختن نمیدانی وگویا از نواختن اراده تحقق حالت می کرد همراه
ذکر وکیفیت ومعنی آن پس خود بدست گرفته نواختن شروع نمود وحالتی عجیب رو داد
وگویا دوهره بزبان هندی که معنیش نفی واثبات است سرودن گرفت چنانکه در وقت
نفی منتفی شد وحق جل وعلا در وی متجلی گردید بصورتی که از ناف تا سر او شعلها برق
می زد در میان این صورت مرا فهمانیدند که چه این چنین باید کرد وامر کردند که چنین کن بوجهی
وقتی که نفی کنی منتفی گردی ونماند مگر وجود حق پس آن کیفیت در من انتقال کرد وبارها آن
طور ذکر کردم والله الموفق افاده ایشان نوشته اند که در سنه اربع وخمسین بعد الالف والمائة
حضرت مرشد حقیقی دامت برکاتهم در عشره اخیره رمضان اعتکاف فرمودند وخواجه
محمد امین نیز بشرف مجاوره معتکف منبع الشرف مشرف شدند وما را بسبب موانعی
این سعادت میسر نشد بنابران حسرت تمام روی آورد شب هنگام در واقعه دیدم که گویا
بر در صفه مسجد فنائی ایستاده کردند واندرون آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
ومردی چند در مجلس شریف حاضر اند ومعلوم می شود که مجلس ورد وشوق است
وکلمات شوق انگیز مذکور می شوند وکیفیت شوق آن بقعه را احاطه کرده واز تمام مجلس

رنگ شوق و محبت ذات فائض میگردد و گویا سیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره
پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر اند و از جذب صحبت آنجناب بنابشر بلیغ ایشان
متاثر شدند و یک صدای گریه ایشان ظاهر شد و من گویا بیرون قنات هستم
اگرچه همه آثار صحبت درمی یابم اما حسرت و افسوس در خاطر است که چرا اندرون صفه داخل
نیم درهمین حال یکبارگی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندرون من ظاهر شدند و در میان
من هستند مجرد این کیفیت عالم دگرگون شد و آن اضطراب براحت و سرور مبدل گشت
افاده ایشان نوشتند که باری در واقعه دیدم که گویا در حجره که اعتکاف گاه حضرت مرشد
حقیقی است نشسته ام دیدم که از بالای طاق یک نوری سفید سوی من فرود آمد و در درون
صدای کلمه یا حی یا قیوم برحمتک استغیث برمی آید و می دانم که این نور همین کلمه مبارک است
و تلفظ یا حی یا قیوم نیز در اوست پس در دامن ما در آمد و از آن درون و بیرون ما را احاطه کرد
و همین کلمه را بلذت تمام خواندن گرفتم در آن اثنا حضرت ایشان تشریف آوردند و پرسیدند
چه می خوانی گفتم کلمه یا حی یا قیوم برحمتک استغیث را باین طور یافته ام و همین را می خوانم
فرمودند خوب می کنی و خوب یافتی اکنون خبردار باش که یک بزرگ که تا هنوز وی را
زیارت نکرده ام می آید وقتی که بیاید ما را خبر کنی عرض کردم که بسیار خوب اما در اینجا کسی نیست
از کجا خواهد آمد فرمودند که از سطح این حجره خواهد آمد و همون است یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
درهمین حال که حضرت تشریف بردند یک روح مجسم از سطح حجره ظاهر شد و در هوا بطرف
دروازه حجره جانب حضرت روانه شد و بدست خود سوی حضرت اشاره کرد که
بیایید چون از وقت حضرت ایشان تشریف نیاوردند باز در هوا غایب شد و من
هرچند قصد کردم بماند نیامد و من همچنان مشتاق ماندم و آن روح مجسم لباس پوستین

شتري رنگ پوشیده بود افادهٔ ایشان نوشتند که بار بی در واقعه دیدم که گویا حضرت
مرشد حقیقی مد الله ظلهم العالی متصل محراب مسجد شریف نشستند و بنده هم حاضر است
پس بحال این بنده متوجه شده فرمودند که ادن منی فدنیا قلت ثم دعلت و دست
مبارک خود را برای بیعت کشادند فی الحال هر دو دست خود را در میان دو دست
حضرت ایشان در آوردم و دانستم که چیزی مخصوص را اراده فرموده اند زیرا که از سابق
در غلامان آنجناب فرط بودم و شرف بیعت حاصل نموده پس دران حال دیدم که صورت
حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره بالای سر حضرت ایشان حاضر است
و از کلام اسرار التیام حضرت ایشان معلوم میشود که مغلوبیتی دارند و تغیر حال هویدا است
و ان تغیر در من هم اثری بلیغ نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این فقیر
نهاده میفرمایند اخرب اخرب و ازین لفظ در انوقت معنی فرو بردن صورت را بذهن میرسد
پس همین گفتن و تصرف نمودن ان صورت درجه بدرجه با من می آید گویا حضرت
ایشان انفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن فقیر داخل
تا بسینه رسید و بعد از ان تاثیر ان را بدتها می یافتم ایشان نوشتند که شب بست و دوم
شهر رمضان المبارک بود ادای مغرب بطریق معتاد بعد صلوة دعا می خواستم
یکبارگی دیدم که حال شب دگرگون شد و تغیری بیش ظهور یافت ازین سبب در دعا
حلاوتی و عمقی یافتم پس بوقت عشا در نماز فرض و تراویح رقت و سرور در قلب
دارام و راحت جمیع لطائف را یافتم امارقت و سرور بیشه بیشی میکرد بعد از ان چون
از نماز فارغ شدم و بحضور کرامت ظهور حضرت مرشد حقیقی سعادت مواجهه دست د[اد]
در خاطر خطور کرد که از جناب حضرت ایشان استفسار نمایم که سرور و رقت قلب بکدا[م]

کوکب منسوب است اما مجالمان شد که این مبنی التماس نمایم پس همان وقت در کیفیت
ان بلیل خوض افتاد ظاهر شد که هیئت فلکی مستحسن و مسعود است و آثار افلاک و نجوم
بلکه آثار ارواح انبیا بالذات ظهور می نمایند و روحانیات در ضمن انها و توجه تجلی اعظم
در ضمن افلاک مقتضی و مستدعی شده تولد روحانیات مستحسنه را و تمام شب هر وقت
که تامل کردم همین عالم یافتم که ازین هیئت امور خیر متولد شدند و موافقه کمال خود خواهند رسید
و نزدل خواهش نمود و اجالا صور انها را مید بیدیم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر شد
و انها را حضرت تجلی اعظم باسعادت منضم ساخته غلبه بخشید پس بالکلیه در ان وقت
بدعا پرداختم و لشکرانه نعمت حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم و اصحاب انجناب
رفع الله درجاتهم مشغول گشتم در ان ضمن چون نام خواجه محمد امین گرفتم دیدم که معانی از معانی
است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا رسنده مستغنی اند و ایضا در ان شب حدوث
قوه علوم و ادراکات و بلوغ ان بکمال معاینه افتاد و نیز در ان وقت معلوم شد که شبی
دیگر هم عظیم القدر درین شهر باقی است اما بسبب اجمال واضح نگشت که برکات این
بر قسم خواهد بود افاده یکبار در عشره اخیره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
دو باب مفتوح گشته و کیفیات و علوم ان هر دو منزل شده در یک باب که فتوح ان
سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و حقایق نفس الامریه اند که نسبت
بمبدا فیض خیر محض اند گو به نسبت این عالم شر باشند و مناسبت بلطایف خفیه دل دارند و
کفت که از عالم تکوین اند و در باب دیگر که نزول فتوح ان موخر است کیفیات و علوم مقیده اند
و مناسبت بلطایف باندره دارند و در ان کیفیات بیش دستی همان لطایف راست
وقع و فتوح این باب بوساطت ملائکه و جبریل است و مقتضی ان کیفیت ها لطف

شرعی است دبان منصبع بنبند مگر معدودی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدر حامل
انوار صاعده و نازله فتح و فتوح همین است و در تمام سال تفصیل این دو باب باشد اما آثار
باب اول مرضی ملا اعلی نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و آثار باب ثانی مقبول و مرضی
ایشان است اما ان قلیل اند افاد ایشان نوشتند که یکبار معلوم شد که درین ایام که مردم مریض
شده اند مداوی ایشان بهتر ازین نیست که التجا و رجوع در جناب حق سبحانه باسم سلام نمایند
و اعداد وی گرفته در دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
خواندن را مناسبتی تمام باشد باید و ان بدیر میسر میشود بالجمله چیزی بعمل ارند که قوی اسم سلام
باعتبار ذات او خاکی باشد از و تشبیح و مظهر او گردد و شکل مثلث و مربع و مخمس را
وعددان ایا می کنند پس باید که دایره مدور با عداد فقط نویسد باین صورت ۱۲۱ و مراد
از دایره ان است که گویا این مبع اسم از اسمان فرو می آید پس اگر تا هفت دایره کشیده
دران اعداد ثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در گلو بستن بسیار
نافع است و اگر برای حفظ مال و متاع نوشته در میان ان دارند محفوظ مانند از آتش باین اسم
پناه باید جست و اگر کسی بر انگشتری جبت هم چنان نقش کند و در دست پوشد ثمر
همین فواید است و اگر درین ایام اعداد این اسم نوشتن صدبار در صبح و همان قدر بعد عصر ما قبل
ان ناعت که این همه وقت اوست وظیفه کند از همه بلاها و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
مانند ملکه عالمی برکت او در سلامت باشند و چند کثرت در نوشتن باشد اثار کثیر
بوجود اید و وضع دیگر انست که قوای ما سا رنقا معنوی اسم سلام که در هر شی موجودات
و سلامتی ان از حوادث بسبب اوست تا زبانی که اسم دیگر که مقتضی هلاک است غالب
نیاید پس ان قوی را از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع دقیق انست که عارف باشد

بیان اصل دائره

دراه کشتن

وراه کشیدن آن می دانند واگر نه با اشباح ومظاهر آن اسم توسل نماید تا آثار وبرکات
این اسم نزول فرمایند واین معنی بدو وجه است یکی آنکه توسل باسم سلام منحرک میگردانند
تدبیر کلی را ودیگر آنکه این توسل میرساند بحقیقت وعین اسم سلام که دران عالم در حیطه
جا ظهور اوست واز آنجا آثار وبرکات آن توانند کشید ونیز معلوم شد که قوای ذاتی واصحاب
این اسم که دران عالم موجودند امرا بطوری که توانند بسوی خود متوجه گردانند وسعی در بقا ونظام
کلیه حامل خود این اسم میگردانند چنانکه اجابت طلبید قصد نمود که عالم را هلاک کند بنده بیرون القضا
ویا مددن مالی امرا از این داعیه باز داشت وبسعی در بقا ونظام جزئی چنانکه جان داری را
در گرسنگی وتشنگی که هلاک اوست طعام وآب داد یا مصیبت زده را پناه بخشید یا غمگین را
تسلی وتسکین داد یا بار عیال کسی برداشت یا تداوی بیمار یا بیمار داری نمود یا سعی
که موجب هلاک مال وهلاک نفوس باشد امرا برانداخت وامثال اینها قوای اسم
سلام را بعینه کشیده می آرد وموجب سلامتی این شخص واهل ومال وتوابع وی میگرداند اما
ینفع الناس فیمکث فی الارض ما ینفع الناس عام است که از جزئیات وی است
نفعی که سبب بقا وسلامتی باشد العباد تجار را کسبت ایشان درست باشد
وسایط وجود اسم سلام باشند وبهمین اشاره است که در حدیث آمده که خدا تعالی
پرسید شخصی را در دنیا چه کردی گفت تجارت میکردم معسر را مهلت میدادم حق را
بسبب این بس او را بخشیده ونیز دلالت می کند این حدیث قدسی جایی که فرمود
که من مریض بودم تو عیادت نکردی وجایع بودم تو طعام ندادی وبنی آدم پرسیده ای
رب عالم چگونه مریض شدی وجایع شدی وانت رب العالمین فرمود فلان بنده
من مریض وجایع بود تو او را عیادت نکردی وطعام ندادی عیادت او از عبادت من است

وتشنگی

یعنی تدبیر کلی و داعیه کلیه مقتضی شفا داشتباع او بودند تو اگر این میکردی خادم می گشتی
داعیه و تدبیر کلی را با این معنی حدیث آنکه این شخص بمرتبه از خود فانی و بحق باقی شده که مضمون
حدیث کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی به یبصر به همه چیز که او راست من شده ام
پس هر چه برای او میکردی برای من میشد و چون درست شد که سمع او و بصر او سمع
و بصر من است جایز است که گفته شود که اطعام او اطعام من است و عیادت او
عیادت من والله اعلم افاده ایشان فرمودند که در حقیقت تهذیب لطیفه قلب
آن است که محبت کلی وبرا حاصل گردد یعنی آن محبت که ذات حق را بجمیع ظهورات
متحقق است و تهذیب لطیفه روح آنست که روح را قیم تمام عالم یابد چنانچه قیم بدن خاص
است و تهذیب لطیفه سر آنست که معرفت کلی بجمیع انانیات عالم و یرا روی نماید
و چون تفصیل الهی تجلی اعظم متحقق گردد جمیع ارواح ابدال و اوتاد و خضر و حقیقت کعبه
و غیرها بوی منجذب شوند و تدبیرات کلیه بوی مربوط و منوط گردند افاده ایشان ارقام فرمودند شرح ملاء اعلی
که مناسبت با ملاء اعلی دو قسم است یکی از جهت توجه الی الله که انها را بجبلت
خود دارند و بسبب همان توجه در حظیرة القدس مجتمع اند و سابق و مقرب اند از هم
او اول اند از روی نزول قضا و اول اند از روی حمل آن و وسایط جود الهی شده اند
و همین جهت سوال می کنند چیزی را که خیر بنی آدم باعتبار نوع در آن است و این معنی ناشی
از فیضان الهی است که ایشان بجبلت خود از امتداد هستند و گاهی بسبب فیضان
همان داعیه ازین عالم می شود چنانکه شیخ بکتاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصه را
مرفوع گردانید که درین باب حکم الله چیست پس همت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متوجه و ملحق گشت بملاء اعلی و همان اکتاب الشان را بهیجان آورد تا که آن داعیه را

قبول

قبول نموده و در بر گرفته بموقف عرض رسانیدند پس بسبب آن از جناب حق سبحانه
حکمی صادر شد و جبرئیل را فرمودند که بآنحضرت رسانند با لجمله در آن توجه که ملاء اعلی
دارند بعض اشخاص شرکتی پیدا می کنند و بآنها منجذب می شوند گو که بحسب قالب بشری
درین عالم باشند چنانچه چند چراغ را روشن کنم در یکجا شعاع همه آنها مجتمع شده متحد میگردد
و این را لحوق بملاء اعلی نامند و قسم دیگر آنست که میان مبدأ ملاء اعلی و میان
این قسم اشخاص که بحسب قالب درین عالم اند برای حکمت نزول فیض الهی توسطت
ایشان حجاب تعین برخیزد و رجوع باصل خود متحقق گردد چنانکه رجوع انهار بسوی دریا شود
که همان دریا ماند و لیس ذاتی و نشانی از انهار نماند چون دریاست که اول اوست
و اوسط اوست و آخر اوست متصل فی نفسه که بحیثیت وسط تمام می جنبد و این کمال
بس نادر است و فهم آن نیز گوای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین تعین انست
که میکائیل و جبرئیل و عرش عرش الله محله دینی ان نبی و کامل آن کامل ازان تعین شده
بود از آنکه اصل دو ماده اینها با مبدأ خود که فیضان اوست با مبدأ خود متحد است و مراد از
رجوع باصل خود دیگر است و در ارجوع سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از موطن دیگر است
و مرجع هم همان موطن است بخلاف فرقه ملاء اعلی و کاملین که ملحق بملاء اعلی اند که شان
اینها شأن ضد است و ظهور و کمال شان در همان شان است و مقتضی همان شان
بود که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام تمام ملاء اعلی متوجه شده تصدیق شان نوشتند
دیده و حکم قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم صدور یافت و به بیماری حضرت
ایوب علیه السلام تمام آن حظیره متاثر شد و ندا حضرت ایوب همه منادی شدند
و خطاب در رسید که فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر افاده الباب نوشته اند که

در بعضی صور قصد و اراده انبیا صلوات الله علیهم و کمل اولیا که نواب انبیا اند متوجه
بان عالم و توجه ایشان کشیده می آرد و اراده الهی را که قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضها فول وجهک شطر المسجد الحرام تقلب وجه آنحضرت صلی الله قبلة
علیه وسلم سوی آسمان مقدم بود بر حکم فول وجهک و در بعضی جای داعیه و اراده الهی
مقدم و باعث می شود انبیا صلوات الله علیهم و کمل را برکاری که بآن مامورند چنانکه فرموده است
صلی الله علیه وسلم ان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا یثلغوا راسی فیدعوه
خبزة قال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم نغزک وانفق فسننفق علیک وابعث
جیشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعک من عصاک ذکر پاره از فضایل و کمالات
و کلمات الهام آیات خازن امین جواهر اسرار الهی و حامل متین انوار لا متناهی خواجه
محمد امین ولی اللهی الکشمیری که از اخص احباب و اجله اصحاب جناب حضرت ایشانند
تا که در وطن مالوف بودند بمقتضای صفای فطرت در صحبت اهل دل نشست و برخاست و برخواست وفا
میکردند و الفتی خاص بان برگزیدگان می داشتند و از برای تقریب تجارت برآمده
چون در لاهور رسیده چندی رحل اقامت افکندند در آنجا هم مورد الطاف این
طایفه علیه شدند تا که بحسب قسمت در بلده شاه جهان آباد رسیدند و چندگاه بمقتضای
کمال عقل معاش بکار تجارت شغلی و زر بیندوخته تا بتوفیق الهی بدلالت خواجه محمد
نقشبندی که سرآمد خلفای حضرت شیخ محمد زبیر سهرندی قدس سره هستند بجناب
ولایت مآب حضرت ایشان رسانید و جذب صحبت منبع برکت در ایشان اثر کرد
و از کامن استعداد ایشان کمال عقل معاد بروز نمود تا که همه آن کار و بار را ترک داده
مجاورت آستانه فیض آشیانه التزام نمودند و در ادای خدمات خاصه کمر همت بربستند

وبدین

وبدین وسیله لبسے فیوض ظاہری وباطنی اندوختند کتب حدیث وتفسیر از آنجناب استفاضه نمودند ودر بعض مسودات خاصه حضرت ایشان جهدهای بلیغ مبذول داشته عبارات حسن الوجه انجام دادند چنانچه شرح احادیث موطی وترجمه آن وکتاب قرة العینین ورساله فوزالکبیر فی اصول التفسیر وفتح الخبیر ورساله الانصاف فی باب الاختلاف ورساله عقد الجید فی مسایل الاجتهاد والتقلید وغیرانها همه بحسن اهتمام ایشان برروی کار آمدند وبدین منع حق خود بر جمیع مستفیدین الکتاب ثابت کردند وهمه رامرهون احسان خویش ساختند بالجمله سعی در این امرهای رسانیدند که حضرت ایشان از غایت بنده نوازی فرمودند که شما را بمنزله جوارح خود می دانم وباین منزلت بر همه فدویت کیشان آنحضرت سربلند گردیدند ودر محبت وفدویت وفنا بدرجه فایز گشتند که چون وقتی از اوقات متبرکه استدعای دعای درحق خود از آنجناب نمودند از آنحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالا تو محتاج دعا جداگانه نیستی که محبت تو مرکوز باطن ماست آنچه از حق سبحانه برای خود خواسته می آید برای تو مثل آن مسالت میرود ودر دعایی که برای نفس خود است شریکی وتفوز شرف این قسم تخصیص مغبوط جمیع اصحاب آنجناب آمدند وخود مرتبه بالاتر ازین چه باشد که محب درباطن محبوب جای یابد واز زبان وی شهادت فنای خود شنود که اللهم ارزقنا نصیبًا منه واز راه کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای املا فرمودند مشتمل بر بوسل بغوامض اسرار خاصه واز باعتصام الامین بحبل الله بذریعه توسل ولی الله موسوم نمودند تا ایشان بدان مناجات بجناب قاضی الحاجات میکرده باشند بنده کاتب الحروف نیز طفیل ایشان شرف اجازت آن یافته الحمد لله علی ذلک

مسوی

قرة العینین

موسوم

حمد ابوالی کرمه و لکافی نعمه و در اجازه نامه روایت جمیع مصنفات خاصه و همه مرویات
نفس نفیس که بنام ایشان از انجناب صادر شده بود تنویه ذکر شان از قلم کرامت
رقم بدین عنوان نگارش یافته که اخی فی الله و تعبیه نصحی و معدن اسراری خواجه محمد امین
اکرمه الله بشهوده الدائم و در بعضی مکتوبات که بنام شاه نور الله شرف صدور یافته از
حال خواجه موصوف باین کلمات مرحمت آیات نشان دادند که اگر کاتب خواجه
محمد امین دیده می آید محبت مفرطه بنسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشاهده میشود
و لطیفه روح مهیا است و حسن اخلاق و لطایف شمایل حیا است و در بعضی مکاتیب
از احوال کرامت مال ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند که ایشان از میان لطایف
یک عزیز ما را الله قوت و استقلال امتیاز دارد و جهی است از وجوه قلب که بروح نزد
است و جهی از وجوه روح که تعقب با بل است پس غالب آنست که ظهور ثمره جهات
و عبادت و نسبت او با سینه و یادداشتی که غالب بران انس باشد و محبت اهل الله
بوجه انس و الفت بیشتر بود پس الحمدلله که حسب البشارة آثار و انوار این معانی در ذوات
ایشان جلوه کردند و رساله شفاء القلوب که از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
مطالب آن بخصیص نام ایشان یافته بلکه جمع تألیف آن محض بسبب ایشان است
در جزالت و متانت آن دستی رسا دارند چنانچه رساله نوشته اند در بیان فضایل
و شمایل جلایل و پاره از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
خوبی و لطافت و جزوی لطیف از مثنوی دارند در مناجات در کمال رقت و درد
و در رسایل مناجات فضایل و مناقب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم بنهایت
ملاحت و حسن ادا مروج نموده اند چند بیتی از آن بطریق انموذج در اینجا ثبت نموده می آید

تا بحکم انوف عبنی عن الجزا اطلاع بحاصل آید نظم خداوندا بآه جان غمناک ؛ بچشم خون فشان و
سینه چاک ؛ بنام آنکه جان خاک ره اوست ؛ قلم شیدای روی چون مه اوست ؛
بآن مهر سپهر رهنمایی ؛ بآن اعجوبه صنع الهی ؛ بآن دریای علم بیکرانه ؛ بآن قطب جهان فرد زمانه
بآن غواص بحر بی‌نشانی ؛ بآن سیاح اقلیم معانی ؛ بآن مشکل‌گشای مستمندان ؛ چراغ افروز بزم نقشبندان
حکیم نکته‌دانی سر اشیا ؛ مراد حکمت تعلیم اسما ؛ بآن جان جهان زندگانی ؛ بآن روح روان دلهانی
بآن مه در سپهر کائنات ؛ بآن نور مبین جان کثرت ؛ بآن خورشید برج فضل و ارشاد ؛ بآن نجم هدایت قطب اوتاد
بآن عین ظهور بود و هستی ؛ بآن مرآت وحدت بی‌پرستی ؛ بآن دانا رموز پرده غیب ؛ بآن کشاف حسنات لاریب
بآن عکس جمال ذات مطلق ؛ چو عکس گشته اندر ذات ملحق ؛ ابوالفیاض نام قدسیانش ؛ بنازم من ازین نعلین شانش
زکی امتی گفتش پیمبر ؛ رسول مجتبی آن بدر انور ؛ قدم بنهاده اندر ملک اشباح ؛ بنام احمدش بخشیده ارواح
امام و مقتدا و قبله‌گاهم ؛ ولی الله شاه دین پناهم ؛ تنم را خاک راه این حرم کن ؛ سرم زین خاکساری محرم کن
مرا مهجور منکن از در او ؛ که تا چون حلقه باشم بر در او ؛ افاده ایشان از جمله عنایات حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم نقل نمودند که ارشاد فرمودند که حق تعالی بمصداق منطوق
ان ولی الله الذی نزّل الکتاب وهو یتولی الصالحین متولی جمیع امور معاش و معاد ماست
بفضل خود بدین لطف مخصوص گردانیده و سبب اظهار این نعمت آن است که معلوم جنان
شده که در حق تو نیز از جناب متولی الامور للعباد حظی از تولی شامل است یعنی منظور حضرت
کارسازی امور معاش و معاد در حق تو مشهود گشته ان شاء الله تعالی در وقتی از اوقات
نوعی از توجهات کشف نموداری از ظهای این مرتبه نموده خواهد شد لیطمئن قلبک
والحمد لله علی ذلک افاده حافظ جیو صاحب نوشتند که یکبار شب دوازدهم ربیع الاول
بطریق الهام در خواب معلوم شد که امشب شب قدر است پس بیدار شدم و بعد

محرم کن

[illegible]

بیت ونمو کرده شروع در نماز نمودم نذری که مقدر بود خواندم باز در خواب شدم دیدم که پیش
در صحن ایوان خانقاه حضرت مرشدی ومولائی مد الله ظلهم العالی روح شریف آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حاضر است واین فقیر وبعضی اصحاب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
خواجه محمد امین وغیره تعالی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطور حلقه ایستاده اند واز سینه
هر یکی خطوط اشعاعیه نورانیه متصل بنور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده اند
بلکه منتهیه اند پس از جانب ایشان ترشح ایمان واخلاص ومحبت است واز جانب آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رأفت وشفقت واز آنجانب شعاعی که بایشان فائض شده همان مقدار است
که سینهای ایشان را مقابل شده الا خواجه محمد امین که نوری از آنجناب بطرف ایشان فائض
شده بس عظیم است که تمام ایشان را احاطه نموده وگویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تکلم می شوند باین کلام که من شما را دوست می دارم ومن از شما راضیم اگرچه خطاب عام است
بود اما معلوم میشد که مقصود بالاصاله خواجه مذکور اند ودیگران بتبع پس از تمام توجه والتفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عظمت شان ومهابت ایشان در من سرایت کرد ودران
وقت قبولیتی در ایشان مشاهده افتاد که بدیگران خصوصیت نظر نیامد ازین سبب در
بیداری زیادتی محبت بایشان شد اللهم ارزقنا زیاده محبة فی الله افاده عرفان پناه شاه
نور الله فرمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند مشاهده نمودم
که یک نور بخواجه موصوف احاطه نموده وبقوت همان نور جمیع حرکات ایشان بجائی ظهور
می کنند افاده ایشان نقل کردند که شب بست پنجم رمضان که ثالث اوتار عشره اخیره بود
قریب نصف شب با قلیلی کم ازان که ابتدای خواب بود در منام دیدم که حضرت ولی
نعمت مد ظلهم امر میفرمایند به تیمم برای تهیه درود برکات این شب ودرین اثنا

انجذابی و وجدی قوی و رقتی تمام در قلب مشاهده نمود و معلوم ایشان شد که امشب شب
قدر است در عین بکا و وجد تمام فقیر کاتب حروف بر رو دند که گویا پیش ما آمده و دست
ما گرفته تبسم کرده می گویند که ترا این حالتی که دست داده درین وقت کسے را میسر نشده و منا
درعین شوق و بکا و رقت تملق می نمایم درین اثنا بیدار شدم و بموجب امر حضرت که در
خواب بتیمم فرموده بودند تیمم کردم و زمانی اندک نشسته مشغول دعا شدم اما طبیعت مساعدت
نکرد باز خوابیدم باز آثار جمعیت و آرام در دل یافتم و دیدم که حضرت ایشان حاضراند و من
کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین
حالت تا هنگام سحر بود وقت صبح این مذکور در جناب عالی معروض داشتم و بخدمت
حافظ نیز ظاهر کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و رقت بود حالت شما
صادق است و فرمودند که من در حق یاران مشغول دعا بودم نزاد کیفیت عظمی مستوفی
یافتم که یاروان بر تو ظاهر کردند افادهٔ ایشان نقل کردند که روزی حضرت ولی نعمت
دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در واقعه دیدم که گویا ترا می گویم که ما عبد النسیم که تو از مردم
کشمیری اما الکون معلوم شد که تو از اولاد حضرت شعیب علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام
هستی بعد ازین تعبیر این رویا فرمودند که حضرت شعیب را خطیب الانبیا می گویند پس این
اشارت است بآنکه از دست تو بعض علوم ما ترویج یابند افادهٔ ایشان نوشتند که
چنان معلوم شد که حضرات اکابر سلسله من اخرهم مستوفی حقوق خود اند بدکر خیر هرچند تقدم
و تاخر فضل یکی بر دیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استیفای حق خود خواه ایشان باشد
خواه ادنی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعظیم کرده شود دون فاضل پس سلسله منقطع
شود و نیز منتهی سلسله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ فاعلی منظور نمی ماند

درینصورت فایده وعاطلت که دون حضرت است صلی الله علیه وسلم مستور میشود
والله اعلم بحقیقة الحال افاده ارقام نمودند که دقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام متفکر بود که نزول جراد ذهب با همه کثرت در جیب
و دامان وصحن وبام ایشان و یکی ازان که بیرون افتاده نگذارند که ضایع شود وجسته برده
وبیارند وخطاب اما اغنیتک وجواب ان ما غنی عن برکتک فرو رفته بود وبی خواست
که از کسی بپرسد مگر که ازغیب افاضه سراین واشد فرمایند در نماز ظهر دوم شوال خیالی افاضه
فرمودند که اهتمام حضرت ایوب در التقاط یک جراد بعد ازانکه هیچ حاجت نبود ندا شنیدند
از اقتضای ادب وولی نعمت بود چون منعم حقیقی بر بنده انعام فرماید هرچند حقیر بود اما مقتضای
عبودیت وبندگی قبول نعمت وانعام است بکمال تعظیم واحترام واین تعظیم در حقیقت
عاید بحضرت منعم خواهد بود نه بنعمت وانعام افاده نقل نمودند که روزی در احصای
نعمای الهیه که از حد احصا گذشته متفکر بود وبس در نشاط وسرور این فکر استغراق داشت
این کلمه در خیال ریختند که عنایات الهی زیاده ازان مستبطن است در خاطر میگذرد
لوکاالیم افاده ایشان روزی در حلقه مراقبه صبح بمواجهه حضرت ایشان دامت برکاتهم
نشسته بودند که باین عبارت ملهم شدند که باور کاغذی که کلام حق در وی نوشته شود
وبهتر بنده که صورت آدم در وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان معتکف بودند
برایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا آنکه فیض او متعدی نباشد افاده
ایشان نقل کردند که باری بعد نماز دراز شب رو بقبله نشسته بودم بگوشم آوازی آمد
که مردم نیلت هیچ محنت نمی کشند درین اثنا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم
بهلست برشرفت آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام اعتکاف

نشسته بودم که ناگهان بطور الهام و القا ظاهر شد که توجه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندیه است
قابلی دارد یعنی فهم آن مشکل است باز بعد دو سه روز اطلاع بخشیدند که طریق رابطه نسبت
بشیخ که در حقیقت وی تجلی اعظم ظهوری تمام دارد اینهم توجه بوجه خاص است بسیار
مفید و نهایت نافع در حق سالک مبتدی پس حضرت ایشان این را شنیده ارشاد
فرمودند که این هم لطفی است از لطوف آن کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شکر نعمت آنست افاده
که تعظیم همه اسباب و جمیع وسایط وصول آن هم تا مسبب الاسباب بر قلب و جوارح
این منعم علیه ظهور یابد و فخامت این سلسله در نظر وی ممثل شود پس ازین جهت خضوعی
و تذللی مناسب هر یک از آن وسایط بر روی کار آید تا که عظمت حضرت رب الارباب
بوجه اکمل بر قلب وی استیلا یابد و اینهمه وسایط را مظاهر جود وی تعالی داند و تعظیم آنها
تتمه تعظیم او سبحانه ادراک نماید پس آن مقام الحمد لله از وی یابد افاده گفتند روزی بصحبت
مولوی روم قدس سره که سه نفحه امد شما را دید و رفت و هر کرا دریافت جان بخشید و رفت
بیادم آمد و مرا حیرتی گرفت درین تحیر نوعی از نفحه روی داد دران میان فرمودند که نبی
علیه الصلوة والسلام همه نفحه الهیه است و قرآن عظیم نیز نفحه است و امثال ذلک و هر یک
ازین نفحات تفصیلی دارند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد از آن افاقت روی داد افاده
ایشان گفتند که در رویا دیدم که با شیخی گفتگوی افاده و استفاده می دارم لوی گفتم که
طریق افاده و استفاده دو وجه دارد یکی آنکه این کس در مواجهه کاملی نشستند و آن کامل
توجه کلی بعالم تجرد دارد و انانی بر دل وی انوار فیض ریزش می نماید و از دل وی بی تعمل فیوض
او کیفیات عجیبه فراخور حال هر کدام از حاضرین بر بواطن ایشان فایض می شود دیگر آنکه
جمعی بمواجهه کاملی خود را بگذارند و وی بالقصد متوجه حال هر یک از حاضرین شده

افاضه برکات می نماید وهر یکی بمقدار استعداد از وی فیض پذیر میشود پس چون مبادره شده
این واقعه را درحضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند ومقام
اول را بمقام انبیا تعبیر نمودند که اصلا ایشان را توجه قصدی باین عالم نیست وهرچه بواسطه
انبیا باین عالم مترشح است مثل قسم اول است وقسم ثانی را از خواص ولایت عامه
اشاره فرمودند وطور اول را ایما نمودند که طریق صاحب این دوره است افاده ایشان
گفته که وقتی علمی عجیب افاضه شد هر تجلی منشا خلقی است بلکه تجلی موجد حیوان است
وان دیگر موجد ان مخلوق دیگر حتی آن تجلی سبب ایجاد انسان گردید پس چون آدمی را رفته
رفته بهمان تجلی رجوع افتد لامحاله انا الحق می گوید وهمین بود که قایل انا الحق انا الحق گفت
اما ان انا الحق که زبان زد اهل توحید است بلکه از زبان وبیان ونام ونشان است
وان وقتی دست دهد که تراکم حجب بشریه مندفع شود ونماند مگر همان تجلی وگفتن انا الحق دران
وقت از همان تجلی صادر است پس این را بحضور حضرت ایشان عرض کردم ارشاد
فرمودند که علم حق است وتجلی مذکور عبارت از مبدا است ذکر مجلی از احوال سعادت
اشتمال سالک واجد صوفی ماجد شیخ محمد عابد که از جمله مجازان بدعوت طریقت از جناب
حضرت ایشانند در ابتدا از زمره لشکریان بودند اما بمقتضای صفای فطرت وعلو استعداد
شوق راه خدا پیدا کرده از خدمت منبع فیض وبرکت عارف بالله الصمد حضرت شیخ محمد الطریق
وامام التقویم قطب الله التعلیم حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهما استفاده اشغال
طریقت نموده وبرکات صحبت می اندوختند واز ورزش اشغال ذوق وشوق کمال
داشتند واحوال ارباب وجد وحال حاصل کرده بودند بعد انقضای ان صحبتها کمر بندگی
جناب ولایت مآب حضرت ایشان بستند واز لباس عسکریه بر آمده مجردانه خود را

بالکلیه این جناب تسلیم نمودند تا که بفضل کارساز حقیقی فتحات کشت داد و پرده
اسرار بکشود و شاهد نسبت توم بوجه احسن جلوه نمود و احوال و مواجید این لطایفه
علیه ردی آورد پس ازانجناب شرف اجازهٔ ارشاد یافته باستقامت تمام مسند
ارای افاده و افاضه شدند و در مثالی که ازانجناب بنام ایشان شرف صدور یافته
باین کلمات کرامت ایات تشریف یافتند که ان اخانا الصالح الراغب في اتباع
حبیب الله صلوات الله علیه وسلامه المشتهر بذکر الله والتفکر في الاء الله الشیخ محمد عابد زاد
الله في توفیقه صحبت سیدي الوالد وجدي لامي قدس الله سرارهما واخذ عنهما اشغال الطرق
الثلث النقشبندیة والجیلانیة والچشتیة وعمل بها مدة طویلة وصحبت بعدهما هذا الفقیر عفی الله
عنه والحقه بلطفه وحصل السکینة الباطنة والباء داشت علی ما احب ثم انه شرح الله
صدري ان اختاره داعیا الی اشغال الطرق الثلث وارتضیه مرکبا بفیض محبة للموفقین
من عباد الله والتمني انه عقیق بان یوخذ عنه الاشغال ویستضیئ بنور صحبة السالکون وان
الله جاعل في صحبة الناس خیرا فیها انا اخیره لیبلغ الاشغال والاوراد التي سمعها مني
ومن سید المذکور وعمل بها ورای اثارها الی من توسم فیه الخیر من الناس الخ بالجمله در
احکام از احکام شریعت رسوخی تمام و در لطایف طریقت اجتهاد دوام و به بهره حقیقت
الصافي مالاکلام می دارند و ذات جامع حسنات ایشان از مغتنمات است افاده
ایشان نقل کردند که مدتی پیش از ظهور رفته تا درشاهی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در واقعه دیدیم که سراپا نورانیند و تمام لباس هم نور است و احوال شاه جهان اباد مرا فیما بینه
پس چنان بوقوع آمد افاده ایشان گفته که چنان ادراک نموده می اید که گویا ذات حق
دریای است و وجود این شخص دران دریا حباب برخاسته و دروی محبی و شوقی با آن

دریا پیدا شد و باز چون این دریا تلاطم نمود ان حباب در وی مضمحل گشت تا که صورت انحباب هیچ نماند اما شوقی و محبتی هنوز دران قطره باقی است ذکر قدری از احوال استقامت اشتمال فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میان محمد شریف که یکی از خلفاء جناب حضرت ایشانند صوفی اند منشرح صاحب استقامت متورع منشا و مولد شان ملاد سند است همدران دیار اولا در خدمت یکی از بزرگان که از خلفاء شیخ کلیم الله دهلوی اند سلوک میکردند و اشغال طریق را از روش می نمودند و ریاضات و مجاهدات بتقدیم میرسانیدند بعد ازان بحکم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا فضل الهی بطرف حضرت ایشان هدایت نمود و جاذبه سعادت ازلی ازان دیار کشیده باین آستان رفیع الشان رسانید پس چون استعداد بلند داشتند ان همه کمالات سابقه را مبادی و معادات شناخته کمر سعی بر مقصود اصلی بر بستند و بحکم ؎ بدریا چون رسد سیلاب آغاز سفر باشد ؛ از سیرهای آفاقی در گذشته سلوک را از سر نو برگرفته در سیر الی النفس پا نهادند پس بتوجهات کارکشای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطائف نفس اطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند ؎ کان بعید بوده در یا مضی ، تا که کان الله له آمد جزا ؛ و بشرف اجازت ارشاد یافته رخصت همان دیار گرفته در انجا مسند آرای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه این همه کمالات صفتی است پس عزیز الوجود که درین زمان بتجرد در ذات ایشان یافته می شود الا ما شاء الله که با وجود سیر الی الله از زلال وصال تعطش کمال است که هر سال از وطن مالوف خانه هزار کروه کشتی کم زیاده مفاوز و قیعانی قطع نموده بشرف آستانه بوس حضرت مرشد حقیقی مشرف گشته نبوض جدیده اخذ می نمایند ؎ شربت الحب کاسا بعد کاس ؛ فما نفد

شراب و ماروبت • دراین قحط سال طلب بیان حال بی مثال ایشان است
با جملہ ذات صاحب الایات دربن صفت یادگار اکابر سلف است واگاه ساز
طالبان خلف جناب حضرت ولی نعمت دام مجدہم مثابی کہ بایشان مرحمت فرمودند
دران باین عنوان عنایتہا نمودند کہ دخل علینا فی شہور سنۃ ثلث وخمسین من المایۃ الثانیۃ
عشر اخونا فی اللہ الراغب فی الوصول الی اللہ محمد شریف بن خیر اللہ مہاجرا لطلب الطریقۃ
الصوفیۃ وقد کان عالج اعمال الطریقۃ واشغالہا ومراقباتہا قبل ذلک مدۃ وعرف غورہا
ونجدہا وتفحص ان سینہا وشینہا فعرفتہ لطائف النفس والمقامات المنسوبۃ علی
کل لطیفۃ والنسب التی علیہا مدار الطریق المشہورۃ وعرفتہ کیفیۃ نقل التلمیذ من
لطیفۃ الی لطیفۃ ومن نسبت وسایر الدقایق المہمۃ وعرفتہ کیفیۃ اظہار خوارق العادات
والتوجہات المورثۃ لہا کل ذلک کما فتح اللہ علیّ وفہمنی وبارک لی فیہا ورثۃ عن مشایخی
موقت کل ذلک کما ینبغی ورنتہ بالمیزان الذی اعطانیہ ربی فوجدتہ صحیحا صحیحا والحمد للہ
فہا انا اجیزہ الارشاد الطالبین بالطریقۃ الصوفیۃ علی تنوعہا والالباس الخرقۃ لہم والتوجہ
الیہم والصحبۃ معہم والبستہ الخرقۃ الصوفیۃ الخ ذکر قدری از فضایل وجلایل صاحب علم الموید وا لرفان
المسدد سیدی شرف الدین محمد کہ از خواص تلامذہ حضرت ایشانند در سلامت
ذہن وجودت ادراک از لب مستعدان امتیاز تام دارند ودر خوبی صفات وحسن
اخلاق نادرہ الافاق اند تخلیہ از رذایل وتحلیہ بفضایل در ذات ستودہ صفات ایشان
فطری است وتزکیہ ظاہر باحکام شریعت وتصفیہ باطن باداب طریقت جیب از مشرب
صوفیہ صافیہ سیراب اند واز اذواق این طایفہ علیہ مرزوق در علوم قوم فہمی رسا دارند
واز اصطلاحات ایشان نیک ماہر در سر حقیقت از ایشانند کہ لباس عسکریہ را

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم خاصه حضرت ایشان شغل تمام دارند و در ادراک اسرار آن بحظ او فی فائز بلکه از بس که فطرتی صافی دارند و استعدادی عالی از بعض معارف انجاب انعکاس پذیر گشتند چنانچه در رساله نقاده التصوف که تصنیف ایشان است مسایل مهمه عقاید از سر اختلاف ادیان و افتیاز طریقه انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازاة و معاد جسمانی و بیان سر قدر و مسئله اختیار تحقیق محققانه نموده اند چنانچه حضرت ایشان بعد مطالعه آنرا از کلک کرامت سلک باین تقریظ تشریف دادند که الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد از جمله عنایات رب کریم جل مجده درباره نفوس زکیه افاضه تلقیه و تلقین است به نسبت عقاید حقه و افاده طریق تقصی از مضایق شبهات و اهبه و الهام وجه جمع در میان مذاهب مختلفه و بیش این فقیر به حق الیقین مقرر شده است که تا نفس ناطقه تشبیح صورت علمی را از مبدأ فیاض قبول نکرده است و در عین ثابته او آن نور را ودیعت ننهاده اند نکلم بان علم از جهت تحقیق و امعان گویا از نفس وی بیرون می آید صورت ندارد کما قال العارف الجامی قدس سره شعر جامی اوصاف بی صاف نیارد گفتن : کز نیستی ریسه از باطن خم بی دربی = و از این طایفه که باین نعمت بهره سرافراز اند برادر دینی ما شرف الدین محمد اند که متصف بخصال سنیه و هبیه و کسبیه اند و در رساله نقاده التصوف تحریر معروف بلند و تنقیح عقاید حقه موفق شده اند و قد طالعتها من اولها الی آخرها فوجدتها راسخة المبانی صحیحة المعانی افاض الله تعالی علی مولفها شابیب نعم دعامله فی جمیع احواله کوده

ذکره و او صله فی دنیاه و اخراه الی ما یرجوه و یتمنا آمین آمین آمین کتبه الفقیر الی رحمة الله الکریم ولی الله بن الشیخ عبد الرحیم کان الله تعالی و رساله ثانیه موسومه بالوسیلة الی الله که نیز تصنیف ایشان است دران مسئله ذکر کرده اند که عطیه نسبت الهی و شر بلی است از مناهل اسرار

الهي است كه حضرت ولي الفضل والاحسان بمحض امتنان ايشان را كرامت فرموده
ميده است كه كشف اين مغني مفتاح لبي از ابواب مغلقه معارف خاصه آنجناب گردد
ن مسئله مذكوره بدل عقيدت منزل اين بنده فدويت گزين باين طائفه عليه نهايت
سپيده از آن انداذ بذكرها در اين اوراق مي نويسد وهي هذه ان اول التعينات لحضرة
الوجود المطلق الشان الكلي الذي له صلاحية كل شان واعتبار واضافة يقال له في لسان
الصوفية حقيقة الحقائق والبرزخ الاولي والوحدة وفي هذه المرتبة كل التعينات والحقائق
مندمجة والصوفية قالوا بالكشف والوجدان انه الحقيقة المحمدية وفي وجدان الافقر انه له هو حقيقة جان
هويته في التعينات الوجوبية وهو التجلي الاعظم في حاق وسط النفس الكلية الانسان الكبير علمه
ينطبق الاسماء النسبة والشئون وهويته في التعينات الامكانية وهو محمد صلى الله عليه وسلم
ومن هنا قال الشيخ الكبير رضي الله عنه بادني تسامح للتجلي الاعظم انه الحقيقة المحمدية كما في الباب
السادس من الفتوحات المكية والتنبيه على ذلك ان الحقائق عبارة عن الذات المتلبسة
بشئوناتها في حضرة العلم والموجودات عبارة عن الذات المتلبسة باحكام تلك الحقائق
وآثارها في حضرة العين فاذا ظهرت الكثرة من الوحدة الحقيقية بمراتبها متفاوتة من الافراط
والتفريط والاعتدال بين تلك الشئون ومن البديهي ان نسبة المرتبة الاعتدالية الى ذلك
الشان الكلي اتم واولي من نسبة غيره من المراتب فاولوية نسبة التجلي الاعظم اليه بديهي لا تخفى على من له
لطف قريحة اما اولوية نسبة محمد صلى الله عليه وسلم فمن تتبع احوال الكل واخلاقهم من بدء النوع
الانسان الى الآخرة لا يخفى عليه ايضا ان احواله واخلاقه صلى الله عليه وسلم كان في حاق وسط
الاعتدال فنسبته صلى الله عليه الى ذلك الشان الكلي اتم واولي من جميع الافراد الكاملين والنظر
فيهما مثالا ذلك الشان الكلي بمنزلة الدائرة المحيطة وجميع الافراد الكاملين بمنزلة النقاط المحاطة

فيها في النسبة كل واحد من تلك النقاط الى ذلك المحيط نسبة متفاوتة اقرب الى جانب
والبعد عن جانب الا نسبة النقطة المركزية فانها الى جميع جوانب المحيط سواء فللمركز مزيد
خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية لنقطة اخرى فالحكم بان المحيط حقيقة المركز اولى من غيره
لان توجه المحيط بجميع شئونه الى المركز على السواء والى غيره من تلك النقاط بعلة بعض شيونه
بعض اخر فاذا تمهد هذا فليعلم ان بروز الحقائق مرة بعد اخرى من المسلمات عند الصوفية كما قيل
الياس هو ادريس عليهما السلام يعني بذلك ان حقيقتهما واحدة ظهرت في شخصين
وبرزت في صورتين وهذا ليس تناسخ فيقول الحقيقة المحمدية هي حقيقة الحقائق ظهرت في
صلى الله عليه وسلم باكمل الوجوه لكن لا بد لها من ظهورين في مظهرين اخرين بما وارثاه صلى الله
وسلم وشاركا له وحدها عليه صلى الله عليه وسلم وعلى هذين الوارثين كصدق ال
النوعية على الكل افراد لصلاحية المادة لظهورها تماما وعدم منعها منعها بوجه من الوجوه لكن
صلى الله عليه وسلم اقدم واسبق وهما نائباه فهو الافضل وتلك الظهورات الثلثة
الحقائق اقتضتها الحكمة الازلية والرحمة الالهية قال تعالى وما ارسلناك الا رحمة
لان الموجودات مظاهر لحقائق وهي منتسبة من حقيقة الحقائق ولها جهتان جهة
والاحتواء على جميع الحقائق وبهذه الجهة العالم كله مظهرها ولو بواسطة وجهة المعدودة
في عداد الحقائق وبهذه الجهة لها مظاهر خاصة اما في المرتبة الوجوبية فقد عرفت اما
المكانية ففي كل عالم لها انموذج وظهور في حاق وسط اما في النوع الانساني فهو لا
لان الكمالات مرجعها الى اصلين النبوة والولاية وحقيقة الحقائق جامعة لها لان حقيقة
النبوة برزخية بين الحق والخلق وهي اصل البرازخ وحقيقة الولاية القرب بالله
اقرب الحقائق الى اول الاوائل فلما فتح باب النبوة وبعث الانبياء عليهم السلام

دايرة النبوة درجة بعد درجة اقتضت الحكمة والمرحمة ان تظهر حقيقة الحقايق في خلق وسطها اقتضت
ظهورا اتما مالا يتصور ظهور اعلى منه قال النبي صلى الله عليه وسلم بعثت لاتمم مكارم الاخلاق
وقال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي فنسخ الشرايع بشريعته وختم النبوة به صلى
الله عليه وسلم فهو اول مظهر لتلك الحقيقة لكن لما كان المقصود اتمام حقايق النبوة واتقانها
فكل ما ظهر منه صلى الله عليه وسلم فهو من باب النبوة وحقايقها واحكامها واثارها ولم يتكلم صلى الله
عليه وسلم بحقايق الولاية واسرارها لقصور افهام اكثر الخلق الا رمزا وايماء مع الخواص فبقيت حقايق
الولاية واسرارها مكتوما لمصلحة العامة فلما ختمت النبوة واتقنت احكامها ورسخت في النفوس
الانسانية واحاطت بها بحيث لم تبق رتبة التزلزل فيها كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
يئس الشيطان ان يعبد غير الله في جزيرة العرب اقتضت الحكمة ان تظهر حقايق الولاية بارزة
وتتسع دايرتها فظهر للولاية في هذه الامة المرحومة شان خاص لم يكن من قبل لكن اتساع
دايرتها ايضا تدريجي لان استعدادات اللاحقين والاسباب ايضا كما لا يخفى على من
تتبع احوال الصحابة والتابعين وطبقات الصوفية فلما اتسعت دايرتها واستعدت
النفوس استعدادا تاما ظهرت حقيقة الحقايق في خلق وسطها في مظهرها الثاني بتبيين قوانين
حقايق الولاية منها القول بوحدة الوجود ولوازمها وتدوين قواعد اسرارها واحكامها واثارها
وهو مولانا الشيخ الاكبر والنور الازهر محي الدين محمد بن العربي رضي الله عنه فهو الفاتح الخاتم الولاية الخاصة
المحمدية اما كونه فاتحا فلانه دون الكتب في الحقايق وتبيين قواعدها وتفصيل مجملها بحيث لم يتيسر
لاحد قبله كما لا يخفى على من تتبع مصنفاته اما كونه خاتما فلان حقيقة الحقايق ظهرت في هذا المظهر نفسه
لاجل اظهار حقايق جنسها التي هي اصل الولاية فتحقق الشيخ رضي الله عنه بهذه الجهة
مقصود اولي بحيث لم يصح لاحد بعده فهو خاتم لهذا التحقيق الاولي القصدي وكل من

تحقق بحقائق الولاية التي ختمت بالشيخ فمنه الشيخ في رتبته علم ادلم يعلم لانه الخاتم للسابق
كما قال منه محمد صلى الله عليه وسلم في رتبة الشيخ لانه صلى الله عليه وسلم سابق في مظهرية حقيقة
الحقائق وشرط لمظهرية الشيخ لها لذلك قال في الفصوص بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية
فهو حسنة من حسنات الرسول ثم لما دونت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وحقيقة النفوس
الكاملة باصولها وفروعها وعلى جميع الاستعدادات المختلفة نتائجها وثمراتها ومر الدهور
والاعصار وتطاولت اليها ايدي الافكار اختلطت علوم الولاية بعلوم النبوة لشدة غموضها
اختلاطا صعب التميز بينهما بل اختلطت العلوم كلها من النافعة والضارة لاختلاط الناس
عربهم وعجمهم ولاختلاف استعداداتهم وابرعتهم والتمارس العلوم وتداول الكتب بينهم فتيسر
لكل احد من الناس ان يحمل اي عبارة من اي علم شاء على وفق مذاقه لطريق فن الاعتبار
ويستدل بها على مدعاه وهو لا يدري ان حملها لطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لا ينافي بالاستدلال
فاشتبه الامر على نفوس المستعدين ولعسر التحقق لها بالعلوم على خيالها فاصبحت المضلة
واستطارت البلية كل الجهات حتى ان الزنادقة والملاحدة وتستروا في زي الصوفية وتطاولت
ايديهم لعبارات القران العظيم والاحاديث النبوي صلى الله عليه وسلم وكلمات المشايخ
الكبار وحملوها على غير المراد فضلوا واضلوا اكثاد الزمان ان يكون تشبيها زمان الجاهلية فاقتضى
التدبير الكلي والحكمة الازلية ان تظهر حقيقة الحقائق بالقدر المشترك الجامع بين علوم النبوة
والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مظهر الثالث ليكون منصة لظهور حقائقها الجامع
الجامعة المميزة بين العلوم ومراتبها فهو يقنن قوانين ويدون قواعد يحصل بها الامتياز التام
بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المعتمدة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام
والتعرف والتصوف والسلوك فينزل كل علم منزلته ويلغ كل عبارة واشارة

جملونا

مبلغه وهو الكامل الكمل زبدة المتقدمين قدوة المتاخرين قطب المدققين غوث المحققين
الشيخ ولي الله المحدث الدهلوي سلمه الله سبحانه ومن كان له لطف قريحة ولائح مصنفاته
الشريفة وتحقق لقواعدها وقوانينها خصوصا الكتاب الحجة البالغة واللمحات والطاف
القدس والهمعات والمكتوب المرسل الى المدنية والكتاب المسوى في شرح الموطا لم تبق له
ريبة في تصديق هذا المطلب الالهي وللفضة لاقبض قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليؤمن
فليكفر فمثل مصنفاته الشريفة بالنسبة الى التصنيفات السابقة في العلوم مثل رجل ماهر
باللغات باسرها اتى جماعة وجدا ودينارا يطلب به كل واحد بلغته العنب فوقع الكد
والدفع بينهم بسبب اختلاف الفاظهم فاخذ هذا الرجل الدينار من ايديهم واشترى عنبا واعطاهم
فلما راوا ذلك شكروا له ورضوا بينهم وتوافقوا فيهم تذييل در حكايت حال عبد ذليل
بنده مؤلف اين رساله واضح ميكرداند كه چون اين عبد ضعيف از تسويد وترتيب اين اوراق
فارغ شده انهار انظر كرامت اثر مجدد الملة حكيم الامة حضرت ولي النعمت دام مجدهم
گذرانيد بعد تشريف ان بمطالعه شريف ارشاد فرمودند كه چيزي از احوال خود هم در اين
رساله بنويس اين بنده چون از قسم حالاتي كه درين كتاب تحرير يافته در خود هيچ نمي يافت
والضا از مظنه توهم لياقت انتظام در سلك اصحاب كمل اجتناب حيا ميداشت
لاجرم در امتثال اين امر تعلل مي پرداخت وهر گونه عذرها واضح مي ساخت پس
دراين باب تعلل وتوقف بسيار ملاحظه فرمودند خود نفس نفيس به تحرير مكتوبي مشتمل
بربيان كراماتهاي ذات منبع اسرار ولايات خويش كه نسبت باين فاقد الاستعداد باللطور
آمدند خاک را شرف امتياز وافتخار بخشيده بهشت ان درصدر مقاله مامور ساختند
پس بحكم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم لاجار بامتثال اين امر جليل القدر پرداخت

وحکایات نتایج توجہات ذات مصدر کرامات کہ مقصود بالذات درین مقالہ
ہمانست شد و تذکار الاعجاز او نوار در ذیل ان مکتوب نگاشتہ ومن الله العصمۃ والسداد
فی المبدأ والمعاد والمکتوب ہذا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما
بعد فان افانا الشیخ محمد عاشق نعم الله تعالی علی ظاہرۃ وباطنۃ کثیرۃ لا تحصی ولا تحصی عدا ویرجی من جملتھا
ان خلقہ اول ما خلق زاہدا فی الدنیا راغبا فی سلوک طریق الوصول الی الله تعالی فلا اذکر انی سمعت
منہ اول سن تمییزی وتمییزہ کلاما یدل علی رغبۃ فی الاموال والمناصب واللذات الحسیۃ الخسیسۃ
بل کان من اول قمرہ غایۃ ہمتہ ونہایۃ نہمتہ ان یصل الی ما ینزغ الیہ استعداد المجبل وجذبہ الیہ اللطف
الازلی ومن جملتھا ان انشأہ من بیت الولایۃ وجعل نظار المشایخ علیہ فکم من لطف حصل لہ منا
سیما من الوالد قدس سرہ ومن ابیہ وعمہ قدس اسرارہما ومن جملتھا ان جعلہ مار ایا بارۃ الغیرین
والروحانیین منقادا لہم غیر منازع معہم ولا عاصیا علیہم سواء فی ذلک قولہ وفعلہ وقلبہ ولسانہ ومن
جملتھا ان رزقہ علم من الکتاب والسنۃ وما یستقیم بہ ہو وکل من التزم اتباعہ علی جادۃ السنۃ والسنۃ
ومنھا ان جعل بینی وبینہ محبۃ فی الله سری فی کلینا احکامہا واسرارہا فقرنا والحمد لله متحابین فی الله من
اجتمعنا علی ذلک وتفرقنا علی ذلک واثمرت فینا فوائد لا تحصی وہدایات لا اذکر الناس منہ
علی ہذا القدر وربما اذکر ما بقی عند الله اذا حصل ما فی الصدور وبعثر من فی القبور ومن جملتھا ان
ان وفقہ لسلوک طریق الله والانصار فی الله والانقطاع بالله فشاہد عجایبہا ومارس غرایبہا و
تفحص سمینہا وغثیثہا وسار فی حزنہا وبحرہا ومن جملتھا ان وفقہ الحج بیت الله الکرم وزیارۃ نبیہ المعظم
صلوات الله علیہ وسلامہ ولم یجعل حجہ حجا عامیا ولا زیارتہ زیارۃ عمیا بل جعلہ فی کل ذلک
علی بینۃ من ربہ ویتلوہ شاہد منہ ومن جملتھا ان فتح عین بصیرتہ فی فانکشف لہ من اسرار ان
الکتاب والسنۃ ما سبق بہ کثیرا من السابقین واعجز عن شأوہ کثیرا من اللاحقین ومن

جملتہا ان اجمل فیہ سر الارشاد وجملہ ذکر العنایۃ الارواح البطنیۃ قطن باجدادہ الذی یجدون خطا من الوجود الناسوتی وہذا السر شاہدت منہ امراعظیما وجاربنی بہ النجم مرۃ بعد اخری الی غیر ذلک من مناقب یعجز عن شرحہا البیان ویکل دون احاطتہا اللسان وبالجملۃ فاشہد اللہ بانہ من صفوۃ اللہ فی خلقہ وحجۃ اللہ فی ارضہ وانہ سر الاسرار ونور الانوار وانہ مہبط النفحات ومعدن البرکات وانہ سابق السیاق والبدیع النادر فی الآفاق وانہ صاحب لسان صدق وجنان حق وانہ اللاولیا کریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم کما کان یوسف الصدیق بشہادۃ نبینا صلوات اللہ علیہما فی الانبیاء الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم وہو معدن اسراری وحامل انواری قلبی معہ ابدا ونظری الیہ سرمدا یدہ کیدی وصحبتہ کصحبتی وقولہ کقولی وفعلہ کفعلی ورضاہ ہو بعینہ رضای وکشفہ ووجدانہ ہو بعینہ کشفی و وجدانی ؎ ای کہ آوازنام تو بی بار دعشق :: ازنامہ وپیغام تو بی بار دعشق :: عاشق شود آنکس کہ بکویت گذرد :: ازدر و بام تو بی بار دعشق :: طوبی لمن اتبعہ والاذیہ واسترشد منہ والحمد علیہ حفظنی اللہ تعالی وایاہ وجمیع بنیاتی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اقول قولی ہذا واستغفر اللہ ولجمیع المسلمین آمین۔ وباید دانست کہ ہر چند این مکتوب کہ از نامہ دین و دنیاست از دیگر تحریر و تقریر مغنی است لیکن بکلام آنکہ ؎ چون طمع خواہد زمن سلطان دین :: خاک بر فرق قناعت بعد ازین الطاعۃ ولی الامر نماید ازسر حکایت حال می کند کہ تولد این بندہ بسال عاشر بعد الالف والمائۃ ہجری دہم شہر رمضان اتفاق افتادہ بعضے از اعزہ محمد غازی تاریخ یافتہ پس جدہ امو بفرزندی گرفتہ در حجرہ تربیت خویش پرورش داد وچون بلفظ آشنا شد دیگر دوسپارہ از قرآن آموخت جد من کہ الوام من شیخ عبد الوہاب کہ از عظمای عشیرہ خود واز اصحاب شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الرحیم قدس اللہ سرہ العزیز بودند و در خط نسخ استاد تمام قرآن عظیم ونسخہ نصاب صبیان تعلیم نمودند پستر با فادہ رسالہ میزان صرف وسطری از بوستان

سعدی جناب حضرت جدی اکمل العارفین واعظم الواصلین بالله الصمد حضرت شیخ محمد قدس
الله اسرارهم این بنده را بشرف اجازت بخشیدند واین عبد ضعیف هرچند دران ایام بدرجهٔ حلم
نرسیده بود اما چندبار در سیر وحضر برکات سعادت آنجناب مشرف شده ودر سفر وحضر
صحبتها فیض را ادراک نمود والتفاتها عظیم بحال خویش دریافت یاد دارم که روزبینی حالتی
غریب میداشتند واین بیت بشوق تمام می خواندند ؎ خیال زلف تو پختن نه کار خامان است
که زیر سلسله رفتن طریق عیاری است ؛ ووقتی دیگر کیفیتی شگرف روی آورده بود واین
بیت بزبان اسرار بیان می راندند ؎ هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار ؛ کس را که
وقوف نیست که انجام کار چیست ؛ ودر وقت رحلت ایشان ازین جهان حاضر بود دران
ساعت برایشان کیفیتی عجب مشاهده نموده بود از آن جمله کتب تحصیله صغار وکبار از معقول تا
ومنقول تا شرح مواقف بخدمت معدن برکت حضرت قبله گاهی قدوة اولیاء الله حضرت
شیخ عبدالله قدس سره استفاده نمود مگر پاره از کافیه وقدری از شرح ملا که بخدمت حضرت
عمی عمدة الواصلین بالله حضرت شاه حبیب الله قدس سره خوانده بودیم در ایام تحصیل باری در
رمضان که حضرت قبله گاهی قرآن با تدبر معانی ومراجعهٔ تفاسیر تلاوة میفرمودند حاضر بود دران
اثنا چون باین آیه رسیدند که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین باین بنده متوجه شده این آیه را
دو سه بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک درگرفت وعنان میل گویا تمام بشوق سلوک
طریقت گردید بعد چندگاه شغلی از اشغال طریقت ارشاد فرمودند وورزش آن پیش
گرفت اما جمعیت قلبی کما حقه روی نمی نمود اگرچه شوقی وطلبی می داشت وحضرت عمی قدس
سره نیز بحال این عبد ضعیف بغایت کرم والتفات خاص مبذول میفرمودند بارها در حلقه
مراقبهٔ ایشان حاضر شد وچند بار توجه باین بنده فرمودند ودر معارف خاصه مخاطب می نمودند

وتجویز آن امر میفرمودند چنانکه دیگری با شریک این سعادت نبود و بخدمت منبع کرامت حضرت
شیخ بزرگ امام الطریقة قطب الحقیقة شیخ عبدالرحیم قدس الله ارواحهم کرات مرات فیض
اندوزی نموده در مجلس درس و بیان معارف شرف حضوری یافت و در حلقه مراقبه بار یافته
سعادتها اندوخت و عنایات بی پایان در حق این خاکسار مبذول فرمودند در ایام مرض اخیر
که شرف اندوزی حضور میباشت بعض اوقات چون در مواجهه شریفه شرف صحبت
حضرت مولای و مرشدی مدالله ظلهم العالی می یافت و توجه اکتساب باین فدوی در رجوع
عقیدت این عبودیت کزین بحضرت ایشان مشاهده می نمودند بغایت مبتهج میشدند
چنانچه باری از غایت سرور بحضرت قبله گاهی خطاب نموده فرمودند که فیما بین این هر دو
اخلاص بسیار است و ما بسیار خوش و راضی هستیم شبی این بنده در منشره دید که گویا حضرت
شیخ بزرگ متهیا وضو نشسته اند و این بنده را میفرمایند که تو چرا در اینجا نمی مانی و سماع از
شرح هدایه حکمت حضرت ایشان نمی کنی این خاکسار گویا گستاخانه معروض داشت که
حضرت سلامت ایشان بما التفاتی نمی دارند در آن اثنا گویا حضرت ایشان در آنجا گذر
فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفته بنده را بایشان سپارد
فرمودند که بگیر پس در آن حال این عقیدت کیش دامن ایشان گرفت بالجمله بعد تحصیل
کتب مذکوره حضرت قبله گاهی برای استفاده و استفاضه علوم و آداب طریقت بنابر
اسلاف که این معنی از آن خاندان عالیشان متوارث بود از جناب ولایت مآب
امام المحققین المدققین وارث الانبیا والمرسلین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
دامت برکاتهم رخصت فرمودند پس چون قاید سعادت ازلی این خاکسار را کشیده
بآن خدمت عالی مشرف گردانید باستفاده کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیه

تدیم وسمش بارغبہ ومحکم الاصول وافق المبین بعضے ازانہا بقرارت وبعضے بسماع متحول شد ومقداری ازہریک بحسب اقتضاء وقت تحصیل نمود وچند جزواز صحیح مسلم قرارة کرد ودر معظم تجاہ البیت الشریف تفسیر سورہ فاتحہ از تفسیر بیضاوی وتبرکا وتیمنا از آنحضرت خوانده شد وبارشاد شغل طریقت مشرف گشت روزی قریب مزار منبع اسرار حضرت شیخ بزرگ نشستہ بودند واین بندہ شرف مواجہہ داشت درانحال برزبان غیب بیان راندند کہ انقیاد باطن بدون انقیاد ظاہر تمام نمی شود این فدویت نہاد این نفس را نفحہ من نفحات الله دانست ہمانوقت بلا التراث سعادت بیعت حاصل کرد وتعبیر رویاء سابق متحقق گشت پس ہمین توجہ انجناب صورت توجہ محبت روئی نمود دران اثنا جناب حضرت ایشانرا داعیہ سفر اول حرمین پیش آمد واین عاصی را نیز سابق توفیق برکات فیض انتساب کشید ودر حقیقت ان سیر وسفر سلوک طریقت گردید کہ دران میان صورتی از فنا فی الشیخ روی نمود چنانچہ انسلاخ از قصد واراده خود وتلون بلون عزم ومشیت آن جناب دست داد وبدان سبب جبریل رضا کہ انتذاذ بالبلوی است میسر گشت کہ ازان تلخہ شاید سنری لذتی میگرفت ودر ہر شدت منت انجناب بذوق ووجدان ادراک می گردید اخبار کلمہ طیبہ کہ بل الله یمن علیکم ان ہدیکم للایمان برزبان می راند وازہر کہ دران حال تلف وترحم برشد لید خود دریافت میکرد ازوی نفرة وبیزاری می نمود ودران سفر شب وروز یک ساعت ہم از دولت حضور ہم محروم نشد اگر بیداری بود مصروف مشاہده روی مبارک بود واگر خواب بود نزدیک بستر خاص بلا مفاصلہ می بود وہر معرفت وعلم جدید کہ دران اثنا برایشان ورود نمود این بندہ بآن مخاطب میشد واسباب تحریر ہمین بندہ مہیا میداشت ودران میان بسی کرامات انجناب را مشاہده کرد چنانچہ انہا در قسم

اول این رساله تحریر نمود پس دران سفر ثمرات توجهات آنجناب را در خواب
و بیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قومی ذکر نفی و اثبات درمیان خود میدارند
این بنده گفت که نفی و اثبات این چنین باید کرد که ما می کنیم پس ورد ذکر شروع کردم
چون لا را بر کشیدیم ما از میان خود بر فتیم چنان احساس کردم که گویا چیزی از ما کم شد
چنانچه زمین بطریق خسف غایب می شود و هر وقت که نفی کردم همین صورت روی نمود
و ازان تعجب میکردم روزی وقت صبح از خواب افاقت آمد دران وقت در متخیله
چنان افتاد که گویا چشم کشادیم و دیدیم که آفتاب برآمده و وقت نماز باقی نمانده پس
از غایت گرانی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
بی تردد خواب کرده بعد فراغ باید برخاست مقارن همین خطره بدل القا شد که هی من
اسباب التلهف والتأسف پس بمجرد ورود این کلمه غفلت خواب بالکلیه بر رفت
و همان وقت چشم وا شد دیدم که وقت نماز باقی است زود برخاستم و وضو ساختم
و نماز گذاردم و شکر وی تعالی ادا کردم باری این بنده بمرض تب لرزه مبتلا شد پس
هرگاه نوبت آن میرسید شدتی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماند روزی بعادت معهوده
غلبه نمود چنانکه توانایی حرکت نماند دران حال بیتی بیاد آمد ع یار از آغوش دل می جوشد
از دورم هنوز قصد تجلی ساقی بزم است و محرومم هنوز چون دو سه بار تکرار کردم در من تاثیر
بلیغ کرد و حالی و کیفیتی روی نمود که المرض را بالکلیه ازاله فرمود و توانایی معاودت کرد چنانچه
دران حال در خود قوتی احساس کردم که اگر خواهم ده کروه راه پیاده روم دران ساعت
حرکات وجدیه می کردم مردمان پنداشتند که اضطراب بیماری است گفتم که این قلق
مرض نیست بلکه ازاله آن بوجهی شده است که باز عود نخواهد کرد پس هم چنان شد

که از ان اثری باقی نماند وهمدران روز وقت مراقبه صبح کشف مثالی این معنی در ضمن صورتی رو
نموده بود والحمد لله علی ذلک ودر مقامات از جانب حضرت خواجه محمد الباقی بیرنگ
قدس سره اثر پذیر گشت وبارها در واقعات بشرف صحبت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس سره مشرف شده وتاثیرات وکیفیات این در خود یافت
وهمچنین در واقعه زیارت پیر بهلای که از مشایخ حضرت سید آدم بنوری در طریقه قادریه
هستند میسر آمد واثری بلیغ یافت وبعضی از مجاذیب را در رویا مشاهده نمود واثر
توجه شان بیافت وبعضی از صلحا ومبشرات معانقه حضرت سید المرسلین رحمة للعالمین
صلی الله علیه وآله وسلم این خاکسار را وعنایت خرقه باین بنده مشاهده نمودند والحمد لله
علی ذلک ثم اکثرا لکبار این عبد ضعیف از جناب ایشان مامور شد باعتکاف بسه ماهه
ست در وحین لیس دران بیان از توجهات عالیات انواع نسبت قوم را چنانچه نسبت فنا
ونسبت توحید وغیرها ادراک نمود وقوة توجه انجناب را چنان مشاهده کرد که هرگاه کرامه نامه
متضمن ارشاد نسبتی وحالتی میرسید گویا مصبوب وی افاضه ان کیفیت می فرمودند که بمجرد
مطالعه اش ملون بان حال وکیفیت می گشت وهمدران میان معنی بعضی آیات قرآنی
برطبق مذاق تصوف واضح شدند وهمچنین بعضی اسرار دیگر وازان باز حقایق واسرار
کتاب وسنت روی نمودن گرفتند والحمد لله علی ذلک یکی از نعم الهی که بی سابقه کسب
وعمل محض محبت او تعالی نصیب این عبد ضعیف شد ان است که از اول بدو شعور
محبت وخصوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی ودیعت نهاد که در ایام
صبا وطفولیت سوای طریقه ادب معامله ومحاوره که فیما بین الاطفال می باشد یاد ندارم
که ازین بنده به نسبت ایشان بوجود آمده باشد بل یاد دارم که حتی هم که موی همسری

و تصور تعظیم و اجلال باشد هرگز از زبان سر نزده و خطره که خالی از اعتقاد کمال باشد در
دل خطور نکرده بلکه لب ادای الفاظی که در توصیف اولیاء کمل از اقطاب و اوتاد
منقول اند بی اختیار در مدح آنجناب بر زبان جاری میشد و از ان لذتی می گرفت
و از آنجناب لطفی و کرمی که مبذول میشد که ع دل من داند و من دانم و داند دل من
بعد از ان چون هر دو جانب خط و سواد آشنای شد باب مکاتبات مفتوح گشت
و همین معنی سبب حصول بلکه منع کتاب افتاد و الا این بنده قلیل المقال کاهی بر لوح مشق
خط نکرده دیگر از مشایخ کبری ربانیه آنکه از ابتدا ظهور معارف و اسرار از ان منبع انوار
این بنده بشرف تخصیص خطاب آنجناب مشرف نشد چنانچه لکن مسنود بسعادت
حضوری بود مخاطبه و اکر احیاناً بظاهر از ان محفل ولایت منزل جدا می افتاد و مکاتبه نامه
کرامت مخصوص میشد حتی لو حلف عبد ان کل ما ظهر من علومه و اسراره دامت برکاته
لا سیما من باب التصوف فما ظهر الا لاجل العبد الضعیف و فی مخاطبته الانشاء والاملاء لم یحنث
زیرا که اکثری از ان قبیل که غیری در خطاب ان با این بنده سهیم و شریکی نیست و در بعضی
که بظاهر دیگری هم فی الجمله دخلی پیدا کرده بحکم بیتی تازی که در بعضی نوازشنامها باین خاکسار
مرحمت گشته که ع ایا وان مخاطبت الف مخاطب فانت الذی اعنی و انت
المخاطب در حقیقت بان مخصوص گردیده و کتاب حجة الله البالغه که از عمده تصانیف
آنجناب در علم خاص اسرار شریعت است معنون بنام کمترین فدویان است بسبب توفیق
اصرار از ان کلمات معجز آیات کرامت نمود پس بعضی ها را از انها که کتب و رسایل
مرتب بودند از مسودات استخراج نموده مبیض ساخت و چون بشرف تبعیض خبر کثیر
مشرف شد سبقاً سبقاً دقایق ان را از آنجناب حل نموده در سمط تحریر کشیده

وتدوین نموده بتقریر خیر کثیر موسوم گردانید وپاره را که در ضمن رقعات ومکاتیب
علی التفاریق شرف صدور یافته بودند مدون ساخته رسایل مستقله گردانید وقدری را
که در خلال مجالس از زبان الهام بیان استماع نموده بود بر حسب فهم خویش بقید کتابت
در آورده جمع ساخته درین رساله ثبت نمود باز همه رسایل تصوف را در یک جلد
جمع گردانیده کلیات مدون کرد پس آنجناب نهایت منبسط خاطر گشته باهتزاز
آمده باین کلمات نوازش آیات از غایت بنده نوازی این خاکسار را مشرف
اعتبار بخشیدند که هذا امر منکم بدو الیکم یعود وتلک الکلمة کنتم احق بها واهلها وحق الرب
المعبود وبنا بر خصوصیت ومحرمیت اسرار واطلاع بر معارف خاصه فدوی خود را بعلی
ملقب نمودند وباین کرامت سرافرازی کونین بخشیده باین شعر خطاب فرمودند ؎
لک یا علی یا علی عهد مودة ::: تنمو ولا تفنی ولا تتغیر ::: دیگر ازین عظیمه الهیه است که حج بیت
محرم خود وزیارت حبیب مکرم خویش برکاب سعادت حضرت ایشان وحضرت
قبله گاه میسر گردد دران سفر مبارک که سنه یکهزار ویکصد وچهل وسیم اتفاق افتاد
بهرگونه اقتراب از آنجناب مشرف گردانید چنانچه در خواب وبیداری از قدمهای
مبارک جدائی نبود ودر طی منازل بر مرکب خاص ردیف آنجناب می بود ودر جمیع
مناسک هر دو حج برکات فیض انتساب ودر عرفات بمکان خاص حضرت رسالت
علی صاحبها افضل الصلوات واکمل التسلیمات قیام بجنب حضرت ایشان میسر آمد
ودر دعاهای مخصوصه مستسعد بسعادت تامین گشت ودر عمرهای که در لیالی رمضانیه ادا
فرمودند ملازم خدمت عالی می بود ودر اعتکاف عشره اخیره رمضان المبارک
در مسجد البیت الحرام هم در حجره آنحضرت ودر جلوس بمواجهه نبویه علی صاحبها من

الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها ميثه بحنت اخباب بارباب ذوبعض
احوال وواردات خاصه المقام کرامت ابتیام حضرت ایشان معاین ومشاہد
ولشرف اطلاع براسرار مفاضه ازجناب ختمه برایشان مشرف ودرہمه معارف
وسنن مسنون سعادت خطاب بلکه رساله فیوض الحرمین بالتماس این عبد ضعیف
مولف گردید وسعادت تبعیض ان این خاک رمسنون گشت وبعد سلوک جدید
حضرت ایشان بطریق اولیی ازسوح کریمه حضرت خاتم الرسل صلوات الله وسلامه
علیه لول کسی که بشرف بیعت الجناب مشرف شد این بنده است وبنده ببعیه ثانیه
واین بیعت درشب قدر فی الثلث الاخیر درجر کعبه تحت میزاب الرحمة بود فالحمد لله
علی ذلک ودر قراة حضرت ایشان صحیح بخاری ودارمی ودیگر کتب راکه بر قدوة المحدثین
شیخ ابی طاہر کردی مدنی بود بشرف سماع مشرف شد ودر اجازة روایة ان طفیلی
طفیلی ایشان وچون بعد مراجعت ازان سفر کرامت اثر حضرت ایشان درواقعه کتاب
حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند وازانجناب بافاضه نسبت خاصه
قیمیه ممتاز شدند اول شخصی که بعد این واقعه مبارکه بخدمت کرامت منقبت حضرت
ایشان بان حیثیت شرف بیعت حاصل نمود این عبد بیت نهاد وبلک بیعنه ثالثه
واین عبد ضعیف الحمد ذخیره شرف وسعادت درہر دو جهان می دارد ہمین بیعتها کانه
است ولیس والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه ودیگر ازعطایای فخیمه الهیه آنست
که دراعتکافات اربعینه حضرت ایشان قریب ہفت کرة طفیلی الجناب شد ودران
ایام فیوض نظام شب وروز مجاور خلوة خاص گشت ودر اوقات مخصوصه در خلوت
خاصه باریافت ولشرف محرمیت اسرار وانواری که باذات کرامت آیات

اختصاص

متفرد است اختصاص میر آسو بالعکاس ان لب علوم ودقایق حقایق که فوق ازاستعداد
این فقد بیت بودند باین بنده ردبی نمودند وانها را حسب الامر العالی در رساله درات
الاسرار وشرح الاعتصام من تعلیم ذبی الانعام ورساله کشف الاجاب عن رموز
فاتحه الکتاب جمع ساخت ذماوبل کلمه قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در منشره
خاکسار فرموده بودند که درانجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان چرا
استماع نمی نمائی متحقق گشت وبسیاری ازاحوال اشکرف آنحضرت مشاهده نموده
حوصله تلون بانها دست داد وبشارتها عظیم چنانچه بشارت معاوی که افراد وا
بآن متفرد بند لاحسب الاستحقاق بل بمحض الامتنان مفتخر گردید ولطفیل الخباب لب
بیابی قدریه احراز نمود بالجمله حکایات انعکاسات مفصلا ازقسم اول این رسا
می توان جست دیگر ازعطیات ربانیه بشارات الخباب اند که معیار آنحضرت که
النوالی والتواتر بمحض رحمت امتنانیه براین خاکسار مبذول اند باری ازقلم منع ال
وکرم که شرف صدور یافته که والذی نفسی بیده یی لانت احب وانضل واوقع فی ال
فلذلک لاتعلم هذه الدقیقه لما اغمضت عنها ولولاک ماکنت فلان کانت الدنیا و
باین عنوان عنایت فرموده سرافراز ساختند که کم روزی می گذرد که یاد ایشان
نمی گذرد نه آن یاد که نسبت بکاملان یا آشنایان یا اخوان یا امثال ایشان با
بل ذکرات بنفسه ولجبه ویکبار باین عبارت نوازش فرموده مفتخر گردانیدند
که فقیر به نسبت ایشان همان معنی در خود می یابد که شاعر گفته تنقل المضات
جرعاتها وصابتنی باعلولا تنقل ودر مکتوبی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر
برادر عزیز میان محمد عاشق دیده می شود قرة عینی دیگر حاصل می شود لطایف اکا

بجابت

نهایت آگاه ولطیفهٔ روح ایشان گدازی طرفه دارد وقلب نیز دربن باب شاگردی روح می‌کند ولطافت اخلاق وفدا دریکدیگر خود ایشان را موهبتی است فُرِما بیا باین کرامت نوازش فرمودند کره بجه شئی نفیس بانک واصل ؛ الی نقطة قصوار وسط المرکز ؛ وانک فی تلک البلاد منعم ؛ بنعمک یومالکل شیخ وناهز ؛ ای عزیزا بتمیز وقتی خواهد بود که طلب آن حال آن کوی دران دیار که قبل از تو گفته‌اند طلب آن حال قدمی نهد علی رغبة کل ولی چه توان کرد که گرم شده‌ام اگر بیش ازین قلم را نمی سخن از قانون مخاطبات بدر می افتد وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الکبیر دیگر این اشعار کرامت آثار سرافتخار این خاک ربا برج سما رسانیده‌اند ؛ فان یک خلطا علمت بانه سیلقی الیک الامر لما یدسانی ؛ سیاتیک امر لا لطاق بهاته ؛ الی کل سر مکانه عالیا فثلج وبرد بحمائن شاکم ؛ بریکان ها فی ولدک لا دعانه دیگر بشارتی که شکران از مقدره این ذره مثال بیرون افزون است مباهات کونین بخشیدند که خداوند اکرم عمیم نوبه کس فرارسیده وهمه کس را بابت یعبدی این مسکین را هم برویته تجیا حضرت تو برنفس ناطقه محمد عاشق قرة العین وسرور قلب گردان امین یا رب العالمین حالا اختیار کیم نشمار از بعضی انچه تفهیم فرموده است از حالات تشماکن انت علی ما بک من الاضمحلال فی التوجه وتجرید التوجه الی الله والنشاط فی الله فسید بادی فیسهل لک طریق الی حضور القدس سبحانه بحیث یکون الحاضر القدس سبحانه ذلک انک علم ان للامر الذی کنت مشتاقا الیه حصل لک بالفعل بعد ان کنت تعلما علما غیر بیتی وبحیث الحاضر بعینه القدس سبحانه التی فاز بها کل ممکن وآیة ذلک انک تجد منک شیء واحد بعینه یحوله للدرکة هو العلم الحضوری الذی اثبت الیه من قبل اضمحلال التوجه وهو العلم الحصولی الذی وحیث مدرکتک ثم یفیض الله سبحانه من فوق العرش تجلیا جلیل الشان بامر البرکان محیط من ورائک ثم یکون ما یکون مما علمنی ربی جل جلاله ولم یاذن لی فی الاخبار لک من

کمالاتک الحاصلة في هذه الدار والدار الاخري لوجه اجمالي واين بشارت من الله را غنيمت شمرند
وازان نعم شمارند که نه شما قابل ان بود بدون اين مسکين ونه هيچ احد بلکه بکرم بي علت خويش بي
سابقه قابليت عطا فرمود فاذا وصل اليک کتابي هذا فارکع رکعتين لله شکرا علی ما قيض لک
من الخيرات وعفر وجهک في التراب وارج رجائه واتقا ولا تدع فيک سبيلا للتشويش علی الهم
عظيم جود وکرمک واني لي من لسان اشکرک عليه فانت کما اثنيت علی نفسک
دوقفي باين بشارت عظيمه فخيمه تشريف بخشيدند که اميدواري از فضل حضرت باري است
که چون عکوس برابای تجلی اعظم با حقيقت تجلی اعظم پيوند دو واشو کرد اکر عکوس جمع کردد
وما وشما اسوده الی ابد الاذيم قرين يکديکر باشيم وصالا لا فراق بود وانبساطا لا انقباض بود
در اين معنی بيتی هندی بخاطر رسيده اند سه ميري من نت ليبي جبکه مجهي چين کلي کلي اب کيون
بهدي کون کوئي دن رين دیکر از کرم عميم بشارت نعيم مقيم که خلاصه وجان جان جمله است
است سر اين کمينه درکاه ولا باوج سدرة المنتهی ملائک رسانيدند که اخر اين رساله طعا
الی ثمنه ما بحر مثبت خواهد بود وهم چنين الطاف بي اکناف انجناب شب وروز در حق اين ع
ضعيف مبذول اند کر بتن من زبان شود هر موئي يک شکر تو از هزار نتوانم کرد دیکر انعا
سبنيه است که اين کمترين خاکساران را در حضور حضرت قبله کاهي وحضرت عمي قدس ا
اسرارهما وديکر مشايخ وعلما لعطار خرقه جامعه واجازه طرق ثلثه نقشبنديه وقادريه وچشتيه
طرق مشايخ صوفيه عليه وروايه علوم نقليه وعقليه سربلند ساختند ومثالي طويل مشتمل
بکيره علوم که کلاهي چند ازان تبرکا در اينجای نويسد عنايت فرمودند ونيز ازان حضرت قد
قدس سره باشاره حضرت ايشان دستار خلافت واجازت طرق ثلثه مذکوره و
فوائد طريقت که از جهت ابا کرام واز جانب حضرت شيخ بزرگ قدس سره باش

رسیده بودند در مجلس عالی مرحمت فرمودند وبه اشتغال واوراد ارشاد نمودند ودر ان حال مصافحه معهوده کردند وفاتحه استقامت خواندند والکلمات المعهودة الثابتة هذه لفظها انا الفاضل الکامل سرمایه الکاملین ووارث لسجادة الواصلین المحاز قصبات السبق في میدان العلم والعمل المتجنب باتم وجه من موجبات الزلل والخلل سباق للغایات وصاحب الثابت الشیخ محمد عاشق ابن مولانا الکرم المبجل الموصوف بالفضایل الکسبیة والوهبیة الشیخ عبید الله متع الله المسلمین ببقایه ابن الشیخ الاکمل الاجل العالم العارف ولي الله الصمد مولانا الشیخ محمد قدس الله سره العزیز وهو رضي الله عنه جدي ابوامي وقد ورثت منه في نفس اشیاء البرة اذا تاملت في نفس نعم الله تعالی علیه متواترة متکاثرة لا تحصی ولا تعد ولا تنازع فیها ولا تزویر من جملتها ان اودع فیه محبتي من اول نزعة وکان سیدي الوالد صاحب الکرامات الجلیلة والمقامات الجزیلة قدس الله سره العزیز رآني وایاه متحابین في الله متجالسین له فیقول اني اراهما متحابین وانه یسیر في ذلك عجیب ان یکون له شان ثم الهم طلب طریق مني وتمکنني في هذا الطریق و منح محبة عظیمة لي مستوعبة بظاهره وباطنه وقلبه وقالبه ولسانه ورزق الاقبال الاتام الاخذ مني فما زال تیسر الله بصعود بصحبتي رایت فیه نمط لطیفة انا والبحر البهت وحتی رایت فیه تمکنا تاما واستغراقا قویا وامنت من تقلب احواله وتذبذب اقواله ورایت قد انفتح له الباب الذي بینه وبین غیبه الثابتة فهو ماخذا باخذ من منبعه عز نقلبه ورضیت اخلاقه واعماله واستحسنت اطواره واوضاعه وبینا نایم رایت کاني جالس في جماعة عظیمة من ارواح الصالحین والملایکة فنزلت صحیفة فیها اسماء الله الحسنی اواریه مني ان اقرا بعدما اسم اخي المذکور والله بشارة له فقرات فیها تلك الا

والرحمن والرحيم ثم لو دلت صحيفة اخرى قد كتب فيها اسماء النبي صلى الله عليه وسلم
والمهدي اقول لعل البناء على اسمه والاشارة اليه فقرأت منها اسمين السيد وابو
فاطمة فانقطعت حتى فطنت انه سيكون له شأن وسينال نصيبا من التخلق باسماء
الله تعالى واسمائه للمصطفى صلى الله عليه وسلم وظني في سر تخصيص السيد وابي فاطمة
وله العلم ان الدعوة الى الله كلمة باقية في عقبه وعطية خالدة في ذريته وقد جرى على
لساني يوما ولا اشك انه ليس جاريا على اللسان بحكم العادة بل هو مجرى من حيث لا احتسب
هذا البيت في مخاطبته وابي وان خاطبت الف مخاطب * فانت الذي اعني وانت
المخاطب * وهو بحمد الله عيبة نصحي ووعاء علمي وحافظ اسراري وما طوكنت بل هو كان الباعث
على تسويد كثير منها والمباشر لتبييضه والظن ان علومي تبقى في الناس من جهته والله
اعلم فالهمت ان ابث في الناس خبره ولا ادع سره مكنونا ولا اذره فالبسته ثوب
صوفية اللباس اجازة ولا تنبيه كما البستها سيدي الوالد اللباس اجازة وانا تبعته و
كما البستها الشيخ ابو طاهر المدني وختمتها بحمد الله متنوعة لجميع طرق الاولياء وانشاء الله
تعالى واجزت له ان يلقن الاشغال الصوفية التي سمعها مني او لم يسمعها وانه بحمد الله ممن سلم
في ذلك الاجتهاد وعوّل عليه واستند الاعتماد وان يتصرف في المريدين السالكين وان
يدرس الحديث والتفسير والفقه وساير علوم الدين مما اخذ مني او شاركني في اخذه من
مشائخ الحرمين المحترمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبايع الناس ويلبسهم الخرقة
الصوفية واجزت له رواية جميع ما صنفته من العلوم المتنوعة ما قرء علي وما لا كثيرا او لم يقرء
واجزت بمثل ذلك بكل من قام بنشر علمي من ذريته طبقة بعد طبقة وقد وديته
من اصحابه وذريته من الله وهم اماناتي عند الله ارجوان يحفظ الله اماناتي وتعاهد تركتي

فلا يزال يسلك بهم الجادة الجلية النيرة المستنة ويحي بهم القارعة القويمة المصفية
ويوفقهم لنشر دين النبي صلى الله عليه وسلم وروايته حديثه ويهدي بهم اهل القران طبقة
بعد طبقة لعونه وعنايته انه قريب مجيب وهذا ما جرى به اللسان وتحرك به البنان من
آثار احيا المذكور كان الله تعالى له وله دراز ذلك عندي منزلة وفي قلبي مكانة وفي
حقه بشارات والي ما عنه اشارات لاتدركها الافهام ولا يحيط بجوانبها الكلام والتقليل
يكون نموذج الكثير والغرفة بني من البحر الكبير ودر لعذلك فلا اقول لانه سر لسان المنطق
عنه اخرس به والحمد لله اولا واخرا ظاهرا وباطنا. وبعد وفاة حضرت قبلگاهي تجديد
الباس خرقه فقريه فخريه به نسبت اجازة ارشاد واراده حصول استقامت ظاهر وباطن
بر بلندگوني ساختند ودران ميان در محضر عظيم از ناس كلمه بنده كبدي ومحبة مجتبى
ورضاه رضاي مكرر كرامت بخشيدند وانواع تقريرات متنوعه اظهار فرمودند ودر دوم
ازاليا يكي ازانها خرقه خرقه تبرك كه از عطاياي عارف بزرگوار حضرت شيخ نظام نارنولي
جد امجد اعلى اين بنده شيخ ابوالفتح قدس سره را بود ومن كابرا عن كابر آثراي پوشيده باين عاجز
پوشانيدند ودر همان ايام بمبالغه تمام مدرس مشكوة بحضور پرنور خود امر فرمودند وازان باز در پرواز
غالبا بلفظ سجاده نشين اسلاف كرام باستحقاق تمام انتما بخشيدند وبه بشارة عظيمه كه همت
ارواح طيبه اين نفس ناطقه را بمنزله كرخود ساخته اند ووجود اين نفس را بمنزله وجود ناسوتي خود مي
دانند سر اين خاكسار را باوج عزت رسانيدند بايد دانست كه چون آفتاب ذره را بستايد
در حقيقت خود را ستوده است وتوصيف نور وضياء خويش لب كشوده والا معلوم است
كه ذره را خود وجودي نيست پس نمود از كجا آرد پس بايد كه ناظر اين مقاله در غلط نيفتد
وگمان هيچ كمالي بر اين عاجز نبرند كه ديرا جز كساد بازاري نيست ودراي ناكس قدري

واعتباری نه من همان عاشق بار بینه که هستم هستم .. بالجمله فرزندی گوشید و خودی شنوند ازما
وشما بهانه برساند انه. وهذه هی البشارة الموعودة کتابتها زجو من فضل الله تعالی رجا مرا
موکدا محققا ان یجمع بینیا وبینهم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر حیث وایضا حیث

یکون اعلی الجهات نضور الشمس واسافلها مثل السراب الالا
منغوص جمیعا فی ذلک البحر التشعا ثم نرفع روسنا بعد الغوص
دناتیک نحن ولا لا ذکو سلسلیل یکون کل ذلک
لله بالله فی الله من الله الی الله وتلک
الامثال نضربها للناس وما
یعقلها الا العالمون
والحمد لله تعالی
اولا وآخرا
وظاهرا
وباطنا

باتمام رسید والحمد انجامیده کتاب قول جلی واسرار الخفی بروز جمعه تاریخ بست و پنجم ماه شعبان
۱۲۲۶ هجری مطابق دوازدهم ماه اگست سنه ۱۸۱۱ عیسوی. وقاریان این کتاب
سهوی یا غلطی باشد چشم پوشی نمود بکذلک عفو فرمایند وکاتب را
الانسان مرکب من الخطا والنسیان

# اِختتامیہ

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی مَا عَلَیْنَا اَنْعَمَ، وَعَلَّمَنَا مَالَمْ نَعْلَمْ وَالشُّکْرُ لَہٗ عَلٰی مَا اَلْھَمَ وَوَفَّقَنَا لِلسَّبِیْلِ الْاَقْوَمِ، وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی حَبِیْبِہٖ الْمُصْطَفٰی وَصَفِیِّہٖ الْمُجْتَبٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَزْوَاجِہٖ وَذُرِّیَّتِہٖ وَصَحْبِہٖ وَمَنْ تَبِعَھُمْ بِاِحْسَانٍ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ وَعَلَیْنَا مَعَھُمْ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ۔

اللہ تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ زیر نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کال صرف ایک نسخہ کتب خانہ انوریہ تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثار الولی ہے۔ کاتب اس نسخہ کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہ وعم احسانہ کو منظور تھا کہ یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک سو اسی (۱۸۰) سال پرانے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

یہ تکیہ حضراتِ قلندریہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجّادہ نشین جناب عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین و ناصر اُن کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیزِ گرامی مولوی حافظ تقی انور علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اُردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت و محبت نے مجبور کیا کہ مقدمہ لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔

مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوف کے اسرار و معارف و فیوض و مکشوفات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے نئے سلسلۂ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور بے مثال ہے۔ جو شخص حضراتِ مشائخ کی عبارات و تعبیرات سے واقف نہیں ہے وہ اِس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ ولی اللہ کے کلام کو بُرا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظِ شیراز رحمۃ اللہ فرماتے ہیں۔

چو بشنوی سخنِ اہلِ دل مگو کہ خطا است　　سخن شناس نۂ دلبرا خطا این جا است

اور جو اصحابِ قلوب کے استعارات و مکالمات سے واقف ہے وہ آپ کی جلالتِ قدر اور علوِّ منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ نے کہا ہے۔

دل سرا پردۂ محبّت اوست　　دیدہ آئینہ دارِ طلعت اوست
دَورِ مجنوں گزشت نوبت ماست　　ہر کسے پنجروز نوبتِ اوست
گر من آلودہ دامنم چہ عجب　　ہمہ عالم گواہِ عصمتِ اوست

لہذا اس عظیم القدر کتاب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا چھپنا ضروری ہے چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار جناب سیادت پناہ والا مرتبت سیّد محمد حسن حسینی سجادہ نشین درگاہ حضرت گیسو دراز واقع گلبرگہ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے نہ صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دوشنبہ ۲۸ شوال ۱۴۰۹ھ مطابق ۵ رجون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی اس گرمی میں کاکوری سے آنا اور پھر دوسرے دن مراجعت نے انیس کا یہ شعر یاد دلا دیا۔

خیالِ خاطرِ احباب چاہیئے ہمدم انیسؔ ٹھیس نہ لگ جائے آبگینوں کو

قلندر صاحب کو پروردگار جلّ شانہٗ وعمّ احسانہٗ اجرِ کثیر عنایت فرمائے۔ اَلدَّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِہٖ کے بموجب آپ اس کارِ خیر میں از اوّل تا آخر شریک ہیں۔ اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سالہ کتابت کی اور اب اس عکسی طباعت کی عاجز نے درج ذیل تاریخ کہی ہے۔

بحمد اللہ کہ القول الجلی را کتابت "باعثِ لطف وعنایت" ۱۲۲۹

زلطف حق تعالیٰ زید بنگر "چراغِ رہ" شدہ سالِ طباعت ۱۴۰۹

حضرت شاہ ولی اللہ قدّس سرہٗ کے مسلکِ تصوّف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی چراغِ راہِ ہدایت ہے۔ وَفَّقَنَا اللہُ لِمَرْضَاتِہٖ۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے کہ کاتب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رَحِمَہُ اللہُ ورضی عنہ نے اس کتاب کو تین حصوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصہ کو قسم کہا ہے۔ پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مراثی، اس قسم میں آپ کے کمالات، مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعۂ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخر کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے نسبی اور قرابتی تعلق ہے۔

اِس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" پٹنہ میں موجود ہے۔ قسم دوصفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم اوّلاً و اٰخراً و ظاھراً و باطناً فقط۔

اللھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم

| مُہــر |
|---|

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳۳ میں بھی ہے۔

کتاب القول الجلی کی قسم دُوم اور سُوم کی تصیح اس نسخہ سے ہوسکتی ہے۔ سو سوا سو سال پہلے اِس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردۂ خفا میں مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجددّ الف ثانی قدس سرّہٗ نے ساحتِ صدر میں پانچ اُن لطائفِ عالمِ امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلّی مزکّی ہوکر اپنی نوُرانیت حاصل کرلیتے ہیں سالک کو مقامِ فنائیت تک پہنچاتے ہیں سالک حضرتِ معبودیّتِ صرفہ اور حضرتِ اطلاق میں فنائیت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرّہ ذرّہ کہتا ہے۔

نے از تو حیاتِ جاوداں می خواہم نے عیش و تنعّم جہاں می خواہم
نے کام دل و راحتِ جاں می خواہم ہر چیز رضائے تُست آں می خواہم

حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحتِ صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق اَلْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا سے ہے۔ یہ لطائفِ فعّالہ ہیں۔ آپ نے اِن لطائف کے اسرار و دقائق کا خوب بیان کیا ہے۔

عاجز کے جدّ الجدّ حضرت شاہ ابوسعید نے کتاب 'ہدایۃ الطالبین' میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ مستوی سے بعض مقامات کا ظہور سالک پر ہوتا ہے' سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہیئے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں' جو ان کی سیر میں مصروف ہوا، انتہا کی لذت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگہے ایست ہرچہ بروے می رسی بروے مَایست

حضرت شاہ ولی اللہ نے ان لطائفِ فعّالہ کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو پڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہر دلعزیزی کا خیال آیا اور درج ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۴ شوال ۱۱۱۴ھ ※ وفات شنبہ ۳۰ محرم ۱۱۷۶ھ

قطبِ دیں احمد' ولی اللہ شاہ بود بے شک حبرِ اکمل' دیں پناہ

پاک باطن، صاحبِ کشفِ صحیح راست بازو نیک دل بے اشتباہ

سالِ میلادش "ہمایوں بخت" بُود ذاتِ پاکش بہرِ عالم گشت ماہ ۱۱۱۴

زید بشنو ایں صدائے ہاتفی "روضۂ اقدس" شدہ آرام گاہ ۱۱۱۴

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے سرمایۂ افتخار ہے۔ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَاَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَاَسْرَارِهِمْ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِنْ اُوْلَاهُ۔

چشم دارم کز گُنہ پاکم کُنی پیش ازاں کاندر لحد خاکم کُنی

اندراں دم کز بدن جانم بری از جہاں با نورِ ایمانم بری

بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

جمعہ ۱۷ ذی الحجہ ۱۴۰۹ھ درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر۔ شاہ ابوالخیر مارگ

۲۱ جولائی ۱۹۸۹ء ترکمان دروازہ' دہلی ۶

# خوشخبری

ادارۂ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا فارسی نسخہ طبع کرا رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجددی دہلوی مدظلہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیشِ نظر حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اِس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اِس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوا رہا ہے۔

# مقدمہ

از کلکِ گہر ریز عالم اجل فاضل اکمل قاموس علوم و اسرار مجمع الفضائل والمکارم قدوۃ الاصاغر والاکابر یادگار علمائے سلف صالحین محقق العصر حضرت مولانا ابو الحسن زید فاروقی دہلوی المصداق سرّ لابیہ نبیرہ امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی سرہندیؒ بسط اللہ تعالیٰ ظلال رافتہ علیٰ رؤس العالمین۔

## حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِوَلِیِّی اللّٰہُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتَابَ وَھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا وَشَفِیْعِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِہٖ وَاَصْحَابِہِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاھِرِیْنَ

حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ

ولادت:۔ طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۴ر شوال ۱۱۱۴ھ (۲۱ر فروری ۱۷۰۳ء)

وفات:۔ ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ر محرم ۱۱۷۶ھ (۲۱ر اگست ۱۷۶۲ء)

آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق حسن خاں نے کتاب "اَبْجَدُ الْعُلُوْم" کے صفحہ ۹۱۳ میں لکھا ہے۔

(ترجمہ) میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحیی البکری التیمی الترہتی مرحوم نے اپنی کتاب "اَلیَانِعُ الجَنِیّ" میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انھوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح و بسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم و فضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصار کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جا سکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خاندان" میں ۶۱ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر مظہر بقا نے "اصول فقہ اور شاہ ولی اللہ" میں، ۷ کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مؤلف "اعلام الہدیٰ" یعنی "تذکرۂ حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابو سعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من! ظاہرا صحبت ایشان دو بہ استتار کشیدہ۔ تصنیفات آں حضرت قریب بہ نود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر و اصول و فقہ و کلام و حدیث مثل حجۃ اللہ البالغہ و اسرار فقہ و منصور و ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفاء و ترجمہ قرآں کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد نود جز کلاں بہ حجم خواہد بود و دیگر رسائل در حقائق و معارف مثل الطاف القدس و ہمعات و

فیوض الحرمین وانفاس العارفین وغیرہم کہ نشان از صحبت و برکت خدمت می دہند، می باید کہ عزیمت برایں آرند کہ ہمہ را نویسانیدہ رائج نمایند الخ

یہ مکتوب حیدر آباد سندھ کے مجلہ الرحیم کی جلد ۲ شمارہ ۲ از ماہ اگست ۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من۔ حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے اوجھل ہوچکی ہے۔ آپ کی تصنیفات نوّے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں ہیں۔ تفسیر، اصول۔ فقہ، کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ البالغہ، اسرار فقہ، منصور، ازالۃ الخفاء اور ترجمۂ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسّی نوّے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل حقائق معارف میں ہیں۔ جیسے الطاف القدس، ہمعات، فیوض الحرمین، انفاس العارفین اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکتِ خدمت کا پتہ دیتی ہیں، چاہیے کہ آپ اس کا عزم کرلیں کہ سب کو لکھواکر رائج کریں"

مولانا برکاتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں تحریفات بعنوان دیگر دردانگیز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کمیابی و نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوط دہلی سے پہلے ہی شروع ہوچکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۶۱ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے علم میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب کی مصنفات کو نایاب کرکے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو شاہ صاحب کی طرف منسوب کردیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب کے نام سے کی گئی۔ آپ نے ۱ البلاغ المبین ۲ تحفۃ الموحدین ۳ اشارۂ مستمرہ ۴ قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

ابطال شہادة الحسین ۲؎ الجنۃ العالیہ فی مناقب المعاویہ لکھے ہیں کہ ان دو کو ارباب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا ہے اور لکھا ہے کہ مکمل رسائل وکتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جا و بے جا ترمیم و زیادتی اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے: یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کرام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

افسوس صد افسوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل شنیع میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں۔ یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت کی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الحق بِالبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ۔ اور مت ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔

مولانا برکاتی نے "البلاغ المبین" وغیرہ کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت والجماعت کے نظریات سے متضاد نظریات اور وہ متشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں، جن کو یہ حضرات "تمسک بالکتاب والسُّنۃ" کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب "توحید" کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے احناف کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہے "کتاب التوحید" محمد بن عبد الوہاب نجدی کی کتاب ہے۔ اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویۃ الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور بن باز وغیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں "کتاب التوحید" کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کل شئی

يَرْجِعُ اِلىٰ اَصْلِهٖ کا ظہور ہوا یعنی ہر چیز اپنے اصل کی طرف لوٹتی ہے۔
مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب "انفاس العارفین" نے تقدیم کے صفحہ ۲۰ میں لکھا ہے۔
اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیا ہے کہ صرف جعلی کتابیں ہی نہیں بلکہ الحاقات بھی ہوئے ہیں، مثال کے طور پر شاہ صاحب کی تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جا سکتی ہے جو اُن کی ساری تعلیمات میں ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالاں کہ شاہ صاحب کے دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی (اور تحریف کرنے والوں کی یہ عبارت لکھی ہے)
(نعوذ باللہ) کُلّ مَنْ ذَهَبَ اِلىٰ بَلْدَةِ اَجْمِيْر اَوْ اِلىٰ قَبْرِ سالار مَسْعُوْد اَوْ مَاضَاهَا هَا لِاَجَلِ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَاِنَّهٗ اَثِمَ اِثْمًا اَكْبَرَ مِنَ الْقَتْلِ وَالزِّنَاءِ اَلَيْسَ مِثْلُهٗ اِلَّا مثل من كان يعبد المصنوعات او مثل من كَانَ يَدْعُوا اللَّاتَ وَالْعُزّٰى (تفہیمات الٰہیہ مطبوعہ حیدر آباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۴۹ ج ۲
یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر اجمیر یا سالار مسعود کی قبر کو (بہرائچ) جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا۔ جو قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہے جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات و عُزّیٰ کو پکارتا ہے
عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا ملانے والا شریعت مطہرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرضِ قطعی کے ثواب سے یا حرامِ قطعی

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور بہرائچ شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمہودی رحمہ اللہ نے کتاب "وفاء الوفا باخبار دار المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۴۱۰ میں لکھا ہے: مروان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہا الصلاۃ والتحیۃ پر اپنے رخسار کو رکھے دیکھا مروان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ "دین پر اس وقت گریہ نہ کرو جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کرو جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے"۔ اس مبارک حدیث کے سنانے والے اور قبر مطہر پر اپنا رخسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت اَبُو ایوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ [1]

---

[1] یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔

حدثنا عبد الله حدثني أبي حدثنا عبد الملك بن عمرو حدثنا كثير بن زيد عن داود بن أبي صالح قال أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر فقال أتدري ما تصنع فاقبل عليه فاذا هو ابو ايوب فقال نعم جئت رسول الله صلى الله عليه وسلم

(باقی حاشیہ اگلے صفحہ پر)

مولانا سید محمد فاروق نے تقدیم کے صفحہ بارہ میں کیا خوب لکھا ہے۔ جزاہ اللہ خیراً۔

ہماری ملی تاریخ میں کسی چیز پر امت کا مسلسل کاربند رہنا بجائے خود ایک شرعی دلیل اور حجت ہے آخر کیا وجہ ہے کہ اگر چودھری غلام احمد پرویز اس تعامل کا انکار کریں تو وہ مجرم گردن زدنی ٹھہریں لیکن ہم میں سے بعض محققین توحید کے نام پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں تو وہ اسلامی خدمت قرار پائے، شاہ ولی اللہ نے فیوض الحرمین، القول الجمیل، الدر الثمین اور انفاس العارفین میں بزرگان دین کے واقعات، کرامات، اشغال، اوراد، تصرفات، چلوں، روحانی امداد اور اس قبیل کی جو سینکڑوں حکایتیں مثالیں اور اپنے معمولات ذکر کیے ہیں، وہ اسی تاریخی تسلسل کی ایک کڑی ہیں۔ پھر جگہ جگہ شاہ صاحب نے "کاتب الحروف می گوید" کے الفاظ کے ساتھ انھیں اپنی طرف سے سند تحسین بھی دی ہے۔ مناسب معلوم ہوتا ہے کہ یہاں ڈاکٹر ظہور الدین احمد کا وہ جملہ نقل کر دوں جو انھوں نے انفاس العارفین پڑھ کر لکھا ہے۔

"جو لوگ اولیاء اللہ کی روحانی قوتوں کے منکر ہیں اُن کے لیے اس تذکرے (انفاس العارفین) کے بیانات ایسے شواہد پیش کرتے ہیں جن سے انکار شاہ ولی اللہ جیسے برگزیدہ عالم اور مومن کی گواہی سے انکار کے مترادف ہے۔"

(پچھلے صفحہ کا بقیہ حاشیہ) ولمرآت الجر سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لاتبکوا علی الدین اذا ولیہ اھلہ ولکن ابکوا علیہ اذا ولیہ غیر اھلہ (مسند امام احمد ابن حنبلؒ جلد ۵ صفحہ ۴۲۲) تقی انور

یہ عاجز کہتا ہے، مولانا سید محمد فاروق نے لکھا ہے۔ توحید کے نام سے پوری ہزار سالہ تاریخ پر پانی پھیر دیں"۔ کاش مولانا فاروق چہاردہ صد سالہ تاریخ" لکھتے، آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد منبر نبوی عَلٰی صاحبہ الصلاۃ والسلام پر قیام فرمانے کی جگہ حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نہیں کھڑے ہوئے بلکہ ایک درجہ نیچے کھڑے ہوئے انھوں نے مسنون مقام چھوڑا۔ اور "القدس" کی فتح کرنے کے بعد حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے کعب احبار یہودی عالم سے جو کہ آپ کے ہاتھ پر اسلام لے آئے تھے فرمایا: هَلْ لَكَ اَنْ تَسِيْرَ مَعِي اِلَى الْمَدِيْنَةِ وَتَزُوْرَ قَبْرَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم" کیا تمھاری خواہش ہے کہ میرے ساتھ مدینہ چلو اور نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر کی زیارت کرو۔ چنانچہ کعب احبار فلسطین سے سفر کر کے آپؐ کی قبر مطہر کی زیارت کے واسطے گئے۔ حضرت عمر رضی اللہ عنہ نے مسجد شریف کا نام تک نہ لیا۔ حضرت بلال رضی اللہ عنہ کو خواب میں آپؐ کی زیارت ہوئی اور وہ ملک شام سے دیوانہ وار آپؐ کی زیارت کے واسطے روضۂ مطہرہ پر آئے اور اب مدعیانِ سُنّت کے نزدیک آپؐ کی زیارت کے واسطے جانے والا مشرک ہے۔ حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما کا معمول تھا کہ آثارِ نبویہ سے مواظبت کے ساتھ برکت حاصل کیا کرتے تھے، مدینۂ منورہ اور مکہ مکرمہ میں جن جن مقامات میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا یا نماز پڑھی تھی وہ بھی ان مبارک مقامات میں قیام کرتے تھے اور نماز پڑھتے تھے اور ان کے صاحبزادے حضرت سالم کا بھی یہی معمول رہا۔ ابن حجر نے فتح الباری جلد ۲ صفحہ ۴۶۹ میں حضرت سالم کے عمل کو بیان کر کے حضرت عتبان رضی اللہ عنہ کا واقعہ لکھا ہے کہ وہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اپنے گھر لے گئے کہ آپ وہاں کسی جگہ نماز پڑھ لیں اور وہ اسی جگہ کو

چاشنی سے نا آشنا ہیں وہ یقیناً حضرت شاہ ولی اللہؒ کی عبارتوں میں تحریفات کریں گے اور ان پر کفر و زندقہ کا فتویٰ جڑیں گے جیسا کہ حضرت مجددؒ پر جڑ چکے ہیں۔

مولانا سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے مولانا مسعود عالم کو جو نصیحت کی ہے یہ اُس وقت کی نہیں ہے جب کہ وہ خود اس شاہ راہ پر آ گئے تھے اور فنا فی الشیخ کی وادی میں گھوم رہے تھے اور کہہ رہے تھے۔

پاکر تجھے اپنے کو میں کیا بھول گیا ہوں ہر سود و زیانِ دو سرا[۱] بھول گیا ہوں

(از سید سلیمان ندویؒ)

جس دن سے مرے دل میں تری یاد بسی ہے ہر ایک کو میں تیرے سوا بھول گیا ہوں
منظور تری چشمِ رضا جب سے ہوئی ہے امید جزا خوفِ سزا بھول گیا ہوں
آتا ہے خدا[۲] بھی ترے صدقہ میں مجھے یاد گویا کہ بہ ظاہر میں خدا بھول گیا ہوں
سجدہ طرف کعبہ ہے دل تیری طرف ہے اب قبلہ بھی اے قبلہ نما بھول گیا ہوں

(سلیمان نمبر معارف اعظم گڈھ ۱۹۵۵ء صفحہ ۳۲۳)

---

[۱] دنیا و عقبیٰ [۲] علامہ حضرت سید سلیمان ندوی رحمہ اللہ نے اس غزل میں اپنے پیر و مرشد کو مخاطب کر کے اپنا حال عرض کیا ہے۔ حضرت سید صاحب اپنے عہد کے علما میں جو اعلیٰ مرتبہ رکھتے تھے وہ اظہر من الشمس ہے۔ سید صاحب کے اس وجدان اور مرشد سے عشق (پیر پرستی) پر معلوم نہیں علماء اصحابِ توحید شرکِ جلی کا فتویٰ صادر کریں گے یا شرکِ خفی کا۔ اہل سنت علمائے کرام میں اس وقت دو ہی بڑے گروہ برسر اقتدار اور عام مسلمان کے ذہن و کردار پر اثر انداز بلکہ چھائے ہوئے ہیں (افسوس کہ باہم برسرپیکار بھی) ہیں ان میں کا ہر فرد اپنے علم کے زعم و نالش میں اپنی پاکی داماں کی حکایات بیان کرنے پر نازاں اور اپنے کو رضوانِ جنت سمجھے بیٹھا ہے (عرفِ عام میں جنت کا داروغہ یا ٹھیکیدار)۔ ایک گروہ میں تکفیر و تفسیق (دیے جارہے مسلمانوں پر کفر و فسق کے فتووں) کی بھرمار و ارزانی ہے تو دوسرے گروہ میں مشرک، بدعتی، قبر پرست وغیرہ وغیرہ" القاب کی بے باکانہ تقسیم کی لا انتہا فراوانی ہے۔ العیاذ باللہ۔

خانہ شرع خراب است کہ ارباب صلاح در عمارت گری گنبد دستار خود اند (دقیق انور)

یہی مولانا سید سلیمان تھے جو اپنی آزادی کے دوران میں سرہند شریف آستانۂ عالیۂ مجددیہ پر اپنے دوستوں کے ساتھ گئے اور حضرت کے مزار پُرانوار پر فاتحہ نہیں پڑھی اور مسجد شریف کی دیوار پر بیٹھ گئے اور حضرت مجدّد قدس سرہ آپ پر ظاہر ہوئے الخ اور یہی مولانا سید سلیمان حضرت شاہ ولی اللہ کو مولانا اسماعیل کا حقیقی معلم سمجھتے تھے، فَسُبْحَانَ الَّذِیْ یُغَیِّرُ وَلَا یَتَغَیَّرُ وَسُبْحَانَ مَنْ لَا یَقْبَلُ الزَّوَالَ۔

یہ عاجز ملفوظ ہذا میں شاہ ولی اللہ کا بیان لکھ رہا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عمر اپنے حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت تقریباً سترہ سال کی تھی آپ نے ایک دن اپنے فرزند شاہ عبدالعزیز سے فرمایا: "مابر مزار شریف متوجہ بہ روحانیت ایشان می نشستیم پس راہ حقیقت بر ما کشادہ شد" میں اپنے والد ماجد کے مزار شریف پر ان کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر اکثر اوقات بیٹھا کرتا تھا، پھر حقیقت کی راہ مجھ پر کھلی۔

حضرت والد ماجد کی روحانیت سے آپ پر راہ حقیقت کھلی اور ۱۱۴۳ھ کو اپنے ماموں اور خسر کے صاحبزادے جو آپ سے چار سال چوبیس دن بڑے تھے اور آپ کے ہمدم و مونس اور آپ کے خلیفۂ با اختصاص اور آپ کی تالیفات کے نگراں جناب شیخ محمد عاشق پھلتی جن کی ولادت دس رمضان ۱۱۱۰ھ میں ہوئی اور "محمد غازی" آپ کا تاریخی نام ہے اور دیگر رفقاء کے ساتھ حج اور زیارت روضۂ مقدسہ کے لیے روانہ ہوئے۔ حج سے فارغ ہو کر آپ نے فرمایا

فراغت یافتم از حج و عمرہ ۔۔۔ چو احرام سر کوئے تو بستم
میں حج و عمرہ سے فارغ ہو گیا ۔۔۔ جب آپ کی گلی کا احرام میں نے باندھا
چو دیدم روئے زیبائے تو جاناں ۔۔۔ ز تشویش وجود خویش رستم

اے جاناں جب آپ کا زیبا چہرہ میں نے دیکھ لیا  اپنے وجود کی تشویش سے میں نے چھٹکارا پا لیا

بیا ساقی بدہ جام شرابے  کہ مخمورِ صبوحیِ الستم

آؤ ساقی مجھ کو اس شراب کا جام دو  کیونکہ میں تو الستُ بربکم کی صبوحی کا مخمور ہوں

اور پھر آپ نے بارگاہ نبوی میں عرض کیا

إِذَا اقلقتني ازمةٌ مُدْ لهمّةٌ  تُحيطُ بنفسي من جميع الجوانب

جب اس تاریک مصیبت نے جس نے تمام جانبوں سے میرے نفس کو گھیر رکھا تھا مجھے بے چین کیا

تطلّبتُ هل من ناصرٍ او مُساعدٍ  الوذ به من خوف سوء العواقب

میں نے تلاش کیا، کیا کوئی معین و مددگار ہے کہ انجاموں کی برائی کے خوف سے اس کی میں پناہ پکڑوں

فلستُ ارى الّا الحبيبَ محمّداً  رسولَ الٰهِ الخلق جمّ المناقب

تو میں نے نہ دیکھا بجز حضرت محمد محبوب صلی اللہ علیہ وسلم کے جو مخلوق کے معبود کے رسول اور کثیر تعریفوں والے ہیں

ومعتصمَ المكروبِ في كلِّ غمرةٍ  ومُنتجعَ الغفرانِ من كلِّ تائبٍ

اور ہر مصیبت میں آفت رسیدہ کو بچانے والے اور ہر توبہ کرنے والے کے لیے مغفرت کی چراگاہ ہیں۔

وقد كان نوراً لله فينا لمهتدٍ  وصمصامُ تدميرٍ على كلِّ ناكبٍ

اور ہدایت کے طلبگار کے لیے وہ ہم میں اللہ کے نور اور ہر منہ موڑنے والے کے لیے اللہ کی تلوار ہیں

سات مہینے آپ کا قیام مدینہ منورہ میں رہا۔ اس عرصہ میں آپ نے علمائے کرام سے حدیث شریف کی تکمیل کی اور اپنے استاد گرامی ابو طاہر جمال الدین محمد بن برھان الدین ابراہیم المدنی الکردی الکورانی الشافعی کی فرمائش پر حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرہندی قدس سرہ کی تالیف "ردِ روافض" عربی میں منتقل کی اور اس کا نام "المقدمة السنية فی الانتصار للفرقة السنية" رکھا اس رسالہ میں آپ نے جو مدح و ستائش حضرت مجدد کی کی ہے شایان

مطالعہ ہے۔ اور آپ نے جہاں بھی کچھ فوائد کا اضافہ کیا ہے یا کسی مسئلہ میں اپنی رائے کا اظہار کیا ہے "قال العبد الضعیف عفی اللہ عنہ" لکھ کر کیا ہے۔ ترجمہ کرنے میں آپ نے کسی قسم کا ناجائز تصرف نہیں کیا ہے۔ اس مبارک رسالہ کا نسخہ جب عاجز کو دستیاب ہوا، برخوردار سراسر نیک اطوار، ڈاکٹر ابوالفضل محمد فاروقی رحمۃ اللہ و رضی عنہ نے جمعہ ۱۰ ماہ مبارک میلاد ۱۴۰۳ھ ۱۶ دسمبر ۱۹۸۲ء کو حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، دہلی ۶ سے اس کو شائع کیا، جَزَاہُ اللّٰہُ خیرَالجزاء وَجَعَلَ الجَنَّۃَ مَثْوَاہُ۔

مدینہ منورہ کے قیام کے دوران میں روضۂ مبارکہ و مقدسہ سے اور بقیع غرقد میں قبۂ اہل بیت اطہار سے آپ نے خوب فوائد حاصل کئے۔ حضرات ائمۂ اہل بیت سے آپ کو نیا طریقہ ملا ہے۔ آپ نے اس کا ذکر فیوض الحرمین میں کیا ہے۔

چھ یا سات شعبان کو آپ مدینہ منورہ سے مکہ مکرمہ کو روانہ ہوئے شیخ محمد عاشق نے مقدمہ میں لکھا ہے کہ حضرت شاہ ولی اللہ نے اپنے خاص اونٹ پر مجھ کو جگہ دی۔

واضح رہے کہ حجاز مقدس میں اونٹ کے دونوں طرف تقریباً چار چار فٹ لمبے کھٹولے ہوا کرتے تھے۔ اور ہر کھٹولہ میں ایک شخص ہوا کرتا تھا۔ ان کھٹولوں کو شغدف کہا کرتے تھے۔

اور لکھا ہے گیارہ شعبان ۱۱۴۴ھ کی رات کو منزل رابغ میں حضرت نے فرمایا: "اگر کوئی میرے بیان کیے ہوئے معارف اور حقائق کو اس طرح لکھ لے کہ لوگ سمجھ سکیں وہ فوائد و اسرار کا مشاہدہ کرے گا۔"

اپنا مصلیٰ بنالیں۔ چنانچہ آپ نے وہاں نماز پڑھی اور حضرت عتبان نے اس مبارک جگہ کو اپنا مُصلّیٰ بنایا۔ یہ واقعہ بیان کرکے ابن حجر نے لکھا ہے هُوَ حُجَّةٌ فِی التبرکِ بِآثارِ الصّالحین۔ یعنی یہ واقعہ اللہ کے نیک بندوں کے آثار سے برکت حاصل کرنے کے لیے حجت ہے۔

بر زمینے کہ نشانِ کفِ پائے تو بود سالہا سجدۂ صاحب نظراں خواہد بود

افسوس صد افسوس اب اس شخص کو مشرک کہا جاتا ہے جو آثار صالحین سے برکت حاصل کرے۔ حضرت شاہ ولی اللہ اور آپ کے صاحبزادوں کی تالیفات میں تحریف کا سلسلہ تقریباً ڈیڑھ سو سال سے رائج ہے اور اب تیس چالیس سال سے "اصحاب توحید" منظم طریقہ سے "اصلاح" کے نام پر اس مذموم فعل کا ارتکاب کر رہے ہیں عاجز کے پاس حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمۂ قرآن مجید طبع کردہ حکیم غلام نجف مطبع سلطانی میں ۱۲۶۲ھ کا موجود ہے۔ یہ مبارک نسخہ حضرت سیدی الوالد قدس سرہ کے استعمال میں رہا کرتا تھا۔ اتفاق سے عاجز نے تاج کمپنی لاہور کا ۱۳۷۳ھ کا چھپا ہوا نسخہ لیا اتفاقی طور پر اس میں دو تحریفات کا پتہ چلا ہے اور یہ دونوں تحریفات فوائد میں کی گئی ہیں عاجز ان کو لکھتا ہے

۱۔ سورۂ بقر کی آیت ۱۰ کے ترجمہ کے آخر میں ف لکھ کر حاشیہ میں تحریر فرمایا ہے۔

اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا اور خلق نے اس میں راہ پائی اور منافق اس وقت اندھے ہو گئے۔ تحریف کرنے والے نے۔ اللہ نے نبی سے دین اسلام روشن کیا: کو۔ اللہ کے نبی نے دین اسلام کو روشن کیا: کر دیا اس کو خبر نہیں کہ اللہ نے سورۂ مائدہ کی آیت ۱۵ میں فرمایا ہے۔ "قَدْ جَاءَكُم

مِنَ اللّٰہِ نُوْرٌ وَّ کِتَابٌ مُّبِیْنٌ۔ تم پاس آئی ہے اللہ کی طرف سے روشنی اور کتاب بیان کرتی: یہ نور اور روشنی ہمارے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہی کی مبارک ذات ہے اسی مبارک نور اور روشنی میں ہم کو کتاب پڑھنی اور سمجھنی ہے۔

ع۲ سورۂ طارق کی آیت ۸ کے ترجمہ میں یہ فائدہ تحریر فرمایا ہے: اللہ دنیا میں پھیر لاوے گا مرنے کے بعد" محرّف نے لفظ "دنیا میں" نکال دیا ہے اور لکھا ہے۔ اللہ پھیر لاوے گا مرنے کے بعد۔

عاجز سے ایک صاحب نے کہا کہ یہ تبدیلی آواگون کے ثابت نہ ہونے کے لیے کی گئی ہے۔ افسوس ہے اس مُصلِح نے "پھیر لاوے گا" پر غور نہ کیا۔ جہاں سے لے جانا ہوتا ہے لانا بھی وہاں ہی ہوتا ہے۔ اگر یہی بات ہے تو اس شخص کو چاہیے کہ سورۂ بقرہ کی آیت ۲۵۹ اَوْ کَالَّذِیْ مَرَّ عَلٰی قَرْیَۃٍ کو حذف کر دے کیوں کہ اس میں حضرت عُزَیر کا پورے ایک سو سال بعد اُسی مقام پر پھر زندہ ہونے کا واقعہ بیان کیا گیا ہے جہاں ان کی وفات ہوئی تھی۔

حضرت شاہ رفیع الدینؒ کے نواسے مولانا ظہیر الدین سید احمد نے سو سال پہلے لکھا ہے۔

"آج کل بعض لوگوں نے بعض تصانیف کو اس خاندان کی طرف منسوب کر دیا ہے اور درحقیقت وہ تصانیف اس میں سے کسی کی نہیں اور بعض لوگوں نے جو ان تصانیف میں اپنے عقیدے کے خلاف بات پائی تو اس پر حاشیہ جڑا اور موقع پایا تو عبارت کو تغیر و تبدل کر دیا الخ

مجلۂ الرحیم کے مدیر نے ماہ فروری ۱۹۶۸ء کے پرچہ میں لکھا ہے۔

شاہ ولی اللہ صاحب کی خاص باتیں جو انھوں نے مقبول عام باتوں

کے ضمن میں لکھی ہیں اگر آج بھی ان کو الگ کر کے پیش کیا جائے تو اکثر راسخ العقیدہ بزرگ ان سے بھڑک اٹھتے ہیں اور گو وہ شاہ صاحب کی عظمت اور بزرگی کی وجہ سے چپ رہتے ہیں لیکن اُن پر کڑھتے ہیں مولانا سید سلیمان ندوی مرحوم و مغفور نے مولانا مسعود عالم مرحوم کو ایک خط میں لکھا تھا کہ شاہ ولی اللہ کا مطالعہ بڑی احتیاط سے کرنا چاہیے کیوں کر کہیں کہیں وہ کفر کی حدود تک پہنچ جاتے ہیں[۱]" (رسالہ الرحیم صفحہ ۶۲، فروری ۱۹۶۹ء)

مولانا سید سلیمان کی اس عبارت سے معلوم ہوتا ہے کہ انھوں نے "انفاس العارفین" اور "القول الجلی فی ذکر آثار الولی" کا مطالعہ کیا ہے کیوں کہ ان دونوں کتابوں میں "اصحاب توحید" اور علم ظاہر کے اکثر علماء کرام کی سمجھ سے بالاتر باتیں ہیں۔ شاہ ولی اللہ قدس سرہ نے حضرات صوفیہ اعلام قدس اللہ اسرارہم العلیہ کی اصطلاحات اور اُن کے انداز بیان میں بہت کچھ لکھا ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا پایہ اگر علم ظاہر میں بلند سے بلند تر تھا علم باطن میں بھی اولیاء برگزیدہ میں سے ایک فرد اکمل تھے۔ آپ جس وقت علم باطن کے اسرار و

---

[۱] سید صاحبؒ ایک جگہ اور لکھتے ہیں "حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلویؒ کی تعبیرات ایسی نازک ہیں کہ کفر و اسلام کے درمیان پل صراط کا فرق رہ جاتا ہے (الرحیم جنوری ۱۹۶۴ء) سید صاحب کے یہ افکار و نظریات اس عہد کے ہیں جب وہ علوم ظاہری کے بہت بڑے عالم و فلسفی تھے اور العلم حجاب الاکبر کے حجاب میں تھے۔ مولانا تھانویؒ کے آخر عہد میں ان کی خدمت میں حاضر ہوئے اس وقت ؎ مولوی ہرگز نہ شد ملائے رُوم — تا غلام شمس تبریزی نہ شد کا مشاہدہ و یقین حاصل ہوا اور ان کی غلامی (مریدی) میں داخل ہو کر قال را بگذر مرد حال شو — پیش مرد کاملے پامال شو۔ اپنی پائے مالی اور قید (مریدی) پر خوش و نازاں ہو کر کہتے ہیں ؎ تھی جب آزادی تو ہر سود و زیاں تھی۔ قید میں آرام ہی آرام ہے۔ حضرت اقدسؒ کے مشاہدات و حقائق و معارف سے قبل از بیعت آپ کو دلچسپی و شفقت ہو بھی نہیں سکتا تھا کیونکہ اس دور میں تو ابن تیمیہ کے افکار

رموز بیان فرماتے ہیں کامل الوصال کی سرشاری ظاہر و باہر ہوتی ہے۔ مولانا برکاتی نے اپنی کتاب کے صفحہ ۸۶ میں حضرت شاہ عبدالعزیز کا ارشاد نقل کیا ہے "بعد مراقبہ ہرچہ بہ کشف می رسید می نگاشتند" یعنی آپ پہلے مراقبہ کرتے تھے جو کچھ آپ کے پاک سینہ پر اس وقت منقش ہوتا تھا آپ اس کو قلم بند کرتے تھے سرشاران جام الست کی یہی کیفیت ہے۔ حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی کے بیان کردہ اسرار و معارف پر بعض ظاہر بینوں نے اعتراض کیا تو آپ نے اپنے پیر بھائی خواجہ حسام الدین احمد کو لکھا۔

ایں فقیر کہ ایں ہمہ دفاتر در بیان علوم و اسرار ایں طائفہ علیہ نوشتہ است بے مزج سکر، حاشا و کلا کہ آں حرام و منکر است دگر ان دسخن بافی است، سخن بافان کہ بہ صحو خالص متصف اند بسیار اند، چرا ایں قسم سخنان نہ بافتند و دلہائے مردم را از جا نہ بردند ؎

فریاد حافظ ایں ہمہ آخر بہ ہرزہ نیست
ہم قصہ غریب و حدیث عجیب ہست

(دفتر سوم مکتوب ۱۲۱)

یعنی اس طائفہ عالیہ کے علوم و اسرار کے بیان کرنے میں فقیر نے جو یہ تمام دفاتر لکھے ہیں کیا یہ سب سکر و سرشاری کی آمیزش کے بغیر لکھے گئے ہیں۔ ہرگز نہیں، ہرگز نہیں ایسا کرنا منکر اور حرام اور سخن سازی ہے۔ وہ سخن ساز جو اس سکر و سرشاری سے خالی ہیں کیوں اس قسم کی باتیں نہیں بنا سکے اور کیوں نہیں لوگوں کے دلوں کو اپنی جگہ سے ہلا سکے۔

حافظ کی یہ ساری فریاد آخر بیکار اور لغو نہیں ہے، قصہ بھی انوکھا ہے اور بات بھی نرالی ہے جو افراد ان علوم و اسرار سے بے بہرہ ہیں اور اس

حضرت شاہ ولی اللہ سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ بنوریہ سے وابستہ تھے ۱۱۴۳ھ میں کامل سات مہینے مدینہ منورہ میں قیام کیا علم ظاہر میں وہاں کے گرامی قدر علماء سے استفادہ کیا اور علم باطن میں روضۂ مبارکہ و مقدسہ کی خاک رُبی کی اور حضرات اہل بیت اطہار کے مزارات مقدسہ کی زیارت کی اور وہاں مراقبات کرنے سے درجاتِ کمال پر فائز ہوئے۔ آپ نے الدُّرُّ الثمین میں حضرات حسنینؓ کی عنایتوں کا ذکر فرمایا ہے اور لکھا ہے فَمِنْ یَوْمِئِذٍ انْشَرَحَ صَدْرِیْ لِلتَّصْنِیْفِ فِی الْعُلُوْمِ الشَّرْعِیَّۃِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ ۔ اس دن سے میرا سینہ کھل گیا علوم شریعت کے تصنیف کرنے میں اور آپ نے فیوض الحرمین میں لکھا ہے۔ جب میں نے اہلِ بیت اطہار کے قبور کی زیارت کی مجھ پر ایک خاص طریقہ کا اظہار ہوا جو اللہ تعالیٰ کے اولیا کا طریقہ ہے۔

اہل تمکین اور اصحاب صحو وآگاہی ایسے امور کا اظہار نہیں کرتے ہیں اور آپ کو حکم ملا کہ اس کا اظہار کریں۔ ہوسکتا ہے اس میں یہ حکمت ہو کہ خلائق کو معلوم ہو جائے کہ اصحاب قلوب پر ایسے واقعات ظاہر ہوا کرتے ہیں لہذا اپنی نادانی کی بنا پر اس کا ردّ و انکار نہ کیا جائے۔ حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی کے مبارک ارشاد کو جناب سعدی شیرازی نے دو شعر میں بیان کیا ہے۔ فرمایا ہے ؎

مرا پیر دانائے روشن شہاب  دو اندرز فرمود بر روے آب
یکے آں کہ بر غیر بد بیں مباش  دوم آں کہ بر خویش خود بیں مباش

۲؎ حضرت ایشان فرمودند کہ دوازدہم ربیع الاول بہ حسب دستور قدیم قرآن خواندم و چیزے نیاز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قسمت کردم و زیارت موے شریف نمودم۔ در اثنائے تلاوت ملاء اعلیٰ حاضر شدند و روح پر فتوح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ جانب ایں فقیر و دوست داران ایں فقیر بہ غایت التفات فرمود و دراں ساعت کہ ملاء اعلیٰ و جماعتِ مسلمین کہ با فقیر بود بہ نیاز و نیائش صعود می کنند و برکات و نفحات از اں حال نزول می فرماید۔

(صہ۳) ترجمہ صہ۹

یعنی۔ حضرت نے فرمایا۔ قدیم طریقہ کے موافق بارہ ربیع الاول کو میں نے قرآن مجید کی تلاوت کی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی کچھ نیاز تقسیم کی اور آپ کے مبارک بال کی زیارت کرائی۔ تلاوت کلام پاک کے دوران میں ملاء اعلیٰ کا ورود ہوا (فرشتے نازل ہوئے) اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پُرفتوح نے اس فقیر اور اس سے محبت کرنے والوں کی طرف بہت التفات فرمائی۔ اس وقت میں نے دیکھا کہ ملاء اعلیٰ (فرشتوں کی ٹولی) اور ان کے ساتھ مسلمانوں کی جماعت نیازمندی اور عاجزی کی بنا پر بلند (عروج کر رہی ہے) ہو رہی ہے (اوپر اٹھ رہی ہے) اور اس کیفیت کی برکتیں اور اس کی لپٹیں نازل ہو رہی ہیں۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے صاف طور پر ثابت ہے کہ خاص بارہ ربیع الاول کو شاہ ولی اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فاتحہ اور نذر و نیاز دلوایا کرتے تھے اور یہ آپ کا پرانا طریقہ تھا اور نیک بخت حاضرین کو موئے مبارک از جسم مکرم و مقدس کی زیارت کراتے تھے اور شیرینی تقسیم کرتے تھے۔ تاریخ کی تعیین کی وجہ سے (پناہ بخدا) کراہت تو درکنار، آپ کو برکات اور انوار نظر آتے تھے آپ حاضرین محفل کے درجات بلند ہوتے ہوئے دیکھتے تھے[۱]۔ ھٰذہٖ سبیلی

[۱] حضرت اقدس کو جو فیوض و برکات اور محفل میلاد مبارک میں ملائکہ کے نزول کے شاہدات ہوئے وہ بالتفصیل آپ نے اپنی تالیف فیوض الحرمین (مطبوعہ) میں تحریر فرمائے ہیں۔

ادعوا الی اللہ علیٰ بصیرۃ انا ومن اتبعنی۔

آپ نے رسالہ الدر الثمین کے صفحہ ۸ حدیث ۲۲ میں اپنے حضرت والد مولانا شاہ عبدالرحیم کا بیان نقل کیا ہے کہ میں ایام مولود میں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے میلاد کا کھانا پکوایا کرتا تھا۔ ایک سال کچھ پاس نہ تھا۔ کچھ بھنے چنے تھے ان کو میں نے تقسیم کیا۔ میں نے دیکھا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے سامنے بھنے چنے رکھے ہوئے ہیں اور آپ شاد اور بشاش ہیں۔

اس سے صاف ظاہر ہے کہ شاہ ولی اللہ اور آپ کے والد بزرگوار پابندی کے ساتھ میلاد مبارک کے دن خوشی کا کھانا اور شیرینی تقسیم کیا کرتے تھے اور یہی حضرت شاہ عبدالعزیز اور آپ کے شاگردوں کا طریقہ رہا۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

۲۔ حضرت ایشاں فرمودند کہ در ایام عاشورا از جانب ائمہ اہل بیت رضوان اللہ علیہم اجمعین مکرر اشارات معلوم شد کہ چیزے برائے فاتحہ ایشان باید کرد، بنا براں روزے چیزے از حلاوہ حاضر کردہ شد و قرآن ختم نمودہ فاتحہ خواندہ شد پس سرور و ابتہاج در ارواح طیبہ ایشاں مشاہدہ افتاد و نیز ارشاد فرمودند کہ چوں در ارواح طیبہ اہل بیت رضی اللہ عنہم بہ امعان نظر تأمل واقع شد بہ حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ امتیازے و مکنتے و عظمتے مشاہدہ افتاد کہ مثل ذلک در دیگراں معلوم نہ شد و خیال واضح گشت کہ نسبتے کہ مخصوص اہل بیت است گویا از تلاحق انکار دراں حضرت تام و کامل گشتہ و بعد از اں اتباع ہماں نسبت و تلون باقی ماند و پس در اولیاء اللہ سطوتے و ابہتے کہ در غوث اعظم معلوم می گردد در دیگرے یافتہ نہ می شود۔ (صفحہ ۲۹-۳۰) ترجمہ صفحہ ۱۰۵

یعنی۔ حضرت نے فرمایا۔ عاشوراء کے ایام میں حضرات ائمہ اہل بیت اطہار رضی اللہ عنہم کی طرف سے مکرر اشارہ ہوا کہ ان حضرات کی فاتحہ کرائی جائے

چنانچہ ایک دن شیرینی منگوائی گئی اور قرآن مجید کا ختم کرکے فاتحہ دلائی گئی اور حضرات ائمۂ اطہار کی ارواح طیبہ میں خوشی اور مسرت کے آثار ظاہر ہوئے[1]۔ پھر حضرت نے ارشاد کیا جب حضرات ائمۂ اہل بیت اطہار کی ارواح طیّبہ میں گہری نظر ڈالی گئی تو حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی مبارک روح میں ایک خاص قسم کا امتیاز، تمکنت اور عظمت نظر آئی جو اوروں میں دیکھی نہ گئی اور کھلے طور پر یہ بات سمجھ میں آئی کہ جو مخصوص نسبت اہل بیت میں ہے وہ آنکار کے مل جانے کی وجہ سے اتمام اور اکمال کی شکل اختیار کر گئی ہے اور آپ کے بعد یہ مبارک نسبت اسی کیفیت پر رہی اور پھر اس نسبت مبارکہ کی جو شوکت و عظمت حضرت غوث اعظم سیدنا عبدالقادر جیلانی میں نظر آتی ہے وہ کسی دوسرے میں نظر نہیں آتی۔

تشریح۔ اس مبارک ملفوظ سے صاف طور پر معلوم ہوا کہ حضرات ائمۂ اہل بیت اطہار قدس اللہ اسرارہم کے ایثار اور خوشنودی کی وجہ سے حضرت شاہ ولی اللہ نے ایام عاشورا میں ان حضرات کی فاتحہ دلوائی۔

شاہ ولی اللہ نے حضرت جعفر صادق رضی اللہ عنہ کی نسبت مبارکہ کے متعلق بہت خوب کہا ہے۔ حضرات مشائخ کبار نے ایک اور وجہ تحریر فرمائی ہے کہ حضرت جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی والدہ اُمّ فَروَہ دختر حضرت قاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہم تھیں۔ حضرت قاسم مدینۂ منورہ کے فقہائے سبعہ میں سے ایک امام تھے۔ حضرت جعفرؒ کو ان سے علمی اور روحانی

---

[1] آپ کے صاحبزادہ و جانشین سراج الہند حضرت شاہ عبدالعزیز محدثؒ تاحیات مجالس محرم کرنے کے پابند رہے جس میں صحیح و مستند روایات بیان فرماتے تھے اور کثیر مجمع ہوتا تھا۔ تحریر فرماتے ہیں کہ ایک ہزار تک لوگ جمع ہو جاتے ہیں (فتاویٰ عزیزی مطبوعہ

آپ نے لکھا ہے یہ سن کر میں نے اسی وقت کچھ لکھا اور پھر باقاعدہ پندرہ شعبان کو مکۂ مکرمہ میں اس کام کو شروع کیا اور اس کا نام "القول الجلی فی ذکر آثار الولی" رکھا۔

اسی نوے سال پہلے تک اس کتاب کے چند نسخوں کا پتہ چلتا ہے مولانا رحمان علی مؤلف کتاب "تذکرۂ علمائے ہند" اور سید صدیق حسن خاں کے پاس یہ کتاب تھی۔ لیکن اب اس کتاب کا کامل نسخہ تکیہ کاظمیہ قلندریہ کاکوری کے علاوہ غالبًا دوسری جگہ نہیں ہے۔ خدا بخش لائبریری میں ناقص نسخہ ہے۔ اس کتاب کی تین قسمیں یعنی تین فصلیں ہیں پہلی قسم باقی دونوں قسموں سے بڑی ہے اور یہی حصہ خدا بخش لائبریری میں نہیں ہے۔

تکیہ کاظمیہ قلندریہ کاکوری کے سجادہ نشین محترم گرامی جناب مولانا مولوی محمد مصطفےٰ حیدر قلندر ہیں اُن کے برادر خورد محترم گرامی جناب مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر قلندر ہیں، تکیہ ان صاحبان کے دم سے آباد ہے تین سال ہوتے ہیں کہ عاجز کی ان سے ملاقات ہوئی اور معلوم ہوا کہ جناب برادر خورد کے بڑے صاحبزادے مولانا مولوی حافظ تقی انور علوی حفظہ اللہ و وفقہ لما یحبہ و یرضاہ نے کتاب القول الجلی کا بامحاورہ بہت عمدہ ترجمہ اردو میں سَعْیُ التَّقِی فِی تَرْجُمَۃِ الْقَوْلِ الْجَلِیِّ کے نام سے کیا ہے۔ عاجز نے چند جگہ سے ترجمہ کو اصل سے ملا کر دیکھا اور بہت دل خوش ہوا کہ جناب مؤلف نے جو کچھ لکھا ہے مترجم سلمہٗ نے اس کے مفہوم کو صحیح پیرائے میں بیان کیا ہے نیز جا بجا بہترین صوفیانہ شرح حواشی میں کی ہے اس کتاب سے حضرت شاہ ولی اللہ کے صحیح حالات منظر عام پر آجائیں گے۔ آپ اگر علم ظاہر میں یگانہ دہر تھے تو علم باطن

میں بھی اللہ تعالیٰ کے فضل وکرم سے صاحبِ طریق نو تھے، آپ کا کشف بے مثال تھا اور آپ کے انکشافات کی نظیر ملنی مشکل ہے۔ عاجز نے جناب مولانا محمد مجتبیٰ حیدر سے شاہ ولی اللہ رح کے چودہ ملفوظات لیے ہیں جو القول الجلی میں تحریر ہیں تاکہ حضرت اقدس سرہ کے صحیح حالات کا سب کو علم ہو اور حقیقت امر واضح ہو کہ آپ اہل سنت و جماعت کے مقتدا تھے، وہابیہ اور "اصحابِ توحید" کے عقائد سے آپ کا کوئی تعلق نہیں تھا، اب ناظرین کرام حضرت کے ملفوظات اور انکشافات ملاحظہ فرمائیں۔ شاہ ولی اللہ رح کو گروہ اسمٰعیلیہ، وہابیہ، غیر مقلد اور اہل حدیث نے تحریفات و تزویرات کرکے اپنے رنگ میں عوام کے سامنے پیش کیا ہے۔

القول الجلی فی ذکر آثار الولی کے چند کشوف اور ملفوظ

۱ روزے[1] عرس حضرت بزرگ بود قدس سرہ، حضرت ایشان بر مزار پر اسرار نشستہ بودند کہ ناگاہ حق سبحانہ بحضرت ایشان الہام فرمود کہ ایں تقریر را بہ مردم برسانید۔ وھو ھذا۔

ایں فقیر نسبت شتی دارد، بہ یک لسان ولی اللہ بن عبدالرحیم است وبہ دیگرے انسان است، وبہ دیگر حیوان وبہ دیگر نامی وبہ دیگر جسم وبہ دیگر جوہر، وبہ لسانِ آخر ہست است وبہ اعتبار آں لسان ہم حجرم ہم شجر ہم فرس ہم فیل وہم بعیر وہم غنم، تعلیم اسما مر آدم رامن بودم، وآبِ نجہ نوح

---

[1] اس واقعہ سے واضح ہے کہ آپ رح اپنے والد ماجد حضرت بزرگ شاہ عبدالرحیم صاحب کا عرس کرنے کے پابند تھے۔ حضرت شاہ عبدالعزیز رح حضرت اقدس رح کا عرس کیا کرتے تھے بلکہ کتاب ہذا میں آپ رح کے سویم اور اس میں فاتحہ خوانی کا ذکر با تفصیل ہے

طوفان شد وسبب نصرت اُو شد من بودم، آنچه برابراہیم گلزار گشت من بودم توریت موسیٰ من بودم، احیاءِ عیسیٰ میت را من بودم، قرآن مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم من بودم، والحمد للہ رب العالمین۔

پس برحضرت ایشان این کلام گران آمد کہ عادت شریف اخفاء امثال این امور بود اما معلوم فرمودند کہ عدم اظہار این معنی موجب نوعے از چیزے خواہد بود، مضطر شدہ آن را بیان فرمودند دران حال آثار شدت کلفت درروے مبارک حضرت ایشان مشاہدہ می افتاد، چنانچہ در بعض اوقات درحال وحی برآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد تے طاری می شد بسِرٍّ مِن اَسرَارِ اللّٰہِ تعالیٰ۔ ہم چنیں کمل ورثہ بعضے احیان ازاں معنی خالی نہ می باشد۔ (اصل صفحہ ۲۶) ترجمہ اردو صفحہ ۴۹

یعنی ایک مرتبہ حضرت بزرگ کے عرس شریف کے موقع پر آپ مزار شریف کے پاس بیٹھے تھے کہ آپ کو الہام ہوا کہ لوگوں تک یہ بات پہنچا دو کہ یہ فقیر چند نسبتیں رکھتا ہے، ایک نسبت سے ولی اللہ فرزند عبد الرحیم ہے اور ایک سے انسان ہے اور ایک سے حیوان اور ایک سے نامی اور ایک سے جسم اور ایک سے جوہر، اور ایک اعتبار سے وہ موجود ہے اور اس اعتبار سے پتھر بھی ہوں، درخت بھی ہوں، گھوڑا بھی، ہاتھی بھی، اونٹ بھی بھیڑ بھی، "آدم کو اسماء کی تعلیم" میں تھا، نوح کا طوفان جو اٹھا اور ان کی کامیابی کا سبب ہوا، وہ میں تھا، ابراہیم پر جو گلزار ہوا وہ میں تھا، موسیٰ کی تورات میں تھا، عیسیٰ کا مردے کو زندہ کرنا میں تھا، مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کا قرآن میں تھا، سب تعریف اللہ رب العالمین کے لیے ہے۔

ایسے امور کے متعلق آپ کی عادت چھپانے کی تھی، لیکن آپ کو محسوس ہوا کہ ان چیزوں کا ظاہر نہ کرنا کسی خاص بات کا سبب بن جائے گا لہذا مجبور ہو کر آپ نے بیان فرمایا، جیسا کہ بعض اوقات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پر وحی کے نزول کے وقت شدت طاری ہوتی تھی، اور یہ اللہ کے بھیدوں میں سے ایک بھید ہے۔ آپ کی اُمّت کے اصحابِ کمال بھی اس حالت سے خالی نہیں ہیں جب وقت آپ نے اس الہام کا بیان فرمایا اس وقت شدّت اور کلفت کے آثار آپ کے مبارک چہرہ پر نظر آرہے تھے۔

تشریح۔ یہ عاجز کہتا ہے، اربابِ طریقت کے لیے اس مبارک کشف میں کوئی غرابت نہیں ہے۔ اصحاب قلوب جب مراقبہ کرتے ہیں اور صفات تکوینیہ کی تجلیات سے سرشار ہوتے ہیں ان پر وحدت وجود کے اثرات ظاہر ہو جاتے ہیں حضرت امام ربّانی مجدد الفِ ثانی قدس سرہ نے دفتر اول کے مکتوب ۲۹۱ میں لکھا ہے۔

"ایسی توحید والے اربابِ قلوب اگر اسی مقام سے عالم کو مراجعت کریں گے تو عالم کے ہر ذرّہ میں اپنے محبوب کو دیکھیں گے"

یعنی مراقبہ میں لطائف کو عروج حاصل ہوتا ہے۔ مراقبۂ صفات ہو یا ذات بعروج کے وقت سالک اس میں فانی اور مستہلک ہو جاتا ہے اور جب لطائف کا نزول ہو چکتا ہے تو اس پر صحو طاری ہو جاتا ہے البتہ خمار اور سرور کی کیفیت اس پر ظاہر ہوتی ہے اور اگر سالک کے لطیفہ کو عروج ہوا اور وہ اس حالت میں مراجعت کرے تو دنیا کے ہر ذرہ میں اس کو وہ کیفیت نظر آئے گی جو مراقبہ میں پیش آئی ہے۔

فوائد حاصل ہوئے۔ علامہ بدرالدین نے حضرات القدس میں آپ کا یہ قول لکھا ہے۔ وَلَدَنِی اَبُوْبَکْرٍؓ مَرَّتَیْنِ۔ ابوبکرؓ سے دو مرتبہ پیدا ہوا ہوں ایک جسمانی پیدائش ہے کہ وہ میرے نانا ہیں اور ایک روحانی پیدائش ہے کہ میں ان کے سلسلہ سے مستفید ہوا ہوں۔

۴۲ حضرت ایشان فرمودند کہ درعالم مثال در یکے از فرزندان خود جاہ وثروتے تمام وعظمتے ونورانیتے عظیم مشاہدہ نمودم امید آن است کہ این معنی ظہور نماید ودر بعضے از فرزندان علمے وسیع معلوم می شود واز بعضے دیگر بقائے نسل ادراک نمودہ می آید۔ (صد۲۸) ترجمہ صد۱۰۹

یعنی حضرت نے فرمایا میں نے عالم مثال میں اپنے فرزندوں میں سے ایک میں عزت، دولت، بڑائی اور عظیم نورانیت دیکھی۔ امید ہے اس کا ظہور ہوگا اور بعض فرزندوں کا علم وسیع معلوم ہوا اور دوسرے بعض سے نسل کا باقی رہنا معلوم ہوا۔

تشریح۔ آپ کے فرزند شاہ عبدالعزیز کو اللہ تعالیٰ نے مقبولیت، علمیت، نورانیت کی دولت سے نوازا۔ شاہ ولی اللہ نے کتابیں لکھیں اور شاہ عبدالعزیز نے چاراطراف میں اُن کے علم کو پھیلایا، آپ سارے ہندوستان کے مسلّم استاد ہوئے، شاہ عالم بادشاہ نے جاگیر عنایت کی دو مواضع آپ کے اور آپ کے تین بھائیوں کے اور ایک بلاشرکت غیرے آپ کا۔[۱] بادشاہ آپ کے

[۱] تین موضع جاگیر میں تھے جو شاہ عالم بادشاہ اور دولت راؤ سندھیا کے نذر کیے ہوئے تھے حسن پور اور مراد آباد و پرگنہ سکندر آباد تو چاروں بھائیوں میں مشترک تھے اور ایک موضع محل جنہ (قریب بُڈھانہ) بلاشرکت صرف آپ (شاہ عبدالعزیزؒ) کا تھا۔ آپ کی وفات کے وقت قریب ایک لاکھ روپیہ نقد اور دیگر بیش قیمت سامان آپ کی ملکیت تھا۔ چند ہزار روپے اپنے نواسوں شاہ محمد اسحٰق، شاہ محمد یعقوبؒ کو برائے سفر حج وعمرہ دیئے اور چند ہزار روپے اپنی تجہیز وتکفین اور دیگر ما بعد مراسم تعزیت (فاتحہ وغیرہ) کے لیے ورثا کو دیئے۔ (تلخیص از مقالات طریقت مطبوعہ صفحہ ۴۰)

حلقۂ وعظ میں آیا کرتے تھے۔ شاہ رفیع الدین اور شاہ عبدالقادر آپ کے دست و بازو تھے۔ جب تک یہ دونوں بھائی زندہ رہے آپ سکون سے رہے اللہ تعالیٰ ان حضرات پر اپنی خاص رحمتیں نازل فرمائے۔

۵ وقتے ظاہر شد کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اہل بیت آنجناب متوجہ حال فقیر و جمیع اطراف فقیر است و نیز روشن شد کہ نور الٰہی در عالم اجسام بہر دو قسم ظہور می نماید۔ ظہور تشریعی و ظہور تکوینی۔ ظہور تشریعی بر ضبط قواعدِ کلیۂ شرعیہ است و ظہور تکوینی مبنی بر اقامتِ مصلحت کلیہ بغیر مراعات قواعدِ کلیہ، علمے کہ متعلق بہ اول باشد علم ظاہر است، و علمے کہ متعلق بثانی است علم باطن است، بالجملہ بہ حسب نور تکوینی و علم باطن ہیچ احدے بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از ائمۂ اثنا عشر رضی اللہ عنہ قوی تر نیست گویا ملاء اعلی کہ بنائے احکام عالم بر آنہا است از اعظم الفریق اند بہ حسب نسبت او بدیشان متوجہ شدن تریاقے مجرب است۔ (ص۸۹) ترجمہ ص۱۱۴

یعنی۔ ایک مرتبہ ظاہر ہوا کہ روح مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اور اہل بیت مبارک آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم اس فقیر کے حال پر اور اس کے تمام اطراف پر متوجہ ہے اور واضح طور پر معلوم ہوا کہ عالم اجسام میں اللہ تعالیٰ کا نور دو طرح کا ظاہر ہوتا ہے ایک تشریعی ظہور اور دوسرا تکوینیؔ ظہور۔ تشریعی ظہور کی اساس شریعت کے قواعد کلیہ کے ضبط اور استحکام پر ہے اور تکوینی ظہور کی اساس قواعد کلیہ کی مراعات کے بغیر، مصالح کُلّیۃ کے قائم رکھنے پر ہے، وہ علم جس کا تعلق پہلے نور (تشریعی) سے ہے وہ علم ظاہر ہے اور وہ علم جس کا تعلق دوسرے نور تکوینی سے ہے وہ علم باطن ہے۔ خلاصۂ کلام یہ ہے کہ نور تکوینی اور علم باطن کی

---

لہ نیست را ہست نمودن و در وجود آوردن۔ نیست کو ہست کرنا (عدم سے وجود میں لانا)

رُو سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد اثنا عشری ائمہ سے زیادہ قوت والا کوئی نہیں ہے یہ حضرات گویا کہ ملاءِ اعلیٰ کا ایک بہت باعظمت فریق ہو جس پر اس عالم کا استحکام اور مضبوطی ہو۔ جو نسبت اِن حضرات کی جناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے ہو اس کی وجہ سے ان حضرات کی طرف متوجہ ہونا مجرب تریاق ہے یعنی اکسیر اعظم ہے۔

تشریح۔ اس میں کوئی کلام نہیں ہو جیسا کہ حضرت امام احمد کی رِوایت کردہ حدیث میں ہے کہ نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اہل بیت اطہار کی محبت حضرت نوح علیہ السلام کی کشتی کی طرح ہے جو اس میں بیٹھا وہ طوفان سے بچا اور جو نہ بیٹھا وہ ہلاک ہوا۔ حضرات صحابہ کا احترام برقرار رہو اور آحادیث صحیحہ کی مشعل ہاتھ میں رہو۔ وہ اللہ کے لطف و کرم سے قیامت کے لرزہ خیز واقعات اور دوزخ کے درکات سے (گہرائیوں سے) محفوظ رہو گا جیسا کہ امام رازی نے لکھا ہے اور ملا علی قاری نے مرقات میں نقل کیا ہو عاجز نے خلاصہ پیش کیا ہے۔ اللہ کے فضل و کرم سے یہ مبارک جماعت جو نجات کی کشتی میں بیٹھی ہے اہل سنّت و جماعت کی ٹولی ہے۔ والحمد للہ علی ذلک

۷۵ حضرت ایشان فرمودند کہ شب عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سرہ درمقبرۂ شان ہنگامہ و سرودے و بہ مردمان شوقے و وجدے بود۔ در مسجد خویش بعد عشا نشستہ بودم کہ یک پارۂ نور آوردند و گفتند کہ آنچہ درآں جا ذوق و شوق و کراماتِ توجہ روح مبارک شان بود، ہمہ مرکب شدہ ویں صورت گرفتہ کہ ارسال یافتہ و درہماں اثنا نفس ناطقہ را سریان درتمام عالم ظاہر شدہ و واضح ساختند کہ آں نورتابع از آں منبع است اگرچہ از انجام رسول ہم است۔ (ص۱۰۱) ترجمہ ص۱۲۹

یعنی۔ حضرت نے فرمایا، حضرت شیخ ابوالرضا محمد قدس سرہ کے عرس کی رات کو ان کے مقبرہ میں لوگوں کی بھیڑ اور نغمہ سرائی کا ہنگامہ برپا تھا لوگ اپنے شوق اور وجد میں مصروف تھے میں عشار کے بعد اپنی مسجد شریف میں بیٹھا تھا کہ نور کا ایک ٹکڑا میرے پاس لایا اور کہا گیا کہ وہاں پر ذوق وشوق اور روح مبارک کی کرامات کا جو کچھ ظہور ہوا ہے وہ سب مل کر اس صورت میں ہو گئے ہیں جو آپ کو ارسال کیا گیا ہے، اسی دوران میں نفس ناطقہ کا اثر تمام عالم میں ظاہر ہوا اور یہ بات واضح کی گئی کہ وہ نور اسی منبع کا تابع ہے اگرچہ وہاں سے بھیجا بھی گیا ہے۔

تشریح۔ اس ملفوظ سے ثابت ہے کہ آپ کے محترم چچا کا بھی عرس ہوا کرتا تھا اور محفل سماع وسرود منعقد ہوا کرتی تھی اور لوگوں پر ذوق وشوق طاری ہوتا تھا اور آپ کے محترم چچا کی روح کی کرامات (اور برکات وانوار) کا ظہور ہوا کرتا تھا اور وہ محفل نورانی ہوا کرتی تھی۔ شاہ ولی اللہ کو اس احتفال پر کوئی اعتراض[1] نہ تھا بلکہ آپ کو اس سے مشاہدات اور فیوضات روحانی حاصل ہوتے تھے۔

ع۔ اتفاق چناں افتاد کہ قبل ازاں، شب وقت خواجہ محمد امین و خواجہ ابوالخیر بہ طبخ دوا برائے آنجناب مشغول شدند و دریں باب اہتمام تمام بہ کار بردند، وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ سابق

---

[1] حضرت اقدسؒ نے اپنے والد ماجدؒ کی چشم دید روایت حضرت مجدد الف ثانیؒ کے پیر و مرشد حضرت خواجہ باقی باللہ نقشبندیؒ کے عرس کا حال جس میں قوالی کا بھی بندوبست ہوتا تھا نیز حضرت اقدسؒ نے اپنے استاد شیخ ابراہیم کردیؒ مدنی کا شدت ذوق سماع اور اس کے فوائد انفاس العارفین صفحہ ۱۸۴ اور ۱۸۵ میں لکھے ہیں۔ تقی انور

ازیں مدتے دراز شد کہ یکبارگی در خانۂ ما چیزے از طعام بہ دیر میسر آمدہ بود و میاں نوراللہ متصدی سر انجام بعضے اسباب آں شدہ بودند، بنابرآں نماز مغرب پیش از جماعت ادا کردہ آں را سر انجام دادند پس نماز شاں بہ جناب الٰہی بہ محل قبول رسیدہ بود ہم چنیں امروز عمل ایں ہر دو عزیزاں قبول گشتہ۔ (ص۱۲۲) ترجمہ ص۱۵۱

یعنی۔ اس سے پہلے ایسا اتفاق ہوا تھا کہ خواجہ محمد امین اور خواجہ ابوالخیر بڑے اہتمام سے رات کے وقت (حضور کی) دوا پکانے میں مصروف ہو گئے تھے (اس کام کی وجہ سے جماعت ان سے فوت ہو گئی تھی) حضرت نے رات کو فرمایا، اس واقعہ سے ایک زمانہ پہلے ایک مرتبہ ہمارے گھر میں کھانے کا سامان دیر سے میسر آیا۔ میاں نوراللہ (بڈھانوی) بعض چیزوں کی فراہمی میں ساعی (کوشاں) ہوئے تھے اور اس (حضرت اقدس اور آپ کے اہلبیت کی خدمت کی) وجہ سے انھوں نے مغرب کی نماز جماعت سے پہلے پڑھ لی تھی اور پھر کام کے پورا کرنے میں مصروف ہو گئے تھے۔ ان کی نماز بارگاہ الٰہی میں قبول ہو گئی تھی۔ اسی طرح آج کے عمل میں ان دونوں عزیزوں کی نماز قبول ہو گئی ہے۔

تشریح۔ جماعت سنت موکدہ ہے بلا عذر چھوڑنا بازپرس کا سبب ہے خواجہ محمد امین ولی اللّٰہی اور خواجہ ابوالخیر اور اُن سے پہلے میاں نوراللہ سے جماعت فوت ہو گئی تھی۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو کشف کے ذریعہ معلوم ہوا کہ ان تینوں سے بازپرس نہ ہوگی، ان تینوں کو ان کا اخلاص کام آیا۔

ع۳ (بہ حالت اعتکاف در ماہ رمضان) شب بست و نہم نا در کیفیتے داشت کہ بہ جز شوق و وجد و انجذاب چیزے دیگر را گنجائش نہ بود، بہ تقریبے بعضے

نغمہائے طیبہ کہ در جوار آں مکان اتفاق افتادہ بود نیز ہیج آں کیفیت شدہ بودند، بالجملہ تمام شب بہ ہمیں رنگ گزشت در ثلث اخیر وقت حضرت ایشان بہ غایت خوش بود، از شوق و ذوق سرتاپا امتلائے عظیم داشت، دستی وجوش از ہر بن موے مبارک می تراوید، واثرے عجیب در تشرف آں دوران حضور در گرفتہ بود، دراں وقت نغمہ سرا بیت حافظ شیراز کہ

تا ز میخانہ دمے نام و نشاں خواہد بود — سر ما خاک رہ پیر مغاں خواہد بود

آغاز نید ازاں آواز پرسوز وگداز دل و جگر ہر یک می پاشید، ہر کس از فدیان بے اختیار می خواست کہ خود را پروانہ وار بران شمع الٰہی فدا سازد الخ۔

(۱۲۳) ترجمہ صـ۱۵۲ـ

یعنی۔ اعتکاف کی حالت میں رمضان کی انتیسویں رات کو آپ پر نادر کیفیت طاری ہوئی کہ شوق، وجد اور جذبہ کے سوا کسی شے کی گنجائش نہ تھی، متصل مکان میں اتفاقی طور پر کوئی خوشی تھی اور وہاں اچھے گانے ہو رہے تھے اور ان کی آواز آ رہی تھی، اس سے شوق و محبت کی آگ اور بھڑکی اور اسی کیفیت میں ساری رات بسر ہوئی۔

تہائی رات باقی تھی، آپ خوش تھے اور ذوق و شوق میں از سرتاپا ڈوبے ہوئے تھے، مستی اور جوش آپ کے ہر بُن مُو سے ٹپک رہا تھا کہ گانے والے نے حافظ شیراز کا عشق و محبت میں ڈوبا ہوا شعر پڑھا جس کا مطلب کچھ ایسا ہے۔

جب تک میخانۂ معرفت اور شراب محبت کا نام و نشان باقی ہے ہمارا سر ساقی خمخانۂ الست کی راہ کی مٹی بنے گا۔

یہ عاشقانہ اور مستانہ شعر اور پھر پڑھنے والے کی پرسوز و گداز آواز نے

ہم میں سے ہر ایک کا دل اور جگر پاش پاش کر دیا، اس وقت جتنے جان نثار وہاں موجود تھے سب کی تمنا تھی کہ اس نورانی شمع (حضرت اقدس) پر اپنے کو پروانے کی طرح فدا کر کے خاکستر ہو جائیں، رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

تشریح۔ شیخ محمد عاشق رحمہ اللہ کے اس بیان سے صاف طور پر ظاہر ہے کہ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ نہ مُلّائے خشک تھے اور نہ صوفی خشک علم ظاہر میں اگر بے مثل و بے بدل تھے علم باطن میں اچھی مثال "وُیْدَکَ اَنْجَشَۃَ لَا تَکْسِرِ الْقَوَارِیْر" کے تھے۔

## حضرت انجشہ کا واقعہ

| | |
|---|---|
| قصۂ حادی جنابِ اَنْجَشَہ | کردہ نقل آں را جماعت از خیار |
| انجشہ حُدی خواں کا قصہ | بہترین لوگوں کی ایک جماعت نے نقل کیا ہے |
| آں حُدی خوانِ جنابِ مصطفیٰ ﷺ | از رجز خواندے بصورت زیر زار |
| آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا وہ حُدی خواں | نرم اور غمگین آواز سے رجز پڑھتا تھا |
| اشترِ بےچارہ زاں صوتِ جمیل | مست گشتہ تیز رفتے زیر بار |
| بے چارہ اونٹ اس حسین آواز سے | بوجھ میں دبا ہوا مست ہو کر تیز چلتا |
| در سفر بارے حُدی آغاز کرد | بود سرور نیز بر ناقہ سوار |
| ایک مرتبہ سفر میں اس نے حدی شروع کی | سرورِ عالم صلی اللہ علیہ وسلم بھی اونٹنی پر سوار تھے |
| خواند مستانہ بہ نوعے پاک دل | ذکرِ پاکش ماند شیریں یادگار |
| اس پاک دل نے مست ہو کر اسطرح حدی پڑھی | کہ اس کا پاک ذکر یادگار بن گیا |
| چوں جنابِ مصطفیٰ ﷺ شعرش بدید | کاں بہ رنگِ برق گشتہ شعلہ بار |
| جب جنابِ مصطفیٰ ﷺ نے اس کے شعروں کو دیکھا | کہ وہ بجلی کی طرح شعلے برسا رہے ہیں |
| گفت لَا تَکْسِر قَوَارِیرا انجشہ | سینہا را تا نہ سوزاند شرار |

فرمایا اے انجشہ شیشیوں کو نہ توڑ — تاکہ سینوں کو چنگاریاں نہ جلادیں

خوش نصیب است آں کہ سکر و انبساط — صرفِ یادِ حق کند لیل ونہار

وہ خوش نصیب ہو جو سکر اور انبساط کو — شب و روز خدا کی یاد میں صرف کرے

در رہِ الفت بہ عزم و صدقِ تام — مرد واراں پا نہادہ استوار

پورے عزم اور سچائی کے ساتھ محبت کی راہ میں — مردانہ وار مضبوط قدم جمائے ہوئے ہو

چشمِ پُرنم آہ پُرسوزش بود — تن زبون و قلب باشد بے قرار

اس کی آنکھ نمناک اور دل پرسوز ہو — جسم عاجز اور دل بے قرار ہو

ہر زماں از شوق مستیہا کند — ہر نفس بر جانِ جاناں نش نثار

ہر لحظہ شوق سے مستیاں کرے — ہر سانس میں محبوب کے نام پر قربان

ذکر پاکش داروئے دلہا است زید — آتشِ عشقش سپر باشد ز نار

اے زید اس کا پاک ذکر دلوں کی دوا ہو — اس کے عشق کی آگ جہنم کی سپر ہو

افسوس ایسے فردِ اکمل و بے مثال کو اہلِ آہوا نے وہابیہ کے عقائد کا علم بردار ظاہر کیا ہے۔ آپ کے صاحبزادے اور آپ کے ماول کے صاحبزادے آپ کے رفیق و مونس، آپ کے خلیفۂ اعظم جناب شیخ محمد عا... آپ کے مسلک پر ترجمان اہلِ سنت و جماعت تھے۔ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین

عہ آگاہی آمد، ایں فرزندان کہ لطفِ الٰہی ایشاں را بہ ما عطا کردہ ا... ہمہ سُعَدا اند، نوعے از مالکیت بر ایشان ظہور خواہد کرد لیکن تدبیرِ غیب تقاضہ می کند کہ دو شخص دیگر پیدا شوند کہ در مکہ و مدینہ سالہا احیائے علوم نمایند و ہماں جا وطن اختیار کنند، از طرف ما در نسبت ایشاں بہ ما متمکن با... زیرا کہ آدمی زادہ بہ وطنِ ما در میلان طبعی دارد، انتقال جماعہ کہ وطن دا... ایشان متمکن باشد بہ سرزمینے بالطبع مستحیل است مگر بہ سبب قسر تا سر...

(ترجمہ ص۲۳۸-۲۳۹)

یعنی۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے لطف سے یہ اولاد جو مجھ کو عنایت کی ہے، سب نیک بخت ہیں اور ان پر ایک طرح کی فرشتگی کا ظہور ہوگا اور غیبی تدبیر کا تقاضہ ہے کہ وہ افراد اور پیدا ہوں جو سالہا سال مکہ اور مدینہ میں علوم دین کی ترویج کریں اور وہیں کی وطنیت اختیار کر لیں ماں کی طرف سے ان کا رشتہ مجھ سے ہوگا۔ ایسی جماعت جس کا تعلق والدہ کے وطن سے ہو، وطن کو چھوڑ نا مشکل کام ہے مگر یہ کہ کوئی بہت جدوجہد کرے۔

تشریح۔ آپ کے تین صاحبزادوں کا قیام دہلی میں تھا۔ شاہ عبدالعزیزؒ شاہ رفیع الدینؒ اور شاہ عبدالقادرؒ۔ یہ تینوں حضرات بہ ظاہر بشر اور بہ باطن فرشتہ تھے، عاجز کے پر دادا حضرت شاہ احمد سعیدؒ فرمایا کرتے تھے کہ۔ یہ تینوں بھائی علم کے سمندر تھے اور تفسیر کلام الٰہی میں شاہ عبدالعزیزؒ اللہ کی آیات میں سے ایک آیت تھے، تینوں بھائی صاحب نسبت وکشف صحیح تھے اور شاہ عبدالقادر کا کشف نہایت عمدہ تھا انھوں نے بارہ سال تک مجاہدہ اور اس طریقہ کے بعض خلفا سے استفادہ کیا تھا۔ الخ اور حضرت شاہ عبدالعزیز کے نواسے شاہ محمد اسحاق اور شاہ محمد یعقوب مع متعلقین واولاد اور اپنے دامادوں اور ان کے اہل وعیال اور مع دوسرے رفقا کے ۱۲۵۸ھ کو حرمین محترمین ہجرت کر گئے اور وہاں سالہا سال علوم دین پڑھاتے رہے اور آخر وہاں کی پاک مٹی میں پیوند ہو گئے۔ رحمۃ اللہ علیہما۔

شاہ ولی اللہ کی وفات ۱۱۷۶ھ میں ہوئی ہے ان کی وفات کے بیاسی سال کے بعد یہ واقعہ ظاہر ہوا۔ سید صدیق حسن خاں نے اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" مطبوعہ نظامی کانپور در ۱۲۸۸ھ کے صفحہ ۴۳۰۔ ۴۳۱

میں القول الجلی کی عبارت نقل کر کے لکھا ہے "مصداق ایں آگاہی بہ ظاہر وجود ہر دو نواسۂ شاہ عبد العزیز دہلوی است، مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب کہ ہجرت از دہلی کردہ در مکہ اقامت نمودند و سالہا بہ احیائے روایت حدیث بہ اہل عرب و عجم پرداختند" یعنی اس آگاہی کا مصداق بہ ظاہر شاہ عبد العزیز دہلوی کے دو نواسے مولوی محمد اسحاق اور محمد یعقوب ہیں جو دہلی سے ہجرت کر کے مکہ میں مقیم ہوئے اور برسوں اہل عرب اور عجم کو حدیث کی روایت کی" یہ ہے اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰہِ کی ایک مثال نواب صدیق حسن خاں (بھوپالی) کے پاس القول الجلی کا نسخہ تھا اور وہ اس کو مستند سمجھتے تھے وہ حضرت شاہ ولی اللہ کے کشف کے قائل ہو گئے باوجودیکہ وہ اہل حدیث کے امیر اور غیر مقلدین اور وہابیوں کے اپنے عہد میں امام تھے)

عنا روزے بہ شیخ عبد العزیز کہ خلف الصدق ظاہراً و باطناً حضرت ایشان اند در ضمن بعض تقریبات فرمودند کہ حضرت قبلہ گاہ ما چوں ازیں عالم انتقال نمودند عمر ما مثل ہمیں عمر شما بود و میاں اہل اللہ یعنی برادر خورد بہ سن رفیع الدین بودند پس ما بر مزار شریف اکثر اوقات متوجہ بہ روحانیت ایشان می نشستیم پس راہ حقیقت بر ما کشادہ شد۔ پس ازیں حکایات تنبیہ بر قرب ارتحال خویش کردند۔

روزے فرزندان گرامی را بہ بشارات نواختند و بہ شیخ عبد العزیز خطاب نمودہ فرمودند کہ فرزندم شیخ محمد را نسبتے مع اللہ مانند نسبت شاہ حسین۔ فلاں کہ معلم فرمودند و از خاطر برفت۔ خواہد شد و نام تو در ملاء اعلیٰ حجۃ اللہ است و نام رفیع الدین ابو العجائب اعنی تسخیر عناصر وے را باشد کہ ہرچہ

از زبان او بر آید صورت وقوع گیرد و نام عبدالقادر معین الحق که حجۃ اللہ را به مال یا به نوعے دیگر اعانت نماید. پس شیخ عبدالعزیز عرض نمودند که آیا ما را ولایت نه خواهد بود فرمودند نه فهمیده که حجۃ اللہ جارحۂ الٰہی می باشد در اتمام مراد وے تعالیٰ. الحمدللہ در ہر یک از ایشان آثار ایں بشارات ظاہر و باہر است (ص۲۶۲) ترجمہ ص۶ حصہ دوم

یعنی ایک دن بعض تقریبات کے دوران اپنے فرزند شیخ عبدالعزیز سے جو ظاہراً اور باطناً آپ کے خلف صدق ہیں فرمایا کہ ہمارے والد ماجد جب دنیا سے آخرت کو منتقل ہوئے ہماری عمر تمہاری اس عمر کی طرح تھی اور میرے چھوٹے بھائی میاں اہل اللہ کی عمر رفیع الدین کی سی عمر تھی۔ میں آپ کے مزار شریف پر آپ کی روحانیت کی طرف متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا پھر مجھ پر راہ حقیقت کھلی۔ ان حکایات کے بعد آپ نے آگاہ کیا کہ میری رحلت کا زمانہ قریب آ گیا ہے۔

ایک دن آپ نے اپنے چار فرزندان گرامی کو بشارات عظیمہ سے نوازا آپ نے شیخ عبدالعزیز سے فرمایا، میرے فرزند شیخ محمد کو اللہ سے نسبت ثلاثل شاہ حسین۔ آپ نے بیان فرمایا تھا جو میرے ذہن سے اتر گئی ہے۔ کی نسبت کی طرح ہو گی۔ اور تمہارا نام ملاء اعلیٰ میں حجۃ اللہ ہے اور رفیع الدین کا نام ابوالعجائب ہے۔ ان کو عناصر کی تسخیر حاصل ہو گی جو بات کہیں گے وہ ہو گی اور عبدالقادر کا نام معین الحق ہے، وہ مال سے یا دوسرے طریقہ سے حجۃ اللہ (شیخ عبدالعزیز) کی مدد کریں گے یہ سن کر شیخ عبدالعزیز نے آپ سے کہا کہ کیا ولایت مجھ کو نہ ملے گی۔ آپ نے فرمایا۔ تم سمجھے نہیں حجۃ اللہ، اللہ تعالیٰ کا آلہ ہے۔ وہ اس سے مراد کی تکمیل کراتا ہے۔

محمد عاشق نے کہا ہے۔ الحمد للہ سب میں بشارات کے آثار صاف طور
ظاہر ہیں۔

تشریح۔ اس مبارک قطعہ میں دو واقعات کا بیان ہے۔

پہلے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے فرزند دوم شاہ عبدالعز
فرمایا کہ حضرت والد ماجد کی وفات کے وقت میری عمر اتنی تھی جتنی
تمھاری عمر ہے۔ میں ان کے مزار شریف کے پاس ان کی روحانیت کی
متوجہ ہو کر بیٹھا کرتا تھا تا آں کہ راہ حقیقت مجھ پر کھلی۔

افسوس ہے اب مدعیان سنّت و اصحابِ توحید کے نزدیک
عمل شرک میں داخل ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ کو جو نعمت ملی ا
ابتدا ان کے والد ماجد کی مرقد مبارک سے ہوئی اور اس کا اتمام سر
دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے روضۂ مبارکہ پر ہوا، وہ روضۂ مقدس
کی زیارت، سراسر سعادت کا شوق امیر المؤمنین حضرت عمر فار
کعبِ احبار کو دلا رہے ہیں۔

دوسرے واقعہ میں شاہ ولی اللہ نے اپنے صرف چار صاحبزا
شیخ محمد، شیخ عبدالعزیز، شیخ رفیع الدین، شیخ عبدالقادر کو بشار
سے نوازا ہے اور جناب شیخ محمد عاشق نے لکھا ہے کہ بشارات کے آ
صاف طور پر ثابت ہیں [۱]

۱۱ چوں سلخ محرم سَنَةَ سِتٍّ وسَبْعِيْنَ بَعْدَ الألفِ دَرِ

[۱] حضرت اقدسؒ کی وفات کے وقت آپ کے صاحبزادگان کی عمریں ۱۔ شیخ محمد
۲۹ یا ۳۰ سال ۲۔ شیخ عبدالعزیز ۱۶ سال چھ ماہ ۳۔ شیخ رفیع الدین ۱۳ سال ۴۔
عبدالقادر تقریباً ۹ سال ۵۔ شیخ عبدالغنی ۵ سال تھیں۔

ید کہ از عمر شریف سال شصت و دوم شروع شدہ بود وقت صبح
ز شنبہ مرزا جان جاناں کہ از مشاہیر طریقۂ نقشبندیہ احمدیہ اند با یارا
یش بہ عیادت آمدند و خلوت ساختند کہ بہ جز چند کس از مخصوصان کہ
ں بندہ ہم طفیلی شان بود، دیگرے نہ بود، پس حلقۂ مراقبہ شد و قریب
پاس ہم ہماں صحبت ماند۔ بعد ازاں چوں مجلس مراقبہ منقضی شد و
ا رخصت خواستند ازاں وقت حال مزاج شریف متغیر گشت پس
اں آناً فاناً آثار انتقال ظہور نمودند تا کہ وقت ظہر ہماں روز طائر روح
ک شاں بہ عالم قدس طیران نمود و بہ رفیق اعلیٰ پیوست۔

(ص۲۶۳) ترجمہ ص۲ حصہ دوم

یعنی۔ جب ۱۱۷۶ھ کے محرم کی آخری تاریخ ہوئی اور آپ کی
ر کا باسٹھواں سال شروع ہو گیا تھا۔ ہفتہ کے دن مرزا جانِ جاناں
کہ طریقہ نقشبندیہ احمدیہ کے مشاہیر میں سے ہیں اپنی جماعت کے
تھ عیادت کے لیے آئے، خلوت کی محفل ہوئی، چند مخصوص افراد
علاوہ کوئی نہ تھا، یہ بندہ مخصوص افراد کا طفیلی تھا یعنی محفل میں
ریک تھا۔ تقریباً آدھ گھنٹہ مراقبہ کی محفل رہی پھر مرزا نے رخصت
ب کی۔ اس وقت سے شاہ ولی اللہ کے مزاج شریف میں تغیر ہوا
ر لحظہ بہ لحظہ موت کے آثار ظاہر ہونے شروع ہو گئے چنانچہ اسی دن ظہر
وقت طائر روح پاک نے عالم قدس کو پرواز کی اور رفیقِ اعلیٰ
جا ملا۔ قَدَّسَ اللّٰہُ سِرَّہٗ وَنَوَّرَ ضَرِیْحَہٗ۔

تشریح۔ آپ کی وفات ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن ۳۰ ماہ محرم الحرام
۱۱۷۶ھ مطابق ۲۱ اگست ۱۷۶۲ء کو دہلی میں ہوئی اور اپنے والد ماجد

کے پہلو میں مدفون ہوئے۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔

جناب محمد عاشق نے حضرت میرزا کا ذکر کیا ہے اس سلسلہ میں ان کا مختصر ذکر کیا جاتا ہے۔

آپ کا اسم گرامی شمس الدین حبیب اللہ جانِ جاناں ہے اور مظہر آپ کا تخلص ہے۔ آپ کے والد ماجد کا نام میرزا جان ہے آپ کا نسب محمد بن حنیفہؓ کے واسطے سے حضرت علی کرم اللہ وجہ تک ۲۸ وسائط سے پہنچتا ہے۔ چوں کہ آپ کے جدِ اعلیٰ نے سلاطین تیموریہ کی بیٹی سے شادی کری تھی میرزا کا خطاب پایا اور دربار کے امرا میں ان کا شمول ہوا۔

لفظ میرزا کی اصل امیرزادہ ہے۔ کثرت استعمال سے میرزا اور پھر مرزا ہو گیا۔

آپ کی ولادت گیارہ رمضان ۱۱۱۱ھ یا ۱۱۱۳ھ کی ہے۔ آپ کے احوال شاہ غلام علی نے مقاماتِ مظہری اور کمالاتِ مظہری میں اور شاہ نعیم اللہ نے بشاراتِ مظہریہ اور معمولاتِ مظہریہ میں تفصیل کے ساتھ لکھے ہیں۔

مقاماتِ مظہری مطبع احمدی ۱۲۶۹ھ کے صفحہ ۳۴ میں حضرت شاہ ولی اللہ کا ارشاد نقل کیا ہے کہ

"مجھ کو اللہ نے ایسا صحیح کشف عنایت کیا ہے کہ روئے زمین کی حالت مجھ سے پوشیدہ نہیں ہے، سب کچھ ہاتھ کی ہتھیلی کی لکیروں کی طرح مجھ پر عیاں ہے۔ اس وقت حضرت میرزا جان جاناں کا مثل کسی ملک اور کسی شہر میں نہیں ہے، جس کو مقامات کے سلوک کی آرزو ہو اُن کی خدمت میں حاضر ہو۔" یہ لکھ کر حضرت شاہ غلام علی نے لکھا ہے: آپ کے فرمانے کے بہ موجب

حضرت شاہ ولی اللہ کے اصحاب استفادہ کے لیے آپ کے پاس آئے۔ اور لکھا ہے حضرت شاہ ولی اللہ خطوط میں آپ کو ان القاب سے یاد کرتے تھے۔

"متع اللہ المسلمین بافادات قیما لطریقۃ الاحمدیۃ و روی ریاض الطریقۃ بتوجہات نفسہ الزکیۃ آمین"

اور خدائے عزوجل آں قیم طریقۂ احمدیہ و داعی سُنن نبویہ را دیرگاہ داشتہ مسلمین را ممتع و مستفید گرداناد" اور "خدائے عزوجل آں قیم طریقۂ احمدیہ خصوصاً و طریقۂ صوفیہ عموماً و آں متحلی بہ انواع فضائل و فواضل را دیرگاہ سلامت داشتہ انواع برکات بر کافۂ انام مفتوح گرداناد"

معمولات مظہری کے مقدمہ کے آخیر میں سامع خاں کا بیان لکھا ہے کہ میں شیخ محمد علی حزیں کے پاس راستہ میں ایک بلند جگہ بیٹھا تھا۔ ناگاہ حضرت میرزا گھوڑے پر سوار اس راستے سے گزرے شیخ محمد علی حزیں نے دریافت کیا۔ یہ جوان کون ہے۔ کسی نے کہا یہ حضرت میرزا جان جاناں ہیں محمد علی حزیں نے کہا: "چشم بد دور ہمہ دانی و ہمہ جانی"

حضرت میرزا حضرت شاہ ولی اللہ کی بہت قدر کرتے تھے۔ سچ ہے اصحاب کمال ہی اہل کمال کی قدر کرتے ہیں "کلمات طیبات" کے صفحہ ۸۳۔۸۴ میں آپ کا مکتوب شریف ہے۔ اس میں حضرت شاہ ولی اللہ کے متعلق تحریر فرمایا ہے

(ترجمہ) حضرت شاہ ولی اللہ محدث رحمہ اللہ نے نیا طریقہ بیان کیا ہے اور اسرار و معارف اور علوم کی باریکیوں کی تحقیق میں آپ کا خاص طرز ہے ان کمالات اور ان تمام علوم کے ہوتے ہوئے آپ علماء ربانیوں میں سے ہیں محقق صوفیوں میں جو علم ظاہر اور علم باطن کے جامع ہوئے ہیں اور جنھوں نے علم نَو کا بیان کیا ہے آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں۔"

فیوض الحرمین مطبوعہ ۱۳۰۷ھ کے صفحہ ۶۳ میں ہے۔

میں ائمہ اہل بیت کی طرف متوجہ ہوا میں نے ان کا ایک خاص طریقہ پایا اور وہی اصل ہے اولیاء کے طریقوں کا، میں اس اصل کا بیان کرتا ہوں اور ان منضمات (جو اس سے ملے ہیں) کا بیان بھی کرتا ہوں جو اولیاء اللہ کے طریقوں میں ہوئے ہیں اور وہ اصل یہ ہے کہ "یاد داشت" کی طرف التفات رکھی جائے۔ الخ

عاجز کہتا ہے طریقہ نقشبندیہ کی اصل طریقۂ خواجگان ہے اور اس طریقہ کے سرکردہ حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی متوفی ۵۷۵ھ ہیں آپ کو حضرت خضر سے فوائد حاصل ہوئے ہیں آپ کے آٹھ ارشادات ہیں جو ان کے طریقہ کی اساس ہیں ۱؎ ہوش در دم ۲؎ نظر بر قدم ۳؎ سفر در وطن ۴؎ خلوت در انجمن ۵؎ یاد کرد ۶؎ باز گشت ۷؎ نگاہ داشت ۸؎ یاد داشت۔

حضرات خواجگان کے نزدیک ذوق اور وجدان کی رو سے دوام آگاہی حاصل ہونے کا نام "یاد داشت" ہے۔ حضرت شاہ ولی اللہ نے اس اصل کو حضرات ائمۂ اہل بیت کے طریقہ کا اصل قرار دیا ہے۔

سلام از ما رسد بر جان ایشاں    الٰہی از تو رحمت بے کراں باد

۱۲ (از قسم دوم) فرمودند[۱] از درویشے اگر میل سلطنت و رغبت حکومت سر بزند ایں رغبت بہ الہام حق ظاہر نماید کہ برائے اعلاء کلمۃ اللہ بودہ است قبول نہ باید کرد وسخن او را معتبر نہ باید داشت کہ مفتون تسویل[۲] نفس و شیطان شدہ

---

۱؎ یہ کشف چونکہ قسم دوم کتاب القول الجلی میں ہے، بلفظہ پٹنہ لائبریری کے نسخہ میں صفحہ ۲۴ پر ہے جس کا عکس میرے پاس آگیا ہے۔ ۲؎ تسویل۔ شیطان کا لوگوں کے نفس میں گناہوں کو آراستہ کرنا۔ سخن آرائی و افترا (غیاث وغیرہ)

است، زیراکہ وجود سلطنت در اولیائے ایں امت بہ الہام حق و انتظام امر ملت صورت نہ یافتہ مگر در حضرت امام مہدی کہ در آخر زماں پیدا می شوند کہ قیم ایں ہر دو امر بہ الہام الٰہی خواہند شد و غیر ایشان ہر کہ مدعی ایں معنی شود حکم بہ بطلان او باید کرد کہ میل او از سر نفسانیت است کہ ہیچ اصل ندارد (قف ۲۴۲)

یعنی۔ آپ نے فرمایا اگر کسی درویش سے سلطنت کی خواہش اور حکومت کی رغبت ظاہر ہو اور وہ اس رغبت کو الہام حق کہہ کر بیان کرے کہ اللہ کے کلمہ کی سربلندی کے واسطے ہے۔ قبول نہ کیا جائے کیوں کہ یہ ہرا باغ نفس و شیطان کا بنایا ہوا ہے اس امت میں اللہ کے الہام سے ملت کے انتظام کے لیے اولیاء اللہ میں سے سوا حضرت امام مہدی کے جو کہ آخر زمانہ میں پیدا ہوں گے کسی اور کے لیے انتخاب اور قیام کی گنجائش نہیں ہے حضرت امام مہدی ان دونوں کاموں کو کریں گے (یعنی اعلاء کلمۃ اللہ اور انتظام امر ملت) ان کے علاوہ جو بھی اس کا دعوی کرے اس کی غلط روی کا حکم کیا جائے۔ کیوں کہ اس کا یہ فعل از راہ نفسانیت ہے اور اس کی کوئی اصل نہیں ہے۔

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ کا یہ کشف اور بیان بڑا اہم اور غور طلب ہے۔ آپ کے کلام کا خلاصہ یہ ہے کہ اولیائے حق اور اللہ کے برگزیدہ افراد میں سے اگر کوئی دعوی کرے کہ مجھ کو الہام ہوا کہ مسلمانوں کا امیر بنوں اور اسلام کی خدمت کروں تو سمجھ لو کہ اس کو اپنے کشف اور الہام کے سمجھنے میں مغالطہ ہوا ہے۔ یہ کام آخیر دور میں حضرت امام مہدی کریں گے اس مکاشفہ میں شاہ ولی اللہ کے دو الفاظ مدار بحث و تحقیق ہیں۔ ایک لفظ درویش ہے اور دوسرا لفظ الہام ہے۔ درویش خدارسیدہ

کو کہتے ہیں یعنی وہ نیک بندہ جس کی لو خدا سے لگ گئی ہو اور الہام دل میں اچھے خیال کے آنے کو کہتے ہیں۔ اب" مکتوبات سید احمد شہیدؒ" کے مکتوب ۲۶ میں اس عبارت کو ملاحظہ کریں جو صفحہ ۱۴۸ میں ہے۔

"مصلحت وقت چناں اقتضا کرد کہ اقامت ایں رکن رکین اسلام بدون نصبِ امام بہ وجہ مشروع صورت نہ می بندد بنا علیہ بہ تاریخ دوازدہم جمادی الثانیہ ۱۲۴۲؁ ہجری مقدس بہ اتفاق مشاہیر سادات کرام و علمائے اعلام و مشائخ عظام و صاحبزادگان ذوی الاحترام و خوانین ذوی الاحتشام و جماہیر خواص و عوام از اہل ایمان و اسلام بہ بیعت امامت بر دست ایں جانب واقع گردید و بہ روز جمعہ خطبہ بہ نام ایں جانب خواندہ شد ہر چند ایں خاکسار ذرۂ بے مقدار بہ حصول ایں مرتبۂ منیف اوّلاً بہ اشارات غیبی و الہامات لاریبی مبشر بود" الخ

اور اس کا ترجمہ صہ ۱۵۲ میں لکھا ہے یہ ہے

"مصلحت وقت کے مدنظر یہ تھی کہ اس رکن اعظم جہاد کا قائم رہنا شریعت کی رو سے بغیر امام کے تقرر کے ممکن نہیں تھا۔ اس لیے ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۴۲؁ مقدس کو مشاہیر کرام، مشائخ عظام اور قابل احترام شہزادوں اور صاحب حشمت خوانین اور تمام خاص و عام مسلمانوں کے اتفاق رائے سے امامت کی بیعت اس عاجز کے ہاتھ پر تکمیل پائی اور جمعہ کے روز میرا نام خطبہ میں پڑھا گیا

---

لے اس کے بعد ہی حضرت سید احمد شہیدؒ اپنے خطوط میں اپنے کو "امیر المومنین" لکھنے لگے (سوانح احمدی) دیوبند کے جلیل القدر عالم مولانا عبید اللہ سندھی تو عقیدت میں غلو کے اس مقام تک پہنچ گئے کہ وہ تو حضرت سید صاحبؒ کو "امام معصوم" بھی لکھ گئے ہیں یہ اہل سنت والجماعت کے عقیدہ کے قطعاً خلاف ہے۔ (الرحیم جنوری ۱۹۶۵؁ صفحہ ۱۶ و ۱۹)

اس خاکسار ذرۂ بے مقدار کو اس بلند مرتبہ کے حاصل ہونے کی بشارت غیبی اشارے اور الہام کے ذریعہ جن میں شک و شبہ کی کوئی گنجائش نہیں پہلے ہی دی گئی تھی۔"

ایسے الہامات و اشارات کو جو مرہون سلطان خیال ہوں حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ (مکتوب نمبر ۲۹۱ از دفتر اول میں) معلول قرار دیتے ہیں۔ کاش درویش جناب سید اور ان کے رفقار کار حضرت شاہ ولی اللہ کے اس ارشاد سراسر رشاد کو پہلے ہی ملاحظہ فرما لیتے۔ شاہ ولی اللہ کی وفات کے ۶۴[1] سال بعد آپ کا یہ کشف ثابت ہوا۔ اگر سید صدیق حسن خاں اس مکاشفہ کا بھی ذکر کر دیتے تو بہتر ہوتا۔

مولانا عبید اللہ سندھی نے "حزب امام ولی اللہ کی اجمالی تاریخ کا مقدمہ" کے صفحہ ۱۶۵ میں لکھا ہے۔

"جس دن سے امیر شہید افغانوں کے امیر بنے اسی وقت سے بغاوت کی چنگاری اس اجتماع میں چمکتی رہی اگر معاملہ ہمارے ہاتھ میں ہوتا تو ہم افغانوں کا امیر بناتے اور اسے امیر شہید کے بورڈ کا ایک ممبر بنا دیتے" الخ

مولانا سندھی نے جو رائے لکھی ہے، درست رائے ہے ہو سکتا ہے کہ انھوں نے یورپ اور روس وغیرہ کے دورے میں "ہمفرے جاسوس" کی رپورٹ پڑھی ہو جس کو جرمنی کی حکومت نے چھپوایا تھا اور پھر اس کا ترجمہ دوسرے ممالک میں چھپا اور اب پاکستان میں "ہمفرے کے اعترافات" کے نام سے

---

[1] حضرت سید احمدؒ کی ولادت سے ۲۴ سال قبل اور آپ کے رفیق خاص عالم اجل مولانا اسمٰعیل کی ولادت سے ۱۷ سال قبل حضرت اقدسؒ اس عالم فانی سے انتقال فرما چکے تھے۔

چھپا ہے کہ کس طرح انگریزوں نے محمد بن عبدالوہاب نجدی کو سلطنت عثمانیہ کو کمزور کرنے کے لیے تیار کیا اور پھر محمد بن سعود امیر نجد کو اس بات پر آمادہ کیا کہ وہ محمد بن عبدالوہاب کے باطل عقائد کی حمایت کرے اور نجد کا بادشاہ بنے۔ چنانچہ ۱۱۴۳ھ/۱۷۳۴ء میں محمد بن سعود نے وہابی مذہب اختیار کیا۔ مذہبی امور میں وہ ابن عبدالوہاب کا مطیع ہوا۔ اور آج تک یہی کیفیت ان دونوں گھرانوں کی ہے۔

۱۴۷ء چوں آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در فتح مکہ مصاریع کعبہ را گرفتہ ایستادند و جماعۂ از صنادید قریش را کہ در باب ایذاے آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سعی بلیغ داشتند و سینہائے ایشان بہ عداوت پر بود دیدند کہ ہمہ جمع شدہ ایستادہ اند فرمودند چہ می گوئید گفتند می گوئیم کہ اَنتَ اَخٌ کَرِیمٌ فرمودند شاید ارادہ می کنید قصۂ یوسف را۔ گفتند آرے۔ فرمودند من ہم می گوئیم لا تثریب علیکم الیوم یغفر اللہ لکم ایں کلمہ گفتن ہماں بود و غل و حسد از دلہا رفت۔ ہماں عرض تحفۂ حادثہ پیدا شد از باب لطف و صفا کہ خرق عادت باشد بلا شک۔ واصل ایں خرق عادت قوت زہرہ بود کہ از میان نفس نفیس آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جوش زدہ قوائے زہرہ را کہ در نفوس ایشاں کافرہ بودند در ہیجان آورد و زہرہ باہم طرفہ تعانج نمودند و طرفہ انجذابے و روحے و راحتے و بہجتے و سرورے بہ ظہور رسید و ہم چنیں وہب بن عمر بہ قصد کشتن آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بر بعض امور معینہ مطلع ساختند، در ضمن ایں مطلع ساختن طرفہ قوت زہرہ از نفس حضرت ﷺ برآمد و بر نفس وہب شر صفت رسید و رعونت را بہ کلی بسوخت۔ وہم چنیں ثمامہ مرزبانی قصہ اند

زوجۂ ابی سفیان۔ اینہا ہمہ قوت زہرہ است کہ از نفس صاحب دولتے برآمدہ بہ نفوس دیگراں می رسد و قوائے کامنۂ ایشان را در ہیجان می آرد و طلسمے طرفہ بہ نمود می رسد، ہم چنیں در بدر قوت مریخیہ ممزوجہ بہ دو چنداں از قوت شمسیہ ممزوج شدہ از نفس نفیس آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر جنود غائب را مسخر خود گردانید و رعب آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمسیر یک ماہ منتشر گردانید، و ہم چنیں روز حجۃ الوداع قوت مشتری با قوت شمسیہ و قوت قمر و قوت زہرہ و قوت زحل و قوت عطارد در ہم آمیخت۔ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا جُزْءٌ وَاحِدٌ۔ تا آں کہ یک چیز شد۔ در عالم تحفۂ تسخیری و تالیفی و فرمانی و تشریعی منتشر گردانید۔ (ص ۳۶۱-۳۶۲)

یعنی فتح مکہ کے دن جب رسول اللہ علیہ وسلم بیت اللہ شریف کے دروازے کے پٹوں کو پکڑ کر کھڑے ہوئے اور قریش کے سربرآوردہ لوگوں کی ایک جماعت آپ کے سامنے کھڑی تھی جنھوں نے آپ کی ایذا رسانی میں پوری کوشش کی تھی اور جن کے سینے آپ کی عداوت سے بھرے ہوئے تھے۔ آپ نے ان سے فرمایا۔ تم کیا کہتے ہو۔ انھوں نے کہا، ہم کہتے ہیں اَنْتَ اَخٌ كَرِيْمٌ۔ آپ کرم کرنے والے بھائی ہیں۔ آپ نے فرمایا شاید تمھارا مقصد یوسف کا قصہ دہرانا ہے۔ پھر آپ نے فرمایا میں بھی کہتا ہوں۔ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ۔ کچھ الزام نہیں تم پر آج بخشے اللہ تم کو، اس بات کے سنتے ہی سارا مکر و حسد اُن کے دلوں سے نکل گیا، فتح مکہ کا مقصد یہی خرق عادت کا تحفہ تھا جو لطف و صفا کے طریقے سے بلاشک ظاہر ہوا۔ اس خرق عادت کی اصل زہرہ کی قوت تھی جو آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر

نکلی اور اس نے زہرہ کی ان قوتوں کو نفوس اہل مکہ میں کافرانہ پوشیدہ تھیں ہیجان میں ڈال دیا۔ پھر دونوں نے باہم مل کر عجب معالجہ کیا اور کیا ہی عمدہ و اعلیٰ انجذاب وخوشی و راحت و مسرت کا ظہور ہوا۔

ایسا ہی معاملہ وہب بن عمر کے ساتھ پیش آیا جب وہ آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے قتل کرنے کے ارادہ سے آیا۔ آں حضرت نے اس کو بعض معینہ امور (خفیہ راز) سے آگاہ کیا۔ آپ جب ان امور کا بیان فرمارہے تھے آپ کے نفس مبارک سے زہرہ کی قوت نکلی اور چنگاری کی طرح وہب کے نفس پر گری اور وہب کی رعونت اور خباثت یکسر جل گئی۔

اسی طرح کا قصہ ثمامہ مرزبانی اور ہند زوجہ ابوسفیان کا ہے یہ سب قوت زہرہ کی کارستانی ہے کہ صاحب دولت کے نفس سے نکلتی ہے اور دوسروں کے چھپے ہوئے توا کو ہیجان میں ڈال کر انوکھا طلسم دکھاتی ہے

اسی طرح بدر کے دن گرنے والی قوت اپنے سے دگنی آفتابی قوت سے گھل مل کر آں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے نفس نفیس سے جوش مار کر نکلی اور غالب کو اپنا مطیع کر لیا اور ایک مہینہ کی مسافت تک آپ کا رُعب طاری کر دیا۔

اسی طرح حجۃ الوداع کے دن مشتری کی قوت۔ آفتابی قوت، ماہتابی قوت زہرہ کی قوت، زحل کی قوت، عطارد کی قوت سے گھل مل گئی۔ کُلّ وَاحِدٍ منہا جزءٌ واحد۔ ان میں سے ہر ایک کا ایک ایک جزء۔ یہ سب مل کر ایک شے ہو گئیں اور اس نے تمام عالم میں مسخر کرنے، مالوف کرنے حکم نافذ کرنے اور ایک شریعت کا تحفہ پھیلا دیا۔

تشریح۔ حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی حقیقی وابستگی طریقت میں سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ سے ہے یوں اجازت دیگر سلاسل میں بھی ہے۔
حضرت مجدد قدس سرہ کے زمانے تک سلسلہ نقشبندیہ کے مدارج کا بیان ولایت کبریٰ تک ہوا تھا۔ حضرت مجدد قدس سرہ نے نہایۃ النہایۃ تک اس کا بیان کیا، اور آپ نے بیان کیا کہ انسان کی تخلیق میں عالم اَمر اور عالم خلق کے اجزا شامل ہیں۔ عالم امر کے اجزا نورانی ہیں اور وہ انسان کے سینہ میں مکین ہیں۔ یہ نورانی اجزا ہماری کوتاہیوں اور گناہوں کی وجہ سے اپنی نورانیت کھو بیٹھتے ہیں۔ اور جب خوش نصیب بندہ اللہ کی یاد میں مصروف ہوتا ہے یہ اجزا اپنی نورانیت حاصل کر لیتے ہیں اور جب وہ خوش نصیب مراقبہ کرتا ہے تو یہ نورانی اجزا پرواز کر کے اپنے اصول تک پہنچتے ہیں جو عالم اَمر میں ہیں۔ آپ نے پانچ نورانی اجزا کا بیان کیا ہے۔
حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کو نیا طریقہ حضرات ائمہ اہل بیت اطہار رضی اللہ عنہم سے ملا ہے۔ اس نئے سلسلہ کا تفصیلی بیان عاجز کی نظر سے نہیں گزرا ہے۔ آپ کے اس مبارک مکشوف سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ ان پانچ نورانی طاقتوں کے علاوہ دوسری نورانی طاقتوں کے اجزا سے بھی انسان کے سینہ کو محلّی اور مجلّی قرار دیتے ہیں۔ سورہ حٰم السجدہ کی آیت ۵۳ میں اللہ تعالیٰ نے فرمایا ہے۔ سَنُرِیْهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی اَنفُسِهِمْ۔ ہم دکھا دیں گے ان کو اپنی آیات افقوں میں اور ان کے نفسوں میں۔ دلائل قدرت میں سے جو کچھ عالم کبیر میں ہو اس کا نمونہ انسان کا جسم ہے

نے فلک راست مُسَلَّم نہ ملک را حاصل
آں چہ در سِرّ سویدائے بنی آدم ہست

کچھ پہلے کتاب "القول الجلی" پر ایک مقالہ ندیم حیدر علوی کاکوروی کا دہلی کے "مجلّۂ قاری" میں چھپا تھا۔ ایک مولوی صاحب نے اس کو پڑھ کر عاجز سے کہا۔ حضرت شاہ ولی اللہ نے نجوم اور تاثیراتِ کواکب کا بیان کیا ہے اور یہ کچھ مناسب نہیں حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کا یہ مکشوف بعض دیگر فضلا کی نظر سے بھی گزرا اور انھوں نے اس مکشوف (نیز بعض دیگر مکشوفات) کے حذف کرنے کا مشورہ دیا۔ اس سلسلہ میں عاجز کے پاس ایک مفتی صاحب کا مکتوب آیا اور انھوں نے عاجز سے اس سلسلہ میں استفسار کیا۔ عاجز نے تحریر کیا کہ کسی کی تالیف میں کمی بیشی کا تصرف ناجائز ہے۔ اللہ تعالیٰ نے اپنے کلام پاک میں کئی جگہ اس قبیح فعل کی برائی بیان کی ہے۔ افسوس ہے مولانا اسمٰعیل کے پیروان اس کام میں بہت آگے بڑھ گئے ہیں۔ حضرت شاہ ولی اللہؒ حضرت شاہ عبدالعزیزؒ کی تحریرات و مکتوبات، حضرت شاہ عبدالقادر کا ترجمہ قرآن اور ان کی کتابیں، حضرت مجدد الف ثانیؒ، اُن کی اولاد، حضرت شاہ غلام علی، حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی اور دیگر اکابرین کے احوال میں خوب ہی تحریفات کرکے محمد بن عبدالوہاب نجدی اور مولانا اسمٰعیل کا ہمنوا سب کو قرار دیا ہے اللہ تعالیٰ اس کتاب القول الجلی کو ان لوگوں سے محفوظ رکھے اور یہ کتاب بلاکسی تصرف کے چھپے۔ بنابریں اس سلسلہ میں عاجز یہ کچھ لکھتا ہے۔

علامہ ابو عبداللہ محمد بن احمد انصاری قرطبی متوفی دوشنبہ ۹ شوال ۶۷۱ھ نے اپنی تفسیر "الجامع لاحکام القرآن" میں فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا کے بیان میں لکھا ہے۔ قال القشیری۔ اجمعوا علی ان المراد الملائکۃ وقال الماوردی فیہ قولان احدھما الملائکۃ قالہ الجمہور

والقول الثانی هی الکواکب السبعہ حکاہ خالد بن معدان عن معاذ بن جبل۔ قشیری نے کہا ہے اتفاق کیا ہے علماء نے کہ المُدَبِّرَاتِ اَمرًا سے مراد فرشتے ہیں اور ماوردی نے کہا ہے کہ المدبرات کے بیان میں دو قول ہیں۔ ایک قول میں وہ ملائکہ ہیں اور یہ جمہور کا قول ہے اور دوسرے قول میں وہ سات سیارے ہیں اس قول کو خالد بن معدان نے حضرت معاذ بن جبل رضؓ سے بیان کیا ہے۔ علامہ قرطبی نے یہ بھی لکھا ہے کہ اس قول کو قشیری نے اپنی تفسیر میں لکھا ہے۔ اللہ تعالیٰ نے تدبیر عالم کا تعلق کثرت کے ساتھ نجوم کی حرکات سے وابستہ کر دیا ہے۔ اگرچہ تدبیر کرنے والا اللہ ہی ہے چونکہ یہ کام نجوم کے سپرد کر دیا گیا ہے اس لیے نجوم کو مُدَبِّرَات فرمایا ہے یعنی تدبیر کرنے والیاں۔

علامہ سید ابوالفضل شہاب الدین محمود آلوسی نے تفسیر روح المعانی ج ۹ ص ۲۰۳ میں والنازعات غرقًا سے فَالمُدَبِّراتِ اَمرًا تک کا بیان اس طرح کیا ہے کہ ان آیات کا تعلق سیارات سے ہے۔ لکھا ہے کہ حسن و قتادہ و اخفش و ابن کیسان و ابو عبیدہ نے والنازعات غرقًا کا حمل نجوم پر کیا ہے۔ اور ابن عباس و حسن و قتادہ و اخفش نے وَالنَّاشِطَاتِ نَشطًا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور حسن و قتادہ نے وَالسَّابِحَاتِ سَبحًا کا حمل نجوم پر کیا ہے اور اَلمُدَبِّرَاتِ اَمرًا کا حمل نجوم پر معاذ رضؓ سے مروی ہے۔ تدبیر کی نسبت کواکب کی طرف مجازی ہے۔

علامہ سید محمد امین معروف بہ ابن عابدین نے رسالہ سَلُّ الحُسَامِ الہِندِی میں جو کہ ان کے مجموعہ رسائل کے دوسرے حصہ میں ہے لکھا ہے

قال الامام المرغینانی صاحب الهدایۃ فی کتابہ مختارات النوازل واما علم النجوم فھو فی نفسہ حسن غیر مذموم

یعنی ہدایہ کے مؤلف امام مرغینانی نے اپنی کتاب مختارات النوازل میں لکھا ہے کہ علم نجوم فی نفسہ اچھا علم ہے اور وہ مذموم نہیں ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ کے بیان سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ کے نزدیک سیارات کی قوتِ فعالہ نورانی طاقت ہے۔ اور ان نورانی طاقتوں سے انسان کا سینہ معمور ہے اور وہ پاک نفوس کہ جن کے سینے آماجگاہ تجلیات وانوار ہیں ان طاقتوں سے بہ حکم الٰہی کام لیتے ہیں۔ آپ کے بیان پر کوئی ایراد وارد نہیں ہوتا، اسرار و معارف کا اظہار آخر وقت تک اللہ کے نیک بندے کرتے رہیں گے ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاءُ۔

۱۴۷ از قسم سوم۔ خدمت ایشان روز عرس مخدوم جمال الدین قدس سرہ در موضع پھلاودہ بہ زیارت قبر ایشان رفتند، در انجا اژدحام بسیار بود ومردمان کثیر ہجوم آوردہ قبر او شان را تقبیل می کردند، خدمت ایشان آں جا قدرے توقف نمودہ از مقبرہ برآمدہ بیرون آں نشستہ وفرمودند تا شخصے بہ قید حیات می باشد ہر چند یادِ حق می کند دراں ترقیات می نماید اما بہ سبب علاقۂ جسمانیہ از بشریہ ناسوتیہ خلاصی او را بالکلیہ میسر نیست وچوں ازیں عالم انتقال نمود آں ہنگام از بشریت بالکلیہ نجات حاصل می شود وصفت لاہوت غالب می گردد و لہٰذا مسجود می شود
(ص ۲۸۷)

یعنی۔ حضرت مخدوم جمال الدین قدس سرہ کے عرس کے دن آنجناب موضع پھلاودہ آپ کی قبر شریف کی زیارت کے لیے تشریف لے گئے

وہاں بہت بھیڑ تھی۔ آپ کی قبر شریف کے چومنے میں کثرت سے لوگ مصروف تھے۔ آپ نے تھوڑی دیر وہاں توقف کیا پھر مقبرہ سے باہر آکر بیٹھ گئے اور فرمایا۔ جب تک انسان زندہ رہتا ہے جس قدر بھی وہ اللہ کی یاد کرتا ہے اس کو ترقیات حاصل ہوتی ہیں اور جسمانی تعلق کی وجہ سے بشریت اور عالم اجسام کی بندھنوں سے پوری طرح چھٹکارا نہیں پاسکتا، اور جب وہ اس جہاں سے رخصت ہوجاتا ہے اس وقت اس کو بشریت کے عوارض سے پوری طرح نجات حاصل ہوجاتی ہے اور اس پر لاہوتی صفت غالب آجاتی ہے لہذا لوگ اس کی طرف جھکتے ہیں۔"

تشریح۔ حضرت نے اس مبارک ملفوظ میں ناسوت اور لاہوت کے الفاظ استعمال کیے ہیں ناسوت عالم اجسام کا نام ہے جس وقت روح جسم میں داخل ہوتی ہے دور ناسوتی کا آغاز ہوتا ہے اور پھر جب خوش نصیب بندہ اپنے مولیٰ جل شانہ کی یاد کرتا ہے اور تجلیات اسماء الٰہیہ سے محظوظ ہوتا ہے وہ مقام ملکوت پر فائز ہوتا ہے اور جب مرتبۂ صفات میں اس کو فنائیت حاصل ہوتی ہے مقام جبروت حاصل کرتا ہے اور جب وہ خوش نصیب ذاتِ بحت الٰہی کی تجلیات کی آماجگاہ بنتا ہے، مقام لاہوت حاصل کرتا ہے اور جب تک روح کا تعلق جسم سے رہتا ہے وہ اسی مقام کو بہ تمام و کمال حاصل نہیں کر سکتا۔ اور جب اس کی روح قفس تن سے پرواز کرجاتی ہے وہ عالم قدس کے مزے لیتی ہے اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِىْ جَنّٰتٍ وَّنَهَرٍ فِىْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقْتَدِرٍ"

میں ایسے خوش نصیبوں کا بیان ہے۔ جَعَلَنَا اللّٰہُ مِنہُم جو لوگ ڈر والے ہیں. باغوں میں ہیں اور نہروں میں، بیٹھے سچی بیٹھک میں نزدیک بادشاہ کے جس کا سب پر قبضہ ہے۔

اس ملفوظ میں حضرت نے" لہذا مسجود می شود" فرمایا ہے اس مسجودیت کے سمجھنے کے لیے دو مبارک صحیح حدیثوں کو نظر میں رکھنا ضروری ہے لہذا عاجز ان کا ترجمہ لکھتا ہے۔

۱ مشکات کے باب ذکر اللہ والتقرب الیہ میں بخاری سے روایت ہے کہ ابوہریرہ نے کہا کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ فرماتا ہے اللہ تعالیٰ جو شخص میرے کسی ولی سے دشمنی رکھتا ہے اس کو میں لڑائی سے خبردار کر دیتا ہوں اور میرا بندہ کسی شے سے بھی جو مجھ کو بہت محبوب ہے میرا قرب نہیں پا سکتا جو کہ وہ میرے عائد کردہ فرض سے پاتا ہے اور میرا بندہ ہمیشہ نوافل کے ذریعہ میرا قرب حاصل کرتا رہتا ہے یہاں تک کہ میں اس سے محبت کرنے لگتا ہوں اور جب مجھ کو اس سے محبت ہو جاتی ہے تو میں اس کی وہ سماعت ہو جاتا ہوں جس سے وہ سنتا ہے اور وہ بینائی ہو جاتا ہوں جس سے وہ دیکھتا ہے اور وہ ہاتھ ہو جاتا ہوں جس سے وہ گرفت کرتا ہے اور وہ پاؤں ہو جاتا ہوں جس سے وہ چلتا ہے۔ اگر مجھ سے وہ طلب کرے البتہ میں اس کو دوں گا اور اگر وہ مجھ سے پناہ چاہے البتہ میں اس کو پناہ دوں گا۔ الخ

۲ مشکات کے اَلْحُبُّ فِی اللّٰہِ وَمِنَ اللّٰہِ میں مسلم کی ابوہریرہ سے روایت ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اللہ تعالیٰ جب کسی بندے سے محبت کرتا ہے وہ جبریل کو بلا کر کہتا ہے۔ مجھ کو فلاں بندہ سے محبت ہے

تم اس سے محبت کرو۔ چناں چہ جبریل کو اس سے محبت ہوتی ہے اور پھر
وہ آسمان میں منادی کرتے ہیں کہ اللہ کو فلانے سے محبت ہے تم سب اس
سے محبت کرو چناں چہ آسمان والے اس سے محبت کرتے ہیں ثُمَّ یُوضَعُ
لَہُ الْقَبُوْلُ فِی الْاَرْضِ پھر زمین میں اس کے لیے مقبولیت رکھدی
جاتی ہے الخ

یعنی زمین پر رہنے والوں کے دلوں میں اس کی محبت پیدا ہوتی
ہے خود بخود دل اس کی طرف مائل ہوتے ہیں سورۂ مریم کے آخر میں ہے
ان الذین آمنوا وعملوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَہُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا
جو یقین لائے اور کی ہیں نیکیاں اُن کو دے گا رحمان محبت "یعنی اللہ ان
سے محبت کرے گا، یا ان کے دل میں اپنی محبت پیدا کرے گا یا خلق کے
دل میں ان کی محبت پیدا کرے گا۔ اللہ تعالیٰ کے وہ برگزیدہ نیک بندے
جو اللہ تعالیٰ کے محبوب بنتے ہیں اور جن کا سننا، دیکھنا، پکڑنا، چلنا
سب اللہ کے واسطے ہوتا ہے۔ ایسے برگزیدہ بندوں کی محبت اللہ تعالیٰ
عوام کے دلوں میں ڈالتا ہے پھر عوام کے دل خود بہ خود اس کی طرف
جھکتے ہیں، یہی ہے شان مسجودیت جو فنا فی اللہ ہونے کی وجہ سے
اولیاء اللہ کو حاصل ہوتی ہے۔

حضرت شاہ ولی اللہ باکمال عالم دین اور بلند مرتبہ شیخ طریقت
ہوئے ہیں حضرت میرزا جان جاناں مظہر قدس اللہ اسرارہما اُن
کے متعلق فرماتے ہیں: "آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں"
ایسے حضرات کے اقوال کو ان طریقوں سے حل کرنا ضروری ہے
جو حضرات مشائخ کے طریقے ہیں۔

علامۂ اجل مفتی عنایت احمد کاکوروی متوفی ۱۲۷۹ھ نے حضرت شاہ ولی اللہ کے متعلق کیا خوب فرمایا ہے. آپ کے الفاظ کو نزہتہ الخواطر نے عربی میں نقل کیا ہے اس کا مفہوم اس طرح ہے۔

شاہ ولی اللہ کی مثال شجر طوبیٰ کی طرح ہے کہ تنہ اُن کے گھر میں ہو اور اس کی شاخیں تمام مسلمانوں کے گھروں تک پہنچی ہوئی ہیں مسلمانو کا کوئی گھر اور ٹھکانا ایسا نہیں جہاں اس کی ٹہنی نہ پہنچی ہو. اکثر لوگوں کو خبر نہیں کہ اس ٹہنی کی جڑ کہاں ہے۔

یعنی ہندوستان میں جو علم دین پھیلا ہے اللہ تعالیٰ نے اس کا ذریعہ آپ کی مبارک ذات کو کیا ہے شیخ محمد محسن صدیقی ترہٹی نے "الیانع الجنی" کے آخیر میں لکھا ہے کہ میں نے دو مرتبہ علامہ عبدالحق فاروقی خیرآبادی کو کہتے سنا ہے جب کہ انھوں نے حضرت شاہ ولی اللہ کی کتاب "اِزالَۃُ الخفا" کا مطالعہ کیا۔ ایک مجمع کو مخاطب کرکے آپ نے فرمایا (عاجز ترجمہ لکھتا ہے)

"جس شخص نے یہ کتاب تصنیف کی ہے وہ علم کا ایسا بحر زخار ہے جس کا ساحل نظر نہیں آتا اور اُن پر اعتراض کرنے والا جاہلوں میں سے ایک ایسا غبی جاہل ہے جس کے سمجھنے کی توقع نہیں کی جا سکتی، یا وہ اُن انعامات پر حسد کر رہا ہے جو اللہ تعالیٰ نے ان پر کئے ہیں"

اللہ تعالیٰ القول الجلی کے اس ترجمہ کو بہ وجہ احسن طبع کرائے اور پھر اصل فارسی نسخہ اہل علم اور ارباب کمال کے سامنے آئے اور حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی باطنی بلند پروازی اور عُلوِ منزلت کا علم

سب کو ہو۔

حضرت میرزا کا ارشاد "آپ کا مثل چند ہی افراد ہوئے ہیں" حقیقتِ امر کا اظہار کرتا ہے عاجز آپ کو مُتنبّی کے اس شعر کا مصداق پاتا ہے۔

مَضَتِ القُرُوْنُ وَمَا أَتَيْنَ بِمِثْلِهِ وَلَقَدْ أَتَى فَعَجَزْنَ عَنْ نُظَرَائِهِ

زمانے گزر گئے وہ اُن جیسا نہ لا سکے، اور وہ آئے تو اُن کا مثل لانے سے قاصر رہے

قَدَّسَ اللّٰہُ سِرَّہٗ وَ نَوَّرَ ضَرِیْحَہٗ۔ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ اَوَّلاً وَ آخِراً۔

جمعہ ۲ ربیع الآخر ۱۴۰۷ھ
۵ دسمبر ۱۹۸۶ء

ابوالحسن زید فاروقی
درگاہ حضرت شاہ ابوالخیرؒ
شاہ ابوالخیر مارگ دہلی ۶

# آگاہی



طباعت : بارِ اوّل بہ اجازت جناب منیجر صاحب
۱۴۰۹ھ ۱۹۸۹ء

کتاب کا نام : القول الجلی فی ذکرِ آثارِ الولی

صفحات : ۵۶۰

مصنّف : مولانا شاہ محمد عاشق پھلتی

کتابت : مخطوطہ ۱۲۲۹ھ ۱۸۱۳ء

مہتمم : ابوالنصر انس فاروقی

معاون : محمد ادریس قریشی ۲۴۰۰ کوچہ میر ہاشم' شاہ ابوالخیر مارگ دہلی

طابع : شاہ ابوالخیر اکاڈمی' شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

تعداد : ایک ہزار

قیمت : تیس ۳۰ روپلے

(نعمانی آفسٹ پریس دہلی)

# اَلْقَوْلُ الْجَلِی

فِی ذِکْرِ

# آثَارِ الْوَلِی

در بیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابو النصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

در

شاہ ابو الخیر اکاڈمی، شاہ ابو الخیر مارگ، دہلی ۶